21/7/04
DATA ENTERED

تذکرۂ خواجہ حسام الدین احمد

خلیفۂ حضرت خواجہ باقی باللہ نقشبندی دہلوی رحمۃ اللہ علیہ

زاد المعاد

جلد سوم

تالیف

خواجہ عبید اللہ ملقب بہ خواجہ کلاں بن حضرت خواجہ باقی باللہؒ

تحقیق و تقابل

محمد اقبال مجددی

تنظیم الاسلام پبلیکیشنز
121- بی ماڈل ٹاؤن گوجرانوالہ
پاکستان ☎:+92-55-3841160

Marfat.com

جملہ حقوق بحقِ ادارہ محفوظ

297.672
362
118566

کتاب ..... تذکرہ خواجہ حسام الدین احمد

جلد سوم ..... تالیف خواجہ عبید اللہ ملقب بہ خواجہ کلاں

تحقیق وتقابل ..... محمد اقبال مجددی

طبع اول ۲۰۱۳ء

تعداد ۱۱۰۰

ناشر

تنظیم الاسلام پبلی کیشنز

مرکزی جامع مسجد نقشبندیہ 121-بی ماڈل ٹاؤن گوجرانوالہ

Tanzeem-ul-Islam Publications

121-B Model Town Gujranwala, Pakistan

Ph # : +92-55-3841160, Fax #: +92-55-3731933

Mob #: 0333-7371472

URL: www.tanzeemulislam.com

E-mail: tanzeemulislam@yahoo.com

ضیاء القرآن پبلی کیشنز، گنج بخش روڈ، لاہور 042-37221953

اسلامی بک کارپوریشن، کمیٹی چوک، راولپنڈی 051-5536111

مکتبہ غوثیہ، ہول سیل ڈیلر، یونیورسٹی روڈ، بالمقابل عسکری بنک، کراچی 021-34926110

Marfat.com

اَلْاِهْدَاءُ

غوثِ اعظم نقشبندان　　پیشوائے عارفان

عمدۃ الاخیار　　قدوۃ الابرار

خواجہ عبید اللہ احرار

قدس سرہُ الغفار

(۸۰۶۔۸۹۵ھ / ۱۴۰۴۔ ۱۴۹۰ء)

جن کے وجودِ مسعود کی بدولت شریعتِ محمدیہ ﷺ اور ملتِ مصطفویہ کو ترویج و تقویت ملی

عاجز

محمد اقبال مجددی

Marfat.com

Marfat.com

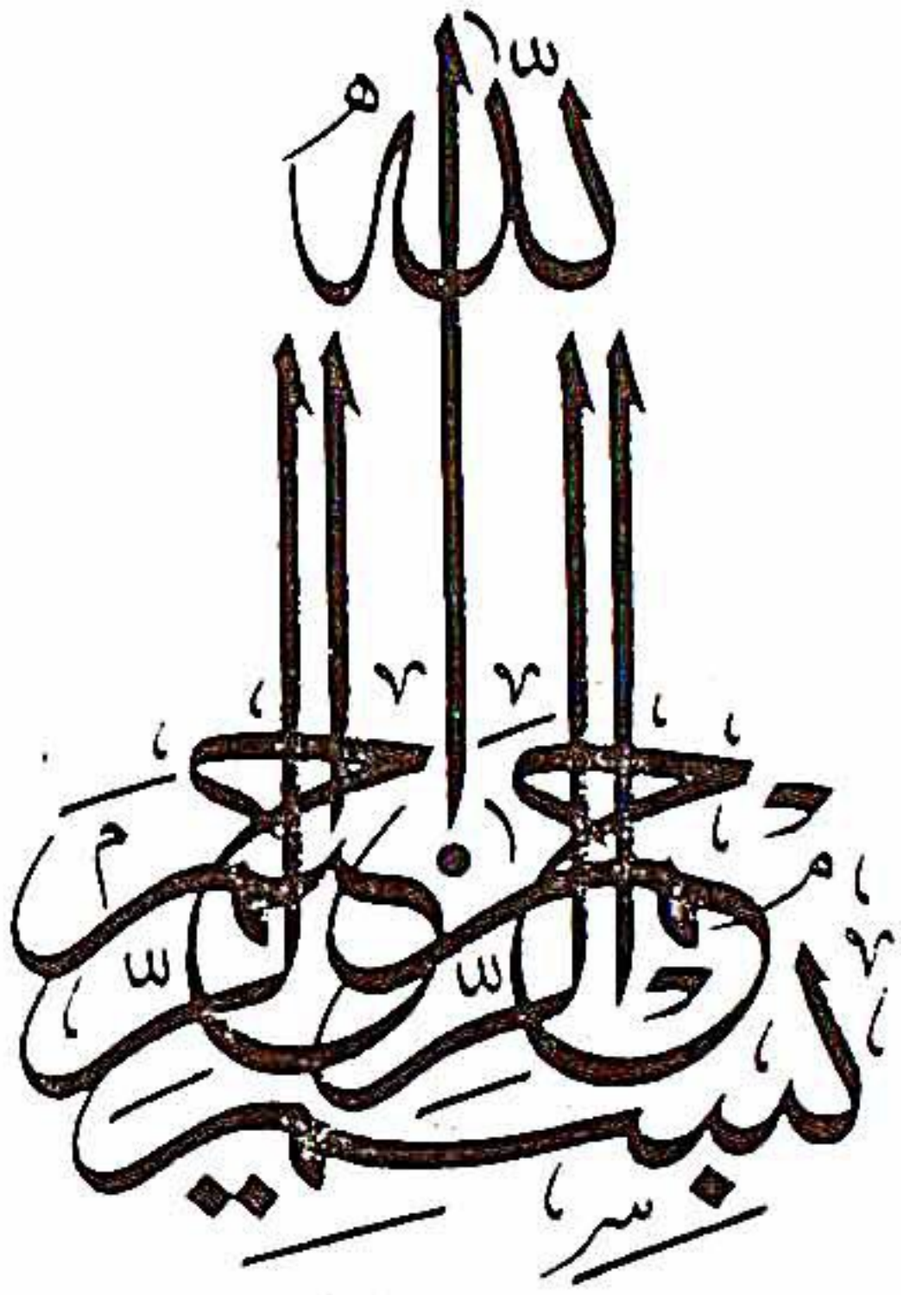

Marfat.com

بسم الله الرحمن الرحیم

التحیات للّٰه والصلوات والطیبات والسلام علیك ایها النبی و رحمة الله و برکاته والسلام علینا و علی عبادالله الصالحین اشهد ان لااله الا اللّٰه وحده لاشریك له واشهدان محمداً عبده ورسوله پاکا خداوندی که مامشت بخیران نموده دل را در معرضِ طاعت و عبادت خویش داشته ماهمه بیکاری ونافرمان برداری ما هزاران هزار نعمت عظیمه برمایده افضال خویش برای ما آماده دارد بنازم فضل اورا سبحانه که از صفت مقدسه متروغفران خود قسطی کامل (۱ .....الف) ونصیبهٔ وافربدوستان[1] ومقربان حضرت خود عطا فرمود تاآن بزرگواران مامعصیت دوستان ناپاك سرشت راباهمه ابتلاء و امتلاء معاصی از حضرت خود نرانند و کار وکردار مارا بعفو ومغفرت تلقی فرموده از فائحهٔ کریهه ورائحهٔ قبیحه بواطن مابستوه نه آیند فله الحمد کما هو أهله وثم له الحمد وثم له الحمد و خوشا روزگار ما امه آسودهٔ حال ومآل که از نخست بهدایت و درانجام بشفاعتِ حبیب رب العالمین اختصاص یافته ایم آن صدر نشین ایوان اصطفاو اجتبا که بسطِ بساطِ زمین و زمان و رفع خیام هفت آسمان وهبوب بخور صباء وشمال وتسویه وتاسیس بقاع وجبال وفرش

[1] این جابقدر یك ورق از نسخهٔ دافتاده است

Marfat.com

قالینچه ها ریا حین وتجهیز خوانچه هاء مقبول ونقول بساتین

درحقیقت تهیهٔ اسباب طوی قدوم برکات لزوم اوست

بکردم کرد تربت عالی رتبت او که یاد این امت مرحومه را از ساحت (اب) ضمیر آفتاب تنویر محو نفرموده ازکمال عطوفت برایں غربا در اواخر حال که ایام قرب ارتحال وانتقال وی بود ازیں دار ملال برای قرب حضرت ذی الجلال سلام و دعا باین مسکینان پیغام فرمود وصحابهٔ کبار آں پیغام را به تابعین وتابعین بملازمین خود هم جرّا تاحال این پیغام گذاری که درحقیقت بنده نوازی و دل دهی است بکارمی دارند و آنچه از اولیاء ومشائخ عظام لطف و عنایت برطلبه این راهِ کامل بل کافهٔ مسلمین بظهور می آید عکس همان شفقت وپرتوهمان مهربانی آں سرور است که درین بزرگواران سربر می کند و پاس همان وصیت وپیغام آنحضرت است که مرعی می دارند والا منهمکان ورطهٔ مراقبهٔ الهی را باین ناشسته رویان آغشته باطن چه معاشرت وکدام اختلاط فعلیه من الصلوات اکملها ومن التحیاتِ اشملها وعلی آله الطیبین و الطاهرین واصحابه (۲ـ۱) من الانصار و المهاجرین واتباعه الغابرین منهم و الحاضرین

اما بعد برمتثمران طلب سعادت کونین و متعطشان زلال عین العلم وعلم العین علی الخصوص بر مرتبطانِ محبثِ سلسلهٔ اویسیهٔ اجراریه ومستندان ارادت طائفهٔ نقشبندیهٔ صدیقیه رضوان الله

Marfat.com

علیهم اجمعین روشن و هویدا باد که بعداز سپرش هزار و اند[1] سال ازهجرت آں سرور صلی اللّٰه علیه وسلم وانقضاء مئات از سنوات رحلت حمله لواء حق متابعت محمدی علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اعمها[2] بعداز آنکه جوق جوق از اولیاء کبار ومشائخ مشکورة الآثار که باطوار ولایت واذواقِ معرفت تربیت یافته بودند طبلِ رحیل از سرای وبیل بعالمِ نبیل کوفتند ، عنایتِ الٰهی وارادۂ فضلِ اوسبحانه متعلق بآں شد که درین جزوآخرالزمان که درحقیقت زمان بهم پیوستن (۲ب) وتمام شدن دائرۂ ولایت نبوی است علی صاحبها الصلوات والتحیة عزیزالوجودی صاحب جوهر مقدس رابعرصۂ ظهور بیارد که بوجود شریف او دائرۂ مذکور باصحاب خیرالقرون اتصال یابد یعنی بزرگ منشی که صاحبِ جمیع کمالات ولایت و حاوئ همه نعوت و صفات طریقت و حقیقت بوده به باطن مظهر اسم الباطن و بظاهر مظراسم الظاهر باشد واز اقوال وافعال وزیست ورفتارِ او همچگونه تخلیط و تداخل مراحکام باطن رابظاهر وعلی العکس توهم نشود نه در قولِ او الغاز[3] وتمویهی مفهوم شود ونه در فعلِ او احداث خدثی وایجاد بدعتی محسوس گردد نه بداں فناء و ذهول از ماسواء رضا دهد که دراں همه کرد خود بینیدن و مراقب احوالِ خود بودن لازم آید اگرچه حقی از حقوق ظاهر شرع فوت می شده باشد ونه بآں تعین

---

[1] نسخه ا بعداز سپرش متصعد واندسال [2] ۱ـ اغمها [3] ۱،خ الغاظ

Marfat.com

وتشخص ارخاء عنان نماید (۳_۱) بالتزام مالایلتزم واختیار غیرواجب منجر گردد روحِ شریف وی را اعتدالی درنهاد باشد که از شیون ولایت او هیچ شانی براں دیگر غلبه وتسلط نتواند ور زید برمتوال امزجه بدن معتدل المزاج هرکدام از لغوب[۱] وخواص روحی او بر مقرو مقامِ خود متمکن باشند و تلون و تنوع درکار خانهٔ زندگانی او راه نیابد۔

بالجمله چوں عنایت الهی بایجاد این چنیں عزیزالوجودی متعلق شد درسالِ نهصدو هفتاد وهفت مولودی عاقبت المحمود دربقعهٔ شریفه قندز از بلادِ بدخشاں قابلهٔ طالع اسلام رابدست آید اعنی حضرت امام الواصلین وقبلهٔ اقبال المقبلین عین الله فی الارض وحجة الحق یوم العرض شمس الاسلام والمسلمین المکین الامین فی العالمین رضی الله ورسوله و قبوله سبحانه مترتب علی قبوله برهان الحق والحقیقة والدین سیدنا وامامنا حضرت خواجه حسام الدین احمد بن علی البصری[۲] الحنفی النقشبندی شفعه الله سبحانه فینا وهو فی الکل انشاء الله کافینا (۳ب) از ابوین کریمین طیبین طاهرین متولد شدند و بعد از تدریج برمدارج کسبِ سعادت و تحصیل کمال در عنفوانِ شباب و ریعانِ جوانی بآنچه ارادهٔ او سبحانه وتعالیٰ درایجاد آنحضرت رفته بود و اشارت بدان عنقریب گذشت رسیدند وخود بچه یارا وکدام

---

[۱] ا،خ لغوت [۲] خ"البصری"ندارد

Marfat.com

نیر و شرح حال آنحضرت نموده آید وچه گفته شود که چه قسم کمال عجیب وحالتِ غریب را مظهر گشتند، بالجمله آن آیات وبراهین وشواهد ملتِ متین که از کردار واطوار جمعی معدود ازاصحاب خیرالقرون مثل ابوسعید حسن البصری و سفیان الثوری و ابوحنیفه الکوفی رحمهم الله سبحانه درکتب خبر می دهند از اطوار و وضع و وارایشان محسوس صادقان ومخلصان این روزگار بود فطوبی لمن نظر بوجهه الکریم علی نعمت التجیل والتعظیم و شرف بسعادت ملازمة علی وجه الاخلاص والتامیم و والهفا علی من فات منه هذه الدولة العلیا فقد عنه هذه السعاء ة الکبریٰ۔

الغرض (٤الف) چون بمقتضاء حکم زمان والطباع قلوب والضباع[1] ضمائر ابناء دوران به بطالت و بطلان و ضلالت و عدوان آنحضرت را علیه التحیة والرضوان رفعت اظهار کمالات وبسط مائده افادات از حضرت فیاض مطلق عزة اسماء ه نمی شد آنحضرت پیوسته درکتمان احوال وستر معافی خود می کوشیده خویشتن را بمنصب مشیخت وارشاد نشان نمی ساختند وجز برقدر واجب از منصب مذکور که عبارت از تادیب اهل بیت واولادِ صغار واشاره ودلالت بجز نسبت باهل قرب جوار باشد متوجه نمی شدند الا نسبت بمعدودی از خادمان آستان عالی که ناصیهٔ بندگی و جبین اخلاص در راه صدقِ عقیدت نهاده خود هارا وقف درگاه

[1] خ۔ الضاع

Marfat.com

مرحمت آنحضرت گردانیده بودند نسبت بایں بندگان گاه گاهی ازمائده افضال ذوقی[1] لطیف می فرمودند و تصرف (٤ب) واقتدار باطنی را بجهة شفاعت واعانت این امت مرحومه در روز واپسین ذخیره گذاشته دریں سرای ناپیدار اصلاً ازاں باب اثری ظاهرنمی کردند و بایں رباعی در اوقاتِ خاص ترنم و تزمزم فرموده از طریقهٔ مرضیهٔ خودآگهی می بخشیدند

بالی نکشود مرغ پربستهٔ ما سربسته بماندراز سربستهٔ ما
اندرپسِ صد پرده که این جلوه نمود حیران که گشت چشم بربستهٔ ما

المقصود بنابر مقدماتِ مذکوره جلایل مبادی احوال و شرائف خصائص ازمنه کمال آنحضرت براکثر ابناء روزگار مخفی و نامعلوم مانداری دریں ایام که روی بازار معارفِ وحدت وجود و درس و تذکیر اسرار سریان ومعیت وامثالهن باشد ویك جمع دیگر تضیع اوقات بعلوم فلسفه وکشوف اشراقیه می نموده باشند صرف همت وعطف عزیمت بعلم سیر دهدی اصحاب خیرالقرون که آنحضرت نسخهٔ جامعهٔ علوم و اعمال آنحضرت (٥-١)بودند ،بچه میل وکدام رغبت نمایند هیهات هیهات پیش ماکانوا یعملون وانی یوفکون اگرچه نظر بهمت ورغبت ابناء روزگار مناسب چنان بود که احوالِ آنحضرت همچناں درقباب کتمان باشد وایں جواهرآپ دارجز دربازار قیامت جلوه ظهور ورُخسارهٔ دیدار بمردم نمایند

[1] خ-الف-ذواقی

Marfat.com

لیکن بتوهم آنکه مبادا زتاثیر زمان وابناء زمان انوارِ آثار و نقوش کردار آنحضرت از ساحت سینهٔ این کمینه و مرات متخیلهٔ بندگان صادق الاخلاص آنحضرت نورناالله سبحانه بانوار محبة محوشود، العیاذ بالله سبحانه

احقر خاکروبانِ درگاه آنحضرت وسگ گرگین استخوان خوان الطاف ایشان احقر عَبیدالله عُبیدالله بن محمد الباقی[1] الزاهدی الاحراری عامله الله سبحانه بالفضل والاحسان ورضی عن ابیه الغبیه

درسال هزار وچهل وچهارم از هجرت نبوی علیه الصلوة والتحیه وبعداز یك سال و دوماه از اتصال (۵ـب) آنحضرت بجوار قدس به تسوید این عجالة الوقت که گنجینهٔ سعادات دارین و دستمایهٔ تحصیل مرادات نشاتین است همت گماشت مستعیناً بالله سبحانه وسائلا عنه تعالٰی اتمامها بالخیر والسعادت ، تااگر زیغ و زینی و قساوه وغینی در صدور و قلوب مامخلصان و بندگان آنحضرت بحکم فساد زمان متراکم گردد از مطالعهٔ این رساله برکات اشتماله تصفیه و صیقل نموده آید و این رساله را بحکم اشتمال آن برفوائد اخروی زادالمعاد نام کرده شد، ان شاء الله سبحانه مامخلصان را در معاش توفیق اعتبار ازان و در معاد مصاحبهٔ انوارِ آن میسر گردد۔

و این رسالهٔ برکات اشتماله رابیك فاتحه وسه مقصد و یك

---

[1] ا، "ابن محمد الباقی" ندارد

Marfat.com

خاتمه و یك لاحقه مرتب نموده شد:

فاتحه دربیان ملخصی از معظمات خصائص ومشخصات آنحضرت وایں فاتحه بزبانِ اجمال حاکی از جمیع مافی الرساله است (۶-۱)

مقصدِ اول: در ذکر مجملی از نسبِ عالی آنحضرت و تفصیل وقائع و سرگذشتها عمرمبارك آنحضرت و ایں مقصد مشتمل است برچهارفصل-

فصلِ اول: درذکر مجملی از نسبِ عالی آنحضرت و بیان انموذجی از احوالِ والدِ بزرگوارِ ایشار

فصلِ دوم: درآنچه از آغازِ سنِ بلوغ تا ایام ترك و تجریدَ وقوع یافت

فصلِ سوم: در معاظمِ امور و وقائع که بعد از ترك تا وصول بکمال حقیقی از مجاهدات و مکایدات و معاملات و منازلات آنحضرت بظهور آمد-

فصلِ چهارم: درذکر جلایل سوانح وکلیات وقائع آنحضرت که بعد از وصول بکمال تاآخر حال روی داد-

مقصد دوم: دربیان مجملی از عبادات وعادات واخلاقِ کریمهٔ آنحضرت وایں مقصد درضمن سه فصل ایراد نموده خواهد شد-

فصل اول: درعبادات آنحضرت

فصل دوم: درمکارم عاداتِ ایشاں

Marfat.com

فصل سوم: دراخلاقِ کریمه آنحضرت

مقصد (٦ ـ ب) سوم : دربیان طریق ارشاد و هدایت آنحضرت و نبذی از انفاس نفیسهٔ ایشان وبرخی از تصرفات وخوارق آنحضرت ، دریں مقصد درسه فصل تحریر می یابد

فصل اول: در طریقِ ارشاد وهدایتِ آنحضرت

فصل دوم : درنبذی از انفاس نفیسهٔ ایشان

فصل سوم: در برخی از تصرفات وخوارق آنحضرت

خاتمه: در ذکر مرضِ اخیر آنحضرت وطریق ارتحال ایشان ازیں دارِ ملال به سرای ذوالجلال ـ

لاحقه: در تعداد جمعی از صحب عظام و احباب کرام آنحضرت، بانبذی ازاحوال هرکدام خصصهم الله سبحانه باخص الافضال والانعام [1]

ایں است فهرست ایں رساله که اتمام آں از عون وعنایت الهی مسئول ومعمول ایں بنده معلول است ، وهاانا الشرع فی المقصود ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم ـ

---

[1] ۱ ـ "لاحقه..... والانعام" ندارد

Marfat.com

فاتحه

دربیان مُلخّصی ازمعظمات خصائص ومشخصات آنحضرت شفعه الله سبحانه فینا این فاتحه بزبان اجمال حاکی از جمیع مافی الرساله خواهد بود ان شاء الله سبحانه

باید دانست که آنحضرت علیه التحیة والرضوان دروقت (۷-۱)خود اشبه الناس برسول الله بوده اند علیه الصلوٰة والسلام هم از روی شکل وصورت وهم از روی خلق وسیرت حلیه مبارک آنحضرت در اکثر کمیات وکیفیات سعادت مشابهت بآن سرور داشت علیه الصلٰوة و السلام و طبع پاك ایشان در رغبت ببعضی مآکل ورغایب ونفرت از بعضی مطاعم ومراغب براثر متابعت نبوی مجهول بود و علی هذالقیاس فیما یتعلق بالعبادات والعادات وحسن المعاشرة بالخلق و حراسة حوزة الاسلام و اعانة کافة المسلمین وغیرها من سیرالنبی وحسن هداه علیه الصلوة والسلام

و درسن به شانزده هفده سالگی بعداز رحلتِ والد بزرگوار خود چون به صحبت وملازمت پادشاهِ عصر اعنی اعظم السلاطین وافخم الخوانین سلطان جلال الدنیا والدین ابوالفتح محمد اکبر پادشاه انار الله برهانه (۷-ب) رسیدند درصحبت آنچنان پادشاه کیاست دستگاه که رسوم وآئین واحکام وقواعدِ سلطنت ایشان همه دائر برعقل وکیاست وفهم و دراست بود و تعزز و تذلل و ترقی

Marfat.com

وتنزل امراء وامرا زادها راجع برکمیت و کیفیت عقل و هوش ایشان می شد ، آنحضرت علیه التحیة والرضوان درآن سن که برقانون حکماء سن ولادت عقل وضعف نفس ناطقه است جوهر شریف و استعداد عالی خود را در معامله ومکالمه وحضور وغیبت بروشی ظاهر کردند که آن پادشاه صاحبِ حشمت وجاه ایشان را در جرگهٔ آن چند کس از امراء زادها الوس چغتی که چشم ترقی[1] وانتظار رشد آنها داشتند داخل کردند و در کورنش و قیام جائ والدِ بزرگوار ایشان را که موقف امراء کبار و سلاطین ابهت دثار بود مرحمت فرمودند وآنحضرت نیز قدر و منزلت خویشتن را (۸-۱) که در دل پادشاه ومقربان پای سریر نشسته بود دریافته ، طریق نشست و خاست و زیست وزندگانی برهمان قاعده نهاده بودند بامراء کبار و صغار وقع ومقدار رتبت ایشان را شناخته سلوك می ورزیدند ونیز باجمعی کثیراز اقرباء ومتعلقان و نوکرانِ والد بزرگوار خود که قریب بهفتصد کس از کدخدا مردانِ خطهٔ بدخشان باشند ، دران سن وسال امر ریاست وسرداری آنجماعت را بطریقی بجای آوردند که آن کد خدایان ازآنچه در زمان والد بزرگوارایشان لوازم ومراسم سرداری مشاهده می کردند دراستعداد و معامله شریف ایشان زیاده از ان می دیدند و همان بیم و امید و خوف و رجا که ازامیران کبیرالسن عالی شان باید دید و کشید ازایشان می

[1] وجاه..... تسخه اندارد

Marfat.com

دیدند و می کشیدند وایشان نیز پاس کلانی و سرداری باکمل وجوهِ مرعی می داشتند (۸۔ب) سکینه و وقار وتحمل و بردباری و برکارداشتن هرکدام برمناسب سلیقه و استعداد شان و فهم وجه کفاف و مقدار عز و عرض آنها و شناخت وقت وحالت و مقدار انعام و دریافت وقت واندازه و روش سیاست و محال دقتِ نظر واوقات تغافل و اغماض و هکذا جمیع مایتعلق بام الریاسة والامارة بواجبنی بجای می آوردند و هرگاه از سریر سلطنت رخصت همراهی امیری از خود کلانتر می یافتند در صحبت او تامی بودند مستثنیٰ و موتمن وصاهب رای وکنکاش درصلح وحرب و حرکت و سکون می بودند بالجمله معاملهٔ ایشاں دراندك فرصتی بجای رسیده بود که امارات و علامات حصول منصب وکالت سریر سلطنت واختیارِ تام در جمیع مهمات ملکی فرادید هوشمندان وقت می شد که دریں اثنا جاذبهٔ عنایت الهی وقائد توفیق ربانی دامن گیر روزگار فرخنده (۹۔۱) آثار آنحضرت شد وانواع لطائف التدبیر بکاربرده از خلاب آمیزش دنیاوابناء دنیا که متنافس فیه ذئاب وکلاب است تجرد تمام حاصل کردند وتارسیدن به صحبت هدایت پناهی که اقتداء را شاید وازکلید نظر او قفل ابواب فتوح کشاید ،کتب معتبرهٔ فقه از فارسی و عربی و رسائل صحیح المقاصد فن سلوك وطریقت مثل رشحات و فقرات و مکتوبات شیخ شرف الدین احمد یحییٰ منیری وکیمیای سعادت را مقتدای فعل وکردار خود ساخته بروشی زندگانی

Marfat.com

فرمودند که از صراط مستقیم طریق قویم اصلاً اعوجاج و انعطاف نیفتاد و به یمن این زیست و رفتار که از کمال هوشمندی بل به محض تائیدِ خداوندی اختیار فرموده بودند هیچکس از متشیخان تامقید بعزیمت دوکانداران مبتلا به بدعت ومتصوفان گذاف آرا و مقلدان منخلع از (۹ـب) احکام شریعت غرا راه ایشان نتوانست زد وبفتح ودلال خودتخم فریبی در راه ایشان نتوانست کاشت والاکم دیده وشنیده شده که طلاب حدیث الطب را که پناه به مرشد صحیح الحال نبرده باشند این قطاع طریقت راه ایشان نزنند وبدام فریب خود در نیارند نعوذبالله المستعان من الشیاطین الانس والجان ، بالجمله چون آنحضرت علیه التحیة و الرضوان بالهام آلهی بآن زیست و رفتار یك مدتی بسربردند حضرت حق جل وعلا باستدعا صدق اراده وجاذبه طلب صادق ایشان حضرت نورالاتم و سرالله الاعظم محی القلوب ومکشف الکروب عنصر الهدایت و مبطل الغوایت صاحب التصرف الانفسی والآفاقی موید الدین ابوالوقت خواجه بیرنگ حضرت خواجه محمد الباقی را ادام الله ذکره که مجدد طریقه نقشبندیه بودند برسر وقت ایشان رسایند۔ (۱۰ـالف) نخست دروقتی که حضرت خواجهٔ بیرنگ قدس سره باهمه طی مقامات طریقه و تمتع تام از نسبت خاصه این سلسله شریفه بموجب اشارهٔ روح مقدس حضرت خواجه احرار قدس سره طالب مرشد این سلسله بودند و ثانیاً در آنچه حضرت خواجه

Marfat.com

بیرنگ قدس سره از خدمت حضرت مولانا بزرگ مولانا خواجگی امکنگی قدس سره سالماً وغانماً بااجازتِ ملطقه ارشاد ازماوراء النهر معاودت به هندوستان نمودند ، دریں مرتبه آنحضرت علیة التحیة والرضوان دست بیعت بحضرت خواجهٔ بیرنگ قدس الله سبحانه بسره الاقدس داده اقتداء بایشاں درست کردند و از اختیار و ارادهٔ خود بالکل متخلع گشته از مرادات خود فانی و به مراد و مرضی ایشاں باقی بودند و دراحکام فناء فی الشیخ که سبب ممتنع التخلف فناء فی اللّٰه است ، مقامی بسزا حاصل کردند ، حضرت خواجهٔ بیرنگ قدس سره چوں در استعداد شریف ایشاں ظهور کمالات عالیه احساس (۱۰ـب) فرمودند نسبت بسائر اصحاب و احباب طریق خاص از طرق تربیت وارشاد مخصوص بایشاں رعایت می کردند و آں طریق ظهور حضرت خواجه بود بسطوت جلال و قهرمانِ کبریا نسبت بایشاں و برگران داشتن ایشاں از مجلس بسط و انبساط وخوپذیر ساختن ایشاں بانوار جلالی تا آنگاه که سبیکه فطرت پاك ایشاں از کانون امتحان مصفا و مزکی برآمد وآں نوع تربیت تا دوسه سال کشید و من بعد حضرت خواجه قدس سره ایشاں را به بساط انبساط خوانده آنچناں محویکدیگر شدند که نسبت مریدی و پیری به نسبت دوستی و یگانگی مبدل گشت وچند سال دیگر که حضرت خواجهٔ بیرنگ قدس سره در قید حیات بودند عشق و محبت همه بایشاں می باختند واز جمیع اصحاب و

Marfat.com

احباب بلکه از فرزندان واهل حقوق عزلت و وحدت اختیار فرموده (١١ـ الف) جمیع اوقات خود را و برکات صحبت خود را نثار ایشان ساخته بودند تا آنکه اداء نماز و مجلس سکوت وخواب شبانه و طعام روزانه یك جا مقرر شده بود و در ایام مرضِ رحلت حضرت خواجه قدس الله سره الاقدس ، همدم و جلیس و خادم و انیس ایشان بودند فحسب و دولتهاء خاص الخاص ونظرها باختصاص که بزرگان و مشائخ را درحالتِ رحلت بوصی و ولئ خودها می باشد آن دولتها وآن نظرهابتمام وکمال نصیب ایشان شد ، چنانچه از روات ثقات مسموع این فقیر شده که حضرت خواجه قدس سره درحین انزهاقِ روح و انقطاع نفس که لب و چشم از عالمِ کون و فساد برهم دوخته ، بذکرِ اسم ذات مشغول بودند دست مبارك خود را بر روی و دستار دوش آنحضرت می گردانیده اند و همچنان دست بردوش آنحضرت رحلت فرمودند، خوشاحالت و جندا سعادتی که (١١ب) ازین صحبت شگرف حاصل وقت آنحضرت شده باشد ولمثل هذافلیعمل العاملون

الغرض آنحضرت علیه التحیة والرضوان بعداز رحلت حضرت خواجهٔ خود قدس سره الاقدس داد عشق و محبت و پاس ارادة و اخلاص بروجه اتم مرعی نمودند چنانچه از وطن و مسکن اقرباء قریبهٔ خود دل برداشته ایام عمر شریف باسرها در گوشه فیروزآباد که حضرت خواجهٔ ایشان اختیار سکونت درآن نموده بودند،

Marfat.com

رحل اقامت افگندند و از اعوام و شهور عمر مبارك خود یك قسطی کامل به مجاورة تربت مطهر حضرت خواجه و قسطی دیگر در تربیت و غمخواری فرزندان و متعلقات واقرباء و مریدان عدیم الانفکاك حضرت خواجه صرف نمودند وتفقد احوال وتمشیهٔ حوائج فرزندان و اهل بیت خود را طفیلی تفقد احوال منتسبان حضرت خواجه داشته ، بالاصالة برای ترفیهٔ متعلقان (۱۲ ـ الف) حضرت خواجه بدل جهد می فرمودند و داه و غلام و نوکر سرکارخود را بخدمات فرزندان حضرت خواجه روبراه نموده و خود همچنان که درحیات حضرت خواجه در ضمن ایشان می زیستند بعداز رحلت ایشان درضمن فرزندان ایشان می زیستند تاآنکه این کمال تعشق و محبت ایشان نسبت به تربت مقدس حضرت خواجه و فرزندانِ حضرت خواجه ،پادشاه صولت وخدمت دستگاه دولت واقبال پناه نورالدین والدنیا ابوالمظفر جهانگیر بادشاه را در غیرت و ناخوشی آورد و بسبب این قضیهٔ انواع آزار و جفاء بدنی و روحی نسبت بآحضرت اجراء فرمودند وچنانچه ازآن پادشاهِ عظیم الشان منقول است که می فرمودند هر چند می خواهیم که میرحسام الدین احمد را مایل بجانب خود سازیم ، وی همچنان محو عشق پیر خود است و درمحبتِ پیر خود چنان خود را باخته که از ماحساب نمی کرد۔

والقصه بنابر قضیه مذکور مدتها درمعرض (۱۲ ـ ب) خطاب و

Marfat.com

عتاب آنچنان پادشاه جلالت دستگاه بودند و از گرد تربت و پیرامون متعلقان حضرت خواجه مفارقت نه جستند، آخرالامر هم بیمن این عشق و محبت و توجه بزرگان این سلسلهٔ علیه غضب و ناخوشی آن پادشاه عالی شان به لطف و رضا جوئی ایشان مبدل شد و مع ذلك تا آن پادشاه عظیم و خاقان مکرم بردالله مضجعه درقید حیات بودند صورتِ حال هم بریں وجه بود که پادشاه مذکور مائل و راغب[1] آنحضرت بودند وآنحضرت عاشق و واله پیر خود قدس سره ، تا آنکه پادشاه سعادت نشان بجوار مغفرت الهی تحویل فرمودند و زمان برکت توامان پادشاه دین پناه نورحدقه آفرینش و نور حدیقهٔ دانش وبینش مالك رقاب الامم شاه عجم حارس حوزة الاسلام و رافع اعلام الدین بین الانام ظل الله فی الارض المؤید من عندالله شهاب الملة والدین محمدصاحب قران ثانی شاه جهان پادشاه (۱۳ ـ الف) ادام الله سبحانه ملکه و اجری فی بحار مرضاته ملکه سایهٔ امن و امان بر عرضهٔ عالم انداخت، باوجود کمال مناسبت دینداری و مسلمانی و صلاح و عبادت که این پادشاه دین پناه را باهل عمل و صلاح هست وآن همه رغبت و شوق که آنحضرت رابدیدار مبارك این پادشاه و ملاقات و ملازمت ایشان بود و مکرر نبزد مخلصان خود اظهار آن شوق و خواهش می فرمودند و مع ذالك تاز دوستان و خیرخواهان دربار ابرام والزامهاء

---

[1] ۱، "مائل وراغب" ندارد

Marfat.com

عظیم به وقوع نمی آمد ،از گوشهٔ نامرادی وجوارتربتِ حضرت خواجه انتقال روا نمی داشتند و بعداز انتقال پیش از قدرِ ضرورت باختیارِ خود در دارالسلطنت درنگ نمی فرمودند ، از جمله شواهد صدق این قضیه حکایتی است که بیاد این فقراء آمده به تسوید آن اتمام این مدعی می نماید، آنکه درآنچه حضرت پادشاه دین پناه بجهة استیصال خان جهان افغان و ضبط مملکت دکن در برهانپور (۱۳ب) توقف فرموده بودند و درخلال ازمنه توقف مذکور بیگم جهان والدهٔ حضرات شاهزادها عالی قدر نورالله سبحانه مثواها از عالم درگذشتند و حضرت پادشاه را کوفت والم تمام ازین قضیه عارض شد، فرامین ممالك تزئین بهرصوبه فرستادند و ازین قضیهٔ ناگزیر و تالم باطن خود بندگان درگاه را اعلام بخشیدند، ازآن جمله فرمانی به نواب اکمل الخواقین سیف الدوله والدین خانِ خانان مهابت خان جعله الله سبحانه عضد الاسلام والمسلمین که امیر اقطاع دهلی و صاحبِ صوبه آن ام البلادهند بودند رسید، در مطاوی آن فرمان مندرج بود که پس که ازین واقعهٔ جان کوب متالم شده ایم وچشم عبرت بازو دل از فکر اندیشهٔ سلطنت سرد شده ، می خواهیم که تخت اقامت درجوار روضهٔ حضرت بیگم نصب کرده پیوسته بگوربانی آن بیگم جهان اوقات بسربریم ونیم ساعتی از جوار مجاورت ایشان برکنار نه شویم ، چون این مضمونِ فرمان (۱٤ـ الف) مسموع حضرت ایشان علیه

Marfat.com

التحية والرضوان شد روزی بتقریبی درخلوة خاص باین مسکین اعنی راقم حروف فرمودند که بخاطر می رسد که عرضه داشتی بندگان حضرت پادشاه نبویسم و در معرض معذرت عدم حضور خود قلمی نمایم که آنچه حضرت شمارا دریں واقعه دل سردی از مشاغل دنیاروی داده و بنابر فرطِ محبت نسبت به محبوب خود قرارمی دهید که جوار روضهٔ محبوب خود برنه خیزید ، این فقیر را مدت سی سال است که بالم فراق محبوب خوداز جمیع مافی العالم خبرندارد وگوربانی محبوب ربانی خود اختیار نموده ، یك لحظه از تربت آں محبوب به مفارقت نمی پسندد و مراد از محبوب ربانی حضرت خواجه خود را داشته اند ـ

بالجمله چون بدیں ستوده آئین عمرمبارك خود را آخر رسانیدند دراواخر سال هزار وچهل وسوم بعارضهٔ اسهالِ کبدی متوجهٔ عالم قدس شدند انا لله وانا الیه راجعون(۱٤ ـ ب) ومتصل صفه حضرت خواجهٔ خود مشرق رویه آسودند و همیں وجه رفته بود ، دعا آنحضرت در رسالهٔ بقلم خاص تصنیف فرموده اند در احوال حضرت خواجهٔ خود، والد عا هذا:

"الهی بحرمت دوستی محمدرسول الله وبحرمت خلفاء راشدین و نزاهت آل مطهر که ماضعیفاں را روحاً وجسداً درمنازل اخروی بجوار حضرت ارشاد پناهی جای ده "

تفصیل احوال مرض رحلت درخاتمه ایں رساله مبین خواهد

Marfat.com

شد۔

چنانچه بعضِ جزئیات وکیفیات ایام طلب آنحضرت وآوانِ صحبت حضرت خواجه قدس سره و احوال اواخر عمر آنحضرت در فصولِ ابواب ایں رساله از توفیق الهی مسئول است۔

قصه کوتاه که جمیع ازمنه وحالات آنحضررت عبرت گاه و تبصره اهل روزگار بود، اوقات منصب داری و امیری آنحضرت بآں نظام و قوام آراسته بود که اگرجمیع وقائق و لطائف آں ایام ایشاں درقید کتابت در آورده شود(۱۵۔الف) ،دستورالعملی کامل مرا مرآءِ وقت را تواند بود و همچناں اگرطریق و رفتار ایام طلب ایشان بضبط تحریر درآید و سلوك ومنهاج ایام اقتداء ایشاں بحضرت خواجه قدس سره و معیشت و زندگانی ایام کمال آنحضرت به تفصیل نوشته شود،هدایت نامه بسزا مراهل ایں طریق را در روزگار بماند لیکن متصدی ایں امر خطیر کسی تواند بود که از خزامهٔ سن آنحضرت تاآخر حال در خلا و ملا شرف حضورش میسر شده باشد و ایں سعادت کم یکی از بندگانِ درگاه آنحضرت را دست داده ، مر هرکدام ازیں بندگان را آنچه معلوم و محفوظ خواهد بود ،امید است که به نقل و روایت وتالیف وکتابت از طالبانِ راهِ حق دریغ نه خواهند داشت ۔پس آنچه معلوم ایں مسکین و سگ گرگیں است در مقاصد و فصول ایں رساله به تحریر می آرده و هوالمستعان وعلیه التکلان[1]

[1] ایں جایك ورق از نسخهٔ دافتاده است

Marfat.com

مقصدِ اول

در ذکر مجملی از نسب عالی آنحضرت وتفصیل (۱۵ب)
وقائع عمر مبارك ایشان واین مقصد مشتمل است برچهار فصل :
فصل اول: در ذکر مجملی از نسب عالی آنحضرت وبیان انموذجی از احوال والدِ بزرگوار ایشان
فصل دوم: درآنچه از آغازِ سن بلوغ آنحضرت تاایام ترك وتجرید وقوع یافت ـ
فصل سوم : درمعاظم امور و وقائع که بعداز ترك تاوصول بکمال حقیقی از مجاهدات ومکایدات ومعاملات ومنازلات از آنحضرت بظهور آمد ـ
فصل چهارم: درذکرِ جلایل سوانح وکلیاتِ وقائع آنحضرت که بعداز وصول بکمال تا آخر سال روی داد ـ

فصلِ اول

درذکر مجملی از نسب عالی آنحضرت وبیان انموذجی از احوال والد بزرگوار ایشان

مخفی نماند که سلسلهٔ نسب عالی حضرت از یك طرفی بخیرالتابعین امام المسلمین مرجع الاولیاء راس ورئیس مشائخ آدم

11A066

Marfat.com

صوفیه ابوالسلاسل ابوسعید حسن بن ابی الحسن البصری منتهی می شود علیه الرحمة واز طرف (۱٦ـ الف) دیگر باعظم المفسرین اعلم علماء الوقت امام زاهدی می پیوند ، پندارم که نشأهٔ خاص و حالتِ مخصوص امام حسن بصری رحمة الله سبحانه که در اصلاب وارحام آباء و امهات آنحضرت و دیعت نهاده دستِ عنایتِ خداوندی بود دریں جز آخر زمان بوجود فائض الجود آنحضرت سر از بطون بعرصئه ظهور برآورد تااول وآخر ایں امت کبریٰ به نشأهٔ جامعهٔ امام حسن بصری که مسلم الامم و مرضی الله و رسوله است ، مسجل می شود و خاتمه و عنوان ایں ملت عظمی بریك نسق مکمل گردد وآنچه ازآنحضرت اصابه رای و صحت تدبیر دراحکام معاش و مصالح معاد محسوس همگنان بود ، نیز از اثر نبوت و ابوتی است که آنحضرت را بامام حسن بصری علیه الرحمة ثابت است تفصیل ایں اجمال آنکه امام حسن بصری از میان سائر تابعین بشرف پرورش اعظم امهات المومنین ام سلمة بنت ابی امیة المخزومیة (۱٦ـ ب) رضی الله عنها مشرف شده اند و بصحت رسیده که امام درسن فطام هرگاه گزشته می شدند وگریه می کردند و دران حین والدهٔ ایشاں حاضر نمی بودند حضرت ام المومنین ام سلمة ایشاں را درکنار خود گرفته پستانِ مبارك بدهن ایشاں نزدیك می کردند و از قدرهٔ الهی شیر وافر متکاثر از پستان شریف جریان می یافت و ایام حسن بصری ازاں شیر که درحقیقت نور و برکت

Marfat.com

دارین بود شکم سیر مکیده، هم درکنار حضرت ام المومنین می خوابیده اند وایشان را مادر حقیقی و مادرِ خود را دایه می پنداشته اند و ازمیان جمیع ازواج آں سرور صلی اللّٰه علیه وسلم حضرت ام سلمة بعلم تجربهٔ روزگار و معرفت مصالح ومفاسد ایام مستثنیٰ بودند ،آں سرور صلی اللّٰه علیه وسلم دربعض وقائع عظیمه ازایشان مصلحت خواسته موافق صواب دیدایشاں بعمل آورده اند ، چنانچه از کتب سیر بمواقع این مدعا موقوف حاصل می شود (١٧ ـ الف) بالجمله کمالِ عقل و هوشمندی و وفورِ دانش صوری و معنوی که از امام حسن بصری درزمان سابق و از حضرت ایشاں در زمان حال ظاهر و باهر بود، بی مداخلت شك و وهم از نتیجهٔ همان شیر پستانِ مادرِ مسلمین ام سلمة است رضی اللّٰه عنها و به یقین درعرصهٔ زمین بعداز سادات فاطمین علیهم التحیة والرضوان نوعی از فرزندی آں سرور صلی اللّٰه علیه وسلم در اولاد امام حسن بصری که حضرت ایشاں اکمل آں اولاد ند ،ثابت تر است والحمد للّٰه علی ذالك

از آباء کرام ایشاں جمعی کثیر بعداز فراغ از تحصیل علوم ضروریات دین بگوشهٔ انزوا در تعمیر اوقات به عبادات و طاعات مشغول بوده اند و جمعی دیگربصحبت و هم نشینی یادشاهان کبار رسیده ، درلباس دولت مندی ظاهری کسب سعادات اخروی می نموده اند و پادشاهان خصوصاً سلاطین طبقه صاحب قرانی

Marfat.com

رانسبت باین دودمان عالی توجهی تام و التفاتی بلیغ بوده چنانچه فرمانی که حضرت امیر (۱۷ـ ب) صاحب قران لازال دولته احلاقه ممتده الی آخر الزمان بنام یکی از آباء کرام ایشان که خواجه مبارك شاه نام داشتند نوشته اند ، برین مدعا شاهد عدل است و والد بزرگوار آنحضرت علیهما التحیة و الرضوان اعنی تذکرة المتقدمین و تبصرة المتاخرین عنصر المعالی و انوار المحالی قدوۀ ارباب السیف واصحاب العمامة صاهب الفضل والعلم الکرامة ذوالریاستین کمال الملة والدولة والدنیا والدین حضرت خواجه نظام الدین احمد بن علی الملقب به علامة الزمان حضرت نواب غازی خان علیه الرحمة والغفران ، تارسیدن بسن مراهفت در ولایت مقرون به نزاهت جرم از مضافات بدخشان که مسقط الراس ایشان بود به حجر تربیت ابوین کریمین بسربرده وبعضی از مختصرات صرف و نحو و منطق هم در مولدِ شریف ضبط نموده دامانِ تشمیر درراهِ طلب علم وکسب کمال برچیده اند و چندگاهی درطالقان توقف نموده و عبور بربعضی کتب درخدمت مولانا مزید و رسجی اکبر تلامذۀ(۱۸ـ الف) مولانا محمود سرخ و سید جمیل بلخی نموده ، متوجه سمرقند شده اند وآن جامدتی مدید به تحصیل علوم عقلیه و نقلیه اشتغال فرموده به وطن تشریف آورده اند وبه بعضی از علماء بدخشان مثل قاجی امین الله اشکمشی مباحثه علمی غالبانه نموده ،چون دیده اند که امراء و

Marfat.com

اکابر بدخشان در صدداجلاس ایشان اند باز دامنِ تشمیر برچیده از راه کاشغر متوجه سمرقند شده اند ، همچنیں سه دفعه از وطن شریف احرام سمرقند بسته ، درآں شهر معظم بافاده و استفاده مشغول بوده اند بیشتر تلمذ و استفاده ایشان از مولانا فرید الدین سعید ترکستانی است و بخدمت مولانا وحیدالدین احمد جندی نیز می رسیده اند و از موید فوائد ایشاں مستفید بوده وکتب تفسیر و حدیث را در خدمت مولانا مصطفیٰ رومی سند کرده اند و در دفعه سوم که متوجه سمرقند بوده اند دربلخ بخدمت مولانا کمال الدین ابوالخیر که از اعاظم تلامذۂ مولانا(۱۸ ـ ب) عبدالغفور لاری بوده اند نیز پاره از هدایه فقه وحاشیه مطالع وتفرید وشرح تفرید مولانا عبدالغفور خوانده اند و همیشه در نظر استاذانِ خود معظم و مبجل بوده اند واز هرکدام بشارتها شنیده و دریں مدت طالب علمی هرگز قاعدۂ طلبه علم ماوراء النهر اختیار یومیه و وظیفه نه نموده اند و پیوسته از صحبت ابناء دولت محترز بوده اند وبه ملایمات و تملقاتِ امراء فریفته نه شده اند

الغرض درایام تحصیلِ علم بکمال تجرد آراسته بودند وانواع ریاضت ومجاهده که از درویشان دراحکام طریقت آید از ایشاں درآں ایام بوقوع می آمد، نیم ساعتی به غفلت وبطالت نمی گذراندند و دران ضمن حسن التجا وکمال عقیدت نسبت به درویشاں و اهل الله نیز مرعی می داشتند و درویشانِ سمرقند را نظر

Marfat.com

عنایت و التفات نسبت بایشان مبذول بود چنانچه بصحت رسیده که یکی از یارانِ صاحبِ نسبت (۱۹ـ الف) حضرت مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره السامی که حضرتِ ملا تربیت پسرِ خود خواجه ضیاء الدین یوسف را بایشان حواله نموده بودند، همیشه تفقد احوال حضرت خان مقید بوده اند ونظرهاءِ خاص که درویشان رامی باشد نثار،وقت ایشان می کرده وهم بیمن آن نظرهاءِ ایشان دل سردی تام از مصاحبت اهل علم پیدا شده چنانچه در دفعهٔ سوم که به سمرقند رسیده اند ، بعدازیك مدتی از اثقال و عقال ملائی بیرون آمده ، دست آزاده ، بحضرتِ مخدومی خوارزمی قدس سره داده ، درسلك اعاظم اصحاب حضرت مخدومی منحرز گشته اند و در رکاب حضرت مخدومی به بخارا تشریف برده مقید به تصفیه و تزکیهٔ باطن گشته اند که دریں اثنا چشم زخمی اوقات شریف ایشان رسیده و باز برسر افاده و استفادهٔ علمی آمده اند، تبین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه مولانا رشید الدین حاجی میاں کالی که از شریکانِ درس و هم سبقانِ ایشاں بود و رشد (۱۹ـ ب) و ترقی علمی خود را وابسته به مصاحبت و هم سبقی ایشان می دانست و در مدتِ مفارقتِ ایشاں انواع قبور درکارِ خود مشاهده کرده بود بارادهٔ آنکه تواند ایشان رااز سلوك راهِ حق باشتغال علم باز آورده ،کمرِ عزیمت بربسته ازعقب ایشان متوجه بخارا شده و دران بلدهٔ معظمه بایشان رسیده چندگاهی بایشان

Marfat.com

بسر برده ، آنگاه روزی به بهانهٔ زیارتِ مشائخ بخارا ایشان را از خانقاه حضرت مخدومی برآورده ، درائنا سیر به مدرسه مولانا کیبك که اعلم علماء بخارا بوده اند در آورده است و ساعتی درحوزهٔ درس مولانا کیبك توقف افتاده ، چون مقدمات علمی فرع سامعهٔ ایشان نموده است، عرقِ ملائی ایشان در حرکت آمده به مناظره افتاده اند و سخن رابدرجهاء عالی رسانیده ، جوهرعالی خود را براهل آن محفل ظاهرکرده اند چنانچه مولانا کیبك از جای در آمده درتعظیم و توقیر ایشان بسیار کوشیده اند و بعداز انقضاء صحبت (۲۰_الف) مذکور مولانا رشید الدین حاجی میان کالی چنداں دمدمه و فسون برایشان خوانده و ترغیبات به بازگشت ، طریقهٔ نخستین که عنان عزیمت ایشان راباز بوادی تعلم وتعلیم گرداتیده است وایشان باز به سمرقند رجوع نموده اند ویك مدتی دراں بلده ممجده باشاعة فواید علمی و احراز مطالب علیاء دانائی گذراتده ، باردیگر به جاذبهٔ محبت حضرت مخدومی خوارزمی علیه الرحمة متوجه بخارا شده اند ـ

دریں مرتبه چوں بانگ وآوازهٔ فضل وکمال ایشاں حناحین شهرت و انتشار بهردیار بهن کرده ، جناب عبدالعزیز خان پادشاهِ بخارا راغب ملاقات ایشاں شده اند وبعداز حصول ملاقات التماسات میرمه نموده ایشاں را دران بلدهٔ معظم نگاهداشته اند و ادراری موافق علماء عالی منزلت برای خادمان ایشاں مقرر فرموده

Marfat.com

اند و ایشان بحکم ابرام و مبالغهٔ آن پادشاهِ صادق الاخلاص چندگاهی در بخارا رحل اقامت (۲۰ب) افگنده اند و دران مدت باا کثر علماء آن شهر عظیم مثل مولانا کیبك و مولانا ناصر و مولانا حسین ترکستانی وشیخ موید وغیرهم علیهم الرحمة در مناظرات و مباحثات گوی سبقت ربوده محسود اهالی وموالی گشتهٔ اند و همدران اوان بحکم استغناء واحترازی که ایشان را از اختلاط ابناء دولت درنهاد مرکوز بود ، روی همت از عزت واحتشام و علو منزلت ورفعت مقام که دربخارا پیداشده بود گردانیده بازبه تجرد تمام به سمرقند رجوع نموده اند و درین مرتبه که مرتبهٔ پنجم رجوع ایشان به سمرقند بود در سرمزار فائض الانوار حضرت خواجهٔ احرار خواجه ناصرالدین عبیدالله قدس سره بامولانا علاء الدین محمد لاری که از مشاهیر علماء شیراز بوده اند ملاقی شده اند وصحبت ایشان بامولانا علاء الدین محمدنیك بر آمده است وبایك دیگر عقد مواخات ومحبت بسته اند و هم به رفاقت مولانا علاء الدین محمد به ولایت بدخشان که مقراصلی ایشان است (۲۱ـالف) رسیده اند و درین مرتبه ایشان را والی مملکت بدخشان میرزا سلیمان شاه علیه الرحمة بحضرت خود خواندها ،اند انواع مراحم ومکارم خسروانه مبذول داشته اند و آشنائی و معرفت تمام ایشان رابه شاه مذکور پیداشده ، درخلال این احوال مولانا علاء الدین محمد بایشان گفته اند که از علوم و کمالاتی که در ممالك عراق و خراسان و

Marfat.com

ماوراء النهر بین العلماء متداول است بعون الله سبحانه شمارا فراغ حاصل شده اگر ذوق تحصیل علوم غریبه و فنون نادره دارید بیائید به بلادِ مغرب بیرویم که آنجا کمالات غریبه میتوان بدست گردِ ایشان نیز بحکم کمال تعطش که در تحصیل فضائل وکمالات داشتند از مولانا عهد وفاداری دریں سفرگرفته از بدخشان عازم دیارِ مغرب شده اند ، چوں به کابل رسیده اند منهیان و واقعه نویشان خبرآمدن ایں دو عزیز را به پادشاه مکرم و خاقان معظم رافع اعلام النصرت والاقبال صاحب المجد و الفتوة والافضال السلطان الرحیم (۲۱ب) والملك الکریم نصیر الدین ابوالمغازی محمد همایوں پادشاه انارالله برهانه رسانیده ،آں پادشاه معظم یکی ازکبار امراء سریر سلطنت را اعنی شهاب الدین احمد خان نیشاپوری را به نزد این هر دو عزیز فرستاده التماس حضور محفل عالی نموده اند ، ایشان زمام اختیار را بدست مولانا علاء الدین محمد سپرده خود را تابع رضاء مولانا ساخته اند ، مولانا درجواب شها ب الدین احمد خان عذرها نامقبول وکلمات باردگفته ، خاطر مبارك پادشاه معظم رااز ملول ساخته اند، پادشاه انارالله برهانه مولانا رابطور مولانا گذاشته فرموده اند اگر مولانا نیاید اختیار دارد ، اما قاضی زادۀ بدخشان مارابگوید که به ملاقات مافائز گردد، پس ناچار ایشان عازم ملازمت شده اند و درانچه آں پادشاه کریم درباغ شهرآرای کابل نزول اجلال فرموده بودند قریب مخیم

Marfat.com

سرادقات عزوجاه رسیده اند و بموجب حکم عالی جناب صدر الاهالی برای (۲۲_۱)صدارت ایشان بیرون آمده اند وآن پادشاه کریم راسه صدر بوده ، یکی صدرالعلماء که اکابر واعاظم علماء را صدارت می کرده ، دوم صدرالاهالی که اواسط این طبقهٔ عظمیٰ را وسیلهٔ کورنش می شده ، سوم صدرالافاضل که ارباب شعر وانشاء وسائر فضائل را از نظر می گذرانیده ، بالجمله چون نظر ایشان برصدر الاهالی افتاده نوعی ملالت در خاطر ایشان راه یافته لیکن از موجب حکم چون گریزنه بود دربارگاهِ سلطنت درآمده اند، همان که نظر آن پادشاهِ معظم برایشان افتاده فرموده اند نی نی صدرالعلماء برود وایشان را در حضرت ما بیارد و مطابق حکم صدرالعلماء پیش شده ایشان را ملازمت کناینده است وآن پادشاه کریم بعداز پرس وجوئی احوال انواع تلطف و مهربانی دربارهٔ ایشان مبذول داشته حکم مصاحبت محفلِ خاص ارزانی داشته اند و هم درمجلس اول اسپ وسروپاء خاص ویك هزار عدد شاه رخی عنایت فرموده اند روز بروز در اعزاز و اکرام ایشان می افزوده اند و هرگاه مجلس مذاکرهٔ علمی می شده (۲۲_ب) از جودتِ ذهن وکمالِ استحضار وحسنِ تقریر و سلاست[1] محاورهٔ ایشان شیفتهٔ ایشان می شده اند و همدران ایام ایشان بعضی مباحث مراصد همایونیه راکه بنام نامی آن پادشاه معظم تصنیف نموده اند،

[1] ا،خ ثلاثت

Marfat.com

درمیان آورده اند و بااعلم العلماء اروذئ معلی" که جناب مولانا شیخ حسین بغدادی بودند مناظرات واقع شده و در اکثر اوقات جناب مولانا انصاف ورزیده تسلیم سخن ایشان می نموده اند۔

الغرض چون یك چندی درخدمت آن پادشاه کریم بسربرده اند، پادشاه خواسته اند بعضی از سرائر ومکامن امور ملکی رابه محرمی ازمقربان درگاه القاء نموده به مرزایان مملکت بدخشان مرزا سلیمان ومیرزا ابراهیم پیغام کنند بعد از تامل ایشان را برای این خدمت اختیار نموده به بدخشان فرستاده اند ،میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم قدوم برکات لزوم ایشان رانعمت غیر مترقبه دانسته، رخصت رجوع به هندوستان نه دادند واجوبه احکام پادشاهی را مصحوب به علی خان بدخشی (۲۳_۱) فرستاده ،ایشان را دربدخشان نگاه داشته اند وزمام ضبط وربط ورتق وفتق بدخشان را بدست ایشان سپرده ،خدمت ایشان را بخطاب اعلم خاقانی[1] امتیاز داده اند ومدتی مدید ایشان رابه دارالملك بدخشان بوده در تمهید قوانین عدل ورافاهیت می کوشیده اند۔

وبندگانِ حضرت محمد همایون پادشاه انار الله برهانه درایام مفارقتِ ایشان هرگاه فرمانی به مرزا سلیمان ومرزا ابراهیم می فرستاده اند در حاشیهٔ فرمان بخط خاص دعابرای ایشان می نوشته اند، بالجمله چون یك چندی برین گذشتن ارادهٔ آلهی

[1] ا، خانی

Marfat.com

متعلق بآن شد که خدمت ایشان باز به هندوستان قدم ارزانی فرمایند ،باعثه درمیان آمد که ایشان از بودن دربدخشان دل گزیده شده متوجه هندوستان شدند ،تیین این مقال آنکه ایشان را ربطه ارادة و اخلاص بسلسلهٔ کبرویه درست شده بود ، حضرت قدوة العرفا شیخ الشیوخ وقت شیخ خلیل الله (۲۳_ب) قدس سره باقامت مراسم آن سلسله علیه دربدخشان معین بودند، خدمت ایشان راکمالِ محبت واخلاص بحضرت شیخ بهم رسیده بود قضا راجمعی از امراء ناعاقبت اندیش سعایت وایقاع درباب حضرت شیخ نموده بجای رسانیده اند که حضرت شیخ ترك توطن بدخشان نموده متوجه ماوراء النهر شده اند وایشان ازین حرکت ناپسندیده که از اهل بدخشان به فعل آمد متاذی گشته ، به مبالغه و ابرام تمام ازمرزا سلیمان رخصت سفر حجاز حاصل کرده متوجه دیار هند شدند و درکابل بموجب التماس وخواهش مرزا محمد حکیم علیه الرحمة والغفران چندگاهی توقف واقع شد و درآن مدت مرزا سیفی درخدمت ایشان می گذراندند و انواع خدمت و دل جوئی ایشان بجائی می آوردند ـ

چون خبر وصول ایشان به کابل مسموع سلطان رفیع الشان جلال الدین محمد اکبر پادشاه انارالله برهانه شد ،فرامین متعدده درباب طلب ایشان اصدار فرمودند(۲۴_۱) وانواعِ تاکید در احضارِ ایشان بکار رفت ،تاچار میرزا محمد حکیم ایشان را رخصت دادند

Marfat.com

وایشان بعزت واحترام تمام درسنهٔ احدی وثمانین و تسعمایه به هند تشریف آورده درآنچه بندگان پادشاه از پوزش پتنه و حاجی پور مراجعت نموده به بلدهٔ اوده رسیده بودند ، ملاقات فرمودند بندگان پادشاه به بشاشت و انبساطِ تمام تلقی نموده انواع الطاف و مراحم خسروانه مبذول داشتند و ازان باز خدمت ایشاں را توطن هندوستان و ملازمت آں پادشاه عالی جاه مصمم گشت، و روز بروز علو شان و رفعت مکان ایشاں در حضرت پادشاه می افزود و به مناصب بزرگ وخدمات عظیم متعین می شدند و مراسم و لوازم آں منصب وخدمت کما ینبغی رعایت نموده مورد عنایات و عواطف می گشتند ، چندگاهی خدمت مهرآخرین تعلیقه که بعد از جمیع مهرها ارکانِ دولت دران وقت می شد ، بایشاں تعلق داشت ویك چند دیگر امروحکم صدر (٢٤ب) پای تخت بوده اند وچند گاه دیگر صاحب مشورت و رکن اعظم محفل آرای وکنکاش بودند وگاه گاهی سرلشکر یك جمعی از امراء عالی قدر شده بدفع اعداء و بغات نامزد می شده اند ودرین خدمت آنچه شرط شجاعت و در حق دلاوری تواند بود ازایشان بوقع می آمد و شاهد این مدعی است آنچه از دست و بازوئ ایشاں باراس و رئیس کفار رانا[1] بظهور آمد۔

وهمچناں در محاربات بامعصوم خان کابلی وافاغنه بهادر از

[1] اخ رعنا

Marfat.com

پتنه و دفع فساد بهادر خان بن سعید خان بدخشی از ولایت ترهت ازایشاں و خادمان ایشاں بظهور رسید و شرح و بسط این وقائع در اکبر نامه مندرج است۔

بالجمله بندگان حضرت عرش آستانی همیشه بایشاں طریق اعزاز و اکرام رعایت می نمودند و بعداز ظهور خدماتِ پسندیده هرگاه ایشاں به ملازمت می رسیدند انواع خوشی و ابتهاج ظاهر می کردند، چنانچه یك مرتبه هنگام ملازمت (۲۵۔۱) ایشاں فرمودند که بجهة شادی دیدار غازی خان امروز روز آں است که ترتیب جشن به کنیم ، پس نقارها طلبیده بدست خود نقاره نواختند و شادیها نمودند و در آخرحال بعداز وقوع خدمات مذکوره به رسم جزاء الخدمت فرمودند من بعد در مهر خود خطاب میرفراغت رابه غازی خان ضم کنید و در نزد سریر سلطنت هر طور که خاطر شما خواهد به عمل آرید درنشستن و تکیه کردن وایستادن اختیار بدست شماست ۔

چون یك چندی براین وجه به گذشت ، فرمودند از بلاد هندوستان درکدام بلده اول بارمارا دیده آید ؟ ایشاں گفتند بلدۂ اوده، فرمودند بس سرکار اوده جاگیر شما مقررفرمودیم ، رفته دراں صوبه به فراغت باشید، پس ایشاں رخصت شده به اوده تشریف بردند و دراں بلدۂ مبارك مدتی به رفاهیت وآرام و اشاعة فواید علمی و تمهید عدل و احسان بسربرده ۔

Marfat.com

به عارضهٔ خناق از عالم در گذشت و هم درسواد آن بلده مدفون گشتند، تاآنکه حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان (۲۵_ب) نعش شریف ایشان را به دهلی طلبیده درجوار حضرت خواجه قدس سره الاقدس گذاشتند برد الله مضجعه و اکنون مرقد منور ایشان به مراقدِ اکثر اقرباء ازواج و فرزندانِ ایشان درجوار آستانه مقدسهٔ حضرت خواجهٔ بیرنگ وحضرت ایشان معین ظاهر است۔

این فقیر اعنی راقم حروف از زبان مبارك حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان مکرر شنیده که می فرمودند والدبزرگوار ماباهمه انهماك در ورطهٔ امرائی سررشتهٔ افاده علمی و شغل باطن در هیچ آنی از دست نه دادند شب و روز ایشان همچنان که در اوانِ طالب علمی و صحبت حضرت مخدومی به صنوف حسنات و میرات آراسته بود، برهمان منوال درایام امیری ومنصب داری اوقات ایشان معمور بود از معاملات دنیاداری وشیون ابناء روزگار اصلاً وقوف نه داشتند وکاغذهاء جمع وخرچ جاگیر و دفاتر کارخانه ها هرگز ورقی دردست ایشان و در مجلس ایشان نشده و حرف و حکایت این باب در خدمت ایشان شنیده نمی شد، بوبسترخواب و مسندِ دیوان و پالکی سواری و پیش دربار همیشه به مطالعه کتاب مشغول می بودند و مجلس درس باچندی از طالب علمانِ مستعد هرگز ازایشان فوت نه شد درباب درویشی هاء ایشان می فرمودند

Marfat.com

که وظائف و اوراد کبرویه که به والد مارسیده بود هرگز از دست نه دادند وهر روزیك وقتی معین بود که قطراتِ اشكِ حسرت برروی مبارك خود جاری ساخته زار می گریستند۔

ومی فرمودند که ورد کبرویه از هیچکس غیر والد خود نه شنیده ایم ونیز می فرمودند که از اوضاع سپاهگری والد ما همیں دوچیز رعایت می کردند، یکی آنکه هنگامی که به سلام پادشاه می رفتند درمجلسهاء پادشاه حاضر وقت وحال بوده در حرکت و سکون و کلام وسکوت لوازم عقل معاش وعلم مجلس برقدر ضرور رعایت می کردند، دوم آنکه درمعرکهٔ جنگ وصف قتال پاس آئین سرداری بواجبی مرعی داشته (۲۶۔ب) از عهده ایں خدمت نیك می برآمدند و جز ایں دوامر هیچ مصلحتی از مصالح دنیاداری رعایت نمی کردند و درباب خانه داری وتفقدِ احوال ازواج واولاد ایں قدر متوجه شده بودند که یك پسر کی به سن پانزده شانزده سالگی از نویسنده بچه هاء سرکارِ خود را محرم اهل بیت ساخته بودند که آن پسرك هرچه برقدر عقل وسعی از سرکار داران ایشاں می توانست گرفت یا اهل بیت ایشاں می رسانید واگرآں پسرك نمی بود دورنه بود که اهل بیت ایشان بوجه کفاف هم مضطر کردند، هذاوآنچه ایں فقیر راقم حروف از زبانِ مبارك حضرت ایشاں علیه التحیة والرضوان صحبتهاء شگرف وسخنان مفید درباب حمیت و حمایت مسلمانی حضرت خان علیه الرحمة وآن مقاومات

Marfat.com

و مصادمات که ازایشان درین باب[1] باپادشاه و مصاحبان پادشاه درهرچند گاهی به وقوع می آمد شنیده این رساله گنجائش تحریر آن ندارد۔

و بالجمله درآن وقت ازحامیان اسلام (۲۷۔۱) ومتصلبانِ ملت خیرالانام کاملترونافع ترازایشان کسی نه بود۔

این است مجملی از احوالِ والد بزرگوار ایشان ، اکنون آنچه این مسکین را از احوال و اوضاع عمر شریف حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان معلوم هست بزبان اجمال دریں فصولِ لاحقه ایراد می نماید ، و باللّٰه التوفیق ومنه الاستعانه وعلیه الوثیق۔

فصل دوم : درآنچه ازآغازِ سن بلوغ آنحضرت تاایام ترک و تجرید وقوع یافت ،بزبان اجمال واختصار

بیاد مابندگان محروم از دیدارِ مبارک آنحضرت بماند که بعداز رحلتِ والد بزرگوار ایشان چون فرمان استمالت عنوان حضرت عرش آستانی به طلب آنحضرت صادرشد آنحضرت از بلدۂ ممجدۂ اوده باجمیع مخدرات حریم عفت و سائر متعلقان به دارالسلطنت رسیده درسلك مقربان ومخصوصان سریر، سلطنت منسلك گشتند وآں پادشاهِ کیاست دستگاه حسن استعداد از جبین ایشان حدس نموده آنحضرت را در جرگۂ آں امراء زادهاء الوس چغتی که چشم (۲۷ب) انتظارشد وترقی آنها درضمیر داشتند

[1] خ،"باب"ندارد

Marfat.com

داخل کردند، مثل مرزا برخوردار که من بعد به خطابِ خانِ عالمی امتیاز یافتند و مرزا سعدالله پسرسعیدخان و مرزا شمس الدین پسرخانِ اعظم امثالهم

وآنحضرت در مدارج ترقی و موافق خدمت هم عنان و هم داستان آن امرازادها بوده آخرالامر در اکثر نعوت وصفات امیری و سپهداری آموز گارِ اقران و امثال خود گشتند، چون یك مدتی بریں منوال گذشت حضرت عرش آستانی بنابر صوابِ دید رائ زمان پای سریر در صدد آن شدند که امرازدهاء الوس چغتی راکه اباًعن جداً اجزاء غیر منفکه این سلطنتِ عظمٰی آمده اند درمیان شاهزادها عالی گوهر خود تقسیم نمایند، پس یك جمعی که پای نام حضرت شاهزادهٔ پسندیده خصال مرزا محمد مراد سلطان علیه الرحمة والغفران گشتند، راس و رئیس آنها حضرت ایشان قرار یافتند وحکم عالی صادر شد که امرازادها (۲۸_۱) مصاف بهرکدام از حضرات شاهزادها پیش از نام پای نامی امر دیگر از خدمت و مصاحبت آنحضرت بر خود واجب نه دانند و همچناں ملتزم پای سریر مابوده به دعا دولت یاری و برخورداری پادشاه زادهاء خود رطبِ اللسان باشند، پس آنحضرت پیوسته بخدمات پای سریر مقید بوده درجمیع دقائق ونکات بزم و رزم قصیب السبق از اقرانِ می ربودند و یوماً فیوماً عنایت و عاطفت حضرت عرش آستانی درباب ایشاں مستزاد بود تاآنکه به موجب حکم عالی همراه سپهبدِ

Marfat.com

اسپهبدان المعارك و عضد الممالك محك الرجال و مفتاح الاشكال السعيد في اصحاب الملل والرشيد في ارباب الاول خان الاكمل الافخم الاعظم ميرزا عبدالرحيم بن ميرزا محمدبيرم المشتهر به خان خانان بن خان خانان ادام الله سبحانه ذكره به تمشية مهم تهته نامزد شدند و دران حدود ركن اوثق راى وكتكاش صلح و پرخاش بوده مهم مذكور را بانصرام رساتيدند (۲۸ـب) وآنگاه بجذبهٔ از جذبات الهی اختصاص يافته بوجهی كه درفصل سوم مذكور خواهد شد از تعرقهاء ابتاء وقت خلاص گشتند ، الحمدلله على ذلك و اوضاع و اطوار دولت مند ظاهری آنحضرت حرفی چند كه اين مسكين از زبان شريف آنحضرت عليه التحية والرضوان شنيده درفصل ايراد می نمايد ـ

می فرمودند كه چون والد بزرگوارِ ما ازعالم درگذشتند جمعی كثيرموازی آنچه هفت هزاريان ازمته اخيره رابعد از رحلت شان از متعلقان و نوكران بماتند از پدر ما ماندند وبه موجب يرليست وقانونِ پادشاهی منصب وجاگير كه هم سنان مارا مقرر بود يل زايد يران بقدری برای ماتمام زد كردند چون ديديم كه آن جاگير بربع موونات و حاجات منتسبان ما وفانمی كند وآنكه جمعی از قديم الخدمتان را رخصت به كنيم وموافق جاگير مردم پيش خود نگهداريم همت ومروت رضانميداد متحير ومضطر گشتيم (۲۹ـا) آخرالامر حضرت حق جل وعلا رفتاری عجيب در دل ما

Marfat.com

لقافرمود چون بر آن عمل نمودیم جمیع عسرتها بآسانی مبدل شد، آن رفتار عجیب آنکه طائفه عورات سپاهیان و ملازمان پدر خود را با والدها و همشیرها و ازواج خود و امتزاج دادیم و به جز گرفتن و امداد نمودن بوقت در اوقات زائیدن و کدخدا ساختن بچه ها آنها و سائر طوی ها وضیافتهاء شان و همچنین در ایام مرض وبیماری ومرگ وتکفین وتدفین آنها چنان آمیزش وارتباط آنها را به خانهٔ ما پیدا شد که به هیچ وجه جدائی ماتصور نمی توانستند گردد کدخدائی که بماهیانه صدوبیست روپیه درسرکار امراء دیگر نوکری شدوآن هم بصد ناز وعشوه به یمن آن تدبیر به ماهیانه چهل و پنجاه روپیه نزد ما قانع گشته بود وبه حکم آنکه گفته اند، شعر

مرد اگر شیراست وراز شیرپیش هست در فرمان اسیر زال خویش

ازکمالِ (۲۹ب) اختلاط وارتباط که مستورات آنها را باهل بیت ما بهمرسیده بود آنها را اختیاری نمانده بود ناچار یاتدلک و پیش که از سرکار مامی یافتند، خوش می گذراندند، پس به برکت این معامله آن جمعیت وکثرت مردم که دران منصب وجاگیر قلیل نزد ما بود امرایان دیگر را که اضعاف مضاعف جاگیرها داشتند میسرنه بود و نیز ارباب سیاست وتادیب لشکریان وحشرات اردوئی فرمودند که دربعضی اوقات که بخدمتی از خدمات دور دست متعین می شدیم در راه بعضی از میران و یاران بدخشان که همراه مابودند ومنصب داران پادشاهی که پای تام ایشان می شدند

Marfat.com

بریزه بازاریان اردوئ ماتعدی می کردند ، چون استغاثه بمامی رسید آن مظلوم رابه یکی از خادمانِ حاضر الخدمت می سپردیم و روز دیگر در دیوان امارت وقتی که آن[1] یار بدخشی حاضر می شد اصلاً بآن یاربدخشی معترض نمی شدیم لیکن در حضور او آن مظلوم را طلبیده نزدیك به خود می نشاندیم وپارۀ مبلغی از خرج خاص خود به نزد آن مظلوم نهاده به تواضع وتملق تمام از جریمۀ آن یاراستغفار می نمودیم وناخوشنود نمی شد ازسراو وانمی شدیم و آن یار از مشاهدۀ این معامله چندان خجل و منفعل (نمی)شد که تاچند گاه روی بروی مانمی توانست آمد و در انبوهی در آمده پنهان ماراسلام می کردند وبدرمی رفت۔

هذا نیز می فرمودند که ماوبرادرِ ما خواجه علاء الدین حسن علیه الرحمة درحیاتِ والد بزرگوارخود پس که به ناز و تنعم کلاں شده بودیم خیال می کردیم که آنچه از ضروریات معیشت ماست مثل دو اسپ عراقی و دو اسپ توپچاق و دواسپ راهوار و هژده قاب طعام روزمره و دو سروپای پکاهی و بیکاهی و ده پانزده خادم روبراه و بیست سی اشرفی یومیه مهیابرای انعام وبخشش ،این چند چیز ازاں بابت است که مارادر تحصیل واکتساب آں پیش التفاتی نباید گماشت ،خلقت این امورتو امان خلقت ماست قابل سعی

---

[1] "آن یاربدخشی.....محلۀ جداگانه درآں بلده" از نسخه خ افتاده است قریباً ۲ ورق

Marfat.com

والتفات رخاء فی ونامعقولات دیگراز داب ودارات به خمل رامی دانستیم ـ

آخرالامر چوں تفقد احوال لشکریان ومتعلقان والد بزرگوار بر ماافتاد تاحاضر شدیم ، دیدیم کـه آن اشیاء معدود راکه اجزاء غیرمنفکه خلقت خود می دانستیم آن نیز بی وسعی وصرف توجه میسرنمی شود ، پس مارا کشف این حالت وفهم این معنی یکی از اسباب دل سردی ازدنیا شد وبرادر ماخواجه علاء الدین حسن استخلاص خود را ازان حالت مخمصه به تشبث در احکام حساب روی و صرفه وزری دانسته دران ورطه گرفتار ماندند، الحمدلله والمنة ، از ربقهٔ صلاح و حرز سعادت بیرون نیامدند دار محبت صادق حضرت خواجه ما بهره داشتند ـ

هذا فصل سوم

در معاظم امور و وقائع که از ابتدای ترك تا وصول به کمالِ حقیقی از مجاهدات و مکایدات ومعاملات ومنازلات از آنحضرت بظهور آمد

معلوم رفقاء این مسکین از بندگان و مخلصان آنحضرت باد که ازآن جاکه بیشتر تاثر فرزند از خصال اقربا مادری می باشد چنانچه احوال حضرت (۲۹ـ۱) غوث الثقلین و حضرت خواجه احرار و حضرت خواجهٔ ما قدس الله اسرارهم مصدق این مدعا است ـ

آنحضرت را علیه التحیة والرضوان نیز از جانب قبیلهٔ مادری

Marfat.com

ایشان علیهم الرحمة که به زهد وعبادت و صلاح کابراً عن کابراً روی شناس آمده اند ، محبت فقر و درویشی ونیت تجرد وانزوا هم از صغرِ سن مرکوز خاطر انوربود و مقوی دیگر مرایں داعیه واین خوی مبارك وملازمت و تلمذ خدام برکات انتظام کمالات ارتسام حاجی رمزی علیه الرحمة که به تعلیم سبق آنحضرت مقرر بودند و حاجی مذکور صاحب مصافهۀ نبوی اند و از جمله آں مردم اند که بالطبع مجبول به خیر و صلاح بودند۔

بالجمله چوں حضرت حق جل و علا را نظر عنایتِ خاص دربادۀ آنحضرت بودهم از طفولیت ایشان رابایں صحبت شریف مشرف ساخت، پس آں حسن فطرت وکمال استعداد که آنحضرت را از ابویں کریمین رسیده بود(۲۹،ب) به صحبت خدام حاجی علیه الرحمة نشوونما یافت و روز بروز داعیۀ درویشی ومحبتِ درویشان در ساحت ضمیر پاك ایشاں بیخ وبن می گرفت، چنانچه هم درحیاتِ والد بزرگوار خود که ایام ناز وتنعم ونخوت وتجمل امرازادگی بود آنحضرت برخلافِ اقران و امثال به لباس ساده و وضع مشروع ممتاز بودند، چنانچه بایں مسکین می فرمودند که دراں ایام از شیوه و شعار امراء زادگی بود به دوچیز مبتلا بودیم ، یکی انعقاد مجلس بافضلاء وظرفاء ، دوم سیر و شکار و از غیرایں دوچیز امردیگر هرگز به خاطر مخطور نه گشت

وهم دراں ایام بحکم محبت فقرادرآنچه دربلدۀ بهار تشریف

Marfat.com

داشته اند، محلهٔ جداگانه درآں (۳۰ـا) بلده برای فقرا تقطیع نموده بودند مسمیٰ به فقرپوره وجمعی کثیرازیں طائفه را آنجا جای داده پیشتر نشست وخاست بآنها داشتند وآں پوره تاحال آبادان است۔

الغرض اگرچه بظاهر در زمرهٔ امراء محشور بودند اما بباطن مملواز محبت فقراء وکاره از صحبت اهل دنیا بودند و پیوسته بمطالعهٔ کتب معتبره فنِ سلوك وطریقت داعیه ترك وتجرد را پرورش می دادند تاآنکه درسالِ نهصد ونود وهفت همراه نواب خان خانان مرحوم به مهم تتهه نامزد شدند دریں سفر آں داعیه قوت گرفت و دل سردی تمام از دنیا ومافیها روی داد ،خواستند بهرحیله وبهانه که ممکن باشد از ورطهٔ امرائ خلاص شوند، می فرمودند که اکبر پادشاه امثالِ ماامرازادهاء الوس چغتی را در رنگ انگشتانِ دستِ خود خیال می کرد، آں چناں که بقطع انگشتان دست خود کسی رضانه دهد جدائی مایان رابه هیچ وجه تجویز نمی کردد پس آنحضرت بعداز (۳۰ب) فکر بسیار طریق خلاصی خود را دراں دیدند که خویشتن را بوضع اهل جنون نشان مند سازند وگفتار ورفتار و نشست و خاست پی بر پی سودائیان روند ۔

آخرالامرعلیٰ بجای آورده به نماز ودعا استخارهٔ توسل جسته طریق اهل جنون سرکردند و پیوسته حاضر وقت بوده درحرکت و سکون آنچه سزا وارِ اربابِ جنون تواند بود رعایت می کردند بایں

Marfat.com

مسکین می فرمودند که آن محنت و تعب که ماورآن ایام کشیدیم هرگزنه کشیده ایم ، زیراکه خود را به زور می بایست باهل جنون مشابهت داد واین معنی جز به تقید تمام و برکار داشتن عقل بردوام دست نمی داد همیشه واقف حال می بودیم که اثری ازآثارِ عقل ظاهر نه شود و ازین ممر محنت تمام به قویٰ و حواس مامی رسید، نیز می فرمودند که اگرچه خان خانان ازمافی الضمیر مامطلع بود لیکن چون شنید که ماخود رابآن وضع قرار داده ایم سخت متعجب شد چه می دانست که در اکثر (۳۱ـ۱) صحبتها رای و کنکاش راه نمونیها می کردیم واعتماد تمام برعقل وکیاست ماداشت ،پس بامصاحبان خود گفت توانید که ایشان را یکی به نزد مابیار ید تا به بینیم که چگونه پاس جنون می دارند، پس جمعی به طلب مابرآمدند و مارا درکوچه بوضع ولباس[1] بوالعجب یافته ،نزد خان خانان برونـد و پس ماازفطانت خان خانان اندیشه مندگشته هرچند خواستیم که دراثناء سخن به کلام اهل جنون متکلم شویم، دست نمی داد ، الاایں یك کلمه که بصد زور برزبان جاری ساختیم آنکه درمحلی که بلی بایست ، گفت لپی گفتیم ، پس خان خانان متبسم شد و در حضور مردم حکم به جنون ماکرد آنگاه آنحضرت محرمی از خادمان خاص خود را نزد خان خانان علیه الرحمة فرستاده استدعا نمودند که عرضه داشتی متضمن خبر

[1] جمعی به طلب..... لباس درخ مکررنوشته شده است

Marfat.com

جنـون ایشان را بدرگاه پادشاه بنویسند ، خان خانان نخست اقبال نـه نـمود سرانجام(۳۱ب)بنابر ابرام آنحضرت مدعا مذکور را عرضه داشت کرد۔

اکبر پادشاه انارالله برهانه تحقیق احوال آنحضرت رابه نواب شیخ ابـوالفضل کـه اکـمل الـمقربین پـای تخت بود و قرابتی بآنـحـضرت نیز داشت حواله فرمود شیخ ابوالفضل آنحضرت رابه نـزد خـود طـلبیـده به لطف و عنف و لینت و شدت هرچند خواست کـه ایشان رااز داعیه ترك وتجرد برگرداند ، میسر نه شد آخر به یمن صـدق طـلب ورسوخ عزیمت آنحضرت شیخ مذکورنیز مقدماتی که حاکـی ازجنـون و سودا زدگئ ایشان باشد نزد پادشاه گفته، دست ازیشان بازداشت وایشان سجدات شکر الهی بجای آورده ۔

طـریقۀ مرضیۀ خود را که عبارت از فقر وبی نوائی باشد محکم گرفتند و پیوسته در صدد محواسم و رسم خود کو شیده به ویرانه ها وجای های ناشناس بسرمی بردند۔

جنـاب سیـادت مـآب میر مـحـمد زاهد کـه ازیـاران هم پرّه آنـحـضرت اند (۳۲ـ۱) نقل می کردند که آنحضرت می فرمودند که درآن ایام کـه پیـوستـه متـمـنـا خـاطر آن بود که جای رفته شود که آنـجـای هیچ کس مارا نشناسد ، بعداز مدتی درمجلسی اتفاق ورود واقـع شـد کـه از اهل آن مجلس هیچ کس به نام وصورت ما آشنا نه بـود و مـا اعتبار پرچـه و لباس نیز درکمال بی اعتباری بودیم ، پس

Marfat.com

اهل آن مجلس اضاف خواری وتذلیل نسبت بمابه عمل آوردند و بکرم اللّٰه سبحانه آن فرحت و ابتهاج که دران وقت در خود احساس کردیم درهیچ وقتی بیاد نه درایم -

القصه چون آنحضرت یك مدتی بدیں ستوده آئین گذراندند بخاطر مقدس ایشان گذشت که ازاهل حقوق بهلی طلبند و بارِ خدمت وحق گذاری آن جماعت را از دوش همت خود ساقط نمایند ، پس نخست آنحضرت به ولدهاء[1] خود رجوع نمودند و ازان مخدرات حریم عفت بهلی خواستند ،ایشانان برصدق طلب آنحضرت مستشعر گشته بهلی کردند (۳۲ب) آنگاه بوالدۂ فرزندانِ خود حضرت عفت قباب عصمت نصاب بی بی فاطمه رحمهاالله سبحانه که در علو همت وسمو استعداد مقارن و معاون آنحضرت بودند ، پیغام کردند که دریں وضع که مااختیار کرده ایم انواع رنج وتعب پیش خواهد آمد اگر تاب وتحمل محن و بلایا دارند دریں وضع همراه ما باشید والا خود رابه نزد برادران خود برسانید ومارا به خدا سپارید ، آں عفت قباب رحمهما الله سبحانه درجواب گفته فرستادند که به یقین می دانیم که عقل و دانائی حضرت شما بدرجۂ اعلاء ست پس آنچه بدراں عقل و دانائی برای خود اختیار کرده آید لامحالة بهترین امور خواهد بود ، امیدواریم که ازآں دولتهاء اخروی که نصیب حضرت شما

[1] ا، خ، والدها

Marfat.com

شده مارا نیزبهره برسد ، خدمت شمارا سعادت خود می دانیم وصبر و تحمل درمشاق ومحن نیزاز یمن متابعت شمامیسر خواهد شد، پس آنحضرت آفرین برآن عفت قباب (۳۳ـا) فرستاده بشرف همراهی خود ایشان را برگزیدند و بکمال فقر ونهایت ناداری طرح زندگانی نهاده به کتبِ سلوك وارباب صلاح صحبت می داشتند۔

و همدران ضمن حضرت خواجۀ بیرنگ قدس سره باشارۀ روحِ مقدس حضرت خواجه احرار قدس اللّٰه بسره الاقدس از دهلی احرام سمرقند بسته به لاهور رسیدند ودرآن شهر معظم مر آنحضرت علیه التحیة والرضوان شرف دیدار مبارك حضرت خواجه قدس سره دست داد و ازآن جا که دریں ایام حضرت خواجه خویشتن را از زمرۀ طلاب می شمرده اند ولهٰذا باشارات غیبیه جویاء مرشد قاصد سمرقند بوده ،اند صحبت میاں یك دیگر یارانه و دوستانه می گذشت ، لیکن آنحضرت علیه التحیة والرضوان کمال مناسبت خود را بحضرت خواجه قدس سره دریافته بودند چنانچه بارها بحضرت خواجه ظاهرمی کردند که از حال خود چناں گمان می برم که تا آمدن(۳۳ب) حضرت شمااز ماوراء النهر معطل و موقوف خواهم بود و بعدازان دست بیعت بحضرت شماداده به کار خواهم درآمد حضرت خواجه قدس اللّٰه سره درمعرض این خطاب بلاونعم هیچ مجیب نمی شدند بلکه به سکوتِ رضامندانه

Marfat.com

تصدیق می فرمودند وچون حضرت خواجه قدس الله سره متوجه سمرقند شدند آنحضرت علیه التحیة والرضوان درغیبت ایشان چشم انتظار درراه داشته پیوسته به دعا وحسنِ التجا خواهانِ قدوم شریف ایشان می بودند و در ویرانه ها وجاهای ناشناس به طاعت و عبادت مشغول بوده به هیچ کس انس نمی گرفتند ، تاآن که حضرت خواجه قدس الله سره الاقدس از خدمت حضرت مولانا بزرگ مولانا خواجگی امکنگی قدس سره بااجازتِ مطلقه ارشاد متوجه هندوستان شدند ، چون این خبربهجت اثرسامعه نواز آنحضرت شد بصد اهتزاز وتواجد استقبال حضرت خواجه نموده ، نورآگین لقاء منورایشان شدند (۳٤ـ۱) و دستِ بیعت بایشان داده دامن عنایت ایشان رامحکم گرفتند۔

حضرت خواجه قدس الله سره جوهر عالی آنحضرت را در مرآت استعداد ملاحظه نموده باصلی اصیل از اصول تربیت وارشاد که سوختن وگداختن مخلص صادق الاخلاص است به گونه گون بی نیازی وتغافلِ ظاهری آنحضرت را امتیاز بخشیدند و چندان درشکست نفس آنحضرت کوشیدند که به شرح راست نیاید،

چنانچه بایں مسکین می فرمودند که بآں دقیقه گیری وموی شگافی که حضرت خواجه را نسبت بمابود درهیچ محل هیچ ازاں ظاهر نمی شد و هیچ آثار هستی وکبریاء ایشان همه مخصوص به

Marfat.com

بمابود و با هر کس از اکابر تاکناس نهایت تواضع ونیستی مرعی می نمودند و تنها بماچندان وجود و هستی ظاهرنمی شد که هیچ بادشاه اقالیم پناه عشر عشیر آن تصور نتواند کرد و باآنکه طریقه ایشان درمعاشرت باخلق همه مساهله و رفق وعدم مبالات بود تنها بما آن همه تدقیق (۳٤ـب) و تدفیق به کارمی بردند که نزدیك بود که به طرح پابرداشتن در رفتار و طرزجامه پوشیدن وچشم زدن و دست خاریدن مواخذه فرمایند ،بلك چند مرتبه دریں انواع مذکوره گرفت وگیر کرده باشند۔

پس ماهرگاه عزم ملازمت ایشاں می کردیم در راه نظرِ حضرت خواجه بزرگ قدس سره می بستیم که مبادا فعلی وحرکتی از ماصادر شود که موجب مواخذه گردد، پس هرگز یاد نه داریم که مجلسی بسر برده باشم که یکان دوکان زجر وتوبیخ بمامتوجه نه شده باشد، چوں دیدیم اصلاً صحبتی به سلامت نمی گذرد به خاطر رسید که هر گاه قابل مجلس ایشان نه باشم و در نزد ایشان به بهیچ التفات نمی ارزیم برای چه هر روز باروجود ناقابل خود را درمجلس ایشان ببریم ،بهتر آنکه یك مدتی از خدمت ایشان مفارقت نموده و از آتش فراق ایشان خویشتن راتصفیه و تهذیب داده (۳۵ـا)بازبخدمت ایشان برسیم ،شاید بعدازاں لیاقتی درماپیدا آید و قابل التفات ایشان شویم لیکن به عمل آوردن این خطره از بس دل بستگی که به دیدار مبارك ایشاں از محض فضل

Marfat.com

او سبحانه نصیب ماگشته بود مستعبد بود ،اتفاقاً همدران ایام ایشان مارا فرمودند که پیش والدهٔ خود بروید که از برای شماسخت در آزارند،

پس بموجب فرمودهٔ ایشان چندگاهی بالم مفارقت ایشان ممتحن گشتیم و رضاء تمام از حضرت والده گرفته بخدمت ایشان معاودت نمودیم ، و دریں دفعه نیزهمان احمد پارینه که بودیم بودیم و ازان نظرهاجلالت اثرکه بکارِ مامی کردند هیچ کم نه شد چوں یك مدتی بریں منوال گذشت و دیدیم که نه مفارقتِ ایشان خود را قرار می توانیم داد نه تابِ ملازمت ایشان داریم حالتهاء مخمصهٔ برما می گذشت وگاه گاه دل مشابه به دل سردئ یاس در خود احساس می کردیم وبخاطر خطور می کرد (۳۵ـب) ایں همه مردم درعالم خدا مجتمع اند که باسلام تقلیدی وعبادات مفروضه قیام دارند واصلاً از ولایت ومعرفت وقرب الٰهی خبرنه دارند مانیز یکی از آنها کو باشیم وچنیں که جوهر ناقابلیت ما روشن شده بی فائده پیش چه رنج واین خطره وامثال این خطره خلجان می کرد لیکن به محض عنایت خداوندی مقارن ایں خطرات دل گرمی خود ازیں راه که ایں همه اختصاص دادن مابرآمدن بی حکمتی نیست وابسته بماکاری دار ند حاصل می شد وباز برسر رشته می آمدیم وسرانجام از دید ناقابلیتِ خود قرار دادیم که همیشه درکوچهٔ آمد ورفتِ ایشاں و بردهلیز منازلِ شریفه حاضر باشیم

Marfat.com

لیکن تابه طلبند بخدمت ایشان بطورِ خودنه درآئم ،

پس یك مدتی بریں وضع گذشت و مذلتهاء غریبه وشکستهاء عظیم کشیدیم آخر بکرم الهی ورق گرداندند وبه عنایات والتفات ها (۳٦ـا) خاص مشرف ساختند، تاایں جامنقول از زبان شریف آنحضرت است علیه التحیة والرضوان ـ

وایں فقیر براخوان صدق و صفا معروض می دارد که تفصیل ایں حالات اعنی وقائع ایام طلب وسلوك آنحضرت از حوصلهٔ این رساله افزون است ، بالجمله بعداز انقراض ایام استغناء حضرت خواجه و تپش واضطراب آنحضرت حضرت خواجه قدس سره درباب آنحضرت مبذول گشت ، خصائص محبت و اتحاد وخلت و وداد بین الطرفین قدس الله سرهما را در فاتحهٔ این رساله به شرح وبسط نوشته شده است حاجت باعاده نیست ـ

اکنون مجملی از ریاضات وتحمل مشاق آنحضرت نوشته می آید:

باید دانست که این معنی یعنی خلاف نفس وکسر هوا طریقهٔ مستمرهٔ آنحضرت بود هیچ خصوصیتی به وقتی دون وقتی ندارد لیکن(۳٦ب) چون در ایام سلوك وطی مقامات پیشتر وظاهر تربود، همدرین فصل ایراد می نماید:

ازآن جمله آن است که درآنچه حضرت خواجه قدس سره در قلعهٔ فیروز آباد دهلی اختیار سکونت فرمودند مسجدایں قلعه

Marfat.com

که درکمال ارتفاع ونهایت نور و ضیاست از مرور دهور وکم توجهی سکان سابق این قلعه در تنظیف وتطهیر آن بعض اطراف وکنجهاء آن مسجد ونشیب خانه هاء آن جای متبرك از پس افگندها طیور و بهایم ملوث بود، آنحضرت علیه التحیة والرضوان کمرِجد بربسته بدستِ نازنینی خودآن همه مواضع را پاك کردند و من بعدنیز مدتی مدید جاروب و رخت و روب آن در عهدهٔ خود گرفته بودند

وازآن جمله آن ست که مدت چهارسال پیش هرگز برای خود طعامی در منزلِ خود نه فرمودند چنا نچه باین مسکین می فرمودند که درآن اوقات که درخدمت حضرت خواجهٔ خود (۳۷_۱) بودیم یك طبق طعامی حضرت والدهٔ خواجهٔ مابرای ما می فرستادند وبهمان طعام ما و والدهٔ فرزندان ما اطفاء نائره جوع می کردیم و به یادنمی آید که برای خود ها گاهی طعام پخته باشیم الا برای بچه هاکه شاید چیزی می پخته باشند ـ

آزان جمله آنکه تاحضرت خواجه درقید حیات بودند آنحضرت هرگز پیرهن وفرجی یکته وجای نماز وآنچه از قسم لباس وشعارِ متصوفه ومتعبده باشد اختیار نه فرمودند همیشه به جامهٔ متعارف می بودند و درآن چند سال دوبار تجدید جامه نموده باشند وتجدید دستارِ خود هرگز نه کردند به یك دستار سالها بسربردند وحالِ آن دستار در اوآخر بجای رسیده بود که ماهیچه هایش بشمار درنمی آمد ، ازیك سرتاسر دیگر همه طریز طریز گشته

Marfat.com

بود وبرای دفع سرما کمل[1] اختیار فرموده بودند که پوشش آن باز (۳۷ـب) برآنچنان جامه پاره پاره اصعب مصاعب تواند بود وبعداز رحلت حضرت خواجه قدس سره فرجی از کربابس سبزگون باخود می داشتند ومدت سی سال درست بهمان فرجی ایام زمستان بسرمی بردند و تاآخر عمر ورای آن فرجی پخته دار دیگر بربدن مبارك آنحضرت دیده نه شده، الّا در اوقات ملازمت سلاطین که بنابر دفع استکراه آن تجمل پرستان فرجی قطنی وشال می پوشیدند و بعداز انقراض صحبت پادشاهان درساعت از برخود دور می کردند۔

و ازآن جمله آنکه مدت طلب وسلوك هرگزاز آنحضرت علیه التحیة والرضوان تفرج متنزهات وکسب هوابه وقوع نیامد چنانچه باین بنده می فرمودندکه پنج شش سال که در قلعهٔ فیروزی مشرف به ملازمت حضرت خواجهٔ خود بودیم از مسجد تاعمارتِ تکسال که ابنیهٔ آن عمارت[2] به دیوار شمالیٔ مسجد منضم است نه برآمدیم اِلّابجهة موائج ضروریه وهمچنیں هرگز (۳۸ـا) تفرج دریاچونکه پایانِ مسجد جاری است نه کردیم، بربامِ مسجد بجهة کسب هوا نه برآمدیم ،زیریك ستونی که از نخستِ اتفاقِ نزول در پهلوی آن واقع شده بود پهلوی ستونِ دیگرهم تحویل نه کردیم ۔

وازآن جمله آن که پیوسته طالب وراغب خدمات رعونت

---

[1] ا،خ۔ کنبل [2] خ"تکسیال که ابنیه آن عمارت "ندارد

Marfat.com

شکن می بودند و هرگاه از حضرت خواجه قدس سره اشارت بآن قسم خدمات بظهورمی آمد بصدجانِ تازه و دل و دست بالیده اقدام بدان می نمودند، چنانچه بایں بنده می فرمودند که روزی برادر ماخواجه علاء الدین حسن باتجمل وتعززِ امرای به دیدن حضرت خواجۂ ماآمد، درآں صحبت مانیز حاضر بودیم و هوا درکمال گرمی بود مابرخاستیم و مروحۂ چرم دوزی بدست گرفته درپئ باد کردن شدیم وحضرت خواجه نیز مانع نیامدند ،پس مابروح وراحتِ تمام مروحه می جنباندیم وخواجه علاء الدین چوں از طفولیت در تربیتِ ماکلاں شده بود (۳۸ب) وما برادری معنی فرزندی بماداشت ازیں حرکت درغایت خجالت نشسته بود و هر بادی که از دست گرداندن مابرروی او می رسید ارزبانۂ آتش مروی رامؤلم تربود، تا دوسه گھڑی سعادت ایں خدمت داشتیم ، و بعدازنقل ایں حکایت فرمودند که چوں حضور خواجه علاء الدین حسن سبب حصول ایں سعادت گشته بود، حضرت خواجه قدس الله سره مانع نیامده بودند ،بنابراں دوبرابر آنچه محبت به خواجه علاء الدین حسن داشتیم ، پیداشده بود وازیں ممر تاحال زیر بارمنت خواجه علاء الدین هستیم ۔

ومشابه به همیں حکایت است آنچه جناب فتوت نصابی عطوفت ایابی مشیخت دستگاه میاں شیخ رستم که از مقبولانِ حضرت خواجه واکمل احباب آنحضرت اند از آنحضرت علیه

Marfat.com

التحية والرضوان نقل می کرده اند که وقتی خان خانان مرحوم برد اللّٰه مضجعه به دیدن حضرت خواجه قدس اللّٰه سره (۳۹_۱) آمده بودند، دراں حین از دور آنحضرت پیداشدند به حالت ژولیده وآئین وله وهیمان ، پس حضرت خواجه قدس سره به خانِ خانان فرمودند که "ایں دیوانۂ مابدنیست یابدلۂ نیست" وایں نخستین حرفِ التفات است که از حضرت خواجه قدس سره درباب آنحضرت صادر شده، پس آنحضرت تانفس اخیر ممنون خان خانان بودند وانواع خیرخواهی دربارۂ ایشاں مبذول می داشتند که وجود ایشاں باعث ظهورایں التفات گشته بود ۔

هذا جزئیات مجاهدات وریاضات آنحضرت علیه التحیة والرضوان ازحیز عدد احصا بیرون ست وزیاده بریں دریں رساله گنجائش ندارد۔

فصل چهارم: در ذکر جلائلِ سوانح وکلیاتِ وقائع آنحضرت که بعداز وصول بکمال تا آخرحال روی داد

برضمائرِ اخلاصِ مخامرِ بندگان ومخلصانِ آنحضرت علیه التحیة والرضوان روشن هویدا(۳۹ب) باد که آنحضرت درنهایت کارچوں اجازت مطلقۂ ارشاد که از حضرت خواجۂ خود قدس سره یافتند بحسن التجاوکمال تواضع خویشتن را از سروبرگ ایں منصب دور نمودند، حضرت خواجه قدس سره برکمال مناسبت ایشاں به فطرتِ عالی خود شکر الهی بجای آورده ،آنحضرت را

Marfat.com

بهمدمی و مصادقت برگزیدند ، تبیین این مقال وتفصیل این اجمال، آنکه حضرت خواجه قدس سره در اواخر عمر قبل از رحلت به دوسه سال زمامِ توجه از صوب ارشاد و راه نمونی طلاب برگردانده ، به توحد وانفراد تاآخر عمر زندگانی فرموده اند وچون از سائرِاصحاب واحباب تنها حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان استعفاء از منصبِ مشیخت و مقتدائی نموده بودند، حضرت خواجه قدس الله سره الاقدس ایشان را رفیقِ اعلاء طریقهٔ برگزیدهٔ خود دانسته از میانِ سائرِ اصحاب همیں ایشان را محرم راز وهمدم (۴۰-۱) و دمساز خود برگزیدند،

پس آنحضرت علیه التحیة والرضوان چون دیدند که حضرت خواجه قدس الله سره دراواخر عمر شریف خود از مشغلهٔ ارشاد به ظاهر کناره گرفتند آنحضرت هم از نخست همان طریقه را که طریقهٔ مرضیه مختاره آخرعمر حضرت خواجه بود، اختیار نموده خود را از هنگامه آرائی برکران داشتند و بعد از رحلت حضرت خواجه قدس سره قوام ونظام منتسبان و مخصوصانِ حضرت خواجه راجع و ایل بوجود مبارك آنحضرت گشت وآنحضرت ولی عهد وقائم مقام وصاحبِ سجادهٔ راستین حضرت خواجه بوده هم درلباس سائر الناس و عدم توجه به مراسمِ مشیخت تفقدِ احوال و غم خواری وتربیت و تکمیلِ کافهٔ مرتبطان این دودمانِ عالی را بواجبی رعایت فرمودند و در ابتداء ایام رحلت حضرت خواجه

Marfat.com

قدس سره ارادهٔ آنحضرت آں بود که باجمعی ازکمل اصحاب حضرت خواجه مثل مشیخت مآبی (٤٠ب) الفائز باعلٰی مراتب الفناء فی الله میاں شیخ الله داد و کمالات دستگاهی ارشاد پناهی جناب میرمحمد نعمان ونتیجه الکرام وثمرة العظام حقائق آگاهی میاں شخ نعمت الله وسیادت مآبی سعادات اکتسابی میرمحمد زاهد و فضائل دستگاهی معارف آگاهی مخدومی میاں شیخ یعقوب و مکارم انتظامی ومواهب اتسامی میاں شیخ رستم أَشْمَلَهُمُ الله سُبْحَانَهُ بِفَضْلِهِ وَكَرَمِهِ باتفاق این عزیزان درجوار تربت منورهٔ حضرت خواجه قدس سره دیوار بسته هاء خردگاه پوش ساخته، مدت اعمار درآنجا بسربرند۔

چنانچه یك مدتی مطابق این اراده برکات افاده به عمل آوردند، تاآں گاه که سلطان جلالت عنوان جهانگیر پادشاه جهة تسکین فتنه خروج سلطان خسرو از دارالسلطنت اکبر آباد نهضت نموده به دهلی رسیدند و اقدم واکمل خوانین پای تخت نواب خان اعظم(٤١ـا) از ساده لوحی در مجلس آں پادشاه سطوت دستگاه ذکرآنحضرت درمیان آوردند و نبندی از وا پردازی وبی نیازی وکمال عشق و محبت آنحضرت بحضرت خواجه قدس الله سره معلوم آں پادشاه شد ،پس آں پادشاه عظیم الشان استقبال ناکردن آنحضرت موکب همایوں راحمل براستغناء عرف و عادت نموده واز فرطِ محبت آنحضرت بحضرت خواجه قدس سره

Marfat.com

غیرت برده ،حکم باحضار آنحضرت نمود و چون آنحضرت را حاضر ساختند از شدت غیظ وثورانِ غضب انواع ایذاء جفاءِ بدنی برآنحضرت علیه التحیة والرضوان اجرانمود وآنحضرت دست تشبث بحبلِ متین صبروسکون در زده از حضرت مجیب الدعوات و واهب العطیات عزت اسماء ه وعمت آلاء ه انتظار فرج ازین حالت وکشف این مطالت می بردند

پس درچند روز اعانت الهی و مدد ربانی پذیرای وقت (٤١ب) آنحضرت گشت وآن پادشاه سطوت دستگاه از ثوران قهر و فورِ آن غضب تنزل فرموده برسرملامیت ودل جوئی آمدند و انواع الطاف وعواطف مبذول داشته ،خواستند آنحضرت را در نوعی ازاطاعت واستخدام خود در آرند ،پس موازی دو هزار بیگها املاك و هزار روپیه نقد سالیانه برای خادمان آنحضرت تعین فرمود وحضور درموسمِ نوروز به شرطِ قرب موکب همایون برایشان تحمیل نمود۔

آنحضرت نیز به حکم اقتضاء وقت و دفع اذیت رضابدن داده مصحوب عافیت و قرین صحت وسلامت به دهلی تشریف آوردند و بعد از اقتضاء این قضیه چون حضور موسم نوروز بموجب حکم درمیان آمد و دریچه اختلاط ابناء دولت مفتوح گشت و نیز خواجه زادهاء آنحضرت پس تعلیم و تربیت رسیدند آنحضرت از قرار داد مذکور فیما سبق که عمر گذراندن بااصحاب واحباب درجوار تربت

Marfat.com

حضرت خواجه باشد (٤٢ـا) بصدغم والم رجوع نموده سکونت واقامت درگوشه قلعهٔ فیروز آباد اختیار نمودند و عزیزان و دوستان مذکور را نزدیك به خانهٔ خود جاهای تعین نموده به مصاحبت و تقوية واعانتِ آن عزیزان و تعلیم و تربیت خواجه زادها مشغول گشتند و از کمالِ استیناس وتالف که بآن عزیزان داشتند مقرر فرمودند که هنگام طعام خوردن هرکدام ازان عزیزان طعامی که در خانهاء شان موجود باشد در منزل آنحضرت بیارند، پس هر واحد ازآن اعزه هر چه درخانه هاشان مهیا می بود از نان جوین و دالِ ماش وساگ و امثال ذالك در دستارخوانچها بدست خود برداشته به منزلِ آنحضرت می آوردند وآنحضرت نیز آنچه درمنزل شریف، ایشان حاضر می بود بیرون آورده باآن اعزه طعام می خوردند۔

چون یك مدتی برین وضع گذشت از تصورِ ملاقات هرساله پادشاه و ابناء دولت درنوروز تفرقهٔ تمام در وقت شریف(٤٢ب) بملاحظه نموده ارادهٔ سفرِ حجاز نمودند واکثر عزیزان واصحاب مذکور رابهمراهی برگزیده وخواجه زادها رابنابرصغرِ سن وکثرتِ علائق و اقربا و نارضا مندئ والده ماجدهٔ حضرت خواجه از جدائی آنها درکنف امان خداوند سبحانه سپرده عازم این سفر مبارك گشتند و به رفاقت آن اعزه واحباتا اکبر آباد رسیده در صدد تهیه سفر پیش بودند که از ارواح طیبه اشاره به فسخ آن عزیمت شد،

Marfat.com

چنانچه بایں بنده می فرمودند که چند قصد بامضاء آں عزیمت پیشتر کرده شد منعها از روحِ مطهر قطب الاولیاء خواجه قطب الدین بختیار الاوشی قد س سره و روح منور حضرت خواجه ما قدس سره پیشتر ظاهر شد لهذا ناچار فسخِ عزیمت نموده به دهلی رجوع فرمودند وکمراجتهاد و میانِ سعی محکم بربسته به مشاغل عالی که سابقاً اشارت بداں رفته همت گماشتند

ومنوی خاطر(۴۳-۱) عاطر آنحضرت آں بود که جمیع یاراں حضرت خواجه را قدس سره بارشاد و هدایت خلق منصوب سازند و خود بظاهر و باطن ممد و معاون بوده در نشر کمالات آں عزیزان مساعئ جلیله مبذول دارند۔

پس ازاں عزیزان هر که خود را به مسندِ ارشاد توانست داشت از توجهٔ ظاهری و باطنی آنحضرت بدرجهٔ اقصی آں منصب رسید و هر که مجهول و مجعول به تفرد و تجرد بودآں عزیزان را همدراں مرتبه مسلم داشته تصدیع ندادند۔

آں گاه روی توجه وزمام همت به تربیت وتعلیم خواجه زادهاء خود صرف نموده نهایت شفقت و مهربانی وکمال تلطف که از هیچ پدری نسبت به فرزندانِ حقیقی عشر عشیرآں متصور نه باشد رعایت فرمودند و برهمیں وجه رفته بود، نفس مبارک حضرت خواجه قدس الله سره چنانچه آنحضرت بایں بنده می فرمودند که حضرت خواجه بارها بمامی فرمودند که چنیں که ما از سروبرگ

Marfat.com

تربیت اطفال (٤٣ب) بی توجیهم اگر بالفرض حیات ما وفاهم بکند که تربیتِ اطفالِ ماازِ شما خواهد آمد، پس آنحضرت علیه التحیة والرضوان پاسِ ایں نفس مبارك حضرت خواجه را داشته بهیچ تقصیری دریں باب رضانه دادند وباسلوبی روش تربیت بنیاد نهاده بودند که اگر حواجز سر راه نمی گرفت، خواجه زادهاء ایشان به نهایت متمناء ایشان می رسیدند وهیچ فضیلتی از فضائل جسمانی و روحانی نمی ماند که خواجه زادهاء ایشان راقدمی راسخ و بهرهٔ تمام دراں فضیلت نمی بود چنانچه بایں بنده می فرمودند که خواهش مادرباب خواجه زادهاء خود آں بود که جمهور اصحاب حضرت خواجه قدس سره از اکابر تااصاغر ارتباط والتیام تام بایشاناں پیداکنند وعهدهاء خدمت مثل اوستاذی و اتالیقی و مکرری و وکالت وغیره ذلك، همه دائرهٔ درمیان کمل اصحاب حضرت خواجه باشد وبه روشی (٤٤ـا) ایں عزیزاں را احاطه و شمول درخانه وروزگار خواجه زادها دست دهد که اگر العیاذ بالله فتوری از فترات وفتنه از آفات آخر الزمان روی بایں خاندان نهد از رضایت شمول واحاطت ایں عزیزاں راه نفوذ ورخنه سرایت نباید لیکن از ناراست آمد وعدم انقیاد خویشاں مادری خواجه زادهاء مابآرزوی خودنه رسیدیم ، بالجمله باوجود خللها وفتورها که از بعضی خویشانِ مادرئ خواجه زادهااز نادانی و عاقبت نافهمی حاجز ومانع تربیت خواجه زادها گشت مع ذلك دستماية

Marfat.com

معتدبه۔

از فضائل و علوم و انموذجی صالح از خصال فقراو اوضاع درویشان از یمن تربیت وعنایت نصیب ایشانان شده است والحمدللّٰه علی ذلك وچون خواجه زادهاء ایشاں بس مراهفت رسیدند و یك نوع فراغ آنحضرت را ازیں مشغله دست داد۔

اهلیهٔ بزرگ آنحضرت رابعةالعصر وبارعة الدهر (٤٤ب) ام الکرام بی بی فاطمه رحمها الله سبحانه ازیں سرای ناپایدار به جوار رحمت پروردگار رحلت نمودند و آنحضرت بعداز یك مدتی تزوّج دوم اختیاز فرمودند اعنی حریم عصمت وجلال محسودة الرجال ومحمودة الآجال حضرت ام العارفین بی بی زهری سلمها اللّٰه سبحانه که والدهٔ ماجدهٔ ایشاں مقربهٔ درگاه احدیت ومحترمه پیشگاهِ صمدیت بی بی دولته متعنااللّٰه سبحانه بانوار ها ازعارفات وقت ومجاز باجازهٔ مطلقه از حضرت خواجه اند ،بشرفِ ازدواج آنحضرت مشرف شدند وآنحضرت راچوں معنی ارشاد وتربیت خلق اللّٰه توامان فطرت جامعه بود تافردی از افراد اهل حقوق را قابل تربیت می یافتند باوجود میلانِ طبع شریف بانزوا و بسر بردن اوقات درجوار تربت حضرت خواجه و سائر ویرانه ها ء صحرا خویشتن را بزور درشهر محشورمی داشتند (٤٥۔ا)

وچوں از تربیت یك طبقه فارغ می شدند تاکلاں شدن طبقهٔ دیگر بازبه حکم میلان طبع مبارك به صحرا علی الخصوص به جوار

Marfat.com

تربت حضرت خواجه انتقال می فرمودند و بعدازدواج وتاهل ثانی چون بحکم مقدمهٔ مذکور از تقویة واعانت اصحاب حضرت خواجه و تعلیم و تربیت خواجه زادهاء خود وفرزندان اهلیهٔ بزرگ واهل طبقهٔ ایشان برقدر مقدور فارغ شده بودند بازدل از سکونت عمرانات برداشته دراخص اوقات بجوار آستانهٔ حضرت خواجه و در سائر ازمنه بصحراهاء و نشیمنهاء کوهسار قبله رویهٔ دهلی بسرمی بردند و از ورای روزها جمعه جز بضرورت درشهر نمی در آمدند ـ

چون مدتهاء مدید بدین وضع خاص بسر بردند بحکم اشد البلاء علی الانبیاء ثم الامثل فالامثل، باردیگر چشمِ زخمی غریب عارض وقت نازك آنحضرت گشت شرح این مقال آنکه حضرت پادشاه دین پناه (٤٥ب) صاحبِ قران ثانی خلدالله دولته که دران ایام به حسب دین و ملت وحیثیتِ جاه و سلطنت برگزیده ترین شاهزادهاء عصربودند بملاحظهٔ اختلال قواعدِ ملت و ملك و بی ضبطئ تمامکه از نا اهلیت ارکانِ دولت و بی پروائی حضرت جنت مکانی محسوس همگنان بود ،داعیه دفع مفسد هادین و دولت در خاطر متمکن گردانیده بااستعداد و ابهت تمام بجهته تسخیراردوی والد بزرگوار خود نهضت نموده بودند وآنحضرت رابه مناسبت غم خواری مسلمانی محبت و دولت خواهی ایشان براکمل وجوه پیداشده بود و به موجب آن انواع توجهات دربرازِ کارِ ایشان مبذول می داشتند و به دعا ها پیوسته ممد و معاون

Marfat.com

بودند، قضا را بعضی از مقربان حضرت جنت مکانی این معنی را باقبح وجوه در آنچه آن پادشاه سطوت پناه از یورش بنگش به کابل رجوع نموده به لاهور رسیده بودند(٤٦ـا) به عرض پایهٔ سریر رسانید فرمان طلب آنحضرت اصدار نموده و پیش از آنکه فرمان به دهلی برسد، آنحضرت از مکاتیب بعضی دوستان اردوئ معلی بر کیفیتِ حال مطلع گشته ،روانه ملازمت آن پادشاه گشتند و بعداز قطع منازل و طی مراحل روزی که به لاهور رسیدند، از اتفاقاتِ حسنه بل بمحض تائیداتِ الهی همان روز سخترین کوفتی ومؤلم ترین آزاری که دران ایام عارضِ وقت آن پادشاهِ معظم بود دفع شد ، پس آن پادشاه عالی منقبت قدومِ شریف[1] آنحضرت رابرای خود مبارك دانسته ،اصلاً از سعایت وایقاع مذکور برروئ آنحضرت نیاورد بلکه انواع تلطف ومهربانی دربارهٔ آنحضرت مبذول داشته، در صدد ازدیادِ اعزاز واکرام آنحضرت گشتند و نوعی از انواع نوازش بزرگ که نزد ابناء دولت اعلٰی درجات سعادت تواند بود برای آنحضرت تعین نمودند، تبیین این اجمال آنکه (٤٦ب) چون خاصرآن پادشاه معظم پیوسته ،مولع آن بود که بهروجهی که ممکن باشد آنحضرت را بسوی خود به کشند و این معنی از عدم اقبال وکمال تجرد وانقطاع آنحضرت دست نمی داد، دریں مرتبه که باهمه توهم انواع غضب رانی از جانب آن پادشاهِ معظم انواع تلطف بجای آن بظهور آمده بود، بحکم متانت رای واصابت فهم

Marfat.com

خواستند که برعلاوه آن عنایات حشیمه[1] اعز اقسام اعزاز بعمل آرند تاشاید که خاطر آنحضرت مایل و ایل بجانب ایشان گردد

پس برادر زادهٔ پادشاه بزرگ جلال الدنیا والدین محمد اکبر پادشاه اناء الله برهانه عاجزهٔ مرزا محمد حکیم مهد علیا کابلی بیگم راکه به صلاح وعفت وتقوی وعبادت از سائر بیگمانِ حرم به عمل غازهٔ امتیاز برجبین روزگارِ خود داشتند، به مواصلت آنحضرت قرار داده بزبان بعضی مقربان درگاه سلطنت (٤٧ـ١) برآن حضرت پیغام کردند، آنحضرت از استماع این خبر مهیب وحکایت خطیر حیرت[2] زده گشتند وخویشتن را در معرض ابتلا و امتحان عظیم دیده ،برسنت سنیه مرضیه خود متشبث به حبل متین صبروتسلیم گشتند و در مواجهه آن پیغامات اقدام و عدم اقدام رامنوط به فکر و تامل داشته ،دفع الوقت می نمودند و در ضمن آن التجاها بارواح طیبه حضرت خواجها قدس الله اسرارهم برده خلاصی ازین ورطه مسئالت می نمودند و سرانجام بحکم تسبب باسباب صوری که معمول کافهٔ انبیاء وعامهٔ اولیاء ست رجوع به نواب بیگم عصر اعظم الخواتین نورجهان بیگم نموده استخلاص خود را به وسیلهٔ مساعی جلیله ایشان چشم داشتند ، پس آن بیگم بیگمان شکرالله سعیها تمشیهٔ این مهم را برذمهٔ همت خود گرفته دراوقاتِ نیك و فرصتهاءِ صالح به بهترین وجوه عرضِ معذرت آنحضرت (٤٧ب) نموده آن

[1] خ"خیریت" [2] خ"جسیمه"

Marfat.com

پادشاه معظم را ازان اندیشه برآوردند ،آنحضرت علیه التحیة والرضوان سجدات شکر الهی بجای آورده مترصد رخصت شدند۔

پس آن پادشاه معظم املاك مقبوضه آنحضرت رادوچند نموده و در بابِ مخدومزادۀ بزرگ آنحضرت کمالات نصابی سعادات اکتسابی خواجه جمال الدین حسین و داماد عالی نژاد آنحضرت ملازمان نخبة الاولیاء وصفوة الاصفیاء سیادت وسعادت انتظامی و نجابت ونقابت اعتصامی مخدومی میرابراهیم حسین ادرارات ومناصبِ مناسب مرحمت فرموده رخصت ارزانی داشتند وآنحضرت سالماً وغانماً به دهلی مراجعت فرمودند وبحکم مقدمات مذکوره آبقاً اعنی فتح یاب اختلاط ابناء دولت درسیده۔

آمدن مخدومزادۀ خرد آنحضرت برهان ساطع شهامت و کرامت و نجم ثاقب آسمان فتوت و ولایت (۱-۴۸) خواجه سراج الدین محمد بسن تمیز وایام تعلیم از التزامِ گوشه هاء صحرا رجوع نموده باشش شهر اختیار فرمودند و کمال توجه ونهایت تقید درتربیت وتادیب این مخدوم زادۀ عالی استعداد مصروف داشته ،همان اهتمام ومبالغه که درایام ماضیۀ درحق خواجه زادهاء خود و مخدومزادۀ بزرگ خواجه جمال الدین حسین داشتند ، درباب مخدومزادۀ خردبنیاد نهادند و شب و روز در تادیب وت علیم ایشان مقید بودند و به طفیل ایشان جمعی کثیر از طفال اهل محله را تربیت فومودند۔

Marfat.com

چون یك چندی بریں وجه گذشت و پادشاه معظم اعتی حضرت جنت مکانی از عالم رحلت نمودند و پادشاه دین پناه صاحبِ قران ثانی مدظله العالی برسریر سلطنت صعود فرمودند مناسب احکام عرف وعادت چنان بود که بحکم سوابق دولت خواهی و دوستداری که آنحضرت را به حضرت پادشاه دین پناه رسوخ (٤٨ـب) تمام داشت پیشتر از جمیع اکابر و مشائخ و دور دست تر به مبارك بادمی شتافتند لیکن آنحضرت به مقتضاء عادت قدیمهٔ خود که بی تحریك و باعثهٔ ضروری از گوشهٔ افتادگی وزاویهٔ خمول به دربارِ سلاطین عظام اقدام نمی نمودند، دریں هنگام نیز به دعاگوئی ظهرالغیب اکتفا نموده باستقبال موکب همایون و مبارکباد جلوس به شتافتند و این معنی مر اکثر دوستان و مخلصانِ آنحضرت راکه به مصالح و مفاسد نشاهٔ صوریه دانا و بینا بودند در و هم انداخت و مقدمات مزعجه وتقدیرات منهضه درمیان آورده، محرك آنحضرت گشتند وآنحضرت درمواجههٔ ایرامات آن عزیزان به عجز وافتادگی وضعف وناتوانی پناه برده ،استعفا می نمودند وآن عزیزان بملاحظه وخامت و سوء خاتمتی که در صورت عدم شتافتن آنحضرت به مبارك باد جلوس ملحوظ بود از ایرام و مبالغه نمی آسودند و در (٤٩ـا) بعضی اوقات که آنحضرت از جد و مبالغه عزیزان دل تنگ می شدند می فرمودند که نمی دانیم که چه نوع معقول عزیزان بکنیم اگر آن رفتنهاء مابملازمت پادشاه مرحوم

Marfat.com

راحجت می سازند خود معلوم همه است که آن رفتنها جز بموجب طلب یا بموجب حکم نه بود والحمدلله که این پادشاهِ دین پناه طائفهٔ فقراء و صلحا راهم از زمانِ پادشاهزادگی معاف فرموده اند و از جانب ایشاں هیچ اکراه و تکلیف دریں باب نیست

پس ایں کس فرق وضع فقرا بچه نیت نماید ونیز فائده که در ملازمت ما بندگان حضرت پادشاه رامتصور ومظنونِ عزیزان است جزآں نیست که نزد ضرورت کلمة الحقی و دلالت[1] بخیری ازما به ظهور آید و ایں معنی خود در صدرت اکتفا به دعا گوئی ظهرالغیب و التزام زاویهٔ افتادگی بهتر و موثر تر است چه دریں صورت بحکم عرف وعادت حضرت پادشاه را(۴۹ب)حسن ظنی بما پیشتر می شود وعرائض مارا وقع و مقدار می افزاید و بعدازاں که به ملازمت ایشاں می رسیده باشیم و ادرارات و عطآیاءِ ایشاں راقبول نمایم به کدام حرمت وآبروی کلمة الحق عرضه داشت خواهیم کرد۔

بالجمله امثال ایں مقدمات معقوله واجوبهٔ مسکنه باعزیزان بنابر صلاح دانی ومصلحت بینی ظاهر حال از تحریك و از عاج آنحضرت باز نایستادند تا آنکه از دارالسلطنت خبررسید که بندگانِ حضرت پادشاه مدظله العالی در صدد رو براه کردن قافلهٔ حاج اند و درتعین وتشخیص میرحاج مترددی درمیان است از وصول ایں خبر بهجت اثر آنحضرت مستبشر گشته[2] تصحیح نیت رامادہ

---

[1] خ، ولایت [2] "درمیان است از ..... گشته "نسخه خ ندارد

Marfat.com

بدست به نیت سفر حجاز متوجه دارالسلطنت شدند و چون به ملازمت بندگان حضرت پادشاه رسیدند و مافی الضمیر آنحضرت بعرض پایهٔ سریر رسید حضرت پادشاه عمره الله سبحانه اقباله آنحضرت رابایں خدمت ازنعمتهاء غیر مترقبه (۵۰_۱) دانسته تمشیة ایں مهم بنام آنحضرت مقرر فرمودند و به وزراء دولت وامناء مملکت حکم شد که تجهیز اسباب این سفر مبارك باتفاق خادمان آنحضرت سرانجام بدهند، پس متصدیان دارالسلطنت به مشغلهٔ مذکوره اشتغال داشتند که بناگاه عرضه داشتهاء گذربانانِ دریای عمان رسیدند بدیں مضمون که

امسال فرنگیان جزائرِ آں دریاء دخاربنابر عدم تجدید قول و قرار به کشتیهامزاحمت عظیم می رسانند وراهِ آمد و شدِ دریا مسدوداست۔

پس حضرت پادشاه واجب العرضهاء مذکوره رابه نزدآنحضرت علیه التحیة والرضوان فرستادند و از حقیقت حال آگهی دادند، آنحضرت نیز رضا بقضا داده۔

روزی چند بجهة شیفتگی بلقاء مبارك حضرت پادشاه که از ممردی داری ومسلمانی ایشاں از دیرباز داشتند دراکبر آباد توقف فرمودند و در خلال آں ایام (۵۰ب) صحبتهاء شگرف می گذشت و حضرت پادشاه انواع تلطف و بزرگ داشت آنحضرت مرعی می نمودند چنانچه مکرر حکم عالی شد که آنحضرت درحینِ ملازمت

Marfat.com

به بعضی از آداب محدثه سلطنت مثل کورنش و تسلیم قیام نه نمایند پس آنحضرت در جواب معروض داشتند که باین آداب درزمانِ پادشاهِ معظم جنت مکانی قیام می نمودیم وآں پادشاه معظم درجنب حضرت شما به حیثیت صلاح وعبادت منحط بودند پس هرگاه در زمان آں پادشاه معظم بنابر خوف حضرت آداب بجای می آوردیم در زمانِ حضرت شمابچه نیت تغیر وضع نمایم و حال آنکه درخود مزیتی درین زمان نمی بینم همان حسام الدین احمد که بودیم هستیم ، حضرت پادشاه از استماع این حرف خیلگی متاثر گشته ، آنحضرت رابطورِ ایشاں باز گذاشتند پس آنحضرت رخصت یافته به دهلی رجوع فرمودند و بهمان مشاغلِ خیرکه اشتغال داشتند (۱۵ـا) مشغول گشتند۔

تاآنکه بندگان حضرت پادشاه دین پناه از یورش دکهن بعداز چهارسال همه عنانِ فتح وظفر به دارالسلطنت رجوع فرمودند و از اطراف واکناف[1] فریق فریق ازعلماء ومشائخ بجهة استیصال افاغنه وتعزیت رحلت حضرت بیگم بیگمان خاتون ربع مسکون والدۂ حضرت شاهزادها بردالله مضجعها متوجه دارالسطنت گشتند و آنحضرت این مرتبه نیزبحکم عادت قدیم در استقبال موکب همایون توقف نمودند و برمنوال نوبت جلوس از عزیزان ومخلصان ابرامات متوجه شدند وآنحضرت دراجابت متردد بودند

[1] خ"اکناف" ندارد

Marfat.com

تاآنکه حضرت پادشاه رانیز عدم استقبال ایشان باآن هم ارتباطها و اختصاصها که از جانب آنحضرت خاطر نشان حضرت پادشاه بود ناخوش آمد و روز بروز ثقل بخاطری افزود، قضارا هم دریں ایام جمعی از (۵۱ب) عزیزان صاحب عهده صوبه دهلی که به تحقیق اراضی ائمه منصوب اند مطابق وانموده قانون گویان بی[1] خبر اند صوبهٔ دهلی اکثر سکان محله فیروزآباد را زیاده برقرب و جوار وآشنائی مسلمانی هیچ نسبتی وتعلقی بآنحضرت ندارند از منتسبان ومتعلقانِ آنحضرت خیال کرده هرسقم وصحتی که براسناد اراضی آنها توهم می کردند باختیار و دانستگی آنحضرت حواله کردند و طوماری طویل الذیل درشرح اسامی آں جماعت وغیر آنها ترتیب نموده وآں آشنایان وهمسایهاراکه اکثر آنها جزدر عیدی و موسم عرس به ملاقات آنحضرت هم مشرف نه بودند به نادانستگی در رنگِ خاص خیلان و متعلقان ایشاں درطومار در آورده به نظرِ اشرف اعلیٰ بندگان حضرت پادشاه در آوردند، پس آں خوشی و ثقلِ خاطر که (۵۲ـ۱) بندگان حضرت ادام الله ملکه را از ممر پیش و از نا آمدن آنحضرت به تهنیت و تعزیت درخاطر انور متمکن گشته بود از دیدن آں طومار و شنیدن ایں حکایت مستزاد گشت، چند آنکه درخلواتِ خاص باارباب عمائم پای سریر اظهار ناخوشی نسبت بآنحضرت کردند،

---

[1] خ"بی"ندارد

Marfat.com

پس آن جنابان از خطاب وعتاب پادشاهی فصلِ دراز در قلم آورده بآنحضرت اعلام نمودند باایں همه بواعث میلان طبع و مرضی خاطر آنحضرت آں بوده که از گوشهٔ افتادگی بیرون نیایند و به حبل متین توکلِ و عروهٔ وثقی تسلیم توسل نموده بهرچه روی دهد راضی باشند لیکن دوستان ومخلصان حاضر و غائب جد و اجتهادِ تمام بعمل آورده آنحضرت را به دارالسلطنت بردند، پس آنحضرت درکنار بلدهٔ دارالسلطنت اعنی اکبر آباد رحل اقامت افگنده درملازمت (۵۲ب) بندگان حضرت ادام الله برکاته توقف فرمودند و باعث برای توقف آں بود که در صورت متصل رفته ملازمت کردن احتمال داشت ،بندگانِ حضرت پادشاه که درکمالِ تخلق باخلاقِ کریمه ازسائر بنی نوع انسان مستثنیٰ حیا ورزیده و شرم وحلم بکار داشته از تحقیق شبهات آں طورها اغماض فرمایند وآں شبهات هم چناں در دل بندگان حضرت وضمائر وزراء دولت مرکوز بماند، پس آنحضرت اختیار توقف درملازمت نموده از وزراء وامناء مملکت ایدهم الله سبحانه بالعون والنصرة التماس تحقیق شده برمواقع سهوآں طومار اطلاع تمام پیدا کردند و حقیقتِ حال را بعرض بندگان حضرت ادام الله برکاته رسانیده (۵۳ـ۱)

غبارِ ملال ایں حکایت را تمام از ساحتِ ضمیرِ منور بندگان حضرت شستند ،پس آنحضرت علیه التحیة والرضوان از صورتِ غرض مندی در ملازمت فارغ شدند ،درویشانه وبی غرضانه رفته ،

Marfat.com

بندگان حضرت رادیدند و بندگان حضرت نیز برقاعدهٔ سابق در اعزاز و احترام ایشان بذل توجه فرموده نطع مصاحبت خاص الخاص گستردند و از کمال شیفتگی که آنحضرت را به دیدار مبارك این پادشاه دین پناه بود عندالملاقات به شگفتگی پیشانی و دل گرمی و اهتمام تمام لوازم خیر خواهی در اداء مواعظ بلند و نصائح ارجمند ادامی نمودند و روز بروز جمالِ حال آنحضرت برپادشاه دین پناه روشن ترمی شد تاآنکه بعداز اندك فرصتی ازکمال تعظیم و اهتباب آنحضرت علیه التحیة والرضوان که در خاطر مقدس بندگان حضرت ادام الله برکاته رسوخ یافت ،هرگاه آنحضرت (۵۳ب) به دیدن ایشان می رفتند فرمان می شد که در مسجدِ خاص که داخل حرم معلی پادشاهی است به نشینند و نواب خان عالم وامثال ایشان را از دولت مندان سعادتیار حکم می شد که نزدِ آنحضرت نشسته همزبانی بجای می آوردند

پس بندگان حضرت ادام الله برکاته بعداز فراغ از هنگامه های بیرونی به سکینه ووقار نزدِ آنحضرت تشریف آورده ساعتی دراز بآنحضرت صحبت می داشتند و بسی از مشکلات ومعضلات[1] دین ودولت را از آنحضرت تحقیق نموده مسرور و مبتهج می شدند و از راست آمد این صحبتها در رخصت آنحضرت به دهلی توقفها فرمودند بلکه به اشاره در حضور وتصریحاً درغیبت اظهار می

[1] خ مفصلات

Marfat.com

فرمودند که آنحضرت اختیار اقامت در دارالسلطنت نمایند انسب والیق است وآنحضرت نیز بجهة خاطر داشت بندگان پادشاه دین پناه حرف رخصت اصلاً درمیان نیاوردند و قرار دادند (٥٤ـا) که تابندگان حضرت بطور خود رخصت بدهند ازین جانب التماس به وقوع نیاید و باوجود کمال استنکاف طبعاً و روحاً که آنحضرت را در بودن آن شهر پرآشوب بود انواع بی آرامی بدنی و روحی رامتحمل گشته به نیت آنکه شاید دربودن ایشان نفعی باسلام ومسلماتان برسد اظهار دل تنگی نمی کردند

تاآنکه دراوائل سال هزار وچهل وسه در معمورهٔ صوفی آباد که تزدیك به دارالسلطنت آباد ساخته آنحضرت ست به عارضهٔ مرض رحلت ممتحن گشته به جوار اقدس اتصال یافتند

تفصیل احوال مرض رحلت و ما یتعلق بها درخاتمهٔ این رساله از مساعدت وقت و توفیق ماحول این معلوم است والآن اشرع فی

المقصد الثانی:

مقصد دوم

درییان مجملی از عبادات وعادات واخلاق کریمه آنحضرت و این مقصد درضمن سه فصل ایراد نموده خواهد شد (٥٤ب)

فصلِ اول : درعبادات آنحضرت

Marfat.com

فصل دوم: درمکام عادات[1] آنحضرت

فصل سوم: درا خلاق کریمهٔ آنحضرت

فصل اول: درعبادات آنحضرت

باید دانست که بیان کمیات و شرح کیفیات این فصل از حیز مقدور ایں مخلص مهجور بیرون است ، پس آنچه در خورد زبان کلیل این علیل است به عرض محبان و مخلصان آنحضرت میرساند که قول جامع و شرح کامل این فصل آں ست که آنحضرت ازمنه اعمار، مشحونه الانوار خود را مماثل ساعات تراویح رمضان مبارك گردانیده بودنه چنانچه ازاں نمازِ خجته انجام وآغاز بعداز اداهر رکوع واحتمال مشاق طول قیام یکان ترویحهٔ حقیقیه ماثوره آمده است وآں ترویحه نیز مشمول بانوار تسبیح وتهلیل می گذرد۔

آنحضرت علیه التحیة والرضوان ازمنهٔ عمر مبارك خود را مماثل آں تقسیم وتقطیع فرموده بودند، اوقات تازگی دماغ و آسودگی (۵۵:۱) عبادات شاقه اقدام می فرمودند و عندالکلاله ترویحه حقیقیه تجویز نموده باز به حلائل عبادات متوجه می شدند ۔

تفصیل ایں اجمال آنکه قبل سحراز استراحت نصف اللیل بیدار گشته ،نماز تهجد گاهی ایستاده و پیشتر نشسته می خواندند و در قرأة این نماز اکثر سیپارهٔ عم را پنج مرتبه به تکرار از برمی خواندند وچوں یك گهڑی برای انفلاق فجر می نماید به ترویحهٔ

---

[1] خ"عادت"

Marfat.com

حقیقه مشمول بانوار ذکر و مراقبه می گذراندندتاآنکه مؤذن اذانِ فجر می گفت ،آنگاه باز تجدید وضونموده باداء نماز فجر قیام می نمودند ،آنگاه تاوقت چاشت مستقبل قبله به مراقبه مشغول بوده باخدای خود راز و نیاز می داشتند و چون سه چهار گھڑی از روز منقضٰی می شد، نماز چاشت ادا می کردند و این نماز را اکثر اوقات از چهار رکعت نمی افزودند ، دو رکعت صلوٰة الضحیٰ ودو رکعت (۵۵ب) صلوة الاستخاره و بعد ازآں دعاء استخاره خوانده اعضا و بیداری قواء وحواس را مثل بعید استراحت نصف اللیل و بعد نصف النهار اکل طعام و فراغ از وضو وغسل بانواعِ [1] قریب به یك گھڑی به سکوت و مراقبه می گذراندند و دوسه ورق از درود خوانده و متصل آں به تلاوت فرقان مجید مشغول می شدند واکثر ایام ده سیپاره وگاهی که در تهجد پنج میسر نمی شد، دران روز پا نزده سیپاره بآرام و سکون وتدبیر و تامل می خواندند و چون دوسه گھڑی برای فی زوال می ماند از تلاوت فارغ گشته طعام می خوردند وآنگاه درحجرهٔ [2] منوره در آمده بربستر استراحت دراز می کشیدند و دل و زبان به درود نبوی به کارداشته ، همچناں قیلوله می فرمودند و وقت فئی زوال برخاسته به تهیهٔ وضو مقید می شدند و بعداز اسباغ واکمال طهارت به مسجد تشریف برده ،نماز ظهر ادامی نمودند و بعدازاں اگر درآں روز راتبهٔ مذکور تلاوت بجهة

---

[1] اعضاء بیداری ..... غسل بانواع، درنسخه نیست [2] خ"حجر"

Marfat.com

عروض عوارض ناتمام مانده می بود بعداز ظهر (٥٦_ا) تمام می کردند والا درمسجد یادر منزل شریف تسبیح به دست گرفته می نشتند وجزدان جزدان پراز اوراق حوائج حاجت مندان از پیش نهاده راست تاقریب به عصر مشغول به حاجت گذاری خلائق می بودند و در خلال ایں دوعمل بزرگ اعنی تلاوت قرآن وحاجت گذاری خلق اللّٰه که پیشتر اوقات شباروزی آنحضرت را استیعاب داشت تعلیم وتأدیب طبقات اطفالِ نیز بجای می آوردند۔

وآنگاه به حرم معلی تشریف برده تجدید طهارت می کردند و نماز عصر خوانده اگر در راتبهٔ تلاوت یاراتبهٔ حاجت گذاریٔ خلق اللّٰه تتمهٔ درآن روز می ماند باتمام آن تتمه مشغول می شدند والا نماز عصر راست تاآخر نماز خفتن برمصلی مراقب [1] می نشستند و نماز خفتن خوانده، به منزل تشریف (٥٦_ب) می آوردند در خوابگاه منور گاهی دراز کشیده وگاهی حبوهٔ متکاگرفته می نشستند و به حکم رعایت سنت سنیه نبویه که از حدیث کَلِّمینِی یاحُمیرَا مفهوم می شود بهم زبانی اصحابِ طریقت انبساط می فرمودند و از یاران حاضردراں وقت نازک هرکدام ازیں اعزه که حاضر می بودند اختصاص می یافتند سیادت مآب سعادت نصاب میراں سید احمد وحقائق آگاهی معارف دستگاهی نخبة الاولیاء میاں شیخ مرتضیٰ وعزیز الوجود عالم نیك ذاتی ونیك نهادی [2]

---

[1] خ"به راحت" [2] خ"نهادی"ندارد

Marfat.com

میاں شیخ عبدالغفور و سلالة الاولیاء العظام وصفوة الاصفیاء الکرام میاں شیخ نعمت الله و سیادت وسعادت اقترانی میرمحمد زاهد و مخدومی کمالات پناهی میاں شیخ یعقوب و مشیخت پناهی معارف نصابی میاں شیخ رستم وخجسته خصال عالم آزادگی میاں محمد هاشم سنبلی و شرفیاب قبول اهل الله (۵۷ـا) مولانا محمد دوست و اگر ازین اعزه هیچکس حاضر نمی بوددرآن وقت نازك به مطالعهٔ مثنویٔ مولوی یامکتوبات شیخ شرف الدین احمد یحییٰ منیری یا بیاضِ خاصه که ابیاتِ عالی رادران سفینه بطریق نثر بخطِ خاص قلمی فرموده اند، مشغول می شدند واین صحبت اصحاب و صحبتِ کتاب اکثر تانصف شب منتهی می شد۔

وآنگاه تجدید وضوفرموده به درود خواندن مشغول می شدند وهمچنان درود خوانان به خواب می رفتند و برقاعدهٔ معهود

قبیل از سحر برخاسته باز برقانون مسطور به تعمیرِ اوقات مشغول می شدند ، این است قول وجز دراعمال شبا روزی آنحضرت و از سنن ونوافل وادعیه واذکار پیش از سنن رواتب نوافل تهجد وچاشت وتسبیح وتهلیل مسنونه ویکان سورهٔ سورِ خمسه مشهوره بعید صلوات(۵۷ب) مفروضه و ادعیه ارکانِ وضو واستنجا و ادعیه حتی النوم والیقظه وامثالها که از عمل الیوم واللیله آن سرور صلی الله علیه وسلم به غازهٔ شهرت امتیاز دارد نمی افزودند۔

Marfat.com

و در شهر مبارك رمضان وچلهٔ عرس حضرت خواجه خود قدس سره انواع ریاضت وتعب برخود تحمیل می فرمودند چنانچه ایام ولیال آن ماه مبارك وآن اربعین برکات قرین تمام و کمال درصیام و قیام و تلاوت و ذکر می گذشت و از خواب جز غنودنی و از طعام جزسدّ رمقی کمتربه وقوع می آمد پنج شش ختم درلیائی رمضان باجماعت می شنیدند وگاه گاهی دریك شب و دو شب تمام قرآن نیز در تراویح شنیده اند و دراربعین عرس حضرت خواجه قدس سره هرروز نه ختم التزام نموده بودند که باسائر اصحاب و احباب سرانجام می دادند (۵۸ـ۱) و عندالحساب سرهرروزی از سی صد وشصت روز سال کامل یك ختم می افتاد وازان نه ختم اکثر چنان می بود که دوختم که روزانه میسر نمی شود شبهادرسایهٔ چراغ باخواص اصحاب واحباب تانصف شب می خواندند ـ

الغرض آن همه تعب و رنج که آنحضرت درماه مبارك رمضان وچله[1] عرس حضرت خواجه قدس سره می کشیدند از کم یکی از مشائخ متاخرین منقول است اللّٰه تعالٰی برکاتِ اوقات معمورهٔ آنحضرت راشامل حال ومآل مابندگان مهجور از دیدار آنحضرت گرداند ،بمنه وکرمه ـ

---

[1] خ "جمله"

Marfat.com

فصل دوم:

درمکارم عادات آنحضرت

بایددانست کـه عـادات درعرف ارباب سیرعبارت از داب و طریـق اکل و شرب ولبس و نوم وروشِ تزئین و تعطر و تفکه و طریقِ معـاشرت بااهل بیت وخدام وموالی وآئینِ مصاحبت بااصحاب و احبـاب و وفـود (۵۸ـب) وورود و اوضـاع حـالـت سفر و سواری و معـالـجهٔ بیـماری وعیـادت مرضیٰ و تفقدِ احوالِ غربا و ایتام است وایـن مسکیـن هرکدام ازاین عاداتِ ستودهٔ آنحضرت را در ضمن هفت مقاله ایراد می نماید:

مقالهٔ اولیٰ:

درداب و طریقِ اکل و شرب ولبس و نوم آنحضرت

پـوشیـده مبادکـه قـوهِ غـاذیـهٔ آنـحضرت درکمال قوة بود از اغـذیـه ثـقیله تفاوتی درمعدهٔ شریفه پیدانمی شد وهرگاه بعداز ماه و سـال بـه نیـت مـوافقـت میهـمانانِ صالـح مـوافق اشتها تناول می فرمـودنـد از اکثر صـحیـح الـمزاجانِ این روزگار درکمیت و مقدار افـزون مـی بـود ،امـا طریقهٔ مستمرهٔ آنحضرت دریں باب آں بود که چـون بر سـفرهٔ طـعـام مـی نشستند همان که نان پیش حضارِ محفلِ خـاص نهـاده مـی شـد درپیئ خـوردن نـان مـی شدند وخادم رامی فرمـودنـد کـه (۵۹ـا) طـعامهاء دیگر را به تسویه تقسیم نماید و دریں میـان مسـافـران وطالب علمانِ مسجد وغیرهم را یاد کرده برای این

Marfat.com

ها می فرمودند که طعام جدا به کنید۔

بالجمله تعلّلات درمیان می آوردند تاآنکه ازنانِ خشك موافق نصف اشتها خورده فارغ می شدند وآنگاه دست به کانسه وطبق طعام می بردند و از طعامها هرچه قلیل الرسومه و قوی الماده وعاری از زواید مسالا[1] می بود ابتدا بهمان کردند مثل حلیم و هریسه وآش و چون مقدار سه چهار لقمه از اندازهٔ معتاد باقی می ماند ازطعام روغن دارمثل متنجنه وقلیه برنج وامثالها تناول فرمودند، دست از طعام بازمی داشتند ولی فرمودند که برای ترتیب وترویح دماغ همین قدر کافی است که درآخر طعام دوسه لقمهٔ چرب باید خورد اما بجهته بدل مایتحلل وتقویهٔ قواء و اعضا البته اختیار اطعمه قلیل الرسومه وقوی الماده (۵۹ب) باید نمود که دریں صورت هم قوت بدن بواجبی حاصل می شود و هم نفس شوم سرنگون و مقهور می باشد ،هذا وأز سیر خوری اجتناب تمام داشتند۔

چون یك ربع از اشتها باقی می ماند دست از طعام برمی گرفتند ومی فرمودند که هرگز یاد نه داریم که سیر خورده باشیم و تفاوتی فاحش در وقت خود نیافته باشیم واگر میهمانان حاضر می بودنه و برای رعایت ادب صحبت نمی توانستند دست از طعام برگرفت نانهارا ریزه ریزه کرده در کانسهٔ طعام شوربادار ثرید می

[1] "مصالح"

Marfat.com

کردند بجهته خادمان وبریں تعلل مجلس بآخر می رسانیدند و در دعوتِ طعام اگر داعی از اصحابِ طریقت وتقوی می بود بانشراح اجابت می نمودند و اگر غیرآں می بود و در عدم اجابت مضرتی بآنحضرت یابوی متصور می بود بضرور اجابت می کردند و نان خاصگی از منزلِ شریف همراه برده درمجلس طعام(٦٠ ـا) آن عزیز بروشی که کم کسی مطلع می شد ازهمان نان تناول می فرمودند و از بقول واطعمه کریه النتن مثل سیر و پیاز و قروت طبعاً و روحاً آزار عظیم می کشیدند چنانچه ایں مسکین از محالِ غضب رانی آنحضرت که در مدت سی سال درست پنج شش مرتبه پیش نه دیده یك مرتبه دریں محل بوده است و در التزام غسول مبالغهٔ تام داشتند و اگر حاضر نمی شد کرهٔ تمام بربشرهٔ مبارك ظاهر می کردند و به پرچه خشن دستهابه مبالغه پاك کرده بآب می شستند

واز اطعمه آش باوردی وماهیچه و بوغراء و حلوا سوهن رابه میل تناول می فرمودند و در ایام ماه مبارك رمضان بعداز نماز مغرب قصد می کردند افطار به مجقری از ما حضری مثل کلیجه ونانِ خشك وامثالها به طریق ناهار شکنی نموده آید و هم چناں به معدهٔ صاف وبدن سبك نماز تراویح ادا می نموده (٦٠ب) بعدازاں طعام خورده شود

و می فرمودند که دریں صورت چهارفایده معتد بها بدست می آید، اول آنکه نماز تراویح بی کلالت وملالت میسر می شود،

Marfat.com

دوم آنکه احتیاج بآب خوردن بسیار درشب که عاقبت و خیم بجهة بدن و بجته طاعت دارد نمی افتد ، سوم آنکه خادمان طعام پراز محنت طعام بزی درحالت صیام در ایام تابستان خلاص می شوند و بعداز افطار درساعاتِ لیل که ابرد اوقات است بآسانی اشتغال می توانند نمود، چهارم آنکه در اختیار طعام وقت سحر قوت سیری تمام روز را استیعاب می نماید و ضعف روزه چندان ظاهرنمی شود وهذا طریق آب خوردن آنحضرت چنان بود که اگر دراثناء طعام عطش غلبه می کردپارهٔ آب می خوردند و بعدازان تادیری موازی سه چهار گهڑی امساك از شرب آب نموده آنگاه نزدیك بهم چند مرتبه آب می خوردند و درحین آب خوردن (۶۱-۱) وقفها می نمودند و در هر قرط آب نفس می کشیدند و فواید این نفس کشیدن بسیار بیان می کردند و بسم الله والحمدلله دراول و آخر هرقرط می گفتند و در تقلیل شرب آب مبالغهٔ تمام داشتند و فوائد تقلیل شرب و مضارِ تکثیر آن بیان می نمودند

و درلباس طریق وسط مرعی می داشتند و دستارِ آنحضرت پرکالهٔ درست می بود که قریب به بیست گز اکبری باشد و درنفاست و قیمت مایل به مرتبهٔ اعلٰی می بود و پیرهن و فرجی یکته از مرتبهٔ وسط که دائر میان سائر الناس است هرگز نه افزود چنانچه پیرهن آنحضرت از قسم پرچه وسط که بزبان هندی آن را ادهوتر نامند و پرکالهٔ درست آن از دوسه روپیه بارزدی بود و

Marfat.com

پیرهن منور آنحضرت همیشه از جانب کتفین چاك داشت و دامان پیرهن در پهنائی (٦١ب) مائل به فراخی و در دراز اماثل به درازی بود و آستین پیرهن درطول از سرانگشتان دست اندکی زیاده می آمد و درکشادگی همان قدر که هنگام غسل بدن مسبوغاًومجملاً در برچیدن آن محنت نیفتد وحال فرجی یکته نیزدر عرض وطول و تنگی وفراخی مماثل پیرهن می بود و زیر کمر طرف راستاء فرجی البته جیب می داشتند وسراویل آنحضرت در درازاً ازشتالنگ برجسته ترمی بود۔

و بیان پوشاك زمستانئ آنحضرت درفاتحهٔ این رساله گذشته است و پرچهٔ پخته دار راجز در چلهٔ زمستان که هوا درغایت برودت می بود نمی پوشیدند و درمبادی و اواخر زمستانی یك دوپته خردبود از عمائم ته بند سرخ غیر معصفر که آن را بزبان هندی اتّان نامند سرخی آن از چیزی منجمیته نام قراری می باشد آن دوپته را برکتفین مبارك می گرفتند وکفش مبارك همیشه از جلد مدبوغ می بود و درایام برشگال قسمی از نعلین چوبین (٦٢ـا) که بالایش بصورت پایپوش درست از چرم می بود می پوشیدند و بستر و پوشش خواب را باختیار مخدرات حرم معلی گذاشته بودند هرطوری که ایشانان اختیار می کردند مسلم می داشتند همچنین فرش وبساط مهمان خانه موکول باختیار ایشانان بود

و خواب آنحضرت علیه التحیة والرضوان روزانه موازن دو

Marfat.com

گهڑی عندالاستوا دشوار مقدار ثلث لیل بعد از نصف شب می بود و از امتداد مقادیر مذکوره همیشه شاکی بودند و می فرمودند که آنچه به تجربه آزموده ایم آن ست که اگرهمت و ذوق یاوری نماید و تمام شب در طاعت وعبادت به گذرد۔

وآخر شب یا بعداز چاشت بینکی مماثل بینکی طفل رضیع که هنگام مکیدن پستان کاللمع العاطف والبرق الخاطف می باشد برای کسی بگذرد کوفتِ بیداری تمام شب را تدارك می کند اما تن آسانیها وکاهلیها(٦٢ب) که مخمورِ طینت انسان است در ورطهٔ چنین خوابها دور و دراز می اندازد و نیز درحالت تشکی از طوالت ساعات نوم می فرمودند که هر که درهشت پهر شب و روز دوپهر خواب عادت داشته باشد و آنکس به شصت سالگی که اکثر مدت اعمار این امت است بزید ، چون برسرِ محاسبهٔ اوقات بیاید ربع شصت سال که پانزده سال درست باشد درخواب گذرانده باشد و اگرتمام شب به خوابد سی سال درست به خواب گذرانده باشد ورضا بدیں معنی از حکم عقل وحکم ایمان بیوم الحساب مستبعد است هذا

وحرارت صفرا برمزاج مبارك غالب بود بنابران سواء ایام چلهٔ ذمستان همیشه درصحن منزل استراحت می کردند و نیز طاقت گرفتن در شبها چله گاه گاهی به وقوع می آمد و در اثناء خواب نفس مبارك بلند برمی آید چند انکه آواز آن هر که نزدیك می بود

Marfat.com

می شنید (۶۳_ا) و متصل خواب عندالیقظه چشمان منور آنحضرت به خطوط سرخ چنان رنگین می گشت که هیچ پشت گل و شیشه مل بدآن آب ورنگ نباشد، فسبحان خالقه ماحسن خلقه واجمل تقویمه۔

مقالهٔ دوم :

در روشِ تزئین وتعطر وتفکه وتنعم آنحضرت

موی سرِ مبارك درهرهفته می ستردند و از موی بروت وموئ پایانِ لب زیرین آنچه توهم آلوده شدن بآب وطعام می داشت می برداشتند و ازموئ لحیه مبارك آنچه برصفحهٔ منوره بشرها می رست می گرفتند و در موسم گرمانزدِ اشتداد حرارت از موی هازیر بنج وآنچه نزدیك به گلوی مصفامی بود و در از دیادِ عرق دخل می داشت نیز می ستردند و به طول وعرض لحیهٔ منوره اصلاً متعرج نمی شدند وادوات موستردن وموچیدن وناخن گرفتن و ریش پیراستن همه باخود می داشتند و در اکثر احوال بی امداد مزینی بدست(۶۳_ب) مبارك به مشاغل مذکوره اعنی موی سر ستردن و حجامت لحیه وغیر ذلك قیام می نمودند وایں کار از حیز قدرت اکثر خلق بیرون است علیٰ الخصوص موی سرستردن که مزینانِ چابك دست نیز دریں کار به عجز معترف اند

و بوی خوش را عظیم دوست می داشتند و از ذوات العطر هرچه که رنگ و پیش بو می بود استعمال آنحضرت می نمودند،

Marfat.com

مثل گلاب وعبیر و ایں هردو فرد را اهل منزل شریف درغایت نفاست ولطافت مهیامی ساختند۔

و طریق استعمال آنحضرت عطریات مذکوره راپیشتر آں بود که از اعضاء بدن هرچه موی دار است مثل اقطاع راس ومحال لحیه والطیین مواضع مذکوره را محتاج تر به تعطیر دانسته به گلاب وعبیر معطر می ساختند و می فرمودند که از اجزاء بدن همیں موی است به کمتر درنگی بوی ناخوش پیدا می کند ،استعمال عطر مخصوص بهمیں جزو باید داشت (٦٤۔1) وخوش بومالیدن برپرچها را زاید برمقصود بلکه ضائع می داشتند و درخرچ گلاب وعبیر کفایت صرفۂ غریب رعایت می نمودند چنانچه می فرمودند که درمدت عمر خود هرگز متعهد جمع وخرچ هیچ چیز بذات خود نه بوده ایم و مبلغها زرکه از دست متعلقانِ ماخرچ می شود، چون پیشتر احوال برخلاف قاعدۂ عقل معاش می باشد و خرچ ده بیست جمع می افتد و مع ذلك احتیاج هیچ محتاجی نمی شکند از تصور ومشاهدۂ ایں معنی گاه گاهی توهم معتوهیه در خود پیدا می کردیم و ازیں توهم خاطر ملول می بود ۔

والحال که متعدد خرچ عبیر وگلاب می شویم وکمال کفایت شعاری درخود احساس[1] می کنم و درنهایت ضبط واسلوب لائق خرچ می شود توهم مذکور رفع شده است و دانسته ایم که بی

[1] خ، احسان

Marfat.com

ضبطها محال دیگراز عدم توجه و قلت التفاتِ طبع بوده است نه از ممر دیگر۔

وباب تفکه و تنعم آنحضرت نیز اختیارات شاقه وتدقیقات (٦٤ب) نازك دارد ازان جمله آنکه از میوهاء هندوستان آنچه مبذول ومجهول می باشد وابناء تنعم ازان حساب نمی کردند مثل زردك وخیاء واخواتهما این قسم راهم ازا بتداء موسم آن فقراء وغرباء وایتام ومساکین سیرمی خوردند و ازمیوها آنچه قدروقیمتی دارد و نفسهاءِ امارۂ ابناء دنیا بداں پرورش می یابد مثل انگور و خربوزه و انار و تربز وامثالهن ،بعداز رسیدن این قسم میوه تادیرها تناول نمی کردند بعدازان که پالیزها وباغها آں قسم میوه بآخر می رسید و میوهاء پالیز چیزی در بازار منتشر می شد و در طعم وطراوت و بهاء و قیمت حکم خیار وزردك می گرفت و به مساکین وغرباء شهر مستوفی می رسید، آنگاه یکان دومرتبه باصحاب و احباب و فقرا و مساکین تناول می فرمودند و از خربوزه و تربز هرچه درشیرینی و رسائی به می بود به اعزه ایثار می کردند و از مغزهاء باقی مانده قشر(٦٥_١) وپوچاك به کارد تراشیده تراشیده می خوردند و از جمله تنعمات آنحضرت حلوه سمنك و حلواء سوهن بود که به میل تمام تناول می فرمودند و در توصیف آں عنایت می کردند که از اطعمه آنچه ذومعنین غذا و دوا تواند بود سمنك است و نفعی که بابداں صحیحه از سمنك می رسید از هیچ معجون و حلواء اطباء

Marfat.com

که مادة الحیوة و نوش دارو می نامند نمی رسد ـ

هذا مقالهٔ سوم

درطریقِ معاشرت آنحضرت بااهل بیت و خدام و موالی

باید دانست که آن چناں که آنحضرت در دیوان خانه بیرونی برای حاجت گذاری خلق الله و دستگیری از پا افتادگان منصوب می بودند، برهماں منوال درحرم معلی تمشیة مهام سائر مسلمین بادب وسکون تمام آماده می نشستند و جوق جوق از عوارتِ شکسته بال و اطفال وایتام افسرده حال در خدمت حضرت ام العارفین والدهٔ ماجدهٔ مخدوم زادهٔ (٦٥ـب) خرد خواجه سراج الدین محمد بوسیلهٔ ایشاں سلمها الله سبحانه عرض وقائع خود نموده به وسیلهٔ ایشاں از آنحضرت مددی یاسفارشی یاتدبیر و مصلحتی می بردند و آنحضرت ترغیب تمام در دل جوئی و میهمان داری آں طائفه ضعفاء وایتام بخدمت اهل بیت می نمودند و مساوی آنچه درمنازل اوساط الناس درمواسم طوی وعرس از توسعهٔ طعام و هجوم و ازدحام می باشد هرروز بلاتعطیل درحرم معلٰی توسعهٔ طعام و هجوم واز دحام[1] ضعفا وغربا می بود و آنچناں به عزت و حرمت طعام می یافتند که اصلاً دل مسالت وضعه احتیاج درخود احساس نمی کردند وآنحضرت درهروقت و هر

[1] "می باشد هرروز..... ازدحام" نسخه الف ندارد

Marfat.com

فرصت آنچه صالح معیشت دنیا و بایسته سفر آخرت است بطریق تعلیم وتلقین بحضرت ام العارفین بیان می نمودند و به برکت این تعلیم وتلقین از اکثر کمالات آنحضرت انموذجی معتدبه حاصل وقت آن زین المخدرات گشته است و به یقین خلیفهٔ راستین آنحضرت امروز ایشانند، آنچه درمیان جمیع اصحاب ومخلصان آنحضرت نبذة نبذةً از برکاتِ آنحضرت مقسوم خواهد بود در ایشان مجتمع است و مطابق حدیث نبوی علی صاحبه الصلٰوة والسلام که در منقبت حضرت ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله عنها وارد است که خذوادینکم من هذه العارفة الکاملة و آنحضرت اختیار تمام در جمیع مهمام بدست ایشان تفویض نموده بودند و خود بطریق وکالة ازجانب ایشان تصرفی می کردند و در جمیع امور معیشت جانب رضا جوئی ایشان را رعایت می فرمودند و رضا مندی خود را مشروط به رضا مندی ایشان می داشتند و در ازاله وابعاد بلیاتِ صوری و معنوی ازایشان نهایت(٦٦ب) جدوجهد مبذول می داشتند۔

چنانچه زنان مجون کرد طوائف سرودگوئی وعجائز نقالة الاخبار وبانوان و بی بیانِ ما هرشیون ومفسده آخرالزمان هرگز درحرم معلی آنحضرت راه نیا فتند و از در کاشغرِ راست تااقصاء افریقه امروز اهل بیتی که مصئون و محفوظ از مفسد هاء مذکوره است، همیں منزلِ مبارك ایشان است، فحسب واین منقبتی بس

Marfat.com

بزرگ است ، نزد هر که تدبیری و بصرتی دارد و آنحضرت هنگام طربان عوارض بدنی ایشان بذات مبارك خود بیمارداری می کردند و بسی از نوافل عبادات را به معاوضهٔ بیمارداری ایشان می خریدند چنانچه درایام تولد یکی از حضرات مخدومزادهاءِ عالی نژاد که حضرت ام العارفین به ضعف وناتوانی ایام ولادت معذوربودند قضارا درهمان ایام عاجزهٔ مغفورهٔ آنحضرت الواصله باعلی درجات الجنة بی بی (٦٧ـا) سالمه درسنِ مراهفت از عالم رحلت کردند وآنحضرت از تذکر بی تابی و جزع وفزع ایشان نماز جنازه وتدفین آن مغفوره راباصحاب و احباب حواله نموده خود به محافظت و حراست و تسلیه و تسکین ایشان مقید شدند و تاسه روز درست جزبرای صلوات مکتوبه از نزدِ ایشان برنه خاستند و در معامله خدام وحواشی و عبید و موالی و أب شریف آنحضرت بود که از ابتداء ترك منصب داری تانفسِ اخیرجز حقوق جلیلتین حلیلتین اعنی والدهٔ حضرت مخدومزادهٔ بزرگ و والدهٔ حضرت مخدومزادهٔ خرد هیچ نوع حقی برذمهٔ خود احداث نه نمودند هرگز اجره حادمی و دانه وگاه دابه برذمهٔ آنحضرت نیامده دراکثر خدمات خاصه خود مثل وضو کردن و مصلی و مصحف برداشتن و مروحه جنباندن وآب وضو ازکوزه گرفتن وکفش برداشتن (٦٧ب) تنها به ذات خود قیام می نمودند و از یاران صحیح الاخلاص نیز احدی را احیاناً به مدد می خواندند و داه و غلام را به فرزندان

Marfat.com

تقسیم نموده از مونت تفقد احوال آنها مبتری گشته بودند

ومـع ذلك بـطـريـقِ وكـالـت از جـانـب والـده هـا حـضرت مخدومزادها سلمهما الله سبحانه عن الافات والعاهات نوكر و داه و غـلام ايشـان راكماينبغى به كارمى داشتند از كسل وبطالت وعطلت زجر مـى نـمـودنـد و اكثر خـدمت فرمائى آنحضرت مبتنى برانعام زايد برعلوفه مى بود بيانش آنكه سواء ماهيانه خدمت جزوئ بعداز هـرچـنـد گاه بطريق انعام بنام هركدام تعين مى كردند و نزد تقصير درخـدمات اند كى ازان مى بريدند و باز آن بريده تراهنگام حسن خـدمـت بـطـريـق انعام مجدداً مى دادند و دريں صورت هم فائدهِ تـاوان گـرفتـن كـه در اصلاح خدمت به ازان سياستى نيست حاصل مـى شـد و هم از وبال وعقوبت (٦٨-١) اخروى كه برتاوان منهى عنه الـعيـاذبـالـلّـه مترتب است مخلصى بسزا خود بود واين طريقه اعنى روبـراه داشتـن فـردوستـان بـه فـرودن وكـاستـن انعام سنت مسلوكه آنحضرت بودهم درباب اطفال مكتب و هم درباب خدم و ملازمين و بسى از فوائد و منافع از استعمال اين طريقه شهود مى شد نكات و دقـائـق ايـن بـاب كـه از آنحضرت ديده شده است شرح طويل مى طلبد والعاقل تكفيه الاشارة

مقالهٔ چهارم:

در نبـذى از خـصائص مصاحبت آنحضرت بااصحاب واحباب و صادر و وارد مقرر اصحاب خلت وارباب وداد

Marfat.com

باد که آنحضرت درمقام صحبت اصحاب کا حد منهم می زیستند و درپیش آمد امور و ورود قضایا شرط مشورت کما حقه بجای آورده بهرچه رای اصحاب مجتمع می شد به عمل می آوردند واگر اختلافی درمیان می آمد اختیار مختار اکثر می کردند و درحین تعداد(٦٨ب) اصحاب مشوره جناب مشیخت مآب میان شیخ رستم را برازانت رائے ورضایت فهم امتیازی تمام دارند، بجای چهارکس شمرده در تساوی و تفاوت اسامی طرفین نظری فرمودند و پیوسته از شوائب مزیت و فوقیت محترز بودند و وصافی ومداحی اصحاب و احباب باکمل وجوه بجای می آوردند واز ناز و بی نیازی[1] و بدخوئی و بدگوئی و طغیانِ ومکابره هرچه از جانب ایشانان به وقوع می آمد به بشاشتِ وجه تلقی نموده اصلاًمتاذی نمی گشتند بلکه دربرابر انواع دل جوئی و تلطف می نمودند و احکام اخلاص ومحبت رابه جز بندگان صادق الاخلاص توقع نه داشتند و در مجالسِ عالیه به زبان وکردار کافهٔ اصحاب رابرخود تقدیم می دادند و اکثر یارانِ لاابالی مشرب باآں همه تواضع و تعظیم که از جانبِ آنحضرت به وقوع می آمد از سوئ آنها عشرِ عشیر به ظهور می رسید (٦٩ـا) بلکه برخلاف آں گاهی به عمل می آوردند و از آنحضرت اصلاً تاثری و تکدری ظاهری نمی شد، چنانچه مکرر ایں فقیر دیده که درحین انعقاد[2] صف جماعت نماز

[1] خ نازوی نیازی [2] خ"انعقا"

Marfat.com

یارانِ بی پروا انتظار مقدم منور آنحضرت اصلاً نه برده اند و هم چنان سرعت نموده از اداء نماز فارغ شده اند وآنحضرت چون به مسجد رسیده اند تنها به آن جماعت مخلقین عن الصلوٰة نماز خوانده اند واصلاً اثر ملال ازیں معامله ظاهر نه کرده اند و تاممکن بود از خدمت واعانت کافهٔ اصحاب بل عامهٔ صلحا و فضلا خود را دریغ نمی داشتند ـ

هیچ بلده از بلاد معظمهٔ هند نمانده که بروزگار جمعی کثیراز اهل علم وصلاح آن بلده معونتی و حسن خدمتی از آنحضرت نه رسیده و درمصاعب و متاعب ایشانان موافقت وشرکتی تمام از آنحضرت به وقوع نیامده باشد واین طریقه بلاتخلف معمول آنحضرت بود اعنی چون تفرقه یامصیبتی بروزگار آشنائی (٦٩ب) لاحق می شد هم ازابتداء ایام ابتلا تاآخر موافقت و معاونت بجای می آوردند و درحین تعملات وتکلفات طوی شادی به قدر ضرورت قبل از روز طوی یابعد از انصرام ساعتی قصیر درمنزل آن آشنا تشریف برده رسم مبارك باد بجای می آوردند و زیاده بریں موافقت در طوئها نمی نمودند و متعلقان و مخلصان رانیز بهمین طریقه دلالت می کردند و ازهرکه نسبت یاسلامی آنحضرت یانسبت آنحضرت سابقه خدمتی بجاآمده می بود تربیت عیال و اطفالِ وی برذمهٔ همت خود واجب می دانستند و اگر حسبة لله وایتماراً لحکم الشرع والطریقه ، از بعضی یاران آزرده می

Marfat.com

شدند نسبت بآں عزیز در مواجهه و غیبت سخن سنجیده می گفتند و قدر لابد بکمال ایجاز واختصار ادامی نمودند ۔

واز تحقیرات آنچه مؤدی تبرك کمتر عزیمتی بااهمال مستجی از شرعیات می بود در ارجاع آں(۷۰۔۱) اهانت بآں عزیز اصلاً راضی نمی شدند چنانچه بایں بنده می فرمودند که درآنچه بجهته بعضی از متشابهات میانِ ما و خدمت میاں شیخ احمد قدس سره گفت وشنید بود و غبار کدورتی درآئینه مصافات علی حسب الاشتباه حائل می گشت اگرچه راهِ تهمین وتذمیم ازجانب ملازمانِ میاں جیوگاه گاهی مفتوح می شد، هرچند خواستیم خدمت ایشان را صریح وکنایه به از دست دادن حفظ کلام الله که دراں ایام بنابر کثرت توغل ایشاں به مشاغل روحانی وقوع یافته بود، نسبت کنیم به هیچ وجه دل رضا نه داد و هرگز به وقوع نیامد و بکرم الهی همیشه منتظر توجهه و تبیین آں متشابهات بودیم والحمد لله والمنة که همان که بیانِ واضح از خدمت میاں جیوشنیدیم، ازاں کدورت وملالت نام و نشان نماند ،آری هرصلح وجنگی که طلباً لمرضاته سبحانه است حالش بر همیں منوال است اللّٰهم اجعلان من متبعی آثارهم السنیة واسقنامن آباء هم المعنویه بحرمة صاحب النفس الزکیه علیه الصلوٰة والتحیة ۔

Marfat.com

مقالهٔ پنجم

در روشِ سفر وسوارئ آنحضرت

جز به ضرورت تمام اختیار سفر نمی کردند وکراهتِ عظیم از سفر داشتند بنابر چندوجه ، یکی آنکه دراختیارِ سفر ارتکاب خلاف طریقه مرضیه لازم می آمد طریقه مرضیه آنحضرت آن بود که بجز موونت والدهٔ فرزندان هیچ عهدهٔ خدمتی شرعاً برآنحضرت لازم نیاید ، بنابرآن هرگز درحالت اقامت نوکر و دابه نمی داشتند و درسفر ناچار احتیاج به نوکر و چارافتاد و اداء اجرة خدمت آنها لازم می شد ازین ممر تفرقهٔ تمام در وقت شریف آنحضرت راه می یافت و به ارتکاب خلاف طریقه مندرج می شد

دیگرآنکه در وظائف و رواتب خود توهم خلل و فتور می داشتند ، دیگر آنکه از اوقات شباروزی اکثر و اغلب درسفر باختلاط (۱_۷۱) اضاف مردم می گذشت و بر خلوة و تنهائی دست نمی یافتند و بجهة این معنی جسماً و روحاً کوفت تمام می کشیدند ، پس بنابرین وجوه تا جبر و اکراه شرعاً یاعرفاً درمیان نمی آمد اختیار سفر نمی کردند وعندالاختیار ازهمراه گرفتن حیوانات صامت اجتناب می نمودند چه آنها را زبان عرض حال مفقود است و برتشنگی وگرسنگی و ماندگی آنها وقوف واطلاع متعذر می باشد ، بنابر ملاحظهٔ این مخدورسواری پالکی راکه محمول برحیواناتِ ناطق است اختیار می فرمودند و نفری چند رابه طریق توقیت نرکو

Marfat.com

می گرفتند و قصدها می کردند که زیاده برعلوفه جزوی به وجه انعام بهرکدام به رسد و زاهد برواجب بارِخدمت برآن نیفتد اعنی مطالبهٔ خدمت ازجانب آنحضرت برآنها بماند از مطالبه علوفه آنها اصلاً به وزن خردل برآنحضرت نماند (۷۱ب) وچون مسافر می شدند سرعت تمام در قطع مسافت می بودند چنانچه دومنزل و یك و نیم منزل هر روز می رفتند و زیاده برقدر ضرور در منتهاء سفر توقف نمی فرمودند و چون از سفر رجوع می فرمودند اتباعاً لااثر النبوی، نخست به مسجد می درآمدند و دو رکعت نماز نموده و باصحاب واحباب ملاقات فرموده به منازل اهلیه هاء حضر ت خواجه خود تردد می نمودند و به دعاء خود ایشانان را مستسعد ساخته و از دعاء ایشانان خوش وقت گشته متوجه منزلِ شریف می شدند و از منازل شریفه موافق سنت سنیة نبوی ابتدا به خانه عاجزهٔ بزرگِ خود عصمت قباب سعادت نصاب ماه بوبو سلمها الله سبحانه می نمودند و تلطفات و ترحمات بی اندازه نثار وقت آن مخدره حریم جلال و فرزندان ایشان گردانیده به منزلِ خاص تشریف می آوردند۔

مقالهٔ ششم

در طریق معالجهٔ آنحضرت (۷۲۔۱) امراضِ مختلفه را وعیادت و تفقدِ احوالِ مُرضٰی :

باید دانست که آنحضرت علیه التحیة والرضوان سیماب

Marfat.com

عملی را با ادویهٔ معتدله حبه بسته هر روز برقدر معهود بجهة حفظ صحت تناول می فرمودند و در بدست آوردن فرد اول آن توجهی داشتند و از عوارض جسمانی زکام و گلوگرفتگی مرآنحضرت را پیشتر عارض می شد، بجهة دفع زکام راموتی نام حبهٔ خرد استعمال می نمودند و گلو گرفتگی رابه میوهٔ آمله که تر و سبز می بود دریں دندان می داشتند و باطراف دندان سبگ سنگ زیرکرده آب آن فرومی بردند و حرارتِ معده را به گلاب واسپغول و دوغ معالجه می فرمودند و قی پکاهی را که به بزبان هندی باسی بهات می نامند خاکستر پرچهٔ نفیس درشاشه بجه ممزوج ساخته به سرعت تمام می خوراندند و جمیع امراض حادث از اخلاط بارده رابه حبهٔ مذکوره اعنی را موتی معالجه می فرمودند و مارگزیده را گل کتول می خوراندند و به قصد (۷۲ب) وحجامت خود هرگز اقدام نه نمودند الایك مرتبه که انگشتِ مبارك آماسیده و درد مند بود فکان شلوکی برآن انگشت چسپانده بودند۔

وچون ازاهل حقوق کسی بیمار می شد تا انقضاء ایام بیمارئ اوبسی از تطوعات ونوافل عبادات راموقوف گذاشته به بیمارداریٔ وی مقید می شدند و چون صحت می یافت در حفظِ ایام نقاهت کوشش بلیغ می نمودند و در ایام سفر اگر از خادمان و رفیقان کسی بیمار می شد تاصحت یافتن وی در جمیع امور از کوچ و مقام و نزول و مشی وآب و طعام رعایت جانب وی می

Marfat.com

نمودند و به ذات شریف هرروز بربالین او حاضر می شدند وآب وطعام اورا فراخور مرض وی تعین می فرمودند چنانچه درآخرین دفعه که به اکبر آباد تشریف داشتند قضا راجمعی کثیراز رفقاء خدمه به علتِ وبابیمار شدند، پس آنحضرت به نفسِ مبارك هرروز به نزد هرکدام (۷۳-۱) تردد می نمودند و آنچه لائق به حال هر کدام می بود بجا می آوردند تاسه ماه این صحبت درمیان بود و آنحضرت همچناں به دماغ تازه ودل گرم تفقد احوال می نمود و اصلاً کسل وتغافل تجویز نمی نمودند۔

مقالۂ هفتم

دربیان تفقد آنحضرت

احوالِ غرباء ومساکین وایتام را این مقاله احتیاج به شرح دوباره نه دارد چه در فصل عبادات آنحضرت مذکور شد که حاجت گذاری خلق الله در رنگ تلاوتِ قرآن از رواتب و وظائف یومیۂ آنحضرت بود مع ذلك ازدیاداً للوضوح انموذجی از شفقت ومهربانی آنحضرت برحال ایتام ومساکین دریں مقاله ایراد می نماید:

باید دانست که معنی پدری ومضمون پشت پناهی درطینت آنحضرت ودیعت نهادۂ یدِ قدرت بود و شفقت ورافت آنحضرت اختصاصی به حالِ اطفال وایتام نه داشت کلاں سالان و

Marfat.com

سفید ریشان نیز در ذیل شفقت آنحضرت مثل (۷۳ب) ایتام و ارامل پرورش می یافتند چنانچه نزد استماع بغی آنحضرت ملازمان ارشادپناهی مخدومی میاں شیخ اللّٰه داد آهِ سرد از کانونِ سینه برداشته گفتند ایشاں پیران رایتیم ساختند و الحق حق همیں است که ازاں زبان مخدوم اجل اکمل به ظهور آمده پنجاه شصت خانه دار مردم از اکابر و اهالی و چند مقدار آں از غرباء و مساکین در قلعهٔ فیروز آباد دهلی و بلاد شتی باستظهار آنحضرت اوقات می گذراندند و غم خواری ومهم سازی آنها باکمل وجوه مرعی می داشتند ـ

چنانچه بقالان قرض ده سرکار خود را رو براه ساخته بودند که هرکدام ازاں جمع کثیر را به مهرونشانی آنحضرت بشرط تفویض الامرالی اللّٰه سبحانه قرض می دادند و هرسالی قریب به سه هزار روپیه ازیں باب قرض برذمهٔ خادمانِ آنحضرت می شد و گاهی از املاكِ خاصهٔ وگاهی به نذر وفتوح اداآں (۷٤ـا) قرضها می نمودند و باز تاسالِ دیگرهماں مقدار قرض مجدداً می شد و در اواخر عمرمبارك آنحضرت چوں پنج شش مرتبه بحکم ضرور رفت وآمد و نزول و اقامت درمعسکرِ پادشاهانِ وقت پیش آمد و متعلقان و خادمان و مراکب و دواب در خدمت حضرت مخدوم زادهٔ خرد خواجه سراج الدین محمد املاء ه اللّٰه سبحانه بالعلم والعرفان فراهم آمدند و خرچ از جمع متزاید گشت سه چهارسال در اداء

Marfat.com

قرضها باب مذکور توقف واقع شد و عدد آن قرض به دوازده هزار روپیه کشید و آنحضرت تانفسِ اخیرساعی در اداء آن قرضها بودند لیکن به تقدیر خداوندی چون ایام زندگانی آنحضرت به اجل موعود بازپیوست اداء آن قرضها داخل وصاباء آنحضررت گشت و حضرت ام العارفین والدۀ حضرت مخدوم زادۀ خرد سلمها الله سبحانه بحکم وصیت آنحضرت مقوم آن طریقه مستحسنه و ساعی در اداء آن قرضهااندالله تعالٰی ذات شریف (۷٤ب) این رابعه العصر را که نسخۀ کاملۀ کمالات آنحضرت اند دیرگاه دارد بفضلهٖ وکرمهٖ

فصلِ سوم

دراخلاقِ کریمۀ آنحضرت

باید دانست که جمیع اخلاق حمیده احوال و مقامات ستوده راجع و عاید به تهذیب قواء ثلاثه انسانیه است، نخست قوت جذب منفعت که آن را قوت شهویه نامند، دوم قوت دفع مضرت که آن را قوت غضبیه نامند، سوم قوت معرفتِ اشیا که آن را قوت ناطقه نامند و مرهرکدام ازین قواء ثلاثه را عند التهذیب والتکمیل حالتی عارض می شود که آن حالت فضیلت و سعادت آن قوت است، مثلاً قوت شهویه و قوت غضبیه که بعداز تهذیب متحلی می شود به حالت مطاوعت واستسلام احکام عقلی و شرعی و سکون و انقیاد در تحت سلطان عقل و شرع واین حالت سعادت وِ فضیلت

Marfat.com

آن دو قوت است ـ

و همچنین قوتِ ناطقه اعنی قوت عاقله که بعداز تهذیب و ریاضت (۷۵ـ۱) متحلی می شود و به حالت صفا وطهارت از شوائب و هم وتماثیلِ خیال وایں حالت سعادت و فضیلت ایں قوت است و باز هرکدام ازین قوتها متحلی به حالات وملکات فاضله مذکوره را در معامله باخدای و باخویشتن و باخلقِ خدا رسماء و القاب دیگر است مثلاً قوت شهویه و قوت غضبیه متحلی بملکه فاضله را در معامله باخویشتن به حیثیت جذب منفعت احوالی طاری می شود که نظر بداں احوال به اسم عفت و قناعت و صبر و توکل مسمّٰی می گردد و بحیثیت دفع مضرت احوالی عارض می شود که نظر بداں احوال باسم زهد و تقویٰ و ورع و مجاهدهٔ تام می یابد و هم چنیں قوت ناطقهٔ مهذبه را در معامله باخویشتن به حیثیت جلب منفعت ملکاتی دست می دهد که نظر بداں ملکات هم حسن تدبیر و اصابت رای مسمی می گردد و به حیثیت دفع مضرت ملکاتی حاصل می شود که نظر بدانها باسم حزم و یتقظ (۷۵ب) واستشعار مسمیٰ می گردد و باز قوت شهویه مهذبه را در معامله باخلق خدا به حیثیت جذب منفعت رسم حسن معاشرت و عدالت و تودد و نجابت اطلاق می یابد۔

و قوت غضبیهٔ مهذبه را در معاملهٔ باخلق خدا به حیثیت دفع مضرت اسم شجاعت در جولیت و حریت اطلاق می یابد و

Marfat.com

اسماء قوت ناطقه مهذبه در معامله باخلق خدا نظر بهردوحیثیت همان اسماء است که در معامله باخویشتن مذکور شد و باز قوت شهویه و قوتِ غضبیه مهذبه را در معامله باخدای سبحانه نظر به ظهورات جمالی او سبحانه حالات و ملکاتی است که نظر بدان اسم ارادت و طلب ومحبت و شوق و رضا بران اطلاق می یابد و نظربه ظهورات جلالی او سبحانه حالات و ملکاتی است که بدان حیثیت اسم عبودیت وهیبت و وحشیت اطلاق می یابد۔

و قوت ناطقهٔ مهذبه را درمعامله باخدای سبحانه باعتبار وصف جمال اوسبحانه حالت(۷۶۔۱) علم حکمت و شهود و مشاهده و وجود و بقادست می دهد و باعتبار وصف جلالِ او سبحانه حالت اضمحلال ومحو و فنا و اعتراف به جهل و نادانی دست می دهد و ایں آخرین مراتب ترقی قوای مذکوره است، ولیس وراء العبادات قریة۔

زیاده برایں بیانِ اخلاق و احوالِ ملکاتِ ستوده از حوصلهٔ ایں رسالہ افرون است، و آنچہ از بیان مذکور شد دروحازت و اجمال و اختصار و شمول و احاطه بدل مدارد و الان یرجع الی المقصود

مخفی مباد که آنحضرت علیه التحیة والرضوان درجمیع اخلاق و احوال و ملکات مذکوره دریتیم و فرد عدیم السیهم وقت خود بوده اند و اکثر ایں نعوت و صفات از فصولِ سابقه من عباداته

Marfat.com

وعاداته علیه التحیة والرضوان روشن ومبرهن شده است لیکن درین فصل هر کدام راجداجدا به بیانی و خبر معروض باید داشت که احوال وملکات آنحضرت در معامله باخدای سبحانه چنان (۷٦ب) دقیق وعیمق است که دست فکرت وخامه تصورایں احقر تصرفی دران تواند نمود علی انها من الاسراء وکشف الاسرار لیس وأب الابرار ، پس از نعوت و صفات و اخلاقِ آنحضرت که معامله باخویشتن و باخلق خدا به کار می داشتند علی حسب المقدار در ضمن دوازده فاصله بیان می نماید :

فاصلهٔ اولیٰ

ملکه فاضله درعفت آنحضرت معروض می دارد که این خلق شریف وخوئ ستود ه از ابتداء بلوغ مرآنحضررت راحاصل بو، د هم درسنوات دولت مندی و هم بعد آں هرگز نظر و ارادهٔ منهیات از آنحضرت به وجود نیامد به هرچه از مظاهر جمیله مقابل و مسامت می شدند همانقدر و همان کیف استحسان واستطابت که از مشاهده گلهاء رنگیں وآب هاء صافی و نجوم وکواکب روشن هرکس راحاصل است آنحضرت را مشاهده صبیح الوجهان و ملیح الوضعان حاصل بود وزیاده برآن تعنق وتشوق نه داشتند (۷۷-۱).

چنانچه بایں بنده می فرمودند که درایام منصب داری به حکم اختیار و امتحان والهی بیکی از مظاهر جمیله که بحسنِ وجه و

Marfat.com

اطوارِ شیرین ازمیان سائرِ طوائف را مشکران دربار پادشاهی مستثنیٰ بود، تعشق دست داد و این تعشق تاسه چهار سال کشید، و درین مدت از هر قسم انعام و دل جوئی که از اهل دولت می آمده است مبذول می داشتیم مثل لباسهاء ناعمه و اقمشهٔ فاخره و جواهر و لالی و اسپ و فیل و سائر اصناف سواری و عبید و حواری به نعت وهیتهِ نیاز نثار اوکردیم اما به کرم الله سبحانه هرگز به عمل شفیع اراده و همت هم مصروف نه داشتیم بلکه به محض فضل او سبحانه درمحال مکروهه و اشخاص محرمه مسلوب القدرت بودیم

هذا فاصلهٔ دوم درملکهٔ فاضلهٔ قناعت وخرسندی آنحضرت

باید دانست (۷۷ب) که قناعت عبارت از خورسندی و پسند کاری است برمالابد معیشت وایں وصف درآنحضرت باکمل وجوه حاصل بود ـ

جمعی کثیر از دولت مندانِ وقت آرزومند آں بودند که نذر و فتوح ایشاں را به گوشهٔ چشم قبول بنگرید و میسر نمی شد و جمعی دیگراز امراء دلیری نموده از نقود و مبلغها کامل و از املاك جاگیرها دروبست به طریق نیاز می فرستادند وآنحضرت به معذرتهاء لطیف تشبث نموده برمی گرداندند ـ

چنانچه یك دفعه ملازمان نجابت و اقبال نصاب و سعادت و نجابت آیات مرزا فتح پوری ولد امجد مرزا شاه رخ بردالله مضجعهما پرگنه متضمن هشتاد وچند قریه را نیاز خادمان آنحضرت

Marfat.com

کردند و آنحضرت تبسم نموده، فصل دراز از مضار توسعهٔ دنیوی برخواندند بانکسار وتواضع تمام استعفاء نمودند ـ

و همچنین هزاران از نقد مشکوک[1] (۷۸ـ۱) از جانب امراء وقت می رسید و اصلاً قبول نمی یافت و لیکن تلافی و تدارک خاطرهاء آن امراء را بریں وجه می کردند که درباب جماعت علماء و صلحاء و ارباب استحقاق سفارش می نوشتند و مطومات امداد و احسان آنها برآن جماعت نثار و ایثار می فرمودند و خود برهمانچه از جانبِ سلطانِ وقت از بیت المال حقوق المسلمین یاامیری فائز باخلاص صادق مثل خان خانان مرحوم می رسید قانع وخورسند بودند ـ

فاصله سوم : درملکهٔ فاضله تحمل و برداشت آنحضرت

پوشیده نماند که ایں وصف در آنحضرت از هرچه در مکیال مقال درآمد افزوں بود هر محنت و شدتی که خادمان آنحضرت از جانب سلاطین و امراء متصور بود به نیم حرفی از عالم رضا جوئی و جانب روی مندفع می شده است و نیز هرگونه تحمیلات و اقتراحات که ازسائر اصحاب و احباب برآنحضرت متوجه می شد باختیار اندك (۷۸ب) تشخیص و تعین نابود می شده است وعلی هذاالقیاس۔

آنچه از زیردستان مثل اطفال ونوکران وعبید وجواری

---

[1] خ۔مسلوك

Marfat.com

گردن کشتها و عصیانهابه وقوع می آید به کمتر وخم ابروی و عنف بینی علاج می یافته است و آنحضرت علیه التحیة والرضوان درین هرسه مرتبه محل وصف حلم و بردباری به کارداشته اصلاً برخلاف حکم عزیمت وطریقت نیم خطوة باراده وخطره هم برنمی داشتند بلکه از اکابر تا اصاغر و از سلاطین تامساکین همگنان را براندازۀ عقل و همت ایشان مسلم داشته درجمیع بی روشیها و نامرضیها معذور می داشتند و در حضور و غیبت نسبت به هیچ کدام اظهار ملالت نمی فرمودند۔

ازشواهد معاملۀ سلاطین یکی آن ست که روزی باین بنده می فرمودند که درآن چه به موجب حکم جهانگیر پادشاه دربلدۀ اجمیر به ملازمت ایشان رسیدیم هرگاه به سلام می رفتیم از انقباض و دل گرفتگی آن صحبتها (۷۹۔۱) بر چهرۀ ما اثر هانمودار می شد از قسم جبین پیشانی وغیره و آن پادشاهِ مغفور و در هرصحبت منتظر آن بودند که از جانب ما بشاشت و مباسطت به ظهور آمد و ما نیز این معنی را متحدس گشته درپی دفع دل گرفتگی خود می شدیم و اصلاً دست نمی داد، بسی گاه گاهی دستِ خود را برپیشانی خود می مالیدیم تاشایداز جبین پیشانی پاره کم شود، نیزمیسر نمی شد، چون انتظارات مذکوره آن پادشاهِ مغفوربه مراد خود فائزنه یابد ،آزردگیٔ تمام از جانب مابپیدا کرده بامقربان خلوتهاء خاص اظهار رنجش نمودند و به تهدید و ایذا ما

Marfat.com

عزم جزم کردند یکی از مقربان سرگذشتِ خلوت را بما ابلاغ نمود و به موجب ضعفِ بشری تفرقه خاطری بهم رسید و به حکم تسبب باسباب صوری به نواب آصف خان که وکیل دارالسلطنت بودند حقیقت حال معلوم نمودیم و از ایشان معاونت و امداد (۷۹ب) هنگام برآشفتگی پادشاه درخواست کردیم ایشان نیز به حکم شفقت ورافت برحال فقرا اجابت مدعانمودند قضا را چون به ملازمت پادشاه حاضر شدیم درآن حین نواب آصف خان حاضر نه بودند، وثوق و اعتماد برکرم الهی نموده به مجلس پادشاه درآمدیم و تغیر تمام بر بشرهٔ پادشاه نسبت به خویشتن احساس نموده، لختی متوهم گشتیم دریں اثنا پادشاه مغفور روی از ماگردانیده بیکی از اهل علم و صلاح مکالمهٔ درمیان نهادند وآں مکالمه دیرتر کشید بخاطرخطور کرد که دربعضی از مواضع آں مکالمه دخلی نمایم برنمط لینت و رفق شاید خاطر پادشاه از ناخوشی رجوع نماید، پس بموجب اندیشده دوسه جا سخنی ملایمت کرده شد حق تعالٰی بکرم و لطف خاطر ایشان را کردند و بهماں اندك جانب روی که واقع شد از ناخوشی[1] اثری نماند، پس مانزد انقضاء مجلس چوں آمدیم به نواب آصف خان پیغام کردیم که حضرت حق جل و علا خاطر پادشاه را برماخوش ساخت اکنوں که از تکلیف که کرده شده خود را فارغ(۸۰-ا)سازید و درباب اصحاب و احباب می فرمودند که از اصحاب و معاشرانِ ما

Marfat.com

هرگز هچکس از ما حساب نه گرفته و اهتیاب واحتجاجی که زیردستان از کلانان می کشند نه کشیده اند اگرچه این معنی برای ما مبارك آمده لیکن گاه گاهی اشفاقاً علیهم تامل می کردیم که باعث برایں حال چه باشد سرانجام معلوم شد که این همه متنی برآن است که تعین و تشخص در کار خانهٔ زندگانی ما راه نه دارد همیشه خود را در نظر جودبکرم اللّٰه سبحانه خوار و ذلیل داشته ایم و این معنی در بواطن اصحاب عکس انداخته ونفوس ایشان را برمسلط ساخته است

هذا فاصله چهارم

درملکهٔ فاضله تفویض و توکل آنحضرت :

باید دانست که تفویض و توکل عبارت از سپرد امور موهومه تامظنونه است، به تقدیر اوسبحانه به خلاف امور عادیهٔ ضروریه که دریں محل تسبب به اسباب صوری به حکم شرع وعرف قوم(۸۰ب) واجب و متهم [1] است و ترك واهمال آل مستوجب نکال و وبال و آنحضرت علیه التحیة والرضوان دریں وصف قدمی تمام داشتند در امور عادیه استناد و اتکابه نیات خیریت انتما نموده حق تدبیر و تامل و شرط تردد و تعمل بجای می آوردند و در اموری که وجود آں منطوط به وسوسهٔ وهم یاظن می بود به

[1] خ-ا:متحم

Marfat.com

تقدیر او سبحانه حواله نموده خویشتن را از تفرقه خاطر صیانت می نمودند، چنانچه این بنده غیرمرة و دفعاتا مکررة دیده که آنحضرت درپیش آمد بعضی وقائع عظیمه مصلحتی شریف بحکم رای صائب و فهم ثاقب خود اختیار نموده اند و انگاه یکی از بنده های خدا که اصلاً از ما بقصد بانحضرت خبر نه داشته است بحکم سخافت عقل و وکاکت رای طریقی دیگرنموده و به جد ومبالغه مانع آمده آنحضرت به مساهله تن در داده دانسته و اندیشهٔ خود را ترک (۸۱_۱) نموده اند و اتباع فهمیده و اندیشیده او نموده به تقدیر حق سبحانه پناه جسته اند و امثله این معنی در فصول گذشته گذشته است، فلیتذکر

فاصلهٔ پنجم

درملکهٔ فاضله ورع و تقویٔ آنحضرت

باید دانست که ورع و تقوی عبارت در صیانت و نگاهداشت خویشتن است از مباحات و خیمة العافیة و فصولات سقیمة الخاتمه، وآنحضرت علیه التحیة والرضوان دریں باب دقیقه فرونمی گذاشتند، درمأکل و ملابس ومناکح برقدرت واجب اقتصارمی نمودند چنانچه در فصل عادات آنحضرت مشروحاً گذشته، فلیرجع۔

Marfat.com

فاصله ششم

درملکهٔ فاضله مجاهده و اجتهادِ آنحضرت

مجاهده و اجتهاد عبارت از کوشش بلیغ است در دفع موانع واشتغال مصالح طریقت و این معنی نزد حصول کمال و بعد فراغ از تلون مواجید و احوال از هر که به وجود (۸۱ـب) آید نشان علوهمت وکمال مناسبت و مناقب اوست بمعشر کرام انبیاء عظام علیهم الصلٰوة والسلام چنانچه در کتب قوم علی الخصوص در تصانیف حضرت الشیخ الشیوخ العالم و حضرت شیخ اکبر قدس سرهما مقرر گشته است وآنحضرت علیه التحیة والرضوان درین آخرالزمان بایں نعت و منقبت ممتاز بودند ، تانفس اخیر سررشته گوشمال نفس محتال از دست نه دادند و از مرصدت و مکیدت او فراغت حاصل نه کردند ، باهمه رسوخ هیت جمیع مجاهد او صاف و حصول ملکه کافه مقامات وکمالات هنگام عمل وکردار در رنگ طلاب حدیث الطلب مولع باصناف مبرات و متورع از جمیع مضرات بودند ، فیاسجان خالق الاشباح والارواح ماا کرم فضله علی اولیائه و عجب ارشاده لاخص اصفیائه

فاصله هفتم درملکهٔ فاضله عدالت ومواسات آنحضرت :

(۸۲ـ۱) عدالت و مواسات عبارت ازتسویه و برابری دادن حقوق خلق الله است میان یك دیگر تاغبنی بیك جانب وحیفی بجانب دیگر راجع نه گردد و آنحضرت علیه التحیة والرضوان

Marfat.com

دریں باب استاد نوع بشر و عقل حادی عشر وقت خود بودند، جمیع عمل داران و امارت پیشه گانِ صوبهٔ دهلی بلکه سریر آرایان مملکتِ هندوستان در معاظم امور و مفاصل قضایا چشم انتظار براشارت و راه نمونی ایشاں می داشتند و هر که فرمودهٔ ایشاں راکارمی بست ، هرگز به تاسف خوات مصلحت و ندامت فقدان فرصت ممتلا نمی شد ، چنانچه از بعضی کمل عقلا مثل نواب خان خانانِ مرحوم منقول است که می گفته اند که اگر پادشاهِ عصر امدالله سبحانه سر هرسال دستورالعمل یك ساله درجمیع امور ملکی و مالی از حضرت ایشاں نویسا نیده به گیرند تاسال آئنده و داد و فکرت ارباب کنکشْ از تعب تدبر و تدفق (۸۵ب) خلاص می شود اکثر امراءِ اخلاص مند مثل خان خانان بزرگ میرزا عبدالرحیم رفع الله مکانه وسپهبد سترگ مهابت خان عامله الله سبحانه بالفضل والاحسان و نواب قلیج خان ثانی و هم چنیں اکثر مشائخ و اکابرِ دیار دهلی و اکبر آباد و لاهور در منسوخ سنوخ و اصلاح قضایا استدعا صواب نمائی از خادمان آنحضرت نموده قدم درکار می نهادند و نتائج مستحسنه در جیب وقت خود مشاهده می کردند ـ

Marfat.com

فاصله هشتم

در ملکهٔ فاضلهٔ حسن معاشرت و تحابب آنحضرت :

حسن معاشرت وتحابب عبارت از زیست و زندگانی خویش باخلق اللّٰه و دوست بودن باهمدگر است ، آنحضرت علیه التحیة والرضوان دریں باب آب حیوان بلکه روح و ریحان بودند، هر که بایشان آشنامی شد جان تازه و راحت بی اندازه می دید و اصلاً گران جانی وجبین پیشانی در صحبت شریف آنحضرت راه (۸۳ـ۱) نه داشت ، جمعی کثیر از اعزه که سابقه غیبت و بی ادبی و امثال ذلك نسبت بآنحضرت داشتند ، همان که رو بروی آنحضرت می شدند به بشاست وجه و طراوتِ لقاء مبارك رنگین و نور آگین گشته از کردهٔ خود پشیمان گشتند و به جان تازه و ایمانِ تازه مشرف می شدند و جمعی دیگر به جهد و جد تمام و احداث حیل ایام می خواستند شورشی درنهاد پاك مقدس آنحضرت پیدا کنند و آنگاه چون سختی تجانس وتناسب پیداشود به نشرِ مفاسد مکنونه و خود اقدام نمایند اصلاً میسرنمی شد بلکه برخلاف ارادهٔ آنها نورانیت و جه و صفاءِ وقت و حلاوتِ کلام آنحضرت کدورات بواطن آنها را می زدود ، به جهت اشاعت فتنه می آمدند و از فتنه هاخالی و به خیر و صلاح ممتلی رخصت می شدند ـ

Marfat.com

فاصلهٔ نهم درملکهٔ فاضلهٔ حسن تدبر واصابت رائ آنحضرت:

باید دانست که حسن تدبیر واصابت رای عبارت از بی روی و سراغ (۸۳ب)و دریافت اصلح امور است، در هروقت و هرحالت وآنحضرت علیه التحیة والرضوان دریں معنی آیتی از آیات حق بودند جل و علاء در هیچ وقت و هیچ حالت الا ماشاء اللّٰه سبحانه عمل بالیق و انسب و افضل و اقرب امور از آنحضرت فوت نه شد و فعل و عمل آنحضرت هرگز نزد هیچ کس به سهو و خطا منسوب نه گشت و به مساعدت الهام ربانی و معاضدت فیض سبحانی درهرکار آنچه مرضی خدا و رسولِ خدا می بود همان مخطور آنحضرت می گشت۔

از رواتِ ثقات مسموع ایں بنده گشته که در زمان حضرت خواجه بیرنگ قدس سره مکرر واقع شده که حضرت خواجه اختیار امری و ارادهٔ کاری نموده بودند و آ نحضرت علیه التحیة والرضوان را رای دیگر به خاطر گذشته وچون به عرض حضرت خواجه رسیده تغیر و فسخ ارادهٔ خود نموده موافق صواب دید آنحضرت به عمل آوردند و از حضرت خواجه قدس سره منقول است (۴۸۔۱) که می فرمودند دست و دست گاه مااین جوان بدخشی است یعنی حضرت ایشاں علیه التحیة والرضوان این همه سردرد برای این جوان اختیار کرده ایم و انعقاد این هنگامه محض

Marfat.com

برای خاطر این جوان آدمی است و الامارا برای کاردیگر آفریده اند

و نیز از حضرت خواجه قدس سره منقول است که می فرمودند تخمی درنهاد و استعداد یاران خود کاشته ایم وآب و پرورش دادن ونزه[1] کردن و میوه دار ساختن آن تخم باین جوان آدمی حواله نموده ایم اشاں را از عهدۂ آن می باید برآمدند۔

هذافاصله دهم درملکۂ فاضلۂ حزم و تیقظ آنحضرت:

حزم و تیقظ عبارت از دیدبانی و حاضر وقت بودن است، تاخار مضرتی وآفتی به دامانِ وقت نه آویزد و این معنی درآنحضرت علیه التحیة والرضوان در رنگ سائر ملکاتِ فاضله مرقعی بلیغ داشت از هرراه و هرسوی که آفتی و مضرتی متوجه خادمان آنحضرت مااحباب (۸٤ب) آنحضرت می شد، پیش از مرکب گشتن طبایع واخلاط آن مضرت متحدس گشته به تدبیرات دافعۂ آن قیام می نمو دند، چنانچه قبل از عروض آفات و فترات که به جناب عالی حضرت میاں شیخ احمد رحمة الله سبحانه وخدام فتوت ونجابت التیام میرمنصور بیگ عافاالله سبحانه که از یاران برگزیدۂ حضرت ایشاں و حضرت میاں جیواند روی داد آنحضرت علیه التحیة والرضوان استمزاج زمان و آبناء زمان نموده وراه احتراز و توقی ازاں بلایا نموده بودند لیکن چوں حکم قضا بامتحان و اختیار دوستان خود رفته است آں عزیزاں توفیق

[1] خ: تلاوة، ا:تراوة

Marfat.com

کاربستن اشارات آنحضرت دست نه داد لیکن در زنج وتعب کشیدن چند روزه آن عزیزان فواید غیر مترقبه و منافع عظیمه به ظهور آمد جمعی کثیراز زندانیان گوالیار که قرنها برسرآنها گذشته بود که ازلقاء اکابر اسلام و استماع نصائح خجسة انجام بی نصیب بودند (۸۵ـا) ازلقاء مبارك این عزیزان ایمانها تازه کردند و بارشاد و هدایت این عزیزان توفیق توبه و انابت یافتند و بی شك قضیهٔ این عزیزان از انتفاع اهل زندان مانند قضیه حبس حضرت یوسف الصدیق است علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام که به برکت قدوم حضرت یوسف جمعی کثیراز زندانیان دین فاسد قبطیان را گذاشته به دین اسلام مشرف شدند ، هم چنین از قدوم این عزیزان دریں جز و زبان محبوسانِ قلعهٔ گوالیار از معاصی و مآثم نائب گشته درجرگهٔ اهل صلاح داخل شدند و جمعی که قرآن نه خوانده بودند قرآن خوان شدند و جمعی دیگر به تلقین ذکر مشرف گشته قدم در تصفیه و تزکیه نهادند ،والحمدلله علی ذالك

فاصله یازدهم درملکهٔ فاصلهٔ شجاعت و پردلی آنحضرت

باید دانست که شجاعت عبارت از برقرار بودن دل است نزد هجوم محاوف بدنی و این معنی(۸۵ب) درآنحضرت علیه التحیة والرضوان طبیعی و موروثی بود در عهدِ حضرت جنت مکانی جهانگیر پادشاه غیر مرة و دفعاتاً مکررةً طلبها موحش وغضبها،

Marfat.com

مهیب و عقابهاءِ منکر متوجه خادمان آنحضرت گشت و در آن حین و در آن ایام اوراد و رواتب عبادات بهمان نشاطِ خاطر و فراغ ضمیر می خواندند که در منزلِ شریف و امر ریاست و سیاست خدمه و حواشی و بشاشت وجه و سلامت کلام نزد قدوم صادر و وارد برقانون معتاد می بود ،این بنده از زبان مبارك آنحضرت علیه التحیة والرضوان استماع دارد که می فرمودند در آنچه به صحبت و نوکری پادشاه مقید بودیم مکرر دیده شده که جمعی از تهوران و سفاکان سیاه که بافیل و مان و شیر و ببر مقاومت ومصادمت نموده اند در مواجهه پادشاه بی سابقه تقصیر و ملاحظه گرفت دیگر چون بی دست وپای شدن (۸۶ـ۱) می لرزیده است۔

بالجمله چون آنحضرت دربارگاهِ سلاطین می در آمدند عکس کبریا حق عزوجلا ازجبین و سیمای آنحضرت چنداں ظاهر ولامع می شد که پادشاهان کبار درمواجهه آنحضرت شرم وحیا می ورزیدند چنانچه از حضرت جنت مکانی بردالله مضجعه منقول است که هنگام رسیدن آنحضرت به موجب طلب نواب مهابت خان در لاهور به صدور پای تخت حکم عالی صادر شد که آنحضرت ر ادر مجلس شب ملاقات به دهند و فرمودند روزانه از روی منور خواجه حسام الدین احمد شرم وحجاب می کشیم و از شواهد و امثله شجاعت و پُردلی آنحضرت علیه التحیة والرضوان یکی آں ست که در آنچه حضرت جنت مکانی به عالم بالاانتقال

Marfat.com

نمودند وفتری که درامثال این اوقات شائع می شود در هر مرز و بوم حادث گشت مقطع اقطاع دهلی مختار خان ملك رابی کدخدا دیده دست درازیها بنیاد (۸٦ب) نهاد و مصادرات و مکابرات بی حسابی باکابر و اعزهٔ حضرت دهلی درمیان آورد و خواست که در مدت فترت[1] از کافهٔ اهل شهر مبلغه سترگ به علت پاسبانی شهر به ستاند اهالی و موالی از دست خان مذکور عاجز و مضطر گشتند و دل به جلاء وطن و اهدام مسکن نهادند آنحضرت علیه التحیة والرضوان دفع این مفسده را از اهم مهمات وقت دانسته باجمعی از صوفیان و طالب علمان و خویشان و اقربا کمر مقاومت بسته مانع امضاء تظلم و تحکم خان مذکور گشتند و ساداتِ بخاری واکابرواهالی شهر را باتفاق خوانده آماده مقاتله و محاربه گشتند خان مذکور نیز حکم به تهیه اسباب جنگ باسپاه و فیلان آراسته عازم محاربه گشت و به منع و زجر بعضی از نیك ذاتان و عاقبت فهمان که همراه مشارالیه بودند در اقدام و عدم اقدام متردد بود که دریں اثناء به تاثیر صبح(۸۷ـا) اقبال بندگان حضرت پادشاه دین پناه از افق و سعادت بردمید و بد اندیشان و فتنه انگیزان پای جرأت در دامان خشیت کشیده به مقام اطاعت رجوع نمودند و خار وخاشاك آفات از ساحت ارض رفته گشت ،الحمدلله علی ذالك۔

---

[1] خ: کثرت

Marfat.com

فاصله دوازدهم درملکهٔ فاضلهٔ حریت و علوهمت آنحضرت:

علوهمت عبارت از آزاد مردی و پاك داشتن و تن درنادادن است به نفائس و مفاخر صوری دنیوی و مر آنحضرت را علیه التحیة والرضوان دریں منقبت منزلتی عظیم بود و در حقیقت وجه امتیاز و نکته تفرد آنحضرت از متاخرین مشائخ همیں حیثیت است تانفس اخیر کار وشیوه آنحضرت پشت پازدن بود مراسباب قبول و رجوع خلق را انجلاع وانقلاع آنحضرت از لباس امرائی و مسند دولت مندی خود مشهود و معلوم همگنان است و دریں جزو منقبت جمعی از کبارمشائخ نوع شرکتی بآنحضرت دارند(۸۷ب) مثل ابراهیم ادهم بن منصور التمیمی و ابوبکر شبلی و ابو علی رودباری و ابو عبدالله خفیف وشیخ رکن الدین ابوالمکارم علاء الدوله سمنانی[1] سمنانی و امثالهم رضوان الله علیهم اجمعین امادر جزو متمم ایں منقبت هیچ احدی راتعادل و تماثل بآنحضرت معلوم نیست بیانش آنکه بعداز وصول به مقام کمال و تکمیل نیز آنحضرت از منصب مقتدائی و شیخت برگران زیستند و قبول و عزت شیخی را دررنگ عزت و احتشام امرائی ترك دارند دریں منصب را از فروض کفایه مسلمانی دانسته مرجمعی از کبار مشائخ راکه درعهد آنحضرت بایں امر عظیم قیام می نمودند مسلم

[1] خ- علاء الدین

Marfat.com

داشتند و این حالت و منقبت بعداز مدتها مدید و قرنهاء بعید در جرگهٔ ظهور کند نظر اوکبریت احمر و اخلاص و محبت بحضرت او سعادت بنی احمر وبنی اصغر است وکافه منزویان واولیاء مستند الاحوال (۸۸_ا) واوتاد و ابدال و رجال قلل جبال را روی ارادت باومی باشد و در روزِ قیامت قبولی عظیم نزد رسولِ رب العالمین و مقامی شگرف در شفاعت مذنبین مرحضرت او را حاصل است مناسب این معنی حکایتی است که به روایت ثقات رسیده جهته تقویة مدعی ثبت می نماید

حکایت آنکه حضرت ابوسلمان داؤد بن نصیر الطائی علیه الرحمة که به علوهمت و خیریت و خلوص توجه بحضرت ذات او سبحانه از اخص اولیاء این امت اند و به شرف تلمذ و استفاده نزد حضرت امام اعظم اقدم ابوحنیفه نعمان بن ثابت الکوفی الصوفی نیز مشرف بودند، بعداز رحلت امام همام و ظهور صاحبیه امام ابویوسف یعقوب بن ابراهیم الاویسی الانصاری و ابوعبدالله محمد بن الحسن الشیبانی رحمهما الله سبحانه حضرت داؤد طائی را در افتاد، صحبت و انس و محبت همه با امام محمد بوده است و از امام یوسف استنکاف واستبعادِ عظیم داشتند (۸۸ب) چنانچه درمسئله مختلف فیه صاحبیه اگر حق بجانب امام محمد می یافتند تصریح باسم امام محمد نموده اثباتِ قول ایشان می کردند می فرمودند الحق کما قال محمد و اگر رای امام ابویوسف را مقرونِ به

Marfat.com

صواب می دیدند باشاره اکتفامی کردند و می فرمودند القول کما قال هذایکی از مخلصانِ آن عالی جناب میرسیده که سبب چیست که حضرت شمااین همه تحبب بامام محمد و تجنب از امام یوسف می ورزید که این هردوشاگردیك استادند و به علم و فضل مساهم یك دیگر اند ، آن عالی جناب درجواب گفته که آری درمادهٔ علمی و دستگاه فضائل قرین هم اند، اما به حسب نتیجه و اثری که برعلم مترتب است تفاوت فاحش بیان این هرد و پیداست امام محمد فرزند خاندان امارت وایالت است اشتغال به علم وتلمذ امام مردی را به فقر و ناداری و مسکنت و تواضع دلالت نموده و از عز و تجمل ظاهری به درویشی و تبذل مشرف گشته(۸۹ـ۱) و ابو یوسف فرزند عشیره فقر و فاقه وافلاس بوده است و تحصیل علوم واکتساب فضائل مردی را به حشمت ومکنت دنیاداری برده، پس تخم علم درساحت سنیهٔ ابو یوسف[1] .....به سزا نه داده بلکه ثمرهٔ بی مزه نصیب وقت اوگشته و دربقیع مطهر ضمیر امام محمد چنانچه باید پرورش یافته به برگ و بار رسیده، فاین هذا من هذالحکایت

و برهمیں منوال آنحضرت علیه التحیة والرضوان از سائر مشائخ وقت به عدم قبول تجمل و تعزز مشیخت و منصب ارشاد ممتاز بوده اند وجوه تعین و تشخص را پیرامون روزگار خود راه نه دادند، بهمان یك خیربادی که دنیا و لذت و عزت دنیا را درمبتدا

[1] نسختین ازیں جاکرم خورده

Marfat.com

ترك اميری گفتند ، تانفس اخيربه رجعت و عود راضی نه شدند برای خدا بودند و بنده او سبحانه و از وی جزوی را نه خواستند و طرفة العينی بغير ماسویٰ اسم او به سبحانه دل و خاطر به عاريت (۸۹ب) نه دادند، طيب الله ذكره فی العالمين و شفعه الله سبحانه فی المذنبين ، آمين ـ

Marfat.com

مقصد سوم

در بیان طریق ارشاد و هدایت آنحضرت و نبذی از انفاس نفیسهٔ ایشان و برخی از تصرفات و خوارق آنحضرت و

این مقصد درسه فصل تحریر می باید:

فصلِ اول: در طریق ارشاد وهدایتِ آنحضرت۔

فصل دوم: درنبذی از انفاس نفیسه ایشان۔

فصل سوم: در برخی از تصرفات و خوارق آنحضرت۔

فصل اول: درطریقِ ارشاد و هدایت آنحضرت۔

معلوم اصدقاء و رفقاء این بنده از مخلصان و نیاز مندان آنحضرت باد که اگرچه آنحضرت علیه التحیة والرضوان از رسوم مشیخت و لوازم ارشاد برگران می زیستند و این منصب را از فروض کفایه دانسته به جمعی از کبار مشائخ که باقامت این امر وکفایت این کار منصوب بودند اکتفا نموده بودند لیکن نسبت بافرادی معدود که سرارادت برعتبه و اخلاص آنحضرت نهاده وقف(۹۰-۱) درگاه مکرمت و عنایت ایشان بودند، درمادهٔ آنهاتر بیتهاء لطیف و عنایتهاء خاص می داشتند و بهی دهان و اهتمام تمام حراست وقت و محافظتِ دل و باطن آنها بجای می آوردند و طریق دعوت و هدایت آنحضرت علی سبیل التغلیب و نوع و مبالغه بود

Marfat.com

در تهذیب اخلاق و تعمیر اوقات و ادراک مکامن مکائد نفس و شیطان و التزام سنن سلف صالح و استتقامت[۱] حال و تفریغ و تخلیه باطن از خواطر تشتت[۲] مآل و احتراز و تجنب از اختلاط مصاحبان سوء و اقتصار برعلوم ضروریه اسلامیه و راست ایستادن به صراط مستقیم و ربط قلب به جناب احدیث و ستر احوال و مواجید و تکلم به عیوب و غیوب و بعد از رحلت حضرت خواجه قدس سره به موجب فرمودۀ ایشاں کہ "تخمی کہ دراستعداد یارانِ خود انداختہ ایم پرورش و آب دادن و به برگ وبار رسانیدن (۹۰ب)آں به خواجه حسام الدین احمد سپرده ایم " از عهدۀ آں ایشان رامی باید برآمد آنحضرت به موجب این اشاره جمعی از خواص اصحاب حضرت خواجه را تا وصول آں عزیزان به کمال استعداد خود مجتمع داشته از تفرقۀ صوری و معنوی صیانت و محافظت نمودند و در هرآن و هرزمان آنچه درمورد حال و استعداد هرکدام بود تعلیم و القامی فرمودند ، اما به روشی که اصلاً معنی مشیخت ازاں فهم نمی شد ، یارانه و مصاحبانه سلوك نموده، حق تربیت و ارشاد بجای می آوردند و عزیزاں را موارد فیوض در صحبت آنحضرت هم چناں حاصل بود که در زمان حضرت خواجه قدس سره [۳] از شواهد این معنی است آنکه این عزیزان بعداز رحلت حضرت خواجه باهمه کمال تعطش طلب به هیچ

---

۱ خ۔ استقدامه ۲ خ۔ تشسبث ۳ خ۔ قدس سرهما

Marfat.com

شیخ و مقتدی دل بستگی و انس پیدانه کردند و صحبت
ایـن‌عزیزان (۹۱ـا) به هیچ کس برنیامد الا بآنحضرت قدس سره از
هر جاکه بودند بدیدار ایشان می رسیدند و از صحبت ایشان
راضی و شاکر رخصت می شدند و اکنون آن نورانیتِ وقت وصفاءِ
حال که ازان عزیزان مشهود و محسوس همگنان است، درجای
دیگر کم یافت می شود و اندر آنچه آنحضرت در عهد حضرت
جنت مکانی باکافهٔ آن اعزه عازم سفرِ حجاز گشته در اکبر آباد یك
مدتی توقف فرموده بودند از توهم آنکه مباددران شهرپر آشوب
تفرقه بحال آن اعزه راه یابد روز و شب مترصد و متفحصِ احوال
اصحاب بودند و قرار داده بودند که شب را در رنگ روز باعمال و
اشغالِ صوری و معنوی زنده داشته روزانه بعداز ادا فرائض مکتوبه
به خواب و استراحت و صوم و سکوت به گذرانند و باین‌حسن
تدبیراوقاتِ شریفه آن عزیزان را از آفات آن شهر بوالعجب پاسبانی
(۹۱ب) نمودند و چون به دهلی رجوع نمودند هم به توهم
مذکوره یاران و عزیزان را گرفته بیرون شهر درجوار تربت حضرت
خواجه اوقات بسری بردند، مدت پنج شش سال گویاآن عزیزان را
از اعتکاف بیرون نیاوردند وقت و حال لطیف آنها را از نظر غیر و
آسیب ابناء زمان محفوظ داشتند و این نوع تربیت و ارشاد از هیچ
خلیفه بعداز رحلت پیران مسموع نه شده و طرفه تر آنکه بااین
همه توجه در تکمیل واکمال آن عزیزان خویشتن را بوسمت

Marfat.com

مشیخت متسم نه ساختند ودرضمن آنها کا حد منهم زندگانی نمودند و بعداز فراغ از خدمت اتصال عزیزان به منتهاء استعداد شان اداء شرط وصیتِ مذکوره حضرت خواجه قدس سره خود را به کارخود دوخته بحکم اتباع طریقه مرضیه پیربزرگوار خودبه وحدت و تنهائی خوی گرفتند و مع ذالك به نیت ادا زکوة معنی کمال (۹۲ـ۱) نورسیدگانِ قافلهٔ وجود را از نوجوانان و اطفال محله و اهل قرابت درحوزه علم وعبادت مقید داشته درهرکه بوی هوس این راه استشمام می فرمودند بیکی از کبار مشائخ وقت مثل حضرت میان شیخ احمد و حضرت میان شیخ تاج الدین و حضرت میان شیخ اله داد ایدالله سبحانه ببرکاتهم که به ترتیب مذکور از کمل خلفاء حضرت خواجه اند، دلالت می فرمودند ، الاسه چهارکس راکمال نوازش و عنایت درحق آنها به محض فضل و کرم مبذول داشته از حضرت خود نه راندند و به تلقین ذکر و تعلیم طریقهٔ آنها سرافراز ساختند، کاتب حروف کمترین و فرود ترین آن چند کس است و سرمایهٔ سعادتِ دارین همین‌قبول آنحضرت دارد فحسب والا نظربه کردارِ خود جز مواد و معدلت رو سیاهی تاحال امر دیگر فرادست نه کرده است وای برد اگر روز جزا بنام آنحضرت (۹۲ب) و حرمت و صدقه آنحضرت بروی نه بخشایند، این روسیاه راچه قدرت و توان آنکه از طرق ارشاد و هدایت آنحضرت حرفی بسزا تواند ادا نمود معامله شباروزی آنحضرت و

Marfat.com

مکالمهٔ روزمرهٔ ایشاں همه دستور نامه هدایت وکارخانهٔ ارشادِ خلق الله بود۔

ملخص کلام آنکه اگرچه طریق ورفتار مشائخ ایں امت عظمٰی همه زیبا است اما در هر وقت و هردورهٔ یك طریقی از طرقِ ارشاد ایں طائفه مختار و مفتی به اصحاب طریقت می باشد و دریں دورهٔ آخرالزمان بی مداخلتِ شك وگمان نظر به همم و استعداداتِ اخوان زمان طریقی که اصلح وآنسب تواند بود طریق ارشاد آنحضرت است علیه التحیة والرضوان که از مزج رذیلت رعونت وغرور وعجب و نظر و بطالت و سطح و هفوة چوں آب باراں پاك است و در ازدیار معنی عبودیت و نیستی و خاکساری (۹۳-۱) دخیل و اوقع و انموذجی کافی و شافی از طریق و رفتار آنحضرت دریں رساله ضبط نموده شده است هرکرا سعادت یاوری نماید گونظری بجد دریں به گمارد

فصلِ دوم :

در نبذی از انفاسِ نفیسهٔ آنحضرت علیة التحیة والرضوان

مخفی مباد که احراز و احاطهٔ کلماتِ قدسیه و انفاس نفیسهٔ آنحضرت راحوصلهٔ کتاب وکاتب افزون ست و در حقیقت نفع و فائده طلاب طریقت را از طباع واقتضاء وضع و کردارِ مشائخ حاصل

Marfat.com

می شود عشر عشیر آن از استماع حرف و قول آن بزرگواران متصور نیست بلکه در بعضی محال و بعضی اشخاص توهم ضرر و زیان بیشتر از توقع نفع و فائده است، لیکن چون رسم و عادتِ جامعانِ سیر و اخبار مشائخ چنین افتاده که مبلغی از کلماتِ مشائخ رانیز در رسائل ضبط می نماید، اقتفاء لاثرهم

این مخلص نیز سی وسه سخن موازی عدد سنین تکمیل آنحضرت رامصدریه به نجم نجم کرده درج می نماید و در اختیار این لفظ مطوی (۹۳پ) ومعنوی این مسکین اشارت به حدیث اصحابی کالنجوم بابیهم اقتدیتم اهتدیتم است و نیز تشبیه به مفهوم قول نزلت القرآن نجماً نجماً ،فلیفهم :

نجم اول

می فرمودند که فیضانِ معارف و مکاشفات درحوصلهٔ باطن سالك راست مانند ورودِ اغذیه است درمعده مغتذی، پس چنانچه اگر معدهٔ مغتذی از اخلاط ردیه سالم است و قوة غاذیه و هاضمه قوی و اجزاء غذ اخالی از مضرت آن غذا هنگام تحلیل و انهضام بی آروغ ترش و قراقرشکم و امثال ذلك هضم می شود و موجب ازدیادقوتِ بدنی می کرد و هم چناں اگر حوصلهٔ باطن سالك از تزاحم اخلاط رذائل ردیه مصفٰی است و قوتِ طلب و همت قوی و معانی آن معرفت صحیح هنگام تحقق وتشرف باطن به آن معرفت

Marfat.com

هیچ اثرآن به بیرون از تلقین لسانی وافشاء اسرار آن وارد ربانی ظاهرنمی شود و به سکون و اطمینان باجوهردل یکی می شود و موجب ازدیار قوت انصباغ وانطباع دل بآن موارد (۹٤ـا) شریفه می گردد ، العکس علی العکوس الاکسی که به محض فضلِ الهی علوم و معارف او مطابق مقرره اساطین شرع و ملت افتد پس به نیت رد اغلوطها متصوفان خام و موحدان ناتمام بیان نماید کما ظهرعن کبراء القوم و هو فی الحقیقة یضاهی عمل المحققین من اهل الکلام شکرالله سعیهم وجزاهم عنا خیرالجزاء

نجم دوم

می فرمودند که بیانِ اسرارِ وحدتِ وجود و معارف ذات و صفات الهی مرکسی را سزا وار است که قوتِ کشف و بصیرت او برقواء متخیله و واهمه غالب و قاهرباشد و الا اکثر چنان است که به مداخلت قوتِ متخیله واشراق سمع واهمه آن معرفت درعدم مطابقت واقع از درجهٔ مباحث معقوله نیز منحط می گردد و درگمان قائل محسوب ازمعارف بلند است بس بجهة دفع این اشتباه می باید که قائل آن معرفت رابه قانون مقرره مسلمه کبارایں قوم شیخ اکبر محی الدین عربی و شیخ صدرالدین قونوی و حضرت خواجهٔ عالم خواجهٔ احرار(۹٤ب) و مولانا عبدالرحمن جامی [1] وحضرت خواجهٔ آفاق خواجهٔ ماقدس سرهم به سنجد

[1] خ"جامی"ندارد

Marfat.com

اگرموافق قانون ایں اکابر یابد برصدق و حقیقت آں جازم گشته اظهار نماید والابیقین بداند که آں معرفت زادۂ عقل و دماغ است نه متولد از دل وباطن

نجم سوم

می فرمودند که دین درست وعقائد صحیح درحقیقت همان است که در اذهان صحب کرام وتبع عظام مقرر گشته بود و اقوال ایں بزرگواران دریں باب قریں نصوص آسمانی و سنن نبوی است در تقویة این مدعی می فرمودند که بعد یك مدتی از رحلت حضرت خواجه ماقدس سره درتجویز اقامت تراویح رمضان بربام مسجد وعدم تجویز آں سخن افتاد هرچند روایت مجوز درکتبِ فقه نیزبهم می رسید، لیکن دل نشین تردلیلی و قوی تر اصلی نزد ایں فقرا وقوع ایں عمل بود ولهذا درجواب بعضی از فقهاء منقشه همیں گفتیم که در زمان حضرت خواجۂ ما(۹۵-۱) یك دو دفع تراویح بربامِ مسجد خوانده بودیم وآں وقت وقتی نه بود که خلاف مرضی الله و رسوله را گنجائش داشته باشد

نجم چهارم

می فرمودند که سلف صالح رانسبت به قرب جوار عهدِ نبوت همان نسبت ملکوت و نفوس و عقول عالیه است بحضرت

Marfat.com

کبریاء اوسبحانه هم چنان که سلسلهٔ حدوث و تکوین بعداللتیا واللتی به حیوان و نبات و جماد منتهی شده ، همچنان سلسله تدین و تقوی و خدا شناسی وخدا پرستی بمایان که حشو دورهٔ آخرالزمانیم منتهی گشته الا کسی که به فکر و اندیشه و ارادت و محبت ملازم سیر و سنن آنحضرت باشد و اقوال و افعال و مطالعه و مباحثه او متصود برطریق و رفتار آن بزرگواران و مع ذلك تفاوت قرب و بعد جوارِ عهدِ نبوت باقی است در توضیح مدعی مذکور این حکایت نقل می فرمودند که ابوعبد الله محمد بن علی الحکیم الترمذی را رحمة الله سبحانه در عنفوان شباب زنی نیکو منظر به خود خواند، ایشان اجابت نه کردند(۹۵ب) هم درآن ایام روزی وی رحمة الله سبحانه در باغی تشریف داشت آن زن خود را آراسته برایشان درآمد و به زبان حال و غنج و دلال عرض مدعاء فاسد نمود وی رحمة الله سبحانه جست به گریخت وآن زن نیز دربی دوید و پردهٔ آزرم از روی دل برداشته به بانگ بلند می گفت ای سرو سهی بستان سرای لطافت و بستان افروز ریاض نظافت چندیں بی رحمی مفرمای و برحال زار من به بخشای وی رحمة الله سبحانه گوش به فسون و فسانهٔ او ناکرده به بال نسیم و پروازِ صباسبك تر خود را براحائط باغ گرفته بر زمین انداخت و از دیوبند آن صاحب مکر و ترفتد رها یافت ، چون ازیں واقعه مدتی بسر رفت روزی وی رحمة الله سبحانه ساحت ازمنه خالیه می نمود

Marfat.com

ایـن سـرگـذشـت به یادش آمد در خاطر کرد بایستی از روی آن زن مـی شـکستم و مـن بعد به تیز آب توبه قساوت آن عمل از خاطر می زد دوم چـون بـایـن خاطر به نزهتگاه باطن راه یافت (۹٦ـ۱) متاثر و مـنفعـل گشـت و گـفـت هیهات عـمـری در تصفیه و تزکه بسر بردم و اکـنـون کـه بـس شیـخـوخت رسیدم معصیتی که پیش ازیں به چهل سـال در حـداثـت سـن سـر راهم گرفته بود و به تائید سبحانی ازان خـلاص گشتـه بـودم چیست کـه در آخـر عـمر برخلاف عادت برمن جـلـوه مـی کـنـد و نـفـس پژمرده مرا فرا خویش می خواند، دریں انـدوه دراز افتـاد و سـه شبا روز ماتم روزگار خـود بداشت، آخرالامر آنسرور را صـلـی اللّٰه عـلیـه وسلم درخواب دید که می فرماید ای مـحمد چندیں غم مخور و خود را در کوزۂ رنج و الم نگذار و گمان مبرکـه ایـن خـطـره از مخطور حالِ تو روی داده است عروض این خـطـره از طـول زمـان مـفـارقتِ ماست وآں واقعه جوانی از برکات قـرب عهـدِ مابود و از آن جاکه چهل سال برآن عهد افروز این خطر بـد تُـرا دریـافـت و چـنـدان کـه از عهـد مـامردم دور تر افتد نفس و شیطان را روز بازار رایج تر گردد ۔

هذا نجم پنجم

(۹٦ب) مـی فـرمودند که از صغر سن تاایام ملازمت حضرت خـواجۂ خـود قـدس سـره دو عـقدۂ غریب در دل و اندیشه ماجای

Marfat.com

گرفته بود و به هیچ وجه حل آن دو اشکال نمی شد، یکی آن که ارتکاب کبائر معاصی و اصرار برصغائر ذنوب بامعنی ایمان چگونه جمع نمی شود و فساق و عصاة از حیز اسلام و حیطهٔ ایمان چرا بیرون نه باشند و مقدمهٔ حال این جماعت به مساقهٔ کفر چون متصل نیست ، دوم آن که صدق محبت بااهل بیت یادوستی بعضی از صحابه کرام که شمشیر بر روی اهل بیت کشیدند چگونه جمع می شود این دو اشکال در خاطر بیخ و بن گرفته بود و به هیچ توجیهه و تقریر منقلع نمی شد ، اگرچه حین تذکرِ این معانی به توبه و استغفار رجوع می نمودیم وقهراً وجراً خود را برمقررهٔ اهل سنت و جماعت می داشتیم ، لیکن خلجان آن معانی همیشه آزار می داد تاآنکه درخدمت و ملازمت حضرت پیر دستگیر این هر د و اشکال مرتفع گشت و بر هرچه اتفاق (۹۷-۱) اهل سنت و جماعت قرار گرفته برد یقینی حاصل گشت الحمد لله علی ذالك و به یقین پیوست که تصدیق و تحقیق این مسائل براستی و درستی بعدازطی مقاماتِ سلوك و تصفیهٔ باطن حاصل می شده است اگرچه دیگران به تقلید مقرون به تعصب بایں سعادت کبریٰ مشرف اند اما توطین وتمکین این مسائل جز مر خواص این امتِ عظمٰی رامسلم نیست۔

نجم ششم

می فرمودند که در مسئله قضاء و قدر کُوئی متفکره نه باید

Marfat.com

گشت و به حرف وحکایت این باب گول نه باید شد و این مسئله راه چنیں باید بخود مقرر ساخت که چنانچه دریں سری کون و فساد مثوبات و عقوبات برحسنات و سیئات[1] نزد جمیع عقول و عقلا شناسی از کمالِ عدل و ایضاء حق واجب است ، هم چنیں روزِ جزاء نیز تنعیم جنانی و تعذیب جحیمی مبتنی برظاهر حال خواهد بود و ایں پرده مجاز چنانچه دریں سرای عمل پر دیدهٔ باطن فروهشته اند (۹۷ب) هم چناں در دارالجزاء نیز ایں برده برجای خود خواهد بود وحکم حقیقت هرگز از لباس مجاز برهنه شدنی نیست ، نه دریں جهان ونه در آں جهاں ، پس چنانچه امروز دریں عالم شخصی مر شخصی را بزند و بحکم شرع ضارب به قصاص برسد آں قصاص محسوب ازکمال عدل و انصاف است، چه بظاهر مظهر ضرب آں شخص است هم چیاں درآخر هرعذاب ونکالی که به کفار و عصاة خواهد شد ، نظربه ظاهر عین صواب عدل محض است وایں مبرده مجاز ازل و ابد را فروگرفته است ، دوا را بعمل و دارالجزا، کمیه کوچهٔ ایں رسته باز از بی سر و بن است -

نجم هفتم

می فرمودند که حفظِ اوقات و حفظِ نسبت بااختلاط سلاطینِ و پادشاهانِ وقت نزدِ ماازحیطهٔ امکان بیرون است و از

[1] خ، نسیات

Marfat.com

عزیزان مثل شیخ پیر میرتی و میرسید احمد قادری که بااختیار همراهی سلاطین به تعمیرِ اوقات و حفظِ ذوق و حال موفق اند نزدما محسوب از خوارق عادت آن عزیزان است ۔

نجم هشتم

می فرمودند که سیر خوردن اگرچه ماکول (۹۸۔۱) از وجه حلال و مطبوخ بطریقِ احوط این طائفه باشد مرایں طائفه راچه در ابتداء و چه درانتهامکدر وقت و مورث ذهاب حلاوت است، هرگز یاد نه داریم که سیر خورده باشیم و تفاوت فاحش در وقت خود نیافته باشیم ۔

نجم نهم

می فرمودند که هر که شب به طاعت و عبادت زنده دارد آنگاه قریب به سحرتجدید غسل کامل نموده به نعت افتقاد و انکسار مراقب قلب و باطن خود گردد ، امیداست که تاانفلاق فجر فتحی شگرف نصیب وقت او گردد ، مگر کسی را که قساوة وِزیغ اندرون اورا تباه ساخته باشد و مسلوب الاهلیة گشته ۔

نجم دهم

می فرمودند که مناط این معامله و ملاك این کار انتظارِ

Marfat.com

دائمی است بانعت انکسار و دریں صفت کاملتری از حضرت خواجه قدس سره هیچ کس نه دیده ایم در ایام طلب ایشان نیز به شرفِ ملازمت و مصاحبت ایشاں مشرف بودیم ، بچه زبان شرح نمائیم که چه قسم انتظار غریب شامل وقت شرف (۹۸ب) ایشاں بود، مجملاً کالبدی بودند زنده بوصف انتظارِ قوی و حواس دیگر از کاروبارِ خود معزول افتاده بودند و بهمیں سبب امراض شدیده عارض بدن شریف ایشاں گشت و مفضٰی به مرض رحلت گردید۔

نجم یازدهم

می فرمودند که این جهاں راهنگامه گوشتی گرفتن بانفس مکار محتال خیال باید کرد، چنانچه درهنگامه گوشتی گیران حریفی مرحریف دیگر را زبوں می سازد، اما تاالصاق پشت او برزمین از مکر و فن اوایمن نیست چه بسیار چنیں شده که حریف عاجز بفند و فنون غالب آمده است و غالب مغلوب گشته و بعد از الصاق پشت بزین حکم غلبه مسجل می گردد و حریف غالب به تشریف و خلعت شاهدان هنگامه دهل نوازان و خرامان و نازان به مقر خود رجوع می نماید، همچنیں روحِ سالك دریں جهاں بانفس ذوفنون درتصادم و تدافع است، اگرچه دربعضی اوقات نحوی انحناء و عجز در نفس لئیم بهم می رسد لیکن فارغ از (۹۹-ا) گوشمال روزیستن و بهماں قدر انحناء وعجز اکتفا نمودن خلاف

Marfat.com

مصلحت است که آن کریزه فروش بینم تغافلی از قید بذر می جهد تا الصاق پشت او بزمین لحداز مکراو غافل نه باید بود و بعداز الصاق مذکوربه تشریف و خلعتِ ارواحِ انبیاء و اولیاء و ملائکه مقدسه که شهداء الله فی ارضه عبارت از یشانست مشرف شده دهل شادی نوازان و خرامان و نازان روح آن جواں مرد به مقراصل که جوار رحمت او سبحانه است رجوع می نماید۔

نجم دوازدهم

می فرمود ند درمیان مرید و مراد تفاوتی که باسهل وجوه بیان توان نمودانست که مر اورا جمال و لطافت حالش درنظر نمی درآید و مر کمالات و مقامات خود را وقع و مقدارنمی نهد، زیرا که آں کمالات و حالات همه در حق او عطایا سبحانه است و عمل و سعی اورا درمیان دخلی نیست بس عقبه عجب هرگز سر راه اونمی گیرد، برخلاف مرید که چون احوال و مراتب او مسبوق بعمل و اجتهاد (۹۹ب) اوست جمیع احوال و مکاشفات اورا نزد او قدر و قیمت عظیم است وآخرین عقبه که به محنتِ تمام و شدت بلیغ طی می کند عقبهٔ عجب است ، پس مشابه بمرید درمعاملهٔ دُنیا[1] ومکتبسه اند که نظر اعتبارشان برسود و زیان دوخته است و محصولات ایشان چوں منعط لعجل یدایشاں است عجب و پندار

۱۔محترفه

Marfat.com

همیشه قرین حال آنهااست و شابه بمراد دولت مندانِ موروثی روفینه پایان ناگاهی اند که محصول آنهارا نزد آنها هیچ وقع و مقدار نیست و دربذل واسراف آن ملاحظه ندارند مرتبطانِ سلسلهٔ علیه احراریه نقشبندیه بیشتر از مرادآن اند علی الخصوص مخصوصان حضرت خواجهٔ ماقدس سرّه که بمعانی بلند وکیفیات و نسبتهاءِ خاص الخاص مشرف اند و اصلادید و پندار پرامن روزگار ایشاں راه ندارد۔

نجم سیزدهم

می فرمودند قاعدهٔ مختصر درنجات یابی آنست که زیست وزندگانی خود را برخلاف قاعده اهل دنیا قرار باید داد (۱۰۰_الف) توغل آن تیره درونان در تحصیل متمتعاتِ دنیوی وتوکل آن بی سعادات در احراز مصالح اخروی دیده برعکس آن معمول باید داشت یعنی هنگام هجوم حوائج دنیوی بتوکل جنگ باید زد و نزدایتاں اعمال اُخروی و نوع و توغل کارباید فرمود

نجم چهاردهم

می فرمودند نوجوانان بیست سی ساله چوں بفرموده شصت وهفتا وسالها کارکنند درمعنی چناں باشد که گویا به هشتاد و نود سالگی رسیده دیده ودانسته و آزموده کار می کنند و الا

Marfat.com

همانچه از عمر خود بدست دارندبرایشان را مسلم است و مسامت و کعوبت نافرمان برداریٔ بزرگان و خامی و ناتمامیٔ رای و فکرِ ایشان مرایشان رابهاویه خذلان می اندازد۔

نجم پانزدهم

می فرمودند در ازمنۂ خالیه ارباب طریقت رابجهة ستر احوال و دفع مزاحمتِ اغیار احتیاج برعایت طریق ملامت می شده است ،این زمان بکرم الهی هیچ احتیاج باخذ عمل ملامت نمانده است(۱۰۰ب) همیں که یك طهارت باسباغ واشباغ بجای آورده دو رکعت به ترتیل و تعدیل ادا نمائی چندان فسوس وطنز برتومتوجه شود و از حیطۂ اعتبار خارج، آفتی که هیچ کس را چشم تعظیم برتو باز نه شود بلکه نزد اخوانِ زمان از مشرب و مذاق تصوف بی نصیب مطلق باشی و بزهد خشك و این عجایز مرسوم ۔

نجم شانزدهم

می فرمودند تعظیم ماعظمه الله سبحانه از نعیم و لذات جنانی واجب ومتحتم است وتحقیر و تصغیر آں موهم کفر و زندقه، مگردرحالت وله و هیمان و سکر و مستی که دران حین بحکم ظاهر شرع نیز مغفوراست

Marfat.com

نجم هفتدهم

می فرمودند که آخر اشیاء در معرض احراز سعادات تن آسانی و شهوت رانی است محبوس این رذیلت و مای بند این بلیت هرگز روی بهود ندیده است نهایت مراتب سعادت رو ندامت و پشیمانی و بددانستن حالت خود است ، بالجمله بیکاری خویشاوند بدکاری است و آنحضرت بجهة (۱۰۱ ـ الف) تقویت این مدعا این بیت حدیقه را می خواندند

بتراز کاهلی ندانم چیز کاهلی کرد استمانراحیز

نجم هزدهم

می فرمودند ادنی مراتب اعتقاد در حق پیر و مرشد آن است که هرچه درخلفاء و اصحاب او از کمالات و مقالات دیده باگمان برده شود آن هم را در ذاتِ شریف او مجتمع باید اعتقاد کرد باوجود خاصهٔ او که درهیچ کدام از خلفاء و اصحاب منتقل نه گشته، حضرت خواجه ما قدس سره مستشهد این مدعی اند هرمعنی و منقبتی که درخلفاء و سائرِ مخلصانِ ایشان مشهود می گردد در ذات مقدس ایشان آن همه براکمل وجوه بود باکمالاتِ خاصهٔ ایشان که در هیچ کدام یافت نمی شود -

Marfat.com

نجم نوز دهم

می فرمودند که اختیار توطن درهندوستان خصوصاً در بلاد پایان دست لاهور تضیع اولاد و تضلیل اخلاف است پدر مایعنی(۱۰۱ب) حضرت غازی خان علیه الرحمة هنگامی که اختیار توطنِ هند بنا بر ضرورت نمودند بارها با سلطان خواجه علیه الرحمة اندیشهٔ تضیع اولاد را درمیان آورده باتفاق می گریستند و ما دراں ایام بسنِ هفت سالگی بودیم یاد داریم آں دست به زانو زد نهاد آں هر دو عزیز را وگریستن ها بآوازِ بلند ایشاں و دراں ایام موجب گریهٔ ایشاں را به واقعی وکماینبغی نمی فهمیدیم و تعجب می کردیم ، الحال دانسته شد که آں گریه و افسوس ناشی از کمال بصارت و عاقبت فهمی ایشاں بود و بعد از دریافت ایں معنی قصدها کردیم که به عربستان یا ماوراء النهر انتقال نمایم بنابر موانع قوی میسر نیامد و اکنون وصیت مادرحق خواجه زادهاء خود و فرزندانِ خودآں است که اگر باقالیم دیگر هجرت نتوانند کرد باری از بلادِ هند لاهور یااحمد آباد (۱۰۱ـا) برای مسکن اختیار نمایند که دریں دو شهر نسبت به سائر بلاد هندوستان مضرت کم است و امید منفعتِ دینی وروحی بسیار۔

نجم بیستم

می فرمودند که یکی از مضار باشش در دهلی وآگره وسائر

Marfat.com

بلاد و قصبات قریبه به پای تخت آن ست که سکنهٔ این دیار را از نخست فطرت داعیه کسب حلال و تحصیل قوت بعملِ ید اصلاً نمی باشد چشم توقع و انتظار بادارات و وظائف سلاطین دوخته اند اگر بایں مدعیٰ ار ذیل رسیدند روزی چند بنان مفت کیلوس و خلاجای راکنده ساخته به حیوانات نسبت درست می کنند والا به گدائی وآئیں لنگر خوری زمام همت برتافته به نکال و عقوبت دارین مبتلامی کردند به خلاف سکنه لاهور و احمد آباد که در رنگ مردم ولایت وجهة همت شان مصروف به کسب و تجارت و حرفت است و ننگ (۱۰۲ـب) مسالت و عار انتظار احسانِ غیر برخود نمی پسندندو به بیمن و برکتِ قوتِ حلال دین و اسلام ایشان از تند بادِ حوادث آخرالزمان مصون و محفوظ است

نجم بیست ویکم

می فرمودند که سالك ایں راه را از مکائد نفس هرگز ایمن نه باید بود و به صد دیده موشگاف نظر بر مخرج و مضر نفس باید گماشت زیرا که اکثر اوقات وساوس آن لطیفهٔ خبثه در لباس اعمالِ حسنه نیز می باشد و فهم آن جز یند من نظر دست نمی دهد و در تمثیل ایں معنی می فرمودند که درآن ایام که مابگوشهٔ هاء صحرا آستانه منوره تنها می گذراندیم و بحسب باطن و روحِ الفت عظیم بصحرا داشتیم چنانچه ایں بیت را مطابق حالِ خود گمان می

Marfat.com

بردیم که

شهر گنجائش غمهای دلِ ما چو نداشت
آفـریـدنـد بـرای دل مـا صحـرا را

مع ذالك هرگاه ازشهر جز بیماری وانجوری، یکی از اهلِ حـقـوق بمامی رسید از بس که نفسِ شوم رامیل بودن درشهر بود از حالِ نفس احساس می نمودیم که بمرگ آن بیمار راضی بود تا به بهانه (۱۰۳ـالف) نماز جنازهٔ او در شهر درآید وچند گهڑی محشور ومخلوط بااهلِ شهر باشد از احساس این معنی متحیر و متعجب مـی گشتیم و به توفیق الهی باخود قرار می داریم که بالفرض بیمار بیمرد هم که بشهر ندارئم و بعد از انکه قرار داد مذکور به خود قرارمی دادیم ازان بگرانی نفس و وسوسه او اخلاص می شدیم ـ

نجم بیست و دوم

می فرمودند که سرمبتدیان این طریق رادر اثناء مشغولی و سائر عبادات خواطر بریشان و وساوس هژره بسیار روی می دهد، ازان ممر دل تنگ نه باید شد، بلکه شاهدی عدل برحسن استعداد و اهلیت خود دانسته شکر الهی بجای باید آوردچه در منزل خالی دزدنمی درآید دحام از دزد و قرقچی برهمان محل پیشتر است که بمایه وخواسته آبادان است، هم چنین نفس و شیطان رااحداث خواطر و وساوس براندازهٔ قلت وکثرتِ استعداد سالك است لیکن

Marfat.com

طریق دفع خواطر آن است که التفات و مبالات بآن نه نماید، آن چنانکه بحرکت و جنبش سبش رکیك (١٠٣ب) مردم است از مشاغل بازنمی دارند و ازان حساب نمی گرند، همچنان از خواطر و وساوس حساب نه گیرد و به مدافعه آن مقید نه شود ان شاء اللّٰه سبحانه خود بخود معدوم ومتقی خواهند گشت و اگربه مدافعه اقدام نمود رهائی از دستِ خواطر ممکن نیست چه حنیذِ ازهرخطرهٔ ضعیفی صد خطره دیگر متولد خواهد شد، در رنگ توالد جن که گفته اند که هر جنیه در هر روز صد بچه می زاید و عدد اشخاص آنها از حیطه حساب بیرون است در اندك فرصتی باطن آن سالك مدافع پیشه هنگامه جنیان و ارواحِ خبیثه می گردد و بهلاك ابدی منجر می شود

نجم بیست وسوم

می فرمودند که اشتغال به علوم معقولهٔ کلامیه مراکثر افراد انسانی را ضرر پیشتر از نفع مع رساند ست، زیراکه تا اختتام عهد خیرالقرون که عبارت از منتهاء عهد تبعِ تابعین است، اشخاص این امت مرحومه از بدعت و انحراف مذهب مامون بودند و چون درعهد امارت مامون باللّٰه عباسی احبار و رهبانان (١٠٤ـالف) روم علوم فلسفه رابه عرض آن آمیز بی تدبیر رسانیدند و خاطر بوالهوس او میلان بداں علوم نمود، جمعی از دین فروشان و

Marfat.com

خوش آمد کیشان در صدد ترجمه آن علوم از زبان یونانی بزبان عربی گشتند و بحکم لکل جدید لذت طلبه علم در دانستن آن وقوع نمودند و اذهان ملوثه بدان علوم را دست درستگاه بهمرسید و مذهب قدر و جبر و قبول به خلق قرآن کریم و استحاله ردیه وامثال ذالك شائع گشت و در حقیقت منشاء انشعاب اکثر هفتاد و دو فرقه مبتدعه همدران ایام از شامت این علوم حادث گشت، پس هرگاه در از منه قرب جوار عهد نبوت خاصیت بدان علوم آن چنان ثمرات شنیه داده باشد، در عهد هاء مایان که هزار وچهل و چند سال گذشته، قیاس باید کرد چه نتیچه خواهد داد آری جمعی از علماء وقت ماکه باوجود توغل دریں علوم به سعادت اختلاط در سلك سنت جماعت مشرفند بدولت تقلید و تعصب است وعمرها است که حامی و حافظ مذهب سنت و جماعت باوجود شیوع معقولات معنی جمعیت (١٠٤ب) و تعصب امردیگر در نظر نمی آید اگر بالفرض شخصی پیداشود که اخذ مذهب سنت از آباء واجداد نه نموده باشد و به تعصبی که درمیان معارضین می باشد متحقق نبود و دریں جزو آخرالزمان به علوم معقوله اشتغال نماید لامحاله به وهن و ضعف عقیده مبتلا خواهد شد نعوذ بالله من شرور اذهاننا المولفه بتطبیق المنقول بالمعقول ربنا لاتزع قلوبنا بعداز هدیتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب ، پس بمناسبت آنکه از دلائل عقلیه برمثل آنچه درنص قرآن و سنت وارداست

Marfat.com

مادرمیان اصحاب خیرالقرون متعارف بود اقتضار نموده تضیع وقت در ورزش دلائل و براهنِ منطقی وسفسفهٔ فلسفی نه نماید ۔

نجم بیست وچهارم

روزی ایں مسکین از آل حضرت شفعه اللّٰه سبحانه فینا برسید که سلب اهلیت از مریدانِ بی ادب چه وقت مسجل می گردد ، فرمودند هنگامی که ربط محبت و سررشته التجا از دل آں مرید نسبت به مرشد گسسته شود و اهتبات و احتجاب از روی مرشد نه کنند نعوذ باللّٰه من ذلك (۱۰۵ ـ الف)

نجم بیست وپنجم

درمعرض نصائح فرزندان بقلم خاص نوشته اند سعادت در تواضع وبردباری و شفقت برخلق اللّٰه والتجا بحق سبحانه دانند که دنیا فانی است وعنقریب که دنیا نمانده و آخرت وآ نچه در آخرت کارآید یابنده و دائمی است ۔

نجم بیست وششم

می فرمودند که از محال تعجب آنچه مارا اکثر متجعب می دارد آں است که سکنهٔ قلعهٔ فیروز آباد باوجود مسجد فیروزی ایں قلعه که بانوار و برکات اعاظم مشائخ خصوصاً حضرت خواجه

Marfat.com

ماقدس سره مملو است طالب مرشد دیگر برای چه می شوند، جلسهٔ یك روزه بشرط و قاعدهٔ طریقت دریں مسجد کارچندین اعتکاف مساجد اُخری و صحبتهاءِ مشائخ شتی می کند

نجم بیست وهفتم

می فرمودند حیرانم که یاران از جوارِ تربتِ منورهٔ حضرتِ خواجهٔ بچه نیت و کدام اراده مفارقت می نمایند باآنکه معنی طلب درایشان پیدا است و دم از هل من مزید می زنند و مابه یقین می دانیم که مربعضی مخلصان و مخصوصان ایں درگاه راکه (۱۰۵-ب) ربطِ قلب وصدق توجه بحضرت درست دارند و دریں قلعه براتبه و وظیفهٔ عنایات آنحضرت می گذارنند نسبتها غریب بحضرت پیر دستگیر پید اکرده اند چنانچه در هرکار و هر مشغله حضرت خواجه مارا سروقت خود حاضر می بینند وباجازت و رخصت ایشاں قدم روان کارمی نهند و بیمن توجهات و تربیت آنحضرت فتوح عالیه و ترقیاتِ عظیمه حاصل وقت ایشان است ـ

نجم بیست وهشتم

می فرمودند که هر که در جرگهٔ ایں فقراء درآید می باید که از ادنٰی مراتب سعادت عاری نباشد وآں آنست که پیش از دخولِ وقت نماز باستعداد طهارت مقید شده پگه ترا از اهل محله

Marfat.com

به مسجد در آید و بیکه همه از مسجد برآید اگر توفیق این تقید هم در خود نیاید گو بیهوده رسم درویشی برخود اطلاق نه کند و ازین حدیث دم نه زند که محسوب از کذابان خواهد بود ۔

نجم بیست ونهم

می فرمودند که مر خدمت خانقاه را باید که تاسه روز هر آئنده را بقدورِ خدمت کند آنگاه(۱۰۶ ـ الف) دست از خدمت باز داشته آن آینده را بطور او باز گذارد و تا یك ماه اگر دریں یك ماه متحمل محنت جوع و فاقه گشته فرار نه نماید و به حلاوت جماعت نماز و صحبت فقراء مستانس گشته جای گیر گردد، انگاه باید که از مالابد معیشت اونیك خبردار باشد و در حق مسافران و غرباء شکسته حال می فرمودند که بعد عشانیز یك دو رتبه در زاویه ها وگوشه هاء خانقاه خبر باید گرفت، شاید کسی دراں وقت رسیده باشد یا تاآں وقت گرسنه مانده باشد از خادم خانقاه مروی است که در اکثر لیالی چوں نصف شب می گذشت و مایان درهاء خانقاهِ رامقفل ساخته به خواب می رفتیم درآں وقت آنحضرت علیة التحیة والرضوان بذاتِ شریف خود تنها ده پانزده نانی در دستار خوان پیچیده بر در خانقاه می رسیدند و بآواز نام مراگرفته بیدار می ساختند و من جست برخاسته درباز می کردم چوں به خانقاه در می آمدند آں دستار خوان را بدست من می دادند و می

Marfat.com

فرمودند که عبوری(۱۰۶ ب) در ضلعهاء مسجد نموده هرکرادریں وقت گرسنه بیاید این نانها باو بدهید و چون من ازیں خدمت فارغ می شدم گاهی به منزل تشریف می بردند و گاهی به نماز تهجد و مراقبه هم در خانقاه مشغول گشته از نصف شب تا وقت چاشت بلند از خانقاه برنمی آوردند و می فرمودند که تاخاطر ازنان یابی جمیع شب باشان خانقاه جمع نمی شود خواب و قرار ما را دست نمیدهد۔

نجم سی ام

می فرمودند که در صغر سن بس که درشتی وبدسازی از والد هاء خود و مغل زنان اقرباء دیگرنسبت به شوهر می دیدیم معقول ماچناں شده بود که برای تاهل مستورات خاندانهاء اهل هند بهتراند و اکنون که پیر شدیم و وقت تاهل گذشت معلوم شد که اگرچه بحسب رفاهیت منزلِ دنیاهماں رای سابق مقرون بصواب است امانظر به مصلحت آخرة الیق واحوط آنست که مغل زن زوجۂ ایں کس باشد زیرا که مغل زن حقوق خود را مستوفی از شوهر بزور می ستاند و ذمۂ (۱۰۷ ـ الف) شوهر را از مواخذه یوم الجزاء بری می گرداند ، بخلاف هندی زن که بحکم قناعت وکم زبانی و نامرادی اصلاً متعرض شوهرنمی شوند و وی را دراندك فرصتی زهر بار و بالهامی سازند۔

Marfat.com

نجم سی ویکم

می فرمودند که تجویز در آمدن مطربه در منزل مستورات بحسب مضرت اسوء خاتمت نزد مابدتر ازاں است که چند مستِ شراب و مست بوزه را از جنس مردان باندرونِ خانه راه دهند چه تاثیر و سرایت خصال شنیعه درصورت اختلاط مطربه بحکم جنسیت و فریبندگی عورات را زیاده ازاں است که بتضریر است آمد دراندك فرصتی آں منزل منزلِ فواحش می گردد و حینئذ کدخدائی آں منزل را علاج جز طلاق دادن صورت نمی بندد۔

نجم سی ودویم

می فرمودند که از هوسکها پیر و پسرو اطفال و احداث این قطعه به تشبه ابناء زمان در عیش و عشرت خندها مفرط ما را فرومی گیرد و زیراکه این جماعت ببرکت (۱۰۷۔ب) قرب عهد حضرت خواجه قدس سره و تاثیر نطفهاء آباء وامهات صالحه دراصل فطرت مناسب و شائسته خانقاه و مسجد افتاده اند و قواء و معده عیش رانی اصلاً دراینها مخلوقی نه شده واز قواء و قابلیت علم و عبادت نصیبی تمام دارند و مع ذالك قواء کامله خود را از عمل معزول گردانیده بقواء ناقصه غیرتامه حملها خیر حملها می کنند و نزد اهل علم و صلاح مطرود و مردود و نزد ابنا زمان قابل تمسخر و تیزك می کردند۔

Marfat.com

نجم سی وسوم

بایں بندہ می فرمودند خواجۂ کسی اگر شما و برادر شما خواجہ محمد عبداللہ در تحصیل علوم لسانی و معارف کتابی به نهایت درجات مولویت و تدریس و تصوف دانی می رسیدید و در رسوم تشیخ و خانقاہ داری از اعلیٰ مراتب صاحبِ سجادهاء مستقیم الاعمال والاحوال تجاوز می نمودید دریں نظرها ماکه بداں نظر پدربزرگوارِ شما را دیده ایم از مقام و منزلت پدر شریف خود هزاراں هزار فرسنگ (۱۰۸ ـ الف) عقب می بردید وای صد وای که اکنون بدیں قدر ازشما را ضیم که از جرگه سائر صلحاء این امت پدر نه روید وآں نیز بروجه اتم میسر نیست ، باری این قدر بکنید که تا مازنده ایم اگر اختیار وضع نیك نمی توانید کرد در اختیار وضع بدسرعت نه نمائید و صبر کنید باری شما را نامشخص گذاشته از دنیا بردیم و در خلاب معاصی و مکروهات و هنگامه خصومات و منازعات بایں چشم سرشمایاں را نه بینم الدما ر الدمار که آں چناں مربی و منعم شفقت دثار و صاحب و ولی نعمت صغار و کبار چنیں نالان وآزرده آزمایان رفتند و در رضا طلبی و فرمان برداری آنحضرت عاصی و مقصر گشتیم اللهم اغفرلنا واعف عنا وتجاوز عن سیاتنا انك وانت الرووٴف الرحیم

Marfat.com

فصل سوم

در برخی از تصرفات و خوارق عادات آنحضرت براخوان صدق و صفا روشن و مبرهن باد که شرائف احوال و جلائل کمالات آنحضرت علیة التحیة والرضوان ـ

ازاں برتر و روشن تراست (۱۰۸ـب) که به تضمیم و الحاق فصل خوارق احتیاج افتد زیرا که ظهور خوارق پیشتر از دست و همت عزیزی می آید که آں عزیز درمبادی طلب محتاج مشاهدۂ خوارق بوده است چنانچه در کتب اکابر دین مقرگشته که ظهورخارق متضمن دو فائده است، یکی اعجاز مخالف، دوم اعانت موافق و در عهد انبیاء فائده اولی راجع به کفار بود و فائده دوم ناظر به بعضی از صحابه ضعیف الیقین و بعداز انقراض عهد نبوت ظهور خارق بر صلحاء نیز مبتنی برهماں دو فائده است لیکن فائده اعجاز باعتبار نفس و شیطانست که به کفر و عناد مجبول اند و فائده اعانت باعتبار دل و همت سالك ، پس از سالکان دین راه هرکه درآغاز طلب و ابتداء خصوص بحکم غلبۂ نفس و شیطان و ضعف عزیزۂ دل و همت محتاج بمشاهده خوارق بسیار بوده است و باعانت وتقویت غرائب آثار قدرت الهی طی راه نموده آں سالك بعداز وصول بکمال و تکمیل درمعرض ارشاد و دعوت خلق مظهر

Marfat.com

صفت (۱۰۹ـالف) کامله قدرت الهی می گردد و انواع خوارق و تصرفات آفاقی از دست او بظهور می آید به خلاف صدیقان و صاحب نسبتان این راه که از بدو فطرت و عنفوان شعور مناسب بعالم ملکوت می افتد و از احکام نفس و طبع مزجی قلیل درنهاد ایشان مرکوز می باشد این حضرات راهم چنانکه درنخست طلب احتیاج بمشاهده خوارق نیست ، همچنان بعداز حصول کمال دل و همت ایشان منقاد مرضیات الهی بوده در اظهار خوارق کمتر توجه می گمارند و تصرفات آفاقی این حضرات در عمرهاء دراز اندك بوقوع می آمد چنانکه از خلفاء اربعه صدیق اکبر و فاروق اعظم و ذوی النورین اکرم وامام الاولیاء مرتضٰی اعلم رضوان الله علیهم اجمعین چند تصرفی پیش از تصرفات آفاقی بظهور نیامده

والحال انهم افضل الخلق بعدالانبیاء واکرمهم من کافة الاولیاء والاصفیاء و از بعضی صحابه که محسوب از خود ومعدود از صغار صحابه از مثل سفینهٔ مولٰی رسول الله(۱۰۹ـب) صلی الله علیه وسلم وعبدالله بن انس الجهنی و خالد بن الولید المخزومی وغیرهم رضی الله عنهم ، تصرفات وخوارق عظیمه منقول است والموجب لیس الاماذکرت آنفاً ، مگر صاحب دولتی که باظهار خوارق درمقام دعوت طلاب طریقت مامور و ماذون باشد مثل حضرت غوث الثقلین و حضرت خواجه بزرگ و حضرت خواجه عالم خواجه احرار قدس الله اسرارهم و ثانیاً آنکه ظهور خارق از

Marfat.com

ولی کامل منحصر در دو وجه است یکی گوشمالی و تادیب اعداء دوم تانیس و تالیف اصدقا، وجه اول از اکابر صدیقین که بمقام فنا و نیستی وخاکساری و تسلیم و تفویض قدمی راسخ دارند علی الخصوص وقتی که بارسوخ قدم مذکور راه ملامت اختیار نموده باشند در غایت بعداست و مراد ازین ملامت نه آن ملامت است که در سمع و ذهن اکثر مردم قرار گرفته، بلکه مراد ازان سلامتی است که به تصریح شیخ اکبر شیخ محی الملة والدین محمد العربی (۱۱۰ـالف) و شیخ الشیوخ العالم شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سرهما راس و رئیس اهل آن ملامت سیدالانبیاء و حبیب رب الارض والسماء محمد مصطفیٰ است صلی الله علیه وسلم وآن عبارت از اختیار وضعی است که درآن وضع امتیازی از سائر مسلمین نباشد بظاهر در جمیع احوال کا حد من الناس باشند و هرکس راگمان ولایت وقرب حق درایشان نباشد و بباطن اقرب مقربان درگاه احدیت باشند و این معنی دراصل خاصه سلسله شریفه نقشبندیه است و اکثر اکابر این سلسله به همین وضع و عمر بسر برده اند، خصوصاً حضرت ایشان ما علیه التحیة والرضوان که داد این وضع دارند و راسخ ترین از آنحضرت دریں مقام کم گذشته، و وجه دوم ظهور خارق که تانیس و تالیف اصدقا باشد معمول جمیع اولیاء امت و تقصیر و تغافل دریں وجه از هیچ ولی نیامده لیکن ظهور و وضوع این قسم خوارق مخصوص مخلصان

Marfat.com

صادق الارادت است و منکران (۱۱۰ب) و مشتبهان از شهود این دولت محروم می باشند، چنانچه آنحضرت علیه التحیة والرضوان نسبت به ملازمانِ عتبه اخلاص چندان کشوف وکرامات و خوارق عادات ظاهر می شد که اگر همه آن را این مسکین در ضبط تحریر درآید کتابی جدا گانه تالیف باید نمود لیکن بحکم مالم یدرك کله لم یترك کلمه برخی از تصرفات آنحضرت راکه به نقل رواة ثقات رسیده(یا) بایں مسکین بچشم خود مشاهده نموده درضمن دوازده آیت بیان می نماید :

آیة اولی

درآنچه آنحضرت علیه التحیة والرضوان به بلدهٔ اجمیر بموجب حکم حضرت جنت مکا نی تشریف برده درکا روان سرای آن بلدهٔ ممجده رحل اقامت افگنده بودند، روزی بعد از نماز عصر درمسجد آن سرای باجمعی از ملازمین رکاب نشسته بودند که ازاں سوی عمارات آن سرای برکمر کوه اجمیر عزیزی بچهرهٔ نورانی وریش عریض و قد افراخته عصا در دست پیدا شد و مساحت آنحضرت ایستاده، بدست (۱۱۱ـ الف) اشاره را انتقال از محل نزول نموده و آں اشاره را غیر آنحضرت وراوی ایں حکایت کسی دیگر ندید ، پس آنحضرت خادمان رکاب را طلبیده فرمودند که زود احمال و اثقال را از محل نزول برآورده به محل دیگر نقل

Marfat.com

نمایند خادمان چوں از الم این معنی مطلع نه بودند در امتثال این امر تعلل می ورزیدند، پس آنحضرت وکلاء سرکار را فرمودند که اگر این خادمان در تبادر بایں خدمت تساهل می نمایند روزینه هاء این ها را بمردم دیگر داده خدمت فرمائید پس خادمان ناچار است بکاربوده فرمودند بعمل آوردند و چوں سه چهار گهری ازشب گذشت ناگهان سیلی غریب از دامان کوه جوشان رسیده آں سوی را که سابقا محل نزول خادمان آنحضرت بود زیر آب کرد و رخوت و امته جمع کثیر از مسافران آں ضلع را برداشته برو دسرِ فرمودهٔ آنحضرت برصغیر وکبیر روشن گشت ۔

آیت دوم

درآنچه آنحضرت علیه التحیة والرضوان ۱۱۱ ـ ب) و کمالات نصابی مخدومی ملاذمی استاذی کمال الحق و الحقیقة و الدین حضرت میاں شیخ عبدالحق بموجب طلب بعضی از وکلاء بوالفضول حضرت جنت مکانی متوجه اردوی پادشاهی درنواح کابل و بنگش بود وآنحضرت از راه راست لاهور و انعطاف و انحراف نموده، براهِ سیالکوت سرکردند حضرت مخدومی درین انحراف متحیر بودند و به پیغام و مشافهه مکررباز پرس و استفسار از حکمت این اختیار می نمودند آنحضرت به توجیهات لطیفه ایشان را از تحیّر برآورده به سیالکوت بردند و در سیالکوت چند روزی

Marfat.com

بواسطه هجوم باران و روزی چند دیگر بسبب جوگیره ژرن اسپ جناب مقبول الاولیاء میان محمد هاشم سنبهلی که از مخلصان صادق الاخلاص آنحضرت اند توقف فرمودند واین توقف برحضرت مخدومی خیلی شاق بود لیکن به سبب اغتنام رفاقت آنحضرت قبول نموده بودند و منتظر ظهور سر این توقف بودند سرانجام حکمت این توقف برهمه (۱۱۲ـ الف) کس ظاهر شد و باعث ازدیار عقیدت و اخلاص بآنحضرت گشت، توضیح این اجمال آنکه درآن ایام خدام اعلم العلماء وقت مولانا عبدالحکیم سیالکوتی از سیالکوت که وطن و مُقر ایشان است به سبب عداوت و بغض جمعی از عهده داران آن صوبه که جناب مولانا در عهدهاء ایشان به شرکت غالبانه می نمودند بلکه آن جماعت درمعنی معزول بودند و مدار معاملات آن صوبه بر مولانا قرار گرفته بود و آن جماعت بحکم خُبثِ باطن و فساد رای اتفاق نموده بودند که مولانا را تلف سازند ولهذا یکی از برادران قریب مولانا باشاره و اغواء آن جماعت درهمان ایام از دست گواران متمرد آن دیارکشته شده بود، مولانا از مشاهده این حالت بموجب الفرار ممالا یطاق من سنن المرسلین باقبیله و عشرهٔ خود برخاسته ، در جوار بعضی از قوی بازوان کوهِ دامنه سیالکوت و خزیده بودند چون خبر بهجت اثر قدوم حضرت ایشان به مولانا رسید، بحکم کمال عقیدت و اخلاص که مولانا را (۱۱۲ب) بآنحضرت است

Marfat.com

باوجود ایں همه مخادف و مهالك احرام ملازمت آنحضرت بسته بملازمت فائز گشتند و آنحضرت دوسه روزی مولانا را در جوار خود داشته عهده داران معاند مولانا را طلبیده به نصیحت و رفق ولینت بل بمحض تصرف باطن رنگار عداوت از دلهاء شان زدوده میان یك دیگر صلح و آشتی دادند و آں جماعت را از بادیهٔ نفاق برآورده بروضهٔ اتفاق رهنمونی فرمودند و بر رفقاء واصحاب رکاب ظاهر شد که سر حکمت در توقف این بود که مثل مولانا عزیزی که دراکثر علوم اسلامیه سند و حجت علماء وقت است در دست آں سباع وکلاب پیشه گان هلاك نه کردند ـ

آیت سوم

هم دریں سفر اعنی سفرِ پنجاب در آنچه آنحضرت بقطع منازل وطی مراحل همت گماشته بودند هوا برسات ساحت ارض وسما را فروگرفته بود و در هردم و هر قدم توهم نیز باراں یاراں مشوش خاطر همراهان می شد، چوں این و اهمه بعرض حضرت (۱۱۳ ـ الف) رسید فرمودند از کرم عمیم و قدرت کامله جل و علا چه دوراست که پیش و پس مسیر این درویشان از باران بیارد و مقدم و سیر ایں درویشاں از باران محفوظ ماند تا هم تفرج هواء باران حاصل وقت درویشان کرد و هم از تشویش تر شدن خلاص شوند راوی گوید که تا رسیدن به منتهاء مقصد همیں حال بود که قدام

Marfat.com

وخلف مایان باران بادیده می رفت وبر مسیر مایان قطرهٔ نچکید از مشاهده این تصرف عظیم قفلهاء دل مایان بکلید ایمان تازه مفتوح ومنشرح گشت ـ

آیت چهارم

همدرین سفر چون آنحضرت بتانی قطع مسافت می نمودند حضرت مخدومی راخوش نمی آید وزود زود باعث سرعت سیر می شدند آنحضرت درجواب می فرمودند که هر قدر فرصتی که از تشویش و بی حلاویتهاء اردو خلاصیم منتسم می شمریم سرعت در انداختن خود هاباآن بی حلاویتها چرابکنیم و درین ضمن بابعضی از ملازمین رکاب می فرمودند که از خدا امیدواریم که روزی که داخل اردو شوم نواب سپهبد بزرگ (۱۱۳ب) میرزا محمدزمان المقلب به مهابت خان خانان عامله الله بالفضل والاحسان که درین ایام پاره برین فقراء بی التفات انداز، پای تخت رخصت بیکجا نمی شده باشند، راوی گوید همان که آنحضرت داخلِ اردو شدند نواب سپه سالار از اردو برآمده، متوجه لکهی جنگل شده بودند چنانکه هم در نواحی اردو بآنحضرت ملاقی شدند و قالینچهٔ رکابی برزمین فرش کرده ساعتی بآنحضرت و حضرت مخدومی صحبت داشتند و آنگاه فاتحه درخواست کرده رخصت شدند و بیمن آن حسن التجاء وانکسار

Marfat.com

که به درویشانِ بجای آوردند تا رسیدن به مقصد که ملازمت و رکاب بوسی حضرت پادشاه دین پناه صاحب قران ثانی مدظله العالی بود از جمیع آفات و مخافاتِ راه سالم و محفوظ رفتند ـ

آیت پنجم

در مرتبه اولیٰ که آنحضرت بارادۂ سفر حجاز تااکبر آباد عرف آگره رسیده بسبب راه ندادن استخاره ها و رخصت صریح نایافتن از روح حضور قطب الاولیاء خواجه قطب الملة والدین (۱۱٤ـالف) بختیار الاوشی قدس سره و روح مقدس حضرت امام الصدیقین خواجه بیرنگ قدس سره چند گاه در آن بلده توقف فرموده بودند و بنابر توهم تضرر عزیزان همراه از خاصیات و تاثیرات آن بلده کمال محافظت وحراست وقت آن عزیزان بجای می آوردند چنانچه لختی ازان در فصلِ ارشاد و هدایت آنحضرت گذشته، همدران ایام خدام نتیجة الکرام میان شیخ جعفر که از یاران مقبول حضرت خواجه و مخلصان صادق الاخلاص آنحضرت اند، شرف همرکابی داشتند و بکمال وضع زندگانی فقر و درویشی موفق بودند چنانچه به چادر و لنگی لك وکنبل درشت اوقات می گذراند ند قضا را درنهاد ایشان میل تفرج آن شهر بر آشوب حادث گشت، رفته رفته بجای رسید که دو روز سه روز از صحبت عزیزان مفارقت نموده بسیر و تماشا آن بلدۂ پرفتنه می گذراندند و باز به

Marfat.com

ملازمت آنحضرت رجوع می نمودند و آنحضرت می فرمودند ای برادر (۱۱٤ب) عزیز چنین که خود را بتماشا این شهر مفتون ساخته آیدمی ترسیم که امروز و فردا بشماکداسپی برسد میان شیخ جعفر بنا بر خورد سالی معنی این کلمه را درنمی یافتند و از هواسیر بازنمی ایستادند، سرانجام مدتی قریب یك ماه گذشت که عزیز مذکور رجوع به ملازمت عزیزان نه نمودند، و ایشان را درین اثنا از کعوبت مصاحبت ناجنسان میل نوکری بهمرسیده بوده است و از هر جا مبلغی قرض کرده سلاح دیابوبهم رسانیده بوده اند و نوکرشده بعداز چندگاه تغیر وضع داده باچیره کج و دندان رنگین شمشیر و جمد هر به ملازمت آنحضرت آمدند همان که نظرِ آن حضرت برایشان افتاد فرمودند ای میان نمی گفتیم که بسیار دریں شهر نکردید که لکداسپ بشما خواهد رسید اینك اثر لکداسپ میان شیخ جعفر سرانفعال درجیب سکونت در آورده از آنحضرت رخصت شدند لیکن چون بنظر ها قبول اکابر اولیاء مشرف بودند در اندك فرصتی (۱۱۵ـالف) از وضع نوکری متنفر گشته بقاعدهٔ نخست رجوع نمودند و امروز محسوب از نیکان حضرت دهلی اند۔

Marfat.com

آیت ششم

همدرآن ایام که آنحضرت علیه التحیة والرضوان در اکبر آباد روزی چند اقامت نموده بودند و برای باشش حویلی همشیرهٔ عزیزه خود عصمت مآبی خانزاده ماه غفرها الله سبحانه اختیار فرموده بودند مشرف آن حویلی خواجه سرای در ازمنه سابقه جا ساخته بود و همچنان بی تحاشی می بود، هرچند ناصحان بوی می گفتند که از انجا فرود آید یادیوار بستی محکم بر روی آن حویلی برسبیل پرده سازد ازبی سعادتی گوش نمی کرد و آنحضرت آزار عظیم ازیں معنی داشتند بمقتضاء وضع درویشی متعرض نمی شدند و در معرض اسکات خادمان می فرمودند اضطراب نه کنید شاید که بی تردد سماوی برطرف شود دراندك فرصتی ازقضا صاحب صوبه اکبرآباد نواب خواجه جهان راعبور براں کوچه افتاد ازآں جاکه از بودن آنحضرت (۱۱۵ب) درآں منزل مطلع بود و مشرف منزل شریف خانه آں خواجه سرای دید گفت که این کیست که بر منزل شریف چنیں بی ادبانه می باشد گفتند که فلاں خواجه سرا است درزمان بیلداران و سنگ شکانان را حکم کرد که خانه اورا مسمار ساختند وچندین عقوبات دیگر برآں خواجه سرا اجرانمود۔

Marfat.com

آیة هفتم

درسالِ هزار و سی و هشت جناب استقامت نصابی المختص بالمواجید والعرفان صوفی قربان که از اعاظم اصحاب حضرت قطب المحققین میان شیخ احمد از بحکم اخلاص والفتی که بحضرت ایشان ما و عزیزان دیگر این قلعه دارند درین قلعه اختیار سکونت نموده بودند از قضا همدران ایام ایشان را بدختری صبیح الوجه ابتلاشد و منجربه بی تابی تی آرامی گشت و بعض از فضول دوستان وغیبت فروشان این قصه را دستمایه قدح این فقراساخته هنگامهاء سخن راگرم ساختند، آنحضرت علیه التحیة والرضوان ازین ممر ثقل عظیم بر خاطر عاطر نشست تاآنکه روزی (۱۱٦ـالف) بعداز نماز عشاء جمعی از درویشان ومخلصان را جمع ساخته فرمودند از ابتلا خدام صوفی فارغ نمی توان بود متوجه شوید و همت گمارید که حق سبحانه ازین عقبه صوفی را زود به گذراند، پس ساعتی دراز باتفاق اصحاب مستقبل به مراقبه نشستند و دل و همت بدفع بلیه مذکوره گماشتند حضرت حق جل و علا بیمن توجه آنحضرت خدام صوفی را ازان ورطه برآورده، چنانچه بچشم شهود یکی از مخلصان همدران جلسه درآمد که تعلق خاطر جناب صوفی در رنگ درختی که بیخ و بن منقلع شود برکنده شده است و دو سه ریشه ضعیف برحال خود مانده پکاه آن شب خدام صوفی خویشتن را از بی آرامی و اضطراب آن بلیه

Marfat.com

فارغ یافتند و خوش وقت و مسرور الخاطر گشته بطریق طیب می گفتند که چه خوب می بود که آن دو سه ریشه ضعیف نیز گسسته می شود ـ

آیت هشتم

از میان هاشم سنبهلی منقول است که شبی بعد از نصف شب خادمی از خادمان آنحضرت نزد (۱۱۶ب) این فقیر آمد وگفت حضرت شمارامی طلبند فقیر از خلاف عادت که هرگز درآن وقت نه طلبیده بودند متامّل گشته، امتثال امرنمود چون بخدمت آنحضرت رسیدم دیدم که برمصلی مستقبل قبله مراقب نشسته اند، رفتم و سلام کردم، بدست اشاره کردند که به نشینید ، نشستم هیبت و رعب وقت نازك آنحضرت مرا فروگرفته بود بهرحال خود را جمع نموده مشغول شدم ساعتی نه گذشته بود که از منزل جمعی سید زنان که در جوار آنحضرت می بودند غوغا برخاست آنحضرت بموجب ترحم و شفقت از جای در آمدند وکس دوانیده از حقیقت حال استفسار نمودند، خبررسید که یکی از مستورات را مارگزیده، آنحضرت فرمودند گل کتول بآب ممزوج ساخته این ملسوع را باید خوراند میان محمد هاشم امتثال امر نموده گل مذکور آوردند، پس آنحضرت طریق خوراندن آن را بخادم آموخته به نزد آن مارگزیده فرستادند و حق سبحانه و تعالیٰ از

Marfat.com

آسیب زهرمار ویرا محفوظ داشت و معلوم شد که طلب نمودن (۱۱۷-الف) میان محمد هاشم در آن شب تار برخلاف عادت برای این غرض بوده است ـ

آیت نهم

در اواخر عهد حضرت جنت مکانی بردالله مضجعه بحکم مقدمه که در مقدمهٔ این رساله ثبت افتاد، آنحضرت علیه التحیة والرضوان بیرون شهر در جوار تربت حضرت خواجهٔ خود قدس سره اکثر می گذراندند، دریکی از فصول آن عهد قحطی غریب عارض وقت اهل دهلی گشت، چنانچه یا نزده سیر گندم بیك روپیه آنهم احیاناً بدست می آمد و آنحضرت از ملاحظه احوال فقراء و غرباء شهر بغم والم عظیم ممتحن بودند، روزی بعد از نماز پیشین و فراغ از رواتبه تلاوت کلام مجید درمزار والد بزرگوار خود باندوه تمام نشسته بودند، همدران مقام شریف خادم حرم معلیٰ را طلبیدند و فرمودند که امروز چه قدر گندم در منزل جا خواهد بود بعرض رسانید که قریب بپا نصد من باشد، فرمودند شصت هفتاد من بجهة فقراء خانقاه نگاه داشته، دیگر همه را یك من بیك روپیه (۱۱۷-ب) به فروشید، شاید بحسنِ این عمل و برکت این نیت نرخ بازار نیز بهمین قدر بازگردد، خادم بموجب فرموده به عمل آورد از برکت نفس شریف آنحضرت نرخ بازار نیز همان قدر قرار گرفت

Marfat.com

و تاآنحضرت در قید حیات بودند تنزل نه نمود و بعد از رحلت آنحضرت تاتاریخ تحریر این رساله که قریب دوسال قحط وتنگی عالم را فروگرفته است، گوئی برکاتِ دنیا وآخرت همراه آنحضرت رحلت نمود۔

آیت دهم

چوں ماه رمضان می در آمد سعی بلیغ می نمودند که این مسکین و برادر عزیز خواجه محمد عبدالله به نماز تراویح حاضر شویم و این فقیر گاه گاهی بعداز افطار از ممر کسل و گرانی و ضعف و تاتوانی لابل بمحض بی توفیقی وکم سعادتی بصد محنت و کاهلی فرض عشا و وتر خوانده بخواب می رفتم، درحینی که آنحضرت به مسجد تشریف آورده اقامت نماز تراویح می نمودند، درآں حین این بی سعادت بخواب می دید که گوئی آنحضرت بربالین این فقیر ایستاده اند (۱۱۸۔الف) و می فرمایند مردم باقامت سنت تراویح مشغول اند و شما درین سنِ شباب بسترِ راحت و خواب گزیده آید، این بکدام مذهب ومشرب رواست و این فقیر از خواب می در آمدم و وضو ساخته بصد شرمندگی و انفعال به مسجد رفته ترویحه چند می دریافتم و این قصه نه یکبار گذشته است بی مبالغه شش هفت مرتبه در رمضان ها یاد دارم که این ارأة روی از آنحضرت نسبت بایں بنده بوقوع آمده۔

Marfat.com

آیت یازدهم

آنچه بعد از رحلت آنحضرت علیه التحیة والرضوان تاحال براین فقیر ظاهر شده یکی آن ست که در ایام که دزدی در منزل این فقیر واقع شده بود وکلاء وخدمهٔ این فقیر در صدد تنبیه و تعذیب جمعی از کنیزگان اندرون خانه شده واهی روبیه نام را متهم بایں امر داشته بودند و می خواستند بنوعی از تعذیبات نامشروع اقدام نمایند ایں فقیر اگرچه در اختیار آں تعذیب همداستان نه بود اما در اتهام مذکور نوع شرکتی و موافقتی بازادمانِ خود (۱۱۸-ب) داشت درهماں ایام شبی آنحضرت را بخواب دید که می فرمایند بایذاء این داه اقدام نه نمائید که این کار ازو بوقوع نیامده وآں گم شده برگشتنی ویافتنی نیست بموجب اشاره آنحضرت للّٰه الحمد والمنة که توفیق منع خادمان از تعذیب آں داه یافت و بعدازاں بوجوه ظاهرشد که ساحت ذمه آں داه نامراد از لوث آں جنایت بری و طاهر بوده است ـ

آیت دواز دهم

قبل از تاریخ تحریر ایں رساله به چند ماه ایں فقیر بنابر مشاغل لاطائل از ملازمت حضرت والدهٔ خود محروم مانده بود و چند روز گذشته که به دیدار شریف ایشاں مشرف نه شده بود و حضرت والده ازیں ممر کوفتی بخاطر داشتند وایں فقیر از آزار

Marfat.com

خاطر ایشان خبرنداشتم شبی آنحضرت را در خواب می بینم که بر سر وقت این بی سعادت سایهٔ التفات انداخته اند و می فرمایند که امروز پا نزدهم روز است که بدیدن مادر خود نرخته آید و مادرشما ازیں ممر متالم اند برخلاف (۱۱۹ـ الف) گذشته می باید که در دلجوائی و در ترویح خاطر ایشان می کوشیده باشید این فقیر پگاه آن شب بملازمت والده رسیدم ایشان را در کمال تالم یافتم و از ممر نارسیدن این فقیر بملازمت شکایتها نمودند و گفتند امشب بآزار تمام خواب رفته بودیم این فقیر سرانابت بر قدم ایشان نهاده استعفا نمودم لطف و شفقت فرموده عفو کردند ـ

هذا شرح کشوف و تصرفات و معونات آنحضرت از حوصلهٔ بیان افزون است بر دقائق خواطر و احوال مخلصان واقف بودند و در جمیع عقبات و شدأید ظاهر و باطن معین و ناصر و بعداز رحلت نیز مماثل ایام حیات بابرکات دستگیری این مخلصان بواجبی مرعی می دارند و از مخاوف و مهالك صوری و معنوی تنبیه و ایقاظ می فرمایند و آنچه این فقیر تاحال در هردم و هر ساعت از جانب آنحضرت علیه التحیة والرضوان اعانتها و دلالتها بخیر می بیند اگر به بیان در آرد یحتمل که سامعه (۱۱۹ب) مردم آن رابر نتابد و آن را از عالم مالیخولیا شمردند و بدترین دحسته وظن صادق باشند نه کاذب لیکن از علم این معنی غافل اند که آنچه نزد آنها موسوم بعالم مالخولیا است، در حقیقت عالم مثالی

Marfat.com

عبارت از همان است و مخلصان و صادقان را در همان عالم ملاقات و مکالمه و مخاطبه با ارواح طیبه بزرگان دست می دهد لیکن این دولت مبتنی بر صدق توجه و قوت اخلاص است و منکر رشک رعنا را از سد سدید جسمیات و حسیات عبور و نفوذ میسر نیست ، لمحررهٖ

نیست این قصه درخود هرگوشی
خامش ای بندۂ خدا خاموش

Marfat.com

خاتمه

در ذکر مرض رحلت آنحضرت و طریق ارتحال ایشان ازین دارِ ملال بجوار رحمت حضرت ذی الجلال -

باید دانست که سن پیری و شیوخت که درمعنی بتاثیر صبح قیامت کبریٰ است هرگونه عمل و مشغله و حالت که درجوانی و کهولت ازیں کس بوقوع آمده و دریں کس رسوخ گرفته نوعی از جزاء آں عمل و نتیجهٔ آں حالت(۱۲۰-الف) درسنِ شیخوخت فراجیب وقت ایں کس می نهد و ثمره ملکات و هیئات راسخه درسن مذکور بکمال وضوع میرسد مثلاً هرکه در اشرفِ اوقات عمر اعنی موسم شباب قوة غضبیه را پرورش داده و بگزیدن و آزردن خلائق خوی گرفته قواء دیگر رامهمل و معطل گذاشته باشد، آنکس در شیخوخت از تربیت قواء دیگرمسلوب القدرة خامی می گردد بلکه از قواه دیگر نام و نشانی درو نمی ماند، همان ملکات ردیه قوة غضبیه در چهره و سیماء او نمایان می باشد و محسوب ازکلاب و ذباب می کرد و بلکه اخبث و ارزل از آں نهاد هرکه در اشرف اوقات عمر بلکه رذیله خبیث و خدیعت خوی گرفته باشد درسن شیخوخت اهلیت رشد و صلاح از وی مسلوب می شود و صوتاً و معنًی خبیثی می گردد که ابلیس از بیم او لاحول گویاں

Marfat.com

قدم می نهد، همچنین در جانب ملکات فاضله وخصال ستوده هرکه در اشرف اوقات عمر یورزش علوم صحیحه و اعمال صالحه توفیق یافته باشد درسن شیخوخت از حیطهٔ جسم و جسمانیات قدم برتر نهاده روح مجرد (۱۲۰ ب) می گردد مماثل ملایکه مقدسه علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام و نهاد پاك او از غش وکدورت نفس لئیم وشیطان رجیم مصفّی گشته، اکسیر رباتی می شود که بینم نظر التفات او قلبِ اندوه مردم قلب ماهیهٔ خود نموده طلاء خالص می گردد، بالجمله بیان اطوار قرب رحلت در معنی بیان نتیجه تمام عمراست ولهذا علماء فن سیر و اخبار مشائخ در تنقیح و توضیح احوال مرض فوت بزرگان کمال توجه گمارند و این فصل را نسبت به فصول دیگر مفصل و مشبوع می نویسند، درین مسکین همیشه آرزومندی بود که درایام قرب رحلت آنحضرت علیه التحیة والرضوان بشرف خدمت حضور مشرف شود تادران ایام شریفه تدارك مافات از سعادات خدمت و رضا جوئی آنحضرت نموده دستمائیه خاطر خواه از برکات نظر عنایت آنحضرت بدست آرد لیکن از سیه گلیمی و بی سعادتی وتیره بختی که شامل روزگار تباه این روسیاه است باین آرزو نیز نه رسید، سانحهٔ دل کوب آرام (۱۲۱ ـ الف) روب رحلت آنحضرت در بقعهٔ منورهٔ صوفی پوده که در نواح اکبر آباد (آباد) کرده خادمان آنحضرت است بوقوع آمد ودرآن ایام این روسیاه بگرفتاریها بی اصل زن و فرزند در دهلی

Marfat.com

پای بند بود لیکن بعداز ملاقات اعزه سعادت دثار اعنی ملازمین رکاب آنحضرت شرف تفحص و استفسار بجای آورده برخی از معاظم سرگذشت آن ایام خجسة انجام درخزانهٔ خیال ضبط نموده دریں محل ثبت می نماید و اکثر مضامین ایں مطلب منقول از زبان اخوت و فتوت مآبی فراست و کیاست نصابی مولانا دوست محمد ولد میرمحمد یوسف مرغینانی است که به منقبت اخوندزادگی آنحضرت ممتازند و از صغر سن تاسن کهولت درحجرتربیت آنحضرت کلاں شده در فهم اطوار و اتباع آثار آنحضرت گوی سبقت از اقران ربوده اند و معدود ازاں چند کس اند که دست بیعت بآنحضرت داده در سلك مخلصان صادق الاخلاص منخرط گشته اند و وقف درگاه مکرمت آنحضرت (۱۲۱ـب) مفارقت نه نمودند و در خطوات خاص رفیق و نائب مناب خلافت آبی میاں شیخ رستم بوده اند خصوصاً درایام رحلت آنحضرت علیه التحیة والرضوان که دولت مسامره و مصاحبت و خدامت آنحضرت دائره درمیان چهار نفس شریف گشته بود، نخست حضرت مخدومزاده عالی استعداد خواجه سراج الدین محمد که بنظر قبول و عنایت آنحضرت از کافه مخلصان و اصحاب کرام ممتاز ند ـ

دوم کمالات انتظام خواجه محمدافضل که بحیثیت قرابت قریبه و توجه و عنایت خاص داخل در فرزندان آنحضرت اند ـ

Marfat.com

سیوم جناب خلافت مآبی میاں شیخ رستم که خصوصیات غامض و نسبتهاء غریب بآنحضرت دارند واز میان سائر خلائق ارض کسی که آنحضرت را بواقعی شناخته و فائده تام از آنحضرت گرفت ایشان اند از جرم نسخهٔ جامعهٔ کمالات و خلیفهٔ برحق آن عالی حضرت در ساحت ربع مسکون از صفت رجال امروز (۱۲۲ـالف) ایشان اند، فحسب ـ

چهارم اخوت مآب مذکور اعنی مولانا محمد دوست که لختی او مناقب ایشان عنقریب گذشتهٔ، اما لازم الخدمت و دائم الحضور جناب خلافت مآب میاں شیخ رستم و اخوی مشارالیه بوده اند و آنچه از اخوی سعادت نصابی مسموع این فقیر شده به بیان وجیز و شرح وسیط معروض می دارد که آنحضرت قبل از ایام مرض رحلت هفت هشت ماه بواقعهٔ ناگزیر خود ملهم گشته بودند چنانچه بتعریض و کنایه مربعض از اعاظم اصحاب را اخبار می فرمودند از حضرت مخدومزادهٔ خرد منقول ست که همدرآن ایام بایشان می فرمودند که ای پسر اگرچه بحیثیت عدم مزاحمت خلق اللّٰه و تیسیر راتبهٔ تلاوت این مسافرت خوش می آید لیکن از تصور مردن در نواح آگره خیلگی مکروه می نمود و مرگ دریں شهر بسیار بد بخاطر قرار گرفته است لیکن چون شمارا به بندگان حضرت پادشاه ادام اللّٰه ذکره می خواهیم به نمایم و این معنی از ممر بعض موانع در تعویق (۱۲۲ب) می افتد بخاطر شماقرار دادیم

Marfat.com

که همدران شهر باشیم اگرچه اجل موعود مارا دریا بد همدر آن ایام از حضرت مخدومزادهٔ خرد پرسیده اند که ای پسر سن شما بچند رسیده است ایشان معروض داشته اند که قدم درشانزدهم نهاده ایم آنحضرت فرمودند پدر ما درحین رحلت درهمین سن بوده اند که ماامروز درآن سنیم یعنی شصت وشش سالگی و مادران ایام پسن شما بوده ایم ومواقق همین نیز پیش از واقعه بدو سال هم بحضرت مخدومزادهٔ خرد فرموده بوده اند که اگر عمرها موروثی است پس دوسال دیگر از عمر ما مانده باشد و همچنین درهمان ایام بیعضی از دوستان ومخلصان مهجور از ملازمت مثل ملازمان شیخ ابوالمکارم وجناب سیدی میر ابراهیم حسین ومخدوم زادهٔ کلان خواجه جمال الدین حسین و این بنده اعنی کاتب حروف در مکاتیب شریف اشارات قریب بتصریح نموده باین خبر قیامت اثرتاب و توان ازدل وهمت مخلصان برده بودند و هم ازهمین عالم است آنچه قبل از رحلت به شش (۱۲۳ ـ الف) سال جزوی از احوال شریفه حضرت ابوذر غفاری را رضی الله عنه که متضمن رحلت ایشان در غربت بود خوش نموده باین بنده امرنموده بودند که این قصه را از لسان عربی بزبان فارسی ترجمه نمائید و این بنده بموجب فرموده عمل نموده مسودهٔ ترجمه را بعرض اقدس رسانید و آنحضرت آن مسوده را در ورقهاء وقایه و تفسیر حسینی که همیشه ملازمت بآن داشتند

Marfat.com

نویسانیده اکثر اوقات عیوری بر آن فرمودند، گویا مکشوف آنحضرت شده بود که رحلت آنحضرت نیز در غربتِ مسافرت بوقوع خواهد آمد بنابرین خویشتن را بمطالعه قضیه ابوذر غفاری رضی اللّٰه عنه دل گرمی می دادند و برفاقت و موافقت آن صحابی عظیم الشان خوش وقت می شوند، بالجمله امثال این تصریحات و تعریفات قبیل رحلت آنحضرت بسیار بوقوع آمده و هم آزان جمله است آنچه پیش از عروض مرض بچند ماه اختیارات شاقه برخود تحمیل (۱۲۳ ـ ب) نموده بودند از قسم تقلیل طعام و اختیار از دال اطعمه مثل کهچڑی و دال ساگ و همدران ایام اعنی قبل از رحلت یك مدتی ترك آمد و رفت دربار نیز نمودند خصوصاً من بعد صحبتی شگرف که به بندگان حضرت پادشاه داشتند و در آن صحبت انموذجی صالح و مبلغی کامل از کلمات حق بسمع عالی بندگان حضرت رسانیده وقتی که از دولت خانه خاص برون آمدند به بعضی از حضار وقت فرمودند که از زمانِ میر تیمور صاحب قران تاحال آنچه گفتنی بود همه گفتیم و شرط خیر خواهی و کلمة الحق گوئی بجای آوردیم و کسی که به پادشاهان این چنین سخنها بگوید دیگر آمد و رفت او بدربار سخت نازیبا است و ازان پس هرگز بدربار نه رفتند۔

الغرض روز بروز تخفیف اثقال و تنقیص حوائج چندانی می نمودند تا آن که قبل از عروض مرض بیك ماه خلاصان را فرمودند

Marfat.com

که رخوت و امتعه وظروف اطعمه را از نزد ما دور کنید (۱۲٤ـ الف) و درون شهر برده درحویلی همشیره باندازید آنگاه بحضرت مخدومزادهٔ خرد که بشرف رفاقت آنحضرت مشرف بودند فرمودند که هر روز وقت طعام خوردن سوارشده به شهر بروید و طعام در حویلی همشیره خورده بیگاه پیش بیاید و برای نفس شریف خود هر روز نیم سیر کهچڑی جدا کرده بجمعی از فقراءِ نامراد که در گرد آنحضرت می بودند مثل میران سید محمود و میان اله داد سهارنپوری می دادند، تاآن درویشان باحصه ها خود همراه کرده می پختند و حصهٔ آنحضرت را در طبقی جدا کرده نبزد آنحضرت می آوردند، پس آنحضرت از حاضران وقت هرکه می بود طلبیده آن نیم سیر کهچڑی باجمع کثیر تناول می فرمودند و باین آئین ستوده می گذراندند تا آنکه ماه محرم دیده شد و سال هزار و چهل و سه درآمد، پس آنحضرت درعشره این ماه محترم اختیار صوم نمودند و پیش (۱۲٤ـ ب) از پیش در تقلیل طعام کوشیدند و بعد از انقراض این عشره روز عاشوره قبیل عصر خادمان را فرمودند که اسپ زین بکنید که قصد دیدن جناب مخدومزادگی خواجه خاوند محمود داریم، خادمان اسب حاضر کردند وآنحضرت پائ مبارك بر رکاب نهاده قصد برنشستن برزین نمودند از کمال ضعف سن شیخوخت مقرون گشته بود و نیز قدِ اسپ بقدری بلند داشت نه توانستند برزین برآمد، دوسه مرتبه حملهاء بقوت نمود

Marfat.com

و درین ضمن فرمودند آری پرهااست، پس حضرت مخدومزاده و جناب خلافت مآب و جمع دیگراز حضار وقت آنحضرت رابرداشته بر زین نشاندند و درین محل یك روایت آن ست که آنحضرت بر زبان مبارك خود فرمودند که ازین حملها که برای سواری کردیم آسیبی تمام بزوده و معده مارسید، روایت دیگرآنکه بجهته (۱۰۱۲۵) طوق مرض درهمان شب مخلصان باین مظنه افتادند، الغرض آن سواری را بصد کوفت و محنت تمام بالآخر رسانیده، در آن شب از قدر معتادآن ایام نیز کمتر خوردند و فرداءِ آن شب که روز یاز دهم ماه محرم باشد مرض اسهال خون و بلغم حادث گشت و آنحضرت برخلاف معتاد پیشترك تردد بمتوضا نمودن گرفتند وبه هیچ کس از این واقعه خبر نمی کردند تاآن که ترددآنحضرت زود زود بمتوضاً بر مخلصان و خادمان روشن گشت و اخوت مآبی سعادت نصابی مولانا محمد دوست جرأت نموده از موجب تکرر تردد پرسیدند آنحضرت فرمودند که مرض قدیم ما عود کرده است و پیش ازین در سنوات عمر شریف آنحضرت چند مرتبه اثر بواسیر ظاهرشده بود واین مرض را تعبیر به بواسیر نموده مخلصان راتسلی دادند و خادمان حد ادب نگاهداشته به تفتیش و کاوش حقیقت حال دلیری نتوانستند کرد، تا آن که از طوق مرض پنج شش روز گذشت (۱۲۵ـب) و شبها نیز آنحضرت تردد بمتوضاً کردن گرفتند و درین چند روز از طعام اقل

Marfat.com

قلیل آنهم به نیت صحیح داناندن خود مرخادمان را خورده باشند و چون ضعف و ناتوانی از حد گذشت و تردد آنحضرت بمتوضا حویلی که مساقتی درمیان داشت متعذر گشت مخلصان بعرض رسانیدند که اگر فرمائید متوضائی ازهرچه نزدیك بخوابگاه بریاکنیم، بحکم ضرور اختیار بدست مخلصان دادند، پس مخلصان طهارتخانه کریاسی را نزدیکتر نصب نمودند وآنحضرت هر روز پانزده شانزده دست می رفتند، دریں اثنا بخاطر اخوت مآب سعادت نصاب مذکور گذشت که تخاقل درتفتیش حال نمودن وایں بیماری را عارضه بواسیر خیال کرده بی پروا نشستن از شرط خدمت و اخلاص بعید است، بهتر آنکه درمتوضا در آمده براز را ملاحظه نمایم، پس آن سعادت ایاب چون بمتوضا در آمده ملاحظه براز نمودند دیدند که آثار((۱۲۶ ـ ۱۱)) اسهال خون و بلغم است، پس به تغیر وتوحش تمام نزد آنحضرت آمده، معروض داشتند قبلهٔ من ایں مرض به بواسیر کار ندارد و ایں خون از معده می نرآورد، پس آنحضرت فرمودند آری تاحال گمان بواسیر داشتیم، الحال از پیچش شکم و درد معده ظاهر می شود که بواسیر نیست، آنگاه جمعی از اخص اصحاب را بنزد خود خوانده، بایں سه کار امر نمودند۔

اولاً آنکه سعی بلیغ نمایند که نمازهای ما در اول وقت قضا نه شود،

Marfat.com

دوم آنکه اهتمام نمائید که نزدیك بخوابگاه ما حرف و صوت بلند نزنند و هرچه موجب تفرقه است مزاحم وقت ما نکردد و سیوم آنکه در هیچ حال از اعضاء واجب السترما چیزی بکشوف نه کرد[1] وچون از بیان این اوامر فارغ شدند خود نیز باوجود قدرت بر تکلم چهر تا نفس اخیر که قریب به بیست روز کشیده باشد سخن بیلند نه گفتند، هرچه باشاره مکفی می شد باشاره ادامی نمودند و الا آهسته در گوش خادمان القامی نمودند و در آن بیست روز از اول تا آخر بیسکوت و مراقبه گذرانیدند، المقصود چون حقیقت مرض بر ((۱۲۶ ـ ب)) مخلصان ظاهر شد آن سعادت مندان جرأت نموده بعرض آنحضرت رساتیدند که اهمال درمعالجه این مرض خارج از حیطه فهم ما مخلصان ست، بتایران می خواهیم که باطبا شهر رجوع نمائیم آنحضرت فرمودند که هیچ طبیبی از اطبای این مملکت بی میاتیت ملت یا مذهب نیست، نمی خواهیم که درین مرض که بحکم اوله مرض اخیر می نماید تامخالفان دین و مذهب مصاحبت ورزیم، از استماع این حرف موحش مخلصان به قلق و اضطرار تمام باردیگر عرض نمودند که عدم رجوع باطبا وتساهلی درمعالجه از یازوی قدرت مایان نمی آید، پس آنحضرت فرمودند که یاری این قدر بکنید که از ادویه آنچه به معده باید فرستاد مارا دراین مضاق دارید و از اطلیه و اضمده آنچه خواهید بیرونها بمالید

---

[1] سطر در واخیین "وسیوم آنکه ـــ نه کرد" نسخه خ ندارد

Marfat.com

و بعدازان آنحضرت علیه التحیة والرضوان به تخلیه بطن و تصفیه معده مقید شدند و تا هفت روز هیچ چیز نه خوردند و مخلصان و خادمان متفحص اطبا گشته یکی از (۱۲۷ـ۱)اطبارِ هند راکه اکثر مردم آگره بعلم وعمل او وثوق داشتند در خدمت آنحضرت آوردند وآن طبیب از دیدار مشحونة الانوار آنحضرت بعلو مشرب آنحضرت برده بادب و ملاحظه تمام مقید معالجه شد و در اکثر عوارض که بطریق علاوه براصل مرض وارد گشته بود مثل فواق که محنت تمام از ممرآن بطبع شریف می رسید و سوزش مقعد و مکسر استخوان و درد مفاصل دریں عوارض معالجهٔ آن طبیب به سرعت تمام مفید افتاد اما دراصل مرض که اسهال دموی باشد بنا بر عدم مساعدت تقدیر الهی سودی نداد ، چون مدت یك هفته بران وجه گذشت، روزی آنحضرت از متوضا برآمده خادمی رافرمودند که ملا محمد دوست رابگوکه طشتِ برازِ ما ملاحظه نمایند مُلا محمد دوست بموجب فرموده جست برسر طشت رسیدند و چیز ها غریب در طشت باصره سوز ایشان گشت، چنانچه مولانا مذکور می گفتند که تاآن روز درگمان اطباء و مخلصان چنیں قرار (۱۲۷ـب)گرفته بود که این مرض ناشی از معده است واین منفصلات اخلاط ردیه و مواد عاصیه آمده و چون دران طشتِ براز ملاحظه نمودم چیزها دیدم که مماثل بخراشه ها روده و تراشه ها امعاباشد و دانستم که اسهال کبدی است هوش از سرم پرید و قائمه طاقت متزلزل

Marfat.com

گشت، از کمال ملامت و وحشت بخدمت آنحضرت نرفتم و در گوشه نشسته از تذکر قربِ زمان رحیل آنحضرت ماتم روزگار خود می داشتم دریں اثنا آنحضرت مرایاد کردند و خادمی دویده آمد که شما را می طلبند ناچار بخدمت آنحضرت رفتم همان که چشم مبارك بر روی ایں بنده باز شد، اشارتی کردند که دیدید که چه هاازما جدا شده است من سر پایان کرده چشمها پرآب کردم، پس آنحضرت بتسهما نموده بانبساط و بشاشت تمام اشارتها نمودند که مفهوم آں نردم و لخم زوال وفنابود نسبت بجمیع مخلوقات ببرکت (۱۲۸-۱) بشاشت آنحضرت اضطراب من ساکن گشت ، الغرض چوں بر جمیع مخلصان روشن گشت که مرض آنحضرت منجر باسهال کبدی شده است آرام و قرار از همگنان رفت و در صورت اخفاء بیماری آنحضرت از بندگان حضرت پادشاه نوهمات بخاطر راه داده بعرض آنحضرت رسانیدند که بیماری روز بروز رنگ دیگر می گیرد و بیش ازیں اخفاء ایں حالت از حضرت پادشاه نمی توانیم کردچه می تواند که از راه دیگر ایں خبر بایشاں برسد و مایان در معرض عتاب وخطاب آئم که چرا ازما ایں واقعه مخفی داشتند ، آنحضرت درجواب فرمودند که ماهم از مقدمات طبی آں قدر عاری نیستم پارۂ کتب و رسائل این فن دیده ایم، ایں مرض خود را نیك دانسته ایم، که از بیست بسوه یك بسوه امید صحت ندارد، هرگاه حال بریں منوال باشد تصدیح بندگان حضرت دادن

Marfat.com

و بآمد و رفت اهل دنیا مزاحم وقت ماشدن چه در کار است؟ خاطر ازین وسوسه فارغ کنید ((۱۲۸ ـ ب)) و الحال درهمان کوشید که چیزی که موجب تفرقه باشد نزد ما راه نیابد مخلصان باز بصد عجز و نیاز معروض داشتند که این بنده هارا تاب وحوصله عتاب بادشاهی نیست از کمال مهربانی و شفقتی که حضرت برمایان دارند امیدواریم که از رسانیدن این خبر مانع نه آیند آنحضرت بار دیگر امثال مقدمات سابق برگردانده دوات و کاغذ طلبیدند و در آن حالت ضعف و ناتوان بخطِ خاص قلمی فرمودند که "یاران دو سه مرتبه قصد رفع خبر بیماری این فقیر به بندگان حضرت نمودند و این فقیر مانع آمد و به هیچ وجه راضی نه شد درین باب هیچ تقصیری باینها راجع نمی شود" این نوشته را مهر کرده بدست مخلصان دادند که عند التقریب همین نوشتهٔ ما رخواهید نمود که برای خلاصی شما کافی است زیاده برین درین باید مقید نشوید مخلصان نیز چون مرضی آنحضرت را تا باین حد در اخفا این معامله دیدند سر اطاعت ((۱۲۹ ـ ا)) نهاده بهرچه پیش آید راضی گشتند از قضا درهمان چند روز نواب سعادت نصاب میرزا برخوردار المشتهر الخان عالم از جای استماع این خبر نمودند و مغموم و متفکر گشته، یکی از مقربان معتمد خود را که بی بکرسن و ادب وقار و عقل و دانائی آراسته بود، حامل مقدمات گله مندی گردانیده، نزد آنحضرت فرستادند، آن عزیز بخدمت آنحضرت

Marfat.com

رسیده، معروض داشت که نواب خان عالم دعا رسانیده اند و عرضه داشته اند که کمال اختصاص و فرط ارتباط محبت که میان من و آنحضرت از صغر سن ثابت است معلوم و مبین ست آیا آن نسبتهاءِ اخلاص اقتضا این می کرده است که آنحضرت بیمار شوند و بمن خبر نه فرستند آنحضرت علیه التحیة والرضوان بعداز استماع این مقدمات شکوه آمیز مولانا محمد دوست را که در خدمت حاضر بودند پیش خوانده سر مولانا را نزدیک بدهن شریف (۱۲۹ـب) کشیدند و موافق عادت آن ایام در گوشِ مولانا گفتند که در جواب بگوئید که صحت فقرا در رضای حق است سبحانه و بیماری در عدم رضا او تعالٰی شانه و گفت وگوی و سبب تفرقه چون این جواب به نواب خان عالم رسید، خان سعادت نشان پیگاه همان روز خبر بیماری آنحضرت را به بندگان حضرت پادشاه رسانیدند و هم در آن ایام نواب بلقیس مکانی جانانه بیگم یکی از اطباء را بجهته معالجهٔ آنحضرت تعین فرمودند چون آن حکیم بخدمت آنحضرت رسید از آن جاکه بحیثیت وضع و لباس مخالفت تمام بوضع اهل صلاح داشت، آنحضرت اصلاً باو متوجه نه شدند و آن بیچاره دو سه ساعتی نشسته چون دید که باو رجوع نمی کنند برخاسته رفت، پس آنحضرت بمقربان سریر سلطنت پیغام کردند که اگر البته طبیبی را بمعالجهٔ این فقیر نامزد می کنند باید که پسر حکیم عبدالشکور باشد که پارهٔ بوضع اهل صلاح آشنا است، پس (۱۳۰ـا)

Marfat.com

بموجب التماس آنحضرت پادشاه دین پناه مظله العالی پسرِ حکیم عبدالشکور را فرستادند و آن جوان آدمی آمده در تحقیقِ مرض متوجه شد، چون دانست که قابل علاج نمانده رفته به بندگان حضرت اعلام نمود، بندگانِ حضرت مدظله العالی دران ایام مکرر نزدیك بمنزل آنحضرت گذشته تفقد احوال نمودند ویك مرتبه هنگام رجوع از شکار نزدیك بمنزل آنحضرت علیه التحیة والرضوان از کشتی فرود آمده و برسم عیادت پرس و جوئی احوال نموده ساعتی دراز آنجا توقف نمودند چند آنکه نماز مغرب را با مامت جناب خلافت مآبی همانجا خوانده سوارشدند۔

المقصود بعداز انقضاء این صحبتها مرض شدید ترگشت و وهن و سستی تمام در قواء شریفه راه یافت و دفعات تردد بمتوضاً هر روز تاسی مرتبه انجامید و از جمله خوارق عادات که متضحن نهایت توجه آنحضرت به تنظیف و تستر عورت است (۱۳۰۔ب) آن ست که از ابتداء معرض تا آخر باهمه سستی و زبونی اعضا بحدی که نماز باشاره آنهم بصد استحاله می گذاردند هنگام تلدغ رفع براز از خواب گاه برخاسته بمتوضاً می رفتند و بیك آفتابه آب استنجا کامل نموده، آنگاه به هرچهٔ محال استنجا را بمبالغه تمام پاك کرده، به خوابگاه رجوع می نمودند و این معامله هرشبار روزی تاسی[1] مرتبه بوقوع می آمد و باعانة غیر اصلاً محتاج نه

[1] تاسی نسخه خ ندارد

Marfat.com

شدند و مخصوص در وقت تردد بمتوضا قوتی غریب در آنحضرت ظاهر می شود که ناظران حیران می شدند و در غیر آن وقت ضعف بحدی بود که است بکلوخ تیمم بردن و بر روی گردانیدن جزباعانة غیر میسر نمی شد، الغرض دریں حالات قدم در مقام رضاء تسلیم ستون کرده به سکوت و سکون و آرام تمام مراقبه لطیفه انسانیه بودند و آں بیست روز بیماری درمعنی چلۀ اعتکاف سکوت و مراقبه بود وهم در اواخر ایں ایام شدیده (۱۳۱-۱) جمعی از مصاحبان و هم سبقان حضرت مخدومزاده خرد که پارۀ اذکار و اشعار مولود بآهنگ مستحسن می خواندند نزدیك به خود طلبیده امر به خواندن مولود نمودند و دست بین الحیه والاذن برده اشارة کردند که ذکری که مشتمل بر غزل زلف زلف حضرت مولانا عبدالرحمن جامی است بخوانید، پس آں سعادت مندان شروع در خواندن آں ذکر کردند درآں ذکر وغزل ایں است الله الله الله الله ربنا و النبی المصطفیٰ محبوبنا۔

ای دل من صید دام زلف تو دام دلها گشته نام زلف تو
زلف توبالای مه دارد مقام بس بلند آمد مقام زلف تو
داده تشریف غلامی بنده را زلف توای من غلام زلف تو
دم کنند از دام مرغان دیں عجب جان بی آرام بدام زلف تو
بند شد در زلف تو دلها تمام دام و بند آمد تمام زلف تو

Marfat.com

لائق رخسار گلرنگ توئیست جز نقاب مشکفام زلف تو

(۱۳۱ـب)صبح اقبال است طالع هرنفس بنده جامی را ز شام زلف تو

اخوی سعادت آثار خواجه ایومدین که به سعادت خواندن این ذکر و اشعار دران وقت مشرف شده بودند می گفتند که تاوقتی که آنحضرت امر به خواندن این اذکار نه فرموده بودند از اشعار مذکوره جزیك بیت در حافظه ماته بود، چون امتثال فرموده آنحضرت نموده به شروع در خواندن نمودیم آن اشعار به تمامها گویا در دلها ما القا کردند و نمی دانستیم که چه می خوانیم، المقصود چون باین بیت رسیدند که

صبح اقبال است و طالع هر نفس

بنده جامی راز شام زلف تو

تغیری تمام در آنحضرت روی داد چنانکه عنان تماسك از دست داده یك دومرتبه دست راست بر زانوی مبارك زدند و بدست اشاره کردند که بس به کنید و تواجدی که اثر آن بظاهر جوارح نیز متعدی گردد از آنحضرت درتمام عمر جز به همین یك مرتبه هرگز(۱۳۲ـا) دیده نه شده و این قصه مشابه است بآنچه از حضرت راس المتمکین و قدوة الراسخین سیدالقوم سهل بن عبدالله التستری رحمة الله سبحانه منقول ست که از ایشان درحین استماع آیات قرآنی وغیرها هرگز فعل وحرکتی که از متواجد آن می آید بظهور نمی آید به تمکین و وقار چون کوه راسخ می

Marfat.com

بودند الایك مرتبه که درآخرها عمراز شنیدن آیتی از آیات قرآنی متزلزل شدند و آهِ سرد از مکمن سینه مشحونة السکینه بیرون داده، قطرات اشك از چشمها ریختند، آنگاه رو بحاضران مجلس کرده فرمودند پیرشده ایم تاب وتحمل واردات آن قدر نمانده ، الحدیث بالجمله قبل از رحلت بدو سه روز چون مقدمات انطفاء حرارت غرغری و انقطاعِ حیات جسدی ظاهر شدن گرفت، جناب خلافت مآبی عمادالدین ابوالمواهب میان شیخ رستم در مواجهه آنحضرت زانوی ادب زده بصد تذلل و دل شکستگی معروض داشتند (۱۳۲ـب) که قبلهٔ من درباب مهجوران دولت لقاء منور خود چه می فرمائید فرمودند ما را بدعا و فاتحه یاد دارند، آنگاه نسبت بحضرت ام العارفین والده حضرت مخدومزادهٔ خرد فرمودند که ماازیشان راضیم و هرکه خواهد مارا راضی دارد رضا جوئی ایشان همت گمارد، بس جناب خلافت مآبی اکتفا برسوال وجواب اجمالی نه نموده به تفصیل نام هرکدام ازیاران و مخلصان حاضر و غائب بردند آنحضرت در معرض رسم هرکدام فرمودند که دعا ما خواهید گفت آنگاه جناب خلافت مآبی از نماز جنازه و تکفین و تدفین استفسار نمودند آنحضرت فرمودند که همچنانکه درایام بیماری راضی نبودیم که هیچ کس از اهل شهر به عیادت مابیاید، همچنان راضی نیستم که برای نماز جنازه هیچ کس را دعوت به کنید نمازجنازه رابهمین چند کس که باما

Marfat.com

محشورند ادا نموده سرعت دربردن نعشِ ما بحضرت دهلی (۱۳۳_ا) نه خواهید کرد که موجب ایذاء خادمان است تا چندگاه مارا همین جابگذارید بعدازآن به دهلی خواهید برد، جناب خلافت مآبی عرض کردند که بعداز آن که نعش شریف حضرت به دهلی برسد درمقبره حضرت خان بنهیم فرمودند نی در صفهٔ حضرت پیر دستگیر خواهید دفن کرد باز جناب خلافت مآبی پرسیدند درکدام جانب؟ آن فرمودند درهرجاکه ازاهل محله هیچ کس مخالفت نه نمائید و همه باتفاق راضی شوند، چون این صحبت منقضی شد، مقدمات رحلت نمودار شدن گرفت ونوبت به سکرات و مرارات موت رسید آنحضرت خود راجمع نموده باگهی و تمکین تمام شداید واهوال آن وقت راتلقی نمودند و این حالت درشب ماه صفر روی داد ، پگاه آن شب که روز یکشنبه غره ماه صفر سال هزار و چهل وسه باشد نماز بامداد را باشاره ادا نمودند و برعادت آن ایام به ذکر و مراقبه مشغول شدند (۱۳۳_ب) و وقت نماز چاشت سه چهار گهڑی از روز برآمده بود که اطراف بدن مبارك از حیات جسدی خالی شدن گرفت و چشمان منور از مشاهدهٔ عالم جسمانی صرف زمام نموده نظارگی عالم ملکوت گشت وآنحضرت کلمه هو را بلند بلند گفتن گرفتند

درین حین اخوی سعادت ایاب مولانا محمد دوست نزدیك ترشده دستهاء مبارك را برسینه ملکوت آئینه جمع نمودند و آنحضرت به

Marfat.com

تکرار کلمهٔ مذکور داد آگهی می دادند، بعد از اندك فرصتی کلمهٔ هو گذاشته بصرت جهیرالله الله گفتن گرفتند و بعد از ساعتی غیبتی مماثل غیبتها که حین انزهاق روح می باشد بر آنحضرت طاری شد و دران غیبت دستهاء مبارك از سینه برداشته بهوا بردند و از عالم مصافحه عملی بجای آورده باز دستهارا برسینه نهادند ز بارِ دیگر بذکر اسم ذات مشغول شدند و بعداز لمحهٔ غیبت دیگر طاری شد و ایں غیبت بامتداد کشید و ناظران و حاضران (۱۳٤ـا) وقت درمظنهٔ رحلت متردد گشتند و درحقیقت رمقی پیش نمانده بود ـ

دریں اثنا یکی از کدخدایان خطهٔ بدخشان میر محمد یوسف نام که از آشنا یانِ قدیم آنحضرت بودند وارد شدند، خدام کمالات دستگاهی خواجه محمد افضل نزدیك بآنحضرت شده بلند گفتند که قبلهٔ من میر محمد یوسف حاضرند یکایك آنحضرت برطریق معتاد آن ایام دستها برداشته اشاره به فاتحه نمودند حاضران متعجب گشته، فاتحه خواندند و همان که مردم دستها بر روی کشیدند آنحضرت نیز دستها برروی مبارك کشیده موافق عادت ایام صحت تامنتهاء لحیهٔ منوره دست برده قبض لحیه نمودند و بعدازآن دستها بربستر انداختند، اخوی سعادت آیاب باز نزدیك شده دستها جمع نمودند و حینیذ خدام کمالات نصابی خواجه محمدافضل شروع درخواندن یٰسین نمودند جناب خلافت مآبی میاں شیخ رستم پخته مبلول (۱۳٤ـب) بآب نزدیك

Marfat.com

بـدهن مبارك می بردند درآنحضرت باگهی وآرام تمام پارهٔ از زبان حق ترجمان بیرون کرده آب از پخته میچیدند و می مکیدند و باز بفتح لب لعل واشاره زبان از خلافت مآبی آب می خواستند دو سه مرتبه این معامله گذشت آنگاه لب برهم دوخته ازخود غائب شدند در خلال ایـن احـوال جنـاب مـخدومی خواجه محمد افضل این بیت را بلند خواندند که

دل آرامـی کـه داری دل دروبـند
وگـر چشـم از هـمـه عـالـم فـروبـند

وخـدام سعـادت ایـابـی مـولانا محمد دوست در برابر این بیـت بآواز بلند گفتند که حضرت ایشان را امروز چهل سال است که بدل آرام حقیقی دل بسته چشم ازهمه عالم فروبسته اند، چون این جـواب مـولانـا بسـمـع عـالـی آنحضرت رسید شگفتگی و بسطِ تمام برچهرهٔ مبارك ظاهر شد و درساعات سکرات و مرارات هیچ فعل و حرکتی از آنحضرت که ناشی از اضطراب بشری باشد بوقوع نیامد، جمیع حرکات (۱۳۵ـا) آنحضرت متضمن مفهوم صریح بود تا بزبان متکلم می توانستند شد بزبان جواب دادند بعداز فقدان قوت تکلم باشارهٔ دست مجیب شدند و بعدازآن به تحریك ابرو چشم وهنگام عـدم مـطاوعت جمیع خوارج هرچه برنگ روی توانستند، ادانمود تـقـصیـر نـورزیـدنـد، الـغـرض تـانفس اخیر هیچ حـرکـت وسکون آنـحـضرت خالی از معنی صحیح نه بود الا در آخر انقطاع نفس که

Marfat.com

دست مبارك از محل خود بیجا شده بر دوپته که برپای هاء آنحضرت گرفته بودند افتاد و آن دو پته را بدوسه انگشت گرفته اند کی کشیدند و باز گذاشته برمحل خود بردند و همدران لحظه طائر روح مقدس آنحضرت از آشیان جسد طیران نموده بروضه جنان نشیمن گزید انا لله وانا الیه راجعون ، حضار وقت راقائمه طاقت از پا افتاد و چشمها تیره گشت وولوله وانکتباه دواحسرتاه مسامع صوامع نشینان قلل افلاك را از نفخ صور خبرداد (۱۳۵ـب) وملائکه ارضی ورجال غیبی را پشت استنطهاربه شکست مجملا رحم امهات موالید بعداز رحلت آن اکل المولوادت از تولید قدسی فطرتان عقیم ومایوس گشت خادمان ومخلصان دل و دست از عقل مرسوم بربست دام نموده، بموجب فرموده آنحضرت در بقعهٔ منوره صوفی پوره بطریق امانت گذاشتند و لحد مطهر آنحضرت را به تختهاء سنگ سرخ از قدام وخلف و یمین و یسیار صندوق مانند ساخته از خدمت تدفین فارغ شدند و بعداز اطعامات سیوم و چهلم منظر انقضاء مدت مقدر گشتند که بعدازان بموجب وصیت نعش شریف آنحضرت را به دهلی بیارند و چون شش ماه گذشت در آوردن و نا آوردن نعش مقدس اختلافی میان متعلقان و خادمان این عالی دودمان افتاد و بجهته اختلاف دوماه دیگر توقف واقع شد آخرالامر در اوائل ماه شوال که از واقعهٔ جهان آشوب مانهم (۱۳٦ـا) می شود جناب سیدی اعتصامی

Marfat.com

میرابراهیم حسین توفیق قیام بایں خدمت یافتند و در دفع اختلاف سعی جمیل بجای آورده از دهلی به اکبر آباد شتافتند و جسد منور آنحضرت را از مرقد مطهر بر آورده متوجه دهلی شوند، از غرائب آیات و کرامات آں که در مدت مدید هشت ماه هیچ نوعِ تغیری در جسد منور آنحضرت راه نیافته بود، بهماں درستی و پاکیزگی که نهاده بودند بیرون آورند و از خاك لحد ورداء و پیرهن و جسدِ مطهر آنحضرت بوی خوش باندازه می دمید که مشك از فرو عنبر اشهب از تقابل آں شرمنده گردد، چنانچه جناب سیدی اعتصامی می فرمودند که بعداز برآوردن جسد مطهر جمعی از خادمان خواستند که بروفق رسم و عادت عبیر تازه بر اداء و پیرهن آنحضرت بپاشند پس که مشام مایان ازبوی خوش آں پیکر قدسی معطر گشته بود، خادمان رامنع نمودیم که احتیاج (۱۳٦ ـ ب) بر پاشیدن عنبیر نیست بلکه احتمال در صورت اقتران عبیر احتمال مکدر شدن بوی اصلی الهی است و از بعضی یاران که همراه سیدی اعتصامی سعادت این خدمت مستسعد گشته بودند منقول است که حین برآوردن جسد مطهرهمان که دست بایں کار بردیم محسوس همگنان شد که جسد مطهر بی اعانت مایان درمرقد منور راست نشسته بطور خود بردست و ساعد مایان قرار گرفتند، الغرض جناب سیدی اعتصامی باین و روش مستحسن نعش مقدس رابه دهلی رسانیدند روزی که نعش شریف به دهلی

Marfat.com

می درآمد این پاشکسته زاویه افتادگی نیز همراه جمعی از فقراء آنحضرت بشرف استقبال مشرف شده بود همان که نظر ابتر این احقر برنعش مقدس افتاد دُود از نهاد این نامراد برآمد و هوش از سربی خبر این بی بال و پر برید و این بیت که امام الشعراء و اکمل الفصحاء ابو طیب المشتهر بالمتنبی علیه الرحمة (۱۳۷ـ۱) بعد از رحلت امیرالمومنین المهدی بالله العباسی گفته بیاد آمد و آن بیت این است :

ما کنت آمل قبل نعشك ان آری

رضوی علی اهدی الرجال لیسیرو

و دو سه بیت دیگر ازان قصیده نیز موافق این واقعه هایله است و هی هذا

ماکنت احسب قبل رقبك فی الثری

ان الکواکب فی التراب اتغور

والشمس فی کبد السماء مریضه

والارض واجفة نکار تمور

فلکل مفجوع سوانا مشبهٔ

ولکل مفقود سواه نظیر

المقصود نعش مبارك آنحضرت رابه دهلی آورده متصل صفهٔ منورهٔ حضرت خواجهٔ بیرنگ مشرق رویه محاذی قبر حضرت خواجه قدس الله سرهما دفن نمودند وحضرت ام العارفین والده

Marfat.com

حضرت مخدومزاده خرد سلمها الله سبحانه صفه شریفهٔ آنحضرت را در طول و عرض مساوی صفهٔ منورهٔ حضرت خواجه قدس الله سره الاقدس تعمیر فرموده هردو صفه را بیك دیگر متصل ساخته اند و الآن (۱۳۷ـب) آن هردومرقد منور گویا دریك صفه است و آن ارض مطهر همین اجساد مقدسه این حضرات امروز تمثال بقیع فرقدین است، جدا دولت مندانی که در جوار این دو مشهد مقدس که در معنی مقترین نیرین اعظمین عالم ملکوت است، جای یابند که باعتقاد این فقراء ان شاء الله سبحانه مغفورخواهند بود اللّهم احیینا وامتنا وادفینانی جوارهم واحشرنا مشتملاً ببرکات انوارهم ـ

تمام شد فاتحه و مقاصد و خاتمهٔ این رساله برکات اشتماله روز شنبه هشتم رجب المرجب سال هزار و چهل و چار، باید دانست که اگرچه این مسکین درتسوید این رساله رعایت صدق مقال و تبیین حقیقت حال از ابتدا تا انتها بقدر مقدور نموده اما در حقیقت از هزار یکی واز بسیار اندکی بضبط تحریر در آمده باشد وحاشا که آن اندك نیز کما ینبغی بزور بازوی بیان هیچ احدی درآید، اگر کافهٔ فضلا و فصحا ربع مسکون به شرح یك منقبت آنحضرت (۱۳۸ـا) اجتماع نمایند و بالفاظ موجز وافی عمرها در تسوید اوراق صرف نمایند، بیان آن منقبت بروجه لائق ننتوانند نمود بلکه به مداخلت بیان قاصر آنها حقیقت حال از درجه عالی خود تنزل وانحطاط یافته متبدل الهیه گردد و لنعم ماقبل الله دره تجاوز

Marfat.com

قدر المدح حتی کانه　　بحسن ما یثنی یغاب

آری متعهد بیان اطوار و احوال شریفه آنحضرت کسی تواند بود که در نفاست جوهر و علو فطرت وکمال بصیرت و صفاء وقت و اصابت نیت و صحت اراده وسعت حوصله و جامعیت حال پی بر پی آنحضرت باشد دریں خود را اشخاص انبأ وقت تصور از جنس تصور به محال نمی تواں کرد پس اطوار نویسی آنحضرت کما حقه چگونه صورت بندد

همچواولئ سزد معرف او　　همچو اولی دریں زمان خود گو

وما احسن ماقال حسان بن ثابت الانصاری رضی الله عنه فی مدحه صلی الله علیه وسلم (۱۳۸ـب):

ماان مدحت محمدا بمقالتی　　لکن مدحت مقالتی بمحمدٍ

اللّٰهم صل وسلم و بارك علیه و علی آله و اصفیایه الراشدین اجمعین وابلغ اسباب تألم واندو هناك ایں فقیر آں ست که ایں فقیر اگرچه ببرکت صدق و اخلاص آنحضرت نوعی از اطوار فهمی آنحضرت دارد و باعتماد همیں حیثیت جرأت در تسوید ایں رساله واقع شد، اما بحسب فعل وکردار و وضع و اطوار فاسده اصلاًمناسبت بایں خدمت نداشته است و ندارد بنابرین متوهم است که مبادا ز شامت بدکرداری و وخامت اوضاع قبیحه ایں او سیاه قدر و منزلت این رساله از نظر بزرگان وقت بیفتد و مخلصان و بندگان آنحضرت نظربقبح حال ایں بنده نموده ایں رساله را

Marfat.com

مهجور سازند یا از قسم نوشتهاء اهل عرف و رسم این زمان خیال کرده حمل بر تکلفات ارده نمایند و باین حسنه و مظنه متضرء و معاقب کردند، گویا مطوی و منوی آنحضرت علیه التحیة والرضوان (۱۳۹-ا) درآنچه در رساله که در بعضی از احوال حضرت خواجه خود بخطِ خاص قلمی فرموده اند و درج فرموده که حیران و لرزان است که بعداز وصال حضرت ارشاد پناهی اوضاع مثل ماناقصان چه شود و احوال دین و دل این عاجزان بکجا کشدو معاذ اللّٰه بشامت بدی و بدنامی این درمانده این مسوده که در دائره نیکان و پاکان عنقریب از رحلت آن عالی حضرت نوشته شده و رعایت صدق مقال بجاآمده مبادا در نظر مخلصان و مریدان این آستان از درجهٔ اعتبار برافتد و طالبان حق مستفید نه کردند، الی آخره۔

مقصود ازین کلمات گویا گوشمال و تنبیه این فقیر بوده است و به کشف عالی دریافته بودند که بعداز رحلت ما فلانی که ملعبه آمالی وامانی نفسانی و شیطانی خواهد بود متعهد احوال نویسی ماخواهد شد بس نسبت به ذات پاك آن قسم تواضعات و هضم نفس (۱۳۹-ب) نموده اند تا اگر بعداز رحلت آنحضرت رساله این روسیاه ازنظرِ اعتبار بیفتد این فقیر دل شکسته نه گردد و بداندکه سبب کامل درقبول یافتن تصنیفات صلاح و اهلیت مصنفان است هرگاه مصنف درذات خود صالح و اهل نباشد

Marfat.com

تصنیف او بکدام حیثیت مقبول افتد بهرحال این بنده سعادت دارین خود مبتنی برنوشتن این رساله برکات اشتماله دانسته باین خدمت قیام نموده است شاید به یمن این خدمت توفیق اتیان اعمال صالحه نصیب این فقیر گردد اللّٰهم اغفرلنا وتب علینا انك انت التواب الرحیم و آخر دعوانا ان الحمد للّٰه رب العالمین والسلام علی عبادالله الصالحین ۔

اکنون بعضی از قطعات عالیه و انواع دیگر از فن شعر که جمعی از صادقان و مخلصان آنحضرت علیة التحیة والرضوان در مرثیه آنحضرت گفته اند و در آخر (۱۴۰ـا) آن کلمات تاریخ رحلت آنحضرت درج نموده اند، الحاق نموده به تسوید لاحقه همت می گمارد و ازانجمله است این چند قطعه که جناب کمالات نصاب المتفرد بالمشرب الخاص بین العوام والخواص مخدومی افادت دستگاهی تاج الملت والدین مولانا حسن الهمدانی الکشمیری الدهلوی گفته اند و هی هذا

حضرت میرزا حسام الدین که بود
از بزرگی درجهان در میرزای خلق
بس شفقت کو بخلق اعلاداشت
می سزد گر گویمش بابای خلق
چون زخلق اللّٰه سوی خلق شتافت
ای خوشا احوال ویی وی و ایی خلق

Marfat.com

در فـراق ومـاتـم آن قطـب وقـت
رفـت تـاچـرخ نهـم هیهـای خلـق
بهـر تـاریـخـش زابنـاء زمـان
گفـت هرکـس "مهربـان بـابای خلق"
۱۰٤٤ھ

ایضاً منه بارك الله سبحانه :

قـطـب حـق میـرزا حسـام الـدیـن
کـه ازیـن دیـر شـاد و خـرم رفـت
گـرچـه بسیـار آمـدنـد و شـدنـد
هـمـچـو روئـی کم آمد و کم رفـت
(۱٤۰ـب) بس عبادت که رفت از و بر چرخ
کـه چـرخ دا ازان خـم رفـت
هـمـرهـی کـرد دیـن بـاو گـوئـی
تـودم آمـد بـدیـن و تـودم رفـت
سـال تـاریـخ او عـطـارد گـفـت
"آه قـطـب زمـان زعـالـم رفـت"
۱۰٤۳ھ

ایضاً منه جزاه الله سبحانه عناخیر الجزاء:

قـطـب حـق میـرزا حسـام الـدیـن
ظـاهـراً گـرچـه بـود چـون مـردم

Marfat.com

لیك اگـــر نیك بـنـگـری بیـقیـن
بـــود از امـلاك بـلـكـــه افـضـلهـم
سـال فـوتـش ز من خرد چون جست
گـفتـمـــش "آه شیـخ جـنیـد دویـم"
۱۰۴۳ه

ایضاً منه لله دره:

بـایـزید وقـت خـود میـرزا حسام الدین حق
هر که دید اورا چو من بیخود در مدحش بسفت
چـون جـنـید آمـد بـضـم شیـخ سـال مـولـدش
وایـن چـنیـن تـاریـخ نیـکـو کردغم ازدل برفت
سـال تـاریـخ وصـالـش از خـرد کـردم سـوال
در فراقش گریه کردد "هاں شبلی رفته" گفت
۱۰۴۳ه

ایضاً منه جزاه الله سبحانه عنا خیرالجزاء:

حســـام مـــلـــل مهـربـــان میـــرزا
کـــه غیـــر از درِ نیك نـــامـــی نسـفـت
(۱۴۱-۱) ز صحـن دل و خانه جانِ خویش
خـــس و خـــارجـز مـرضـی بـرفـت
بـــه نیـکـــی چـنـان طـاق شـد درجهـان
کـه آئیـنـــه هـم کـم نـمـودیـــش جفت

Marfat.com

چنیں رتبہ نتوان بصد جہدیافت
جہاں آفریں دادہ بودش بمفت
بتحدیثِ نعمت چنیں گفتہ ام
کہ الطاف دادار نتواں نہفت
تخفتی شب و روز برسپری
سپس رفت و بربستر خاک خفت
چو پرسیدم ازخواجۂ سالِ فوت
"زسرحلقۂ خواجہا وای" گفت

۱۰۴۳ھ

و فاضلی دیگراز فضلاء وقت که شجاعی تخلص می کند، این قطع گفته :

حسام الحق آں فخرِ دنیا و دین
کہ بود اہل اسلام رامقتدا
دریغا کہ ناگاہ رحلت نمود
از ایں دار فانی بدار البقا
زہی عارف ذات یزدان پاک
کہ او بود برعارفان پیشوا
زہی مرشد و پیر روشن ضمیر
زہی رہنمائی سبیل ہدی
فقال السماء مثلہ لا یکون

Marfat.com

ولـــی عـلـــی الارض مـــن اولیـــاء
فلك جمـلـه تن چشم گشـت و نـدید
یـکـــی مثـل او بـر زمیـن ز اتـقیـاء
(۱٤۱ـب) کـنم گربصد سال وصفش رقم
نیـــارم نـــوشتـــن زصـد یك ثـنـــا
پـئ ســـال تـــاریـخ او از ســـروش
"هـــوا افـضـــل الـمـلك" آمـد نـدا

۱۰٤۳ھ

ایضاًمنه :

دریغ از مـرشـد دوران حسـام الـدیـن والدنیا
کـه رحـلت کرد ازیں عالم بسوی جنت الاعلیٰ
شـجـاعـی کـردفکر سـال تـاریـخ وفـاتِ او
نـدا ازهـا تـفـش آمد که "من شهرالصفر اولی"(۱۰٤۳ھ)

و خـدام فضائل انتظامی سعادت ارتسامی المشرف به قبول الاولیاء والاصفیاء خـواجـه مـحـمدصادق طغائی کاتب این حروف چـنـد قـطـعـه دریـن بـاب گـفته اند خیلی درست و بلیغ آمده و هی هذه :

قطب دین خواجه حسام الدین که بود
مـــقتـــدای و پیشـــوای اهـــل دیـــن
راحـــت افـــزای دل مـــاتـم زده

Marfat.com

روح بخش خاطر اند و هگین
نافع الخلقِ درین آخر زمان
همچو او دیگر نیاید بر زمین
عارف ذات خ دا بی ما و من
پادشاه بی کلاه و بی نگین
یاد می آمد ز دیدارش خدا
بس که بودش نورحق اندر جبین
(۱٤۲_۱)هرگز آزار دل کس رانخواست
خلق نیکوبود باذاتش عجین
بود بیدایش او برناخنی
شش جهته همچون یسار وچون یمین
گشت آخر چون ملول از خاکیان
رفت با روحانیان شد همنشین
سالِ فوت او طلب کردم زغیب
گفت هاتف "آه خیرالمومنین"
۱۰٤۳ھ

وایضاًمنه :

چه شد خواجه حسام الحق والدین
که قصر معرفت رابود بانی
کجا آن یادگارِنقشبندان

Marfat.com

که بوداز نقشبندیه نشانی
چو بسطامی و بغدادی و شبلی
بحق باقی و از خود بود فانی
زاطوار جهان تنگ آمد و رفت
ازین عالم بملك جاودانی
زهی خلقی که او از فضل حق داشت
بدشمن نیز کردی مهربانی
زهی شرع نبی راداده رونق
زهی واقف زاسرار نهانی
سزد گرآفتاب و زهره و ماه
کند در ماتم او نوحه خوانی
چوسالِ فوتِ او پرسیدم از عقل
زحسرت ماند عقل از ترجمانی
(۱۴۲ـب) پس ازیك سالِ فوتِ اوگفت
"کجاشد آن بهاء الدین ثانی"
۱۰۴۳ھ

وایضاً منه :

فغان زجور وجفای زمانۂ غدار
فغان زکردش ایام و چرخ کج رفتار
فغان زتیرگی بخت اهل علم و صلاح

Marfat.com

فـغـــان زتـقـویـــت دیـن احـمـد مـختـار
فـغـــان ز بیـکســی بیـوگـان سر در پیـــش
فـغـــان زمـفـلسی عـاجزان بـی سروکـار
متـــاعِ عـلـم و عـمل روی درکسـاد آورد
کـه نیست هیـچ خریـدارش اندریں بـازار
بـزرگ هـر دو جهـان میـرزا حسام الدین
کـــه یـادگـارِ سـلف بـود افتخـار کبـار
زهـمـنشینـی ایـن خـاکیـان چـوتنگ آمد
گـذاشـت دار فـنـا رفت سـوی دار قرار
شـده است از غـم او صادق حزیں خاموش
فـرونشســت زیـان فـصیحـش ازگفتـار
بیـــان حـــالـــت او را از گـفتـــه عـرفـی
دریـن مـعـامـلـه دوبیت میـکـنم تکرار
چنیـن کـه نـالـه ز دل چوشد ونفس ترنم
عـجـب مـدار کـه آتـــش برآورم چوچنـار
(۱۴۳_ا) گل حیات من ازبس که هست پژمرده
اجـل نـمـــی زنـد از ننگ بـر سـرِ دستـار
چـوســال نـقل وی از پیر عـقل پرسیـدم
بـگـریـه آمد و گفتـا "بـرفتـه قطـب مدار"
۱۰۴۳ھ

Marfat.com

ایضاً للّٰه دره :

مظهر رحمت حسام الحق که بود بیشك اندر ملكِ معنی پادشاه
مکتسب از رای رو علم و عمل مقتبس از خور او خورشید و ماه
بود فیض او نصیب خاص و عام بود لطف او غریبان را پناه
از غمش روز فقیران گشت شب و زفراقش شام گشته صبحگاه
اهل معنی را ز فیض عام خود جان نمی بخشید در وقعت نگاه
پیروی مصطفیٰ وخلق او بر بزرگیهاء او آمد گواه
سال فوت اوطلب کردم زعقل گفت صادق "آه عارف رفت آه"
۱۰۴۳ھ

ایضاً له جزاه ربه

چون حسام الحق ازجهان بگذشت
حصن دین را اساس محکم رفت
بایزید و جنیدِ دوران شد
شبلئ وقت و ابن ادهم رفت
(۱۴۳ب)پدر وجد اهل ایمان بود
مظهر نوح و شیث و آدم رفت
حج مبرور بود دیدن او
برکات مقام و زمزم رفت
یاربیچارگان خسته نماند
اهل دین را انیس و همدم رفت

Marfat.com

در سرا پردۂ محبت دوست
محرم راز بود و محرم رفت
هر که واقف شد از گذشتن او
همچو روح الامین بماتم رفت
صادق از قوت اوچه محزونی
او خود آزاد و شاد و خرم رفت
گفت تاریخ فوتش اهل دلی
"آه قطب زمان زعالم رفت"
۱۰۴۳ھ

ایضاً منه

آوخا واقعۂ صعب افتاد بر فقیران و غریبان ناگاه
رونق خانقه ومسجد رفت کاروبار صلحاء گشت تباه
قطب حق خواجه حسام الدین شد که که ومه ز درش داشت پناه
درصفر کردسفر سوی بهشت روز عشاق چوشب گشت سیاه
سال این واقعه راصادق گفت "قطب حق خواجه حسام الدین آه"
۱۰۴۴ھ

(۱۴۴-۱) وجناب فضائل مآبی برکات اکتسابی مولانا حافظ محمد همدانی که به شرف علم وفضل وقرابت حضرت خواجه ما قدس سره مشرف اند و از نظر قبول بزرگان نصیبۂ کامل دارند این دو قطعه رابه سلك نظم در آورده اند، قطعه اولی متضحن سه

Marfat.com

تاریخ است وقطعه دوم متضحن یك تاریخ :

قطعة الاولی هذه :

آه از میرزا حسام الدین(٤٧٦ه) آن مه آسمان صدق وصفا(٦١٩ه)

(١٠٩٥ه_٥٢=١٠٤٣ه)

آن گـرامـی نهـاد والا قدر پی رو خـاص خـواجهٔ دوسرا

آن زخـود فانـی وبـحـق باقی رفـت زیـن خـاکدان باوج سما

سـال ایـن مـاتـم از خرد جستم بـاهـزاران هـزار واویـلا

کـردهـاتف نـدا زعـالـم غیـب کـه "نـمـانـد آه قدوة العرفا"

(١٠٤٣ه)

بـاردیـگـر زبهر ایـن تـاریـخ داد تـغیـر مـصـراع بـالا

تا ز ثانـی نـداش بیت نخست ایـن چـنیں گشت بر زبان پیدا

قـدوهٔ دیـن ماحسام الـدیـن آن مـه آسـمـانِ صدق و صفا

(١٤٤_ب) باز بار دگر بتعمیه گفت کـزپـی سـال ایـن بزرگ عزا

پی اشارت شمار و فرد بجو هـردومـصـراع بیـت اول را

این سه تاریخ یادگار من است ای خیـالـیّ سـخـنور دانـا

قطعة الثانیه :

حـضـرت میرزا حسام الـدیـن کزجـمـالـش بهارِ دین بشگفت

هیـچ زاحوال خویش باز نراند هیـچ زاسرار خـویش بادنگفت

احـراز چـار بـاغ عمر شریف خس وخوشاك سالِ و ماه برفت

کـرد مسکـن بـروضهٔ رضوان صورتاً گرچه زیرخاك بُخفت

Marfat.com

سال این ماتم از خرد جستم "آه قطب مدار رفت" بگفت

۱۰۴۳ھ

و نیز خدام مولانا محمد حافظ دایره طرح نموده اند که هراسم راکه کس اعتبار کند، تاریخ رحلت آنحضرت می شود و ضابطه آنکه اول آن اسم رابحساب جمل به شمارند آنچه شود نه نه ازان طرح کنند تاکمتر از نه بماند و یاهیچ نماند وآنکه کمر بماند (۱۴۵-ا) هریکی بماند یازیاده اگر زیاده ازیکی بماند بآن عدد درین دائره در آیند و از هرخانه که خواهند ابتدا نموده خانه خانه بشمارند و برهرخانه که عددباقی منتهی شود عدد آن خانه بگیرند تادور تمام شود و تمامی دور در فرد وقتی است که شمارگانه اول که مبدا شمار بود منتهی شود و در زوج بخانه که دریمین آن است بس اعداد حاصل نموده راجمع کنند همان تاریخ وصال که هزار و چهل و سه است برمی آید و اگر یکی بماند و یا هیچ نماند عدد حروف اسم رااگر قابل طرح باشد طرح نموده به باقی والابهمان عدد دائره در آیند اگر عدد رسم بعدد طرح برسد همان راباقی ازطرح اعتبار نمایند وباید دانست که اگر عدد باقی یا آن را باقی اعتبار نموده باشند فرد بود درخانه شماری از خانه که عدد بردارند آن خانه بازدرشمار آرند و اگر زوج بود ازخانه دیگر شمارند (۱۴۵-ب) واختیار عدد نه برای طرح نه بجتهه انحصار ست بلکه بجهته آن ست که اکثر اهل حساب در اعمال

Marfat.com

حسابی همین عدد رابرای طرح اختیار نموده اند والا هرعددی که خواهند برای طرح اختیار نمایند تاکمتر ازان بماند و باقی در دائره درآیند وعمل بپایان رسانند، چنانکه گفته آمد این دائریك تاریخ نیست تواریخ غیر متناهی درین حاصل است

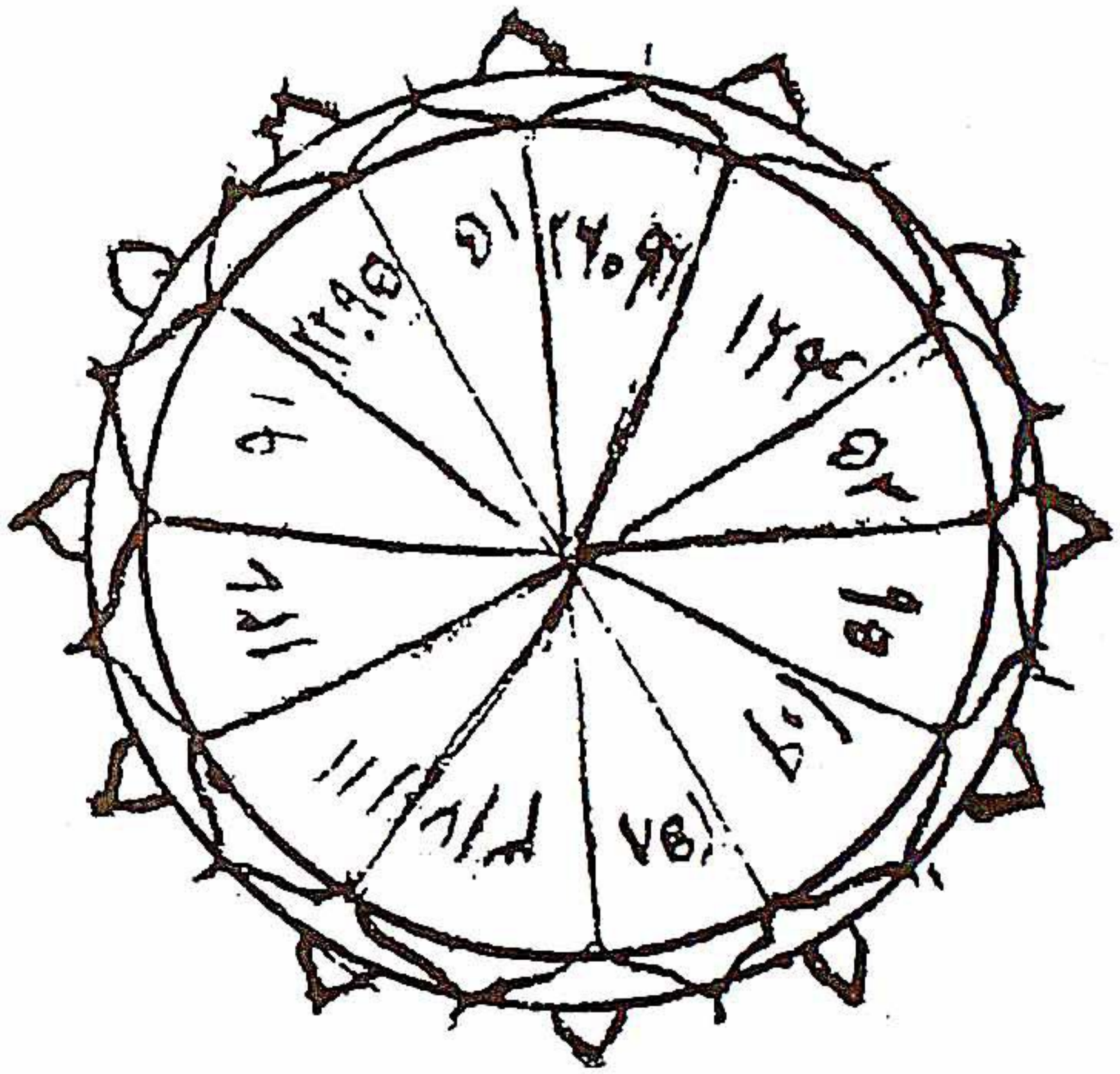

خدام کمالات انتظام سیادت پناهی میر محمد زاهد که از خلص اصحاب حضرت خواجه وکمل احباب حضرت ایشان اند ،این قطعه در تاریخ رحلتِ آنحضرت گفته اند ، شعر

قطبِ دین میرزا حسام الدین　　کردتاازعلوبه سفل نزول

(۱۴۶-۱) داشت مرآة دل مجاذی ذات　　از غبار مغائرت مصقول

Marfat.com

بود اوقات او چه روز و چه شب بعنایات خاص حق مشمول
همچو اولی نه بود در وقتش بکمالات و قرب ز اهل قبول
زین نشیمن چوتنگ شد روحش کرد پرواز و شد بحق موصول
من بتاریخ او ببردم رنج راست گویم نه نیکوئیست فضول
گفت عالی نژادیم از لطف "شیخ اسلام" گوئی سال وصول

۱۰۴۲ھ

لاحقه

در تعداد جمعی از صحب عظام و احباب کرام آنحضرت بانبذی از احوالِ هر کدام خصصهم الله سبحانه باخص الافضال و الانعام

باید دانست که از ایں گروه والا شکوه پیشتر آنانند که بحسب بیعت و اخذ طریقه محسوب و از اصحاب نورالاتم وسرالله الاعظم خواجۂ آفاق حضرت خواجه بیرنگ اند قدس الله سره بلك بعضی ازیں جماعت کرام طی اکثر مقاماتِ طریقت درخدمت حضرت خواجه قدس الله سره الاقدس (۱٤٦ـب) نموده سزاوار خلعت خلافت گشته بودند و بعداز رحلت حضرت خواجه ادم الله ذکره بدیدار و صحبت آنحضرت علیه التحیة والرضوان الفت و محبت پیداکرده ظاهراً و باطناً مستفید و مستفیض از آنحضرت گشته اند و آنحضرت نیز بموجب وصیت حضرت خواجه قدسنا

Marfat.com

اللّٰه سرالاقدس که تخمی درنهاد یاران کاشته ایم آب دادن و بجارسانیدن ایں تخم حواله بفلانی که عبارت از آنحضرت باشد نموده ایم ، آنحضرت از تیماً لهذا الامر الاعلیٰ باعدم اقامة مراسم شیخی و عدم اختیار تعین ارشادهم در نطع مصاحبت واختلاط مساویانه حق وصیت مذکور کماینبغی بجای آوردند و هرکدام ازاں اعزه رابمنتهاء استعداد شان رهنمونی فرمودند وجمعی دیگر آنها که بعداز رحلت حضرت خواجه ادام اللّٰه ذکره برروی کارآمده سعادت خدمت و ملازمت و مجاورت آنحضرت یافته اند و بصدق (۱٤۷ـا) عقیدت وخلوص بندگی آنحضرت از سائر بنی نوع ایں وقت بشرف بی روی منهاج خاص و سلك مخصوص آنحضرت مخصوص اند و آنحضرت را علیه التحیة الرضوان نیز نظر قبول والتفات وگوشهٔ توجه درباب آنها مبذول بوده است الحمد للّٰه علی ذالك ، بنابریں لاحقه رابه دوقسم منقسم ساخت۔

قسم اول بعضی عزیزانی که بصحبتهاء واستفاده ها عظیمه حضرت خواجه قدس سره الاقدس مشرف گشته بعداز رحلت حضرت خواجه مصاحب و مستفید از آنحضرت بوده اند علیهما التحیة والرضوان

قسم دوم سعادت مندانی که دست تشبث به دامن عنایت آنحضرت درزده از برکات خدمت و بندگی آنحضرت برقدر استعداد بهره مند گشته اند ۔

Marfat.com

قسم اول

منهم حضرت اعظم الاصحاب و اکرم الاحباب الفائز باعلیٰ مراتب المحو و الفناء والمملو بانوار الاصطفا والاجتبا صدر نشین مسند (١٤٧_ب) هدایت و رشاد حضرت زین العباد والاوتاد میاں **شیخ الله داد** زید برکاته

مسقط الراس آں عالی جناب بقعۂ منوره انبروهه است از مضافات بلدۂ سنبل که از امهات البلاد هندوستان است و قوم و قبیلۂ ایشاں را دراں سر زمین تورانی خوانند، همانا که یکی از اجدادِ امجادِ ایشان از ولایت توران که عبارت از قبچاق و ترکستان وماوراء النهر است بارض هند آمده باشد و اکثر اشخاص قبیلۂ ایشاں در بقعه انبروهه به علم و عبادت و اصالت و نجابت روی شناس آمده اند و آں عالی جناب نیز درسن مراهفت کمرسعی در راه طلبِ علم بسته، چندگاهی در خدمتِ علماء وطنِ خود تحصیلِ علم نموده اند، بعدازاں قلع بیخ و بن الفت از وطنِ مالوف کرده به جاذبۂ طلب علم در دهلی رسیده اند و از دهلی باستماع تبحر خدام شیخ چوهر سرهندی و ملا جمال لاهوری مدتهابه سرهند (١٤٨_ا) و لاهور تردد می نموده اند و در ملازمت ایں در عالم عظیم الشان براکثر علوم منقولۂ اسلامیه عبور فرموده اند و درآں ایام طالب علمی برخلاف اقران و امثال خود رسوخ قدم درمقام طاعت و عبادت داشته به تعمیر اوقات پیشتر ازان مقید بوده اند که

Marfat.com

به تحصیل کتاب دانی و تعلقهٔ لسانی همدران اثنا دربلدهٔ فاخرهٔ لاهور بحضرت ایشان علیة التحیة والرضوان آشنا شده اند و ازآن جاکه حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان درآن ایام عازم ترک دولت مندی دنیوی وتجرد از ملابس وحلاوت امرائی بوده اند و به مقتضاء آن عزیمت در اختلاط فقراء و صلحاء و علماء بسیار تقید داشته اند، خدمت میان را صید خود ساخته بانواع دلجوئی و اعزازِایشان را به خود مربوط ساخته اند وآن عالی جناب نیز انس تمام آنحضرت علیه التحیة والرضوان حاصل کرده، اکثر اوقات آنحضرت محشور می بوده اند و هم به رفاقت آنحضرت به سعادت ملاقات (۱٤۸ـب) حضرت خواجه قدس سره مشرف شده اند و دست بیعت بحضرت خواجه قدس سره داده اخذ طریقه نموده اند و در اندك فرصتی کیفیات خاصهٔ این سلسله علیه نصیب وقت ایشان گشته و حالت غیبت و ذهول و استهلاك به حدی شامل اوقاتِ شریفهٔ ایشان شده که روح منور ایشان از توجه و تدبیر بدنی قلیل الالتفات گشته و ازیں ممر انواع ضعف قواء برایشان عارض گشته و یوماً فیوماً بدن شریف ایشان می کاهیده تاآنکه توهم هلاکت ایشان برجمیع اصحاب غالب آمده بس حضرت خواجه قدس سره الاقدس علاج افاقه ایشان از استهلاك مذکور ازاں دیده واندکی ایشان را به معاملات سرکار خاص و خدمت اهل خانقاه مشغول سازند، پس ایشان بموجب امر عالی قیام و اقدام بخدمات

Marfat.com

مذکوره نموده، همچنان مستغرق ورطهٔ استهلاك حاضر خدمت می بوده اند چنانچه آنحضرت علیه التحیة والرضوان می فرمودند که گاهی حضرت خواجهٔ ما ایشان را به برداشتن طبق طعام (١٤٩ـا) اشاره می فرمودند و ایشان همچنان مست طافح طبق ها برداشته به حجره هاء یاران تردد می نمودند و هرکه درآن حالت ایشان را می دیدند متوهم می شد که هم در ساعت طبق از دست ایشان خواهد افتاد لیکن به مساعدت حفظ الهی هیچ آسیبی نمی رسید ونیز آنحضرت علیه التحیة والرضوان می فرمودند که دران ایام حضرت خواجهٔ ما ایشان را به نوساختن چیزی اشاره فرمودند وایشان بجهته ابتیاع چوب پله چهارده پانزده روز متصل به بازار می رفتند واز بس غلبهٔ زهول واستهلاك هرروزگارِ مذکور را فراموش می کردند تاآنکه روز شانزدهم توانستند آورد و الطاف و عنایات حضرت خواجه قدس سره الاقدس درباب ایشان آناً فاناً می افزددند و از کمال قرب و دوام حضور و محرمیت خاص نصیبهٔ تمام داشتند و همدران ایام چون نیوز اقامت آن عالی مقام به عالم شعور است نمی داد، حضرت خواجه قدس سره الاقدس اصلاح حال (١٤٩ـب) ایشان دران دیدند که آن منهمك دریا شهود را که خدا سازند تا اشتغال مشاغل خانه داری دافع سبات روحی ایشان گردد، پس حضرت ایشان ماعلیه التحیة والرضوا بموجب امر عالی حضرت پیردستگیر یکی از بنات طبقه علیه جهر

Marfat.com

راکه در محل شریف آنحضرت علیه التحیة والرضوان در رنگ فرزندان تربیت یافته بودند به زوجیت آن عالی جناب اختیار نموده، بآئین ستوده درحبالهٔ ایشان در آوردند و بعدازاں حضرت خواجه قدس الله سره الاقدس ایشاں راقرب به منزل خاص خانه تعین فرموده اهل خانه ایشاں را باهل بیت مطهر خود امتزاج بخشیدند

و همدرآں ایام چوں حضرت خواجه را قدس الله سره الاقدس ضعف دماغ ونخافت قویٰ بیشتراوقات صاحب فراش می داشت وسر و دماغ وفرصت وفراغ مصاحبت واختلاط طلبه حق دست نمی داد، حضرت خواجه قدس سره خدمت روبراه نمودن درویشان به شغل باطن و سر مجلس حلقه مشغولی رانیز بآں عالی جناب حواله فرمودند و تا حضرت خواجه قدس الله سره (۱۵۰-۱)در قیدحیات بودند، آں عالی جناب خدمت وکالت خاص وخدمت اهل اختصاص و سرحلقه نشینی اصحاب صدق و اخلاص بواجبی مرعی می داشتند و بعداز رحلت حضرت خواجه قدس الله سره الاقدس، حضرت ایشاں علیه التحیة والرضوان نیز معامله باآں عالی جناب موافق دستور سابق بااز دیاد تعظیمات واحترامات بنیاد نهادند، چنانچه از خدمات ومناصب مذکوره خدمت وکالت وتمشیه حوائج اهل خانقاه را باعزه دیگر حواله نموده آں عالی جناب را خاص به منصب سرحلقه نشینی مسلم

Marfat.com

داشتند و اهل خانه ایشان را قریب به منزل شریف خود جای داده، مطابق سنت سنیه حضرت خواجه قدس سره فرزندان ایشان را مخدرات سرادق عزت امتزاج تمام بخشیند ند و حضرت ام الکرام حلیله انحضرت والدهٔ مخدومزاده بزرگ بی بی فاطمه نور الله مرقدها تفقد احوال فرزندان ایشان را براکثر حوائج حرم معلیٰ تقدیم می دادند و در ترفیه (۱۵۰-ب)احوال ایشان به نهایت درجهٔ امکان می کوشیدند و آنحضرت علیه التحیة والرضوان پیوسته در ازدیاد منزلت و شیوع دعوت و رسوخ مبانی مشیخت آن عالی جناب ساعی جلیله به تقدیم می رسانیدند و به غیبت ومفارقت ایشان اصلا رضانمی دادند چنانچه هنگام عزم سفر حجاز که در عهد حضرت پادشاه مغفور جنت مکانی تااکبر آباد رسیده به سبب اشاره نا یافتن از ارواح طیبه برگشته آمدند ، آن عالی جناب را بااهل خانه عشیره و اقرباء ایشان همراه گرفته بودند باوجود احتیاج تمام که خانقاه حضرت خواجهٔ آفاق قدس سره را بوجود شریف ایشان بود بجدائی ایشان راضی نه شدند و این قصه راست مانند سرگذشت حضرت خواجه محمد پارسا علیه الرحمة که هنگام توجه بحرمین شریفین مفارقت حضرت خواجه علاء الدین غجدوانی را تاب نیاوردند کماشرح فی الرشحات۔

بالجمله آن عالی جناب بعون تائیدات (۱۵۱-ا) آنحضرت علیه التحیة والرضوان همراه معزز و مبجل بین الاصحاب بوده

Marfat.com

رسوم مشیخت برپا می داشتند و از نو طلبان هرکه اظهار ارادت
می نمود آنحضرت علیه التحیة والرضوان وی را بخدمت آن عالی
جناب دلالت می فرمودند و تاآن عالی جناب را بنوعی از صحت
بدنی که آمدن تا مسجد ونشستن بااصحاب دران مقدور باشد
حاصل بود، آنحضرت علیه التحیة والرضوان هیچ طالبی را بجای
دیگر دلالت نه نمودند، آخر الامر بحکم الدنیا سجن المومن
انواع امراض شدیده دربدن مبارك ایشان حادث گشت علی
الخصوص عارضهٔ بواسیر که بحیثیت تزمن و تمکن برسائر امراض
راجح آمده و قوت و استمراری پیدا کرده که شرح آن از حوصلهٔ
بیان افزون ست، مجملاً هیچ روزی نیست که دوپهر وسه پهر و
زیاده ازان در متوضاً بدان علت محبوس نه باشند و به تدریج اشتها
طعام نیز قلت پذیرفته چنانچه دو روز پس گاهی دیرتر (۱۵۱ـب)
ازان اثر اشتها ظاهر می شود و دران حین بوزن دو سه سیر شاهی
شوربا گوشت که دران نیم نان تنگ ثرید می سازند بتناول فرموده
باز تاچند روز دیگر اصلاً لبی به هیچ جنس طعام نمی آیند و بسبب
عارضهٔ مذکوره نیست طاقت بر آمدن ازخانه سالهاست که مفقود
گشته است، آنحضرت علیه التحیة والرضوان دریں ایام نیز کمال
توجه واهتمام دربیمارداری وتسهیل وجه معیشت ایشان مبذول
می داشتند و انواع لطائف و دقائق در از دیاد داری وتسهیل وجه
معیشت ایشان مبذول می داشتندوانواع لطائف و دقائق دو از دیاد

Marfat.com

اشتهاء ایشاں و رسیدن طعام موافق بوقت اجتهاد می فرمودند و در عهد میمنت مهد حضرت خلیفهٔ عهد صاحب قران ثانی زیده عمره تقریبات لطیف برآنگینحة انموذ جی صالح از کمالات ایشاں بسمع عالی ایں پادشاه دیں پناه رسایندند و بیمن دلالت جز و سعی جمیل آنحضرت وظیفه مناسب که کافی و وافی حوائج متعلقان ایشان تواند بود (۱۵۲-ا) از درگاهِ معلی پادشاهی باسم فرزندان ایشاں مقرر گشته است و اگر اراده الهی مساعدت نمود تاعمر هاء دراز ادرارِ مذکور باولاد و اخفاد ایشاں خواهد رسید -

الیوم که اواسط سال هزار وچهل وچهارم است و از عمر شریف آں عالی جناب هفتاد وسه سال مفقضی گشته، الحمدلله المنه که در زمرهٔ احیاء داخل اند و برکات وجود شریف ایشاں درمیان ایں درویشان کائن است الله تعالیٰ ایشاں راتا منتهاء عمر طبعی برساند و ایں فقراء را از برکت جوارِ ایشاں از جمیع محن و فتن آخرالزمان محفوظ دارد و بحق الحق واهله و از اوضاع و اطوار شریفه ایشاں آنچه محسوس و مشهود می شود تواضع و تیستی و خاکساری و شکستگی است و دوام مراقبه و استمرار ربطِ قلب بجناب احدیت واحتراز و تجنب تمام از خصال غیاب و نمام و اعظم مناقب شریفه ایشاں آنکه دربرابر هرجانی ناسزا (۱۵۲-ب) بسمائی کمال تحمل وگذرائی بکار دارند، زوجهٔ شریفه ایشاں را قریب چهل سال است که بانحراف عقل و تشویش ظنون و غلبه

Marfat.com

جنون مبتلااست و هردم و هرساعت الاماشاء الله سبحانه انواع سخافت و بی خردی و پرخاش و بی ادبی نسبت بایشان بجای می آرد و همیشه ایشان در برابر آن جفا پیشه ارجاع تقصیر بجانب خود نموده در مقام دلجوئی و باز خواست تقصیر ثبات قدم می ورزند و هرگز اثرضجرت و ملالت ظاهر نه کرده اند و به یمن حصول ملکه این خصلت و رسوخ هیت این فضیلت ترقیات عظیمه حاصل وقت شریف ایشاں گشته است و بعداز حضرت زنگی آتا علیه الرحمة که به تحمل و برداشت زوجهٔ جفابیشه غازه امتیاز بر جبین روزگار خود دارند، مثل ایں مخدوم عالی مقام هیچ کس دریں منقبت مسموع نه شده ـ

هذا و از کلمات قدسیهٔ ایشاں آنچه درحین تحریر این اوراق در خاطر فاتر ایں فقیر جائ داشت (۱۵۳ـ۱) ایں سه کلمه است:

یکی آنکه در معرض شفقت برخلقِ خدا و نصیحت طلاب این طریق مکرر می فرمایند هرکه هوس این راه درخود به بیند وبه ذکری از اذکار مناسب حال خود مشرف شود، آں جوانمرد رامی باید که شغل کتاب و توغل درمطالعه را نیز در رنگ تمتع بلذات و شهوات جسدی منافی احکام طریقت دانسته، علی الدوام بذکر و مراقبه مشغول باشد و اغواء شیطان دراشتغال به مشاغلِ حسنه اخری گوش نه کند که بالتزام ایں جدّ در اندك فرصتی فتوح کثیره

Marfat.com

نصیب او خواهد شد و الابفحواء خلطواً عملاً صالحاً وآخر سیاعسی الله ان یتوب علیهم (آیته) معامله اش محتمل ومکدر خواهد بود ـ

دیگر می فرمودند که دریں مدت بیست سال که امراض عدیم الانفکاك ایں فقیر شدت دارد، چند مرتبه در خواب دیده شد که وقت رحلت ایں فقیر یك هفته بعد مدتی آمد یا یك ماه بعد (۱۵۳ ـ ب) یاچهل روز بعد و امثال ذلك موقت به میقات قریب ظاهر شده و هر مرتبه این فقیر به تذکر قرب زمان رحیل خود آماده سفر آخرت گشته به توصیه و تمشیه حقوق ضروریه مشغول شده و چون آن میقات گذشته واثری از رویا ظاهر نه شده متامل می شدیم که مکرآن رویااز حلیه حقیه و رحمانیه عاری بوده است که چنیں بی ترتیب نتیجه می گذرد آخر بکرم الله سبحانه معلوم شد که مراد از مرگها که نمودند مرگ یك اثری از آثار طبیعت وآن عدام یك شانی از شیون جسمانیت بوده است واکنون بحکم واما بنعمة ربك فحدث می توانیم گفت که سالها است که پیکر جسمانی ایں فقیر حکم بدن مثالی گرفة است و از مزاحمات طبیعت وآثار ایں نشاء عنصریه مزجی قلیل مانده باشد، الحمدلله علیٰ ذلك

دیگرمی فرمودند که از اعاظم عنایات خداوندی درحق ایں فقیر آں ست که (۱۵٤ ـ ا) چنانچه درنخست طلب واثناء سلوك حضرت خواجه آفاق خواجۂ بیرنگ راقدس سره مربی ایں فقیر ساخت که بحفظ وحمایت بندگان آں عالی حضرت از پست و

Marfat.com

نشیب ایں راہ وآفات و مخافات طریقت سالم و مامون به سیر و سلوك مشغول بودیم همچناں در اواخر حال و ایام شیخوخت که بامر حضرات خدمت انتظام حلقهٔ مشغولی اصحاب بایں فقیر باز گشت مثل حضرت ایشان بگرمی را ناظر و مربی این فقیر ساخت تا از را اهنمونی ایشاں از اکثر عقبات و مضار مشیخت محفوظ مائده شده ـ

منهم منبع النور و الحضور و دائم البسط و السرور الخاص المخلص والمعرض المستغنی وعماسواه زبدة النجباء و صفوة الاصفیاء قرة عیون الاولیاء حضرت میاں شیخ رفیع الدین محمد العباسی الچشتی النقشبندی علیه الرحمة والغفران ـ

مردمِ قبیلهٔ ایشان خود را از اولاد حضرت عباس بن عبد المطلب (۱۵٤ـب) رضی الله عنه می دانند و الحق اثر نجابت و نیك ذاتی و طهارت و علو فطرت در جمیع اشخاص عشیرهٔ ایشان هویدا است و ظهور این خصال از اجله شواهد این مدعا است و مدت یك صد و پنجاه سال است که آباء کرام ایشان به تجدید طریقه علیه چشتیه و قادریه و اشاعت وکمالات این سلسله ها علیا در دیار دهلی شان و منزلت عالی دارند خصوصاً حضرت شیخ محمدخیالی و حضرت شیخ عبدالعزیز قدس سرهما که از اکثر متاخرین مشائخ هندبه و فور کمال و صبر و فضل و صدق حال امتیاز تمام داشته اند و عالمی از برکات خاندان آنحضرت به مهمات بلند

Marfat.com

ایـن طـائفـه رسیـده و والـد بزرگـوارایشـان جـناب مرجع الطالبین ومـلاذالسالـکیـن الشیخ قطب الدین محمد المشهود بالقطب العالم رحـمة اللّٰـه سبـحـانـه در وقت خود باقامت مراسم هدایت و ترویج (۱۵۵ـا)طـریـقـه بـزرگـان خـود ازسـائـر برادران مستثنی بوده اند و حضرت خواجه آفاق خواجه بیرنگ قدس الله سره الاقدس درایام تردد فرا حضرات مشائخ مختلفه الاطوار قبل از حصول نسبت بروح مـنـور حـضـرت خـواجـه عـالـم خـواجـه احرار چندگاهی درخانقاه حـضـرت شیـخ مـذکـور نیـز بـوده انـد و بـه بعضی از اوراد و رواتب سـلسلـهٔ ایشـان اشتغـال ورزیـده، هـمـدرآن ایام حضرت خواجه را قـدس سـره نسبـت بـجـنـاب میـان شیـخ رفیع الدین محمد رفع الله سبـحـانـه یـگـانـه فـرطِ مـحبـت وکـمـال تعلق قلبی بهم رسیده بود وآنـجـناب رفعت ایاب از یمن نظر قبول حضرت شیخ خود و برکات دوستداری حـضـرت خـواجـهٔ آفـاق قـدس سـره هم از صغر سن مستحسـن الاخـلاق و مـؤدب وسـنـجیـده کلان شدند و بعداز آنکه حـضـرت خـواجـه آفاق قدس سره منجذب بعنایت حضرت خواجه احـرار قـدس الـلّـه سـره الاقـدس (۱۵۵ـب) گشتـه، از دهلی عـازم ولایـت مـاوراء الـنهر گشتـنـد، جناب رفیع المکانی در غیبت حضرت خـواجـهٔ آفـاق هـمـراهـی نـواب مـرتـضـوی انتساب منعم الانامی مرتضیٰ[1] خان برد‌الله مضجعه اختیار فرموده، چندگاهی از ملازمت

[1] خ مرتضوی

Marfat.com

حضرت والد بزرگوار خود مهاجرت نمودند و در خلال آن ایام در بلدهٔ ممجدهٔ لاهور بآنحضرت اعنی حضرت خواجهٔ ابرار حضرت ایشان ما آشنا شدند و به علاقه بزرگ زادگی و مشاهدهٔ اطوار و اوضاع آراسته ایشان آنحضرت را علیه التحیة والرضوان نیز بایشان رابطهٔ اخوت وعلاقه محبت محکم گشت و جناب رفیع المکانی تا در لاهور بودند اکثر اوقات بملازمت آنحضرت می رسیدید تاآنکه حضرت خواجه آفاق قدس الله سره الاقدس از خدمت حضرت مولانا بزرگ ادام الله ذکره رخصت یافته بملك هندوستان رجوع فرمودند وجناب رفیع المکانی از برکات (۱۵٦ـ۱) صحبت حضرت خواجه ترك همراهی امراء و ملوك نموده به مقر اصلی و مقام موروثی خود بازگشت نمودند و ازآن جاکه جمال حال حضرت خواجه قدس سره در مرآت باطن ایشان عکس انداخته بود نظر اعتبار از رشد و ترقی موروثی خود برداشته، بکمال عقیدت وصدق اخلاص دست ارادت بحضرت خواجه قدس سره داده داخل طریقهٔ نقشبندیه شدند و حضرت خواجه کمال توجه نسبت بایشان مرعی داشته بهر کیف که مرضی و متمناء خاطر ایشان بود تربیت ایشان می کردند چنانچه بواسطهٔ خاطر ایشان درس بعضی کتبِ تصوف برای ایشان می گفتند حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان نیز دران درس هم سبق می شدند مجملا هم بربالش مخدومزادگی بروش تربیت و ارشاد ایشان بجای آوردند که هیچ

Marfat.com

نوع مذلت وضع [1] (۱۵۶ـب) مریدی پرامن حال ایشان نمی گشت و هم در عهد حضرت خواجه قدس سره چون آن رفیع المکانی رابجهة ورزش طریقه علیه نقشبندیه متانت ودگرگونی در وضع و مشرب بابرادران شان پیدا شده بود، ترك سکونت درمیان برادران نموده، در موضعی دور ترك از محلهٔ خود خانها ساخته اختیار سکونت فرمودند و در مدت عمر هرگز در هیچ معامله موروثی و غیر موروثی بابر ادران شرکت نورزیدند چنانچه بعد از رحلت پدر بزرگوار ایشان روز سوم اهالی و موالی حضرت دهلی در خانقاه ایشان جمع شده خواستند ایشان را باجلاس والباس صاحب سجادگی اختصاص داده دستار و پیراهن پدر بزرگوار ایشان رابایشان بپوشانند، آن رفیع المکان به هیچ وجه رضانه دادند و به همان نظر ها قبول که از (۱۵۷ـا) پدربزرگوار خود درحیات یافته بودند و برکات و ثمرات صحبت حضرت خواجه قدس سره اکتفا نموده پرچهاء تبرکی رابه برادران خرد تر از خود ایثار فرمودند و از اوراد و رواتب سلسلهٔ آباء کرام خود روی همت برتافته بذکر و مراقبه وربط قلب به جناب احدیت که از احکام و مشاغل مخصوصه سلسلهٔ علیه نقشبندیه است اشتغال می ورزیدند واگر ناگاه شخصی به عنوان طلب این راه دامن گیر وقت ایشان می شد و به مبالغه وابرام خواهش تلقین طریقه می نمود هم ازمشغولیهاء

[1] ا، وضعه ، خ، وضعه

Marfat.com

اکابر نقشبندیه چیزی تعلیم می فرمودند و تانفس اخیر الابحضرت ایشان ماعلیه التحیة والرضوان به هیچ کس از اهل دهلی آشنائی واقعی پیدا نه کردند و در مدت اقامت در دهلی در هرماهی دو سه مرتبه به دیدار انور آنحضرت رسیده خویشتن از صحبت ایشان مشرف وایشاں را از صحبت (۱۵۷ـب) خود منشرح می ساختند، بالجمله بوضع لطیف وآئین مستحسن اوقات عمربآخر رسانیدند و سرانجام باغربت مسافرت و تنهائی دربلدۂ برهانپور مسافر عالم بالا گشتند انا لله وانا الیه راجعون ـ

یکی از مریدان صادق الاخلاص پدرِ ایشان که بعضی از ترقیات سلسله شریفه ایشاں رسیده است، نقل می کرد که در آنچه آں رفیع المکان بارادۂ سفرِ برهانپور مصمم فرموده ،در صدد قدم نهادن در رکاب این مسافرت بودند بنده به ملازمت ایشان رسیده مترصد فاتحه وداع گشت، دران اثناروی بسوی من کرده، فرمودند ای میان اینك رفتیم ورفتیم آں بود که ازاں سفر باز نه گشتند و از وضع ودار وروش و اطوار آں رفیع المکان آنچه مشاهد و محسوس امثال ماکوته نظران بود عدم تقید است به تکلفات و ترسمات اهل ظاهر وعدم التفات بسمات (۱۵۸ـا) وخصال متعبده ووضیع القدر دانستن نمودهاء خیالی و کشوف مثالی و معمور داشتن اوقات به توجه و نگرانی دائمی و بی پروا زیستن از موجبات غم و شادی روزگاروخوش وقت بود در هرحال وماینا سبها

Marfat.com

و منهم مطلع انوار هدایت ومنبع اسرار النهایت هی الرجوع الی البدایت برهان العصمة والطهارت کاملة البصیرت والبصارت زین المستورات وفخر المخدرات نجیة الوری حبیبة الاولیاء بی بی دولته القرشیه رفع اللّٰه شانها ومتعنا بمزید فضلها واحسانها

کمالات شریفه ایشان درمکیال مقال نمی گنجد، مجملی از ظواهر احوال آں بارعة الزمان آنکه آرزوی نسب به معشر کرام قریش رضی اللّٰه عنهم می رسند و هم از صغر سن مستتیر وفیض پذیر از برکات وقت حضرت شیخ بهلول و جناب شیخ حاجی محمد و شیخ عبدالغنی بیابانی بوده وجه انوار علم و عمل روح شریف خود مخدومی میاں (۱۵۸ـب) شیخ اللّٰه دیه متمتع گشته در حجلهٔ صلاح وعفت وحلهٔ طاعت وعبادت معزز و محترم بوده اند و در طلب وجستجوی مرشد طریقت و انتظار ورود مدد وعونِ الهی شریك دولت و همعنان وهمداستان عزیزان مذکورمی بودند تاآنکه حضرت خواجه آفاق خواجه بیرنگ قدس اللّٰه سره الاقدس از سمرقند باخلعتِ خلافتِ کبریٰ در دهلی رسیده مقدم طالبان ایں راه را بحسن تلقی و تلقین پیش آمدند وصیت بزرگی و دستگیری آں عالی حضرت منتشر گشت آں بارعة الدهر از استماع ایں نوید جاں بخش بوساطت زوج شریف خود فصل دراز از خود اخلاص و نیاز خود معروض داشته طلب تعلیم طریقه نمودند

Marfat.com

حضرت خواجه قدس اللّٰه سره الاقدس برعلو فطرت و لطافت استعدادِ ایشان مستشرف گشته بپای ملکوت پیما خود به منزلِ ایشان که (۱۵۹ـا) قریب به نصف میل مسافت داشت تشریف برده تلقین فرمودند و هم در اول مجلس کیفیات غریبه و فتوح عالیه که اکثر اشخاص را بعد از سالها حاصل شود نصیب وقت آن بارعة الدهر گشت و اناً فاناً عروج و ترقی می افرود، حضرت خواجه قدس سره چند مرتبه تفقدِ احوال واستفسار وقائع ایشان نموده هرروز یك روز پس بذات قدسی سمات در منزل ایشان تشریف می بردند وکمال و نهایت التفات درتربیت ایشان بکارداشته، حق ارشاد بجای می آوردند چنانچه بعداز مضی اندك فرصتی بملاحظه صعوبت طی مسافت راه آن بارعة الدهر رامحله سرای شیخ کو چانده به قلعه فیروز آباد که مسکن این درویشان است قریب به منزل خاص جای دادند و در هرروز چند مرتبه برسرِ وقت شریف ایشان رسیده باز پرس (۱۵۹ـب) احوال می نمودند و بعداز اندك مدتی آن بارعة الدهر را باجازت مطلقهٔ ارشاد امتیاز بخشیده از جنس عورات هرکه را طالب طریقه می یافتند بخدمت آن بارعة الدهر دلالت می فرمودند و دریچهٔ خرد در دیوار منزل ایشان که قریب اهل بیت مهطر بود کشوده حضرت والده ماجده وحلائل جلائل خود را هر روز در حلقه مشغولی ایشان می فرستادند و در کمتر مهلتی جمع کثیر از طائفه نسوان را در صحبت ملازمت ایشان

Marfat.com

فتوحات میسر گشت و حلقهٔ صحبتِ ایشاں بردائره مجسل اکثر مشائخ وقت راجج آمد، حضرت خواجه درتوصیف و اعلاء شان ایشاں می فرمودند که آں صفاء وقت و علو حال که نصیب این محسودهٔ الرجال گشته دریں امت مرحومه طائفه نساکم کسی را میسر شده است اگر رابعه بصریه زنده می بود غاشیه خدمت این بارعة الدهر را بردوش وقت می کشید (۱۶۰-۱) بالجمله حضرت خواجه قدس اللّٰه سره در اعزاز و تعظیم ایشاں کما ینبغی می کوشیدند و درپیش آمد جمیع امور استخاره ایشاں را براستخارهاء یاران دیگر ترجیح داده، موافق اشاره استخارهٔ ایشان به عمل می آوردند و بعداز رحلت حضرت خواجه قدس الله سره حضرت ایشاں علیه التحیة والرضوان نیز غایة اجلال و تبجیل ایشان بجای آورده، درترفیه احوال و تیسیر حوائج ایشاں توجه بلیغ رعایت می فرمودند و همچناں که سر حلقه نشینی طائفه رجال بحضرت میاں شیخ اللّٰه داد زید عمره مسلم داشته بودند، امامت و مقتدائی و ارشاد وراهنمائی طائفه نسوان بآں بارعة الدهر باز (۱۶۱-۱) گذاشتند و مطابق سنت سنیه حضرت خواجهٔ آفاق قدس سره مخدراتِ حرم معلیٰ و سائر طلبه این طریق از زناں را بخدمت ایشاں حواله می فرمودند و بعداز رحلت حضرت ام الکرام والده حضرت مخدومزادهٔ بزرگ خواجه جمال الدین حسین حضرت ام العارفین والدهٔ حضرت مخدومزادهٔ خواجه سراج الدین محمد را

Marfat.com

که ذریة[1] فاخره صد ف بطن منور آن بارعة الدهراند به مواصلت خود اختیار فرمودند و بعداز تمشیهٔ این مهم حیز منزل حضرت ام الکرام را به فرزندان و متعلقان ایشان بازگذاشته قریب بخانه آن بارعة الدهر منزل برای خود تعمیر فرمودند و پیوسته در همسائگی ایشان ناظر و عبرت پذیر و حامی و مجیر ایشان بوده از مشاهده لطائف احوال و شرائف اوضاع ایشان منشرح می شدند و در جمیع امور چشم براشاره و استخارهٔ ایشان دوخته موافق(۱٦۱ـب) طریقه مسلوك حضرت خواجه قدس سره تجاوز از مرئیات ایشان تجویز نمی فرمودند و امروز که اواسط سال هزار وچهل وچار است آن بارعة الدهر در قیدحیات اند و به تعمیر اوقات و ارشاد طائفه صالحات سرگرم، یارب که وجود فائض الجود[2] ایشان وعالی جناب حضرت میان شیخ الهه داد که نمودار وتنکره زمان برکات توامان حضرت خواجه آفاق و عهد میمنت مهد حضرت ایشان ما اند دیرگاه باقی و پاینده باد بحرمت من هولکل قوم هاد و اوضاع و احوال خاصهٔ ایشان آنچه دریں رساله درج توان نمود اختصاص آن بارعة الدهر است بمواهب سنیه الهیه و انسلاك درسلك مرادان و برگزیدگان اوسبحانه و صفاء وقت و قدرت تام برتنویر باطن اهل نیاز و قوت تحمل واردات عظیمه الهیه و عدم اعجاب[3] واغترار از حصول مقامات عالیه (۱٦۲ـا) و امثال ذلك ، حضرت

---

[1] ا، خ ، ذرهٔ [2] الوجود (خ،ا) [3] ا، خو=اعتجاب

Marfat.com

ایشان می فرمودند که هرگاه در بعضی از مکالمات رسمیه تخاطب بایشان می نمائم در طاوی کلمات همان متانت و درستی و لطافت و پاکیزگی که از مشائخ زبان دان این طائفه گاه گاهی به ظهررمی آید ازایشان بی خطا مسموع می شود و ایمان تازه برقدرتِ تامهٔ الهی حاصل می گردد که باوجود آن که ایشان هیچ نه خوانده اند، این متانت درسخن و آراستگی کلام چگونه بایشان عطا شده است و نیز حضرت ایشان می فرمودند که چون مارا در اتبدای حال تعارف به سلاطین و امراء وقت حاصل بود اکثر عزیزان و دوستان طبقه علم و صلاح در بعضی از حوائج ضروریه بخدمت سفارش نویسی امر فرموده اند و می فرمایند برخلاف این بارعة الدهر که باوجود چندین نسبتها قرابت و محبت و هم پیرگی و همسایگی که بایشان داریم نه ازایشان (۱۶۲،ب) و نه از فرزندان و خویشان ایشان امثال این ارادة بظهور نیامده و هرگاه ماخوذ این قسم ارادة پیدا کرده ایم و ازایشان اجازت طلبیده سخنی در برابر گفته اند که کبریا آن سخن نام ونشان آن ارادت رامحو مطلق ساخته و مارا درخجالت عظیم انداخته هست و نیز می فرمودند ازغرائب امور آن که والدهٔ خواجه سراج الدین محمد باآن که هنگام وسعت چندین امداد و امانت بآشنا و بیگانه می رسانند از جانب ایشان همیشه ذاهل بوده اند و هستند هرگاه ماترغیبی دریں باب می نمائم درجواب می گویند که ایشان احتیاج نه دارند همانا که

Marfat.com

جمال خورسندی و عناء معنوی ایشاں ناظران رادر وهم بی نیازی ایشاں می اندازد ، فطوبی لها وحسن مآب ۔

منهم عنصر عفت و طهارت مرکز کرامت و سماحت عن القانتات و فخر الصالحات (۱۶۳ ـ ا) مخدومه عالم جلیلة الملة والدین ام الکرام حضرت **بی بی فاطمه** طیب اللّٰه اسمها وجعل اخص الطاقة قسمها حلیله جلیله نخستین آنحضرت اند علیه التحیة والرضوان

و والدۂ مخدومزادۂ بزرگ خواجه جمال الدین حسین ، مناقب گذاری این جلیلة القدر که ازمبادی احوال حضرت ایشان تامنتهاء کمال مقارن و معاون آنحضرت بوده اند، و در جمیع مقامات ومنازل طریقت قدم بقدم آنحضرت رفته اند، بچه زبان ادا توان نمود لیکن چون اسم شریفه ایشاں درچند محل این رساله مذکور شده اگر به مجملی از معاظم کمالات و احوالِ ایشان اشاره نموده آید گنجائش دارد، بنابریں معروض می دارد که آں جلیلة القدر به حسب ونسب از بناتِ ملوك و امراء عالی شانِ هندوستان اند و بحکم پادشاه انارالله برهانه بشرف مواصلت آنحضرت مشرف شدند و چون داعیه ترك و تجرد درباطن حق موطن (۱۶۳ ـ ب) آنحضرت پیدا شد، آں جلیلة القدر نیز بر وفق ارادۂ آنحضرت ترك آشنائی واختلاط اخوان و اخوات خود بدولتها وحشتمتهاء عظیمۂ دنیاداری ووکالت و نیابتِ خاص سریر سلطنت ممتاز بودند

Marfat.com

نمـوده، بـطیب خاطر و طوع و رغبت در راه مخوف فقر و ناداری مردانـه قـدم نهـادند و بعداز حصول شرف ملاقات حضرت خواجهٔ قـدس الـلّـه سـره حاصل بود آن جلیلة القدر نیز مستسعد گشتند و در جـمیع لـوازم بـنـدگـی و ارادت مندی همدم و هم قدم آنحضرت بودند و از متملکات و اموال موروثی و مکتسبی آنچه داشتند همه را در خـدمـت گـاری حـضررت ایشـان و ترفیـهٔ احوالِ درویشان حـضرت خـواجـه قـدس سـرهما صرف فرمودند و درحقیقت انتظام وجـه مـعیشـت عـزیـزان را (۱٦٤ـا) درعهـد حضرت خواجه و اوائل ظهـور حضرت ایشان رکن اول صفیة الملة والدین حضرت آغه جیو والـدهٔ حـضرت خواجه و رکن دوم آن جلیلة القدر بودند و رحمهما الـلّـه سبحانه وآن جلیلة القدر در رضا جوئی و اراده فهمی حضرت ایشان او را کـه غـریب و بصیرتی عجیب داشتند، جمیع مرکوزاب خـاطـر و مـضـمـرات بـاطـن آنحضرت علیه التحیة والرضوان حدث نـمـوده در جـمیع حـرکات و سکنات موافقِ مرضی آنحضرت می زیستـنـد چـنـانـچـه آنـحضرت می فرمودند که هرگز یاد نه داریم که ایشان مـحتـاج به تفهیم و تعلیم مادر هیچ امری شده باشند، جمیع امـور رابـفهـم یـافـت خـود بـروجـه احسن بـه تقدیم می رسانیدند، بـالـجـمـلـه اوقات عـمـر شریف آن جـلیـلة القدر بکما لها درمرضی آنـحـضرت که متضمن مرضی خدا و رسول خدااست منقضی شد و آخـر الامـر درسـال هـزار بیسـت و دو داعـی یٰـآیَتُهَاالنَّفْسُ الْمُطْمِئَنَّةُ

Marfat.com

ارْجِعِیْ اِلٰی رَبِّكِ رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً(الایة:۲۷_۸۹/۲۸) راالیك اجابت فرمود ملحق بارواح طیبه گشتند (۱٦٤_ب) انا لله وانا الیه راجعون، حضرت ایشان در معرض توصیف ایشان می فرمودند که آن ضبط و ربط وتسلسیه منتسبان و متعلقان که دریں ایام فقر و ناداری ازان جلیلة القدر دیدیم درایام جاگیرداریها هرگز از دست مانیامده بود وآن تحمل و اغماض و عدم اظهار تنگ دلی و بی دماغی در برابر خشونتها منتسبان که ازایشان بظهور می آید ما در تصورآن عاجز بودیم ـ

منهم مجمع البرکات و منبع الحسنات والمرات واقف مواقف الطریقت عارف معارف الحقیقة مخدوم الاجل الاکرم الشیخ عبدالواحد اجودهنی علیه الرحمة والغفران ـ

نسب شریف ایشان بانسب عالی حضرت شیخ الکبیر گنج شکر شیخ فرید الدین مسعود الاجودهنی قدس سره متحداست و آبا کرام ایشان از زمان ملك الکامل العادل سلطان فیروز شاه ادام الله برکاته درحضرت دهلی بجالت شان و رفعت مکان مرجع (۱٦٥_ا) ومآب فقراء چشتیه بوده اند و خدمت شیخ نیز قبل از ظهور حضرت خواجهٔ آفاق قدس سره باعلیٰ درجهٔ مشیخت خاندان عالی خرد رسیده بودند بارشاد و تعلیم و تلقین وظائف و اوراد اشتغال داشتند و بعداز ظهور حضرت خواجه قدس سره از کمال انصاف ونهایتِ طلب که درنهادِ ایشان مرکوز بود قطع نظر از رسوم و نوامیس اکابری و مقتدائی نموده باهمه کبرسن و علو قدر

Marfat.com

نظارگی جمال حضرت خواجه گشته رفت و آمد بملازمت آن عالی حضرت قدس سره سلوك می داشتند حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان می فرمودند که اوائل که خدمت شیخ بدایدار منور حضرت خواجهٔ مامی رسیدند یراق وطمطراق مشیخت همراه می آوردند چنانچه مسندی از نمد و ستهری وجای نماز تو بتو برهم چیده، خادم ایشان زیر پای ایشان می انداخت و ایشان مقابل حضرت خواجهٔ ما قدس سره (۱٦٥ـب) براں مسند می نشستند و حضرت خواجه بکمال تواضع و فروتنی همچناں برروی قالینچه نشسته بایشان صحبت می داشتند، بعداندك فرصتی یکان یکان توئی آں مسند گم شدن گرفت و در عرض دوماه ازان مسند نشان نماند و طلبی غریب درخدمتِ شیخ پیداشد چنانچه تعینات شیخی را از دوشِ وقت پرتابته باسائر فقراء و درویشان آں عالی حضرت تواضعات به کارمی داشتند و اخذ طریقه فرموده به نهایت ترقیات واصل گشتند و خدمت نجیب الاطواری میاں شیخ مرتضیٰ که از اخص اصحاب حضرت خواجه و اعظم احباب حضرت ایشان اند نقل می کردند که در آنچه ایں فقیر بشرف قبول حضرت خواجه مشرف گشته بشغلی که فرموده بودند اشتغال داشت، خدمتِ شیخ علیه الرحمة چند مرتبه درحجرهٔ فقیر آمده بایں کلمهٔ الخیر گوش هوش ایں فقیر را آگاهی بخشیدند که (۱٦٦ـا) ای بابا زنهار حاضر وقت باشی و فتوری در رابطه التجا بحضرت خواجه

Marfat.com

راه نه دهی والا در ساعت تاراج خواهی شد و برهنه و مفلس خواهی ماند همانا که خدمت شیخ در بعضی ایام بی نیازی صدمه ازایں باب کشیده بودند وآرزوی شفقت اصحاب واحباب رامی آگاها ندند،

الغرض تاحضرت خواجه در قید حیات بودند خدمت شیخ از موائد برکاتِ صحبت مستفید بوده و ظاهر و باطن فدای محبت آن عالی حضرت بودند، حضرت ایشاں علیه التحیة والرضوان می فرمودند که حضرتِ خواجۂ ما در بعضی اوقات اظهار میل در پیداکردن زنِ صاحبِ حُسن می فرمودند اتفاقاً خدمتِ شیخ علیه الرحمة از این معنی مطلع گشته اند و فی الفور بخدمت حضرت خواجه رسیده معروض داشتند که اهلیه این فقیر بکمالِ صورت آراسته است آں را از خود جدا می کنم بخدمت خود مشرف گردانند حضرت خواجه تواضعی نموده خدمت شیخ را (۱٦٦ـب) ازاں داعیه منع نمودند ـ

مخفی نخواهد بود که تجویز مفارقت اهلیه درمیان اکابر و مشائخ هند از اشد مشتاق واعظم بی ناموسهااست و این اراده از خدمت شیخ ناشی از کمال فدویه بوده است و غریب ترآں که خدمت شیخ بآں اهلیه خود رابطۂ عشق و محبت برکمال داشته اند و حکایت عشق ایشاں بآن مستوره در قبیلۂ ایشان مشهور است، هذا الغرض خدمت شیخ علیه الرحمه بی شبه از صادقان پیراسته

Marfat.com

ظاهر و باطن بوده اند و بعداز رحلت حضرت خواجه قدس سره نسبت بحضرت ایشان علیه التحیة والرضوان نیز کمال محبت و اخلاص مرعی می داشتند و جمیع اسرار و رموز وصایاءِ خود را بحضرت ایشانِ درمیان نهاده ازیں دارِ غرور بسرائ سرور رحلت فرمودند حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان بعداز رحلت ایشان کامل اهتمام درترفیهٔ احوال و قطع مضایقات اولاد ایشان نموده، برخلاف طریقه مختارهٔ خود اسناد تقسیم (۱۶۷-۱) متروکات ایشان را مهر و دستخط خاص مسجل فرمودند و در غیراین محل هرگز نشانِ مهر و خط شریف آنحضرت در مواثیق وتوقیعات معاملات ثبت نه گشته است۔

منهم زبدة الاذکیا و خلاصة الانقیاء الواصل باعلیٰ مراتب العلم والعمل والمتهدی بهدی العرفاء الکمل **الشیخ نورالدین محمد المشهور به نورالحق** سلمه ربه

فرزند نجیب و ولدِ رشید حضرت وارث مواریث نبوی و صاحب نوامیس مصطفوی مقتداء فریقین و راهنمای طریقین عنصر المعالی وانور المحالی حضرت کمال الملة والدین ابوالبرکات شیخنا الشیخ عبدالحق الدهلوی الحنفی القادری النقشبندی اند سلمه الله سبحانه ، واز حداثت سن بشرف اخلاص و عز اختصاص حضرت خواجهٔ آفاق قدس سره مشرف در سلك اعزهٔ اصحاب آن عالی حضرت منسلك بوده اند و والدِ بزرگوار ایشان حضرت شیخنا

Marfat.com

سلمه اللّٰه سبحانه نیز از یارانِ بزرگ و صدیقانِ صاحبِ نسبتِ حضرت خواجه اند (۱٦۷ـب) بواسطهٔ رعایت ادب ذکر ایشان دریں لاحقه آورده نه شد و زُبدة الاذکیاء مذکور از علماء عالی شان و اتقیاء بزرگ نشان دیار هند وستان اند و از برکات صحبت و ملازمت حضرت شیخ و میامن قبول و عنایت حضرت خواجهٔ آفاق قدس سره نشاهٔ علمی را باصفاء وقت درویشان جمع می دارند و در خدمت حضرت خواجه همیشه بهیت ادب ونعتِ اخلاصی که بالاتر ازان در صنف علماء و مشائخ کمتر تواند بود پیش می آمدند ـ چنانچه حضرت ایشان می فرمودند که هرگاه میاں شیخ نورالحق در خلافت حضرت خواجه ما می رسیدند بکمال ادب و سکون و حضور و آگاهی می نشستند و حضرت خواجه می فرمودند که مارا برهیئت ادب و وقار ایں مخدومزاده رشکها است، در ایام طلب نسبت بحضرات مشائخ این چنیں سلوك می بایسته است کرد وآں زبدة الاذکیا از سرگذشتهاء صحبت، خود بحضرتِ خواجه (۱٦۸ـا) قدس سره نقل می کردند که در آنچه بهمراهی نواب جلیل القدر مرتضیٰ خان علیه الرضوان درلاهور رحل اقامت افگنده بودیم حضرت خواجه قدس سره نیز درآں بلده ساکن بودند، درخلال آں ایام خبر فوت عمه مشفقه ایں فقیر از حضرت دهلی رسید ازآنجا که آں مغفوره مهربانیها عظیمه درحق ایں فقیر مبذول داشته بودند از خبر رحلت ایشاں انواع غم و الم در فقیر

Marfat.com

حادث گشت و به نیت تسلیه طلبی و آرام یابی بخدمت حضرت خواجه قدس سره رسیدیم به مجرد دیدن لقاء مبارك ایشان اضطرابِ مذکور فردنشست وآن عالی حضرت نیز برمافی الضمیر ایں فقیر متحدس گشته سخنان مفیده درباب تسلیه مصاب بیان فرمودند و بعدازان سلسله سخن مقضی به تهذیب اخلاق وتعدیل خصال گشت۔

چوں در آں ایام ایں فقیر بر رسائل این فن عبور نموده بودیم در توصیف این باب و اعلاء شان ایں مطلب (۱٦۸ ـ ب) بطریق مبالغه خیرها عرض نموده شد ، فرمودند اصل کار و رای ایں خیرها است و مرد مهذب الاخلاق درپیش ازاں که مرد آدمی شده باشد چه خیر یافته است از استماع این نفس مبارك انتباه تمام نصیب ایں فقیر گشت و از خدمت ایشاں به کیفیتی عظیم برخاسته شد، الحمدلله علی ذلك ۔

آں زبدة الاذکیا را نسبت بحضرت ایشاں نیز رابطهٔ فرزندی و نیازمندی حاصل بود و در هر فرصتی بخدمت آنحضرت رسیده از موايد فوائد مجلسِ عالی محظوظ و ملتذ می شدند و درپیش آمد معاظم امور و جلائل و قائع حسن التجا بآنحضرت نموده بموجب اشاره عالیه اقدام می نمودند، آنحضرت راعلیه التحیة والرضوان نیز نسبت بحضرت شیخ و آں زبدة الاذکیاء کمال نجابت و دوستداری و معاونت و مددگاری مسلوك بود ، چنانچه از

Marfat.com

اخلاص نامهای حضرت شیخ سلمهٗ اللّٰه سبحانه که بآنحضرت علیه التحیة والرضوان نوشته اند و درکتاب (١٦٩ـا) شواهد الاخلاص درج یافته روشن می گردد، اللّٰه تعالیٰ وجود مبارك حضرتِ شیخ وآن زبدة الاذکیا را درعرصهٔ روزگار از آفاتِ زمانه سالم و محفوظ دارد، بمنه وکرمه

منهم المشهول بعنایات اللّٰه تعالیٰ والمسعود فی الدار الآخرة والاولی اسلم العلماء و اکرم الصلحاء مخدوم الاعز الامجد میاں شیخ اللّٰه دیا انصاری زید برکاته

جد مادرئ حضرت مخدومزادهٔ خرد خواجه سراج الدین محمد ند و هم از عنفوانِ شعور رفیق و مصاحب جوانمردان این راه بوده اند، مثل حضرت میاں شیخ بهلول و شیخ حاجی محمد و شیخ محمود حصاری رحمهم اللّٰه سبحانه و در سلاسل شتی ورزش طرق مختلفه نموده فریاد "العطش" می زدند که درایں اثنا ظهور حضرت خواجه آفاق خواجهٔ بیرنگ قدس سره سامعه نواز ارباب نیاز گشت و خدمت میاں باستماع نوید مقصود مستبشر گشته، بملاقات حضرت خواجه فائز آمدند (١٦٩ـب) و بصد عجز و التجاعرض مدعا نموده، طلب طریقه کردند و حضرت خواجه بنابر مصلحت وقت در قبول ایشاں متردد گشتند و ابرام و مبالغه ایشاں ازحد گذشت و اثراجابت بظهور نیامد تاآں که روزی خدمت میاں رابه بعضی از کمل اصحاب حضرت خواجه اتفاق صحبت افتاد و

Marfat.com

برزبان شریف آن عزیز گذشت که بیهوده رنج چرا می کشید و تضیع وقت می نماید که از حضرت خواجه شنوده ام که باب شمامی گفته اند که فلانی را مناسبت بطریقه ماظاهر نمی شود ایشان را مشائخ سلسلهٔ دیگر رجوع باید کرد، همان که این حرف سامعه کوب ایشان گشته درساعت از مجلس آن عزیز بر خاسته اند و تغیری از عالم تغیرات اهل جنون در ایشان حادث گشته، همچنان جلوریز جوشان و خروشان بخدمت حضرت خواجه رسیده اند قضارا دران حین حضرت خواجه بااصحاب واحباب در خانقاه (۱۷۰_۱) نشسته بودند همان که نظر خدمت میان برآن عالی حضرت افتاده جست درآمده پیکر نازنین آن رشك ملك را در برگرفته غلطان شده اند و پیکر انور حضرت خواجهٔ بیرنگ قدس سره حرکات ناهموار کوشتی کیرانه ایشان در مانده و یاران و درویشانِ حاضر الوقت هرچند قصد خلاص ساختن آن عالی حضرت کرده اند، بسبب کمال قوت و تنومندی خدمت میان میسر نه گشته آنگاه حضرت خواجه فرموده اند ای میان هیچ بما کاری هم دارید یانه؟ ایشان بزبان هندی ادا نموده اند که کاری که دارم بشما است بس ، حضرت خواجه فرموده اند ای میان درمیان دو ابروئ مابه بیند، همان که ایشان چشم بین الحاجبین آن عالی حضرت باز کرده اند در ساعت از دیوانگی ها باز ایستاده بادب و انفعالِ تمام دست از آنحضرت باز داشته اند و ازان پس باهتیاب و

Marfat.com

احتجاب تمام شرط خدمت بجای (۱۷۰ـب) آورده از برکاتِ صحبت مستفید بودند و در بی مناسبتی از کار و بارِ دنیا و بیگانگی از اطوارِ اهل عالم از میان سائر اصحاب مستثنی اند ومع ذلك، بفهم غوامض امور اخروی و شناخت مصالح عبدویت و عبادت نیك می رسند، حضرت ایشان‌می فرمودند که خدمتِ میان باآن همه سادگی وبیگانگی ازاطوارِ معیشت در انتظام امور ضروریه خانگی و تدبیر مصالح واجبی زندگانی استحکام غریب دارند و از ورای آن مهم بدو نیك عالم کار ندارند بسیار بود که نام حاکم شهر و نرخِ بازار نمی دانسته رند از دنیا همیں قدر خبردارند که آب گرم برای وضو مهیا باید داشت و فاضلی از طعام برای مهمان و مسافر حاضر باید کرد، مجملا خدمت میان از نیکان و برگزیدگانِ وقت اند و الحال که به کبر سن رسیده اند و قوتِ باصرۂ ایشان کمال فتور پیداکرده، بجای تلاوت قرآن که معتاد داشته اند(۱۷۱ـا) هر روز از بعضی صلحا که در خانقاه می باشند موازی راتبه معتاده خود کلام اللّٰه می شنوند و بی ناغه بایں عمل خیر قیام دارند و در مشغولیها و مراقبه ها ازانچه بود افزوده اند اللّٰه تعالیٰ ایشان را سلامت دارد و بحق الحق واهله ـ

منهم عزیز الوجود عالم صدق وراستی و فرد عدیم السهیم منقبت بی بایستی وبی خواستی حدید النظر موطن معرفت و شهود و افتخار القایلین بالوحدة الوجود شیخ البارع المتورع میاں

Marfat.com

شیخ مرتضیٰ سنبلی

از قـوم بنی اسرائیل اند و اشخاص قبیلهٔ ایشان به علم و فضل و طاعت و عبادت و فهم و ذکاء روشناس مملکت میان دوآب و دهلی آمده اند خصوصاً والدِ بزرگوار ایشان جناب میاں شیخ مصطفیٰ علیه الرحمة که به صفاءِ وقت و لطافت حال و علو مشرب از اکثر متاخرین مشایخِ هند ممتاز و مستثنیٰ بوده اند ، مخدومی میاں شیخ مرتضیٰ می گفتند که پس که پیراستگی ظاهر و باطن وپاکیزگی زندگانی پدربزرگوار درچشم و ذهن (۱۷۱ ـ ب) ماجای گرفته بود غیر ایشان رادر مقام درویشی مسلم نمی داشتیم وبررشته نیاز و ارادت بایشاں درست کرده از مشائخ دیگر فارغ می زیستم و بعداز رحلت ایشان یاس و دل سردی تمام از رشد و ترقی معنوی پیداکرده خود را به نوکری زدیم و در صحبت نواب سعید خان و مخصوص خان بطریق مصاحبت می گذراندیم تاآن که دریکی از سفر هاء سعادتِ ملاقات حضرت خواجهٔ بیرنگ قدس سره دست داد و هم در نظر اول صیدِ محبت و ربودهٔ جمال باکمال آن عالی حضرت گشتیم وآں زعم نادرست که بعد از رحلت پدر بزرگوار در خاطر متمکن گشته بود مرتفع شد و درآں دفعه بنابر بعضی موانع توفیق التزام عقبه خدمت حضرت خواجه میسر نه شد آخرالامر بعداز اندك مهلتی قطع رابطه مصاحبت خوانین مذکور نموده و احرام خاص ملازمت آن عالی حضرت بسته، بخدمت

Marfat.com

رسیده شد، حضرت خواجه قدس سره بحسن التفات قدوم (۱۷۲_ا) این نامراد راتلقی فرموده شغلِ رابطه بایں فقیر فرمودند و در اندك فرصتی شغل مذکور بحیثیتی غلبه نمود که در هرچه نظر انداخته می شد صورت شریف آنحضرت فرا دیدی آمد و شب و روز آن صورت لطیف قرین وقت این فقیر می بود چون یك مدتی برایں وجه گذشت یکایك تغیری دراں حال روی داد و آں صورتِ شریفِ از فقیر جدا شدن گرفت ازیں ممر اندوهی تمام درباطنِ فقیر حادث گشت و باضطراب تمام درخدمت آں عالی حضرت رسیده از مشاهدهٔ کبریاء وقت نازك زبان عرض حال لال گشته بود و همچناں برجای خشك شده ایستاده ماندم دریں ضمن حضرت خواجه قدس سره تلطف فرموده اند موجب ورود دراں وقت نازك استفسار فرمودند، ایں فقیر بزبان شکسته و دل حرفی چند از الم مفارقتِ صورتِ شریف عرض نمودم به صوت آهسته و اداء نازك فرمودند جدا نشود دیگر چکار کند کارِ خود تمام (۱۷۲_ب) کرده است، الغرض درآں وقت نظر در کارِا یں فقیر نمودند و سررشته مشغولی دیگر بدست ایں فقیر دادند، تاایں جامنقول از زبان آں مخدوم است_

بالجمله ایشاں ازاعظم اصحاب حضرت خواجه اند و نزد آں عالی حضرت قدر و منزلت تمام داشتند و در اواخر حضرت خواجه بیرنگ قدس سره لباس خلعتِ خلافت برای ایشاں نیز

Marfat.com

ارادہ نمودہ بودند کہ درین ضمن داعی حق را اجابت فرمودند و
این فقیر از معتمدی مسموع دارد کہ در صفحۂ دوائر مقامات کمال
و تکمیل کہ حضرت خواجہ قدس سرہ بخطِ خاص قلمی فرمودہ
اند و مقامت اعاظم خلفاء و کمل احباب و اصحاب خود در آں درج
فرمودہ مراد از آں اصحاب ایشاں وامثالِ ایشاں اند ۔

و بعد از رحلت حضرت خواجہ قدس سرہ آں عالی منقبت
خود را بہ نسبت خود دوختہ در گوشۂ نامرادی بہ نعت خمول
اوقات بسر می برند و قدم ہمت در مقام تسلیم و رضا راسخ داشتہ
(۱۷۳-ا) از تند باد حوادث و صدمات مصائب اصلاً فتوری در وقت
شریف ایشاں راہ نیافتہ است و در عمر خود ہرگز موظف و اوراد
خود تہ شدہ اند، فقرہاء غریب و مصیبتہاء عظیم کہ متزلزل ساز قدم
اکثر بنی آدم باشد بر آں عالی منقبت گذشتہ و ایشاں بہ تسلیم و رضا
تلقی نمودہ، خوش وقت می باشند و از خلفاءِ عظام حضرت
خواجہ بیرنگ[1] قدس سرہ راست آمد، صحبت ایشان ہمہ
بحضرت ایشاں بود علیہ التحیۃ والرضون ، ہر سال گاہی دو سہ
سال پس بہ نیت زیارت تربت مطہر حضرت خواجہ و اقتباس انوار
دیدار حضرت ایشاں بہ دہلی می رسیدند و صحبتہا و خلوتہاءِ
خاص بآنحضرت علیہ التحیۃ والرضوان داشتہ رخصت می شدند،
در شواہد محبت ایشاں بآنحضرت آنکہ در مرتبہ اخیر کہ حضرت

---

[1] "بیرنگ" ندارد

Marfat.com

ایشان به اکبر آباد تشریف داشتند و هم درآن بلده به عالم قدس انتقال فرمودند، آن عالی منقبت از غلبهٔ شوق دیدارِ (۱۷۳ـب) آنحضرت عنان اختیار از دست داد از وطن مالوف به اکبر آباد تشریف بردند، روزی چند در ملازمتِ آنحضرت بوده از مشاهده ضعف قویٰ نحافتِ بدن مطهر آنحضرت متاثر گشته،بیمارشدند وهم در بیماری رخصت گرفته بوطن خود رجوع نمودند، گوئی از قرب زمان رحیل آنحضرت علیه التحیة والرضوان آگاه گشته بودند و بجهته وداع اختیار آن سفر نموده و الحمد لله والمنه که تاحال که اواسط سال هزار و چهل و چهار باشد آن عالی منقبت زنده و سلامتِ اند، خوشا وقت کسی که بشرف ملازمت ایشان رسید نظرِ قبول ایشان رابه نقد اخلاص کرد اللّٰهم ارزقنا محبته و متعنا برکات صحبته ـ

منهم نقاوه امتزاج ولایت وکرامت و نوباوه ایتلاف نجابت و شهامت مسالك بما شارع کم آمیزشی وپیوند کسل عقال قرابت و خویشی الخاص لله لخواص الله نتیجة الکرام **میان شیخ نعمت الله** (۱۷٤ـا) اطال الله بقاه ـ

خدمت ایشان از مخدومزادها عظام هندوستان اند، آباء کرام ایشان بطناً بعد بطن در مملکت پورب مسند آرای مشیخت و راهنمای خلق اللّٰه بوده اند و خدمت ایشان راچون خطبه مواصلت بیکی از عفائف خاندان حضرت شیخ قطب عالم دهلوی

Marfat.com

علیه الرحمة درمیان آمد هم درصغرسن بجتهه تمشیة مهم خیر به دهلی رسیدند و قبل از انصرام مهم مذکور هم در دهلی بودند که به رفاقت حضرت شیخ رفیع الدین انوار دیدار حضرت خواجهٔ بیرنگ قدس سره باصرّه پیرای خدمت ایشاں گشت و تخم محبت آں عالی حضرت دربقیع مطهر ضمیر ایشاں بیخ و بن گرفت، حضرت ایشاں علیه التحیة والرضوان می فرمودند که در مبادی حال کی درخدمت میاں شیخ نعمت الله بملازمتِ حضرتِ خواجهٔ ما آمد و رفت پیداکردند لباسهاء فاعمه در بر دستار و جامه عیاشانه و برونهاء برجسته عطر آگین وسرسبز (۱۷٤-ب) و رنگین می آمدند و ما بخود می گفتیم امروز فردا است که این رعنائی و نازنینی این بزرگ زاده پریده است و عریاں و بریان گشته، چند روزی نه گذشته بود که ایشاں برنگ شکسته وجامعه شوخ گین و سیما دیگر پیدا شدند، ودامن عنایت حضرت خواجه را قدس سره محکم گرفته داخلِ اصحاب گشته، الحمدلله علی ذلك ـ

ازجمله تصرفاتِ انفسیء حضرت خواجهٔ آفاق خواجه بیرنگ قدس سره آنچه راقم حروف ازخدمت میاں شیخ نعمت الله طال بقاه شنوده آں ست که می گفتند که در از منه ملازمت حضرت خواجه قبضی غریب عارض وقت فقیر گشت و برخلاف قبضهاء دیگر امتداد مدید یافت، همدراں اثنا حضرت خواجه قدس سره این مخلص را بجهته خدمتی بقدم گاه آں سرور صلی الله علیه وسلم

Marfat.com

فرستادند و دران روز قبض مذکور بحدی غلبه کرد که حالتی (۱۷۵ـا) مشابه بحالت مخمصه روی داد، خواستم خود را بکشم چنانچه برسرِ چاهی عمیق رسیده قصد انداختنِ خود نمودم، دریں حال صورت منور آں عالی حضرت برسرِ وقت ایں فقیر سایهٔ التفات انداخت از مشاهده وجه منور آں عالی حضرت نوعِ اطمینان حاصل شد و ازاں داعیه رجوع نموده آمد، بالجمله خدمت ایشان همیشه درخدمت حضرت خواجه قدس سره بانواع التفات و اختصاصات مشرف بودند و از جمله آں اعاظم اصحاب اند که اهلیت نوعی از خلافت پیداکرده بودند و بجهته عدم مساعدت وقت موقوف ماند و بعداز رحلت حضرت خواجه قدس اللّٰه سره الاقدس ربطی و محبتی غریب بحضرت ایشاں علیه التحیة والرضوان پیداکردند و مستدام هم زانوی و هم زبان و هم وضع و هم مشرب آنحضرت بوده در جمیع اختیارات شاقه آنحضرت موافقتِ تمام می نمودند وآنحضرت نیز انس (۱۷۵ـب) والفت عظیم بایشان داشتند و پیوسته سعی می فرمودند که خدمت ایشاں بارشاد و راهنمائی طلابِ طریقت مقید شوند و ازآں جاکه نشاهٔ کم آمیزشی بخلق اللّٰه و بی سر و برگی مراسم مشیخت درنهاد شریف ایشان مرکوز است، اقبال نمی نمودند و بعد از چند سال بارادهٔ ملاقات ابوین کریمین و سائر ذوات الرحم متوجه وطن شریف شدند، حضرت ایشاں علیه التحیة والرضوان درغیبت و مفارقتِ

Marfat.com

ایشاں ہرگاہ کتابت می نوشتند، ایشاں رابہ نعت محبوبیت یاد کردہ خود راشایق ومحب ظاہرمی کردند ،چنانچہ در بعضی مکاتیب کہ بایشاں نوشتہ اندایں بیت درج فرمودہ بودند

منم عاشق مراغم ساز وارست تو معشوقی ترا باغم چکاراست

الغرض خدمتِ میاں مدتِ مدید در بلاد و بقعات مملکت پورب بہ سیر و زیارت مطافات مشائخ قدیم بسر بردہ و در خلال آں سیر و سفر مربعضی از(۱۷٦ـ۱) صادقان و مخلصانِ آں سرزمین رابہ تعلیم طریقہ مشرف گردانیدہ درسالِ رحلت آنحضرت علیہ التحیۃ والرضوان گویا برایں واقعۂ ہائلہ مستشرف گشتہ اند چون از ولایت پورب باکبرآباد تشریف آوردند وآنجا بہ دیدارِمبارک آنحضرت مشرف گشتہ بعداز چند بدہلی کہ مقراصلی ایں عزیزان تشریف آوردہ اند و در ہرہفتہ چند مرتبہ بزیارت آستانہ منورہ حضرت خواجہ قدس سرہ میرسند و برکات صحبت خود جمیع ساکنان محلہ مجلہ ایں درویشاں را مشرف می دارند اللہ تعالٰی در سنین عمر شریف ایشاں برکت دہد و ایں فقیر را از برکت جوار ایشاں محفوظ و مامون دارد، بمنہ وکمال کرمہ۔

منہم صاحبِ راز حضرت خواجہ و صحیفہ اسماء اہل اختصاص را دیباچۂ برکات اندوز صحبتہاء خاص وآداب آموز ارباب عقیدت و اخلاص جلیل المراتب سیادۃ منقبت میرسید احمد زید برکاتہ

Marfat.com

ایشاں نیز از مخدومزادهاء عظام ملك هندوستان اند و اجداد
(۱۷٦ـب) بزرگ ایشاں درمملکت پورب خصوصاً دربلاد لکهنو که
دارالملك سلاطین شرق هند بوده به مشیخت و مقتدائی متعین
بوده اند و ازآن جاکه ترك توطن وانقلاع بیخ وبن الفت[1] از
مسکن مالوف در تحصیل مطالب علیاء علمی و معنوی ادخل است،
خدمت میر دام برکاته بارادهٔ احراز سعادات ظاهر و باطن از وطن
شریف بدهلی رسیده درخدمت حضرت شیخ قطب عالم به
تحصیل علم مشغول شده اند و هم درآن فرصت اتفاق ورود
حضرت خواجه بدهلی افتاده و در خانقاه حضرت شیخ مذکور
چندگاه اقامت فرموده اند و دراں ایام خدمت میر را رابطهٔ محبت
بحضرتِ خواجهٔ بیرنگ قدس سره درست شده و بعد ازآں که
حضرت خواجه باشاره روح مطهر حضرت خواجهٔ عالم خواجه
احرار قدس سره عازم سمرقند گشته اند خدمت میر برفاقت
مخدومزاده عالی نژاد میاں شیخ رفیع الدین علیه الرحمة که ذکر
ایشاں عنقریب گذشته و (۱۷۷ـا) خدمت میرزا بایشاں نسبت والفت
بهمرسیده بودبه لاهور تشریف برده اند و در لاهور بحضرت ایشاں
علیه التحیة والرضوان آشنا شده اند وچوں حضرت ایشاں را علو از
عقیدت واخلاص حضرت خواجه یافته اند، هم در صحبت
بآنحضرت علیه التحیة والرضوان منتظر قدوم برکات لزوم حضرت

[1] خ" دین القلب "

Marfat.com

خواجه قدس سره گشته، در لاهور توقف نموده اند، تا آن که حضرت خواجه قدس سره بموجب اشاراتِ غیبیه باز به هندوستان رجوع فرموده اند و متعطشان زلال وصال خود را باقدار مسرت لقاء مبارك خود سیراب ساخته اند و ازاں پس خدمت میر خیال طلب علم وغیره از خاطر محوساخته دامنِ صحبت حضرت خواجه رامحکم گرفته اند و داخل ط ریقه گشته احوال غریبه و کیفیات عجیبه بهم رسانیده اند و از میان سائر اصحاب به منقبت محرمیت و ندیمی و مباسطت اختصاص یافته اند و از برکات عنایت حضرت خواجه چشم (۱۷۷ـب) باطن بایشاں بحدی باز شده که باندك توجهی برسرائر و مکامن احوال کافهٔ اصحاب مطلع می شده اند و کشف ارواحِ طیبهٔ مشائخ ماتقدم نیز حاصل وقت ایشان بود

از روات ثقات مسموع گشته که حضرت خواجه قدس سره گاه گاهی ایشاں را امرمی فرمودند که در خانقاه بروید واز احوال اصحاب فرادی فرادی بماخبر برسانید، ایشان باذن حضرت خواجه قدس سره درخانقاه رفته برحلقهٔ اصحاب ساعتی مشرف می شدند و نقد احوال اصحاب را در قبضهٔ ادراك خود جمع ساخته در خدمت حضرت خواجه قدس سره معروض می داشته اند ـ

و نیز به تواتر رسیده که هرگاه حضرت خواجه بنابر ضعف بزیارت حضرت قطب الاولیاء خواجه قطب الدین بختیار الاوشی قدس سره بذاتِ خود نمی توانستند رسید از پیغاماتِ خاص

Marfat.com

بخدمت میرشار الیه حواله فرموده ایشان را می فرستادند و اینان بزیارت (۱۷۸ـا) آن مرقد منور مشرف شده و ساعتی مراقب گشته و اجوبه پیغامات مذکور را حاصل می کردند و بحضرت خواجه می رسانیدند۔

بالجمله خدمت میر باتفاق اصحاب صاحب اسرار حضرت خواجه بوده اند و در خلوتهاء خاص که هیچ کس رامجال حضورنمی بود ایشان بی اذن حاضر می شده اند واکثر عقدات و مشکلاتِ اصحاب بوسیلۀ ایشان بدرجه سمع عالی می رسیده و بعداز رحلت حضرت خواجه یك مدتی به صحبت حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان گذرانیده بوطن شریف رجوع فرمودند وآن جاباقامت سنت از دواج اقدام نموده صاحبِ فرزندان شدند و امروز سی و دوسال است که بالم ماتم زدگی رحلت حضرت خواجه ساخته از بسط و انبساط که جزو طبیعت ایشان بود بیگانه می زنید و اثر انبساط از ایشان جز در وقت ملاقات حضرت ایشان کمتر ظاهر می شد بعدازهر دو سه سالی از وطن مالوفِ خود که مسافت (۱۷۸ ـ ب) دو صد و پنجاه میل درمیان دارد به نیت طوف مشهد منور حضرت خواجه و شوق دیدار حضرت ایشان می رسیدند وچندگاهی به دواء المسك لقاء منور حضرت ایشان تسکین خفقانِ دل اندوهناك خود نموده باز بوطن مراجعت می فرمودند و در توصیف و مدح حضرت ایشان همیشه رطب اللسان اند ۔

Marfat.com

ایـن فـقیـر از زبـانِ حق ترجمان خدمت میر شنیده که حضرت خـواجـه بـارهـامـی فرموده اند که تقید چند روز ما باحکام مشیخت مـحـض بـرای ایـن جـوان بـدخشـی بوده است و این همـه درد سر بـجهتـه خـاطـر ایـن جـوان آدمی کشیدیم و الا ما را برای کار دیگر آفریده اند ـ

و نیز از خـدمـت میر مسـمـوع شده که حضرت خواجه قدس سـره در اواخـر حال بحضرتِ ایشان پیغام کردند که امراض مزمنه ما را از سر و دمـاغ و فرصت و فراغ صحبت دور مـی دارد، تخمی درنهـاد یـاران کـاشتـه شده تربیت و تنمیهٔ آن تخم از شما چشم می داریـم خـود را ازیـن مـعنی دریغ نه دارید (۱۷۹ـ۱)، حضرت ایشان بـصـد تـواضـع وانـکسار عرض معذرت نموده استعفاء نمودند، ظاهر انـواع مـلالـی بـرخاطر اقدس حضرت خواجه ازین معنی روی دار، هـمـدران روز درد پیـچـش شـکـم و اسهـال خون وبلغم در حضرت ایشـان پیـدا شـد وآنحضرت علیه التحیة والرضوان مدت ده دوازده روز بـه عارضهٔ مذکور رنجور بودند و ازین حال هیچ کس را اطلاع نـمـی بـخشیـدنـد بـعـداز مضیٰ مدت مذکور این مخلص ازین معنی واقف گشتـه خبر ضـعف مـذکـور بـحضرت خواجه رسانیدم حضرت خـواجـه خیـلـی متـوجـه گشته حضرت ایشان را طلب فرمودند و در مـواجهـهٔ ایشان کمال بشاشت ظاهر کرده کانسهٔ جو نمرات فرایش ایشـان نهـادنـد و امـر به خوردن آن فرمودند حضرت ایشان امتثال

Marfat.com

امر علیٰ نمده مقید به خوردن آن شدند و درین ضمن عنایتهاء بلیغ درحق ایشان مبذول داشته، فرمودند خوب گردید از سردرد عظیم خلاص شدید، حضرت خواجه (۱۷۹ـب) محمد پارسا علیه الرحمة نیز خود را بریں پله نمی آوردند چه بهتر ازیں که کسی خود را به نسبت خود دوخته خاص برای خدا نه برید و اگر فائده بکسی رسیدنی است البته خواهد رسید (الحدیث) بعداز نقل این صحبت خدمت میر شار الیه چشم پرآب کرده فرمودند کامل الموصفی دربیری و مرشدی مثل حضرت خواجه درین عرصه موجود نه شده و همچنان کامل الوضعی درمریدی مثل حضرت ایشان ، الغرض خدمت میر همچنان که در عهد حضرت خواجه صاحب سر و محرمِ خاص بوده اند در عهد حضرت ایشان نیز هرگاه تشریف می آوردند بمناد مت و مسامرت اختصاص می یافتند و درسال رحلت حضرتِ ایشان خدمت میر نیز از واقعهٔ هائله مستشرف گشته از بلاد لکهنوؤ مسافتِ دراز طی نموده به اکبر آباد رسیدند و روزی چند صحبتهاء عالی درخدمت حضرت ایشان گذرانده ، پیش از مرض اخیر حضرت ایشان رخصت شدند و بعداز یك سال (۱۸۰ـا) وچند ماه از رحلت آنحضرت علیه التحیة والرضوان باردیگر به نیت طوف مرقدین منورین نیرین انورین اعنی حضرت خواجه وحضرت ایشان قدس اللّٰه سرهما مسافت دو صد و پنجاه کروه باوجود بیماری های شدیده مثل تپ دائمی و وجع کمر و ضعف باصر طی

Marfat.com

ـمـوده بـدهلی تشریف آورده بودند و تعزیت احتجاب آن سعدین سعیدین داشته دو سه ماه است که بوطن مراجعت فرموده اند، الله تعالیٰ باردیگر به سعادتِ دیدار شریف ایشان این فقراء را مشرف گرداند و وجودِ شریفِ ایشان دریں عرصهٔ دیرگاه دارد، بحرمت النبی وآله الامجاد

منهم فرید العصر و وحید الدهر المفردفی وصف الانقطاع والتفرد دائم النظر الی الجبروت سیدی **میر محمد زاهد الهروی** طال بقاه

بزرگانِ ایشان درخطهٔ هرات به نیك ذاتی وجوانمردی و علم و فضائل انگشت نمابوده اند و جد شریف مصحوب موکب همایون حضرت پادشاه مغفور جنت آشیانی (۱۸۰ـب) از ایران به هندوستان آمده اند و در محفل[1] عالی آن پادشاهِ معظم ومیرزا یانِ کامگار بحیثیت علم و فضل معزز و مبجل بوده اند و در عهد حضرت عرش آشیانی پدر و عم بزرگ ایشان که بحلیهٔ فضائل وسنجیدگی آراسته بودند مصاهب نوکر نواب منعم خان که در وقت خود استظهاء علماء وفضلاء منعم صلحاء فقرا بوده اند ،گشته بعزت واحتشام می زیسته اند و بعداز فوت آن خانِ عالی نشان ختیار صحبت نواب زین خان کوکلتاش نموده به فضیلت و کاردانی روی شناس بوده اند و جناب میر درسنِ پانزده سالگی

[1] دبه "محل"

Marfat.com

توفیق ترک صحبت سپاه یافته به سعادتِ ملازمت حضرت خواجه مستسعد گشتند ، حضرت خواجه را قدس سره نظرِ عنایت والتفاتِ خاص درباب ایشان بود و کمال انقطاع و وفورِ اهتمام وسعی ایشان رادر تصفیه و تزکیه درآنِ صغر سن می پسندیدند و ازجمله مناقب عظیمه (۱۸۱ـا) ایشان آن ست که هنگام اقتصار حضرت خواجهٔ بیرنگ قدس سره چند ساعتی شرف حضور یافته اند و در آن حین دست بقدم حضرت خواجه برده خواسته اند بخدمت مالیدن پای قیام نمایند حضرت خواه بجهته حرمت داشت سیادت ایشان پایهای مبارك از دست کشیده دست حق پرست بدست ایشان داده اند و ساعتی نیك بشرفِ خدمت مالیدن دست مشرف بوده اند و بنظر های آن وقت نسبت بسائر اوقات و سائر عنایات امتیازها خاص داشت و بعد از رحلت حضرت خواجه قدس سره مدت دراز مصاحب و هم نشین و نور آگین صحبت حضرت ایشان بوده به ورزش طریقه علیه اشتغال داشته اند وکثیر العلائق و معیل ترین از ایشان درمیان اصحاب کم کسی است و مع ذلك طیران[1] فقرهاء شاقه و محنتهاء شدیده برایشان ازهم پیشتر و پیوسته تراست ۱۸۱ـب) و از ممر عوارض مذکوره هرگز فتور وخلل در وقتِ شریف ایشان راه نیافته همیشه به نعت قناعت درمقام استقامت مشغول بکاراند بایك والدهٔ ماجده مسنه و چند پسر جوان صاحب زن و

[1] ـ ا، خ"طریان

Marfat.com

فرزند و چند پسر طفل و زوجه و کنیز بوجه قلیل می گذارنند و جناب میر را نسبت حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان ناز پاشی غریب وتنگ دماغیهاء عجیب بوده است واکثر اوقات بسبب نامشخص بلکه بناوجه از آنحضرت آزردهٔ خاطر می بودند و مع ذلك از مشائخ وقت غیر آنحضرت علیه التحیة والرضوان به هیچ کس سرنیاز فروزنمی آوردند ـ

والحال یك ماه است که بعزم سفر حجاز از دهلی متوجه اکبر آباد شده اند تا آخر بکجا انجامد، اللّٰه تعالیٰ درجمیع احوال ناصر و معین ایشان باد ـ

منهم صاحب نسبت انجذاب خاص المحسوب من اخص الخواص السالك المجذوب والمختص بالکمال الموهوب میان شیخ یعقوب علیه (۱۸۲ـا) الرحمة ـ

از شیخ زادهاء قصبه تهانه اندکه از بقعات معموره ملك میانِ دوآب است در حداثت سن بقصد طالب علمی از وطن مالوف اختیار هجرت نموده به لاهور شتافته اند و درآن بلدهٔ معظمه داخلِ حوزهٔ درسِ مخدوم معظم شیخ جمال تلی گشته در اندك فرصتی بدرجه عالیهٔ مولویت صعود فرموده اند و همدران بلدهٔ مُمجده نورآگین لقاء منورِ حضرت خواجه گشته دست بدامن عنایت آن عالی حضرت زده اند و اخذ طریقه نموده باحوال بلند و مقاماتِ ارجمند این طائفه رسیده اند و بمقتضاء علوِ استعداد از

Marfat.com

مشربِ خاص حضرت خواجهٔ بیرنگ قدس سره بهره مند بودند وگاه گاهی به بعضی از خدمات ظاهر معیشت که تعلق بذات شریف آن عالی حضرت می داشت نیز مامور می شدند چنانچه در اواخر حال حضرت خواجه خدمت روبراهی طبخ[1] طعام خاص که همیشه تعلق به خادمانِ ولی نعمت والدهٔ ماجده را به عالی حضرت (۱۸۲ـب) داشت، به نیت تخفیف تصدیع ایشان حواله بخدام مشارالیه نموده بودند و بعداز چند روز بجهته متالم وغمگین گشتن حضرت والدهٔ از سبب باز داشتن ایشان از خدمت مذکورباز به خادمان حضرت والده سپردند وخدام مشار الیه بذکاء فهم و متانت ادراك درمیان سائر اصحاب متعین بودند و جمیع اصحاب ایشان را فهیم و ذکی می دانستند، حضرت ایشان می فرمودند روزی در خدمت حضرت خواجه تقریب از کمال فهم و رصانت عقل ایشان افتاد بعضی از حضارِ مجلس عالی دریں باب مبالغه نمودند حضرت خواجه فرمودند باری بطلبید ایشان را تا از فهم ایشان ماهم خبربگیریم پس ایشان را طلبیدند و فرمودند ملا بروید واز پیش فلاں کس سورهٔ یوسف که بخط حضرت یوسف علیه السلام بیارید ایشاں فی الفور راهی شدند حضرت خواجه ایشاں را از پارهٔ راه باز طلبیده فرمودند (۱۸۳ـا) ای ملانمی دانسته آید که سورهٔ یوسف بخطِ حضرت یوسف از محالات عقلی است، حضرت یوسف که

[1] خ- مطبخ

Marfat.com

پیش از نزول فرقان مجید بچندین هزار سال گذشته اند سورۀ یوسف بخطِ ایشاں چگونه بهم خواهدرسید خدام مشار الیه سری پایان کرده معروض داشتند که مابنده هارا در معرض اوامر آں عالی حضرت مجال چوں و چرا مفقود است بهرچه امر عالی صادرشود بی مداخلت عقل اقدام بدان باید نمود، حضرت خواجه تبسمی فرموده روی باصحاب کردند و فرمودند کمال عقلِ ملا معلوم شد، الحدیث۔

و بعداز رحلت حضرت خواجه قدس سره خدام مشارالیه بامر حضرت ولی نعمت والدۀ آں عالی حضرت چند گاهی صاحب اهتمام موضع مدد معاش بوده اند و آں گاه بام حضرت ایشاں علیه التحیة والرضوان متوجه تدریس وافادۀ علمی گشته اکثر نوجوانانِ عالی فطرت درویش آباد قلعۀ فیروزی رابدرجۀ اهلیت(۱۸۳ب) رسانیدند و پارۀ وقتی اشتغال بافادۀ علمی نموده اکثر ساعات لیل و نهار را بشغل باطن می گذراندند و اکثر شبها از نمازِ عشاء تا بامداد در ضلعهاء خانقاه حرکت دوری نموده مشغول بذکر پروردگار می بودند و درسفر و اقامت ملازم رکاب حضرت ایشاں بوده لمحۀ بجدائی آنحضرت قرار نمی توانستند داد تاآں که درسال هفتم از رحلت حضرت خواجه از حضرت ایشاں رخصت وطن گرفته هم درسالِ مذکور در وطن بجوار رحمتِ ایزدی انتقال نموده، علیه الرحمة والغفران ۔

منهم کدخاتون نزهت سرای کشف و شهود و مامور و ماذون

Marfat.com

بهدایت طلبهٔ ربِ ودود مخدومه محمودة الاوصاف بی بی قطب سکنها الله فی روضة الجنان ـ

والدهٔ مکرمه حضرت خلافت مآبی عمادالدین میاں شیخ رستم می شوند واز عارفاتِ وقت وکاملات این روزگار بوده اند و در ابتدا بحکم کمالِ توغلی دراخر از سعادات طبخ (١٨٤ـا) طعامِ درویشان و فقراء مسافر را برذمه همت خود گرفته بودند و این خدمت بزرگ را به بهترین وجه مقرون به شغل واستغراق سرانجام می بخشیدند و از حضرت خواجه در اواخر حال باجازتِ ارشاد مشرف شده بودند، لیکن بجهته دید قصور که وصف خاص کمل اصفیاء است استعفاء ازین منصب نموده در حیات حضرت خواجه بیرنگ قدس سره بایں امرِ خطیر قیام نه نمودند و بعداز رحلت حضرت خواجهٔ بیرنگ قدس سره پاس نفس شریف آن عالی حضرت داشته هرگاه طالبی بصدق اخلاص ابرام ولجاج می نموده مشغولی می ساختند، علی الخصوص خاندان عالی نواب اسپهداد بزرگ خان خانان مغفور که بموجب امر حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان پارهٔ وقتی مقید به تنویر بواطن اشخاص آن خاندان گشته اکثر بنات و مخدرات حرم معلی آن خان عالی نشان را از برکات صحبتِ خود مستفید ساخته باشغال معنوی و عبادات و طعاماتِ (١٨٤ـب)صوری روبراه گردانیده بودند وآن عزیزه در استحضارِ ارواح مقدسه وکشف عالم ملکوت قدرتی غریب داشته

Marfat.com

اند، چنانچه حضرت ایشان می فرمودند که روح مقدس حضرت خواجهٔ مابر دوام مشرف حال ایشان است وآں عزیز در هیچ کاری بی اذن حضرت خواجه قدس سره شروع نمی نمایند، فطوبی لها و حسن مآب واصدق شواهد کمال حال ایشاں وجود فایض الجودخلافت مآبی عماد الدین حضرت میاں شیخ رستم است که بحکم مقرره اصحاب بصیرت که تاثیر فرزند پیشتر از خصال مادران و قبیلهٔ مادری است فرزندی مثل ایشاں که بآراستگی و پیراستگی ظاهر وباطن از اکثر ابناء روزگار تقدم و تفوق دارند مخلوق از بطن منور ایشاں شده اند وهمیشه آں عزیزه را نظر عنایت و توجهٔ خاص ومحبت مخصوص بایشاں بوده و سبب ظاهری ترقیات معنوی خلافت مآبی بعداز شرفِ صحبت (۱۸۵ـ) حضرت خواجه کمال تلطف حضرت ایشاں قدس سرهماتربیت و توجه آں عزیزه نیز بوده است شکرالله سعیها وآں عزیزه بعد از رحلت حضرت ایشاں به سه ماه از دارِ ملال به سرای قرب حضرت ذی الجلال انتقال نمودند، طیب الله مثواها وافاض علینا برکات بخواها۔

منهم اوحد طریقت قدوة المستهلکین **مولانا احمد لاهوری** علیه الرحمه

از اخص اصحاب حضرت خواجه اند و از نسبتِ خاص حضرت خواجهٔ بیرنگ قدس سره بهرهٔ تمام داشتند و در جمیع اوقاتْ ربط قلب بجناب احدیت درست نموده از هرچه بوسمت

Marfat.com

کـون و حـدوث متیبم، است فارغ نمی زیستند الّا درخدماتِ خاص حـضرت خواجه که درآں حین نحوی صرف توجه بعالم جسمانیات نموده بحق خدمت قیام می نمودند گویا زیر طاس فلك جز با خدا بـه نـعت عبودیت و بحضرت خواجه به نعت ارادت به هیچ چیز کار نـداشتـند و بـعداز رحـلت حضرت خواجه قدس سره بهمان نعتِ نـخستیـن (۱۸۵ـب) اتـصال یـافتـه، پیـوسته محو و منتفی درتحت شـوارق آفتاب احـدیت می بودند و این حالت ظلِ نسبتِ خاص و مشرب مخصوص حضرت خواجه است و بطریقِ انعکاسِ در بواطنِ بـعضی از اصحاب پرتو انداخته از آں جمله خدمت مولانا مشارالیه اند۔

حـضرت ایشـان عـلیـه التـحیة والـرضوان در رساله که بقلم خاص در بعضی احوال مرضِ رحلت حضرت خواجه تالیف فرموده اند درج فرمـوده کـه هـنگامی که حضرتِ خواجۂ ما بسکرات ومراراتِ زمان رحیل داد رضا مـندی الهی می دادند، خدمت مولانا مشارٌالیه در صـحـن آں مـنزل خوش وخرم می گشتند اتفاقاً نظرِ حضرت خواجه برمـولانـا افتـاده تبسـمی نموده فرمودند می بینید این گاوماچگونه سرخـوش وشـاداب مـی گـردد کـه گـوئـی امشب ضیافت طوی ما است۔

بـالـجـمـلـه خـدمـتِ مـولانـا بعداز رحلتِ حضرتِ خواجـه در رنگ حضرت بـلاٰل رضـی الـلّٰه عنه که بعداز رحلتِ حضرت پیغمبر صلی

Marfat.com

الله (١٨٦ـا) علیه وسلم تاب بودن درمدینه نیاورده بملك شام رحلت نمودند ،خدمت مولانا نیز از دهلی به لاهور تشریف برده همچنان مجرد و بی علاقه درگوشهاء گم نامی بسر بردند و درتمام عمر خود یك مرتبه به نیت طوف مزار حضرت خواجه و دریافت ملازمت حضرت ایشان بدهلی تشریف آورده باز رجوع نه نمودند. وایں نیز مشابه عمل حضرت بلال است رضی الله عنه که بعدازاں که در مملکتِ شام رحل اقامت افگندند یك مرتبه پیش رجوع به مدینه نه فرمودند ـ

الغرض خدمتِ مولانا هم درمضافات لاهور و سلطان پور وسرهند بوضع تجرد اوقات بسربرده بعالم بالا شتا فتند و بلقاء حبیب خود که حضرت خواجه باشند مشرف شدند ـ

منهم جلالت نصابی نجابت ایابی راسخ القدم فی جمیع الاحوال والاهوال سیادت مآبی **میرسید زید** زیّد کماله

ایشاں از مخدومزاده هاء عظام هندوستان اند، بنی اعمام ایشاں(١٨٦ـب) در ولایتِ میان دوآب صاحبِ آیات وکرامات بوده اند و درسلسله جلیله قادریه به عظمتِ شان و رفعت مکان نشان مند آمده اند در آنچه حضرت خواجه قدس سره برقصباتِ میاں دوآب عبور نموده متوجه ماوراء النهر گشته اند آں سیادت پناه را لقاء مبارك حضرت خواجه قدس سره میسر گشته و تارسیدن حضرت خواجه کرتاً ثانیتاً به هندوستان پیوا نیز دیدار تشریف آں

Marfat.com

عالی حضرت بوده، منتظر قدوم برکات لزوم می بوده اند و باعث دیگر مر احداث انتظار مذکور ایشاں را استماع کمالات حضرت خواجه بود از زبان حضرت میاں شیخ بهلول قدس سره وشیخ حاجی محمد و جناب شیخ الله دیا که ایں عزیزان را رفت وآمد بوطن شریف ایشاں اعنی قصبهٔ سادهوره بوده است بنابر ربطی که ایں عزیزان محکم ارادت واستفاده به خاندان عالی بالشان بود، الغرض بعداز رجوع حضرت خواجه بدهلی (۱۸۷-۱) جناب سیادت مآب به بال شوق و قدم طلب در خدمت آں عالی حضرت رسیده داخلِ طریقه شدند و به نسبت هاءِ عالی ایں سلسله علیه مشرف گشته بوطن رجوع فرمودند -

والحال درمیان بنی اعمام خود که هرکدام در طبقه قادریه باهم ورسم متعین اند جناب ایشاں باجمعی از متعلقان وفرزندان و دوسه درویش صادق الاحوال به ورزش طریقه نقشبندیه سرگرم بوده اند رستگاران وقت خودند -

و بعداز هر دو سه سال بعُرس حضرت خواجه رسیده درملازمت حضرت ایشاں علیه التحیة والرضوان روزی چند بسری بردند و مطابق کردار یاران دیگر درسالِ رحلت حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان ایشان نیز احرام ملازمت آنحضرت بسته در اکبر آباد بدیدار شریف آنحضرت مشرف گشتند و رخصت وداع بازبسینِ حال نموده به وطن رجوع فرمودند و درسال تحریرایں

Marfat.com

اوراق که چند محل ثبت افتاده صحیح و سلامت اند (۱۸۷ـب)
اللّٰهم متعنا بانوار لقایه واختم عاقبتنا بمحبته امثاله ونظرائه

منهم دریا نوش مصطبه کشوف ومشاهدات وجیبه استقامت بعرش ریاضات و مجاهدات میاں شیخ موسیٰ علیه الرحمه

از یاران برگزیدهٔ حضرت خواجه بوده اند و به جذبه خاص مشرف گشته و بعد از رحلت حضرت خواجهٔ بیرنگ قدس سره دامن عنایت حضرت ایشاں محکم گرفته از جوار شریف آنحضرت مفارقت اختیارند کردند و در ظل تربیت و حمایت آنحضرت بدوام مشغل مقید بوده نیم لحظه از ذکر و مراقبه نمی آسودند از اول سحر تانصف النهار مستقبل قبله در خانقاهِ معلی به زانوء ادب نشسته ساکت و مراقب بکار مشغول می بودند چنانچه از یك ساق به ساق دیگر هم تحویل نمی کردند و آنگاه یك گهڑی کما بیش بخانهٔ خود توقف فرموده باز از نما زپیش تافراغ نماز عصر بهیته مذکور در خانقاه نشسته می بودند و بعداز نما زعصر برلب (۱۸۸ـا) آب جون انتقال فرموده تا غروب شمس در ریگستان لبِ دریاء مذکورهم چناں مشغول به کارمشی می فرمودند وبازنماز مغرب را در خانقاه خوانده را ست تایك پهرشب مراقب می نشستند، بهمیں روش بی انفصال تاده سال گذراندند و بعد از انقضاء مدت مذکوربجوار رحمت رب غفور تحویل نمودند۔

واز خصائص نهاد شریف ایشاں امر بمعروف و نهی از منکر بود

Marfat.com

و دریں باب بحدی مبالغ و متوغل بودند که مافوق آں متصور نباشد تا مشارٌالیه در قید حیات بودند هیچ نوع مکروه و منکر در مسجد و خانقاه مجال نمی یافت صوتِ نغمه و صداء شعر و مجلس و گپ و حرفِ دنیا درآں موضع شریف وجود نمی گرفت، همان که اثری ازیں معنی و شمه ازیں لایعنی نحاسه ایشان مساس می کرد به عنف و خشونت تمام زاجر و مانع می آمدند، جزاهم الله سبحانه خیرالجزاء

منهم دانشمند قوی حال جامع العلوم (۱۸۸ـب) والاحوال

مولانا شیرمحمد لاهوری

ایشان مشهور واعوام موسم شباب را در ملازمت وتلمذ مخول علماء مملکت پنج آب گذرانده باکیفیات، عظیمه علمی و دستگاه تام مولویت درخدمت خواجه رسیده اند و باخذ طریقه مشرف گشته در اندك فرصتی آں چنان مغلوب قهربان جذبه گشته اند که از ایشان تامجانین فرقی نمانده و یك مدتی مدید به جنون و دیوانگی نشان مندبوده اند، حضرت ایشان می فرمودند که مشارٌالیه درآں ایام که باکمال جنون و بی خبری محل ترحم گشته بودند هرگام کتاب طب بدست ایشان داده می شد به تتبع و تصفح نموده، فصل مرض خود را برآورده بدست مردم می دادند و ازیں معنی مارا تعجبی تمام دست می داد و نیز آنحضرت علیه التحیة و

Marfat.com

الرضوان می[1] فرمودند که همدر آن ایام روزی باجمع درویشان د
خانقاه نشسته بودیم که خدمت ملا مشارالیه بوضع سودائیان پیدا
شدند (۱۸۹ـا) و در مجمع در آمده به نزد هرکدام مایان قریب
شده بطریق کوشکی این حضرف گفته گشتند که مرا بگوئید که
باعث چیست که حضرت دعویٰ الوهیت نمی کنند هرکدام مایان
انگشت به دندان گزیده ازیں سخن زجر می نمودیم و ملا
راهمچناں نشسته گذاشته برخاسته رفتیم ـ

الغرض یك مدتی دراز خدمتِ ملا در عارضهٔ مذکور گذرانده
سرانجام به هوش آمدند و به فرمودهٔ حضرت ایشاں علیه التحیة
والرضوان مقید بدرس و افاده گشته حق ایں منصب به تقدیم
رسانیدند واعظم وانفع افادات مخترعه ایشاں ترتیب میزان گردان
مفردات [2]ومزیدات صرف است و قواعد تعلیلات معتلات که هم
بفرمودهٔ حضرت ایشاں کمال تتبع واستقراءِ فنِ لغات نموده مرتب
ساخته اند و باسلوبی درست گشته که مرطلاب علم را در تحصیل
مطالعه کتبِ (۱۸۹ـب) عربیه به ازاں معاونی نه باشد

حضرت ایشاں علیه التحیة والرضوان احداث درویش آباد
قلعه فیروزی رانخست به ورزش وضبط همان میزان وتعلیلات مقید
داشته، بعدازاں به خواندن شرح ملا و شرح وقایه دلالت می
فرمودند و خدمت ملا مشارٌالیه را قصد آں نیز بود که قوانین فن

---

[1] نسخہ الف میں جلد بندی کے دوران اوراق آگے و پیچھے لگ گئے ہیں [2] ا،خ "محردات"

Marfat.com

نحو و معانی و بیان و منطق را نیز در رنگ صرف گردان سازند که درین حین ایشاں را عزم سفر دکھن پیش آمد و همدرآں سفر چناں غائب شدند که تاحال هیچ اثر و خبری از ایشاں ظاهر نه شده ـ

منهم ارشد الاصحاب واسعد الاحباب الثابت علی جادة القویم والقائم علی صراط المستقیم المختص بالفیوض العطائیه والمواهب اللدنیه المزنیت الخلعة خلافة الکبریٰ مخدوم الاعظم الافخم عمادالملة والدین ابوالمبرات میاں شیخ رستم زیدّبرکاته

از بعضی معتمدان استماع افتاده که جناب خلافت مآبی و عشیره کرام حضرت شیخ عبدالعزیز دهلوی قدس سره از یك دوحه نسب منشعب اند و نسب ایں (۱۹۰ـ۱) اعزه بحضرت عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه منتهی می شود و از احفاد قریش قدیم تراز قوم ایشان درهندوستان کسی نیامده

همانا بعضی از اولاد حضرت عباس رضی الله عنه که همراه لشکر فیروزی اثر کبار صحابه و تابعین که در عهدبنی اُمیه بسر کردگی محمد بن قاسم[1] بن یوسف ثقفی برادر زادۂ حجاج بجهته تسخیر مملکتِ سند و ملتان و پنج آب باقلیم هند در آمده بودند و نعل مراکب آں کواب آسمان ابهت و جلال تامضافات سیالکوت رسیده بود عزیزی از احفاد حضرت عباسی رضی الله عنه در ملك پنجاب رحل اقامت افگنده است و این اعزه از نسل آں عزیز اند،

[1] د۔ قاسم بن محمد بن یوسف

Marfat.com

والله اعلم بالصواب ـ

بالجمله جناب خلافت مآب درسنِ دوازده سالگی بودند که بهمراهی حضرت میر عالی منقبت و متعالی مرتبت ارشاد دستگاهی میر محمد نعمان سلمه الله سبحانه به ملازمت حضرت خواجهٔ بیرنگ قدس سره (۱۹۰ـب) فائز گشته اند و بحکم السعید من سعد فی بطن اُمهٖ هم درآن سن ربط محبت غریب بحضرت خواجه پیدا کرده نظارگی جمال باکمال آن عالی حضرت گشته اند و بجد تمام وسعئ بلیغ جوهر طلب خود را درمعرض عرض در آورده اخذ طریقه نموده اند و پیوسته نظر همت بمعالی امور و معاظم احوال دوخته بجوز ومویز این راه فریفته نمی شده اند ـ

حضرت ایشان می فرمودند که ازمیان شیخ رستم درآن ایام چیزهادیده می شد که متحیر ومتعجب می ساخت باصغر سن و قدِ مختصر همیشه قصد هم نشینی اعاظم اصحاب کبیرالسن جلیل المقامات می نمودند وقطع آشنائی همسالان خود نموده هرجاحضرت میان شیخ احمد قدس سره و حضرت میان شیخ تاج وحضرت میان شیخ اله داد سلمهما الله سبحانه می بودند همانجا ایشان را دیده می شد و از مشاهدهٔ حسن طلب و علو استعداد ایشان حضرت خواجه قدس الله سره الاقدس کمال توجه و عنایت درباب ایشان (۱۹۱ـا) مبذول می داشتند وچند صحبتی غریب بایشان داشته ایشان را باعالی مقامات این طائفه مشرف ساخته اند

Marfat.com

الغرض تاحضرت خواجه در قیدحیات بوده اند ایشان به نظرهای عنایت و توجهاتِ خاص آن عالی حضرت اختصاص داشتند و بعداز رحلت حضرت خواجه در ملازمت حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان رابطه وخصوصیت غریب درست کرده شب و روز ملازم عتبه خدمت آنحضرت بودند و در خلوت و جلوت حاضر وقت بوده در هرکار و هرقضیه و هرحرکت و هرسکون انواع فوائد و اقسام معارف و حکم استفاده می نموده اند آن نسبت خاص که ایشان ر بآنحضرت علیه التحیة والرضوان حاصل بود هیچ فردی را درآن شرکت و مماثلت نیست باوجود فرزند معنوی از عالم فرزندان صوری در حجر تربیت آنحضرت کلان شده اند در جمیع امور و سائر وقائع هرچه مرضی مختار (۱۹۱ـب) آنحضرت می بوده است همان مخطور خاطر شریف ایشان می شد و رفته رفته بدرجهٔ ترقی فرمودند که وجود شریف ایشان حکم دل و زبان آنحضرت گشته بود آنحضرت علیه التحیة والرضوان نیابت خاص واجازت مطلق بایشان حواله فرموده در جمیع امور صاحب اختیار خلیع[1] وضیع العذار گردانیده بودند ـ

بالجمله جناب خلافت مآبی یکی از مظاهر و اعوان ثلثه عبادات مختصه و مختاراتِ خاصه آنحضرت اند نخستین دل منور آنحضرت که مظهر و معین راتبه ذکر و مراقبه بود و دوم زبان حق

[1] د۔ "خلیع" ندارد

Marfat.com

ترجمان که مظهر و معین راتبه تلاوت قرآن و نصائح اصدقا و ضلال بود سوم جناب خلافت مآبی مذکور که مظهر و معین راتبه اعانت خلق اللّٰه و اصلاح مفاسد روزگار بودند ایشان اند که بموجب فرموده آنحضرت علیه التحیة والرضوان کمر همت بربسته، درایام غیبت

و نهضت بندگان حضرت پادشاه دین پناه خلد اللّٰه ملکه (۱۹۲ـا) سرلشکر دعا فتح و نصرت بوده بذل و توجه دعا و فاتحه والتزام ختمات خواجها شب و روز اشتغال داشته درکشائش عقدات وطی عقبات و ادناءِ بادشاهت طلبی حاضر وقت می بوده اند و تا صعود بندگانِ حضرت برسریر سلطنت بدآن خدمت که در حقیقت خدمتِ اسلام و مهم سازی مسلمین بود متوجه و مقید بودند و ایشانند که صحبتهاء سنجیده به نواب مفعور السید الجلیل منعم الانامی مرتضیٰ خان داشته متذکر قدر دانی و رتبه فهمی کافه مشائخ و علماء گشتند و ایشانند که درمیان نواب خان خانان بزرگ و نواب خواجه عبداللّٰه خان خس و خاشاك و خشتها و خشونتها را بجاروب صلح بخشی وآشتی دهی مندفع ساخته بتحابب و تصادق دلالت نمودند و ایشانند که بسی از شکستها و جراحت هاء اعاظم اکابر هندوستان به ملجم همت گماری و تردد ایشان مُلتئم گشته و خللهاء و فتورهاء قدیمه دودمانهابه توجه ایشان بحال آمد۔

بالجمله (۱۹۲ب) حضرت ایشان مظهر اسم رؤف ورحیم و

Marfat.com

خبیر و حکیم شده اند و نسخه مصححه مقابله یافته اکثر خصائص و مکامن آنحضرت اند در بعضی محال و اشخاص که بامر حضرت ایشان توجه گماشته اند آثار غریبه و کیفیات عجیبه درآن محل و درآن شخص به ظهور آمده تفصیل امثله خصائص ایشاں شرح دراز می طلبد، العاقل یکفیه بلاشاره والفهیم لایخوض بعد رومه الامادة، والد سلیم الاوضاع ایشاں شیخ شیدا نیز از والهان و مشتاقان جمال باکمال حضرت خواجه بوده اند و به سلامت وضع و حسنِ کردار مشغول بکار بوده داد نیك ذاتی و پاك نهادی می دادند الله تعالیٰ جناب خلافت مآبی راهمیشه درمیان این فقرا معزز و مبجل دارد بمنه وکرمه ـ

منهم سبکبال فضاء معرفت و شهود و نامرعی وغیر سانی از صانع ومضاربود نابود مخدوم و مخدومزاده جلیل میاں شیخ اسمعیل رحمة الله سبحانه

ایشاں ابن عم جناب رفیع المکانی حضرت (۱۹۳ـ۱) میاں شیخ رفیع الدین محمد اند که ذکر ایشاں در صدرِ لاحقه نموده آمد و هم از صغر سن توفیق ملازمت حضرت خواجه یافته بکمال محبت وصدق اخلاص آمد و رفت درخدمت آں عالی حضرت می کردند و حضرت خواجه نیز به تلطف ومهربانی و اعزاز و تعظیم پیش می آمدند و به موجب طلب والتماس ایشان به تعلیم طریقه نیز مشرف ساختند و در اندك فرصتی ثمرات نسبت این طریقه

Marfat.com

از سیماء وقت ایشان لامع گشت و حضرت خواجه را التفات تمام در حق ایشان پیدا شد

ازاخص مناقب جلیله ایشان آن است که حضرت خواجه بیرنگ قدس سره در اوآخر سنین عمر شریف که ترك مشیخت نموده به خلوت و وحدت ساخته بودند و اصلاً از ارشاد و هدایت ملازمین عتبه ارادت یادنمی کردند دران ایام خاص برخلاف طریقهٔ مختاره چند مرتبه ایشان را یاد کرده فرمودند که میان شیخ اسماعیل مناسبت نغز دارد (۱۹۳ـب) چندگاهی مشارٌالیه را دریں کاربجد باید بود و به نزد ما آمد و رفت باید کرد ، الحدیث۔

الغرض خدمت ایشان از برگزیدگان و مقبولان حضرت خواجه و بعد از رحلت حضرت خواجه مطابق اراده حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان جمیع سر برزدهاء وقت عالی آن عالی حضرت را از نظم و نثر و رسائل و رقعات جمع فرموده و در آخر آن مسموعات خود را بانبذی از خصائض احوال آن عالی حضرت مرتب ساخته اند و الیوم آن مجموعه درمیان اصحاب و احباب و سائر مخلصین این خاندان عالی شهرت وانتشار تمام دارد ۔

و خدمت میان شیخ اسماعیل بعداز انقضاء یك مدتی از رحلت حضرت خواجه قدس سره چون زیربار علائق بسیار بودند چاراختیار نوکری سلاطین وقت نموده همدرآں وضع از دنیا رحلت فرمودند ، اسکنه اللّٰه سبحانه فی روضة الجنان ۔

Marfat.com

منهم صاحب قبول مشائخ عظام جلیل النسب قوی الاعتصام المجد المنابع فی خدمت (۱۹٤ـا) اهل الله الواثق به عنایات الحق خواجه محمد قلیج موفق طال بقاه

طغائی راقم الحروف احقر عبیدالله عُبیدالله اند و اجداد کرام ایشان را شرف هم قومی و هم الوسی به خاندان بزرگ پدری حضرت خواجه ثابت است و والد شریف ایشان میر محمد جان المدعوبه خلج بهادر اواسط عهد پادشاه معظم اکبر پادشاه از قرشی که مستقر و مسکن الوس اخلاج قتلمشیه و علی بشریه است، مصحوب جمعی از برادران کلان تر خود بطریق سوداگری درهندوستان آمده اند و درحین مراجعت برادران بزرگ به ولایت بهادر مذکور رانوع رنجشی از برادران پید اشده بنابرآن ترکِ صحبت آنها گفته هم درهندساکن گشته اند و به عفیفه از بنات سلیمان خان کررانی [1]عقد ازدواج نموده صاحب فرزندان گشته اند و به وسیلهٔ ترددات نمایان نوکر درگاهی بادشاهی گشته به منصب وجای گیر آدمیانه امتیاز یافته اند و بعد از رحلتِ (۱۹٤ـب) ایشان خدام طغائی نیز چندگاهی درلباس سپاه گذرانده به بعضی از درجاتِ رفیعه اصحاب سیف و سنان مستشرف و قریب گشته بودند و درآن ایام نیز بحکم سعادت مندی و سابقه هم قومی معرفت وآشنائی بلکه اخلاص و بندگی بحضرت خواجه

[1] ا،، خ، کرانی

Marfat.com

داشته اند و گاه گاهی حضرت خواجۀ بیرنگ قدس سره درباب محتاجان و مستحقان دلالت نامه خیربایشان اصدارمی فرموده اند و ایشاں اطاعت امر اعلی آں عالی حضرت نموده در سرکار نواب مرتضیٰ خاں بردالله مضجعه حق سفارش و شرط خدمت گاری آں عزیز بجای می آورده اند و پیوسته عازم ترک نوکری بوده شائق ملازمت آں عالی حضرت بوده اند که دریں اثنابحکم طالع مندی و سعادت یاری مواصلت والدۀ ایں فقیر که همشیرۀ ایشاں می شوند بحضرت خواجه قدس سره دست داده و ایشاں همدرآں ایام از عقال و اثقال سپاه گری خلاص گشته[1]

بخدمت حضرت خواجه پیوسته اند و چوں درسوابق ایام دست ارادة در سلسلۀ قادریه بحضرت شیخ بهلول داده بودند و باذکار و مراتب آں سلسلۀ شریفه اشتغال داشتند، نوع ترددی در خاطر ایشاں راه یافته که آیا ترک آں مشاغل نموده آید یانه ؟ چوں ایں تردد معلوم حضرت خواجه قدس سره گشته، آں عالی حضرت به تقریری و تسلیك آں مشاغل اشاره فرموده بعداز چندگاهی شغل سلسلۀ نقشبندیه نیز ایشان فرموده اند و بجمع و توفیق مشغولی هردوسلسله امر نموده ، وایشان را ببرکت ورزش آں شغل بعضی از کیفیات عالی ایں طریقه نیزدست داده بود -

دریں ضمن واقعۀ هائله حضرت خواجه درمیان آمد و ایشاں

---

[1] نسخه خ تاهمیں جااست وناقص الآخر

Marfat.com

کمر خدمت بسته به بعضی از خدمات عالیه این خاندان عالی قیام و اقدام نموده اند و درجمیع خدمات گوش براشارهٔ حضرت ایشان (۱۸۹ـب) علیه التحیة والرضوان داشته مطابق فرمودهٔ آنحضرت بجای می آوردند و از اجلهٔ خدمات ایشان خدمت تعمیر صفهٔ منوره و تقطیع چهار چمن باغ آن آستانه متبرکه واتمام حجره هاء مرتفع سنگین درآن بقعهٔ شریفه است که برطبق فرمودهٔ حضرت ایشان اهتمام بلیغ دریں خدمات نموده اند و نیز از خدمات شائسته ایشاں مقرر ساختن وظائف بعضی از علماء دهلی و صلحاء سرهند بود، درسرکارنواب مرتضیٰ خان علیه الرحمة که به ترغیب واشاره و سفارش حضرت ایشان تمشیه بخشیدند و هم ازیں جمله ست آنچه از ایشان بعداز حضرت نواب مرتضوی انتساب برد الله مضجعه در حصین وضع مدد معاش این فقراء بطریق، وکالت و نیابت بموجب سفارشها و توجهات حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان بظهور آمد، بالجمله برقدر فهم و دانش خود در خدمات فقراء این سلسله علیه عمر بسربرده اند و اکنون سن شریف ایشان قریب بهفتاد رسیده و انواع دمن و زبونی درقواء واعضا راه یافته هنوز درپیش آمد خدمات فقراء بی تپ پائی هستند، امید که " درالجزاء بجزاء خیر این خدمات برو متمتع کردند ـ

منهم اعزالاقارب واکرم صاحب محاسن الاخلاق والفضائل الکثیرة والجلائل العبادات والطاعات خواجه محمد صادق دام

Marfat.com

برکاته

طغائی برادر اعز خواجه محمد عبدالله می شوند و بزرگان ایشان به نجابت و نیك ذاتی درهمدان عراق متعین بوده اند و جد قریب ایشان برفاقت بعضی ذی اعمام خود در خدمت حضرت سید علی همدانی علیه الرحمة در ولایت کشمیر رسیده اند و هم درآن خطه بکسب فضیلت و دانش توجه گماشته بمبلغی کامل از کمالات رسیده اند و از وجوه روسا قبیلهٔ ایشان نخستین کسی که بحضرت دهلی رسیده ..... کمالات ارتسام مولانا حاجی محمد اندکه عنقریب رحلت حضرت (۱۹۰ـب) جنت آشیانی انارالله برهانه برفاقت مولانا کمال کشمیری بجهة طلب علوم غریبه ازکشمیر برآمده، چندگاهی درسیالکوت بسر برده اند و ازآن جابدهلی رسیده رخصت اقامت افگنده اند و در ملازمت بعضی از فحول علماء ایں شهر معظم اتمام تحصیل کتب معظمه مولویت نموده در مدرسهٔ معلی حضرت بیگم که در وسط شهر واقع شده سرحلقه مدرسان گشته اند و باوجود تبحر در جمیع علوم منقوله و معقوله درفن طبابت و هیت نجوم دستگاهی غریب داشته اند۔

وهم درآن ایام شیخ ..... نام عزیز از شیخ زاده هاء ولایت جون پور بدهلی رسیده و خدمت مولانا حاجی رابصبیهٔ آن عزیز عقدِ مواصلت دست داده ایشان را ازاں صبیه اولاد کرام بهم رسیده اند، انجب و افضل فرزندان ایشان خدمت مخدومی تاج

Marfat.com

الملة والدین مولانا حسن دهلوی اند که بدانش (۱۹۱ـا) و معرفتهاء متین و فضیلتهاء محکم و سعادتهاء عالی روی شناس مملکت هندند و در خدمت حضرت شیخ چائیں لدهه که از کبار خلفاء حضرت شیخ عبدالعزیز چشتی قدس سره بوداند و مدتی آمد و رفت نموده باوراد و مشاغل طریقهٔ ایشاں اشتغال ورزیده اند ـ

و بعدازان درخدمت حضرت خواجهٔ آفاق قدس سره نیز علاقه محبت و عقیدت درست کرده اند مواید فواید صحبت ایشاں مستفید گشته اند و دریں رباعی ایشاں که بغازهٔ شهرت وقبول امتیاز دارد همدرآں ایام بخدمت حضرت خواجه گذارنده اند و آں رباعی هذه

ایں همه شاه بلند قدریستم مگذار
لطف بکن وزدست دستم بگذار
شکرانه آنکه می فروشت کردند
یك جرعه بریز ونیم بیستم مگذار

الغرض خدمت مخدومی مشارٌالیه از خوبان وقت و بزرگ منشان دیارهندوستان اند ، زیست و ارفتار ایشان همیشه بر قانون عقل و معرفت می گذرد و بروح منور ۱۹۱ـب) حضرت سید کائنات صلی اللّٰه علیه وسلم التجاء کامل وربطی غریب دارند و سائر التقاب آں سرور پیوسته قرین حال ایشاں است ـ

ومخدومی خواجه محمدصادق همشیره زادهٔ ایشاں می

Marfat.com

شوند، بالجمله خاندان شریف ایشان در دهلی معظم ومبجل آمده و اعظم مفاخر این خاندان حصولِ شرف مواصلت بحضرت خواجه است بذرة فاخره صدف بطن والده خواجه محمد صادق که هم در ابتداء رجوع حضرت خواجه کرة ثانیةً بدهلی عقد ازدواج مذکور بوقوع آمده ومخدومی خواجه محمد صادق درآن ایام بسن پانزاده سالگی بوده اند و هم درآن سن قلع بیخ و بن سکونت از جوار اقرباء خاندان خود نموده در جوار حضرت خواجه منزل گزیده اند و پیوسته منظور نظر عنایت و مقبول خاطر حقائق ناظر حضرت خواجه بوده بکسب سعادات صوری و معنوی همت گماشته اند ـ

حضرت ایشان (۱۹۲ ـ ا) علیه التحیة والرضوان می فومودند که بارها از زبان مقدس حضرت خواجه خود شنوده ایم که می فرموده اند که جمال حال و لطافتِ فطرت و سلامت وضع خواجه محمد صادق باعث ازدیاد توجهٔ خاطر ماست بجمیع اشخاص خاندان ایشان و محرك تقید و توجه ما بر ترفیهٔ احوال همشیره ایشان نیز حسن استعداد وطهارت نهاد ایشان است ـ

الغرض مخدومی خواجه محمد صادق در رنگ برادر خرد بلکه فرزند حقیقی درخدمت و حجر تربیت حضرت خواجه کلان شده اند و باضاف سعادات و فضائل واصل گشته ـ

و بعداز رحلت حضرت خواجه استفاده از جمیع خلفاء عظام

Marfat.com

حضرت خواجه برقدر نصیب حاصل وقت شریف ایشان گشته ، خصوصاً در ملازمت حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان که بکمال ربط و نهایت اخلاص آنحضرت فائض بوده ترقیات عظیم حاصل کرده اند و آنحضرت راعلیه التحیة والرضوان (۱۹۲ـب) نیز به شفقتی تمام مماثل شفقت پدر برپسر در حق ایشان مبذول بود عنایت نامها شفقت و تلطف آمیز آنحضرت که درحق ایشان صادر شده و همچنیں مکاتیب خلفاء دیگر حضرت خواجه مشعر کمال، توجه آنحضرت است برایشان ـ

در مجموعهٔ کلمات الصادقین که تالیف داده خدمت ایشان است مندرج گشته ازاں جارتبهٔ شفقت و عنایت بزرگان برایشان ظاهر و لامع می گردد ـ

بالجمله مخدومی مشارٌالیه مقبول الهی و مقبولِ مقبولان الهی اند و الیوم ضبط اوقات بصنوف حسنات وطاعات نموده بظاهر و باطن مسرور معمور می گذارنند، علی الخصوص راتبه درود نبوی که اکثر اوقات شب و روزی ایشاں باشتغال آں و ظیفهٔ شریفه می گذرد و بعد فراغ از راتبهٔ مذکور به تصنیف و تالیف فوائد لطیفه و نکات شریفه توجه می گمارند و رسائل ومجموعه هاء خوب از هرباب از نتائج قلم شریف ایشاں بر صفحهٔ روزگار ثبت (۱۹۳ـ ۱) می گردد ـ

واعظم حسنات ایشاں سربراهی و اهتمام تمام است که

Marfat.com

درباب تحصیل علوم متداوله برادر اعز خواجه محمد عبدالله طال عمره از دست و همت ایشان بظهور آمده و بنابر جد و کوشش ایشان برادر اعز در اهلیت و مولویت بدرجهٔ عالیه که فوق آن از حیطهٔ امکانِ بیرون باشد واصل گشته اند، جزاء اللّٰه سبحانه خیرالجزاء۔

منهم نتیجة الکرام و ثمرهٔ فواد العظام زبدة الصلحاء و عمدة الاصدقا میاں شیخ جعفر

از مخدومزادهاء نیك نهاد خطهٔ پاك دهلی اند و جد بزرگوار ایشاں مخدوم اجل اکمل شیخ یوسف قتال علیه الرحمة درعهد حکومت و سلطنت افاغنه صاحبِ مسند مشیخت و مظهر آیات کاملهٔ ولایت بوده اند و بعداز ارتحال حضرت شیخ آباء و اعمام کرام ایشاں نیز بعلم و صلاح و استقامت یاس ناخوش مشیخت داشته و در اکابر مشائخ دهلی محسوب آمده و خدمت میاں شیخ جعفر در ابتداء ظهور (۱۹۳۔ب) حضرت خواجه باوجود صغر سن و عدم تجانس و موانست سلسلهٔ بشرف اراده و اخذ طریقه مشرف گشته از کیفیات خاصه این طریقه به نصیبهٔ تام اختصاص یافته اند۔

جناب مکرمت آیات میاں شیخ مرتضیٰ نقل می کردند که هم درحیاتِ حضرت خواجهٔ ماکد خدائی میاں شیخ جعفر شده است و داب حضرت خواجه آں بود که عزیز نوکد خدا را بالتفات پیش خوانده از سرگذاشت بشب زفاف پرس و چومی فرمودند، چوں از

Marfat.com

ایشان پرسیده اند حیا و حجاب ورزیده از اظهار آن مقوله ابا نموده اند و حضرت خواجه نوع ملال از سوی ایشان بخاطر راه داده به بی التفاتی ایشان را رخصت کرده اند همان که ایشان بیرون آمده اند فی الفور دردی غریب درشکم ایشان حادث گشته که هیچ نوع تسکین نمی یافت و چون مرغ نیم بسمل مضطرب و متمائل گشته اند و این حالت تاچند گهڑی کشیده (۱۹٤ـا) و بعده حضرت خواجه برسرلطف آمده توجهی بحال ایشان کرده اند و ازآن بلاخلاص بخشیده اند ـ

المقصود خدمت ایشان از یاران قبول حضرت خواجه اند و در اواخر بامر حضرت خواجه بعضی از اعزه را مشغول کرده اند و اثر توجه ایشان درآن اعزه ظاهر گشته ـ

و بعداز رحلت حضرت خواجه یك گونه چشم زخمی بوضع ایشان رسیده بود و بزودی مندفع گشت ، چنانچه درفصل خوارق حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان گذشت ـ

واکنون سالها است که بحمدلله سبحانه در از دیاد و صفاء وقت و رسوخ کیفیات بدست آمده اشتغال دارند و محسوب از نیکان وقت وبرگزیدگان روزگار ند ـ

Marfat.com

منهم شیخ الجلیل والسیاد النبیل تذکرة المشائخ میاں شیخ (سید مصطفیٰ)[1] باغ پتی علیه الرحمه

جناب ایشاں قبل ازظهور حضرت خواجه در سلسلهٔ قادریه مجاز و مرخص بوده اند بمشیخت و اقامت مراسم آں سلسله جلیله سرگرمی داشتند و در ظهور حضرت خواجه (۱۹٤ـب) به تقریبی در دهلی تشریف آورده اند و باستماع بزرگی آں عالی حضرت قصد [2]ملاقات گشته، بخدمت رسیده اند، اتفاقاً درآں حین حضرت خواجه باداء نماز ظهر قیام داشته اند، جناب ایشاں همچناں بفراغ بال داخل صف جماعت گشته قریب بحضرت خواجه بی فاصله [3] ایستاده شده اند و در اثناء قیام و قعود دست مبارك حضرت خواجه بآستین ایشاں رسیده است و حالتی غریب درایشاں حادث گشته چنانچه اثر تغیر برظاهر ایشاں نیز لامع گشته است۔

از جناب ایشاں منقول است که می گفتند که هماں که دست حق پرست حضرت خواجه بآستین میاں رسیده کیفیتی عالی از سرانگشتان من سعود نموده براهِ عروق وعصبات دردلِ من جای گرفت و مرا از خود غائب ساخت، الغرض بعداز انقضای ایں

[1] زادالمعاد کے مخطوطہ میں اس عنوان کے لئے سرخ روشنائی استعمال کی گئی ہے اس لئے مائیکروفلم میں یہ نام نہیں پڑھا جاسکا، البتہ معاصر ماخذ طبقات شاہ جہانی: ۹/۴۲ میں ان کا نام سید مصطفیٰ ملا ہے جو یہاں، قوسین میں لکھا گیا ہے۔ [2] دراصل قاصد [3] دراصل بی مفاصله

Marfat.com

صحبت جناب ایشاں صرفِ نظر از مشیخت نموده بصدق و اخلاص داخل طریقه (۱۹۳ـا) گشتند و من بعد بجد و اهتمام تمام ورزش این طریقه نموده ـ

بعداز چند گاه متوجه مقام و مسکن خود شدند و بعداز رحلت حضرت خواجه تازیستندِ دم ازیں طریقه می زدند و بهمین طریقه طالبان را دلالت می کردند ـ

درکنون ولد امجد ایشاں خدام میاں شیخ فرخ نیز باوجود اخذ طریقه از والد خود بجدداً دست بیعت بحضرت میاں شیخ اله داد داده ، بعد از چندگاهی بملازمت آں عالی جناب میرسید و کسب فوائد می نمایند ،اوصله الله سبحانه الی غایته وایمناه

منهم الشیخ الکبیر و العالم النحریر شیخ عمر بنوری علیه الرحمة

خدام ایشاں از قوم افغان اند و هم از حداثتِ سن بکسبِ علوم و تحصیل مولویت همت گماشته بکمال دانشمندی رسیده اند و درین ضمن به بعضی از کبار مشائخ عصر رسیده او را ذو فنون (۱۹۵ـب) دعوات و عزائم نیز حاصل کرده اند ـ

و در ایام حضور حضرت خواجه قدس سره سن شریف ایشاں قریب به هفتاد رسیده بود و بدین سن و سال و فضل و کمال در وطن خود مقید بدرس و تعمیر اوقات بودند ـ

و باستماع بانگ و آوازۂ کمالات بی اندازۂ حضرت خواجه

Marfat.com

درس و اشغال قدیمهٔ خود بطاق نسیان نهاده از بنور بملازمت آن عالی حضرت رسیده اند و اخذ طریقه نموده بانواع کمالات ترقی فرموده اند۔

و چند گاهی در خدمت آن عالی حضرت گذرانده بوطن رجوع فرموده اند و بعداز رسیدن ایشان بوطن نسبت محبت و اخلاص حضرت خواجه در جمیع اشخاص قبیلهٔ ایشان سرایت کرده و در هر خانه و سرای آن بقعه چراغِ محبت آن عالی حضرت افروخته گشته و اکثر ابناء صنف ایشان داخل طریقه گشته اند و از خصائص اوضاع شریفه جناب شیخ عمر اختیار اعمال شاقه و ارتکاب ریاضات (۱۹٦ ـ ۱) افزون از طاقت بود از قسم اتصال احیاء لیالی وکثرت نوافل گاه گاهی در هر رکعت از رکوعه اشراق پنجاه مرتبه سورهٔ یٰسین می خواندند و از طول قیام پایهاء مبارك ایشان ورم می کرد

بالجمله پیوسته باضاف عبادت و طاعت و ذکر و مراقبه می گذارندند۔

و بعد از رحلت حضرت خواجه چند مرتبه به نیت طوف آستانه متبرکه در دهلی تشریف آورده بصحبت مقرون با رحبت حضرت ایشان نیز مشرف شده اند ۔

وبعداز شش هفت سال از رحلت حضرت خواجه بعالم بالا انتقال نمودند ، قبرایشان دربنور ، یزار ویتبرك به است۔

Marfat.com

منهم ناز پرورد معشر اولیاء شرفیا ب قبول کمل الاصفیاء نازنین اخیار مسلك بی پروائ متلون الاحوال سپر کیسکی وبی نوائی شیخ ابابکر

ایشان نیز از اعیان قوم افغان اند و هم در خرد سالی نوعی از جذبهٔ ایشان را رسید در خلع وضع ابناء (۱۹٦ ـ ب) قوم خود نموده بملازمت حضرت شیخ ابن انبروهه که بکشف اسرار و اراءة غرائب تصرفات از میانِ مشائخ هند ممتاز بودند رسیده اند و در خدمت ایشان انواع ریاضات شاقه بجای آورده اشغال و اعمال طریقهٔ ایشان می ورزبده اند و مدتی دراز بدیں منوال بسر برده اند، فوائد صحبت ایشان برقدر نصیب مستفید گشته اند۔

و در آخر از جناب شیخ علیه الرحمة مبشر بقدوم حضرت خواجه گشته اند، چنانچه هم از زبان میاں شیخ ابابکر مسموع گشته که چوں انواع محن و ریاضات درخدمت جناب شیخ کشیدم و بحاصلی که دل و همت بدآن بیاد اند فائز نیامدم

روزی در اثناء وضو ساختن جناب شیخ دامن ایشاں را گرفته بتضرع و نیاز تمام عرض کردم که بحق دوستی حق جل و علاء که مرابه خدابرسانید، جناب شیخ فرمودند قریب است که (۱۹۷ ـ ۱) نور باهر و سرقاهر از ولایت بالادست به هندوستان خواهد رسید کشادِ کارتو در خدمت آں عالی حضرت خواهد بود ۔

بالجمله بعداز استماع ایں بشارت خدمت شیخ ابابکر دامن

Marfat.com

سعی برچیده بلاهور رسیده اند و هم درآن حدود بشرف دیدار حضرت خواجه مشرف گشته در سابقین اولین اندراج یافته اند۔

وخدمت شیخ رانسبت عجب بحضرت خواجه بود همیشه در خدمت آن عالی حضرت نازنینانه می زیسته اند و هرچه از قسم خطاء در قول و ناهمواری در فعل از شیخ مشارٌالیه بوقوع می آمده حضرت خواجه قدس سره بعفو و کرم تلقی نموده اصلاً مواخذه نمی فرمودند و هرچه از منشارایعه نسبت بیاران از قول و فعل مذکور بظهور می آمد، یاران را نیز بعفو و اغماض دلالت می فرمودند و از اجله مناقب شیخ مشارٌالیه آنکه به بشارت دخول جنت از حضرت خواجه مبشر گشته، چنانچه (۱۹۷ ـ ب) هم از زبان شیخ مشارٌالیه مسموع شده که می گفتند روزی حضرت خواجه قدس سره در اثناء مباسطت والتفات که در حق بنده می نمودند فرمودند شمابهشتی اید، بنده عرض کردم از کجا معلوم حضرت گشته که من بهشتیم؟ فرمودند در خواب دیده ایم که شمااز اهل جنتید و دأب آن عالی حضرت آن بود که تشوف عالیهٔ خود را بخواب یا بنقل کتاب تعبیر می فرموده اند۔

وبعداز رحلت حضرت خواجه حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان نیز نسبت بایشان طریقهٔ عفو و تحمل سلوك داشته در تغافل ناسنجیدگیهاء مجذوبانه بل محبوبانهٔ ایشان اصلاً آزار نمی کشیدند بلکه مکرر از زبان شریف حضرت ایشان علیه التحیة

Marfat.com

والرضوان مسموع گشته که آنچنان که مردم از مشاهده صورجمیله خوش وقت می کردند، ماز دیدن شیخ ابابکر مسرور می شویم لیکن فتح باب آشنائی بایشاں بنابر ملاحظه ها نمی توانیم کرد (۱۹۸ـ۱) الغرض شیخ مشارٌالیه تابوده همین رفته تا در نابوده است ـ

والحال که از هشتاد سالگی متجاوز گشته بهماں وضع وافتاد معروف اند ـ

منهم..... الاطوار عالم پیراسته .....**اخوند ملاقاسم علی**

ایشاں از مرتبطان و مختلطان قدیم خاندانِ عالی شان حضرت ایشاں اند و در مبادی ترك و طلب بحضرت علیه التحیة والرضوان رفاقتهاء و خدمتها شائسته بجای آورده اند پیغام گذار و خبرکش آنحضرت به نزدِ مشائخ وقت در ابتدا و در آخر به نزد حضرت خواجه آفاق قدس سره ایشاں بوده اند و بسعادت جبلی و برکت مشاهده اطوار آن حضرت علیه التحیة والرضوان دراخوند نیز طلب این مطلب عالی رسوخ و نفوذ تمام داشت و ایشاں نیز از سابقین اولین اصحاب حضرت خواجه اند و بیمن نظر عنایت آں عالی حضرت بمقامات عالیه این طریقه (۱۹۹ـ۱) رسیده بودند ـ

و قبل از رحلت حضرت خواجه قدس سره بامر آں عالی حضرت یك مدتی در صحبت قدوة المحققین و تبصرة المبصرین ناقد العلوم والمعارف قطب الاسلام حضرت میاں شیخ احمد قد س سره که اعظم خلفاءِ حضرت خواجه اند، نیز بوده اند و طی بعضی

Marfat.com

از مقامات در خدمت ایشان نیز کرده و بعدازاں بخدمت حضرت ایشاں علیه التحیة والرضوان رجوع نموده تاآخر نفس از آنحضرت مفارقت نه نموده اند و بامر عالی حضرت ایشاں به تعلیم و تادیب ما هر دو برادر مخدومزاده بزرگ خواجه جمال الدین حسین و مخدره سرادق عزت واجلال عاجزۂ بزرگ آنحضرت مقید گشته بسواد خوانی فرقان مجید رسانیدند و بعداز تمشیۂ این خدمت پیوسته بتلاوت فرقان کریم اشتغال ورزیده و به جمعیت (۱۹۹ـ۱) و حلاوت گذارنیدند۔

و از غرائب امور اخوند آن است که باوجود عدم حفظ کلام اللّٰه از بس ممارست تلاوت اکثر مواضع کلام اللّٰه در ذکر ایشان شده بود، هنگام خواب وحین غلبۂ تپ دو سه سیپاره به ترتیب از برمی خواندند و بعداز صحبت و وقت بیداری ازیں حال و ملکه اثری ظاهر نمی شد۔

و در سفر آخریں حضرت ایشاں باکبر آباد ملازم رکاب بوده اند، وخوابگاه ایشان نزدیك به بستر استراحت آنحضرت می بوده و به پیش نمازی جماعت متعین می بوده اند و هم دراں سفر قبل از رحلت حضرت ایشاں بهشت ماه از عالم در گذشتند ، انا للّٰه وانا الیه راجعون

منهم عزیز الوجود عالم نجابت و پاك طینتی **حافظ میر جلال الدین محمد طیبنتی السمرقندی** علیه الرحمة ۔

Marfat.com

ایشان وارث مناصب وکمالات حافظ کلاں میر حافظ باقی اند که هم از ابتداء فتح ثانی ام البلاد هند دهلی صاحب (۱۹۹ـب) منصب خطابت مصلی عید و مسجد جامع قلعه دین پناه و مسند تدریس جامع قلعهٔ فیروز شاه بوده اند ـ

و پیش از ظهور حضرت خواجه در درویش آباد قلعهٔ فیروزی به افاضهٔ علوم و فضائل و اشاعه خیرات و مبرات نشان مند گذشته اند ـ

و بعد از حضرت حافظ کلاں جناب حافظ میر جلال الدین قائم مقام و وارث مقامات ایشاں گشته اند و بشرف دیدار و بیعت حضرت قدسی آیات خواجه عبدالشهید، قبل از ظهور حضرت خواجه مشرف گشته بودند و بعداز ظهور حضرت خواجه قدس سره داخل طریقه گشته بواردی غریب و وجدی قوی مشرف گشته اند ـ

و بعد از حضرت حافظ کلاں جناب حافظ میر جلال الدین قائم مقام و وارث مقامات ایشان و منصب پیش نمازی جماعت بدستور سابق برایشان مقرر اند و قرأتِ نماز بصورت دل شگاف و آهنگ هوش ربا (۲۰۰ـا) ادامی نمودند ـ

و حضرت خواجه راگاه گاهی باثیر تمام از استماع صوت ایشاں و صوت برادر ایشاں میر بابا دست می داد و درآں حین روح مبارك آں عالی حضرت را کمال بیگانگی نسبت به بدن حاصل می شد و ازیں ممر عزیزان مذکور را از رعایت کمال تنظیف صوت و

Marfat.com

تسویه آهنگ منع می فرمودند ـ

منقول است که در یکی از رمضانهاء حضرت خواجه قدس سره حافظ میر جلال الدین را بشنواندن قرآن امر نمودند و قرار دادند هر روز از یك سیپاره پیش نخوانند و در رعایت الحان توجه بگمارند خدام حافظ تجاوز و تقصر در هر دو قرار داده مذکور نمودند، چون روزی چند گذشت حضرت خواجه قدس سره بیکی از مخلصان اشاره فرمودند که خدام حافظ را از ازدیاد وخوش الحانی منع نمای خدام حافظ گوش نکردند، پس روزی حضرت خواجه فرمودند که شرط گفتن آنچه بود (۲۰۰ـب)بخدام حافظ گفته شد و اگر هنوز گفت مارا نشنوند، بینم فردا که چگونه خواهند خواند، قضارا فردا آن روز درد شکم و عارضهٔ تپ آن قدر غلبه کرد که راست تادم صبح بر روی بستر می غلطیدند و عارضه مذکور تاآخیر ماهِ رمضان ماند و محقق گشت که این همه عوارض اثرنارضامندی آن عالی حضرت بوده است ـ

بالجمله خدام حافظ ازنیکان روزگار بودند و حق منصب خطابت و امامت بروجه احسن بجای می آوردند و صفت رقت قلب و سرعت تاثیر درویشان قوی بود بسیار بوده که در اثناء مناصب مذکوره هم از تاثیر حسن صوت خود از فراز منبر غلطان بر زمین افتاده اند یا در محراب چون مصروع ومرغ نیم مذبوح طپیدن گرفته اند و این حالت تادیرها می کشید و در طغیان آن

Marfat.com

حالت صوتی مماثل بصوت حق حق از نهاد (۲۰۱_ا) شریف ایشان برسبیل توالی سر برمی زده است رحمة الله سبحانه

منهم شریف الخصال لطیف الاحوال عدیم المثال عالم آزادگی و پاك نهادی **مولانا عبدالغفور سنبهلی** دام برکاته

از مخادیم بلدهٔ معظمه سنبل اند و منصب خطابت جامع آن معموره بطناً بعد بطن بایشان رسیده در آنچه حضرت خواجه قدس سره بتقریب طوی جناب میان شیخ رفیع الدین ولد حضرت قطب عالم متوجه اعظم پور بوده اند، عبور برسنبل نیز فرموده آن جامولانا مذکور را شرفِ ملازمت آن عالی حضرت دست داده و بحسنِ اخلاص و نیاز مندی التماس تعلیم طریقه نموده داخل اصحاب گشته اند در اکثر مقامات طریقت رفیق و قرین حضرت میان شیخ مرتضی طال لقاء ه بوده، بظاهر نیز مصاحب به یك دیگر می باشند و نعت گم نامی و فقر و دوام ذکر از خصائص احوال مولانا است (۲۰۱_ب)

یارب که برکات وجود شریف ایشان برای فقرا تا دیر گاه سایه گستر باد، بالنبی و آله الامجاد

منهم صفوة المرابطین وخلاصة المقتنین المستقیم علی جاوه القویم **مولانا محمد هاشم السنبلی** زیّد توفیقه

همشیره زاده حضرت میان شیخ مرتضی اند و درسن دوازده سالگی بجذبی مشرف گشته از وطن مالوف برآمده اند و در حضرت

Marfat.com

دهلی بدیدار منور حضرت خواجه نور آگین گشته ملازم عتبه عنایت آن عالی حضرت گشته اند و حضرت خواجه کمال توجه درحق ایشان مبذول داشته تلطف و شفقت بتربیت ایشان می فرمودند و گاه گاهی ببعضی خدمات حضور نیز مشرف می ساخته اند و در نفس اخیر حضرت خواجه قدس سرهٗ درحینی که حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان جمعی حاضر الخدمت رابعرض آن عالی حضرت میر سانیدند (۲۰۲ـا) همان که آن عزیز لحظه مقابل آن عالی حضرت توقف می نمود اشارهٔ چشم باابرو رخصتش می فرمودند، چون نوبت بعرض ایشان رسیده برخلاف طریقه مذکوره تا دیرها چشم مبارك بجانب ایشان دوخته نظرهاء لطف و عنایت در حق ایشان مبذول داشتند و بعدازان اشارهٔ رخصت نمودند ـ

بالجمله ایشان از مقبولان و منظوران حضرت خواجه اند و بعد از رحلت حضرت خواجه قدس سره پیوسته در خدمت حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان بسر برده بهرچه اشاره آنحضرت بظهور می آمده اقدام ازآن می نمودند در اکثر اختیارات شاقه آنحضرت بشرف پی روی مشرف می بودند،

آزان جمله انصرام ختمات اربعین عرس حضرت خواجه است که هر روز نه ختم قرآن مقرر گشته این خدمت عالی را برطبق اراده و تعلیم و (۲۰۲ـب) دلالت آنحضرت علیه التحیة والرضوان بتمشیه سرانجام می دادند ـ

Marfat.com

و اکنون نیز صاحب عهده این خدمت بایشانند و تاحال که سن ایشان به پنجاه رسیده تزوج اختیارنه کرده اند و پیوستهٔ حضور و بی علاقه ومنفرد بذکر و تلاوت حضور می گذرانند ـ

منهم سعادت اکتسابی برکات نصابی **شیخ عبدالهادی بداؤنی**

ایشان نیز ازیاران قدیم حضرت خواجه قدس سره ، در اثناء سیر آن عالی حضرت بقصبهٔ اعظم پور سنبل سعادت انخراط در سلك اصحاب یافته اند ومدتی بخدمت و استفاده بسر برده بوطن رجوع نمودند باکثرت علائق و تعدد عیال واطفال باندك وجهی خوش وقت و شاداب می باشند و بعد از رحلت حضرت خواجه قدس سره یك مرتبه در دهلی آمده بودند و چندگاهی بزیارت آن آستانه و ملازمت حضرت ایشان فائز بوده بوطن رجوع نمودند (۲۰۳ـا) واکنون مدتی است که از جانبِ ایشان چیزی نه رسیده، یارب که اگردر زمرهٔ احیاء اند ازآفات محفوظ باشند و اگر بگذشتها ملحق شده اند مبرور و مغفور۔

منهم سید زاده جلیل منقبت سلیم الاحوال **میر سیف الله** عفی عنه

اجداد و بزرگ ایشان از خطهٔ عراق آمده اند و نزد سریر سلطنت همایونیه و امراء آن طبقه معظم ومبجل بوده اند

و چون مواصلت ایشان به عفیفه میرزا سید علی علیه الرحمة که هم از عظام طبقه مذکوره اند درمیان آمده بود و میرزا سید

Marfat.com

علی قبل از ظهور حضرت خواجه را قدس سره در درویش آباد قلعهٔ فیروزی قرین و مماثل حافظ کلان میر حافظ باقی بودند ، خدمت ایشان را از بلدهٔ سنبل که مسکن ، آباء و اقرباء ایشان شده بود سکونت درین درویش آباد اتفاق افتاده است ۔

و هم درآں ایام حضرت خواجه قدس سره به دهلی رسیده اند و درین درویش آباد اختیار اقامت نموده (۲۰۳۔ب) و خدمت ایشان بحکم سعادت فطری باخذ شغل و طریقه مشرف گشته اند۔

و چندگاهی از انوار صحبت آں عالی حضرت میسر گشته ، بنابر ازدحام سوانح ضروریه نوکری بعضی از ابناء دولت اختیار کرده اند۔

و بعد از رحلت حضرت خواجه قدس سره ربط اخلاص و عقیدت بحضرت ایشاں درست کرده اند و باراده دوام ملازمت آنحضرت علیه التحیة والرضوان چند مرتبه ترک نموده متحمل آمار فقر گشته اند و باز بجهتد غلبه اضطرار در وادیٔ نوکری افتاده اند ۔

اما الحمد للّٰه که سفر آخرت آں سعادت دثار در دفعهٔ ترک واقع شد ، چند روزی بصحبت حضرت ایشاں گذرانده و مورد توجهات و عنایت گشته هم در جوار آنحضرت رحلت نمودند۔

منهم .....(میرحسن)

ایشاں از اقرباء قریبه حافظ کلاں میر حافظ باقی اند

Marfat.com

(۲۰٤ـ۱) میرحسن بعارضه فقدان باصره معذور گشته بودند وهم دران حالت آمد ورفت درخدمت حضرت خواجه نموده باخذ طریقه مشرف گشته ـ

و بعداز رحلت حضرت خواجه قدس سره بشمول و محفوف عنایات حضرت ایشان گشته و حضرت ایشان را شفقت و مهربانی تمام در حق ایشان پید اشده چنانچه بذات مبارك خود متوجه تعلیم ایشان بشده اند ، و در حفظ نمودن کلام الله کمال اهتمام فرموده و بیمن توجه آنحضرت حظی غریب نصیب ایشان گشته ـ

باکثرت مشافل تعلیم اطفال و توجیه موری و بقال درکاروبار چون در رمضان قرآن می شنوانیدند ، از اول تاآخر محتاج یك بار دادن خطاهم می شدند وچنان واضح وروان می خواندند که درهیچ جا وقفه روی نمی داد ـ

بالجمله درتمامه معمورهٔ هند حافظی مثل ایشان معلوم نبوده و حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان (۲۰٤ـب) هم درآن ایام ایشان را بیکی از عفائف اصالت پیوند که محل شریف پرورش یافته بود ازدواج دادند و در رنگ مرتبطان خاص تربیت و مرمت می فرمودند ـ

و هم درآن ایام بتعلیم مایان و حضرت مخدومزادهٔ بزرگ خواجه جمال الدین حسین ایشان را نصب نمودند و حق این عهده چنانچه باید از متانت بوقوع آمد و بعد از اتمام قرآن خوانی

Marfat.com

مایان تاکافیه و مختصر قدروری هنوز اوستادی و سبق گوئی حافظ مشارٌالیه درمیان بود ۔

و بعدازاں خدمت رو براہ سازی بقالان و موریاں در خدمات اکثر اهل عنوان ایں درویش آباد برعهده ایشاں بود و بعد از مکتب نشینی حضرت مخدومزاده خواجه سراج الدین محمد طال عمره بتعلیم ایشاں نیز مقید بودند ، بالجمله باکثر خدماتِ پسندیده بروفق فرموده حضرت علیه التحیة والرضوان اشتغال می داشتند و در رمضانها حالتهاء غریب و وجد (۲۰۵۔۱) غریب در حافظ حادث می گشت و در غیر رمضان اثر ازاں ظاهر نبود و قبل از رحلت حضرت ایشاں بسه چهار سال بعالم بالا انتقال نمودند ، علیه الرحمة والمغفرة۔

منهم زاویه فقر و استقامت شرفیات قبول ودستان حق شیخ محمد طاهر الفیروز آبادی

ایشاں فرزندِ قبیلۂ تقوی و صلاح و قلم رانی وکاردانی اند ، والد عزیز ایشاں مولانا شیخ مبارک در اوائل عهد اکبر بادشاه برخی از خدمات خاصه پادشاهی را بدهلی راجع بود بر ربقۂ کاردانی خود گرفته ، در قلعه فیروزآباد اختیار سکونت نمودند و درین ضمن تقلیل صحبت ابناء دولت وکم آمیزشئ اهل دربار نیز ملحوظ خاطر مولانا بوده است

و بعدازاں که دریں قلعه بافرزندان و متعلقان آبای کرام

Marfat.com

هستند موافق ارادۂ خود پیوسته مختلط بامشائخ وقت بوده باضاف حسناتِ و خیرات سرگرم بودند (۲۰۵_۱)

وراتبـه تلاوت وسحر خیزی وکثرت سنن و نوافل و انواع اوراد و وظائف ودستگیری از پاء افتادگان و شکسته حالان از خدمتِ مولانا فوت نشد _

و هـرکدام ازفـرزندان ایشـان بنـوعـی از صلاح وسعادت آراسته بودنـد خـصوصاً میان شیخ محمد طاهر که هم در صغر سن قطع نظر و صرف همت از مطبوعات اقران و برادران خود نموده بـملازمت حضرت خواجه قدس سره پیوستند و بآخذ طریقه مشرف گشته داخـل اصحـاب و احباب آن عالی حضرت گشتند و در عهد حـضرت خـواجـه کمال تقید در طیب لقمه و تعمیر اوقات داشتند و بعد از رحلت حضرت خواجه دامنِ عنایت حضرت ایشان رامحکم گرفته، مطابق ارادۃ و اشارۂ آنحضرت اوقات بسر بردند و گاه گاهی از ممر مزاحمت علائق بموجب سفارش آنحضرت اختیار همراهی بعضی از ابناء دولت (۲۰۶_۱) نمودند و بازباشارۂ آنحضرت ترک نوکری داده بوضع فقر رجوع می نمودند و این چنین مکرر واقع شده و آنحضرت علیه التحیۃ والرضوان درپیس آمد مشکلات شرط اعانت و حق دستگیری ایشان بجای می آوردند، چنانچه در اثناء آنچه ایشان نوکریکی از اهل دولت بودند توجیهه نامشروع بر ایشان واقع شده بود و بسبب آن پیش کارهاء آن امیر ایشان را در

Marfat.com

قید کرده بودند۔

وهم ازمیان شیخ محمد طاهر منقول است که من دران قید روزی دل تنگ گشته بدل و اندیشه التجا خادمانِ حضرت ایشان آوردم ونالش بسیار نمودم، روز دیگر حضرت ایشان براسپ سوارشده برسر فقیر رسیدند و قید بانان از هیبت و عظمت دیدار شریف یکسو شدند، پس آنحضرت مرا از قید خلاص کرده همراه خود آوردند و این خبر چون به سمع آن امیر رسید فی الفور بخدمت آنحضرت رسیده (۲۰۶۔ب) از فعل پیش کارها عفو خواست۔

الغرض میان شیخ طاهر از تربیت یافته هاء حضرت ایشان اند و هم باشارۂ عالیه آنحضرت عمرها است که بشغل کتابت وجه معیشت وکفاف وقت حاصل نموده باستقامت می گذارنند۔

منهم سنجیده اوضاع پسندیده اطوار صلاح آثار شیخ ابراهیم

فرزند مردم نیك صوبۂ پنجاب اند و اشخاص قبیلۂ ایشان همه بعبادت و ریاضت اتصاف داشته اند علی الخصوص والدِ ایشان شیخ بهلول که خیلی عزیز و بابرکت و صاحب استقامت بودند۔

و شیخ ابراهیم در خرد سالی بدیار دهلی افتاده بوسیلۂ سعادت ازلی شرف التزام عتبه خدمت حضرت خواجه بیرنگ حاصل کرده اند و شب و روز غاشیۂ خدمت بر دوش همت گرفته

Marfat.com

حاضر وقت می بوده اند و حضرت خواجه قدس سره در اندك فرصتی بایکی از روپوشیدها تربیت یافته (۲۰۸ـ۱) بنیت طهارت و عفت را بمواصلت ایشاں تجویز نموده بالتفات و شفقت تمام امر خیرسر انجام بخشیدند و من بعد چندگاهی بخدمت موضع ادراری نواب مرتضیٰ خان علیه الرحمة قیام نموده ـ

بعد از رحلت حضرت خواجه قدس سره در تحت ظل مرحمت و عنایت حضرت ایشاں جای گرفتند و بأکثر خدمات دیه داریها سرکار آنحضرت علیه التحیة والرضوان اشتغال نموده اوقات بطاعت وعبادت و حلاوت می گذراندند ـ

دریں اثنا ازواج متعدده نصیب وقت ایشاں گشت وبکثرتِ فرزندان ومتعلقان گراں بارگشتند ، (تا)حضرت ایشان در قید حیات بودند ازبار عیال واطفال غم نه گشتند ـ

و اکنون بعد از رحلت آنحضرت علیه التحیة والرضوان فروغ فقر ومحنت برایشان متوجه گشته ومع ذلك بحمد لله سبحانه، پس قناعت و خور سندی خوش وخرم می گذرانند ـ

منهم سالك (۲۰۷ـب) مناسك مرضیات دوستانِ خواجه احمد علیه الرحمه

ایشاں از مردم پرایچهٔ لاهور بودند ومندرج در اصحاب کرام حضرت خواجه اند و بعد از رحلت حضرت خواجه نسبت محبت و اخلاص بحضرت ایشاں درست کرده پیوسته بدل و باطن ملتجی

Marfat.com

درگاه لطف آنحضرت می زیسته اند ـ

و هم درآن ایام بخدمتی شاق از جانب آنحضرت مامور شده از عهدآن خدمت ننك برآمدند، موضح این اجمال آنکه چون حضرت ایشان غلیه التحیة والرضوان پیوسته عازم سفر حجاز می بوده اند، بخاطر انور آنحضرت گذشته که یکی از مخلصان را براهِ خشکی بفرستند تا از حقائق آن مسلك کماینبغی واقف شده ، بعداز رجوع بعرض رساند بنابراین خواهش خدام خواجه احمد را باین خدمت اشاره فرموده اند و ایشان مردانه قدم همت برداشته در عرصه سه سال از سفر حجاز مراجعت نموده اخبار سهل وحیل راه (۲۰۸ـ۱) خشك معروض داشته اند ـ

و چندگاهی در خدمت حضرت ایشان بسر برده هم در خدمت آنحضرت از لباس حیات عاریتی عاری گشتند ، انا لله وانا الیه راجعون ـ

منهم الشیخ المولع الیانع فی الذکر والمراقبه **مخدوم میاں شیخ کمال** علیه الرحمة

ایشان از اعاظم ارباب ریاضت و مجاهده بودند و عمردراز در ملازمت حضرت شیخ بهلول قادری مقید بتصفیه و تزکیه گذارنده احراز سعادات نموده بودند وچون خدام شیخ بهلول در ابتدا ظهور حضرت خواجه از عالم رحلت کردند روز سوم رحلت بجهته تعزیت گذاری حضرت خواجه بمنزل شیخ تشریف برده بودند ،

Marfat.com

آن جا میان شیخ کمال را نظر برجمال باکمال آن عالی حضرت افتاده است و دست بفتراك بندگی حضرت خواجه زده بااهل و عیال در درویش آباد قلعهٔ فیروزی اختیار سکونت نموده اند و در اندك فرصتی ایشان را عبور بر انعامات جلیله افتاده (۲۰۸ـب)

ازان جمله کشف مغیبات و شهود ارواح طیبه است بروجه اتم نصیب وقت ایشان گشته ، چنانچه گاه گاهی حضرت خواجه بجهته استکشاف بعضی احوال ایشان را قریب کرد نشانده امر بتوجه می نمودند و ایشان ساعتی سربجیب مراقبه بوده کتف راست در حرکت می آوردند وآنگاه سربرداشته از حقیقت حال کماهوا اخبارمی نمودند وغریب تر آنکه گاهی که ایشان را باستفسار چیزی از روح مطهر حضرت خواجه احرار قدس الله سره امر می فرمودند ، ایشان درجواب بهمان الفاظ خاصهٔ حضرت خواجه احرار قدس سره متکلم می شدند و درمیان الفاظی می بود که هرگز بسمع میان شیخ کمال نرسیده مثل دادر و عمو وغیرهم و حضرت خواجه ایشان را بطریق طیبت منجم می خواندند ـ

و چون سرعت کشف میان شیخ کمال در شهر شهرت گرفت ازهر محله و کوچه مردم بسیار روی (۲۰۹ـا) بدیشان آوردند و هرکس هرچه می پرسید بجواب میرسید ، حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان ازین معامله استنکاف نموده بدتماسی و نازیبائی این معامله را بسمع شریف حضرت خواجه رسانیدند و حضرت

Marfat.com

خواجه قدس سره بموجب صواب دید حضرت ایشان متوجه سدباب کشف ایشان گشته ، جناب میرسید احمد را فرمودند که رفته بگوش میاں شیخ کمال بگوئید که لته درشگاف باطنی شماسخت کردیم، جناب میر در ساعت رفته پیغام مذکور در گوش میاں شیخ کمال گفتند، ساعتی گذشته بود که میاں شیخ کمال نداء واویلا برداشته جزع وفزع بنیادنها دند و چند روز حال برایں منوال گذشت و آخر الامر حضرت خواجه توجهی در کارایشان فرموده سررشته حال عالی تر ازآں بدست ایشان دادند۔

هذا و میاں شیخ کمال بعداز رحلت حضرت خواجه چند سال در قید حیات بودند و بصحبت و ملازمت حضرت ایشاں (۲۰۹۔ب) تقویة نسبت خاص می نمودند و سرانجام کائس رحیق رحلت نوشیده بعالم قدس انتقال فرمودند، صبیهٔ مرضیة الخصال میاں شیخ کمال والدهٔ فرزندانِ خلافت مآبی میاں شیخ رستم می شوند، وبنعت عصمت وطهارت اوقات بسر می برند ۔

منهم زبدة المواحدین صاحب السر والعمان **حافظ حبیب لاهوری و حبیب ناگوری**

ایں عزیزان از جمله آں سعادتمندان بختیارند که ترک اوطان و اوضاع مولوفهٔ خود نموده در خدمت حضرت خواجه قدس سره بسر برده اند و به نبستهاء عالی ایں سلسله فائز گشته در دنیا (و) از دنیا و ما فیها بیگانه بودند۔

Marfat.com

منهم الفائز المناسك الحرمين الشريفين حاجی عبیدالله سندهی

در اواخر ایام ظهور حضرت خواجه ایشان از مناسك حج مراجعت نموده عازم بلادِ وطنِ خود بودند که در دهلی بدیدار شریف حضرت خواجه مشرف شده اند و قصد وطن از خاطر ایشان (۲۱۰ـا) بدر رفته و باخلاص و ارادت داخل طریقه گشته اند ـ

و بعداز رحلت حضرت خواجه سعادت مجاورت آستانه متبرکه و رفت و روب آن مشهدِ معلی بنام ایشان مقرر گشته است و مدت دراز قریب به هفده سال باین سعادت مشرف بودند و بوجه قلیل و در آمد مختصر جمیع وارد و صوادر آن مکان شریف را مهمان داری مناسب می نمودند، چنانچه به برکت جود و همت وخدمت آن عزیز گوشهٔ منورهٔ مذکور رشك حوائق و مرابط مشائخ وقت گشته بوده ـ

وآخرالامر بدست زوجهٔ مفسدهٔ نااهل خود شربت شهادت چشیدند و آن زوجهٔ بی سعادت نیز بعد از چند روز بصد رسوائی بقصاص رسیده و بعداز شهادت ایشان میان شیخ عبدالرحمن بنوری برادر زاده جناب شیخ عمر بنوری که ذکر ایشان عن قریب گذشت ـ

از وطن و مسکن خود بموجب اشارهٔ حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان باعیال و اطفال رسیده (۲۱۰ـب) بخدمت

Marfat.com

مجاورت قیام نمودند۔

ایشاں نیز بصفاء باطن و سلامت وضع آراستہ اند و بصحبت حضرت خواجہ و اخذ طریقہ مشرف اند و در رسوم نان دھی و خدامت صادر و وارد توجھی تمام داشتند ، مدت دوازدہ سال باین خدمت قیام نمودہ ، بعداز رحلت حضرت ایشاں بوطن رجوع نمودند و اکنون درویش دیگر شیخ عالم نام کہ بنامرادی و صلاح و عبادت آراستہ است، بدیں سعادت مشرف گشتہ است ۔

الھی کہ برھمین منوال خدامت وجاروب کشی آں مقام شریف تاقیام درمیان درویشان وصلحاء ایں سلسلہ دائر باد، بالنبی وآلہ و صحبہ الامجاد

منھم سلیم الوضع عالم عمل داری **ملاسدھاری**

ایشان از جماعت کنبواند و ھم از ابتداء ظھور حضرت خواجہ در دھلی شرف ملازمت عزیزاں یافتہ در کاروبار سرکار حضرت خواجہ قدس سرہ معاون و دستیار حضرت میاں شیخ الہ داد (۲۱۱۔۱) بودند ۔

و بعداز رحلت حضرت خواجہ در خدمت حضرت ایشاں نیز بدستور قدیم راتق و فائق معاملات دیہ وبازار بودہ ، بشغل و ذکر و عبادت و طاعت مشغول بودند ۔

و بعد از چند سالی از رحلت حضرت خواجہ قدس سرہ از عالم در گذشتند ۔

Marfat.com

منهم حجة الباهره من الله سبحانه علی اهل البط والبطالت

شیخ بایزید علیه الرحمة

مشارالیه از نغمه سازان و رامشگران وقت خودبود و در فن و شیوه مذکور دست و دستگاهی خوب داشت روزی همراه ملازمان خواجه احمد پرایچه بدیدار منور حضرت خواجه مشرف گشت ، فی الفور از وضع وکردار خود رجوع نموده به نیاز و مسکنت تمام استدعا طریقه نموده و باخذ شغل مشرف گشته ـ

شب و روز مراقب و مستغرق می زیست

و بعداز رحلت حضرت خواجه قدس سره بدل وجان پروانهٔ لقاء مبارکِ حضرت ایشان بود و باوجود عیال مندی و دو عاجزه کلاں سال هرگز غم روزی نخورد و جزبیادِ حق هیچ چیز گوشهٔ خاطرنه فروخت و هم در خدمتِ حضرت ایشاں از عالم در گذشته ـ

منهم شرفیاب لطف و عنایت عزیزاں ملادله

مشارٌالیه در اواسط ظهور حضرت خواجه از ملك پنجاب بدهلی افتاده و بصحبت عزیزان و درویشان حضرت خواجه خود ز اقرار داده کسب سعادت می نمود ـ

و در اواخر باخذ طریقه نیز مشرف گشت از سعادات کامله مشارٌالیه یکی آں ست که حضرت خواجه قدس سره هرگاه اصحاب حاضر الخدمت رابطریق شمول یادمی فرمودند بایں

Marfat.com

روش متکلم می شدند که ازمیان شیخ اله داد تاملادله بدانند که کذا وکذا و بعداز رحلت حضرت خواجه مشارٌالیه رابطه خدمت حضرت ایشان بدست آورده پیوسته درملازمت آنحضرت و مخدومزادهٔ بزرگ حضرت خواجه جمال الدین حسین بسر می برد تاآنکه از عالم انتقال نمود ـ

هذا بآخر رسید قسم اول (۲۱۲ـا) لاحقه که موضوع و مخصوص است، در ذکر جمعی از اصحاب حضرت خواجه قدس سره که بعد از رحلت حضرت خواجه رابطهٔ محبت و اخلاص بحضرت ایشان نیز داشته اند و از صحبت شریف آنحضرت به فوائد ارجمند واصل گشته و آنکه تخصیص به بعد از رحلت حضرت خواجه رفته بجهة رعایت ظاهر حال است و الا در حقیقت حضرت ایشان پیش از ظهور حضرت خواجه درآنچه آن عالی حضرت بجهة دریافت صحبت مولانا بزرگ بسمرقند تشریف برده بودند، خلیفه وجای نشین و داعی آن عالی حضرت بودند ـ

چنانچه حضرت میان شیخ تاج و حضرت میان شیخ اله داد و میان‌شیخ رفیع الدین و میر سید احمد و میرزا منصور بیگ ولد مهدی خان و ملاقاسم علی و شیخ ابابکر و امثالهم ـ

هم درآن ایام قبل از رجوع حضرت خواجه از سمرقند درخدمت حضرت ایشان در بلدهٔ لاهور جمع آمده بودند

و ایں قضیه مشابه بقضیهٔ (۲۱۲ـب) حضرت صدیق اکبر

Marfat.com

است رضی اللّٰه عنه که در اوائل بعثت آں سرور صلی اللّٰه علیه وسلم قبل از ظهور نبوت درآنچه آں سرور آمد ورفت بکوه حرا داشتند خلیفه وجای نشین و داعی آں سرور صلی اللّٰه علیه وسلم حضرت صدیق اکبر بودند و اکثر کبار صحابه مثل حضرت عثمان و حضرت زبیر و حضرت طلحه و سعد ابن ابی وقاص و عمار یاسر و عثمان بن مظعون و عبداللّٰه بن ارقم و مقداد بن اسود وامثالهم رضی اللّٰه عنهم در خدمت حضرت ابوبکر الصدیق جمع آمده بدلالت و نصیحت ایشاں بشرف بیعت آں سرور مشرف شده اند و تاظهور نبوت وشیوع ملت موونت نان و جامه و خانه وروزگار ایں بزرگواران بر ذمه صدیق اکبر بود۔

هم چنیں قبل از ظهور حضرت خواجه قدس سره اصحاب مذکور فیماسبق در خدمت حضرت ایشاں جمع آمده بسر بودند و از مواعد فوائد آنحضرت علیه التحیة والرضوان متمتع ومستفید بودند (۲۱۳۔۱) وبعد از رجوع حضرت خواجه از سمرقند اکثر اعزه مذکوره برفاقت حضرت ایشاں در ملازمت آں عالی حضرت رسیدند۔

اللهم فضلت بعضهم علی بعض وذلك فضلك توتیه من تشاء ویبدك الخیر الحمدللّٰه علی نعماتیه والصلوة والسلام علی افضل انبیاء واخص اصفاء وعترته واحبابه صلٰوة دائمة کثیرة ۔

Marfat.com

قسم دوم

در ذکر بعضی از عزیزان ارادت مندان که بعد از رحلت حضرت خواجه قدس سره بر روی کار آمده درظل عنایت حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان پرورش یافته اند ـ

و اکثر ایں قسم اعزه بعداز تکمیل سن شعور چوں سعادت طلب حق مشرف گشته اند، حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان سفارشهاء بلیغ درباب ایشانان نوسته به فحول مشائخ وقت دلالت فرموده اند، چنانچه درضمن احوال هرکدام مبین خواهد گشت، مگر چندی از عاکفین عتبه افتادگی راکه (۲۱۳ـب) ترحم برحال افسرده آنها نمودبذات مبارك خود تلقین ذکر فرموده اند

منهم للعالم العارف المنفرد عن العلائق المتلاشی فی اغوار بحرالحقائق صاحب النفس القدسیه الفطرة الطاهریة الذکیه الهادی باللّٰه المتهدی یهدی ضیاء الله والملة و الدین حضرت **خواجه محمد عبدالله** زیدکماله

ایشان ثمرة الفواد و صفوة اللطائف حضرت خواجۂ آفاق اند قدس سره دو ساله بوده اند که حضرت خواجه ازایں عالم پُرملال بقرب حضرت ذی الجلال تحویل فومودند و بعداز رحلت

Marfat.com

حضرت خواجه قدس سره در حجر تربیت حضرت ولی نعمت اعنی والدهٔ حضرت خواجه ما قدس سرهما نشو و نما یافتند و بعد از جلوس مکتب از کنار دایه و اتانع انتقال نموده در کنف شفقت و مرحمت ایشان جای گرفتند و در طی مقامات تعلم و تلمذ بحدی سرعت نمودند که آنچه در عرض دو ماه حاصل (۲۱٤_ا) فطرت عالی و فهم ثاقب ایشان گشت ، اطفالِ دیگر را در مدت ده سال حاصل نتواند شد_

در ده سالگی از حفظ فرقانِ مجید و سواد خوانی اکثر رسائل منظوم و منثور فارسی فارغ شده، درسال یازدهم قرآن را در تراویح شنواندند و درسال پانزدهم قدرت تمام بر مطالعه مطول و تلویح و هدایه و بیضاوی پیدا کرده از تلمذ و جزوکشی بی نیاز گشتند ، ازان پس هرکتابی که در فنون متداوله و علوم غریبه و فضائل جزئیه بنظر شریف ایشان می درآمد باندك توجهی برمافی الکتاب مطلع گشته برتدریس آن قادر می شدند_

بالجمله حالتی غریب که از نفوس قدسیهٔ قاهره در سوابق ازمنه بظهور می آمد از فطرت پاك ایشان مشهود و محسوس همگنان است _

و هم درهفده هژده سالگی بر رسائل وکتبِ تصوف و معارف عبور فرموده صاحبِ مذاق و حلالِ مشکلات این فن گشتند _

و هم درسن (۲۱٤_ب) مذکور رخصت واجازت از حضرت

Marfat.com

ایشان گرفته بجهة دریافت ملازمت وکسب انوار صحبت حضرت میاں شیخ احمد قدس سره بسرهند تشریف بردند و یك مدتی در صحبت ایشاں بوده بشغل وطریقه ایشاں اشتغال ور زیدند ۔

و بر احوال و مقامات و حقائق و معارف و علوم و کشوفِ خاصهٔ ایشاں اطلاع تمام پیدا کرده بدهلی رجوع نمودند ۔

و بعد از یك مدتی باز عزم ملازمت ایشاں نموده در لاهور ایشان را دریا فتند و شش هفت ماه در ملازمت ایشاں گذرانده بااجازت نامهٔ ارشاد رجوع فرمودند و دریں حین سن مبارك آن عالی نژاد به بیست و چهار رسیده بود و آں فهم وادراك علوم و معارف حضرت میاں قدس سره که آں عالی نژاد رادرآں عمر دست داده بود هیچ کدام از خلفاء و اصحاب حضرت میاں را عشر عشیر آں بدست نیامده و در حقیقت جمیع مکاتیب و رسائل حضرت میاں قدس سره خاص (۲۱۵-۱) در تخاطب آں عالی نژاد بظهور آمده ۔

و از بعد آن عالی نژاد مخدوم زاده هاء عالی استعداد حضرت میاں اعنی خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم نیز اهلیت تخاطب آں مکاتیب دارند و در حق دیگران غیراز نفع تبرك دستخط حضرت میاں فائده بالاتراز آں متصور نیست ۔

الغرض بعداز انقراض صحبتهاء مذکوره آں عالی نژاد پای تردد در دامن استقامت کشیده دریں درویش آباد بافاضهٔ علوم

Marfat.com

معارف و اشاعت کمالات مشغول گشتند۔

و در خدمت حضرت ایشان ما علیه التحیة والرضوان رسالهٔ قدسیهٔ حضرت خواجه محمد پارساء را علیه الرحمة بکمال نیاز مندی عبور نموده ، در اثنای این تلمذ وتبرک بسی فوائد معنوی کسب نمودند۔

و درسالِ رحلت حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان به نیت کسب کمالات رفاقت موکب شریف اختیار نموده باکبر آباد همراه رفتند و درآن بلدهٔ معظمه دو سه ماه صحبت آنحضرت شب وروز حاضر بوده (۲۱۵۔ب) از توجهات عالیه آنحضرت علیه التحیة والرضوان ترقیات عظیمه نمودند و بعد از مضٰی مدت مذکور هم باذنِ حضرت ایشان بدهلی رجوع فرمودند۔

والیوم اعنی سال هزار و چهل و چهار که سن شریف آن عالی نژاد سی و سه رسیده در جمیع کمالات صوری و معنوی بی همتاء اند و تجرد و بی التفاتی از مزخارف عالم معیشت وحسن معاشرت بااضاف خلق وسعة حوصله وعلو نظر وصفاء وقت وسبك روحی از خصائخ ذات پاك آن عالی نژاد است ۔

بالجمله آنچه درحق عبدالله بن عباس رضی الله تعالیٰ عنهما از عمروبن دینار رحمة الله سبحانه منقول است که ما رایت مجلساً اجمع لکل خیرمن مجلس ابن عباس الفقه و التفسیر و العربیه والایام و الانساب و الرموز و النکات و النظر و الرای و اجوبة

Marfat.com

الشعر و العبادت والمعرفة كلها كانت فی مایرند، بر مجلس آں عالی نژاد صادق است۔

والیوم (٢١٦۔ا) مخدوم زاده بعلو حال وکثرت فضائل و صفاء وقت ایشان در معموره این کهن سرای کم کسی خواهد بود، اللّٰه تعالٰی ذات برکات ایشان را از آفات و مخاطره دوران در کنف حفظ خود نگاهدارد امثال ماناموس برباد دهان بدنام کننده ای خاندان عالی رابعزت وحرمت جوهر پاك ایں مخدوم زادۂ سکان افلاك عفو و مغفرت فرماید، آمین یارب العالمین۔

منهم .....[1] حضرت بی بی زهریٰ دام اللّٰه ظلالهاعلی..... کافة الوریٰ

حلیلۂ جلیلۂ دویمین حضرت ایشان اند و والدۂ حضرت مخدوم زاده کمالات آماده (٢١٦۔ب) خواجه سراج الدین محمد طال عمره، مدحت گذاری و اطوار نویسی عزیزۂ مدت بیست وچهار سال علی سبیل الاتصال بتادیب و تعلیم و تلقین و تفهیم حضرت ایشاں اختصاص یافته اند و بکدام استطاعت وتوان او اتون نمود از مبتداء ایام مواصلت تاسالِ وصال آنحضرت انوارپرور ومصاحبت آنحضرت بوده از مشرب و رفتار و زیست زندگانی و عقل و دانانی و عبادات و طاعات و شغل و مراقبه سائر خصائص احوال آنحضرت بهرۂ تمام بدست آورده اند۔

---

[1] اصل مخطوطہ میں عنوانات سرخ روشنائی سے لکھے گئے ہیں جو مائیکروفلم میں نہیں آسکے

Marfat.com

و آنحضرت علیه التحیة و الرضوان در امور معیشت رعایت جانب ایشان بجای می آور دند چنانچه نبذی از امثله این معنی در فصل عادات آنحضرت ثبت افتاده ـ

جناب خلافت مآبی میاں شیخ رستم نقل می فرمودند که درآنچه جلیلة الملة والدین ام الکرام حضرت بی بی فاطمه والدهٔ مخدوم زادهٔ بزرگ خواجه جمال الدین حسین رحلت فرمودند و یك مدتی براین واقعه گذشت (۲۱۷ـا) و مواصلت حضرت ام العارفین درمیان آمد ـ

روزی حضرت ایشان نشسته بودند که جناب سید السادات و منبع الکمالات شیخ محمدیوسف صاحبِ سجادهٔ حضرت شیخ عبدالوهاب بخاری علیه الرحمة والغفران تشریف آوردند وآن صاحب سجاده عالی نژاد را ربط محبتی خاص و عقیدت کامل آنحضرت ایشاں دست داده بود و بعداز هر فرصتی قاصد دیدار شریف آنحضرت گشته بملازمت می رسیدند وکمال نیازمندی و فروتنی نموده استدعا تعلیم طریقه می فرمودند و حضرت ایشان بمقتضاء طریقه مختارهٔ خود تواضعات نموده خویشتن را ازیں منصب دور و امی نمودند، آں روز بخاطر شریف آنحضرت بخطور گشته که حرفی که بظاهر مشعر بر قصور حال آنحضرت باشد مذکور سازند تا شاید که آں صاحب سجاده بزرگ نژاد از ابرام و مبالغه تعلیم طریقه باز ایستند، پس فرمودند عجب سرگذشتی است که

Marfat.com

درایں ایام بر ما گذشته درایام بیماری (۲۱۷ـب) والدهٔ خواجه جمال الدین حسین اصلاً توفیق دعا صحت یافتن ایشان نیافته ایم و دریں ایام که از رحلت ایشاں مدتی گذشته، روزی در خود داعیه آں یافتیم که متوجه شویم و دعا کنیم که ایشاں زنده شوند، هرچند خود را از ایتان ایں امر خطیر زجر نمودیم آں داعیه از خاطر نرفت ناچار دعاها نمودیم و هیچ اثری برآن مرتب نه شد صاحبِ سجادهٔ بزرگ نژاد در مواجهه آنحضرت بادب و وقار نشسته درمقابل ایں سخن تعجب نه نمودند و عرض داشتند که حضرت ایشان از مواصلت دویم راضی هستند یانه حضرت ایشان فرمودند ازایں مواصلت نیز راضی وخوشحالیم آں بزرگ نژاد گفتند پس دعای آنحضرت باجابت رسیده است واثر برآن مترتب گشته، چوں آنحضرت ازایں مواصلت راضی اند گویا جلیله نخستین آنحضرت باز زنده شده اند از استماع ایں تاویل وتوجیه که ازاں بزرگ نژاد (۲۱۸ـا) بظهور آمد، حضرت ایشاں خیلی خوش وقت گشتند و برلطافت فهم وکمال فراست آں بزرگ نژاد آفرین فرستادند و به یقین معلوم گشت که عقیدت و اخلاص آں بزرگ نژاد نسبت بحضرت ایشاں رسوخ تمام دارد۔

الغرض حضرت ام العارفین در اندك فرصتی بمقام تعادل و تماثل حضرت ام الکرام رسیده ظاهراً و باطناً تودم وشقیق آں زین المغفورات گشتند و از اتفاقات غریبه آنکه همان یك رسم

Marfat.com

خبرالبنات رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم که فاطمهٔ زهرئ باشد علی صاحبها التحیة والسلام درمیان ایں دو ذات طهارت آیات منقسم شده جزو ادل نام حضرت اُم الکرام است و جزو دوم نام حضرت ام العارفین واین نیز دلیلی است برنشا برای دو ذات طیبه بایکدگر برخی از معظمات کمالات حضرت ام العارفین درفضل عادات کریمه آنحضرت درج یافته و آنچه دریں محل (۲۱۸-ب) بعرض آں اقدام می نماید آنست که آں قدوة المطهرات همیشه گوش براشارهٔ چشم بفرمان آنحضرت دوخته جزبر وفق مرضیٔ آنحضرت قدم همت برنمی داشتند ـ

درایام فقرهاء شاق و نادار یهاء بلیغ هرگز اقتضاء و اقتراح نه نمودند در مقام صبر و قناعت رسوخ ورزیده بهر وجه که می گذشت خوش وخورسند می بودند ـ

وچون در اواخر احوال قبل از رحلت آنحضرت بهفت هشت سال نوعی وسعت و فراغت عارض گشت و از محصول وضع مدد و ثمن بیع حویلی لاهور سرِ هر سال بحساب سراسری موازی سه چهار هزار روپیه در آمد شد، آنحضرت علیه التحیة والرضوا ن کمرهمت براخراج و دفع آن جزوی محقر از محل معلی بسته تحمیلات غیر مکرر برخادمان آں قدوة المطهرات وضع فرمودند ـ

آزاں جمله آنچه بالفعل در ذهن ایں مسکین محفوظ است (۲۱۹-ا) چند مصارف است که زاید برضروریات طبعی و

Marfat.com

رسمی تحمیل نموده بودند و هرسال مبلغهاء بسیار دران مصارف مبذول می گشت ـ

نخست آنکه باکثر سکنهٔ درویش آباد قلعهٔ فیروزی که زیاده برقرب جوار هیچ نوع انتساب و ارتباط بآنحضرت ندارند هر روز از قسم نان پخته و بعداز هر چندگاهی غلهٔ خام معین فرموده بودند و در هرسال قریب بچهار صد روپیه درین مصرف بخرج میرفت و دیگر آنکه عرسهاء اکثر مشائخ ماتقدم را قریب بچهل عرس نام به نام خاطر نشانِ آن قدوة المطهرات ساخته بودند و روزهاء عرس تعین فرموده که در هر عرسی قریب به بیست روپیه خرچ می شد و خرچ این مصرف نیز در هرسال بپانصد ششصد می کشید دیگر آنکه تامقام نواب سپه سالار مهابت خان در دهلی بود هر روز گاهی دو روز پس تالیفا بقلبه قرار داده بودند که نُه قاب طعام (۲۱۹ـب) وقت طعام خوردن بنزد ایشان برسد و ده دوازده روپیه در هر دفعه بخرج رفت دریں خرچ نیز درهر سال قریب بدوهزار روپیه می کشید ـ

دیگر آنکه غم خواری شصت هفتاد کس از منتسبان و متعلقان همشیرهٔ عزیزه خان زاده ماه رحمها الله سبحانه را بر ذمه همت آن قدوة مطهرات تحمیل نموده بودند و مرهر کدام از اشخاص مذکوره را دو دو سه روپیه سرماه می رسانیدند و این مصرف نیز در هرسال بهزار و پانصد روپیه می کشید ـ

Marfat.com

دیگر آنکه مقیم و مسافر خانقاه وصلحاء دیگر را که گاه گاهی ببعضی ازخدمات خلق الله برطبق اشاره آنحضرت قیام می نمودند و هرماه قریب به پنجاه روپیه در عهده آن قدوة المطهرات حواله نموده بودند دریں خرچ نیز بهزار روپیه جزی زیاده می انجامید۔

و بجهة ساختن بعضی ترکیبات و ادویه و عطریات مفیده که مرعامهٔ خلق را عندالاحتیاج داده شود(۲۲۰۔۱) مثل مومیائی عملی و حبهٔ را موتی وکولیهاء انرك و روغنها دافع فالج و جهاءِ سیمابی وعرق گلاب وعبیر و موم روغن و امثال ذلك ، خالصةً لوجه الله ومصروفاً فی سبیل الله مهیا می ساختند ۔

و قریب به پانصد روپیه هر سال دریں محال هم خرچ می شد، الغرض آنحضرت همیشه کمرهمت بربسته وآستین قصد برزده مترصد می بودند که بهرتقریب سهل و بهانه ضعیف نام زد و پل در خانه نگاه ندارند ، وآں قدوة المطهرات نیز هرگز فکر ناقص عواقب بینی عورات رابحاشیه خاطر راه نمیدادند۔

و دریں خرچهاء مذکوره اثر صخرت وملال ظاهر نمی کردند و در هرسال خرچ اضعاف مضاعف دخل می افتاد۔

وقرضهاء گران در ذمه خادمان آں قدوة المطهرات می شد واصلاً معارض ارادها و ایثار آنحضرت نمی شدند ۔

چنانچه مکرر از زبان شریف حضرت ایشان مسموع گشته که

Marfat.com

می فرمودند بعون عنایت (۲۲۰ـب) و فضل الهی هرگز یاد نداریم که بخانهٔ والدهٔ خواجه سراج الدین محمد رفته باشم و مهمی از مهمات گران غیر واجب که مریدان صادق الاخلاص از کمرر تحمیل آن قسم فرمایشهاء بی وقت و بی جای بی جا شوند نبرده باشیم و ایشان بحمد لله سبحانه اقبال نه نموده باشند لیکن ماخود را بنظر حقیقت مثل دزدان می یافتیم که در خانه کسی به نیت نهب و غارت رود و از عدم صخرت و سرعت اقبال ایشان شکرهاء الهی بجای می آوردیم ـ

بالجمله بیمن همیں خصال ستوده همیشه آں قدوة المطهرات مشمول عنایت و التفات و مخفوف کرم و شفقت آنحضرت بودند، چنانچه هنگام اختصار کلمة الوصیتی که از آنحضرت بظهور آمد این بود که ماازِ ایشاں راضیم و هر که خواهد ما را راضی دارد باید که ایشاں را راضی دارد۔

و بعد از رحلت آنحضرت علیه التحیة والرضوان وضعی غریب که خارج از طاقت معشر نسوان باشد اختیار فرموده اند، (۲۲۱ـا) همیشه علی سبیل الاتصال روزه می گیرند وگوشت و روغن و شیرینی و فواکه و جمیع مطبوعات اهل دینارا ترک داده اند و پیوسته برزمین استراحت می فرمایند و نه سیپاره هر روز تلاوت می کنند ـ

و با این ریاضت دریں رواتب خدمت اطعام فقراء و مساکین

Marfat.com

وصرف همت بر انتظام معاملات سرکار و تربیت و مرمت متعلقان و خاص خیلان و اقامة مراسم اسم و ناموس بدستور سابق مرعی می دارند۔

یارب که ذات طهارت آیات این مخدومه قدسی صفات تاحدِ امکان برعرصهٔ دوران محفوظ و مامون باد، بحرمت من هو لکل قوم هاد۔

منهم ..... ابوالنصر خواجه جمال الدین حسین زید کماله (۱۲۱۔ب) فرزند بزرگ حضرت ایشان اند و مشرف بسوابق نظر قبول وعنایت آنحضرت۔

تولد ایشان قبل از رحلت حضرت خواجه قدس سره بسه سال روی داده و چون اکثر فرزندان آنحضرت سابقاً در صغر سن فوت شده بودند، ایشان را بخدمت حضرت خواجه آورده التماس دعا مزید عمروتعین اسم نموده اند و حضرت خواجه بشارت برکت عمر و حصول کمال ایشان داده، در معرض تعین رسم تفال به نفحات فرموده اند و بملاحظه بعضی از مناسبات عالیه آن فال شگرف اسم ایشان را خواجه جمال الدین حسین تعین فرمودند۔

وآن فرع اصل ثابت و ثمرهٔ دوحهٔ کمال پیوسته درحجر مرحمت حضرت ایشان تربیت یافته، در اندك فرصتی باوضاع و اطوار بزرگانه اختصاص یافته اند۔

لہ اصل مخطوطہ میں عنوانات کے لئے سرخ روشنائی استعمال کی گئی ہے جو مائیکروفلم میں نہیں آسکے۔

Marfat.com

حضرت ایشاں می فرمودند که خواجه جمال الدین حسین از سن فطانت (۲۲۲ـا) تاوسطِ سن شباب هرگز بوقاحت و شوخی و سخن ناهموار و نشست و برخاست بی ادبانه که لازمهٔ سن طفولیت و حداثت است اقدام نه نموده ، همیشه بروش غربت و نامرادی و حیا و سکوت می بودند ، آنکه مارا گاه گاهی هوس آں می شد که از فعل و قولِ ایشاں اثری که حاکی از شوخ طبعی باشد به بینم ، هرگز میسر نشد و بیمن سعی بلیغ حضرت ایشاں آں بزرگ نهاد در سن بیست سالگی قرأت مطول و هدایه رسیده و صاحب مطالعه گشته صرف زمام سخت بصوب طاعات و عبادات فرمودند و به صیام و قیام در تلاوت و اذکار مشغول گشته اصلاً بخواهش طبیعت و رغبت نفس اماره تن در نمی دادند۔

و از مصاحبت ابناء عیش و عشرت و طلاب عزت و جاه برکنار بوده بافقراء و صلحاء اختلاط می ورزیدند و زیارانِ خاص حضرت خواجه قدس سره جمعی را با خود مربوط ساخته، خواب و خورد نشست وخاست باایشان (۲۲۲ـب) منحصر ساخته بودند۔

وهم درآں ایام بامرحضرت ایشاں علیه التحیة والرضوان بقصد ملازمت حضرت میاں شیخ احمد قدس سره مصحوب انواء ریاضت و احمال اوراد و اشغال اختیار سفر نمودند و در سرهند مدت پنج شش ماه بملازمت حضرت میاں گذرانده از موائد صحبت ایشاں بفوائد ارجمند رسیدند ۔

Marfat.com

و بعد از مضیٔ مدت مذکور رجوع بخدمت حضرت ایشان نموده پیش از پیش در تعمیر اوقات وتنویر باطن مقید گشتند و در خلال همیں ایام بحکم مبالغه وابرام عمهٔ شریف خود ملازمت پادشاه معظم وخاقان مکرم حضرت جنت مکانی نموده بعنایات و مراحم خسروانه آن پادشاه مغفور انا راللّٰه برهانه امتیاز یافتند و ارادهٔ آن پادشاه مبرور متعلق بآں شد که ایشان را بمصنب وجای گیر ادمیانه اختصاص بخشند و بتدریج بمرتبه جد بزرگوار ایشان حضرت نواب غازی خان برسانند، (۲۲۳ـا) بزرگ نهاد درقبول منصب توقف نموده ومیل و رغبت طبع شریف خود را بفقر و نامرادی ظاهر ساخته استعفا خواستند و توجهات صوری و معنوی حضرت ایشاں نیز دریں وقت مدد کرد، از معتمدی منقول است که همدرآں ایام که پادشاه مغفور در صدد اعزاز بخشیدن ایشاں بمنصب وجای گیرادمیانه بودند، وزراء و امناء مملکت منصب سیصدی و صد سوار برای ایشاں تجویر کرده می خواستند بعرض برسانند ایشاں موئ سرِخود لحلوق ساخته، بافرجی و دستارِ درویشانه در غسل خانه حاضر شدند و حضار محفل سلطنت بیقین دانستند که ایشان را میل منصب وجای گیر نیست۔

پس بعضی از امراء کبار که نوعی محبت واخلاص بحضرت ایشان داشتند سعیها نموده پادشاه مغفور را از داعیه مرحمت منصب گردانیده برسر تعین یومیه آوردند و حکم شد (که) از بیست

Marfat.com

روپیه متجاوز و از سی ام یومیهٔ ایشان مقرر نمایند (۲۲۳ـب) و آن بزرگ نژاد عرضه داشت متضمن این احوال بخدمت حضرت ایشان نوشته استدعاء باب الرضا آنحضرت نمودند و از جانب آنحضرت اشاره برتقلیل آن عدد رفت پس جمعی از دوستان و مخلصان آنحضرت که در دربار حاضر بودند بموجب اشارهٔ آنحضرت نمودند و از جانب آنحضرت اشاره برتقلیل آن عدد رفت سعی در تقلیل یومیه نموده از بیست به پانزده و از پانزده بده آورده عدد آخرین رابجهة یومیهٔ ایشان مقرر ساخته ـ

بعد از چندگاه باعزاز و احترام تمام رخصت ایشان حاصل کردند و ایشان بدهلی رجوع نموده در خدمت حضرت ایشان باقامه طاعات ومبرات مشغول گشتند وازان وقت تاحال باستقامت و رسوخ تمام در مشاغل خیر مقیدند ـ

مهر روز قریب ده سی پاره بطریق تلاوت می خواند و مقابلهٔ کتب فقه وحدیث مثل مشکوة و سفر السعادت وکیمیای سعادت وغیرهن بی تعطیل مسلوك می دارند و خدمت (۲۲٤ـ۱) فقراء و اعانت صلحاء و اقامت مراسم بزرگی بر وجه احسن بجای می آرند

اللّٰه تعالیٰ بمزید توفیقات و ازدیاد کمالات اوقاتِ شریفهٔ ایشان را معمور گرداند ، بمعنه وکرمه ـ

منهم نجم ثاقب آسمان ابهت و جلال و بدر کامل اوج

Marfat.com

رفعت وکمال نور حدیقة ولایت..... ابوالمعالی خواجه سراج الدین محمد .....

ایشان احب و اعز اولاد حضرت ایشان اند ، آن علاقه محبت و وفور شفقت آنحضرت که دربادهٔ ایشان متحقق بود بقوت بازوئ شرح و بیان راست نمی آید، روح پاك آنحضرت را نوع التفات و نگرانی که بعالم (۲۲٤ـب) آب وخاك بودهمه مصروف و مبذول در تربیت و تادیب ایشان می شد و در اواخر حال زیاده از علاقه اصلاح ایشان هیچ تقیدی بعالم جسمانیات نداشتند و در هیچ حال تجویز مفارقت ایشان نمی کردند۔

مکتب و دبستانِ ایشان را بشب و روز مساحت وجه کریم و مقابل نظر شریف داشته در جمیع رواتب تلاوت و مشغولی و مهمسازی خلائق گوشه چشمی بحالِ ایشان گماشته می بودند ساعةً بعد ساعةً برمجاری احوال ایشان مطلع گشته بآنچه انسب بحال واصلح وقت می بود، دلالت می فرمودند ۔

و آن نورِ دیدهٔ آفرینش را نیز از جمیع مافی العالم خبر بذات مقدس آنحضرت بهیچ چیز انس وگرفتاری ونیاز والتجا مشهود نمی شد، از کوؤس پیمائی رحیق عنایات آنحضرت چنان سرخوش و شاداب می زیستند که هیچ صاحب رتبه گام روائی صورت و معنی تصور آن بخواب ندیده باشد و در جمیع اوقات طریقه (۲۲۵ـا) محبوبیت بحضرت ایشان سلوك داشته می

Marfat.com

خـواستند که در توجهات و عنایات آنحضرت هیچ کس مداخلت نه نـماید و اگر بناگاه امری برخلاف طبع ایشان بظهورمی رسید اظهار رنـجـش مـی فرمـودنـد و گـاهـی راه مهاجرت سپرده چند روزی ازخدمت آنـحـضرت مفارقت می نمودند آنحضرت دل جویهاء نموده ایشان را تسکین می دادند۔

بالجمله شیوه ورفتار آن نور دیده آفرنیش نسبت بحضرت ایشان راست مـانـنـد معاملهٔ حضرت خواجه محمد یحییٰ بحضرت خـواجهٔ عـالم خواجه احرار بود قدس الله سرهما الاقدس ، ولهذا آنـحـضرت عـلیـه التحیة والرضوان روزی در معرض شفکیهاء ایشان فصل احوال حضرت خواجه محمد یحییٰ را از اول تا آخر برایشان خـواندند و به نصائح ارجمند و بشارات غالیه گوش هوش ایشان را پیرایه بستند ۔

و در سـفر آخرین که باکبر آباد تشریف بردند آن نور دیده آفرینش را همراه گرفته بودند (۲۲۵ـب) درمدت یك سال درست کـه در دارالسـلـطـنت مذکور توقف واقع شد هر چند صلاح ازیشان ظـاهـر مـعیشـت از دور و نـزدیك مبـالـغها درنـمـودن ایشان بندگان حضرت پادشاه دین پناه رانمودند۔

و از جـانـب ایشـان نیز گاه گاهی خواهش این معنی بظهور رسیـد آنـحـضرت حـراست وقت ایشان از ملاوث دنیا و تاثیر خصال اهل دنیا نموده بلطائف الحیل و حالة التمشیة آن مطلب بعد حین

Marfat.com

حنین دفع الوقت می فرمودند و بروشی ایشان را در درالسلطنت نگاهد اشتند که کوئ از درویش آباد قلعهٔ فیروزی بیرون نیامده اند تاآنکه واقعه عالم آشوب آنحضرت درآن بلده معظمه روی داد ودر مرض رحلت آنحضرت از نور دیدگی انواع خدمت گاری مقرون بمزاج فمهی وآنحضرت بظهور آمد و نظرهاء خاص و عنایت هاء مخصوص درآن ازمنه نثار وقت ایشاں گشت ـ

از معتمدی منقول است (۲۲٦ـ۱) که حضرت ایشان می فرمودند که اگرچه جمیع اولاد و متعلقان و یاران و دوستان رابخدا سپرده ایم لیکن بحسب ظاهراسباب مرهرکدام را انصار و اعوان و ملجأ و متکا گذاشته ایم بخلاف خواجه سراج الدین محمد که ایشان را ظاهراً و باطناً بخدا سپرده ایم ـمعین وناصر وی در هرحال خداست جل اسمه ،

الغرض بعداز رحلت حضرت ایشاں علیه التحیة والرضوان در اندك فرصتی ترقیها غریبه در اوضاع و اطوار آں نور دیده روی داده است، باآنکه سن شریف ایشاں درایں چنیں از هژده متجاوز نیست ـ

از اخلاق و اوضاع حضرت ایشاں مبلغی کثیر در زیست و رفتار ایشاں محسوس می گردد فهمهاء دقیق و دریا فتهاءِ عالی و تواضع و انکسار و حسن معاشرت و وسعة حوصله و قدر و رتبه شناسی اهل حقوق و عدم التفات برخازف دنیوی و امثال ذلك ـ

Marfat.com

آنچه از حضرت ایشان معاین بود در صفحهٔ احوال (۲۲۶ـب) و سیماء وقت ایشان لامع و ظاهر است۔

واز اعظم خصائص ایشان توافق حلیه وصورت است بحلیهٔ منورهٔ آنحضرت بالجمله صورتاً و معنی تشائبه تمام بحضرت ایشان دادند،

واکنون در عالم ظاهر صاحب قدرتی می باید مثل حضرت خواجه آفاق قدس سره تاصحبتی مماثل صحبت سابق که حضرت ایشان را بحضرت خواجه آفاق گذشته است باین نور دیده آفرینش درمیان آردو به کمالات ایشان را از مضیق قوت بمنصهٔ ظهور بیارد وهو فی الحال امر مفقود و فی المال لایعلم ماشاء سبحانه

آری چون اکثر اشخاص این سلسله علیه به نسبت اویسیه و استفاده از ارواح طیبه مخصوص آمده اند ، امید است که ارواح مقدسه حضرات خواجهاء بزرگوار خصوصاً لطائف مطهره حضرات نیرین انورین وشیخین وامامین این فقراء اعنی حضرت خواجهٔ آفاق وحضرت ایشان قدس سرهما الطاف وعنایات در حق این (۲۲۷ـا) نوردیده آفرنینش مبذول داشته از عالم قدس از موطنِ غیبت تربیت وارشادِ ایشان فرمایند ۔

و اللّٰه علی مایشاء قدیر و بالا جابته جدیر و الحمدللّٰه والمنه

که مبشراست این باب درخوابها آن نور دیده ظاهر شدن گرفته است و آثار آن خود لمعان تمام دارد یارب که بزودی بدانچه

Marfat.com

خـواهش این مخلصان است واصل کردند و از مخافات وآفات این راه هولناك بسلامت و عافیت بگذرند ـ

منهم شریف الخصال عالم نیك ذاتی و حمدالاوصاف انجمن دوست منشی و خوش حمدی قوی الاعتصام ونسب والا و متمسك بلطف الله تعالیٰ شفقت پناهی **خواجه محمد قاسم** زید توفیقه ـ

خاله زادهٔ حضرت خواجه قدس سره حضرت خواجه درایام صغر سن بیشتر باوالدهٔ عزیزهٔ ایشان علیهاالرحمة محشوربوده اند وتربیتهاء پرورشهاء تمام ازان مشفقهٔ مهربان دیده، حضرت خواجه قدس سره (۲۲۷ـب) بعداز مدتی از آنچه در دهلی اختیار سکونت فرمودند آن مشفقه را از کابل که وطن کونهٔ ایشان شده بود دهلی طلبیدند و آن مشفقه عن قریب ایام رحلت حضرت خواجه قدس سره بافرزندان و متعلقان در دهلی رسیدند، شرح احوال آن مشفقه از مکیال مقال افزون است همان به که ازاین سو عنان توجه انعطاف داده ، شمهٔ از احوال عمی مکرمی خواجه محمد قاسم بردهد، خدام ایشان چون قریب به ایام رحلت حضرت خواجه تشریف آورده بودند فرصت آنکه اظهار طلب درخدمت حضرت خواجه بمایند نیا فتند ، بنابران بعداز رحلت حضرت خواجه دامن عنایت حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان محکم گرفته، خود را وقف درگاه مکرمت آنحضرت گردانیدند و

Marfat.com

بزبان حال و تضرع برکمال دائم ملتمس و مقتبس انوار صحبت آنحضرت می بودند ـ

و چون طریقه آنحضرت از لوازم مشیخت مبرا بود (۲۲۸ـا) تربیت ایشان حواله بحضرت میاں شیخ اله داد نمودند و ایشان در خدمت آں عالی جناب کسب سعادات نمودند بوضع شائسته و اوقات آراسته امتیاز یافته اند ـ

و اکنون مدتهااست که وضع سپاهگری راقباب حال خود ساخته اند و درجرگه ابناء دولت محشور بود ، سررشته شغلِ دل بدست میدارند، الله تعالیٰ ناصر و معین ایشان باد ـ

منهم رفیع القدر دین و دولت و نجابت نسب خاندان حشمت..... **میرسلطان منصور**.....

جناب ایشان از ابناء ملوك دیار بدخشان اند و نوع قرابتی بحضرت ایشان ما نیز دارند آباء کرام ایشان در دودمانِ عالی حضرت صاحب قرانی بمنزلتهاء رفیعه وقربها خاص مخصوص آمده اند، خصوصاً درملازمت یك شعبهٔ این طبقهٔ عظمی که در مملکت (۲۲۸ـب) ختلان و بدخشان فرمان روا بودند و بعداز اتفاق ورود در هندوستان پدر عالی قدر و اعمام عظام و سائر اشخاص عشیرهٔ ایشان درخدمت پادشاه بزرگ جلال الدینا والدین اکبر پادشاه نیز معزز و مکرم بوده اند ـ

و آں جناب هم از لمعان صح شعور و ریعان سن احساس

Marfat.com

بمصالح و مفاسد امور داعیه انخلاع ازلباس اهل دولت و التزام عتبه اهل اللّٰه بخاطر متمکن گردانیده بودند تاآنکه دربعضی از فتورات عهد حضرت جنت مکانی بردالله مضجعه خویشتن راسبك از محشر حشرات دنیا پرستان بیرون آورده بخدمت حضرت ایشان پیوستند و چندگاهی در ملازمت آنحضرت بوده استدعا تعلیم طریقه و عطف توجه عالی باصلاح حالی خود نمودند ازآن جاکه مشرب آنحضرت از تقیه بامثال این مامور عالی افتاده بود، خویشتن را از این معامله دور و انموده زبان بمدحت و توصیف (۲۲۹_۱) قطب المحققین حضرت میان شیخ احمد قدس سره کشودند و ترغیب و تشویق تمام فرموده آن جناب را بخدمت حضرت میان قدس سره فرستادند_

و ایشان در ملازمت آن قطب المحققین چندگاهی بسر برده بحالات وکیفیات عظیمه این طریقه مشرف گشتند_

و بعدازان چون ازکمال ربط آباء کرام خود بدرگاه خواقین عظام نیك مطلع بودند و ملاحظهٔ آن داشتند که عنقریب یادایشان خواهند کرد و بخدمت و ملازمت امر خواهند نمود به نیت منسی و منفی ساختن اسم خود از خواطر سلاطین بملك بدخشان و بلخ نهضت نمودند و بعداز مدتی مدید رجوع نموده_ درجوار حضرت ایشانِ مامتعلقان وفرزندان اختیار سکونت نمودند،آخر الامر چون یاد ایشان در خاطر پادشاه مبرور حضرت

Marfat.com

جنت مکانی مخطور بود بعنایت والتفات ایشان را طلبیده بقرب و منزلت خاص اختصاص بخشیدند و تاآن پادشاه مبرور در قید (۲۲۹ـب) حیات بودند ایشان معزز و مبجل ذوجهتین رتبه دولت و تقویم ملت می بودند۔

حضرت ایشان می فرمودند که در عهد آن پادشاه مبرور قریب بدآنچه از حضرت قاضی اسلم و مولوی میر محمد فاضل ادام الله برکاتهما نفع و تقویة بدین واسلام میرسید از آن جناب نیز بظهور می آمد و دربعضی اماکن و محال نازك وجود شریف آنجناب تنهابکار اسلام می آمد و می فرمودند که درحقیقت شیخ الاسلام آن عرصه جناب میر بودند۔

الغرض ایشان درعهد آن پادشاه معظم بمراتب و مناصب رفیعه دین و دولت ممتاز بودند۔

و بعد از اقتضاء وانقراض آن عرصه مورد حوادث و طوارق روزگار گشته بانواع محن و شداید ممتحن آمدند چنانچه اشارتی بدان در فاصله حزم وتیقظ حضرت ایشان از فصل اخلاق کریمه آنحضرت نموده آمده، المنة الله سبحانه که عنایات و مراحم بندگان حضرت ظل اللهی درآخر آن ابتلاها مرهم جراحت خاطرایشان گشت (۲۳۰ـا)

والحال برفاهیت وعزت و احترم ملازم درگاه معلی آن پادشاهی اند و بدستور سابق اعانة اسلام و مسلمین مرعی می

Marfat.com

دارند۔

فرزندگرامی ایشان اخوی احبی میرزا محمد عالم می گفتند که از دأب و آئین پدر بزرگوار مایکی آنست که در روزی که اعانة لهقاء و دستگیری ضعفا از ایشان بوقوع نیاید۔

آن روز درکمال انقصاص وکم میلی بطعام ومنام می گذرانند و در روزی که ازان اعمال حسنه امری بظهور می آید، آن روز منبسط نشاط مند می باشند و بفراغ خاطر بطعام وخواب می بردازند و خود چراچنیں نیافتند که در اخص اوقات وایمن ساعات حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان و محفل های محالی ومجلس های مشغولی قطب المحققین حضرت میاں جیو قدس سره بدستمایه و دستگاهِ تمام این دولت عظمی سربلند گشته اند۔

اللّٰه تعالیٰ ابواب فتوح پیوسته بروزگار فرخنده آثار ایشان مفتوح دارد بحق الحق واهله

منهم سریع السیر (۲۳۰۔ب) شارع فضل وکمال و رفیع الطیر اوج محاسن خصال کامل النصاب علوم و فضائل و قوی الاجتناب از عامه رذایل و غوائل الغائز بالسعادات الحقه فی حضرت السادات الطریقه مخدومی خواجه محمد افضل دامت برکاته

ازا قرباء قریبه حضرت ایشانند و هم از صغر سن در ملازمت آنحضرت مماثل فرزندان حقیقی تربیت یافته ، در اندك فرصتی برمدارج بلند مولویت صعود نمودند ۔

Marfat.com

حضرت ایشان می فرمودند که خواجه محمد افضل عجب سرعتی در طی کمالات داشتند وچون قوت فهم و ذکاء ایشان معلوم ماگشته بود همان که از رسائل قواعد صرف فراغ یافتند، بشرح ملا دلالت نمودیم و درچند روزی صاحب مطالعه گشته بمطول و شرح شمسیه پرداختند از تحصیل ملکه قواعد آن فنون نیز در اندك واز تحصیل ملکه قواعد آن فنون نیز دراندك فرصتی وا پرداخته، بهدایه و تلویح و شرح مواقف و تفسیر قاضی مشغول گشتند از هرکتابی چون یك جزو کمابیش بنزداستادان (۲۳۱-۱) می گذارندند، دیگر محتاج به تعلیم نمی شدند ، بالجمله بعداز تحصیل علم صرف در عرض یك سال و چند ماه ازجمیع علوم متداوله فارغ شده، درمیان هم سبقان بفیض لدنی انگشت نماگشته بودند و نیز حضرت ایشان می فرمودند که آن جودت طبع و قوت ادراك و کیفیت متین که در صغر سن از خواجه محمد افضل مشاهده می افتاد در دو صد سال گذشته از کم کسی مسموع شده - اگر کاهلی ها و بی پروائی ها و داعیه هاء تحصیل وجه معیشت سراه ایشان نمی گرفت و دو سه سال دیگر بضبط مامی بودند همان بتجرد دست دستگاه علمی که از عظماء علماء این امت مثل امام فخرالدین رازی و مولانا جلال الدین دوانی علیهما الرحمة بظهور آمده، از ایشان نیز بظهور می رسید ، حیف که قدرِ خود نشناختند -

Marfat.com

الغرض جناب مخدومی از تربیت یافتهاء توجهات عالیه آنحضرت اند و بعداز تحصیل علوم چندگاهی درخانقاه حضرت خواجه قدس سره (۲۳۱-ب) به درس وافاده مشغول بوده ، بجذبی از جذبات خاصهٔ این سلسلهٔ علیه مشرف گشتند ـ

و حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان جناب ایشان را نیز بملازمت قطب المحققین حضرت میاں جیو قدس سره فرستادند و ایشان را در صحبت حضرت میاں جیو حالاتِ غریبه وکیفیات عجیبه دست داد و بعد از مدتی سالماً وغانماً از خدمت حضرت میاں بدهلی رجوع نمودند ـ

و چندگاهی در دهلی بذکر ومراقبه و درس و مطالعه اشتغال ورزیده ، در عهد میمنت عهد پادشاه دین پناه برخصت حضرات ملازم عتبهٔ سلطنت گشتند و از پای سریر بخدمت خطر قضاء دارالسلطنت نامزد گشته بکمال هوشمندی وکاردانی و تقویٰ و دیانت خدمت مذکور بجای آوردند ـ

والحال درسفر کشمیر هم رکاب موکب همایوں بودند و مسموع می گردد که می خواهند از(۲۳۲-۱) بندگانِ حضرت خلد اللّٰه ملکه رخصت گرفته، باز بوضع سابق در گوشهٔ انزوابه نشستند ، اللّٰه تعالیٰ درآنچه خیر و بهود دارین ایشان است، معین وناصرباد ، بالنبی وآله الامجاد ـ

Marfat.com

منهم ..... [1] خواجه عبداللطیف

خالہ زادۂ حضرت ایشان اند، درسال هزار و بیست ویك نبوی علی صاحبها الصلوٰة والتحیة احرام ملازمت حضرت ایشان بسته از دیار بدخشان طی منازل و قطع مراحل نموده بدهلی تشریف آوردند و مدت چند سال در ملازمت آنحضرت بتحصیل فضائل و کمالاتِ صوری و معنوی مقید بوده، بادستمایۂ تمام از علوم و احوال شریفه رجوع بوطن نمودند۔

درکنون دردیار بدخشان محسوب از فحول رجال و خلص اصحاب فضل وکمال اند و بافادۂ علوم واشاعت برکات روی شناس (۲۳۲۔ب) اوانی واقاصی و برادر بزرگ خدام ایشان خواجه محمد لطیف که بفضیلت و صلاح آراسته بودند نیز درهمان ایام بملازمت حضرت ایشان حائز گشته اند و بنظر لطف و عنایت آنحضرت اختصاص یافته،

اللّٰه تعالیٰ جمیع ممالك اسلامیه را بوجود بندگان خاصِ خود منور و مزین دارد، بمنه وکرمه

منهم ..... [2] مولانا محمد دوست

ایشان ولد ارشد جامع الکمالات مخدوم معظم مولانا محمد یوسف مرغینانی اند که حضرت ایشان ما پارۂ وقتی به نزد

---

[1] اصل مخطوطہ میں یہ عنوانات سرخ روشنائی سے لکھے گئے تھے جو مائیکرو فلم میں نہیں آسکے

[2] ایضاً

Marfat.com

آن مخدوم معظم چیزی خوانده اند وآں مخدوم معظم از کمل اصحاب حضرت خواجه اند و در ملازمت حضرت خواجه قد س سره قدر و منزلت تمام داشته اند(۲۳۳_ا) و در اواخر هم بامر حضرت خواجه اختیار ملازمت و صحبت حضرت قطب المحققین میاں شیخ احمد قدس سره نموده ، در سرهند از عالم جسمانیات بمقام اقدس روحانیت رحلت فرمودند

و خدمت اخوی مولانا محمددوست نیز در عهد حضرت خواجهٔ آفاق قدس سره بهفت هشت سالگی رسیده بودند و مورد شفقت و عنایتِ آں عالی حضرت گشته، بحدی که حضرت خواجه قدس سره سبق هر روزهٔ ایشان را بذاتِ مبارك خود می شنودند و در تربیت و تادیب ایشان سعی بلیغ می فرمودند۔

و بعد از رحلت حضرت خواجه اخوت مآبی همراه والده و عم بزرگوار خود بسفر حجاز کمرهمت بربسته شرف و قوف دراماکن متبرکه و طوف حرمین شریفین یافته اند ۔

وبعداز رجوع ازاں سفر عالی در خدمت حضرت ایشان رحلِ اقامت افگنده از جوانب دیگر نظرهمت منقطع ساخته اند و حضرت جلیلة الملة والدین (۲۳٤_ا) ام الکرام والده مخدوم زادهٔ بزرگ درتربیت و ترفیه احوال ایشان نهایت سعی مبذول داشته در رنگ فرزندان پرورش فرموده اند۔

وآں اخوت مآب روز بروز صعود برمدارج سعادات نموده

Marfat.com

در اندك فرصتی بعلم وادب و اصابت رای ومتانتِ عقل و فطرت سلیم و محبت در اخلاص بحضرت ایشان آراسته گشته اند۔

و فرصتهٔ بعد فرصةً مراتب قرب آنحضرت را علیه التحیة والرضوان طی نموده به محرمیتِ خاص و هم نشینی و ندیمی اوقات نازك اختصاص یافته اند و به یمنِ وفور خدامت وکمال عقیدت خود حضرت ایشان را برسر تلطف و عنایت آورده به قبول بیعت و ارادت مشرف گشته اند و آنحضرت لطف فرموده رسالهٔ والدیه رابایشان عنایت کرده اند تا بروفق مضامین آن بعمل آرند۔

وبعضی از مناقب جلیلهٔ ایشان در خاتمه این کتاب که متضمن احوال مرض رحلت آنحضرت است(۲۳٤۔۱) نیز اندراج یافته۔

بالجمله از اخص مخلصان و بندگان آنحضرت اند و باآنکه همیشه بامراض مزمنه ممتحن اند، سررشته تلاوت قرآن و ربط قلب بجناب احدیت و خدمات حضرات مخدوم زادها وکافهٔ صلحاء این سلسلهٔ علیا قیام دارند۔

اللّٰه تعالیٰ وجود این چنین راستی پیشه کانِ رستگار همیشه درعرصهٔ عالم بدارد، بفضلهٖ واحسانهٖ

منهم سید السادات و قدوة ارباب السعادات المشرف بقول اخص الاصفیاء والمستسعد بمحبة خیرالاولیاء فرید العصر والملة میر سید ابراهیم زیدکماله

Marfat.com

از اعاظم سادات بقعهٔ منوره انبروهه اند و اجدادِ عظام ایشان در سوابق از منه بعلم و صلاح و فضلِ کمال آراسته بودند۔

و از اوائل عهد جلال الدنیا والدین اکبر پادشاه دولتهاء صوری بخاندانِ ایشان راه یافت و رسوم امارت و ریاست در قبائل ایشان منتشر گشت هرکدام از بنی اعمام ایشان بخدمات بلند و مناصب ارجمند (۲۳٤۔ب) ممتاز گشته ، بسی از معضلات امور سلطنت رابدست و بازوی شجاعت و قوت به نیروی بسالت می بخشیدند۔

و خدمت میرمذکور نیز از ابتداء سلطنت حضرت جنت مکانی به منصبها ومنزلتهاء نشأه ظاهر سربلند گشته اند۔

و وقتی اثناء سیر وسفر هنگام ورود در دهلی بلقاء مبارك حضرت ایشان منور گشته اند وتخمِ محبتی غریب در دل ایشان بیخ گرفته و ازاں پس همیشه به نیاز مندی وبندگئ تمام عرض مافی الضمیر خود می نموده اند

و چون معلوم شریف ایشان شده که آنحضرت سر به مشیخت و ارشاد فروزنمی آرند کمرهمت در وسیله طلبی بسته بخدمت هرکس که گمان آشنائی او بحضرت ایشان داشته اند تملقات وتفرعاتِ تمام نموده استدعا امداد و اعانت و عرض کلمة الخیر درخدمت آنحضرت نموده اند و بعداز آنکه ازهیچ کس گرهٔ ایشان نه کشوده، قائد (۲۳۵۔ا) سعادت ایشان رابجناب خلافت

Marfat.com

مآبی میان شیخ رستم آشنا ساخته و جناب خلافت مرتبت از مشاهدهٔ کثرت خلق و نهایت بی تابی ایشان ترحم برحال ایشان نموده در اوقات خاص و فرصتهاء صالح عرض احوال ایشان نمودند و بمبالغه و ابرام تمام استدعاء قبول التماسِ ایشان کردند آنحضرت هم چناں دور انداز بها انداخته باین سخن هم داستان مخلصان ملتفت گشته، بتعلیم بعضی از اذکار و وظائف ایشان را سر افراز ساختند، و ایشان به ابتهاج واهتزازِ تمام گوش باین سعادت زدند۔

و اکنون من عنایت آنحضرت صاحبِ احوال و اخلاق پسندیده اند و از اکثر سعادت مندان روزگار بوجوه وحیثیات کثیره ممتاز و مستثنیٰ اند، الهی که پیوسته بدیں منوال محرز سعادات حال و مآل باشند۔

منهم ..... (۲۳۵۔ب) ..... **خوشحال بیگ**

آنکه زادهٔ حضرت ایشان بود و والدین او در خدمت حضرت خان و حضرت ایشان مصدر خدمات پسندیده گشته بودند۔

و این خوش حال بیگ در عهد حضرت خواجهٔ آفاق قدس سره بقصد طلب آمده بود و از حضرت خواجه التماس تعلیم طریقه نموده، آں عالی حضرت ارشاد او بحضرت ایشان حواله نموده اند و نزد آنحضرت پیغام فرستاده اند که خواهش ماخود آن بود که شمادرباب سائر یارانِ مامتوجه خواهیدشد و باز آنها را از سرماسبك

Marfat.com

خواهد کرد اگرایں را اختیار نمی کنید باری بار متعلقانِ خود را خود برمانه اندازید، حضرت ایشان عرض نموده اند که این بنده تابع امرِ عالی است، چون درایں محل امر می فرمایند چه چاره داشته باشیم ـ

پس آں سعادت مند را تلقین طریقه فرموده اند و هم دراں ایام اورا آوازۂ جهاں ساخته اند چنانکه مدت مدید از وی در هندوستان نام و (۲۳٦ـا) نشان ظاهر نمی شد آخر بعداز سالها از بلاد دور دست رجوع نموده بخدمت آنحضرت رسیده است و در چند روز از آں عالم رحلت کرده ، طاب الله مثواه و جعل اعلیٰ درجات الجنة ماواه

منهم جمعی از اولاد و اقربا و دوستان و همسایهاء آنحضرت اند، که آنحضرت شفقت براحوال آنها نموده، آنهارا تاکلاں شدن و به بلوغ رسیدن مقید بخواندن و کسب عبادت وصلاح داشته و معلمان و ملایان بجهة تعلیم آنها تعین فرموده ـ

ایں جماعت سه فرقه اند، فرقۂ اول اعظم و اکمل ایں فرقه خواجه محمد افضل اند که ذکر ایشان عن قریب گذشت ـ

دیگر جناب شیخ محمد شریف ولد خدام شیخ ساجد کبروی که مدت دراز در ملازمت حضرت ایشان به تحصیل علم وکسب صلاح مشغول بوده باانموذجی صالح از فضیلت و سعادت خصت شدند ، و اکنون در اکبر آباد صاحبِ سجاده پدر بزرگوار

Marfat.com

خودند۔

دیگر **شیخ شریف اکبرآبادی** (۲۳٦۔ب) که فرزند قبیلهٔ مفتیان اکبر آباد ند ، ایشان نیز در خدمت آنحضررت مدتی بسر برده اند و به مذاق فقر و نامرادی اختصاص یافته رجوع بوطن نمودند۔

دیگر **ملاعبدالرحیم سلامی** که در ملازمت آنحضرت کسب فضیلت باتمشیه خدمات جمع ساخته بود و از برکات خدمت آنحضرت نصیبه یافته است و اکنون داخل منصب داران پادشاهی است۔

فرقهٔ دویم ، اکمل وافضل این فرقه **مولانا محمد حیدر کشمیری** اندکه از اقرباء قریبه مادری برادر ، اعزا کمل خواجه محمد عبدالله اند، طال عمره ۔

درسن مراهفت توفیق علم یافته دریں درویش آبادبه نعت مسافرت می بودند و تا آنکه منزل شریف ایشان مسافت یك میل شرعی درمیان دارد، درآں صغر سن فصل ها و سال هامی گذشته که بخانه نمی رفته اند و بجد و تاکیدِ تمام طی مراحل طالب علمی نموده در اندك فرصتی از تحصیل کتبِ متداوله (۲۳۷۔ا) فارغ وشده اند۔

و اکنون مدرس باستقلال خانقاهِ ایشان اند ، در اکثر علوم اسلامیه و فنون ادبیه دست و دستگاه تمام دارند، الله تعالیٰ در

Marfat.com

عمر و دماغ ایشان برکت دهد و از اسبابِ تفرقه وقت وحال ایشان را محفوظ دارد، بمنه وکرمه ـ

دیگر مخدوم زاده طوائف الانام **میاں شیخ محمد حارث** اند زید کماله ، ایشان ولد شیخ الافخم الاعظم امام المتقین وتاج العارفین حضرت میاں شیخ تاج الدین[1] ، بعداز توجه فرمودن حضرت شیخ بولایت عرب بموجب اشارهٔ ایشان در خدمت حضرت ایشان رسیده مدت چند سال بکسب علوم و فضائل و اعزاز برکات صحبت آنحضرت اشتغال ورزیده ، بوطن رجوع فرمودند،

دیگر **میاں شیخ احمد** طغائی حضرت مخدوم زاده برجاده خواجه سراج الدین محمد ند در ملازمت حضرت ایشان از طفولیت نشوونما یافته بحفظ فرقان مجید و مطالعهٔ کتب (۲۳۷ـب) تحصیلی رسیده اند و خدمت آنحضرت را خصوصاً در سفر آخرین اکبر آباد بجد ور زیده اند، اکنون از جمله نیکان وصالحان وقت خودند ـ

دیگر اخوی **میر محمد صادق** اند ولد خواجه محمد قلیج طغائی زاده این فقیر است که از صغر سن هم مکتب مایان کلان شده و در ظل عنایت حضرت ایشان تربیت یافته است و از فضائل مکتسبه مناسبتی تمام بفن طب و نجوم و اعداد و سرنجات دارد و در صلاح و نیك بختی و سنجیدگی و هوشمندی از اکثر اقران و

[1] قدس سره (سهوکتابت)، خ۔ ناقص الآخر

Marfat.com

امثالِ خود مستثنی است ۔

و پسر دیگر خواجه محمد قلیج اعنی **حافظ عنایت اللّٰه** نیز در ملازمت آنحضرت بحفظ کلام اللّٰه و سواد اخوانی کتب فارسی وخط وکتابت و سیاق وحساب رسیده واز عقیدت و اخلاص آنحضرت نیز بهره دارد ۔

دیگر **پیر محمد صدیق** ولد خواجه محمد صادق ، طغائی زادۂ برادر گرامی فقیراند ، و در جوار حضرت ایشان طی اکثر (۲۳۸ ـ ا)مقامات طالب علمی نموده و ملازم نموده، افادات حضرت برادر این فقیر می باشند و باخذ طریقه از حضرت میان شیخ احمد مشرف گشته اند و در فضائل جزئیه دستگاه خوب دارند ۔

دیگر **میان محمد قلی** ولد حضرت خلافت مآبی مخدومی میان شیخ رستم از صغر سن حجر واصلان حق و کاملان این راه کلان شده اند و بنظرهاءِ عنایت خاص و شفقت مخصوص حضرت ایشان بهره مند بوده اند ، و رضا جوئی واطاعت بزرگان و عقل و هوشیاری قدمی تمام دارند و شغل دل و ورزش طریقه که از بعضی اعزه این سلسله بایشان رسیده قیام دارند و بفضائل و علوم رسمیه نیز برقدر فرصت و وقت توجه می گمارند۔

Marfat.com

فرقهٔ سیویم

نخستین اشخاص این فرقه خواجه **محمد صوفی** ولد اعز جناب خواجه بزرگ امیدند که از مخدوم زادهاءِ عظیم الشان سلسلهٔ کبرویه اند، حضرت ایشان را (۲۳۸ـب) شفقی تمام .....[1] بود، چنانچه سبق کلام الله و سبق نام حق ایشان هر روز خود می شنیدند ـ

و مدتی که در اکبر آباد توقف فرمودند درعنایت نامه هاء که بحضرت ام العارفین می نوشتند ترغیبات تمام در تفقدِ احوال خواندنِ ایشان می فرمودند ، واز یمن توجهٔ آنحضرت باوجود صغر سن توجهی تمام در خواندن دارد ومعنی نیك ذاتی و بزر گزادگی ازسیماء وقت ایشاں لامع است، ذکر **خواجه ابو مدین** ، نبیرهٔ خواجه ابوالفیض بدخشی، جد شریف ایشان در اوائل بدخشان به بزرگی و بزرگ منشی نشان مند بوده اند بچشم تعظیم الشان را میدیده اند ـ

و پدرِ شریف ایشان **خواجه احمد** نیز مدتی در ملازمت حضرت ایشان بسر برده اند،دستِ بیعت بحضرت میاں شیخ احمد داده داخل طریقه گشته بودند، و بآرام و استقامت گذارندند

---

[1] کرم خورده

Marfat.com

(٢٣٩-ا) وخواجه ابومدین شب و روز در ملازمت آنحضرت بوده در مکتب و دائره درس و تلمذ حضرت مخدوم زادۀ برجاده خواجه سراج الدین محمد داخل و هم سبق بوده اند و گاه گاهی بشرف خدمات خاص آنحضرت مثل زیر گردن اعضاء منوره مروحه چنپا نیدن و امثال ذلك نیز مشرف شده اند۔

و اکنون به نیاز واخلاص تمام در صحبت حضرت مخدوم زاده می باشند و برمنوال قدیم هم سبق ایشان اند

دیگر میر سید کاظم و میرسید زین العابدین

جوانان بزرگ زادهِ و سید زاده ولایت بدخشان اند و حضرتِ ایشان در تعلیم و تادیب ایشان توجهی بلیغ داشتند و گاه گاهی به زجر و توبیخ مشفقانه او مربیانه نیز می نواختند ۔

رسائل صرف و پارۀ از قواعد نحو در همان ایام تحصیل نموده اند و الحال میرسید کاظم بعقال عیال مندی افتاده روی به تحصیل وجوه معیشت دارند امااخلاص (٢٣٩-ا) ومحبت بحضرت ایشان از هرچه زیاده درایشان حاصل است۔

و **میر سید زین العابدین** تقیدی بتعلیم وتلمذ دارند و مناسبت هاءِ قوی در فطرت ایشان محسوس می گردد ، امید که توفیق تقدیر برهمین منوال تا وصول بکمال قرین حال ایشان باد۔

ذکر **میان محمد باقر** ولد میان شیخ طاهر فیروز آبادی ، فطرتی درست دارند و تقیدی برکمال در خدمت حضرت ایشان بروفق

Marfat.com

دلالت و اشاره آنحضرت طی مقامات تعلم نموده اند، و الحال در ملازمت حضرت گرامی برادر خواجه محمد غبدالله مشغول بکار اند ، ان شاء الله سبحانه باهلیت ظاهر و باطن فائز گردد۔

منهم جمعی از فقراء وصلحاء که از بلاد بعیده ودیار دور دست رسیده، صید محبت آنحضرت گشته ،رحل اقامت درین درویش آباد قلعۂ فیروزی افگنده اند۔

اکمل و اورع این جماعت جناب میاں شیخ رکن الدین اند

خاندان ایشان در دیار پورب تعلم و عبادت (۲٤۰۔۱) و نیك ذاتی روی شناس آمده اند، ایشان را نیات خیر از قسم تحصیل علم بملازمت اعزۂ وقت بمملکت دهلی دلالت نموده ، چون باین ام البلاد هند رسیده اند و خانقاهِ این فقرا و گوشۂ آستانه منوره بنظر ایشان در آمده ترك عزیمت سفر بلاد دیگر نموده ، در همین درویش آباد قلعۂ فیروزی اختیار سکونت فرموده اند۔

و درآں چه حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان رفت و آمده بآستانه منوره می فرمودند گاه گاهی امامت نماز بایشان حواله می نمودند ۔

والیوم دریں درویش آباد بفقر وتجرد و دوام ذکر و تعمیر اوقات و اجتناب از صحبت ابناء دولت و انواع خصوصیات درویشان مثل ایشان کسی نیست و اکثر نو جوانان سعادت مند را از

Marfat.com

یمن اوقات معمورهٔ ایشان فوائد کثیره می رسد و از عالم صفا و روشنیٔ دل ایشان قصد ها بر مخلصان ایشان گذشته و می گذرد، اللّٰه تعالیٰ این فقراء را در جوار لطف (۲٤۸، ب) ایشان از جمیع بلایا ایمن دارد۔

دیگر **شیخ احمد گجراتی**، که از اکابر زادها ملك گجرات اند و از مخلصانِ صادق الاخلاص حضرت ایشان خالصتهً لوجه الکریم، آنحضرت ترك توطن دیار و مصاحبت الیف دیار نموده، دریں درویش آباد بانواع ریاضت و مجاهده گذراند ند، هرگاه نام حضرت ایشان می بردند ویاد آنحضرت می کردند بی تخلف سیلان دموع ازچشمان ایشان ظاهر می شد۔

و آنحضرت علیه التحیة والرضوان تعلیم طریقه و ارشاد ایشان را بحضرت بارعة الدهر بی بی قطب که ذکر ایشان سابقاً نموده آمده سپرده بودند و صلبیهٔ ایشان درحباله نبیرهٔ حضرت بی بی مشارالیها میاں محمد قلی است۔

و بعد از رحلت حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان مورد انواع و امراض شدیده گشته، بعد از یك سال و چند ماه رحلت نمودند۔

دیگر **میاں شیخ ولی محمد**، از اولاد شیخ صوفی بدهنی، مدتی در خدمت (۲٤۱۔ب) ایشان نازها و ناهمواریها تائب می ه آنحضرت تحمل و برداشت نموده بروشی سلوك می

Marfat.com

فرمودند که عیوب جناب میران از برکت آن حسنِ سلوك خود بخود منافع می شد۔

دیگر **شیخ ابراهیم دکهنی**، از فقراء ملك دکهن است، مدتی درآن حدود بسر برده شبی در خواب بلقاء مبارك حضرت ایشان شرف شده است و در هوائ دیدار آنحضرت قطع مراحل بعیده نموده بدهلی رسیده است و در راه به صحبت بعضی مشائخ افتاده چون صحبتش بآن اعزه درنیفتاده گام سعی پیشتر نهاده است، تاآکر بمطلب حقیقی اعنی لقاء مبارك آنحضرت میسر شد، (۲٤۱ـا) **شیخ حمزه** و هرسو بخدمت انسب سعادت مشغول بوده اند و قریب بل متصل ایام رحلت حضرت خواجه قدس سره رسیده یك مدتی درخدمت حضرت میان شیخ احمد قدس سره بسر برده اند، آنگاه در ملازمت و بندگی حضرت ایشان روی توجه یك سو گردانیده بوضع صلاح ونامرادی بسر برده اند باکثرت علائق و هجوم محن قانع وصابر می گذرانند۔

دیگر میران **سیدمحمود** از سادات انبروهه اند و در ازمنهٔ سابقه یك مدتی بوضع نوکری گذرانده از طلاب هوس جیفهٔ کلاب خلاص شده اند و آنگاه بنابر عدم مساعدت علم بصحبت فقراء مختلفه الاطوار افتاده، آخرالامر بدیدار انور حضرت ایشان فائز آمده اند واز میامن خدمت آنحضرت علیه التحیة والرضوان از مبتدعات علمی و عملی تائب گشته باسلم طرق واصلح سلوك روی

Marfat.com

آورده اند، میران را در ملازمت حضرت مشرف شده و آنحضرت تربیت وی را بخدام عالی مقام میان شیخ نعمت الله حواله فرموده اند، پس در خدمت آن خدام باخذ طریقه مشرف گشته ـ

و بعدازاں بامر آنحضرت خدامت خانقاه بجای آورده است و بعدازاں (۲٤۲ـا) بخدمتهاء دیگر قیام نموده ـ

وآلان درخدمت مخدوم زادۀ بزرگ خواجه جمال الدین حسین سعادات می اندوزد۔

دیگر **ملاحسن گجراتی** که درخوردسالی ازآں مملکت مهاجرت نموده بلاهور افتاده است و از لاهور در دهلی رسیده، چندگاهی در خانقاه بخواندن مشغول بوده آنگاه بعداز شیخ ابراهیم دکهنی بخدامت خانقاه مشرف گشته ، تاحال خذمت مذکور مفوض بدوست و باوجود سادگی و بیگانگی از اطوار اهل عقل در خدمت خانقاه بدقائق و جزئیات آں میرسد۔

منهم جمعی از سعادات آمادها داد می زادها که در ملازمت آنحضرت به بعضی از خدمات ظاهر معیشت اشتغال می داشتند مثل میاں شیخ ولی محمد ولد امجد حضرت شیخ عبدالواحد اجودهنی علیه الرحمة که بعد از هر فرصتی در خدمت آنحضرت رسیده ببعضی از مهمات ظاهر معیشت اقدام می نمودند ولطفی تمام و شغقتی صادق آنحضرت را (۲٤۲ـب) درباب ایشان مبذول بود۔

Marfat.com

و دیگر **میان محمد یوسف** برادرزاده و داماد حضرت میان شیخ اله داد اند درسن پانزده شانزده سالگی از قصبه انبروهه که وطن ایشان است بدهلی رسیده درخدمت آنحضرت بطالب علمی مشغول شده اند و مسلك مذکور را تا شرح ملا و شرح وقایه رسانیده و جهة همت را بفنِ کتابت و حساب و سیاق منعطف گردانیده اند و این مشغله را بکمال رسانیده بموجب امر حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان بخدمات درویشان قیام می نموده اند و تاحال برطبق گذشته مقید بهمان خدمت اند و از طهارت طینت و طینتِ لقمه و دیانت و تقوی نصیبه تمام دارند۔

دیگر **سید میران جوان** سید زاده هموار است و باخذ طریقه از حضرت میان شیخ اله داد مشرف شده و در اکثر اوقات بخدمات مخدرات سرا پرده عزت واجلال مقید می بوده است (۲۴۳۔ا) و از الطاف و عنایات آنحضرت بهره مند بود۔

دیگر **ملا عبدالسلام** ، نومسلم قبل از ظهور حضرت خواجه آفاق قدس سره از ملت هنود روی برتاخته بسعادتِ اسلام مشرف گشته بود و در خدمت حضرت ایشان تازیست جدِ تمام داشت جمیع معاملات اراضی واسواق بمشارالیه بازمی خورد ودر خدمت حضرت میان شیخ اله داد باخذ طریقه نیز مشرف گشته بود ۔

منهم جمعی از خادمان وملازمان آنحضرت که درمقام خدمت گاری طی درجات بختیاری نموده اند، مثل فیض الله

Marfat.com

کوکلتاش ، این فقیر که هم از صغر سن مقبول و منظور اصفیاء بوده خاطر مقدس آنحضرت علیه التحیة والرضوان در خدمت فرمودن مشارالیه رغبتِ تمام داشت و مشارٌالیه حاضر می بود۔

خادم دیگر را بخدمت حضورنمی خواندند لاجرم آثار سعادات منصه روزگار مشارٌالیه تابآن است،

سبحان قلی ورحمة الله (۲٤۳۔ب) ..... ازخدمتگاران .....

توکلی وفور دانش و حزم اینهاهمه اسامی خدمت گاران آنحضرت است که برقدر درجه ومنزلت خود بسعادت خدمات بزرگ وکوچك مشرف بوده اند و از خاکروبی درگاه آنحضرت آبرو دارین حاصل کرده اند، جزاهم الله سبحانه جزاً حسناً

منهم ..... احقر عَبیدالله **عُبیدالله الزاهدی الاحراری** تاب الله علیه فضله قابل الدفع جسد مطهر حضرت خواجه است قدس سره و در حین رحلت آں عالی حضرت دو ساله و چهار ماه و شش روزه بوده، از احوال این کمینه آنچه گرامند عرض تواند بود، آنست که حضرت ایشان می فرمودند که روزی ما و میاں شیخ تاج الدین وجمعی دیگراز مخلصانِ بیرون دهلیز منزل والدۂ تونشسته بودیم وحضرت خواجه قدس سره اندرون منزل تشریف داشتند بعداز ساعتی ترا (۲٤٤۔ا) در برگرفته بفرحت وانبساطِ تمام بیرون آمدند و فرمودند دریں ساعت نسبتیِ خوب از ماجدا شده و

Marfat.com

بایں پسرك رسیده است پس ماهمه شرطِ تهنیت و مبارك باد بجای آوردیم ، الحمدلله علی ذلك

دیگر والدهٔ ماجدهٔ ایں مسکین می گفتند که روزی حضرت خواجه قدس سره درصحن خانه بتجدید طهارت مقید بودند و تو قریب بآں عالی حضرت بازی می کردی ناگاه ترا امری غریب بخاطر رسیده است و دست بدستارِ مبارك آں عالی حضرت برده خواسته که آں دستار مشحونة الانوار را بر سرِ خود بنهی ، پس حضرت خواجه قدس سره بدست خود دستار مبارك را از سرِ منور برگرفته، همچنانِ بسته برسرتو نهاده اند و دستار دیگر طلبیده برسرِ خود بسته اند و مایان را فرموده اند که آں دستار را بمحافظتِ تمام نگاهداریم

والآن آں دستارِ مبارك همراه بعضی از پرچها حضرات خواجها قدس سرهم (۲٤٤-ب) درخانهٔ ایں مسکن همچنان محفوظ است ، دیگر آنکه حضرت ایشان می فرمودند که در بعضی از محافل مقدسه که مادر خدمت حضرت خواجه حاضر می بودیم وتودرآں محفل می درآمدی درکنار حضرت خواجه نشسته مارا بابا بابا می گفتی، حضرت خواجه می فرمودند که ازاین که ایں پسرك شمارا بابا می گوید معلوم می شود که ماسن ترتیب ایں رانخواهم یافت تربیت ایں از دست شما خواهد آمد ـ

دیگر آں که حضرت حق جل وعلاء حضرت ایشان را علیه

Marfat.com

التحية والرضوان بريں فقير مهربان ساخته بود كه پيوسته نظر شفقت ومرحمت برحال اين فقير مى داشتند و تختهٔ سبق هرگونه درکنار ايں فقير مى نهادند واز هرباب حرفى بگوش اين فقير القا مى فرمودند باآنكه در بنيادى اين اشفاق سن اين فقير از شش هفت سالگى بتجاوز نبود و هنگام استراحت قيلوله اين فقير را درکنار خود (۲٤٥ـا) گرفته خواب مى كردند و درحين سير و سوارى مطافات مشائخ قديم دهلى چون برپالكى مى نشستند اين فقير را زير پيرهن خود گرفته همچناں راست تامطاف حضرت خواجه قطب الدين قدس سره يامطاف حضرت سلطان المشائخ از نظر اهل بازار مستور مى بردند۔

و ايں فقير درونِ پيرهن آنحضرت بآرام واطمينانِ تمام پستانِ مبارك آنحضرت را در دهن گرفته مكيده مكيده ميرفتم و شرف ايں عنايت شگرف تا سن بلوغ ايں فقير مراين فقير را حاصل بود ، الحمدلله على ذلك

ديگر آنكه هنگامى كه ايں فقير اراده ديدن مشائخ وقت مى كرد بر خلافِ طريقهٔ خود مانع مى آمدند و مى فرمودند تاسه روز از توصبرمى توانيم كرد و زياده بران تابِ مفارقت نداريم ، انتظار ديدن تو مارابى آرام مى سازد و فتور در اوقات ما مى افگند۔

ديگر آنكه برخلاف عادتِ كريمهٔ خود اين فقير را تعليم طريقه (۲٤٥ـب) وتحميد رياضات سرافراز ساختيد و بفضلش آنكه درآنچه

Marfat.com

حضرت مخدوم زاده عالی نژاد خواجه محمد عبدالله و حضرت مخدوم زاده بزرگ خواجه جمال الدین حسین بشرف تلقین واخذ طریقه از قطب المحققین حضرت میان شیخ احمد و حضرت میان شیخ اله داد مشرف شدند، ـ

و این فقیر نیز موافقت برادران نموده از آنحضرت قدسی آیات به تعلیم طریقه اختصاص یافتم و به تعلیم نمودهاء آن حضرات گاه گاهی اشتغال می ورزیدم ، روزی بی سابقه التماس واستدعاء این فقیر بمحض فضل وکرم حضرت ایشان این فقیر را در معرض خطاب داشته فرمودند خواجه کسی ایام کسب وکار شماهمین عمراست پارهٔ مقید شوید و دل بکارنبهد ، آن گاه عنایت نموده امر فرمودند هر پگاه بعداز بامداد پیش مابیاید وجای که مانشسته باشیم همانجا بهروچه ازمیان شیخ احمد و میان شیخ اله داد اخذ نموده آید (۲٤٦ـ۱) تا چاشت مشغول می شدید پس این فقیر بموجب امر عالی مرتبت بایں صحبت مشرف می شد، چون روزی چند گذشت اثر فتح فرادید این فقیر نیامد بی دل شدم و بخاطر درآمد که چنین که باب فیض برر و نمی کشاید همان په که پیش ازاین وجود خبیث خود را در مجلس مطهر آنحضرت درنیارم و بطاعات وعبادات جوارح اکتفا نموده اند، ذکر و مشغولی دست باز دارم همان که این خطره بدل بے حاصل این فقیر راه یافت حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان سربرداشته فرمودند اگر

Marfat.com

شیطان لعین از خاطر شما افگند که چون حاصلی ازین مشغولیها بدست نمی آید و فائده مترتب نمی شود دست ازین کار داشتن بهتر، در جواب این خطره به اندیشید که هر کس در عالم هذا بکسب و حرفت آباء و اجداد خود اشتغال می ورزد خواه نفع بزودی مترتب شودیا نه این مشغولیها کسب و کار بزرگانِ ماست (۲٤٦ـب) بما زاهدان باید بود، این فقیر تعظیم نموده بموجب امر عالی در تقابل خطره مذکوره بهمیں اندیشه توسل می نمود و خلاص می شد، چون روزی چند برایں قفیه هم گذشت روزی همچنان درخدمت آنحضرت مجلس سکوت داشتم ناگاه آنحضرت باز سر برداشتند و عنایت نموده فرمودند، باری یکی پیش ماهم بیان نمائید که خدمت میاں شیخ احمد و میاں شیخ اله داد شماچه گفته اند، فقیر تلقینات آں حضرات معروض داشت آنحضرت فرمودند نی نی اینها مناسب حال شمانیست باینها قیام نه نمائید۔

پس روش و طریقه شغل خاص خود را عنایت نموده بیان فرمودند و این فقیر بموجب امر اعلیٰ دست از مشاغل قدیمه باز داشته شغل وطریقهٔ آنحضرت را محکم گرفت و عنایت و فضل الهی و بیمن توجهات آنحضرت قسمی از نسبت (۲٤۷ـا) وکیفیت این حضرات بشمول جمعیت است ظاهر شدن گرفت وآنحضرت بالتزام همان کیفیت اشاره فرمودند و آنگاه بعد از چند روز این

Marfat.com

فقیر را فرمودند این کارها چنین آسان وسبك بدست نمی آید تا بمذلتهاء و ریاضتها تن در ندهید علاج نیست ، پس این فقیررا فرمودند و هر روز موازن نه کوزه خورد آب از دور ترین چاه این محله کشیده بخانهاء ارامل و مساکین برسانید تاچهل روز بدولت این خدمت مشرف بود وآنگاه از خدمت آب کشی باز داشته بخدمت جاردب کشی مسجد امر نمودند وچند روزی بدین کار نیز مشغول بود و بعد ازاں بنا بر تاثیر اسم المضل فتورات در وقت راه یافت و امراض مزمنه حامل این طریقه گشت و از جانب آنحضرت نیز تغافلی بلند تا دو سه سال کشید تاآنکه در بیماری نخستین که پیش از مرض رحلت در دهلی (۲٤۷ـب) عارض بدن مبارك آنحضرت گشته بود باز رو بریں این فقیر کرده عنایات و مراحم مبذول داشتند و به بعضی از التفاتهاء خاص که نوشتن آن خالی از بی حیائی و خود نمائی نیست سرافراز گردانیدند ـ

و از اجلهٔ سعادات ایں فقیر نسبت که دربیماری مذکور گاهی که ایں فقیر بخدمت حاضر می شد و خلوت می بود و ایں فقیر به بعضی از خدمات خاص مثل دست و پازیر گردن و مروحه جنبانیدن و آب خورانیدن اقدام می نمود منع نمی فرمودند ، الحمدلله علی ذلك

بالجمله از ابتداء سن فطام تاحال درهر آن وهرساعت بمرحمتهاء بی اندازهٔ آنحضرت که اگر در صدد شرح و تفصیل آں

Marfat.com

شود کتابی علاحده مرتب گردد مشرف بود۔

و اکنون که سایۂ عنایتِ آنحضرت بحسب صورت از سررفته ترسان و هراسان است که حال دین و دل این ضعیف یك جا خواهد (۲٤۸_۱) انجامید بامید الهی[1].....

منهم فقیر زاده ..... کرامت الله که در تاریخ رحلت حضرت ایشان نه ساله بود و شفقتها و مرحتمهاء آنحضرت در حق اونیز مبذول شده گاهی درحق او می فرمودند این پسرك شما صوفی مادر زاد است باعث برسرافراز ساختن او باین عنایت آن بود که بعرض آنحضرت رسانده بودند که کرامت الله دریں صغر سن ازدستار بستن شد یانه وجامهاء تنگ و لباس رنگین بالطبع مجتنب و محترز است

و از جمله سعادات عالیه درحق اوآن ست که روز مکتبش دستار حضرت خواجه آفاق و فرجی حضرت مولاناء بزرگ را قدس سرهما برسرد دوش او گذاشتند و بزبان مبارك خود مبارك باد فرمودند الله تعالیٰ آثار لطف و شفقت آنحضرت را از افعال و اعمال او و پدر او ظاهر گرداند و دل و زبان اینها را به یادِ خود و محبت "دوستان خود و از مراحم غیر مترقبه که بعداز رحلت آن حضرت علیه التحیة و الرضوان این مسکین در واقعه بدیدار آنحضرت در خواب مشرف شدند و به تجدید تلقین ذکر و توجه ..... آنحضرت

---

[1] اصل مخطوطه ازیں جاکرم خورده است

Marfat.com

سرفراز گشته ، آن خوابها از اندازه و وقوف بیرون است"[1] (۲٤۸_ب)

معمور دارد ، اکنون نوبت بآن رسیده که قلم بی حوصله رقم بآخررسید، این کتاب مستطاب و تمام شد بنگارد هیات هینات احوال و مقامات آنحضرت نه ازان عالم است و نه آن مقدار است که تمام شدنی درپیش داشته باشد، بنابر تقویت این مدعی واثبات این مطلب منقبستی از مناقب عظیمهٔ آنحضرت که جای آن در مفتح کتاب بود و بنا بر عدم مساعدت حافظه دران محل ثبت نیفتاده دریں جامی نویسد تادال باشد بدو لطیفه نازك یکی آنکه اشاره نماید بفروگذاشت اکثر مناقب شریفه وعدم امکان گنجائش کافهٔ مقامات عالیه درهیچ کتابی ،

دوم آنکه شگون و فال نیك بود ، برای افتتاح کتاب دیگر در احوال آنحضرت خواه آن کتاب دیگر بدست و قلم این فقیر که سرانجام یابد خواه از مخلص دیگر ۔

منقبت شریفه (۲٤۹_۱) آنکه آنحضرت علیه التحیة والرضوان ببعضی از محرفان می فرمودند که در صغر سن قبل از رحلت پدر بزرگوار خود آن سرور را صلی الله علیه وسلم بخواب دیده بودیم که گوئی آن مبرور علیه الصلوٰة والتحیة مارا درکنار خود گرفته اند و بوسها به شفقت تمام برپیشانی مامی گیرند ، اتفاقاً

[1] داوین کی عبارت نسخہ الف کے حاشیہ پر درج ہے

Marfat.com

هم درآن حین بیدار شدیم و چون دست برپیشانی بردیم اثر تری آب دهن مبارك آن سرور برپیشانی ماموجود بود، چنانچه ازان تری آنچه بدست مارسید برچشمان مالیدیم، و ذلك فضل الله یوتیه من یشاء واللّٰه ذوالفضل العظیم والحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی سیدالاولین والآخرین وتابعیهٔ الی یوم الدین -

تمت رساله فی صخرة یوم الثلثاء حلب من شهر رمضان المبارك احدی یوماً سنه اربعه واربعین بعد الالف

اللّٰهم تمم جمیع امورنابالسعادة

(٢٤٩_ب) بفضل الهی شب دوشنبه سنه هزار ویك صد وسه هجری از میر کالے صحاف خرید نموده شد و عندی بالالف -

Marfat.com

فہرست مندرجہ جات جلد سوم (متن)

نمبر شمار	مضامین	صفحہ نمبر
۱	فاتحہ	
	دربیان ملخصی ازمعظمات خصائص.....آنحضرت	۱۱
۲	مقصداوّل:	
	درذکرمجملی ازنسب عالی آنحضرت وتفصیل وقائع عمر مبارک	۲۲
۳	فصل اوّل	
	درذکرمجملی ازسنب عالی آنحضرت.....واحوال والا بزرگوارایشاں	۲۲
۴	فصل دوم	
	ازآغازِسن بلوغ آنحضرت تاایامِ ترک وتجرید	
۵	فصل سوم	
	درمعاظم اُمورووقائع کہ ازابتدای ترک تاوصول بہ کمال حقیقی	
۶	فصل چہارم	
	درذکرجلائل سوانح وکلیات ووقائع آنحضرت کہ ازوصول بکمال	
۷	مقصددوم	
	دربیان مجملی ازعبادات وع ادات واخلاق کریمہ آنحضرت	
۸	فصل اوّل	
	درعبادات	

Marfat.com

نمبر شمار	مضامین	صفحہ نمبر
۹	فصل دوم	
	در مکارم اکلاق آنحضرت	۸۲
۱۰	مقالہ اولیٰ	
	در داب وطریق اکل وشرب ولبس آنحضرت	۸۲
۱۱	مقالہ دوم	
	در روشن تزئین وتعمر ونفکہ وتنعم آنحضرت	۸۸
۱۲	مقالہ سوم	
	در طریق معاشرت آنحضرت با اہل بیت وخدام	۹۱
۱۳	مقالہ چہارم	
	در نبذی از خصائص مصاحبت آنحضرت با اصحاب.....	۹۴
۱۴	مقالہ پنجم	
	در روشن سفر وسواری آنحضرت	۹۸
۱۵	مقالہ ششم	
	در طریق معالجہء آنحضرت	۹۹
۱۶	مقالہ ہفتم	
	در بیان تفقد آنحضرت	۱۰۱
۱۷	فصل سوم	
	در بیان اخلاق کریمہ	۱۰۳
	فاصلہ اولیٰ	
	ملکہ فاضلہ در عفت آنحضرت	۱۰۶

Marfat.com

نمبر شمار	مضامین	صفحہ نمبر
	فاصلہ دوم	
	در ملکہ فاضلہ قناعت وخورسندی	۱۰۷
	فاصلہ سوم	
	در ملکہ فاضلہ تحمل وبرداشت آنحضرت	۱۰۸
	فاصلہ چہارم	
	در ملکہ فاضلہ تفویض توکل آنحضرت	۱۱۱
	فاصلہ پنجم	
	در ملکہ فاضلہ ورع وتقویٰ آنحضرت	۱۱۲
	فاصلہ ششم	
	در ملکہ فاضلہ مجاہدہ واجتہاد آنحضرت	۱۱۳
	فاصلہ ہفتم	
	در ملکہ فاضلہ عدالت ومواسات آنحضرت	۱۱۳
	فاصلہ ہشتم	
	در ملکہ فاضلہ حسن معاشرت وتحابب آنحضرت	۱۱۵
	فاصلہ نہم	
	در ملکہ فاضلہ حسن تدبر واصابت رای آنحضرت	۱۱۶
	فاصلہ دہم	
	در ملکہ فاضلہ حزم وتیقظ آنحضرت	۱۱۷
	فاصلہ یازدہم	
	در ملکہ فاضلہ شجاعت وپردلی آنحضرت	۱۱۸

Marfat.com

نمبر شمار	مضامین	صفحہ نمبر
۱۸	مقصد سوم	۱۲۵
۱۹	فصل اوّل در طریق ارشاد و ہدایت آنحضرت	۱۲۵
۲۰	فصل دوم	
	در نبذی از انفاس نفیسۂ آنحضرت	۱۳۰
	نجم اوّل تا نجم سی وسوم	۱۵۳
۲۱	فصل سوم	
	در برخی از تصرفات وخوارق عادات آنحضرت	۱۵۴
	آیت اولی تا دوازدھم	۱۵۷
۲۲	خاتمہ	
	در ذکر مرض ورحلت آنحضرت وطریق ارتحال ایشاں	۱۷۲
۲۳	لاحقہ	
	در تعداد جمعی از صحب عظام واحباب کرام آنحضرت	۲۱۲
۲۴	قسم اوّل	
	میاں شیخ اللہ داد	۲۱۴
	میاں شیخ رفیع الدین محمد عباسی	۲۲۳
	بی بی دولت القرشیہ	۲۲۸
	بی بی فاطمہ بنت ملا مبارک ناگوری	۲۳۳
	شیخ عبدالواحد اجودھنی	۲۳۵
	شیخ نورالدین محمد مشہور بہ نورالحق	۲۳۸
	میاں شیخ اللہ دیا انصاری	۲۴۴

Marfat.com

نمبر شمار	مضامین	صفحہ نمبر
	میاں شیخ مرتضیٰ سنبھلی	۲۴۴
	میاں شیخ نعمت اللہ	۲۴۷
	میر سید احمد	۲۵۰
	میر محمد زاہد ہروی	۲۵٦
	میاں شیخ یعقوب تھانہ کی	۲۵۸
	بی بی قطب	۲٦۱
	مولانا احمد لاہوری	۲٦۲
	میر سید زید	۲٦۴
	میاں شیخ موسیٰ	۲٦٦
	مولانا شیر محمد لاہوری	۲٦۷
	میاں شیخ رستم	۲٦۹
	میاں شیخ اسماعیل رشدی (جامع ملفوظات حضرت خواجہ باقی باللہ)	۲۷۳
	نواب خواجہ محمد قلیچ خان	۲۷۵
	خواجہ محمد صادق ہمدانی کشمیری	۲۷۷
	میاں شیخ جعفر	۲۸۲
	میاں شیخ سید مصطفیٰ باغ پتی	۲۸۴
	شیخ عمر بنوڑی	۲۸۵
	شیخ ابا بکر امروہوی	
	اخوند ملا قاسم علی	۲۸۹
	حافظ جلال الدین محمد سمرقندی	۲۹۰

Marfat.com

نمبر شمار	مضامین	صفحہ نمبر
	مولانا عبدالغفور سنبھلی	۲۹۳
	مولانا محمد ہاشم سنبلی	۲۹۳
	شیخ عبدالہادی بداونی	۲۹۵
	میر سیف اللہ	۲۹۵
	میر حسن	۲۹٦
	شیخ محمد طاہر فیروز آبادی	۲۹۸
	شیخ ابراہیم	۳۰۰
	خواجہ احمد پراچہ لاہوری	۳۰۱
	مخدوم میاں شیخ کمال	۳۰۲
	حافظ حبیب لاہوری	۳۰۴
	حبیب ناگوری	۳۰۴
	حاجی عبیداللہ سندھی	۳۰۵
	ملا سدہاری	۳۰٦
	شیخ بایزید	۳۰۷
	ملا دلہ	۳۰۷
۲۵	قسم دوم	۳۱۰
	ذکر بعض از عزیزان ارادت مندان	
	کہ بعد از رحلت حضرت خواجہ..... در ظل	
	عنایت حضرت ایشاں (خواجہ حسام الدین)	
	پرورش یافتہ اند	۳۰۱

Marfat.com

نمبر شمار	مضامین	صفحہ نمبر
	خواجہ محمد عبداللہ (خواجہ خرد)	۳۱۰
	بی بی زہری (زوجہ ثانی خواجہ حسام الدین)	۳۱۴
	خواجہ جمال الدین حسین	۳۲۱
	خواجہ سراج الدین محمد	۳۲۱
	خواجہ محمد قاسم (خالہ زاد حضرت خواجہ)	۳۲۵
	میر سلطان منصور بدخشی	۳۲۹
	خواجہ محمد افضل بدخشی	۳۳۳
	خواجہ عبداللطیف	۳۳٦
	مولانا محمد دوست	۳۳٦
	میر سید ابراہیم	۳۳۸
	خوشحال بیگ	۳۴۰
	شیخ محمد شریف	۳۴۱
	شیخ شریف اکبرآبادی	۳۴۲
	ملا عبدالرحیم سلامی	۳۴۲
	مولانا محمد حیدر کشمیری	۳۴۲
	میاں شیخ احمد	۳۴۳
	میر محمد صادق بن نواب قلیج خان	۳۴۳
	حافظ عنایت اللہ	۳۴۴
	پیر محمد صدیق بن خواجہ محمد صادق ہمدانی	۳۴۴
	میاں محمد قلی	۳۴۴

Marfat.com

نمبر شمار	مضامین	صفحہ نمبر
	خواجہ صوفی	۳۴۵
	خواجہ ابو مدین	۳۴۵
	خواجہ احمد	۳۴۵
	میر سید کاظم	۴٦
	میر سید زین العابدین	۳۴٦
	میاں محمد باقر بن شیخ طاہر فیروز آبادی	۳۴٦
	شیخ رکن الدین	۳۴۷
	شیخ احمد گجراتی	۳۴۸
	میاں شیخ ولی محمد بدھنی	۳۴۸
	شیخ ابراہیم دکنی	۳۴۹
	شیخ حمزہ	۳۴۹
	میراں سید محمود	۳۴۹
	ملا حسن گجراتی	۳۵۰
	میاں محمد یوسف	۳۵۱
	میراں سید جوان	۳۵۱
	ملا عبدالسلام	۳۵۱
	سبحان قلی	۳۵۲
	رحمت اللہ	۳۵۲
	عبیداللہ زاہدی (خواجہ کلاں مؤلف)	۳۵۲

Marfat.com

تذکرۂ خواجۂ حسام الدین احمد

خلیفۂ حضرت خواجہ باقی باللہ نقشبندی دہلوی رحمۃ اللہ علیہ

زاد المعاد

جلد چہارم

تعلیقات و توضیحات

تالیف

محمد اقبال مجددی

تنظیم الاسلام پبلیکیشنز

121- بی ماڈل ٹاؤن گوجرانوالہ

پاکستان ☎:+92-55-3841160

Marfat.com

جُملہ حقُوق بحقِ ادارہ محفُوظ

کتاب ..... تذکرۂ خواجۂ حسام الدین احمد

جلد چہارم ..... تعلیقات وتوضیحات

تالیف ..... محمد اقبال مجددی

طبع اول ۲۰۱۳ء

تعداد ۱۱۰۰

ناشر

تنظیم الاسلام پبلی کیشنز

مرکزی جامع مسجد نقشبندیہ 121-بی ماڈل ٹاؤن گوجرانوالہ

Tanzeem-ul-Islam Publications

121-B Model Town Gujranwala, Pakistan

Ph # : +92-55-3841160, Fax #: +92-55-3731933

Mob #: 0333-7371472

URL: www.tanzeemulislam.com

E-mail: tanzeemulislam@yahoo.com

ضیاء القرآن پبلی کیشنز، گنج بخش روڈ، لاہور 042-37221953

اسلامی بک کارپوریشن، کمیٹی چوک، راولپنڈی 051-5536111

مکتبہ غوثیہ، ہول سیل ڈیلر، یونیورسٹی روڈ، بالمقابل عسکری بنک، کراچی 021-34926110

Marfat.com

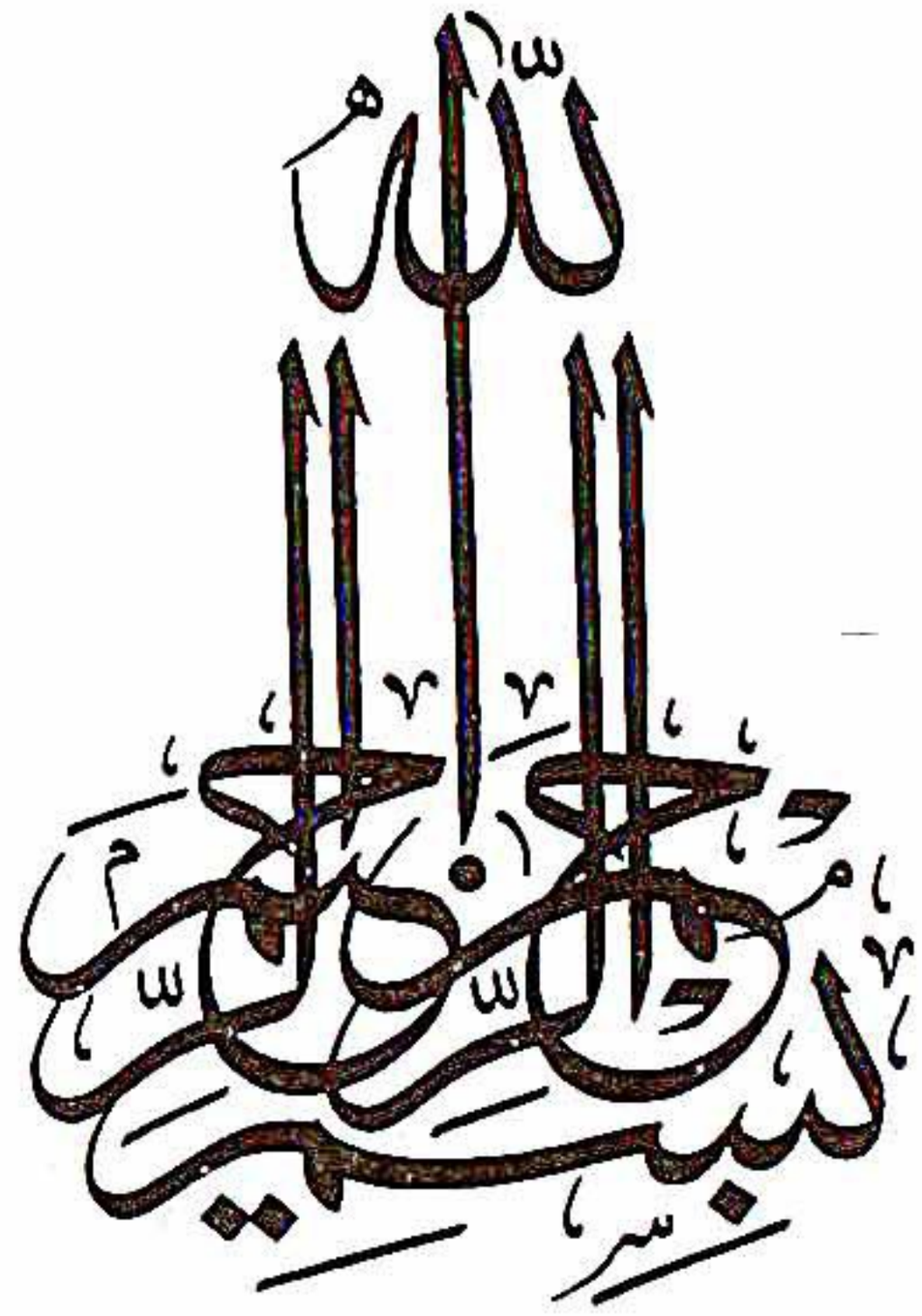

Marfat.com

فہرست مندرجات جلد چہارم (تعلیقات)

نمبر شمار	مضامین	صفحہ نمبر
۱	فاتحہ۔۔مقصد اول	۳
۲	فصل اول	۵
۳	فصل دوم	۸
۴	فصل سوم	۱۰
۵	فصل چہارم	۳۱
۶	مقصد دوم	۵۸
۷	مقالۂ سوم	۶۲
۸	مقالۂ چہارم	۶۴
۹	مقالہ پنجم	۶۶
۱۰	مقالہ ششم	۶۷
۱۱	مقصد سوم	۷۷
۱۲	خاتمہ	۹۷
۱۳	لاحقہ	۱۱۷
۱۴	لاحقہ (اول)	۱۱۷
۱۵	لاحقہ (دوم)	۲۱۷

Marfat.com

تعلیقات

۹/۵ قندز از بلاد بدخشاں

بدخشان، افغانستان کا مشہور مردم خیز خطہ ہے جس کے مضافات میں علاقہ قطغن سے متعلق ایک قصبہ قندز ہے، جسے قندوز اور قھندز بمعنی قلعہ بھی کہتے ہیں (قاموس جغرافیائی افغانستان ۳/ ۱۸۴۔ ۱۸۸، راہنمای قطغن و بدخشان ۶۳۔۶۹، تاریخ بدخشان (بامداد اشاریہ)، جغرافیای سرزمین خلافت شرقی ۴۵۵)

۱۰/ ۱۵۔۱۶ درسن بہ شانزہ ہفتد ہ سالگی بعداز رحلت والد بزرگوار خود (نواب غازی نظام)

تفصیل کے لئے ملاحظہ ہو تعلیقاتِ حاضر مقصد اول، فصل دوم کے تعلیقات

۱۱/۲۰ سلسلۂ نسب عالی حضرت (خواجہ حسام الدین احمد) از یک بخیر التابعین .....آدم صوفیہ.....ابوسعید حسن بن ابی الحسن البصری منتہی می شود.....

حضرت ابوسعید حسن بن ابی الحسن یسار بصری (ف ۱۱۰ھ/ ۷۲۸ء) کی پرورش ام المومنین ام سلمہ المخزومیۃ نے کئی تھی اور اپنا

Marfat.com

دودھ پلایا تھا، حضرت ام سلمہ حضرت نبی کریم ﷺ کی محبوب تین ازواج مبارکات میں سے تھیں، محدثین نے ان سے روایات لی ہیں

(سیر اعلام النبلاء: ۲/ ۲۰۱.....۲۱۰، ۴/ ۵۶۳، ۵۸۸)

۲۲/ ۱۶۔۱۷ سلسلہء نسب عالی حضرت.....از طرف دیگر با عظم المفسرین امام زاہدی می پیوند

یہاں امام المفسرین امام زاہدی سے مراد امام ابوالرجا نجم الدین مختار بن محمود بن محمد زاہدی غزمینی (ف ۶۵۸ھ/ ۱۲۶۰ء) مراد ہیں، آپ مشہور حنفی فقیہہ اور اصولی تھے شرح قدوری کے علاوہ کئی کتب کے مولف بھی تھے (الجواہر المضیہ: ۲/ ۱۲۶، کشف الظنون: ۱/ ۵۷۷ و بہ بعد، معجم المولفین: ۱۲/ ۲۱۱)

۲۵/ ۳۔۴ یکی از آباء کرام ایشاں (خواجہ حسام الدین احمد) کہ خواجہ مبارک شاہ نام داشتند فرمانی کہ حضرت امیر صاحبِ قران (تیمور) نوشتہ اند.....

کتب تاریخ سے خواجہ مبارک شاہ کے احوال اور اس فرمان کے متن کا کچھ سراغ نہیں مل سکا۔ البتہ ظفر نامہ یزدی (۲/ ۱۹۱) میں جس مبارک خواجہ کا ذکر ہے وہ ان سے مختلف شخصیت ہے۔

۲۵/ ۹۔۱۰ والدِ بزرگوار آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) خواجہ نظام الدین احمد بن علی.....نواب غازی خان.....

نواب غازی خان بدخشی ۹۸۲ھ/ ۱۵۷۴ء کو کابل سے ہندوستان آکر اکبر بادشاہ سے ملے اور منصب ''پروانچی گری'' پر فائز ہوئے۔ (تاریخ اکبری: ۱۹۵، اکبر نامہ: ۳/ ۱۰۸) حالات اور دیگر

Marfat.com

خدمات ملکی کے لئے کتاب حاضر کا مقدمہ ملاحظہ کریں۔

۱۸/۲۵ مضافات بدخشاں کہ مسقط الراس ایشاں (غازی نظام) بود

نواب غازی نظام کا مستقر بدخشان کا مضافاتی قصبہ قندز تھا (رک بہ تعلیقاتِ حاضر: ۴/۶)

۱۵/۲۵ طالقان، اس نام کے دوشہر ہیں اول خراسان میں ہے جو مروالرود اور بلخ کے درمیان واقع ہے، دوم قزوین اور ابہر کے مابین ایک قصبہ ہے (معجم البلدان: ۴/۶۔۸، مشترک: ۱۲۶۔۱۲۷)

نواب غازی خان طالقانِ خراسان گئے تھے، یعنی قصبہ اول الذکر

۱۶/۲۵ مولانا مزید (فرید) ورسجی اکبر تلامذۂ مولانا محمود سرخ وسید جمیل بلخی.....

نواب غازی خان نے سات سال کی عمر میں اپنے مولد جرم میں ابتدائی کتب پڑھنے کے بعد مزید تحصیل کا آغاز کیا تو وہاں سے قریبی شہر طالقان گئے جہاں انہوں نے مولانا مزید (فرید) ورسجی سے پڑھا، ان کے حالات معروف تذکروں میں نہیں ملتے ان کی نسبت ورسجی قصبہ ورسج سے ہے جو بدخشاں کے مضافات میں طالقان کے زیر انتظام ہے (تاریخ بدخشاں: ۶، راہنمای قطغن و بدخشان: ۸۱، ۸۴) مذکرا حباب (۲۹۱، ۲۹۴) میں ایک مولانا فرید کا تذکرہ کیا گیا ہے جو بخارا کے افتخار الاطباء تھے، علوم طبی کے علاوہ دیگر علوم میں بھی ان کے بہت سے شاگرد تھے، ممکن ہے نواب غازی خان نے انہیں سے پڑھا ہو۔

Marfat.com

۱۹/۲۵ قاضی امین اللہ اشکمشی .....

ان کے حالات مروجہ کتب میں نہیں مل سکے، وہ بدخشان کے ایک قصبہ اشکمش کے رہنے والے تھے، اس قریہ کی تفصیل کے لئے دیکھئے۔(تاریخ بدخشاں)

۷/۲۶

مولانا فرید الدین سعید ترکستانی ومولانا وحیدالدین احمد جندی (استادان نواب غازی خان) ان دونوں علماء کے احوال تذکروں میں نہیں ملتے۔

۱۲/۲۶

مولانا مصطفی رومی (ف رجب ۹۶۶ھ) مدفون جوارمزار خواجہ عبیداللہ احرارقدس سرہ روم کے اعیان علماء میں سے تھے، حرمین الشریفین حاضر ہوئے وہاں تفسیر وحدیث اور علوم عقلیہ کا درس دیتے رہے، آپ نے مدت دراز تک بخارا میں حدیث کا درس دیا شاعر بھی تھے۔(مذکراحباب: ۲۳۴۔۲۲۷) معروف شاعر فیضی کاسانی (ف ۱۰۰۶ھ/۱۵۹۷ء) بھی ان کے حوزۂ درس میں شامل رہے۔(تذکرۃ الشعراء مطربی: ۵۸۱) کتاب حاضر (زادالمعاد) سے معلوم ہوا ہے کہ وہ بخارا کے علاوہ سمرقند میں بھی درس دیتے تھے جہاں نواب غازی خان نے ان سے تفسیر وحدیث کی سند حاصل کی۔

۹۔۸/۲۶ مولانا کمال الدین ابوالخیر از اعاظم تلامذۂ مولانا عبدالغفور لاری بودہ.....

مولانا کمال الدین ابوالخیر علوم معقول ومنقول کے عالم تھے او

Marfat.com

سلاطین ان کا بہت احترام کرتے تھے، علم طب سے بھی گہرا تعلق تھا، فارسی میں شعر کہتے تھے اور عاشق تخلص تھا، ان کی تاریخ ''وفات عاشق'' سے برآمد ہوتی ہے یعنی

حسن نثاری بخاری نے ان کے کئی اشعار بطور نمونہ درج کئے ہیں (مذکراحباب: ۳۳۷۔۳۳۱) مولانا جامی کے معروف شاگرد مولانا عبدالغفور لاری (ف ۹۱۲ھ/۱۵۰۶ء) کے تلمیذ تھے۔

۴/۲۷

خواجہ ضیاءالدین یوسف (۸۸۲۔۹۱۹ھ/۱۴۷۷۔۱۵۱۳ء) بن مولانا جامی، مولانا نے ان کی تعلیم وتربیت کے لئے اپنے شاگردوں مولانا عبدالغفور لاری اور مولانا علی واعظ کاشفی کے سپرد کیا تھا، (مقامات جامی: ۲۷۷) مولف زادالمعاد نے نواب غازی خان کو جن مربی خواجہ ضیاء الدین کی صحبت میسر آئی تھی ان کا نام نہیں لکھا لیکن مذکورہ دونوں شخصیات میں سے موخرالذکر شیخ فخرالدین علی کاشفی (۸۶۷۔۹۳۹ھ/۱۴۹۲۔۱۵۳۲ء) جو مشہور تذکرہ رشحات کے مولف تھے، مراد ہیں۔

۱۴/۲۷

حضرت مخدومی خوارزمی سے نواب غازی خان بیعت ہوئے، مخدوم اعظم شیخ حسین خوارزمی (ف ۱۸ شعبان ۹۵۸ھ/ ۱۵۵۱ء) ماوراء النہر کے اکابر صوفیہ میں سے تھے ان کے احوال پر دو تذکرے ملتے ہیں اول مفتاح الطالبین مولفہ کمال الدین محمود عجدوانی، دوم جادۃ العاشقین مولفہ شرف الدین حسین بن شیخ حسین خوارزمی ان

Marfat.com

دونوں کے خطی نسخے کتابخانہ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد میں ہیں (فہرست نسخہ ہای خطی فارسی کتابخانہ گنج بخش: ۴/ ۲۱۰۰، ۲۱۴۲)، شرح فصوص الحکم مولفہ تاج الدین حسین خوارزمی مقدمہ نوشتہ نجیب مائل ہروی ص: ۱۵)

۹/۲۷ مولانا رشید الدین حاجی میاں کالے

یہ نواب غازی خان کے ہم سبق تھے حالات زندگی کا ہمیں اس وقت تک علم نہیں ہے۔

۳/۲۸ مولانا کیبک اعلم علماء بخارا

ترکستان سے تعلق تھا، مولانا خواجگی قدس سرہ سے کم سنی سے ہی منسلک ہوکر سلوک میں ثابت قدم رہے، طلبہ ان کے درس سے فارغ ہوکر مرتبہ مولویت پر فائز ہوتے تھے، فارسی میں عمدہ شعر کہتے تھے، نثاری بخاری ان کی خدمت میں حاضر ہوئے تھے۔ (مذکر احباب: ۳۸۸۔ ۳۸۹)

۲۸/۱۶۔۱۷ عبدالعزیز خان پادشاہ بخارا راغب ملاقاتِ ایشاں (نواب غازی خان) شدہ اند.....

عبدالعزیز خان (۹۴۷۔۹۵۶ھ/ ۱۵۴۰۔۱۵۴۹ء) بن عبیداللہ خان بخارا کا حاکم نہایت علم دوست علم اور علماء نواز اور فقراء و مشائخ کا بہت ہی معتقد تھا، اسے شیخ جلال سے خاص عقیدت تھی جو مولانا شمس الدین محمد روجی کے مرید اور مولانا جامی کے نبیرہ تھے۔ (مذکر احباب ۶۳۔۸۰، مقدمہ مرتب سید محمد فضل اللہ ۲۷۔۳۴)

Marfat.com

۳/۲۹ مولانا ناصر

نواب غازی خان اپنے قیام بخارا کے دوران جن اکابر علماء سے ملے اور مباحثے ہوئے ان میں مولانا ناصر بھی شامل ہیں جو دراصل حضرت ناصر الملۃ والدین ناصر الدین بن قوام الدین عبداللہ تھے جو مذکر احباب کی تالیف کے دوران بقید حیات اور ۹۷۴ھ/ ۱۹۶۷ء میں ۸۴ سال کے تھے، عبدالعزیز خان مذکور نے ان سے مصافحہ بھی کیا تھا۔ (مذکر احباب: ۷۱۔ ۷۳)

۴/۲۹ مولانا حسین ترکستانی

نواب غازی خان ان سے بھی اپنے قیام بخارا کے دوران ملے اور مناظرانہ مباحث ہوئے تھے، ان کا تعلق ترکستان سے تھا، مولانا عصام الدین کے شاگرد اور مدرسہ سلطان الغ بیگ میں رہتے اور افادۂ علم میں مشغول تھے، فن شعر خصوصاً معما کے ماہر تھے۔ (مذکر احباب: ۳۸۶۔۳۸۷)

۴/۲۹ شیخ موید

نواب غازی کے قیام بخارا کے دوران ان سے بھی مناظرے ہوئے تھے ان کا پورا نام قدوۃ العلماء شیخ موید مہنہ ہے، جو سلطان ابوسعید ابوالخیر جیسے عظیم صوفی بزرگ کی اولاد میں سے تھے ان کی نسبت سادات مشہدی سے بھی تھی ..... بخارا میں مدرسہ مرزا میں درس دیتے تھے، شاعری کا اعلیٰ ذوق رکھتے تھے، بخارا میں خواجہ ابوحفص کبیر کے روضہ کے جوار میں دفن ہوئے۔ (مذکر احباب: ۲۸۹۔۲۹۰)

Marfat.com

۲۹/۱۱_۱۲ مولانا علاء الدین محمد لاری کہ از مشاہیر علماء شیراز بودہ اند.....

سمرقند میں مزار حضرت خواجہ احرار پر نواب غازی خان کی ان سے ملاقات ہوئی تھی، مولانا لاری کے حالات کتب تاریخ میں نہیں ملتے ، معاصر ماخذ تذکرۂ ہمایوں واکبر میں ہے کہ علاء الدین لاری جو چند سال پہلے تحصیل کے لئے سمرقند گئے ہوئے تھے واپس آئے اور ہمایوں بادشاہ سے تیخاک میں ملے۔ (۱۸۸_۱۸۹) اس سے پہلے اسی کتاب میں آیا ہے کہ وہ بادشاہ کے خرچ پر حرمین گئے تو یمن میں ان کا انتقال ہوگیا (ص: ۱۷۷) مولانا علاء الدین لاری نام کی جو شخصیت مخدوم عبداللہ سلطانپوری کے اقران میں سے تھے اور اکبر بادشاہ کی تعلیم پر مقرر تھے (مجمع الشعرای جہانگیر شاہی: ۲۱۲) وہ ان علاء الدین محمد لاری سے جداگانہ شخصیت تھے۔

۲۹/۱۶ والی مملکت بدخشان مرزا سلیمان شاہ.....

مرزا سلیمان شاہ (ف ۹۹۷ھ/ ۱۵۸۸ء) جنگ پانی پت میں بابر کے ساتھ مل کر داد شجاعت دی، درویشوں کی صحبت بہت مرغوب تھی، سلسلہء چشتیہ کے مشائخ سے ارادت کامل رکھتا تھا (مذکر احباب: ۱۲۴_۱۲۶) نواب غازی خان جب تحصیل علم کے بعد واپس بدخشاں گئے تو اس نے بہت احترام کیا اور اپنے پاس ٹھہرائے رکھا وہ خود بھی شاعر تھا اور ذکاء تخلص کرتا تھا۔ (روضۃ السلاطین، تعلیقات راشدی: ۲۲۴)

۳۰/۱۱_۱۲ شہاب الدین احمد خان نیشاپوری

ہمایوں بادشاہ نے جوان دنوں (۹۶۰ھ/ ۱۵۵۳ء) کابل میں

Marfat.com

مقیم تھا جب نواب غازی خان اور مولانا علاء الدین محمد لاری کی کابل آمد کی خبر اُسے ہوئی تو اس نے میر شہاب الدین احمد نیشاپوری کو ان کے استقبال کے لئے بھیجا اور کہا کہ دونوں آکر ملاقات کریں میر شہاب الدین نیشاپوری میر سامان کے عہدہ پر فائز تھا (تذکرہ ہمایوں واکبر:۱۷۸) اس کا منصب پنج ہزاری تھا، پھر گجرات کا صوبیدار مقرر کیا گیا، آخر میں مالوہ میں متعین کیا گیا وہیں فوت ہوا۔ (ذخیرۃ الخونین:۱/۱۰۱)

۳۱/۲۔۳ آں بادشاہ کریم (ہمایوں) راسہ صدر بودہ یکی صدر العلماء کہ.....

ان امور اور صدارت کے مختلف درجات کی تفصیل لیے دیکھئے:

History of the Sadarat in Medieval India by A.D Khah.

۳۱/۱۸۔۱۹ مراصد ہمایونیہ

نواب غازی خان کی اس تصنیف کا کسی اور مورخ نے ذکر نہیں کیا، بدایونی نے ان کی تصانیف کا ذکر کیا ہے لیکن مراصد ہمایونیہ کا تذکرہ نہیں کیا (منتخب التواریخ: ۳/۱۰۴) ہمایوں کی ستارہ شناسی اوور اختر بینی کے ذوق کے تحت نواب غازی خان نے یہ کتاب لکھ کر بادشاہ کو پیش کی، اس کے کسی نسخہ کا تا حال ہمیں علم نہیں ہے۔

۳۲/۶۔۷ مرزایان مملکتِ بدخشان مرزا سلیمان و مرزا ابراہیم

مرزا ابراہیم بن مرزا سلیمان ذکاء مذکور بن خان مرزا بن سلطان محمود مرزا بن سلطان ابوسعید گورگانی،

مرزا ابراہیم ابوالقاسم متخلص بہ وفائی، پیر محمد خان کے ہاتھوں بلخ

Marfat.com

میں ۹۶۷ھ/ ۱۵۵۹ء کو قتل ہوا، خوش طبع شاعر تھا، صلحا وفقراء پر لطف وکرم کرتا رہتا تھا، فارسی میں شعر بھی کہتا تھا، یہ ''مرزایان بدخشاں'' وہاں کے حالات کی خرابی کے باعث ہندوستان چلے آئے تھے اور یہاں مرزایان بدخشانی کہلاتے تھے۔ (مآثرالامراء ۱/ ۴۷۷، ۳/ ۳۰۹ وبہ بعد، تاریخ محمدی: ۲/ ۴/ ۴۶۰، مذکراحباب: ۱۲۱، ۱۲۳، روضۃ السلاطین، تعلیقاتِ راشدی: ۲۲۴۔۲۲۵)

۳۲/۶۔۸ بادشاہ (ہمایوں) خواستہ اند بعضی سرائر ومکامن امور ملکی رابہ محرمی از مقربانِ درگاہ القانمودہ بہ مرزایاں مملکت بدخشاں..... پیغام کنند، بعد تامل ایشاں (نواب غازی خان) رابرای این خدمت اختیارنمودہ بہ بدخشان فرستادہ اند.....

معاصر تذکرہ ہمایوں واکبر میں ۹۶۳ھ/ ۱۵۵۵ء کے واقعات کے تحت ملکی حالات بیان کئے گئے ہیں کہ قلعہ کابل میں محصور ہوکر افغانوں نے ہمایوں اور دیگر مخالفین کا مقابلہ کیا تھا، اس سلسلہ میں ہمایوں نے اپنے مقابل مرزایان بدخشاں (سلیمان وابراہیم) کو پیغام بھیجا کہ کسی طرح کابل پراس کا قبضہ ہوجائے، (ص: ۱۹۶۔۲۱۶) یہاں اس تاریخ میں نواب غازی خان کو بھیجنے کا ذکر بھی ملتا ہے۔ (تذکرہ ہمایوں واکبر: ۲۰۵۔۲۰۶) مرزایان بدخشان مذکور نے اپنی علم دوستی کے باعث نواب غازی خان کوواپس جانے سے روکا اورانہیں ''اعلم خاقانی'' کا خطاب دے کروہاں کی قضات ان کے سپرد کی جہاں انہوں نے عدل وانصاف سے خدمات انجام دیں۔ (زادالمعاد)

Marfat.com

۱۱/۳۲ علی خان بدخشی

مرزایاں بدخشان نے نواب غازی خان کے ساتھ عقیدت کے باعث انہیں بدخشاں ہی میں روک لیا اور ان کی بجائے علی خان بدخشی کو پیغامات دے کر ہمایوں کے پاس بھیجا غالباً یہی خضر خان کے خواہر زادہ تھے ان کی ایلچی گری کی خدمات کا ذکر تذکرہ ہمایوں واکبر (۱۷۴) میں ملتا ہے۔

۳/۳۲

شیخ خلیل اللہ بدخشی (ف ۱۰۰۱ھ/ ۱۵۹۲ء) بن شیخ علی بن شیخ محمد کے اجداد عرب سے خراسان گئے وہاں سے بدخشان جا کر آباد ہو گئے، شیخ خلیل اللہ بدخشی شیخ کمال الدین حسین خوارزمی کے خلیفہ تھے، آپ بدخشان سے سمرقند چلے گئے تو مرزا سلیمان والی بدخشان نے اور اس کے پوتے مرزا شاہ رخ بن مرزا ابراہیم نے شیخ خلیل اللہ کو خطوط لکھ کر بدخشان کے فضائل گنوائے اور انہیں بدخشان واپس آنے کے لئے کہا، شیخ واپس آئے لیکن پھر وہاں کے سیاسی حالات اور علمائے کے تفرقہ کے باعث ترک وطن کیا اسی دوران والی بخارا عبداللہ خان نے وہاں خانقاہ عظیم الشان تعمیر کی تو انہیں بخارا آنے کی دعوت دی جس پر آپ بخارا گئے وہاں قبول عام حاصل ہوا بکثرت اہل بخارا آپ کے حلقہ ارادت میں داخل ہوئے وہیں ۱۰۰۱ھ کو انتقال ہوا ان کے خلفاء نے ان کی نعش بدخشان لا کر دفن کی (جامع السلاسل مولفہ مجد الدین بن ظہیر الدین محمد بن شیخ خلیل اللہ بدخشی، خطی ورق: ۲۰۹۔۲۲۶ب،

Marfat.com

تاریخ محمدی ۲ / ۵ / ۱۵) جامع السلاسل، شیخ خلیل اللہ کے پوتے کی تصنیف ہے اس میں شیخ خلیل اللہ بدخشی کے خلفاء کے مختصر حالات بھی درج ہیں ان میں نواب غازی خان کا تذکرہ کہیں نہیں ہے، جس کا مطلب یہ ہے کہ نواب غازی خان کو شیخ خلیل اللہ سے خلافت نہیں ملی تھی محض ان سے ارادات و بیعت کا سلسلہ ہی تھا کہ شیخ بدخشان سے ہجرت کر کے بخارا چلے گئے تھے۔

نواب غازی خان سے شیخ خلیل اللہ بدخشی کا تعلق سلسلہ کبرویہ سے تھا، اس سلسلہ کا آغاز شیخ نجم الدین کبریٰ (۵۴۰۔ ۶۱۸ھ/ ۱۱۴۵۔۱۲۲۱ء) سے ہوا، تفصیل کیلئے دیکھئے:

نظام غریب یمنی: لطائف اشرفی ۱ / ۳۷۵۔۳۷۸

Trimingham, J.S: Sufi Orders in Islam, PP.55-58

شیخ خلیل اللہ بدخشی کی ہجرت ماوراء النہر سے دل برداشتہ ہو کر نواب غازی خان مرزا سلیمان سے ''رخصت سفر حجاز'' لے کر بدخشاں سے روانہ ہوئے اور کابل پہنچے تھے کہ مرزا محمد حکیم نے روک لیا اور خدمات شائستہ بجالایا، اور ان سے کچھ اسباق بھی پڑھے۔

مرزا محمد حکیم ہمایوں بادشاہ کا فرزند اور کابل کا گورنر تھا، وہ کم سنی سے ہی کابل میں رہا اور پھر وہیں کا گورنر بن گیا وہیں اس کا ۱۲ شعبان ۹۹۳ھ/ ۱۵۸۵ء کو انتقال ہوا، اپنے دادا ظہیر الدین بابر کے روضہ میں دفن کیا گیا۔ (تاریخ افغانستان: ۴۷)

۳۴/۱۔۲ ایشاں (نواب غازی خان) بعزت واحترام تمام در سنہ احدی وثمانین

Marfat.com

وتسعمایۃ بہ ہند تشریف آوردہ.....

یعنی نواب غازی خان ۹۸۱ھ کو کابل سے ہندوستان آئے، یہاں حضرت مولف (خواجہ کلاں) کو سہو ہوا ہے، نواب غازی خان کابل سے ۹۸۲ھ کو ہندوستان آئے تھے، معاصر تواریخ (تاریخ اکبری: ۱۹۵ اور اکبرنامہ: ۳/۱۰۸) میں یہی سنہ ورود دیا گیا ہے۔ اکبر ان دنوں (۹۸۲ھ) بنگال میں بعض بغاوتوں کے استیصال کیلئے گیا ہوا تھا وہیں حاجی پور پٹنہ کے قیام کے بعد خانپور پہنچا تو قاضی نواب غازی خان اس سے وہاں ملے۔ (تاریخ اکبری، تعلیقات: ۲۷۳)، مقدمہ کتاب حاضر

۳۴/۸-۹ بہ (نواب غازی خان) مناصب بزرگ وخدمات عظیم متعین می شدند.....

نواب غازی خان کو پہلی ملاقات میں اکبر نے ''پروانچی گری'' کی خدمت پر مامور کیا تھا (تاریخ اکبری: ۱۹۵) اکبر نے انہیں کئی اہم مہمات پر روانہ کیا اور جلد ہی ان کی ترقی عمل میں آئی انہیں ہزاری منصب ملا، مقدمہ کتاب حاضر احوال نواب غازی خان۔

۳۴-۳۵/۱۹-۱ ہمچناں درمحاربات بامعصوم خان کابلی و.....شرح وبسط ایں وقائع در اکبر نامہ مندرج است.....

نواب غازی خان کی ان تمام مہمات میں شرکت اور خدمات جنگی کی تفصیل ہم نے کتاب حاضر کے مقدمہ میں دی ہے۔ اکبرنامہ علامی ابوالفضل (ف ۱۰۱۱ھ/ ۱۵۹۳ء) کی تصنیف ہے جو صاحب سوانح خواجہ حسام الدین احمد کا برادر نسبتی تھا، اکبرنامہ اکبر بادشاہ کے عہد کی تاریخ ہے جو ۱۰۰۴ھ/ ۱۵۹۶ء کو مکمل ہوئی، لکھنو وکلکتہ سے اس کا فارسی متن

Marfat.com

طبع ہو چکا ہے، (مآخذ مقدمہ وتعلیقات کتاب حاضر)

۳۵/۴_۵ .....بزرگان حضرت عرش آستانی (اکبر بادشاہ) ہمیشہ بایشاں (نواب غازی خان) طریق اعزاز واکرام رعایت می نمودند.....

جدید تحقیقات واسناد وکتبات کی روشنی میں یہ ثابت ہوا ہے کہ اکبر کا بعد از مرگ خطاب عرش آستانی تھا نہ کہ عرش آشیانی، (ضیاء الدین دیسائی: ''اکبر کا پس از مرگ خطاب عرش آشیانی یا عرش آستانی'' مقالہ مشمولہ نذر مختار ۱۳۹_۱۵۲)

۱/۳۶ بہ عارضۂ خناق از عالم در گذشتہ.....

یعنی نواب غازی خان کا انتقال مرض خناق میں ہوا، خناق، گلے کے غدودوں کے متورم ہوجانے کی بیماری کا نام ہے جس کی وجہ سے سانس لینے اور کھانے پینے میں تکلیف ہوتی ہے۔ (اردو لغت: ۸/۷۰۶)

۳۷/۱۹_۲۰ زبان مبارک حضرت ایشاں (خواجہ حسام الدین احمد) صحبتہاء شگرف وسخنانِ مفید در باب حمیت وحمایت مسلمانی حضرت خان (نواب غازی خان) وآں مقاومات ومصادقات کہ از ایشان دریں باب با پادشاہ (اکبر) ومصاحبانِ پادشاہ در ہر چند گاہی بہ وقوع می آمد شنیدہ ایں رسالہ گنجائش تحریر آں ندارد.....

مولف نے آخری جملہ میں یہ بھی اضافہ کیا ہے کہ اکبر کے زیر اثر اسلام پر جو آفتیں ٹوٹی تھیں اس وقت ''حامیان اسلام ومتصلبان ملت'' میں نواب غازی خان سے بڑھ کر کوئی نہیں تھا..... یہ امور معاصر کتب تاریخ کے مندرجات کے خلاف ہیں عبدالقادر بدایوانی نے واضح الفاظ

Marfat.com

میں نواب غازی خان کے متعلق لکھا ہے کہ نواب غازی خان پہلے شخص ہیں جنہوں نے فتح پور سیکری میں بادشاہ کو سجدہ کرنے کی اختراع کی.....

(منتخب التواریخ؛ ۳/ ۱۰۴۔۱۸۶) ہم نے کتابِ حاضر کے مقدمہ میں ان امور کی تفصیل بیان کی ہے۔

۳۸/ ۱۳۔۱۴ بعداز رحلتِ والد بزرگوار (نواب غازی خان) ایشاں (خواجہ حسام الدین احمد) چوں فرمان استحالت عنوان.....

یعنی نواب غازی خان کی وفات (رجب ۹۹۲ھ/ ۱۵۸۴ء) کے بعد اکبر نے ان کے فرزند خواجہ حسام الدین احمد کو دربار میں طلب کیا تو موصوف اپنے خاندان سمیت دارالسلطنت پہنچے اور مقربان سلطنت میں شامل کر لئے گئے.....

مولف نے خود لکھا ہے (ص ۱۱) کہ خواجہ حسام الدین احمد سولہ سترہ سال کی عمر میں اپنے والد کی بجائے بادشاہ کے زمرۂ ملازمین میں شامل ہوئے گویا ان کی ولادت ۹۷۶ھ یا ۹۷۷ھ کو ہوئی اور سال وفات والد ۹۹۲ھ کو متوسل بہ دربار ہوئے

(۹۹۲-۱۶=۹۷۶-۱۷=۹۷۷ھ)

۱/۳۹ میرزا برخوردار

یہ میرزا عبدالرحمن دولدی کا فرزند تھا، اس کے اجداد خاندان تیموریہ میں معزز رہے عہد اکبری تک یہ صرف ۲۵۰ کے منصب پر رہا، جہانگیر بادشاہ کے چوتھے جلوس (۱۰۱۸ھ/ ۱۶۰۹ء) کو اسے ''خانِ عالم'' کا خطاب ملا (مآثر الامراء: ۱/ ۷۲۷)

Marfat.com

۲/۳۹ مرزا سعداللہ بن سعید خان

یہ اپنے والد سے بڑھ گیا تھا۔ (مآثر الامراء: ۲/۷۵۶، ۴۰۸۔۴۱۴)

۱۱/۳۹ شہزادہ پسندیدہ خصال مرزا محمد مراد سلطان.....

گویا ابتداء میں نواب غازی خان کو اس شہزادہ کی خدمت پر مامور کیا گیا تھا، سلطان مراد اکبر کا چوتھا فرزند تھا جس کی ولادت ۳ محرم ۹۷۸ھ/ ۱۵۷۰ء کو ہوئی اور وفات ۱۰۰۶ھ/ ۱۵۹۷ء میں ہوئی، اس کا عرف ''پہاڑی'' تھا (آئین اکبری: ۱/ ۳۲۲ تعلیقات بلوخمان)

۳۹-۴۰/۱۹-۱-۵ عنایت وعاطفت حضرت عرش آستانی (اکبر) ارباب ایشان (خواجہ حسام الدین احمد) مستزاد بود تا آنکہ بہ موجب حکم عالی ہمراہ مرزا عبدالرحیم .....المشتہر بہ خانِ خانان .....مہم تہتہ نامزد شدند.....

یعنی اکبر بادشاہ نے معروف منصب دار امیر عبدالرحیم خانِ خانان کو سندھ فتح کر کے حدود سلطنتِ مغلیہ میں شامل کرنے کے لئے متعین کیا، چنانچہ خانِ خانان اس مہم کے لئے ۹۹۹ھ/ ۱۵۹۰ء کو روانہ ہوا، خود اکبر نے لاہور سے رخصت کیا، اس مہم میں خواجہ حسام الدین احمد بھی لشکر سپاہ میں شامل تھے، مآثر رحیمی (۲/ ۳۵۸) اور ذخیرۃ الخوانین (۱/ ۳۴) میں خانِ خانان کے ساتھ جانے والے امراء کی فہرست دی گئی ہے لیکن اس میں خواجہ حسام الدین احمد کا نام شامل نہیں ہے جس کی وجہ غالباً ان کی کمی سنی یعنی آپ صرف ۲۲ سالہ جواں تھے (ولادت ۹۷۷+ ۲۲=۹۹۹) اور منصب بھی سیصدی تھا مقدمہ کتاب ہذا، البتہ اکبرنامہ (۳/ ۶۰۶، ۶۳۳۔ ۶۳۴) میں خواجہ حسام الدین اور مرزا حسام الدین آیا ہے جو فتح سندھ کے بعد دربار اکبری میں حاضر

Marfat.com

ہونے والوں میں شامل تھے، یہاں کوئی دوسرا حسام الدین مراد ہے یا علامی ابوالفضل نے دروغ گوئی سے کام لیا ہے۔

۴۰/۶-۷ آ نگاہ بجذبہ از جذبات الٰہی اختصاص یافتہ.....

یعنی اس مہم کے دوران خواجہ حسام الدین احمد پر ایک جذبہ الٰہی طاری ہوا اور آپ نے فقر اختیار کر لیا اور اہل دنیا سے کنارہ کش ہو گئے یعنی ملازمت ترک کر دی.....(۹۹۹ھ/۱۵۹۰ء)

تعجب ہے کہ بلوخمان جیسے فارسی کے ماہر مترجم نے یہ کیسے لکھ دیا کہ خواجہ حسام الدین احمد پر یہ جذبہ مہم دکن کے دوران طاری ہوا تھا (آئین اکبری، تعلیقاتِ بلوخمان: ۴۸۸) انہوں نے اس سلسلہ میں توزک جہانگیری کا حوالہ دیا ہے حالانکہ وہاں تو صاف لکھا ہے کہ میں نے سارنگ دیو اور دوسرے امراء کو مہم دکن کے سلسلہ میں متعین کیا، پھر نئی بات شروع ہوتی ہے کہ میں نے شیخ حسام الدین بن غازی خان کو جنہوں نے درویشی اختیار کر لی ہے کو ایک ہزار روپے نقد اور ایک فرجی شال انعام کے طور پر دی (توزک جہانگیری مرتبہ سر سید احمد خان ص: ۸۰) مہم دکن کا تعلق تو اکبر کے آخری ایام زندگی سے ہے (۱۰۰۲ھ/ ۱۵۹۳ء) گویا یہاں بلوخمان سے سہو صریح واقع ہوا ہے ہم نے کتاب حاضر کے مقدمہ میں ان امور کی تفصیلات دی ہیں۔

۴۰/۱۲-۱۴ چوں والد بزرگوار ما (نواب غازی خان) از عالم درگذشتند جمعی کثیر موازی آنچہ ہفت ہزاریاں از منہ اخیرہ را بعد از رحلت شان از متعلقان ونوکراں بمانند از پدر ما ماندند.....

یہاں نواب غازی خان کے خانوادہ کی طرف اشارہ ہے، کہ

Marfat.com

انہوں نے اپنے متعلقین کی ایک بڑی تعداد چھوڑی تھی جن کی کفالت کی ذمہ داری خواجہ حسام الدین احمد پر آن پڑی، اب انہوں نے تو دنیا ترک کردی تھی اتنے بڑے خاندان کی ذمہ داریاں کیسے نبھائیں؟ غالباً ان میں کئی افراد تاحیات ان کے دامن سے وابستہ رہے.....جن کا ذکر کتاب حاضر کے اوراق میں جابجا آیا ہے۔

۴۲/۱۱_۱۲ برادر ما خواجہ علاء الدین حسین..... بہ ناز و تنعم کلاں شدہ بودیم.....

ان کی کفالت بھی خواجہ حسام الدین کے ذمہ تھی ان کا ذکر آئندہ صفحات میں بھی آئے گا..... انہوں نے ان کی تعلیم وتربیت کی اور وہ حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ سے منسلک رہے۔

۴۳_۴۴/۱۸_۲

آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) نیز از جانب قبیلۂ مادری ایشاں .....کہ بہ زہد وعبادت وصلاح.....روی شناس آمدہ اند محبت فقر و درویشی و.....

ان کے اجداد کا تذکرہ کیا جاچکا ہے کہ ایک طرف تو آپ حضرت شیخ حسن بصری کی اولاد میں سے تھے اور دوسری طرف امام زاہدی کے خانوادہ سے تعلق تھا (رک تعلیقات حاضر ۲۲/۱۶_۱۷)

۴۴/۵_۶ حاجی رمزی.....کہ بہ تعلیم سبق آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) مقرر بودند وحاجی مذکور صاحبِ مصافحہ نبوی اند (صلی اللہ علیہ وسلم)

حاجی عبدالرحمن رمزی اکابر علماء میں سے تھے ان کا مسکن خواجہ حسام الدین احمد ہی کا تھا یعنی بدخشاں، انہوں نے حرمین الشریفین کا سفر کیا اور شیخ سلطان علی دوسی سے مصافحہ کیا تھا جنہیں مصافحہ کی جید سند

Marfat.com

حاصل تھی (نزہۃ الخواطر: ۵/ ۲۱۵) ملا بدرالدین سرہندی نے لکھا ہے کہ حاجی رمزی نے مولانا محمد حاجی سے بھی مصافحہ کیا اور انہوں نے حاجی محمد خبوشانی سے (سنوات الاتقیاء، خطی، ورق: ۲۴۱۔الف) حضرت مجدد الف ثانی نے بھی حاجی رمزی سے مصافحہ کیا تھا، ان کے علاوہ حضرت خواجہ باقی باللہ، شیخ تاج الدین سنبھلی ثم مکی اور میر محمد نعمان بدخشی کو بھی اس مصافحہ کی سعادت نصیب ہوئی، میر نعمان بدخشی سے ملا بدرالدین سرہندی نے مصافحہ کیا تھا۔ (سنوات الاتقیا، ورق ۲۴۳۔ الف) گویا حضرت حاجی رمزی ایک بزرگ شخصیت کے مالک تھے جن کے زیر اثر خواجہ حسام الدین احمد نے تربیت پائی اور آغاز سے ہی طبع صالح تھی آپ نے مولف زادالمعاد کو خود بتایا تھا کہ وہ اپنے والد کے ہمراہ ہندوستان آئے تو ان کی عمر صرف پانچ سال کی تھی (ولادت ۹۷۷۔ ۹۸۲ھ ہجرت والد بسوی ہند = ۵ سال) گویا بہت کم سنی میں انہیں ابتدائی اسباق کے لئے حضرت حاجی رمزی کے سپرد کر دیا گیا، حضرات القدس میں بھی ہے کہ انہی کی صحبت سے درویشی کا باغ آپ کے سینہ میں جڑ پکڑ گیا (۱/ ۳۲۲) ہمیں ایسا معلوم ہوتا ہے کہ حضرت حاجی رمزی بھی ہندوستان آ گئے تھے۔ (رک مقدمہ)

۲۔۱/۴۵ (خواجہ حسام الدین احمد) در بلدۂ بہار تشریف داشتہ اند محلہ جداگانہ درآں بلدہ برای فقراء تقطیع نمودہ بودند مسمیٰ بہ فقر پورہ.....

گویا ابتداء میں جب خواجہ حسام الدین کا قیام بہار میں تھا تو اپنے طبعی رجحان کے تحت وہاں ایک محلہ آباد کیا جہاں فقراء و صلحاء کو آباد کیا اس مناسبت سے اس کا نام ہی فقر پورہ رکھا جو زادالمعاد کی تالیف

Marfat.com

(۱۰۴۴ھ/ ۱۶۳۴ء) تک وہاں آباد تھا، لیکن اب گنزیٹیر وغیرہ میں اس کا اندراج نہیں مل سکا۔

۴۵/۷۔۸ تا آ نکہ درسال نہصد ونودوہفت (۹۹۷ھ) ہمراہ نواب خانِ خانان مرحوم بہ مہم تہتہ نامزد شدند.....

یہاں حضرت مولف (خواجہ کلاں) کو تعین سنہ میں قدرے سہو ہوا ہے جیسا کہ انہی تعلیقات میں ہم لکھ چکے ہیں (۴۰/۶۔۷) کہ خان خانان کو ۹۹۹ھ میں یہ مہم سپرد کی گئی تھی، البتہ یہ ممکن ہے کہ آپ اس سے پہلے ہی (۹۹۷ھ) کو خانِ خانان سے متوسل رہے (تاریخ اکبری، تعلیقات: ۲۷۳) نواب غازی خان نے خواجہ حسام الدین احمد کو اپنی وفات ۹۹۲ھ کے وقت خانِ خانان کے سپرد کر دیا تھا۔ (مآثر رحیمی: ۳/۲۰)

۴۵/۱۲۔۱۳ اکبر بادشاہ امثالِ ما امراءزادہاء الوس چغتی را در رنگ انگشتانِ دست خود خیال می کرد

اکبر بادشاہ آپ سے اور آپ کے والد نواب غازی خان سے بہت محبت رکھتا تھا، جب نواب غازی خان کی وفات کی اطلاع (۹۹۲ھ) کو اسے ملی تو اکبر "ہموارۂ چشم گریاں و دلِ تفسیدہ داشتے" (اکبرنامہ: ۳/۴۳۶)

اس لئے ممکن نہیں تھا کہ اکبر خواجہ حسام الدین احمد کی ملازمت سے علیحدگی قبول کرتا ناچار آپ نے "وضع سودائی" اختیار کرنے کا فیصلہ کرلیا، استخارہ سے بھی یہی معلوم ہوا ناچار آپ نے یہی طریقہ اختیار کیا خانِ خانان نے آپ کو سمجھانے کی بہت کوشش کی لیکن بے سود آخر اس

Marfat.com

نے اس امر کی اطلاع بادشاہ کو دے دی۔

۴۷/۴-۶ اکبر پادشا تحقیق احوال آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) را بہ نواب شیخ ابولفضل..... کہ قرابتی با آنحضرت نیز داشت حوالہ فرمود

ابوالفضل نے آپ کو اپنے پاس بلا کر نرمی اور سختی دونوں طرح سے سمجھانے کی کوشش کی لیکن بے سود، بادشاہ نے آخر آپ کی علیحدگی منظور کر لی جس پر آپ نے شکر کے سجدات کئے،

ابوالفضل آپ کا برادر نسبتی تھا یعنی اس کی بہن کی شادی خواجہ حسام الدین احمد سے ہوئی تھی، وہ آخر وقت تک آپ کو واپس لانے کی فکر میں رہا اور سختی کرتا رہا، ہم نے ان امور کی تفصیلات کتاب حاضر کے مقدمہ میں دی ہیں۔

۴۷/۱۵-۱۶ جناب سیادت مآب میر محمد زاہد کہ از یاران ہم پرّہ آنحضرت اند نقل می کردند.....

میر سید محمد زاہد ہروی حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ کے خلیفہ اور خواجہ حسام الدین احمد کے تربیت یافتہ تھے، احوال کے لئے کتاب حاضر کا لاحقہ اور اس پر ہمارے تعلیقات ملاحظہ کریں۔

۴۸/۵-۷ بخاطر مقدس ایشاں گذشت کہ از اہل حقوق بہلی طلبند و بار خدمت و حق گذاری آں جماعت را از دوش ہمت خود ساقط نمایند ..... پس نخست آنحضرت بہ ولدہاء خود رجوع نمودند و گشتہ بہلی کردند.....

خواجہ حسام الدین احمد کے دو فرزند تھے اول خواجہ جمال الدین حسین دوم خواجہ سراج الدین محمد اور دو بیٹیاں تھیں، فرزند اول جہانگیر کے منصب داروں میں شامل تھے اور فرزند دوم کو مدت کے بعد منصب

Marfat.com

ملا تھا، سب سے چھوٹی بیٹی کم سنی میں فوت ہوگئیں اور بڑی بیٹی میرابراہیم حسین سے منسوب تھیں (زادالمعاد، تعلیقات مابعدرک مقدمہ کتاب حاضر)۔

۴۸/۱۰۔۱۲ بوالدۂ فرزندانِ خودحضرت عفت قباب..... بی بی فاطمہ کہ درعلو ہمت استعداد مقارن ومعاون آنحضرت بودند

یعنی آپ کی زوجۂ محترمہ بی بی فاطمہ بنت ملا مبارک ناگوری وہمشیرۂ ابوالفضل وفیضی تھیں ان کوآپ نے پیغام بھیجا کہ میں نے دنیا ترک کردی ہے اگر میرے ساتھ فقروفاقہ کی زندگی بسر کرنی ہوتو چلی آؤ، ورنہ تم اپنے بھائیوں کے پاس جاسکتی ہو، لیکن وہ بھی حضرت خواجہ باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہ کی عقیدت مند تھیں اس راہِ فقر میں ساتھ دینے کا عہد کرلیا، (رک مقدمہ کتاب حاضر)

۴۹/۷۔۱۱ ہمدراں ضمن حضرت خواجہ بیرنگ (باقی باللہ) باشارۂ روحِ مقدس خواجہ احرار..... از دہلی احرام سمرقند بستہ بہ لاہور رسیدند ودراں شہر معظم برآنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) شرف دیدار مبارک حضرت خواجہ دست دادو.....

یہاں حضرت خواجہ باقی باللہ کے آخری سفر ماوراء النہر کی طرف اشارہ ہے جو ۱۰۰۵۔۱۰۰۶ھ کو ہوا، اس سے قبل خواجہ حسام الدین احمد کی حضرت خواجہ کے ساتھ ملاقات ہوچکی تھی اورآپ ان سے بہت متاثر ہوئے تھے جونہی حضرت خواجہ خلافت یاب ہوکر سمرقند سے واپس آئے توآپ نے ان کا استقبال کیا اور حلقہء ارادت میں داخل ہوگئے (رک مقدمہ کتاب حاضر)

Marfat.com

۵۰/۷۔۸ .....مولانا بزرگ مولانا خواجگی املنگی ..... بااجازتِ مطلقہ ارشاد متوجہ ہندوستان شدند.....

حضرت خواجہ اجازت مطلقہ کے بعد ہندوستان آئے ایک سال تک لاہور میں قیام کے بعد ۱۰۰۷ھ کو دہلی تشریف لائے (کلمات الصادقین ۱۴۹ اور طبقاتِ شاہ جہانی ۱۰/۴ میں حضرت خواجہ کے ورودِ دہلی کا سنہ ۱۰۰۸ء غلط طور پر تحریر ہوا ہے (رک مقدمہ کتاب حاضر) ۱۰۰۸ھ کو حضرت خواجہ مولانا خواجگی ابن خواجہ درویش محمد کا وصال ہوگیا، حالات کے لئے ملاحظہ ہو:

محمد ہاشم کشمی: زبدۃ المقامات ص ۱۱، ۱۳

ایضاً: نسمات القدس، خطی، ۱۵۶۔۱۶۰

بدرالدین سرہندی: حضرات القدس، جلد اول قلمی ۳۴۲۔۳۴۸

کمال الدین محمد احسان: روضۃ القیومیہ ۱/۷۳

محمد فضل اللہ قندھاری: عمدۃ المقامات ۸۳۔۸۴

ناصرالدین بخاری: تحفۃ الزائرین، ۶۴۔۶۵

۵۰/۱۴۔۱۶ حضرت خواجہ..... بہ گونہ گوں بی نیازی وتغافل ظاہری آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) را امتیاز بخشیدند وچنداں درشکست نفس آنحضرت کوشیدند.....

معاصر مولف ملا بدرالدین سرہندی کا بیان ہے کہ حضرت خواجہ، خواجہ حسام الدین احمد کو ظاہر میں جلال سے اور باطن میں کمال سے تربیت فرماتے تھے، ظاہر میں آپ کو اپنے پاس سے نکال دیتے تھے اور باطن میں بلا لیتے تھے (حضرات القدس: ۱/۳۲۲)

Marfat.com

۵۲/۱۔۳ اتفاقاً ہمدراں ایام ایشاں ما را فرمودند کہ پیش والدۂ خود بروید کہ از برای شما سخت درآزار ند.....

یعنی حضرت خواجہ نے خواجہ حسام الدین احمد سے فرمایا کہ تمہاری والدہ تمہارے بارے میں سخت تشویش اور پریشانی میں مبتلا ہے ان سے ملو.....

اس کا مطلب ہے کہ خواجہ حسام الدین احمد کی والدہ یعنی نواب غازی خان کی زوجہ اس وقت (۱۰۰۸۔ ۱۰۱۲ھ) بقید حیات تھیں اور انہوں نے طویل عمر پائی تھی، ممکن ہے وہ دہلی ہی میں رہتی ہوں، کیوں کہ ۹۹۲ھ میں نواب غازی خان کی وفات کے بعد جب اکبر نے خواجہ حسام الدین طلب کیا تھا تو وہ ''مخدرات'' سمیت دارالسلطنت آگرہ گئے تھے (زادالمعاد یعنی کتاب حاضر) اور بعد میں ان کے بلانے پر دہلی آگئی ہوں، کتب تاریخ ان امور کی شہادت پیش نہیں کرتیں۔

۵۳۔۵۴/۱۹۔۲

حضرت خواجہ قدس سرہ در قلعہ فیروز آباد دہلی اختیار سکونت فرمودند مسجد ایں قلعہ کہ در کمال ارتفاع ونہایت نور وضیاء ست.....

فیروز شاہ تغلق نے دہلی میں دریائے جمنا کے کنارے ایک شہر ۷۵۵ھ/ ۱۳۵۴ء میں آباد کیا جو اس کے نام سے فیروز آباد سے موسوم ہوا، عفیف کے الفاظ ''درکرانہ لب آب جون زمین موضع کاوین اختیار کردہ'' (تاریخ فیروز شاہی ۱۳۴) ،اس نو تعمیر شہر کے لئے بہت

Marfat.com

سے قریبی علاقے بھی اس میں شامل کئے گئے، اس میں آٹھ مساجد بنوائی گئیں، ایک مسجد خاص تھی (ایضاً ۱۳۵)، برنی نے اس شہر میں تعمیر ہونے والے قلعہ کو مضبوط ترین قرار دیا ہے۔ (فیروز آباد حصنی محکم تر در حدود بھٹنیر بنافرمودہ اند (تاریخ فیروز شاہی ۵۶۶) گویا کوٹلہ فیروز شاہ یہی ہے، یہی اب دارالسلطنت بھی بن گیا تھا، پورا علاقہ حصار اور قلعہ کی مانند تھا۔

مسجد فیروزی دو منزلہ ہے پہلی منزل کے اندر چھوٹے بڑے حجرے ہیں، دوسری منزل پر یہ وسیع مسجد ہے، اس میں ایک تہہ خانہ بھی ہے جس کا ذکر زادالمعاد اور اسرار یہ میں بھی آیا ہے، یہ تین سوفٹ مربع ہے، مسجد کے صحن کے تین طرف کے حجرے منہدم ہو چکے ہیں، اس کے ایوان کی چھت بھی گر گئی ہے، اسی مسجد میں حضرت خواجہ باقی باللہ نے سمرقند سے تشریف لاکر، دعوت وارشاد کا سلسلہ شروع کیا تھا یہیں بڑے بڑے علماء وصوفیہ آپ کی خدمت میں حاضر ہوئے تھے ان میں حضرت مجدد الف ثانی اور حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی جیسے اکابر ان سے وابستہ ہوکر مشق سلوک میں مصروف رہے۔ (دلی کی تاریخی مساجد ۱/ ۱۰۷۔۱۰۹)

مزید تفصیل کے لئے ملاحظہ ہو:

۱.....احمد خان، سرسید: آثار الصنادید مرتبہ خلیق انجم ۱/ ۱۳۴۔۱۳۵

۲..... فتوحات فیروز شاہی مرتبہ مترجمہ انگریزی از عذرا علوی، دہلی

Marfat.com

۳..... مرزا سنگین بیگ: سیر المنازل مرتبہ وترجمہ اردو شریف حسین قاسمی دہلی ۱۴۸، بشیر الدین احمد: واقعات دار الحکومت دہلی، دہلی ۱/ ۱۹۲

4. Zafer Hasan: Monuments of Delhi,vol:I

5. Nath, R: History of sultanate architecture. p. 62. 63

6. Verma, Amrist: Forts of India, p.8-9

حضرت خواجہ باقی باللہ (ف ۱۰۱۲ھ/ ۱۶۰۳ء) کے عہد میں اس قلعہ ومسجد کی حالت زار کتاب حاضر (زاد المعاد) سے اہل آثار قدیمہ کچھ معلومات اخذ کر سکتے ہیں کہ یہ بے توجہی کے سبب خراب ہوگئی تھی جس کی تطہیر خود حضرت خواجہ حسام الدین احمد نے اپنے ذمہ لے لی تھی.....

۵۴/ ۱۰۔۱۱ یک طبق طعامی حضرت والدۂ خواجہ ما (خواجہ باقی باللہ) برای ما می فرستادند.....

اس کا مطلب یہ ہے کہ حضرت خواجہ کی والدۂ محترمہ خواجہ حسام الدین احمد اور ان کے اہل خانہ کیلئے طعام خود پکا کر روزانہ بھیجتی تھیں، اس سے مندرجہ ذیل امور کی وضاحت ہوتی ہے:

۱.....حضرت خواجہ کی والدہ متوسلین حضرت خواجہ کے لئے کھانا تیار کرتی تھیں اور وہ حضرت خواجہ کے ساتھ ہی قلعہ فیروزی میں مقیم تھیں۔

۲.....حضرت خواجہ کے والد گرامی قاضی عبد السلام خلجی سمرقندی قرشی کے کابل سے ہندوستان آنے کا تذکرہ کہیں نہیں ملتا جس سے قیاس ہوتا ہے کہ ان کا وہیں وصال ہو گیا ہوگا غالباً کابل سے پورے خانوادہ کی ہجرت کا سبب یہی انتقال والد بھی ہوسکتا ہے۔

Marfat.com

۳.....حضرت خواجہ حسام الدین احمد کے متعلقین بھی حضرت خواجہ کے ساتھ ہی قلعہ فیروزی کے قریب ہی رہتے تھے۔

۵۵/۱۳۔۱۴ از مسجد (فیروزی) تا عمارت تکسال کہ ابنیہ آں عمارت بہ دیوار شمالی منضم است.....

گویا فیروز شاہ تغلق نے سکہ سازی کے لئے جو کارخانہ بنایا تھا وہ اس مسجد شریف سے متصل تھا۔

۵۵/۱۵۔۱۶ تفرج دریا چونکہ پایانِ مسجد جاری است.....

برنی نے فیروز آباد کی تعمیر اور قلعہ (حصار) کی تفصیل بیان کرتے ہوئے لکھا ہے کہ دور دراز مقامات سے نہریں کاٹ کر پانی ان حصاروں کے لئے لایا گیا جوان کی دیواروں کے نیچے بہتا ہے.....

(تاریخ فیروز شاہی:۵۶۶)

دریائے جمنا کو کاٹ کر اس شہر کے نزدیک جاری کیا (سیر المنازل ۱۴۸)

۵۶/۳۔۵ بایں بندہ (مولف) می فرمودند کہ روزی برادرِ ما (خواجہ حسام الدین احمد) خواجہ علاء الدین حسین با تجمل وتعزز امرای بہ دیدن حضرت خواجہ ما (باقی باللہ) آمد.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کے برادر اصغر جن کی خود انہوں نے پرورش کی تھی زمرۂ امراء میں شامل تھے لیکن کتب تاریخ میں ان کا ذکر نہیں ملتا، غالباً ان کا منصب کم درجہ کا ہوگا، زاد المعاد کی اگلی سطور سے اندازہ ہوتا ہے کہ وہ بھی حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ سے عقیدت مندانہ ملنے کے لئے آتے تھے.....

۵۶/۱۹۔۲۰ میاں شیخ رستم کہ از مقبولانِ حضرت خواجہ واکمل احباب آنحضرت اند.....

Marfat.com

حضرت میاں شیخ رستم کے احوال کتاب حاضر کے لاحقہ میں ملاحظہ کریں۔

۵۷/۵۔۶ پس حضرت خواجہ بہ خانِ خانان فرمودند.....

مرزا عبدالرحیم خانِ خانان کے حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ کے ساتھ بہت ہی عقیدت مندانہ روابط تھے وہ آپ کی خانقاہ کے مصارف ادا کرتا رہتا تھا، ہم نے کتاب حاضر کے مقدمہ میں ایسے شواہد یکجا کر دیئے جن کا تعلق ان حضرات کے ساتھ اس کی عقیدت مندی سے ہے، جس وقت خانِ خانان حضرت خواجہ سے ملنے آیا تو خواجہ حسام الدین احمد بھی حاضر تھے انہوں نے اکبری ملازمت سے علیحدگی کے لیے ''دیوانگی اور سودائی'' کا راستہ اختیار کیا تھا اس لئے ان کی طرف اشارہ کرتے ہوئے حضرت خواجہ نے فرمایا کہ ''این دیوانہ مابدنیست''

Marfat.com

فصل چہارم

۵۷/۱۵۔۱۷ آنحضرت درنہایت کارچوں اجازت مطلقہ ءارشاد کہ از حضرت خواجہ خود (خواجہ باقی باللہ) یافتند بحسنِ التجاو کمال تواضع خویشتن را از سرو برگ ایں منصب دوروانمودند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کو حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ سے اجازت مطلقہ حاصل ہوگئی تھی لیکن آپ نے اس امر عظیم سے اپنی معذوری ظاہر کی، حضرت خواجہ نے آپ کو اس قول میں صادق پایا تو عذر قبول کرلیا۔ (حضرات القدس ۱/)

دوسرے معاصر مولف خواجہ محمد ہاشم کشمی نے بھی ایسا ہی لکھا ہے، البتہ یہ بتایا کہ حضرت خواجہ کے حکم کی تعمیل کیلئے صرف ایک فرد طالب کو ''تعلیم ذکر'' دی تھی اور یہ بھی لکھا ہے کہ حضرت خواجہ نے جب ان کو ''فرط آزادگی وتفرید'' کے باعث اس امر سے معذور جانا تو عذر قبول فرمالیا اور ایک سرد آہ بھری اور فرمایا کہ ''خوب کرد وخود را خلاص ساخت'' (زبدۃ المقامات:۷۹۔۸۰)۔

۵۸/۱۔۴ حضرت خواجہ (باقی باللہ) دراواخر عمر قبل از رحلت بہ دوسہ سال زمام توجہ ازصوبِ ارشادوراہ نمونی طلاب برگرداندہ.....

یعنی حضرت خواہ باقی باللہ قدس سرہ نے اپنے آخری ایام حیات

Marfat.com

میں وصال سے دو تین سال قبل دعوت وارشاد کا سلسلہ روک کر گوشہ نشینی اختیار فرمالی تھی ..... زبدۃ المقامات ۱۵۵۔ ۱۵۶ وبہ بعد، حضرات القدس ۲ / ۳۸ سے بھی اس قسم کے امور کی طرف اشارہ ملتا ہے بلکہ حضرات القدس میں ہے کہ حضرت خواجہ نے فرمایا کہ میری مشیخت کا مقصد حضرت مجدد الف ثانی احمد سرہندی کا ظہور تھا اب ان کی موجودگی میں میں نے ''مشیخت ترک'' کردی ہے۔

یہ حضرت خواجہ کا انتہائی انکسار وتواضع تھا، دراصل زادالمعاد کے مطالعہ سے یہ امر واضح ہوتا ہے کہ حضرت خواجہ کے وصال (۱۰۱۲ھ) کے بعد حضرت خواجہ کے خلفاء نے آپ کے جانشین خواجہ حسام الدین احمد سے رجوع کیا جن میں سے بعض کے حالات کتاب حاضر کے لاحقہ میں درج ہیں اور بعض اصحاب نے حضرت مجدد الف ثانی کی خدمت میں رہ کر تکمیل کی، ان دونوں حضرات نے دعوت وارشاد اور تربیت اصحاب کے فرائض انجام دیئے ان میں اختلاف ہرگز نہیں تھا۔ (رک مقدمہ کتاب حاضر)

۵۸ / ۷۔۹ حضرت خواجہ ایشاں (خواجہ حسام الدین احمد) را رفیق اعلاء طریقہ برگزیدہ خود دانستہ ازمیاں سائر اصحاب ہمیں ایشاں رامحرم راز و ہمدم و دمساز خود برگزیدند.....

یعنی حضرت خواجہ کے خلفاء میں سے خواجہ حسام الدین احمد آپ کے سب سے زیادہ قریب، محرم راز، ہمدم اور دمساز تھے، آپ نے ہی حضرت خواجہ کے دو کم سن صاحبزادوں کی تربیت کی اور ان کی تعلیم کا اہتمام فرمایا، پھر دونوں صاحبزادے حضرت مجدد الف ثانی کی تعلیم و

Marfat.com

تربیت سے بہرہ ور ہوکر مرتبہ کمال پرفائز ہوئے (حضرات القدس : ۳۱۲۱۔۳۱۶، زبدۃ المقامات: ۶۱۔۶۴)

۵۸/۱۲۔۱۷ آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) ہم از نخست ہماں طریقہ را کہ طریقہ مرضیہ مختارہ آخر عمر حضرت خواجہ بود اختیار نمودہ خود را از ہنگامہ آرائی برکراں داشتند ..... و بعداز رحلت حضرت خواجہ قوام و نظام منتسبان ومخصوصانِ حضرت خواجہ راجع و ایل بوجود مبارک آنحضرت گشت وآنحضرت ولی عہد و قائم مقام و صاحبِ سجادہ راستین حضرت خواجہ بودہ.....

یعنی دہلی میں حضرت خواجہ کی مبارک خانقاہ کی تولیت کی تمام تر ذمہ داری خواجہ حسام الدین احمد نے ادا کی آپ اپنے شیخ حضرت خواجہ کی طریقہ کے مطابق پہلے تو خود کو اس ہنگامہ ارشاد سے الگ رکھا لیکن بالآخر تمام ذمہ داریاں آپ ہی پر آن پڑیں.....(رک مقدمہ کتاب حاضر)

۵۸/۲۰، ۵۹/۱۔۱۰

دراتبداء ایام رحلت حضرت خواجہ قدس سرہ ارادہ آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) آں بود کہ با جمعی از کمل اصحاب حضرت خواجہ مثل میاں شیخ الہ داد ..... و میر محمد نعمان ..... میاں شیخ نعمت اللہ ..... و ..... میر محمد زاہد ..... و ..... میاں شیخ یعقوب ..... ومیاں شیخ رستم ..... درجوار تربت منور حضرت خواجہ دیوار بستہ ہا خرگاہ پوش ساختہ مدت اعمار درانجا بسر برند.....

ان اصحاب کے احوال وکمالات کے لئے اس کتاب کے آخر میں لاحقہ اور کتاب پر ہمارا مقدمہ ملاحظہ کریں۔

۵۹/۱۲۔۱۵ آنگاہ سلطان جلالت عنوان جہانگیر پادشاہ جہت تسکین فتنہ خروج سلطان

Marfat.com

خسرو از دارالسلطنت اکبرآباد نہضت نمودہ بہ دہلی رسیدند..... ونواب خان اعظم از سادہ لوحی درمجلس آں پادشاہ..... ذکر آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) درمیان آوردند.....

یعنی جہانگیر بادشاہ اپنے فرزند سلطان خسرو (ولادت ۹۹۵ھ/ ۱۵۸۶ء وفات ۱۰۳۱ھ/۱۶۲۱ء) کی بغاوت (۸ ذی الحج ۱۰۱۴ھ، گرفتاری محرم ۱۰۱۵ھ/۱۶۰۶ء) کوفرو کرنے کے لئے فوج کے ساتھ روانہ ہوا، اس کے سب سے معتمد امیر نواب مرتضیٰ خان فرید بخاری نے اس بغاوت کوختم کیا (آئین اکبری، تعلیقات بلوخمان ۴۵۵۔۴۵۶) تو ۱۰۱۵ھ کو جہانگیر لاہور سے دہلی پہنچا۔

نواب خان اعظم مرزا عزیز کوکہ (ف ۱۰۳۳ھ/ ۱۶۲۳ء) اکبر بادشاہ کا رضاعی بھائی تھا، اس کی والدہ جے جے آنگہ نے مرزا عزیز کے ساتھ ہی اکبر کو بھی دودھ پلایا تھا، جس کا اکبر آخر وقت تک معترف رہا، وہ مذہب کے معاملہ میں خاصا متصلب تھا اور اکبر کے دین الٰہی کی اس نے پیروی نہیں کی اور اس معاملہ میں وہ بلا تکلف اکبر کو برا کہتا تھا، زمانہ سازی اس میں بالکل نہیں تھی۔ (مآثر الامراء: ۱/۶۸۶) یعنی زادالمعاد میں اس کی جس سادہ لوحی کا ذکر ہے کتب تاریخ سے اس کے شواہد ملتے ہیں اس نے اپنی اس سادگی میں جہانگیر سے خواجہ حسام الدین احمد کی دنیا سے بے نیازی اور حضرت خواجہ کے ساتھ عشق کا تذکرہ کردیا۔

۱۸/۵۹ معلوم آں بادشاہ (جہانگیر) شد پس آں پادشاہ عظیم ایشان استقبال ناکردن آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) موکب ہمایوں راحمل

Marfat.com

براستغناء عرف وعادت نمودہ ..... غیرت بردہ حکم باحضار آنحضرت نمود.....

یعنی جہانگیر آپ کے استغناء کی وجہ سے غصہ میں آ گیا اور کہا کہ اس نے ہماری دہلی آمد پر ہمارا استقبال کیوں نہ کیا، اس لئے اس نے آپ کو طلب کرلیا گویا یہ واقعہ خسرو کی مذکورہ بغاوت ۱۰۱۵ھ/ ۱۶۰۶ء کے دوران کا ہے جب آپ ملازمت وترک علائق فرما کر اس سے پندرہ سال پہلے ہی گوشہ نشین ہو چکے تھے یہ بھی ممکن ہے کہ آپ نے جہانگیر کے والد یعنی اکبر بادشاہ سے گلوخلاصی کے لئے جو ''وضع سودائیانہ'' اختیار کی تھی کے خلاف بھی جہانگیر بادشاہ کے کان بھرے گئے ہوں..... (رک مقدمہ کتاب حاضر)

۶۰/۱۔۳ چوں آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) را حاضر ساختند از شدت غیظ وثورانِ غضب انواع ایذاء جفاء بدنی برآنحضرت اجرا نمود.....

یعنی جب خواجہ حسام الدین احمد جہانگیر کے طلب کرنے پر اس کے پاس گئے تو وہ غضب ناک ہوگیا، اور آپ کو کئی قسم کی جسمانی سزائیں دیں جسے آپ نے صبر وتحمل سے برداشت کیا..... جہانگیر اسی طرح غضب میں آیا کرتا تھا، اس نے اس طرح کئی اور اصحاب کیساتھ بھی کیا حضرت مجدد الف ثانی کو دربار میں طلب کیا جب آپ اپنا دفاع کامیابی سے کر چکے تو سجدہ نہ کرنے کے جرم میں آپ کو قلعہ گولیار میں قید کر دیا اور نہایت بیہودہ الفاظ اپنی توزک میں آپ کے متعلق لکھے لیکن بعد میں حقیقت حال معلوم ہوجانے پر آپ کو رہا کیا معافی مانگی، اس نوعیت کا معاملہ خواجہ حسام الدین احمد کے ساتھ بھی پیش آیا.....

Marfat.com

۶۰/۷۔۱۴ در چند روز اعانت الٰہی و مدد ربانی پذیرائی وقت آنحضرت گشت وآں پادشاہ..... از ثوران قہر وفور آں غضب تنزل فرمود برسر ملایمت ودل جوئی آمدند..... پس موازی دوہزار بیگھا املاک وہزار روپیہ نقد سالیانہ برای خادمان آنحضرت تعین فرمود وحضور درموسم نوروز بہ شرط قرب موکب ہمایوں برایشاں تحمیل نمود.....

آپ نے صبر وتحمل کے ساتھ جہانگیر کی ایذا رسانی کو برداشت کیا آخر وہ نرمی پر آمادہ ہوا اور دو ہزار بیگھا زمین اور ایک ہزار روپیہ سالانہ آپ کی خانقاہ کے مصارف کے طور پر منظور کیا لیکن ساتھ ہی یہ شرط بھی عائد کردی کہ آپ کو ہر نوروز کے موقع پر دربار میں حاضر ہونا ہوگا۔

کتب تاریخ میں اس املاک اور ایک ہزار روپے سالانہ کی تفصیلات نہیں ملتیں البتہ آپ کا جہانگیر کے پانچویں سال جلوس (۱۰۱۸ھ/ ۱۶۱۰ء) میں جشن نوروز کے موقع پر پرگنہ باری کے ایک قصبہ ناگ تھل (توزک جہانگیری مطبوعہ ایران: ۹۵ میں اس قصبہ کو ناگ تھل، توزک مرتبہ سرسید احمد خان ۸۹ میں باک بہل ہے بیورج نے اس کے انگریزی ترجمہ میں اسی کو اپنایا ہے یعنی (Bak Bhal) ۱/ ۱۶۵، اور توزک کے جدید انگریزی ترجمہ تھیکسٹن (Thackston) نے ایرانی ایڈیشن کی پیروی میں اسے (Nag thal) ہی پڑھا ہے (ص: ۱۰۷)، خواجہ حسام الدین احمد کو ایک ہزار روپے نقد اور ایک فرجی شال دینے کا ذکر کیا ہے:

''بہ شیخ حسام الدین ولد غازی خان بدخشی کہ طریقہ درویشی وگوشہ

Marfat.com

نشینی اختیار نمودہ ہزار روپیہ وفرجی شال شفقت نمودم''

(توزک جہانگیری طبع ایران: ۹۵، طبع سرسید احمد خان ص: ۸۰)

یہاں ایرانی ایڈیشن میں ''خرجی سال'' بالکل بے معنی ہے اور سرسید احمد خان کے مرتبہ نسخہ میں ''فردے شال'' بھی غیر واضح ہے۔ البتہ بیورج جس نے اس کا ترجمہ فرجی شال کیا ہے جو مفہوم کے قریب ہے یعنی جہانگیر نے خواجہ شیخ حسام الدین احمد کو ایک ہزار روپے اور ایک ایسی شال دی جسے ڈھیلے لباس کے طور پر اوڑھ لیا جاتا ہے جو صوفیہ طریقہ کے مطابق ہے فرجی اس شال کو کہتے ہیں جو آگے سے کھلا ہوا ہو، ایک قسم کا چغہ ہے (آئین اکبری بحوالہ اردو لغت: ۱۳ / ۸۷۸)

یہاں جہانگیر کے اپنے الفاظ کہ خواجہ حسام الدین احمد نے طریقہ درویشی و گوشہ نشینی اختیار کر لی ہے سے عیاں ہے کہ وہ اس امر سے بخوبی واقف تھا کہ خواجہ حسام الدین احمد نے میرے والد (اکبر بادشا) سے خلاصی حاصل کرنے کے لئے جو طریقہ (وضع سودائیان) اختیار کیا تھا اس کے الفاظ سے صاف معلوم ہو رہا ہے کہ اسے کسی کے اکسانے پر خواجہ حسام الدین احمد کو حاضر ہونے اور ترک ملازمت کیلئے دیوانگی کا بہانہ بنانے کا علم ہو گیا تھا.....لیکن جب اسے یقین ہو گیا کہ آپ واقعی دنیا سے تعلق نہیں رکھتے تو انہیں معاف کر دیا لیکن ان کے لئے ہر سال نوروز کے موقع پر حاضری لازم قرار دے دی.....ممکن ہے بعد میں مزید یقین آجانے پر حاضری موقوف کر دی ہو کیوں کہ کتب تاریخ اور خود توزک جہانگیری میں آپ کی صرف اسی حاضری کا ذکر

Marfat.com

ملتا ہے، بلکہ اسی طرح اس نے بعد میں جب حضرت مجدد الف ثانی کو قلعہ گوالیار سے رہا کیا تو آپ کو اپنے لشکر کیساتھ رہنے کا حکم بھی دیا لیکن جب اس کے شکوک رفع ہوئے تو سرہند جانے کی اجازت دے دی۔ (مقدمہ کتاب حاضر)

اب رہا املاک دو ہزار بیگھا تو اس کا ذکر توزک میں اس نے نہیں کیا اور نہ ہی سالانہ امداد ایک ہزار روپے کا تذکرہ کیا ہے، اس سے اندازہ ہوتا ہے کہ آپ کی ہر حاضری کے موقع پر جہانگیر آپ کو نذرانہ پیش کرتا ہوگا، جس کا اس نے تذکرہ نہیں کیا کیوں کہ انہیں حاضری کا حکم اور ان کو سزا دینے کا ذکر اس نے اپنی توزک کے پہلے سال جلوس کے واقعات (جب خسرو نے بغاوت کی تھی) کے تحت نہیں کیا البتہ کتاب حاضر (زادالمعاد) کے ذریعہ علمی اور روحانی دنیا کو پہلی بار اس املاک و سالانہ امداد کا علم ہوا ہے۔

۶۰/۱۵-۱۶ آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) نیز بہ حکم اقتضاء وقت و دفع اذیت رضا بدن دادہ مصحوب عافیت قرین صحت وسلامت بہ دہلی تشریف آوردند.....

گویا ۱۰۱۵ھ/۱۶۰۶ء کی طلبی اور سزائے جسمانی سے نجات پا کر آپ بصحت وسلامتی واپس دہلی آ گئے، اس سے صاف عیاں ہے کہ جہانگیر نے آپ کو اپنے قیام دہلی کے دوران طلب نہیں کیا تھا بلکہ اجمیر پہنچ بلایا تھا، آپ وہاں سے بغیر قید و بند کی سزا کے واپس آ مستقر دہلی آ گئے، لیکن آپ بادشاہ کے حکم کے مطابق ہر سال نوروز موقع پر حاضر ہوتے رہے اور ''اہل دولت سے اختلاط'' سے پریشا

Marfat.com

رہے، حضرت خواجہ باقی باللہ کے فرزندان گرامی کی تعلیم وتربیت میں بھی مصروف رہے اور اس ''قرارداد'' کے تحت عمر گذراتے رہے۔

۶۱/۱-۳ سکونت واقامت در گوشہ قلعہ فیروز آباد اختیار نمودند وعزیزان ودوستان مذکور را نزدیک بہ خانہ خود جاہای تعین نمودہ.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد نے قلعہ فیروز آباد (دہلی) کے جوار میں سکونت اختیار کر لی تھی حضرت خواجہ باقی باللہ کے دونوں صاحبزادوں، حضرت خواجہ کی والدہ محترمہ اور دیگر عزیزوں واہل وعیال سمیت وہیں رہنے لگے تھے۔

۶۱/۱۳-۲۰ چوں یک مدتی بریں وضع گذشت از تصور، ملاقات ہر سالہ پادشاہ وابناء دولت در نوروز تفرقہ تمام در وقت شریف بملاحظہ نمودہ ارادۂ سفر حجاز نمودند.....و.....تا اکبر آباد رسیدہ..... کہ از ارواح طیبہ اشارہ بہ فسخ آں عزیمت شدہ

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کو جب اسی طرح چند سال تک حسب حکم نوروز کے موقع پر جانا پڑا تو آپ کے وقت شریف میں تفرقہ پیدا ہو گیا آپ نے مع متعلقین حرمین الشریفین منتقل ہونے کا ارادہ کرلیا، اس سلسلہ میں آپ نے اپنے پیر بھائی حضرت مجدد الف ثانی کو لکھا کہ ''اب چاہتا ہوں کہ مع متعلقین حرمین الشریفین جا کر سکونت اختیار کرلوں اور وہیں دفن ہو جاؤں، اس سلسلہ میں آپ سے کشفی طور پر معلوم کرنے کی درخواست کی تو آپ نے جواباً تحریر فرمایا'' میرے مخدوم مکرم! متعلقین کا جانا نظر نہیں آتا بلکہ نزدیک ہے کہ ان کو روکنا معلوم ہوا اگر آپ تنہا جائیں تو نظر میں اچھا معلوم ہوتا ہے اور امید ہے

Marfat.com

کہ خیریت سے پہنچ جائیں گے اور معاملہ اللہ سبحانہ کے سپرد ہے۔

(مکتوبات امام ربانی: ۳/۴۰)

یہ مکتوب مکتوبات حضرت مجدد الف ثانی کی تیسری جلد میں شامل ہے جو ۱۰۳۱ھ/۱۶۲۱ء کو مرتب ہو کر مقبول ہو چکی تھی، اس لئے خواجہ حسام الدین احمد کے سفر حجاز کی تاریخ بھی حدود یہی ہوگی، گویا اس سنہ تک آپ کے برابر نوروز کے جشنوں میں شرکت کا ذکر کیا جا چکا ہے، اس سلسلہ میں انہوں نے خود خواجہ کلاں (مولف زاد المعاد) کو بتایا کہ جب انہوں نے ارواح خواجہ قطب الدین بختیار اور خواجہ باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہما سے رجوع کیا تو انہوں نے بھی سفر کی اجازت نہیں دی، اگرچہ آپ اس سفر کی غرض سے اکبرآباد (آگرہ) تک چلے گئے تھے لیکن جب حضرت مجدد الف ثانی کے مکتوب مذکور کے ملنے اور ارواح بزرگان کی ممانعت کے باعث واپس دہلی تشریف لے آئے اور تاحیات حضرت خواجہ کے تمام مریدین وخلفاء کے ''ظاہر و باطن'' میں معاون رہے، حضرت خواجہ باقی باللہ کی والدہ محترمہ نے بھی کم سن بچوں کی جدائی گوارہ نہ کی، جس کا مطلب ہے کہ آپ کی والدہ محترمہ نے طویل عمر پائی اور وہ اس سفر (حدود ۱۰۳۱ھ/۱۶۲۱ء) تک بقید حیات تھیں۔

۶۲/۱۵-۱۷ روی توجہ وزمام ہمت بہ تربیت و تعلم خواجہ زادہاء خود صرف نمودہ نہایت شفقت و مہربانی و کمال تلطف کہ از ہیچ پدری نسبت بہ فرزندانِ حقیقی متصور نہ باشد.....

اس پورے پیراگراف کا مطلب یہ ہے کہ حضرت خواجہ باقی باللہ کے دونوں کم سن بچوں یعنی خواجہ عبیداللہ ملقب بہ خواجہ کلاں

Marfat.com

(مولف کتاب حاضر)اور خواجہ عبداللہ ملقب بہ خواجہ خرد کی تعلیم و تربیت خواجہ حسام الدین احمد نے کی تھی کیوں کہ حضرت خواجہ نے اپنے وصال (۱۰۱۲ھ) کے وقت انہیں یہی وصیت فرمائی تھی کہ اگر میں زندہ نہ رہا تو میرے بچوں کی تربیت تمہارے ذمہ ہوگی چنانچہ آپ تاحیات اس امر کے تحت ان بچوں کی ہر طرح تربیت کرتے رہے گویا ان میں سے ایک تو کتاب حاضر کے مولف خواجہ کلاں تھے جو خود یہ لکھ رہے ہیں کہ انہوں نے ہماری تربیت ایسے کی کہ کوئی اپنے حقیقی بیٹوں کی بھی نہیں کرسکتا، اس کا اعتراف حضرت مجدد الف ثانی نے بھی کیا ہے، فرماتے ہیں کہ انہوں نے دونوں مخدوم زادوں کی تربیت اور خدمت اپنے ذمہ لے لی ہے (مکتوبات:۱/ ۲۶۶/، ۲۲۹وغیرہ)

یعنی وصال حضرت خواجہ کے وقت خواجہ کلاں دو سال چار ماہ کے تھے اور خواجہ خرد صرف دو سال کے تھے۔ (رک مقدمہ کتاب حاضر احوال، مولف و بردار مولف)

ان دونوں صاحبزادوں کی باطنی تربیت خود حضرت مجدد الف ثانی نے سرہند بلا کر کی تھی (حضرات القدس:۱ / ۳۱۲، زبدۃ المقامات ص: ٦٦) خواجہ خرد کو حضرت مجدد الف ثانی سے بڑا انس تھا وہ کئی بار وارفتگی میں دہلی سے پیدل چل کر ہی سرہند آپ کی خدمت میں پہنچے تھے۔ (زبدۃ المقامات:٦٧)

خود خواجہ کلاں نے کتاب حاضر میں لکھا ہے کہ مجھ سے خواجہ حسام الدین احمد نے فرمایا کہ میری یہ دلی خواہش ہے کہ حضرت خواجہ کے صاحبزادوں سے حضرت خواجہ کے تمام خلفاء کا رابطہ رہے اور وہ حق

Marfat.com

''استاذی واتالیفی'' ادا کریں۔

۶۲/۱۵۔۱۷ اہلیہ بزرگ آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) رابعۃ العصر وبارعۃ الدہر ام الکرام بی بی فاطمہ ازیں سرای ناپائیدار بہ جوار رحمت پروردگار رحلت نمودند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کی اہلیہ بی بی فاطمہ تھیں جو ملا مبارک ناگوری کے بیٹی اوور ابوالفضل وفیضی کے بہن تھیں، قریب العہد ماخذ ذخیرۃ الخوانین (۱/ ۲۴۳) میں ہے کہ وہ ابوالفضل کی بہن تھیں، یہی بات مآثر الامراء (۲/ ۸۵۷) میں بھی ہے، حضرات القدس (خطی ورق: ۴۱۸۔الف) میں بھی اس قرابت داری کا تذکرہ ہے، بلوخمان نے آئین اکبری (۱/ ۴۸۸) میں بھی ابوالفضل کی بہن کے ساتھ عقد کا ذکر ہے لیکن معاصر ماخذ مآثر رحیمی (۳/ ۱۹) میں ہے:

'' نسبت خویشی میانہ او (نواب غازی خان) و شیخ ابوالفضل بہم رسیدہ بود، چنانچہ شیخ مومی الیہ باونست کردن را فخرِ خود دانستہ ہمشیرۂ خود را بحبالہ او را در آورند''

یعنی ابوالفضل کی بہن نواب غازی خان کے عقد میں تھی اور ابوالفضل اس نسبت پر فخر کیا کرتا تھا، جو خاندانی اور دیگر کتب تاریخ کے خلاف ہے ہم اس سے پہلے ذخیرۃ الخوانین (تالیف ۱۰۶۰ھ/ ۱۶۵۰ء اور مآثر الامراء کے بیانات کے حوالے سے لکھ چکے ہیں کہ ابوالفضل کی بہن خواجہ حسام الدین احمد سے منسوب تھیں یہاں مآثر رحیمی کے مولف عبدالباقی نہاوندی کو غلط فہمی ہوئی ہے، تاہم یہ اس امر کا بین ثبوت ہے

Marfat.com

کہ یہ رشتہ نواب غازی خان کی وفات (۹۹۲ھ/ ۱۵۸۴ء) سے قبل ہی ہوا تھا جبکہ خواجہ حسام الدین احمد کی عمر حدود چودہ پندرہ سال تھی، بی بی فاطمہ بنت ملا مبارک ناگوری کا ۱۰۲۲ھ/ ۱۶۱۳ء کو انتقال ہوگیا۔ (زادالمعاد، ص: ۲۳۴) مقدمہ کتاب حاضر میں ہم نے ان کے اپنے شوہر خواجہ حسام الدین احمد کے ساتھ ترک دنیا کرنے کے شواہد پر بحث کی ہے۔

۶۴/۸۔۱۲ آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) بعداز یک مدتی تزوج دوم اختیار فرمودند اعنی حریم..... عصمت وجلال محسودۃ الرجال..... بی بی زہری کہ والدۂ ماجدۂ ایشاں..... بی بی دولت.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد نے اپنی پہلی اہلیہ بی بی فاطمہ کے انتقال (۱۰۲۲ھ) کے ایک عرصہ بعد دوسرا عقد بی بی زہری سے کیا جو بی بی دولت کی صاحبزادی تھیں، بی بی دولت حضرت خواجہ باقی باللہ کی تربیت یافتہ اور خلافت یاب تھیں جو خواتین کی تعلیم وتربیت پر مامور تھیں، بی بی زہری کے بطن سے ایک فرزند خواجہ سراج الدین محمد اور ایک دختر متولد ہوئیں اور زوجہ اول بی بی فاطمہ کے بطن سے بھی ایک فرزند جمال الدین حسین اور ایک دختر نے جنم لیا تھا۔ (زادالمعاد) بی بی دولت کے حالات کتاب کے لاحقہ میں ص ۲۳۳۔۲۳۵ ملاحظہ کریں۔

۶۴/۱۹۔۲۰ چوں از تربیت یک طبقہ فارغ می شدند میلان..... طبع مبارک بہ صحرا علی الخصوص بہ جوار تربت حضرت خواجہ انتقال می فرمودند.....

یعنی جب خواجہ حسام الدین احمد اپنے مخدومزادوں اور اپنے فرزندوں کی تعلیم وتربیت سے فارغ ہوگئے تو تنہا یاد الٰہی میں بسر کرنے

Marfat.com

لگے اور خود حضرت خواجہ کے مزار مبارک پر زیادہ وقت صرف کرنے لگے اور جمعہ کے سوا آپ کم ہی شہر تشریف لاتے تھے۔

۶۵/۱۰، ۲۰_۶۶/۱_۳

بار دیگر چشم زخمی غریب عارض وقت نازک آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) گشت شرح ایں مقال آنکہ حضرت پادشاہ دین پناہ صاحبِ قران ثانی (شاہ جہان)..... کہ دراں ایام..... برگزیدہ ترین شاہزادہ ہای عصر بودند بملاحظہ اختلال قواعد ملت وملک ولی ضبطی تمام کہ از.....ابہت تمام بجہتہ تسخیر اردوی والد بزرگوار خود نہضت نمودہ بودند..... آں پادشاہ، از یورش بنگش بہ کابل رجوع نمودہ بہ لاہور رسیدہ بودند.....

جہانگیر بادشاہ کے بہت سے فرزند تھے جن میں سے بعض کم سنی میں فوت ہو گئے اور ان میں سے (۱) سلطان خسرو (۲) سلطان پرویز (۳) سلطان خرم (شاہ جہان) (۴) سلطان جہاندار (۵) سلطان شہریار، قابل ذکر ہیں جن کا سیاسی کردار بھی کتب تاریخ میں واضح طور پر مذکور ہے، ان میں سے سلطان خسرو کی بغاوت کا حال اس سے پہلے (تعلیقات حاضر: ۵۹/۱۱_۱۶) میں بیان کیا جاچکا ہے، ان شہزادوں میں سب سے قابل سلطان خرم تھا جو بعد میں شاہ جہان کے لقب سے تخت نشین ہوا یہاں اپنے باپ (جہانگیر) کے خلاف اس کی بغاوت کی طرف اشارہ ہے، کہ اس نے فوج جمع کر کے اکابر امراء کو ہم خیال بنالیا، دراصل نور جہاں ملکہ جہانگیر بری طرح حکومتی وسیاسی معاملات پر چھائی ہوئی تھی اور جہانگیر شراب میں بدمست تھا عملی سیاست میں تمام تر کاروائیاں نور جہان کی مرضی سے ہو رہی تھیں وہ چاہتی تھی کہ

Marfat.com

وہ اپنے داماد یعنی شہزادہ شہریار کو جہانگیر کا جانشین بنائے لیکن اکابر امراء جن میں آصف خان جو شاہجہان کا خسر بھی تھا نور جہان کا اس اقدام میں مخالف اور اپنے داماد شاہ جہان کو بادشاہ کے روپ میں دیکھنا چاہتا تھا، بہر حال شہزادہ خرم یعنی شاہ جہان نے نور جہان کے اس رویہ کے خلاف بغاوت کردی اور مختلف مقامات پر شاہی فوج کا مقابلہ کرتا ہوا ۱۰۳۳ھ/ ۱۶۲۳ء کو دہلی پہنچا، ہمارے نقشبندی بزرگ بھی شاہ جہان کے حامی تھے اور اس کی کامیابی کیلئے دعائیں کرتے رہتے تھے، عین ممکن ہے کہ وہ اس دوڑ دھوپ میں اور اس بغاوت سے پہلے خواجہ حسام الدین احمد سے بھی ملا ہو لیکن اس کا کوئی معاصر ثبوت موجود نہیں، کتاب حاضر سے اتنا معلوم ہوتا ہے کہ وہ آپ سے عقیدت رکھتا تھا اور خواجہ صاحب اس کے لئے دعا بھی فرمایا کرتے تھے، مخالفین نے اسے غلط رنگ دے کر جہانگیر کے سامنے پیش کیا تو اس نے آپ کو حاضر ہونے کا حکم دیا، تو آپ لاہور میں جہانگیر سے ملے۔

۶۶/۵-۱۰ آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) از مکاتیب بعضی دوستان اردوی معلّٰی بر کیفیت حال مطلع گشتہ روانہ ملازمت آں پادشاہ (جہانگیر) گشتند ..... بہ لاہور رسیدند از اتفاقات حسنہ بل بمحض تائیدات الٰہی ہماں روز سخت ترین کوفتی و مولم ترین آزاری کہ دراں ایام عارض وقت آں بادشاہ معظم بود دفع شد.....

یعنی جہانگیر کی طلب پر آپ دہلی سے لاہور روانہ ہوئے کیوں کہ جہانگیر بھی اس بغاوت کو فرو کرنے کیلئے لاہور آیا ہوا تھا، آپ نے روانگی سے قبل شاہی لشکر کے بعض اہم افسروں کے ساتھ مراسلت کر

Marfat.com

کے تمام احوال سے ان کو آگاہ کر دیا تھا لیکن خوش نصیبی سے جب آپ دربار میں حاضر ہوئے تو اس وقت جہانگیر کو سخت مرض سے افاقہ ہوا تھا اس نے اس شفایابی کو آپ کی تشریف آوری سے تعبیر کیا اور آپ پر سختی کی بجائے نرمی سے کام لیا، جہانگیر کو ضیق النفس کا عارضہ لاحق تھا اور اسی مرض میں ۱۰۳۷ھ/ ۱۶۲۸ء کو اس کا چار سال بعد انتقال ہوا،

1. Beni prasad: History of Jahangir , pp.305-18

2. Saksena, B.P: History of Shahjahan of Dilhi p.p.32.65

یعنی اپنی وفات سے پہلے اس نے خواجہ حسام الدین احمد کو طلب کیا تھا یعنی ۱۰۳۳ھ/ ۱۶۲۳ء کو عین انہی ایام میں آپ کے پیر بھائی حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی جہانگیر کی قید سے رہائی کے بعد اس کے ساتھ لشکر میں رہنے کے پابند تھے، دراصل وہ ذرا سا شک ہونے پر بڑے سے بڑے فرد کو بھی معاف نہیں کرتا تھا بلکہ مواخذہ کئے بغیر نہیں رہتا تھا۔

۶۷/ ۳_۸ برادرزادۂ پادشاہ..... اکبر..... عاجزۂ مرزا محمد حکیم مہد علیا کابلی بیگم را کہ بہ صلاح وعفت وتقوی وعبادت از سائر بیگمانِ حرم بہ عمل غازہ امتیاز برجبین روزگار خود داشتند بہ مواصلت آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) قرار دادہ بزبان بعضی مقربان درگاہ سلطنت برآں حضرت پیغام کردند.....

یعنی اکبر کے برادر مرزا محمد حکیم (رک تعلیقاتِ حاضر ۲۹ / ۱۴_۱۵) کی بیٹی کابلی بیگم جو تمام بیگمات حرم شاہی میں سب سے زیادہ عفت، تقوی اور عبادت میں ممتاز تھی، خواجہ حسام الدین احمد سے عقد نکاح کے لئے کسی منصب دار کے ذریعہ پیغام بھیجا جس پر آپ بہت پریشان

Marfat.com

ہوئے کیوں کہ آپ پہلے ہی جہانگیر کے زیر عتاب تھے، دوسری طرف گوشہ نشینی اور ترک علائق کر چکے تھے، مرزا محمد حکیم کی دختر کابلی بیگم مرزا شاہ رخ بن مرزا ابراہیم بن مرزا سلیمان والی بدخشاں (رک تعلیقات حاضر) کے عقد میں تھی، مرزا شاہ رخ کا ۱۰۱۶ھ/ ۱۶۰۷ء کو اجین میں انتقال ہوگیا، کابلی بیگم نے حج بھی کیا تھا وہ کئی دیگر معزز اصحاب کے نکاح میں بھی رہی تھی۔ (مآثر الامراء: ۳/ ۲۸۲)

۶۷/ ۱۳۔۱۹ خلاصی ازیں ورطہ مسالت نمودند..... بہ نواب بیگم عصر اعظم الخوانین نور جہان بیگم نمودہ..... بہ وسیلہ مساعی ..... ایشاں چشم داشتند ..... پس آن بیگم ..... تمشیۂ این مہم را برذمہ ہمت خود گرفتہ..... آں پادشاہ معظم (جہانگیر) راازاں اندیشہ برآوردند.....

یعنی اس ''مواصلت'' (نکاح) سے خواجہ حسام الدین احمد نے ملکہ نور جہان کی وساطت سے خلاصی حاصل کرنے کی سعی کی جو کامیاب ہوئی اس پر خواجہ صاحب نے اللہ تعالیٰ کا بہت شکر ادا کیا، کتاب حاضر کے مابعد اوراق میں یہ روایت بھی آئی ہے (ص: ۱۱۰) کہ آپ نے جہانگیر سے نجات حاصل کرنے کے لئے نواب آصف خان وکیل دادالسلطنت سے بھی بات کی تھی لیکن بادشاہ سے ملاقات کے وقت وہ دربار مین موجود نہیں تھا، محض اللہ کے فضل سے معاملہ درست ہوا۔

۶۸/ ۷۔۱۳ آں پادشاہِ معظم (جہانگیر) املاک مقبوضہ آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) را دو چند نمودہ و درباب مخدومزادۂ بزرگ آنحضرت ..... خواجہ جمال الدین حسین و داماد..... مخدومی میر ابراہیم حسین ادرارات و مناصب مناسب رحمت فرمودہ.....

Marfat.com

یعنی جہانگیر نے نہ صرف آپ سے درگذر کیا بلکہ آپ کی مذکورہ املاک دو ہزار بیگھا و ہزار روپیہ نقد سالانہ (تعلیقات حاضر: ۶۰/۷۔ ۱۴) کو بھی دوگنا کر دیا، اس طرح آپ جہانگیر کے پنجے سے اس مرتبہ بھی ''سالماً و غانماً'' واپس دہلی آ گئے، جہانگیر نے آپ کے فرزند بزرگ خواجہ جمال الدین حسین اور آپ کے داماد میر ابراہیم حسین کو ''مناصب مناسب'' بھی دیئے۔

آپ کے داماد میر سید ابراہیم حسین کو بھی جہانگیر نے منصب دیا تھا لیکن اس امر کی وضاحت نہیں ہے کہ انہیں کیا عہدہ دیا گیا، تزک جہانگیری میں جہانگیر نے ایک خواجہ ابراہیم حسین بخشی، صوبہ دکن کو عقیدت خان کا خطاب ۱۰۱۷ھ/ ۱۶۰۹ء کے واقعات کے تحت دیئے جانے کا ذکر کیا ہے۔ (توزک ۲۹۲ طبع ایران) یہ کوئی دوسری شخصیت ہیں، خواجہ میر سید ابراہیم حسین بن حسینی کی ولادت کلاب میں ہوئی تھی، ۷ رمضان شب معراج ۱۰۵۴ھ/ ۱۶۴۴ء کو فوت ہوئے، دہلی میں خواجہ حسام الدین کی قبر کے متصل مغرب رویہ مزار خواجہ باقی باللہ میں دفن ہوئے، (مفتاح العارفین، خطی ورق: ۲۴۳۔ الف) ایک اور معاصر مولف کمال محمد سنبھلی (مرید خواجہ خرد) نے لکھا ہے کہ ان کی وفات ۱۰۵۰ھ کو ہوئی اور ان کی دینداری سے متاثر ہو کر شاہ جہان نے انہیں مقبرہ ہمایوں کی تولیت پر مامور کیا۔ (اسراریہ ورق: ۲۵۴) تفصیل مقدمہ میں خواجہ حسام الدین احمد کی اولاد کے حالات کے تحت ملاحظہ کریں،

۶۸/۱۱۔۱۳ مخدوم زادۂ خرد آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد).....خواجہ سراج

Marfat.com

الدین محمد بسن تمیز وایام تعلیم از التزام گوشہ.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کے چھوٹے فرزند خواجہ سراج الدین محمد سن تمیز سے گوشہ نشینی پسند کرتے تھے آپ نے ان کی تعلیم وتربیت اسی طرح کی جس طرح مخدومزادگان خود خواجہ کلاں وخواجہ خرد کی کی تھی، خواجہ سراج الدین محمد آپ کی زوجۂ ثانیہ بی بی زہری بنت بی بی دولت (رک تعلیقاتِ حاضر: ۲۶۴/ ۱۰۔وبہ بعد) کے بطن سے تھے، ہم نے اس کتاب کے مقدمہ میں خواجہ حسام الدین احمد کی اولاد کی تفصیل دی ہے۔

۶۹/۱۔۴ چوں..... پادشاہ معظم اعنی حضرت جنت مکانی (جہانگیر) از عالم رحلت نمودند و پادشاہ دیں پناہ صاحبِ قران ثانی (شاہ جہان) برسریر سلطنت صعود فرمودند.....

یعنی نورالدین جہانگیر کی وفات ۱۰۳۷ھ/ ۱۶۲۸ء کے بعد اس کا فرزند شہاب الدین شاہ جہان (شہزادہ خرم) اسی سنہ میں جانشین بنا۔

۶۹/۵۔۹ آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) را بحضرت پادشاہ دین پناہ (شاہ جہان) رسوخ تمام داشت ..... آنحضرت ..... دربار سلاطین عظام اقدام نمی نمودند.....

یعنی جب شاہ جہان ۱۰۳۷ھ/ ۱۶۲۸ء کو تخت نشین ہوا تو بہت سے اکابر مشائخ اسے مبارک باد دینے کے لئے گئے کیوں کہ وہ فقراء دوست تھا لیکن خواجہ حسام الدین احمد اپنے ''استغناء'' عجز، ضعف و ناتوانی'' کے باعث اس کے پاس نہیں گئے اور غائبانہ دعا کا سلسلہ جاری رکھا، ان کے ساتھ اس کا پرانا تعلق تھا اور اس کی اپنے باپ کے

Marfat.com

خلاف بغاوت کے دوران بھی اس کی حمایت کے شعبہ میں آپ کو دربار میں طلب کیا گیا تھا اب اس کی تخت نشینی پر کسی مواخذہ کی توقع نہیں تھی اس دوران آپ حاجت مندوں کے لئے شاہ جہان کو برابر سفارشی خطوط بھی لکھتے رہے، اتنے میں دارالسلطنت اکبرآباد (آگرہ) سے خبر آئی کہ بادشاہ ایک قافلہ حجاز مقدسہ بھیجنا چاہتا ہے اور ''میر حاج'' کے سلسلہ میں متردد ہے کہ کس کو نامزد کرے، چنانچہ آپ نے اس نیک کام کا ارادہ کرلیا اور اکبرآباد کے لئے روانہ ہوگئے، جب بادشاہ سے ملاقات ہوئی تو اس نے آپ کے اس ارادہ کو ''نعمتِ غیر مترقبہ'' تصور کرتے ہوئے حکم دیا کہ آپ کے متعلقین کے سفر کے انتظامات کئے جائیں، ابھی یہ بندوبست ہو ہی رہا تھا کہ یہ خبر آئی کہ اس سال فرنگیوں کے ساتھ بحری راستہ سے اہل ہند کی کشتیوں کے گذرنے کے ''قول و قرار'' کی تجدید نہیں ہوئی اس لئے یہ راستہ مسدود ہے، اس لئے آپ نے رضا بقضا کے تحت سفر مقدس کا ارادہ ترک کردیا، مغل حکومت ہند اور انگریزوں کے مابین سفر کے معاہدات باقاعدہ ہوتے رہتے تھے، تفصیل کے لئے دیکھئے

1. Chakrabarty, p: Anglo-Mughal commerical relations (1583-1717) p.p 128-137

2. Arasaratnam S: merchants, companies and the commerce on coromandel coast.

۷۱۔۷۲/۱۶۔۲۰، ۱۔۲

روزی چند بجہۃ شیفتگی بلقاء مبارک حضرت پادشاہ..... در اکبرآباد توقف

Marfat.com

فرمودند و در خلال آں ایام صحبتاء شگرف می گذشت چنانچہ مکرر حکم عالی شد کہ آنحضرت در حینِ ملازمت بہ بعضی از آداب محدثہ سلطنت مثل کورنش و تسلیم قیام نہ نمایند.....

یعنی شاہ جہان نے خواجہ حسام الدین احمد سے کہا کہ آپ سلطنت کے غیر اسلامی (محدثہ) آداب ''کورنش اور تسلیم'' بجانہ لایا کریں، کورنش میں درباری تخت کے پاس آکر دائیں ہاتھ کی ہتھیلی کو پیشانی پر رکھ کر اپنا سر جھاتے، اس طرح تسلیم میں دائیں ہاتھ کی پشت کو زمین پر رکھ کر اس کو اٹھاتے اور سیدھے کھڑے ہو کر دائیں ہاتھ کی ہتھیلی کو سر پر رکھتے، اس رواج کا آغاز ہمایوں بادشاہ نے کیا تھا (ہندوستان کے مسلمان حکمرانوں کے عہد کے تمدنی جلوے ص ۱۴ مولفہ صباح الدین عبدالرحمن)، عہد اکبری میں رائج کورنش اور تسلیم کی تفصیل آئین اکبری ۱/۲۹۹ میں درج ہے۔

۷۲/۱۳-۱۶ بندگان حضرت پادشاہ دین پناہ (شاہ جہان) از یورش دکھن بعد از چہار سال ہمہ عنانِ فتح وظفر بہ دار السلطنت رجوع فرمودند و از اطراف فریقِ از علماء و مشائخ بجہۃ استیصال افاغنہ و تعزیت رحلت حضرت بیگم بیگمان خاتون ربع مسکون والدۂ حضرت شاہزادہا متوجہ دار السلطنت گشتند .....

یعنی شاہ جہان کی اپنے باپ کے خلاف بغاوت اور مہابت خان کی بغاوت، پھر جہانگیر کی موت اور شاہ جہان کی تخت نشینی کے مسائل نے دکنیوں کو قوت جمع کرنے کا موقع فراہم کر دیا، خان جہان کی بغاوت نے اس سلسلہ میں زیادہ خرابی کی، جس کے باعث شاہ جہان کو دکن کی طرف متوجہ ہونا پڑا، یہاں متن میں ''استیصال افاغنہ'' اسی خانِ

Marfat.com

جہان کی بغاوت کے فرو کرنے کی طرف اشارہ ہے ملاحظہ ہو:

۱۔ نجیب اشرف ندوی: مقدمہ رقعات عالمگیر ۱۴۱۔۱۴۸

2. Yar Muhammad Khan: Deccan Policy of the Mughals. p.p. 166-264

دوسرا اہم اشارہ شاہ جہان کی محبوب ترین بیوی ارجمند بانو بیگم مخاطب بہ ممتاز محل کی وفات ہے جو ۱۷ ذی قعد ۱۰۴۰ھ/ ۱۶ جون ۱۶۳۱ء کو ہوئی وہ یمین الدولہ آصف خان کی بیٹی تھی اس کا دکن میں برہان پور کے مقام پر ۳۹ سال کی عمر میں انتقال ہوگیا۔ (تاریخ محمدی: ۲/ ۵/ ۲۰۲) شاہ جہان کو اس کا بہت صدمہ ہوا اور وہ دکن کی مہمات ترک کر کے واپس دارالسلطنت اکبر آباد (آگرہ) آگیا، جہاں اس نے اس کی یادگار کے طور پر اس کا مقبرہ تاج محل کے نام سے بنوایا جو دنیا کے عجائبات میں سے ہے، شاہ جہان مدتوں اس کی موت کے صدمہ سے آزاد نہ ہوسکا، کتاب حاضر میں اس کے چار سال دکن میں قیام کے بتائے گئے ہیں جو قیاسی ہیں، شاہ جہان ۸ جمادی الاول ۱۰۳۹ھ/ ۲۵ جنوری ۱۶۳۰ء کو دکن کے معاملات کے سلسلہ میں روانہ ہوا، ۱۷ ذی قعد ۱۰۴۰ھ/ ۱۶ جون ۱۶۳۱ء کو ممتاز محل کا برہانپور میں انتقال ہوا اب وہ اس صدمہ کے باعث وہاں ٹھہرنا نہیں چاہتا تھا لیکن بعض مصالح کی بنا پر مزید نو ماہ تک وہاں رکا رہا اس طرح اس کا قیام تقریباً تین سال اور چند ماہ وہاں رہا۔

Yar Muhammad Khan: Deccan policy pp.169-176)

Marfat.com

۷۲/۱۷-۱۹, ۷۳/۱-۵

آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) ایں مرتبہ نیز بحکم عادت قدیم در استقبال موکب ہمایوں توقف نمودند.....تا آنکہ حضرت پادشاہ را نیز عدم استقبال ایشاں بآں ہم ارتباطہا و.....ناخوش آمد و روز بروز ثقل بخاطری افزود قضارا ہم دریں ایام.....صاحب عہدہ دہلی کہ تحقیق اراضی آنہمہ منصوب اند مطابق وانمودہ.....

سابقہ تعلیقات میں مذکور سنین (۱۶۳۲ء) کو شاہ جہان دکن سے واپس آگرہ جاتے ہوئے دہلی میں ٹھہرا تو خواجہ حسام الدین احمد اپنی گوشہ نشینی کے باعث اس کے استقبال کے لئے نہ گئے، آپ کے بادشاہ کے ساتھ جس قسم کے روابط تھے اس سے اس نے برا مانا، اس دوران یہ واقعہ پیش آیا کہ دہلی کے تحقیق آراضی کے عہدہ دار اور قانون گو جو حضرت کے بارے میں کچھ نہیں جانتے تھے کہ جہانگیر نے آپ کو املاک دی تھی پھر اسے دوگنا کر دیا تھا، جب ان لوگوں نے املاک کے کاغذات اور دستاویزات کے انبار دیکھے تو منفی طور پر سوچنے لگے، مخالفوں نے اسے غلط رنگ دے کر شاہ جہان کے سامنے پیش کیا جس سے بادشاہ کا رویہ مزید سخت ہو گیا.....زاد المعاد کی عبارت سے یہ واضح نہیں تھا کہ جہانگیر نے آپ کو جو زمین مدد معاش کے طور پر دی تھی وہ کہاں تھی؟ اس تحقیق اراضی کے عمل سے معلوم ہوا کہ وہ دہلی میں ہی تھی۔

دراصل سلاطینِ مغلیہ کے ہاں ائمہ کے لئے وقف املاک کا سلسلہ جاری تھا اکبر کے زمانہ میں جب ائمہ و اکابر مسلمین کے خلاف ''مسلمانانِ ہندو مزاج'' نے کاروائیاں کیں تو ان ائمہ کی املاک و مدد معاش بھی ضبط

Marfat.com

ہوئی تھیں، جن کے متفرق اشارات منتخب التواریخ میں ملتے ہیں۔

۷۴/۱۵_۱۹

اگر چہ شاہ جہان نے آپ سے ملاقات کے وقت اس کا اظہار نہ کیا لیکن خلوت میں اس پر ناراضی ظاہر کی، آپ دوستوں کے اصرار کرنے پر اکبر آباد گئے اور وہاں جا کر ایک مضافاتی علاقہ میں مقیم ہو گئے اور مقربین بادشاہ کے ذریعہ املاک کے طومار کی تحقیق کیلئے کوشش کرتے رہے یہاں تک کہ بادشاہ کے ''غبارِ ملال'' میں تبدیلی آئی، شاہ جہان کے متعلق کتاب حاضر میں لکھا ہے کہ وہ اعلیٰ درجہ کے اخلاق کا مالک تھا اور ''حیا، شرم وحلم'' میں اس کا کوئی ثانی نہیں تھا جب آپ ''درویشانہ و بے غرضانہ'' اس کے پاس گئے تو اس نے سابقہ قاعدہ کے مطابق بہت ہی ''اعزاز و احترام'' کیا آپ نے بزرگانہ نصائح سے نوازا۔

۷۵/۱۰۔۱۴ فرمان می شد کہ در مسجدِ خاص کہ داخل حرم معلّٰی پادشاہی است بہ نشینند و نواب خان عالم وامثال ایشاں را از دولت مندان سعادتیار حکم می شد کہ نزد آنحضرت نشستہ ہمزبانی بجامی آوردند

یعنی خواجہ حسام الدین احمد سے شاہ جہان نے کہا کہ آپ آگرہ میں حرم شاہی کی مسجد خاص میں قیام کریں، یہ مسجد اب بھی موجود ہے اور نگینہ مسجد کے نام سے مشہور ہے جو مریم چمن کے مشرقی جانب اور اس سے ملی ہوئی ایک چھوٹی مسجد ہے جو حرم سرا کی بیگمات کے لئے بنائی گئی تھی اور ایک چار دیواری سے محصور تھی (آثار اکبری یعنی تاریخ فتح پور سیکری مولفہ محمد سعید احمد مارہروی ۱۱۲۔۱۱۳) اطہر عباس رضوی اور جون فلائی

Marfat.com

(John Flynn) کی مرتبہ کتاب فتح پور سیکری میں امپریل حرم کا جو نقشہ دیا گیا ہے اس میں زنانہ باغ کے قریب اس مسجد کو دکھایا گیا ہے۔

اس کے علاوہ شاہ جہان نے بعض اکابر امراء کو بھی خواجہ حسام الدین احمد کی صحبت میں حاضر رہنے کا حکم دیا ان میں سے نواب خان عالم کا ذکر خصوصیت سے کیا گیا ہے، یہ خان عالم میرزا برخوردار بن میرزا عبدالرحمن دولدی ہے جس کے اجداد خاندان تیموریہ میں معزز عہدوں پر فائز رہے تھے، خان عالم نے اکبر کے ہاں ملازمت کا آغاز کیا، پھر جہانگیر کے عہد میں بھی منصب دار رہا، شاہ جہان تخت نشین ہوا تو وہ چھ ہزاری ذات اور پانچ ہزار سوار کے منصب اور علم ونقارہ سے سرفراز ہا۔ اس کو بہار کی صوبہ داری ملی، شاہ جہان جب مذکورہ سنین میں برہان پور سے اکبرآباد واپس آیا تو اسے بڑھاپے کی وجہ سے معزول کر دیا گیا، اکبرآباد میں مقیم تھا (مآثر الامراء: ۱/ ۷۳۰) مزید حوالوں کیلئے ملاحظہ ہو: Athar Ali: Apparatus of Empire, (بامداد اشاریہ) ۷۵/ ۱۴_۱۸ ۔ ۷۶/ ۱_۸

پس بندگان حضرت (شاہ جہان) بعداز فراغ از ہنگامہ ہای بیرونی بہ سکینہ ووقار نزد آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) تشریف آوردہ ساعتی دراز بآنحضرت صحبت می داشتند وبسی از مشکلات ومعضلات دین و دولت رااز آنحضرت تحقیق نمودہ مسرور و.....

گویا شاہ جہان جب امور مملکت سے فارغ ہو جاتا تو رات گئے تک آپ کے پاس اس مسجد میں بیٹھتا اور دینی مسائل پر گفتگو ہوتی اور تحقیق طلب امور زیر بحث آتے، شاہ جہان کی دین داری اور پابندی

Marfat.com

شرع شریف کا کتب تاریخ اور اس عہد کے تذکروں میں ذکر ملتا ہے، اس نے تخت نشینی کے بعد جو پہلا فرمان جاری کیا وہ بادشاہ کو سجدہ تحیت کی ممانعت تھی (عبدالحمید لاہوری: پادشاہ نامہ: ۱/۱/۱۱۰) حضرت مجدد الف ثانی کے ساتھ اس کے قریبی روابط تھے (نتائج الحرمین: ۳/۱۷۱۔الف،ب)

۷۵/۱۸۔۹ ۔ ۷۶/۱۔۸

ایں صحبتہا در رخصت آنحضرت بہ دہلی توقفہا فرمودند بلکہ بہ اشارہ در حضور و تصریحاً در غیبت اظہار می فرمودند کہ آنحضرت اختیار اقامت در دارالسلطنت نمایند انسب و الیق است ..... بہ نیت آنکہ شاید در بودن ایشاں نفعی باسلام و مسلمانان برسد.....

یعنی شاہ جہان کے ساتھ ان مذکورہ صحبتوں میں کبھی آپ کے واپس دہلی جانے کا تذکرہ نہیں ہوتا تھا بلکہ بادشاہ اشارتاً آپ کے اکبر آباد میں رہنے کو پسند کرتا تھا اور پھر آپ کی غیر موجودگی میں واضح الفاظ میں وہ آپ کے یہاں قیام کا خواہش مند تھا جس کا وہ اظہار بھی کیا کرتا تھا، اگرچہ اس شہر میں آپ کو جسمانی و روحانی اعتبار سے وہ سکون اور اطمینان قلب میسر نہیں تھا جو دہلی میں جوار حضرت خواجہ میں مل سکتا تھا تاہم آپ نے اسلام کی سربلندی اور مسلمانوں کے فائدہ کے لئے وہاں قیام کرنا پسند فرمایا۔

۷۶/۹۔۱۲ تا آنکہ در اوائل سال ہزار و چہل و سہ در معمورۂ صوفی آباد کہ نزدیک بہ دارالسلطنت آباد ساختہ آنحضرت ست بہ عارضہ مرض رحلت ممتحن گشتہ بہ جوار اقدس اتصال یافتند

آخر وہیں خواجہ حسام الدین احمد کا ۱۰۴۳ھ کو وصال ہو گیا او

Marfat.com

آپ کو آپ کے آباد کردہ شہر صوفی آباد میں دفن کر دیا گیا۔

جیسا کہ انہی تعلیقات میں تبصریح بتایا گیا ہے کہ شاہ جہان ممتاز محل کے انتقال کے بعد برہان پور میں ۹ ماہ کے توقف کے بعد ۱۰۴۱ھ/ ۱۶۳۲ء کو اکبر آباد پہنچا تو انہی دنوں خواجہ حسام الدین احمد بھی اکبر آباد گئے، اس سے ملے اور پھر اوائل ۱۰۴۳ھ میں وہیں آپ کا وصال ہو گیا، گویا آپ وہاں تقریباً تین سال مقیم رہے۔

خواجہ حسام الدین احمد کا اکبر آباد کے نزدیک آباد کردہ شہر صوفی آباد کے موجودہ محل وقوع کا ہمیں تا حال علم نہیں ہو سکا، ۱۸۹۶ء میں جب مشہور مورخ سید محمد لطیف نے آگرہ کی تاریخ پر انگریزی میں کتاب لکھی تو اس شہر کا ذکر نہیں کیا، اسی طرح منشی محمد سعید احمد مارہروی نے ۱۹۰۵ء میں آثار اکبری یعنی تاریخ فتح پور سیکری تالیف کی تو بھی انہوں نے صوفی آباد کا تذکرہ نہیں کیا، اسی طرح انگریزوں نے ۱۹۰۹ء میں ۲۵ جلدوں میں ہندوستان کے شہروں، قصبات اور دیہات کا جو امپریل گزیٹیر شائع کیا تو اس میں بھی صوفی آباد نام کے کسی قصبہ کا ذکر نہیں ملتا ہے، میر سید ابو العلاء نقشبندی (ف ۱۰۶۱ھ) کا مسکن و مدفن بھی یہی علاقہ تھا، متاخرین نے اس کا نام صوفی پورہ لکھا ہے اور بتایا کہ یہ مابین محلہ وزیر پورہ و محلہ سلطان گنج، متصل قدم رسول ﷺ ہے جس کا شہر سے ایک کروہ فاصلہ ہے، شاہ نور زمان کا مزار بھی وہیں ہے (کیفیت العارفین مولفہ عطا حسین فانی، گیا ۱۳۵۱ھ: ص: ۲۲)، خواجہ حسام الدین احمد کی نعش وہاں سے منتقل کر کے دہلی لا کر جوار حضرت خواجہ میں دفن کی گئی تھی۔

Marfat.com

مقصد دوم

۷۹/۱۵_۱۹ ، ۸۰/۱_۵

بہم زمانی اصحاب طریقت انبساط می فرمودند واز یاران حاضر..... میراں سید احمد و..... میاں شیخ مرتضیٰ..... میاں شیخ عبدالغفور و..... میاں شیخ نعمت اللہ و..... میر محمد زاہد و..... میاں شیخ رستم و..... میاں محمد ہاشم سنبھلی، مولانا محمد دوست.....

یہ وہ تمام اصحاب ہیں جن کو حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ سے بیعت واجازت طریقہ حاصل تھی لیکن آپ نے انہیں خواجہ حسام الدین احمد کے سپرد کر دیا تھا کہ وہ ان کی تربیت باطنی کریں، ان کے احوال کے لئے کتاب حاضر کا لاحقہ ملاحظہ کریں۔

۸۰/۵_۸ واگر ازیں اعزہ ہیچکس حاضر نمی بود در آں وقت نازک بہ مطالعہ مثنوی مولوی یا مکتوبات شیخ شرف الدین احمد یحییٰ منیری با بیاض خاصہ کہ.....

یعنی اس تنہائی کے وقت میں جب مذکورہ اصحاب میں سے کوئی حاضر نہیں ہوتا تھا تو آپ مثنوی مولانا روم اور مکتوبات شیخ شرف الدین یحییٰ منیری (ف ۷۸۲ھ/ ۱۳۸۰ء) کا مطالعہ فرماتے تھے، اس کے علاوہ آپ نے خود ایک بیاض بنا رکھی تھی جس میں بطرز نثر بہت سے اشعار لکھے تھے آپ ان کے مطالعہ سے لطف اندوز ہوتے رہتے تھے امتداد زمانہ سے آپ کی اس بیاض کے وجود کا تا حال علم نہیں ہے اہل

Marfat.com

اللہ کی یہ مبارک محفل اکثر نصف شب تک جاری رہتی تھی۔

۸۳/۵۔۷ ابتدا بہماں می کردند مثل حلیم و ہریسہ و آش..... متنجنہ و قلیہ برنج.....

یہ تمام عہد وسطیٰ کے ہندوستانی کھانوں کے نام ہیں حلیم ایک کھانا جو گیہوں، چینے کی دال، گوشت، گرم مصالحہ ادرک وغیرہ ڈال کر پکایا جاتا ہے۔ (اردو لغت: ۶/ ۲۶۲) ہریسہ، ایک کھانا جو گیہوں کے آٹے، گوشت اور دودھ سے ملا کر پکاتے ہیں (ایضاً: ۲۱/ ۷۹۷) آش، اناج یا گوشت کی رقیق غذا، گندم کا دلیا جو گوشت میں پکایا جائے، یخنی، شوربا، حریرہ، (ایضاً: ۲/ ۲۱۷) غذای آبدار (فرہنگ فارسی عمید) متنجنہ، تنجن، ایک پر تکلف کھانا، میٹھے چاول جن میں خشک میوے، جیس بادام، پستے وغیرہ اور گوشت بھون کر ڈالا جاتا ہے۔ (ایضاً: ۱۷/ ۲۷۴)

قلیہ برنج، قلیا، سادہ گوشت کا گھی میں بھنا شوربہ دار سالن (ایضاً) یہاں مراد ہے گوشت والے چاول، بریانی، پلاؤ (ایضاً) سیر، غذای گیاہی مانند پیاز، قوت باہ را زیادہ می کند (فرہنگ فارسی عمید)

۸۵/۱۵۔۱۶ دستار، پگڑی، عمامہ، دستارِ آنحضرت پرکالہ درست می بود کہ قریب بیست گزا کبری باشد

یعنی خواجہ حسام الدین کے عمامہ کا پرکالہ درست اور تقریباً ۲۰ گزا کبری کے برابر اس کی لمبائی ہوتی تھی، گزا کبری کو گز الہی کیا جاتا تھا جو ۴۱۔انگل کا یعنی ۳۳۔انچ کا ہوتا تھا اور صرف لکڑی ناپنے کے کام آتا تھا اسی طرح گز شاہ جہانی بھی تھا جو ۴۲ انگل کے بقدر ایک گز (اردو لغت: ۱۶/ ۶۷۔۶۸) گز کے دیگر طول کے لئے دیکھئے۔ فرہنگ

Marfat.com

فارسی از معین : ۳/۳۳۰۰) گز الہی یا گز اکبری کی تفصیل کے لئے
ملاحظہ ہو آئین اکبری: ۱/۲۰۶ (اردو ترجمہ)

۷۵/۱۷_۱۸ پیرہن وفرجی یکتہ از مرتبہ وسط.....
پیرہن ، پیراہن ، جامۂ نازک ، پیراہان و پرھن بھی کہتے ہیں
(فرہنگ فارسی عمید) فرجی ،رک تعلیقات حاضر (۶۰/۷_۱۴)

۸۵/۱۸_۱۹ پیرہن آنحضرت از قسم پرچہ وسط کہ بزبان ہندی ادھوتر نامند.....
ادھوتر ، ایک قسم کا سوتی کپڑا جو گزی اور گاڑھے سے زیادہ گف
اور موٹا ہوتا ہے ، اسکی مخفف شکل دھوتر زیادہ عام اور فصیح ہے۔ (اردو
لغت: ۱/۳۲۹)

۸۶/۱۲_۱۳ تہ بند سرخ غیر معصفر کہ آں را بزبان ہندی اتان نامند.....
اتان ، اتھلا (ہندی اردو لغت : ۳۱ ، پیٹھ کے بل لیٹا ہوا جت
(اردو لغت: ۱/۱۲۵)

۸۶/۱۵
نعلین چوبین ، ایک قسم کی لکڑی کی جوتی ، کھڑاؤں (نور اللغات:
۴/۲۲۷)

۸۸/۱۹_۲۰ ، ۸۹/۱_۶
بوی خوش را عظیم دوست می داشتند واز زوات العطر ہر چہ فرد..... مثل
گلاب وعبیر.....و.....آنحضرت عطریات مذکورہ را پیشتر آں بود.....
ان خوشبویات وعطریات کی تفصیل کیلئے دیکھئے آئین اکبری
(۱/۱۵۵_۱۶۷)

۹۰/۱_۶ تفکہ وتنعم آنحضرت نیز اختیارات شاقہ و.....آنکہ از میوہاء ہندوستان

Marfat.com

آنچہ.....زردک وخیار.....

زردک ، گزر ، ہوتیج ، گیاہی است داری ساقہ ہای باریک وبرگہای.....زردۂ تخم مرغ.....انڈے کی زردی

خیار، گیاہی از تیرۂ کدوییان..... ومیوہ اش درشت وسبز .....(فرہنگ فارسی معین)

۹۰/۸_۱۱ (میوہا).....مثل انگوروخربوزہ وانار وتربز و.....پوچاک.....

خربوزہ،خربزہ،خربزوخربوزہ (فرہنگ فارسی عمید) برہان قاطع پرڈاکٹرمحمد معین کے حواشی ملاحظہ کریں،تربز،تربزہ، ہندوانہ بمعنی چناروبادرنگ ، پوچاک، پوچ ، بی مغز، میوہ یا دانہ ای کہ میانش خالی باشد، پچ وپوک ، کاواک ، کادک ہم گفتہ شدہ (فرہندفارسی عمید)

Marfat.com

مقالہ سوم

۹۱/۱۔۱۳ ..... والدۂ ماجدۂ مخدوم زادۂ خرد خواجہ سراج الدین محمد بوسیلہ ایشاں .....عرض وقائع خود نمودہ و وسیلہ ایشاں از آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) مدد ی یا سفارشی یا تدبیر مصلحتی می بردند .....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کی زوجہء ثانی بی بی زہری بنت بی بی دولت (رک تعلیقات حاضر گویا آپ کی زوجہ محترمہ بھی خواتین کی تعلیم وتربیت میں مصروف رہتی تھیں اور عورتوں کے احوال باطنی کی اصلاح ان کے ذریعہ سے خواجہ حسام الدین احمد کرتے تھے، رک لاحقہ کتاب حاضر

اگلی سطور میں بتایا گیا ہے کہ خواتین کی تعلیم وتربیت کے سلسلہ میں یہی ام العارفین بی بی زہری آپ کی صحیح جانشین ہیں۔

۹/۹۲ مطابق حدیث نبوی علی صاحبہ الصلوۃ والسلام کہ در منقبت حضرت ام المومنین عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا وارد است کہ ''خذوا دینکم من هذه العارفة الكاملة''.....

یہ حدیث شریف غالباً زبانی لکھی گئی ہے یا اس کا مفہوم بتایا گیا ہے، حدیث پاک کے اصل الفاظ کئی طرح سے وارد ہوئے ہیں:

۱..... خذوا ثلث دینکم من بیت الحمیرا (موسوعۃ اطراف

Marfat.com

الحدیث: ۴/ ۶۰۳)

۲.....خذوا بکتاب اللہ من بیت عائشة (ایضاً)

۳.....خذوا شطر دینکم من الحمیرا (ایضاً: ۴/ ۶۰۴)

۹۲/ ۱۲۔ ۱۳ بی بی سالمہ درسن مراہفت از عالم رحلت کردند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کی زوجہء ثانیہ کے بطن سے تولد ہونے والی بچی صرف سات سال کی عمر میں فوت ہوگئیں تو آپ نے اس کی تجہیز و تکفین کا کام دوستوں کے سپرد کر کے خود اپنی زوجہ محترمہ کی اس غم میں دل جوئی کے لئے ان کے پاس چلے گئے۔

Marfat.com

مقالہ چہارم

۹۵/۵_۶ ..... درحین تعداد اصحاب مشورہ جناب مشیخیت مآب میاں شیخ رستم را بر زانت رائے ورضانت فہم امتیازی تمام دارند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد اپنے ذاتی معاملات اور دیگر خانقاہی امور میں حضرت خواجہ کے خلیفہ خاص میاں شیخ رستم جن کی رائے بہت صائب ہوتی تھی کے مشورے سے انجام دیتے تھے، ان کے احوال کے لئے ملاحظہ ہو لاحقہ کتاب حاضر

۹۷/۵_۱۵ .....(خواجہ حسام الدین احمد) بایں بندہ (مولف کتاب حاضر خواجہ کلاں) می فرمودند کہ درآنچہ بجہتہ بعضی از متشابہات میان ما وخدمت میاں شیخ احمد (حضرت مجدد الف ثانی) قدس سرہ گفت وشنید بود وغبار کدورتی درآئینہ مصافات علی حسب الاشتباہ حائل می گشت ..... وبکرم الٰہی ہمیشہ منتظر توجیہہ وتبین آں متشابہات بودم والحمدللہ والمنۃ کہ ہماں کہ بیانِ واضح از خدمت میاں جیو شنیدیم ازاں کدورت وملالت نام ونشان نماند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد نے خود مولف زادالمعاد خواجہ کلاں سے بیان کیا کہ ایک مرتبہ حضرت میاں شیخ احمد (مجدد الف ثانی) اور میرے درمیان بعض شبہات کی بنا پر ''کدورت'' پیدا ہوگئی تو میں اس سلسلہ میں اللہ تعالیٰ کے کرم کا منتظر رہا یہاں تک کہ خود حضرت مجدد الف ثانی کی طرف سے ''بیان واضح'' موصول ہوگیا جس سے وہ شبہات دور

Marfat.com

ہو گئے اور ''کدورت وملالت'' کا اب نشان تک باقی نہیں ہے۔

ہمارا خیال ہے کہ یہاں حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی کے اس مکتوب کی طرف اشارہ ہے جو شیخ محدث نے حضرت مجدد الف ثانی کے بعض افکار پر اعتراضات کرتے ہوئے لکھا تھا جو حسن خان افغان کی مکتوبات حضرت مجدد کی محرف عبارات پر مبنی تھا، معلوم ہوتا ہے کہ حسن خان افغان اس کو لے کر تقریباً تمام سربرآوردہ علماء و مشائخ کے پاس گیا تھا یقیناوہ سب سے پہلے اس سلسلہ کی مرکزی خانقاہِ حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ میں آیا جہاں اس وقت خواجہ حسام الدین احمد سجادہ نشین تھے آپ کے ساتھ ان امور پر بحث ہوئی، پھر وہ حضرت شیخ محدث کی خدمت میں گیا اور آپ نے تحقیق کئے بغیر ہی اعتراضات پر مبنی ایک طویل مکتوب لکھ دیا، پھر جب حضرت مجدد الف ثانی کی طرف سے اصل مکاتیب اور توضیحات موصول ہوئیں تو شیخ محدث نے اپنے اعتراضات سے رجوع کرلیا، چنانچہ رجوع کے سلسلہ کا مکتوب بھی آپ نے خواجہ حسام الدین احمد ہی کو لکھا ہے، پھر حضرت مجدد الف ثانی نے ایک طویل مکتوب (۳/۱۲۱) خواجہ حسام الدین احمد کو ارسال کیا اور مزید توضیحات پیش کیں جن سے ان کا دل اس ''کدورت وملالت'' سے بالکل صاف ہو گیا، زاد المعاد کا بیان بالکل معاصر شہادت کا درجہ رکھتا ہے اس کے بزرگ مولف خواجہ کلاں نے اس کتاب میں شیخ محدث کو جا بجا ''مخدومی'' لکھا ہے جس سے اندازہ ہوتا ہے کہ وہ آپ کے شاگرد تھے اس لئے رجوع اور رفع شبہات کی یہ روایت جو انہوں نے بیان کی ہے معاصر دستاویز سے کم نہیں ہے، ہم نے کتاب حاضر کے مقدمہ میں بھی ان امور کی تفصیل بیان کردی ہے۔

Marfat.com

مقالہء پنجم

۹۹/۷۔۱۰ .....(خواجہ حسام الدین احمد).....چوں از سفر رجوع می فرمودند.....
نخست بہ مسجد می در آمدند و.....بہ منازل اہلیہ ہاء حضرت خواجہ خود تردد
می نمودند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد جب کسی سفر سے واپس آتے تو سنت نبوی ﷺ کے مطابق پہلے مسجد جاتے احباب سے ملاقات کرتے اور دو رکعت نفل ادا کرنے کے بعد اپنے شیخ حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ کی دونوں ازواج محترمات کے گھروں میں جاتے تھے، اس سے اندازہ ہوتا ہے کہ حضرت خواجہ کی دونوں ازواج اس وقت تک بقید حیات تھیں۔

اس کے بعد سنت نبوی کے مطابق اپنی بیٹی ماہ بوبو کے گھر جاتے اور ان پر شفقت و مہربانی فرماتے تھے، ماہ بوبو آپ کی زوجہء اول بی بی فاطمہ (بنت ملا مبارک ناگوری) کے بطن سے تھیں جو ایک متقی سید زادہ میر سید ابراہیم حسین کے عقد میں تھیں (تعلیقاتِ حاضر: ۶۸/۱۔۸) یہاں ان کے فرزندوں پر بھی لطف و کرم کی طرف اشارہ ہے، ہمیں افسوس ہے کہ اب تک خواجہ حسام الدین احمد کی اولاد کی تفصیلات معلوم نہیں ہیں۔

Marfat.com

مقالہ ششم

۵/۱۰۰ .....گلوگرفتگی رابہ میوۂ آملہ کہ تر وسبز می بود.....

آملہ، ایک قسم کا کسیلا اور ترش پھل جو رنگ میں انگور سے مشابہ اور جسامت میں آلوچے کے برابر ہوتا ہے..... دواؤں میں استعمال ہوتا ہے۔ (اردو لغت)

۵/۱۰۲۔۷ پنجاہ شصت خانہ دار مردم از اکابر واہالی وچند مقدار آن از غرباء ومساکین در قلعہ فیروز آباد دہلی وبلاد شتی باستظہار آنحضرت اوقات می گذراندند و .....

یعنی قلعہ فیروز آباد دہلی میں خواجہ حسام الدین احمد کے متعلقین و غربا تقریباً پچاس ساٹھ کی تعداد میں رہتے تھے، جن کے ساتھ آپ کو معاملات کرنا ہوتے تھے۔

۱۰۷/۱۳۔۱۷ جمعی کثیر از دولت مندانِ وقت آرزومند آں بود کہ نذر وفتوح ایشاں رابہ گوشہ چشم قبول نہ گرند ومیسر نمی شد..... امراء دلیری نمودہ از نقود ومبلغہا کامل واز املاک جاگیرہا دروبست بہ طریق نیاز می فرستادند وآنحضرت بہ معذرتہا.....نمودہ بری گرداندند.....

دولت مند حضرات اس امر کے آرزو مند رہتے تھے کہ آپ صرف ایک اشارہ کریں تو ہم خدمت میں نذر وفتوح پیش کریں لیکن آپ نے ایسا نہ کیا..... اس طرح بعض امراء بھی نقد رقم اور املاک بصورت جاگیر دیتے لیکن آپ صاف الفاظ میں معذرت کر دیتے تھے۔

Marfat.com

۱۰۷/۱۸۔۲۰، ۱۰۸/۱۔۲

یک دفعہ ملازمان نجابت..... مرزا فتح پوری ولد امجد مرزا شاہ رخ ..... پرگنہ متضمن ..... ہشتاد و چند قریہ رانیاز خادمان آنحضرت کردند ..... بانکسار وتواضع تمام واستعفاء نمودند.....

یعنی مرزا فتح پوری اسی سے زیادہ قریہ آپ کے خادموں کے لئے بطور نیاز لے کر حاضر ہوا لیکن آپ نے قبول نہ فرمایا، یہ منصب دار مرزا بدیع الزمان بن مرزا شاہ رخ بن مرزا سلیمان تیموری بدخشی، جہانگیر کے اکابر امراء میں سے تھا، پٹن گجرات میں اپنے بھائیوں کے ہاتھوں ۱۰۳۲ھ/ ۱۶۲۲ء کو قتل ہوا۔ (تاریخ محمدی: ۲/ ۵/ ۱۶۸) مزید حوالوں کے لئے ملاحظہ ہو:

Athar Ali: Apparatus of Empire (see Index)

۱۰۸/ ۳۔۶ ..... ہزاراں از نقد مسلوک از جانب امراء وقت می رسید واصلاً قبول نمی یافت ولیکن تلافی وتدارک خاطر ہاءِ آں امراء بریں وجہ می کردند کہ در باب جماعت علماء وصلحاء وارباب استحقاق سفارش می نوشتند .....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کی خدمت میں امراء ہزار ہا روپے بطور نقد لاتے تھے لیکن آپ کبھی قبول نہیں فرماتے تھے البتہ علماء وصلحاء اور مستحق حضرات کی وجہ معیشت وغیرہ کیلئے آپ امراء کے نام سفارشی خطوط دیا کرتے تھے۔

۱۰۸/ ۹۔۱۱ .....وخود (اعنی خواجہ حسام الدین احمد) برہمانچہ از جانب سلطانِ وقت از بیت المال حقوق المسلمین یا امیری فائز باخلاص صادق مثل خانِ خانان مرحوم می رسید قانع وخورسند بودند.....

Marfat.com

یعنی خواجہ حسام الدین احمد قناعت پسند تھے اپنے لئے محض وہی وجہ معیشت قبول کی جو سلطانِ وقت جہانگیر نے بیت المال سے آپ کے لئے مقرر کردی تھی یعنی ایک ہزار روپے سالانہ اور دو ہزار بیکھا زمین (تعلیقات حاضر :٦٠/ ٧۔ ١٤) اور پھر اس امداد کو دوگنا بھی کردیا گیا (تعلیقات:٦٨/ ١۔ ٨)

اس کے علاوہ مرزا عبدالرحیم خانِ خانان کی طرف سے جو امداد خانقاہِ حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ کے لئے باقاعدہ بارہ ہزار روپیہ سالانہ ارسال کرتا تھا ، (ذخیرۃ الخوانین ١/ ٢٤٢۔ ٢٤٣، مآثرالامراء : ٣/ ٢٧٣) لیکن کیا یہ امداد خانِ خانان کی وفات (١٠٣٦ھ/ ١٦٢٧ء) کے بعد جاری رہی؟ ہمارے پاس اس کا کوئی ثبوت نہیں ہے اس کے فرزندوں میں سے مرزا داراب اور مرزا ایرج کے حضرت مجدد الف ثانی کی ساتھ اچھے تعلقات تھے ان دونوں کے نام آپ کے مکاتیب بھی ہیں (رک مقدمہ کتاب حاضر) ممکن ہے یہ امداد جاری رہی ہو۔

١١٠/ ١۔ ٥ .....بحکم تسبب باسبب صوری بہ نواب آصف خان کہ وکیل دارالسلطنت بودند حقیقت حال معلوم نمودیم واز ایشان معاونت وامداد ہنگام برآشفتگی پادشاہ خواست درکردیم.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد مجسم اخلاق بزرگ تھے ، ان کے چہرے پر بشاشت رہتی تھی لیکن جہانگیر کے طلب کرنے پر جب آپ اس سے ملے تو سلاطین سے نفرت وترک ملازمت کے باعث اس وقت ان کے چہرے سے ناراضگی ظاہر ہوتی تھی جس کو جہانگیر نے نوٹ کیا اور اس کی بے رخی زیادہ بڑھ گئی ، اب معاملہ رفع دفع کرنے کے لئے

Marfat.com

آپ نے دارالسلطنت کے وکیل نواب آصف خان سے مدد کی درخواست کی لیکن اتفاق ایسا ہوا کہ ملاقات کے وقت وہ دربار میں نہیں تھا تاہم تائید الٰہی سے بادشاہ کے مزاج میں تبدیلی آ گئی۔

یہ آصف خان، ابوالحسن یمین الدولہ خانِ خانان (ف ۱۰۵۱ھ/ ۱۶۴۱ء) بن اعتماد الدولہ غیاث بیگ طہرانی، آصف خان نور جہان کا بھائی اور ملکہ ممتاز محل کا والد تھا اس لحاظ سے دربار میں خاص مرتبہ و مقام رکھتا تھا (دانشنامہ زبان و ادب فارسی در شبہ قارہ: ۱/ ۷۲۔ ۷۳) اسی مناسبت سے آپ نے جہانگیر کا غصہ دور کرنے کے لئے اس سے مدد چاہی تھی اس سے قبل اس کتاب میں (۶۷/ ۱۳۔۱۹) آپ کے نور جہان سے مدد لینے کا ذکر بھی کیا جا چکا ہے۔

۱۱۳/ ۷۔۹ چنانچہ در کتب قوم علی الخصوص در تصانیف حضرت شیخ العالم و حضرت شیخ اکبر قدس سرہما مقرر گشتہ است

یہاں تصانیف حضرت شیخ العالم و حضرت شیخ اکبر سے مراد شیخ العالم شیخ شہاب الدین ابو حفص عمر سہروردی (ف ۶۳۲ھ/ ۱۲۳۴ء) صاحبِ عوارف المعارف اور شیخ اکبر سے مراد حضرت محی الدین ابن عربی (ف ۶۳۸ھ/ ۱۲۴۰) ہیں، جن کے میدان تصوف کے اجتہادات معروف ہیں۔

۱۱۴/ ۶۔۱۷ بسلسلہ ملکہ عدالت و مواسات آنحضرت..... از بعضی کمل عقلا مثل نواب خانِ خانان مرحوم منقول است کہ می گفتہ اند کہ اگر پادشاہِ عصر... سر ہر سال دستور العمل یک سالہ در جمیع امور ملکی و مالی از حضرت ایشا (خواجہ حسام الدین احمد) نویسانیدہ بہ گیرند..... تا آئندہ..... از تعب...

Marfat.com

خلاصی می شود.....واکثر امراء اخلاص مند مثل خانِ خانان.....و.....مہابت خان.....ونواب قلیچ خان ثانی وہم چنیں اکثر مشائخ واکابر دیار دہلی واکبر آباد ولاہور درسنوخ سوانح واصلاح قضایا استدعا صواب نمائی از خادمان آنحضرت نمودہ.....ونتائج وقت مستحسنہ درجیب وقت مشاہدہ می کردند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد اپنے ملکہ ''عدالت ومواسات'' میں اس قدر کامل تھے کہ عبدالرحیم خانِ خانان جیسے تجربہ کار امیر سلطنت کا قول ہے کہ اگر سلطان وقت ہر سال کے آغاز میں اپنی مملکت کا دستورالعمل جمیع امور ملکی خواجہ صاحب سے مرتب کروالیا کریں تو ذمہ دار محکموں کو وہ کوفت نہ کرنی پڑے جوان کو اٹھانی پڑتی ہے، اس قسم کی رائے دیگر امرائے مخلصین کی بھی تھی جن میں سے مہابت خان، اور نواب قلیچ خان ثانی بھی شامل ہیں۔

ایسا کیوں نہ ہوتا خواجہ حسام الدین احمد صاحب علم ہونے کے علاوہ ایک بزرگ اور تجربہ کار منصب دار نواب غازی خان کے فرزند تھے، اگرچہ اکبری الحاد کے باعث دنیا وملازمت ترک کر چکے تھے پھر بھی اتنی فراست کے مالک تھے کہ امور مملکت کی انجام دہی میں ان کی رائے کی اہمیت تھی، اس کا مطلب یہ ہے کہ جب مذکورہ امرائے اخلاص مند آپ کی خدمت میں جاتے تو امور مملکت بھی زیر بحث آتے تھے اور کئی امور میں آپ کی رائے بھی لی جاتی تھی اور یہ بھی اندازہ ہوتا ہے کہ ترک وتجرید کے باوجود آپ اپنی مجالس میں امور مملکت پر بھی اظہار خیال کیا کرتے تھے، دوسری طرف آپ کو خانقاہی نظام کا اتنا تجربہ بھی ہوگیا تھا کہ اگر ہندوستان کے مرکزی علاقوں کے مشائخ آپ سے اپنی

Marfat.com

اپنی خانقاہوں کے معاملات میں بھی مشورہ لیتے تو یہ نظام زیادہ بہتر ہو سکتا تھا، ان امراء کے ساتھ مراسم کی تفصیلات ہم نے کتاب حاضر کے مقدمہ میں دی ہیں۔

۱۱۶/ ۱۲۔۱۷ .....درِ زمانِ حضرت خواجہ بیرنگ قدس سرہ مکرر واقع شد کہ حضرت خواجہ اختیار امری و ارادۂ کاری نمودہ بودند.....و آنحضرت را رائے دیگر بہ خاطر گذشتہ و چوں بہ عرض حضرت خواجہ رسیدہ تغیر و فسخ ارادۂ خود نمودہ موافق صواب دید آنحضرت بہ عمل آوردند.....

یعنی اپنے ذاتی اور خانقاہی امور کے سلسلہ میں حضرت خواجہ باقی باللہ اگر کوئی ارادہ فرماتے اور خواجہ حسام الدین احمد کی رائے اس سے مختلف ہوتی تو آپ اس کام کا ارادہ ترک کر دیتے اور ان کے مشورہ کے مطابق عمل کرتے تھے۔

۱۱۷/ ۲-۵ ..... از حضرت خواجہ منقول است کہ می فرمودند تخمی در نہاد در استعدادِ یارانِ خود کاشتہ ایم و آب و پرورش دادن ..... و میوہ دار ساختن آں تخم باین جوان آدمی (خواجہ حسام الدین احمد) حوالہ نمودہ ایم.....

یعنی حضرت خواجہ باقی باللہ فرمایا کرتے تھے کہ میں نے اپنے مریدین کی استعداد میں روحانیت کا بیج بو دیا ہے اب اس کی پرورش کرنا، پروان چڑھانا اور اسے میوہ دار درخت بنانے کا سارا کام میں نے خواجہ حسام الدین احمد کے سپرد کر دیا ہے اور خود اس سے عہدہ برآ ہو گیا ہوں، واقعی آپ نے حضرت خواجہ کے حین حیات اور آپ کے وصال کے بعد بھی تاحیات اس ''تخم پاک روحانیت'' کی اس طرح آبیاری کی یہ حضرات اپنے اپنے مستقر اور متعین مقامات پر سلسلہ

Marfat.com

نقشبندیہ کی خانقاہوں میں دعوت وارشاد کے فرائض انجام دیتے رہے کہ اس سے خانقاہی نظام میں بہت سی تبدیلیاں اور اصلاح ہوئی، اس امر کے مزید اشارات بھی کتاب حاضر میں ملتے ہیں۔

۱۱۷/۷۔۱۸ .....بسلسلہ حزم وتیقظ آنحضرت ..... تدبیرات دافعہ آں قیام می نمودند چنانچہ قبل ازعروض آفات وفرات کہ بہ جناب عالی حضرت میاں شیخ احمد رحمۃ اللہ سبحانہ وخدام فتوت ونجات التیام میر منصور بیگ..... کہ از یارانِ برگزیدہ حضرت ایشاں وحضرت میاں جیو اندروی داد آنحضرت استمزاج زمان وابناء زمان نمودہ وراہِ احتراز وتوقی ازان بلا یا نمودہ.....

گویا خواجہ حسام الدین احمد اعلی درجہ کی حزم واحتیاط کے مالک تھے، آپ جس طرح دو مرتبہ جہانگیر بادشاہ کے پنجۂ استبداد سے بچ کر واپس آئے تھے وہ تائید الٰہی کے ساتھ آپ کی محتاط پالیسی اور ایسا حزم و بردباری تھی جس کی مثال نہیں ملتی، اس فارسی اقتباس میں بتایا گیا ہے کہ جب حضرت میان شیخ احمد (مجدد الف ثانی) پر جہانگیر نے گرفت کی اور آپ کو قلعہ گوالیار میں قید کیا گیا تو اس سے پہلے آپ نے حضرت مجدد الف ثانی کو اس بلا سے بچنے کی تدابیر بتائیں جس سے اس نتیجہ پر پہنچنا دشوار نہیں رہ جاتا کہ آپ نے خواجہ حسام الدین احمد جو اس سے پہلے اس بلا سے محفوظ واپس آئے تھے سے مشورہ کیا ہوگا اور جہانگیر کے پاس جانے سے پہلے دہلی میں آپ کی خانقاہ میں آئے ہوں گے لیکن قضا وقدر کو یہی منظور تھا کہ آپ کو نظر بند کیا جاتا وہاں قیدی اسلام قبول کرتے اور قرآن مجید پڑھتے۔

میر منصور بیگ پر کیا گرفت آئی؟ اس کا علم نہیں ہے، حضرت مجدد الف ثانی کے مکتوبات کی تیسری جلد میں ان کے نام مکاتیب موجود ہیں۔

Marfat.com

۱۱۸/۱۹_۲۰ ، ۱۱۹/۱

.....شجاعت.....درآنحضرت طبیعی وموروثی بوددرعہد حضرت جنت مکانی جہانگیر پادشاہ غیرمرۃ ودفعاً مکررۃً طلبہا موحش وغضبہاء مہیب.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد میں شجاعت اور پردلی اتنی تھی کہ بادشاہ جہانگیر جیسے سفاک سے آپ بچ کر آگے، یہ آپ کا حسن تدبیر و شجاعت میں شمار ہونے کے قابل ہے ..... جب آپ اکبر بادشاہ کے ہاں ملازم تھے تو وہاں بھی یہی صورت درپیش تھی ..... کہ کس طرح آپ نے اکبر سے گلوخلاصی حاصل کی .....

آپ کی پیشانی پر اس قدر شرم وحیا تھی کہ جب جہانگیر سے ملاقات ہوئی تو غضب ناک ہونے کے باوجود اس نے کہا کہ آپ کی جبیں سے ''شرم وحیا'' جھلکتی ہے۔ (رک تعلیقاتِ سابقہ)

۱۱۹/۲۰ ، ۱۲۰/۱_۱۹

.....آنچہ حضرت جنت مکانی (جہانگیر) بہ عالم بالا انتقال نمودند وقرتی کہ در امثال ایں اوقات شائع می شود.....مختار خان ملک رابی کدخدا دیدہ دست دراز یہا.....نہاد..... باکابر واعزۂ حضرت دہلی درمیان آورد.....دریں اثنا.....اقبال بندگانِ حضرت پادشاہ دین پناہ ازافق سعادت بردمید.....

یعنی جب جہانگیر کا انتقال (۱۰۳۷ھ/ ۱۶۲۷ء) ہوا تو اس وقت ہر طرف افراتفری اور لوٹ مار کا بازار گرم تھا مختار خان ملک نے دہلی کے اکابر سادات اور دیگر شرفا کی جائیدادیں ضبط کیں انہیں پریشان کیا قریب تھا کہ اس کے اور اہل دہلی کے مابین ایک خونریز جنگ ہوجاتی کہ اتنے میں شاہ جہان تخت نشین ہوا تو حالات میں بہتری کے آثار نمایاں ہوئے۔

Marfat.com

یہ مختار خان ملک دہلی کا صوبہ دار تھا، جب اس کی شکایات شاہ جہان تک پہنچیں تو اس نے اپنے وفادار امیر قلیچ خان تورانی کو دو ہزار پانسو ذات اور دو ہزار سوار کا منصب دے کر اس کی جگہ دہلی کا صوبہ دار مقرر کیا۔ (مآثر الامراء: ۳/ ۸۳)

یہ دراصل مختار خان سبزواری تھا، اس کا نام سید محمد تھا جس کے اجداد ساداتِ بنی مختار سے تھے، بلخ میں روضہء حضرت علی کرم اللہ وجہہ کی تولیت اسی خاندان کے پاس تھی..... بلخ کے حالات کی خرابی کی باعث یہ خاندان ہندوستان چلا آیا اور جہانگیر کے زمانہ میں اسے مختار خان کا خطاب ملا، اور صوبہ دہلی کا ناظم مقرر ہوا، شاہ جہان نے تخت نشینی کے آغاز میں اسے معزول کر کے پٹنہ کی مہم پر روانہ کیا جہاں اس نے پھر زیادتیاں کیں اور قتل ہوا (ایضاً: ۳/ ۳۴۶۔۳۴۹) اس کا سال وفات ۱۰۴۷ھ/ ۱۴۳۷ء ہے (تاریخ محمدی: ۲۱/ ۵/ ۲۳۴)

۱۲۱/ ۱۰۔۱۳ .....جمعی از کبار مشائخ نوع شرکتی با آنحضرت دادند مثل ابراہیم ادہم.....و ابوبکر شبلی و ابوعلی رودباری و ابوعبداللہ خفیف و شیخ رکن الدین المکارم علاء الدولہ سمنانی.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کی عزیمت ان بزرگوں جیسی تھی۔

شیخ ابرہیم ادہم (ف ۲۸۱ھ/

حضرت ابوبکر شبلی (ف ۳۳۴ھ/

حضرت ابوعلی رودباری (ف ۳۲۲ھ/

حضرت ابوعبداللہ خفیف (ف

حضرت شیخ علاء الدولہ سمنانی (ف

Marfat.com

۱۲۲/۹۔۱۲ .....آنکہ حضرت ابوسلمان داؤد بن نصیر الطائی کہ بہ علو ہمت وخیریت و خلوص توجہ.....از اخص اولیاء ایں است اندو بہ شرف تلمند واستفادہ نزد حضرت امام اعظم اقدم ابوحنیفہ.....

امام الفقیہ ،قدوۃ الزاہد، ابوسلیمان، داؤد بن نصیر الطائی الکوفی (ف ۱۶۲ھ/ ۷۷۸ء)، آپ اکابر ائمہ فقہا میں صاحب رائے تھے، انہوں نے امام ابوحنیفہ سے تحصیل علم کیا۔ (سیر اعلام النبلاء: ۷/ ۴۲۲۔۴۳۵)

۱۲۲/ ۱۳۔۱۴ حضرت امام اعظم اقدم ابوحنیفہ نعمان بن ثابت الکوفی الصوفی.....

وصال امام ابوحنیفہ

۱۲۲/ ۱۴ .....ابو یوسف یعقوب بن ابراہیم الاویسی الانصاری.....

امام یوسف بن ابی یوسف یعقوب بن ابراہیم القاضی (ف ۱۹۲ھ / ۸۰۷ء) (رک تاریخ مدینۃ السلام :۱۶/ ۴۳۴۔ ۴۳۶) مولف کتاب الخراج، تالیف بامر ہارون الرشید (المذہب الحنفی :۲/ ۶۲۵۔۶۲۸)

۱۲۲/ ۱۷ ابوعبداللہ محمد بن الحسن الشیبانی رحمۃ اللہ علیہ

ابوعبداللہ محمد بن الحسن بن فرقد الشیبانی (۱۳۰۔۱۸۹ھ/ ۷۴۷۔ ۸۰۵ء) خلیفہ ہارون الرشید نے انہی قاضی کے منصب پر فائز کیا تھا، امام محمد ہی فقہ حنفی کے مدون ہیں اس سلسلہ میں ان کی تصانیف المبسوط (کتاب الاصل) جامع الصغیر، جامع الکبیر، الحجۃ علی اہل المدینۃ، الزیادات زیادات الزیادات، السیر وغیرہ قابل توجہ ہیں، ملاحظہ ہو:

۱..... خطیب بغدادی: تاریخ مدینۃ السلام ۲/ ۵۶۱

۲..... ذہبی، شمس الدین محمد: سیر اعلام النبلاء ۹/ ۵۴۳

۳..... صیمری، ابی عبداللہ حسین: اخبار ابی حنیفہ واصحابہ ۱۲۰، ۱۲۹

Marfat.com

مقصد سوم

۱۲۵/۱۰-۱۱ .....اگر چہ آنحضرت.....از رسوم مشیخت ولوازم ارشاد برکراں می زیستند

اس سے پہلے بیان ہو چکا ہے کہ جب حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ نے اپنے آخری سالوں میں مشیخت سے دست برداری اختیار کرتے ہوئے اپنے مریدین تربیت کیلئے خواجہ حسام الدین احمد کے سپرد کرنا چاہے تو آپ نے اس بارگراں سے معذرت کی جسے حضرت خواجہ نے ان کی طبع شریف کے پیش نظر قبول فرمالیا لیکن آپ کے وصال کے بعد جب خانقاہ کی تولیت کی تمام تر ذمہ داری ان پر آن پڑی تو دعوت وارشاد کا سلسلہ بھی شروع کرنا پڑا۔

۱۲۵/۱۳-۱۴ .....لیکن نسبت بافرادی معدود کہ سر ارادت برعتبہ و اخلاص آنحضرت نہادہ وقف درگاہ مکرمت وعنایت ایشاں بودند.....

یعنی حضرت خواجہ حسام الدین احمد سے وابستہ ہو کر تربیت سلوک حاصل کرنے والے افراد معدودِ چند ہی تھے، ان کے مقابلہ میں اپنے کے پیر بھائی حضرت شیخ احمد سرہندی مجدد الف ثانی قدس سرہ سے فیض یاب ہونے والوں کی تعداد احاطۂ شمار سے باہر ہے، ان دونوں حضرات نے حضرت خواجہ کی جانشینی کا حق ادا کیا، خواجہ حسام الدین احمد نے مرکز دہلی میں بیٹھ کر ایسا نظام عوت وارشاد وضع کیا جو مثالی بن گیا اور حضرت مجدد الف ثانی نے سرہند شریف میں رہ کر جس خانقاہی نظام کی

Marfat.com

بنیاد ڈالی اور دعوت وارشاد کا جس وسیع پیمانہ پر اہتمام کیا اس کے اثرات سارے عالم اسلام پر پڑے۔

۱۲۶/۷۔۸ موجب فرمودۂ ایشان (حضرت خواجہ باقی باللہ) کہ تخمی کہ در استعدادِ یارانِ خود انداختہ.....

رک تعلیقاتِ حاضر: ۵۷/۱۵۔۱۷

۱۲۸/۷۔۱۱ ..... در ہر کہ بوی ہوس ایں راہ استشمام می فرمودند بیکی از کبار مشائخ وقت مثل حضرت میاں شیخ احمد وحضرت میاں شیخ تاج الدین وحضرت میاں شیخ الہ داد ..... کہ بہ ترتیب مذکور از کمل خلفاء حضرت خواجہ اند دلالت می فرمودند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد اگر کسی میں حصولِ روحانیت کا جذبہ محسوس کرتے تو حضرت خواجہ باقی باللہ کے اکابر خلفاء حضرت میاں شیخ احمد مجدد الف ثانی، شیخ تاج الدین سنبھلی ثم مکی اور شیخ الہ داد میں سے کسی ایک کی خدمت میں بھیج دیتے اور خود اس سے بری ذمہ ہو جاتے تھے..... البتہ تین چار اصحاب پر آپ نے کمال درجہ کی نوازشات فرمائی تھیں وہ بھی بحکم حضرت خواجہ.....

۱۲۷/۱۹۔۲۰ کاتب حروف فرودترین آں چند کس است وسرمایہ سعادتِ دارین.....

یعنی کتاب زاد المعاد کے بزرگ مولف خواجہ کلاں بھی ان خوش نصیب افراد میں شامل ہیں جن کو خواجہ حسام الدین احمد سے تربیت حاصل کرنے کی سعادت نصیب ہوئی تھی ..... (مقدمہ کتاب حاضر، احوال مولف)

۱۳۰/۶۔۷ این مخلص (مولف) نیز سی وسہ سخن موازی عدد سنین تکمیل آنحضرت را

Marfat.com

مصدر یہ بہ نجم نجم کردہ درج می نماید.....

یعنی مولف نے خواجہ حسام الدین احمد کے سخنان وملفوظات کی تعدد ۳۳ صرف اس لئے مقرر کی ہے کہ یہ ان کی تکمیل کے بعد دعوت وارشاد کے سال (۳۳) ہوتے ہیں یعنی:

وصالِ حضرت خواجہ باقی باللہ..... ۱۰۱۲ھ

حصولِ خلافت واجازت..... ۱۰۱۰ھ

وصال خواجہ حسام الدین احمد..... ۱۰۴۳ھ۔ ۱۰۱۰ھ= ۳۳ سال

۱۳۱/۹۔۱۸ .....می فرمودند کہ بیان اسرارِ وحدتِ وجود ومعارف وصفات الٰہی مرکسی را سزاوار است کہ..... قائل آں معرفت (وحدت الوجود) را بہ قانونِ مقررہ مسلمہ کبار این قوم شیخ اکبر محی الدین عربی وشیخ صدرالدین قونوی و خواجہ عالم خواجہ احرار ومولانا عبدالرحمن جامی وحضرت خواجہ آفاق خواجہ ما (باقی باللہ) بہ سنجد.....

یہاں مولف نے ان اکابر صوفیہ کے نام لیے ہیں جو وحدت الوجود کے قائل تھے اور ان حضرات نے باقاعدہ اس نظریہ کے قواعد و ضوابط بتائے ہیں اور کہا ہے کہ اگر ان حضرات کے افکار کے مطابق اس کا بیان ہو تو درست ہے ورنہ وہ محض ''عقل ودماغ'' کی پیداوار ہے، ان حضرات میں سے شیخ اکبر محی الدین ابن عربی (ف ۶۳۸ھ/ ۱۲۴۰ء)، مولانا عبدالرحمن جامی (ف ۸۹۸ھ/ ۱۴۹۲ء) خواجہ باقی باللہ قدس اسرارہم یعنی قائلین وحدت الوجود میں حضرت خواجہ باقی باللہ بھی شامل تھے، آپ کے ملفوظات واشعار سے بھی اس امر کی تصدیق ہوتی ہے لیکن آخر عمر مبارک میں آپ پر یہ کشف ہوا تھا کہ وحدت الوجود

Marfat.com

روحانیت کا ایک ''کوچہ تنگ'' ہے شاہراہ اس سے آگے یعنی وحدت الشہود ہے، فرماتے ہیں:

.....بجہت رعایت ظاہر شریعت ازین تصنیفِ (سلسلۃ الاحرار) خود کہ سخنِ وحدتِ وجود درانجا بخوب ترین تدقیقات مبین است ناراضی بودند ومی فرمودند از ما ایں تصنیف خوب واقع نشدہ ومی فرمودند کہ محقق شد کہ ورای طریق توحید راہے است وسیع وراہِ توحید نسبت باں شاہراہ کوچہ تنگی پیش نیست'' (کلیات باقی باللہ ص:۶۴)

حضرت مجدد الف ثانی نے بھی یہی تحریر فرمایا ہے کہ حضرت خواجہ کچھ عرصہ کے لئے مشرب توحید وجودی کے قائل رہے جس کا اظہار آپ نے اپنے رسائل ومکتوبات میں بھی فرمایا ہے لیکن آخر اللہ تعالیٰ کی عنایت سے اس مقام سے ترقی ہوئی اور اپنے وصال سے ایک ہفتہ پہلے آپ نے حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی سے اس امر کا ذکر فرمایا، لکھتے ہیں:

معرفت پناہی قبلہ گاہی حضرت خواجہ ماقدس اللہ تعالیٰ سرہ چند گاہ مشرب توحید وجودی داشتند و در رسائل ومکتوباتِ خود آن را اظہار می فرمودند اما آخر کار حق سبحانہ وتعالیٰ بکمال عنایتِ خویش ازآں مقام ترقی ارزانی فرمودہ بشاہراہ انداختہ از ضیق ایں معرفت خلاصی داد، میاں عبدالحق کہ یکی از مخلصانِ ایشانند نقل کردند کہ پیش از مرضِ موت ایشان بیک ہفتہ فرمودہ اند کہ مرا بعین الیقین معلوم شد کہ توحید کوچہ ایست

Marfat.com

تنگ شاہراہ دیگراست ، پیش ازیں ہم می دانستم اما اکنون
یقینی دیگر حاصل گشت .....(مکتوبات امام ربانی:۱/ ۴۳/ ۱۱۴)

(زبدۃ المقامات : ۱۵۵) حضرت خواجہ محمد معصوم نے ان امور کی بہترین توضیحات کی ہیں۔(مکتوبات معصومیہ:۱/ ۱۵۶/ ۳۱۳)

۱۳۲/۱۔۳ .....اگر موافق قانوں ایں اکابر یابد برصدق وحقیقت آں جازم گشتہ اظہار نماید والا بیقین بداند کہ آں معرفت زادۂ عقل ودماغ است نہ متولد ازدل وباطن

یعنی حضرت خواجہ حسام الدین احمد فرماتے ہیں کہ اگر کوئی بھی اس راہِ کشف وجودی پر ہو اور وہ وحدت الوجود کے معارف کا اظہار کرنا چاہے تو ان اکابر مذکورہ کے ''قانون'' (مکشوفاتِ روحانی) کے مطابق بیان کرے اگر وہ اس سے الگ کوئی بات کرتا ہے تو یہ محض اس کی ناقص عقل اور گمان پر مبنی ہے نہ کہ اس کے روحانی دل وباطنی کیفیت کا اظہار ہے.....

یہ دراصل اس فضا کی طرف اشارہ ہے جو صوفیہء خام نظریہء وحدت الوجود کو غلط رنگ دے کر اسے عوام میں پھیلا رہے تھے اور اس سے اکبر کے زیر اثر صلح کل اور وحدت ادیان کا رنگ دے رہے تھے۔
(رک مقدمہء کتاب حاضر)

۱۳۲/۵۔۷ می فرمودند کہ دین درست وعقائد صحیح درحقیقت ہماں است کہ در اذہانِ محب کرام وتبع عظام مقرر گشتہ بود واقوال ایں بزرگواران دریں باب قرین نصوصِ آسمانی وسنن نبوی است درتقویۃ ایں مدعی.....

Marfat.com

یعنی خواجہ حسام الدین احمد فرماتے تھے کہ صحیح دین اور عقائد صرف وہی ہیں جن پر صحابہ کرام رضوان اللہ اجمعین نے عمل کیا اور ان بزرگوں کے اقول ''نصوص آسمانی وسنن نبوی'' ہیں جو دین کی تقویت کا باعث ہیں، دراصل یہ اشارہ ہے اس اکبری الحاد اور اس کے گرد ملحدین کے عقائد کی طرف جو شعائر اسلامی کا مذاق اڑاتے اور عبادات کو بے کار جانتے تھے انہوں نے ہندوستان کے مسلم معاشرے میں شریعت کی عملی حیثیت کو بری طرح نقصان پہنچایا تھا، اس سلسلہ میں دین برحق کو سب سے زیادہ نقصان ملا مبارک ناگوری اور ان کے دو نہایت نابغہ روزگار فرزندوں فیضی اور ابوالفضل نے پہنچایا تھا، خواجہ حسام الدین احمد ان کے داماد و بہنوئی تھے وہ ان لصوص دین حضرات کے گھر کے بھیدی تھے اس لئے ان کے عقائد پر نام لیئے بغیر ایک ضرب کاری لگائی ہے اس کے بعد نجم سوم میں خواجہ حسام الدین احمد کا جو ملفوظ درج ہے وہ اس کی تائید کرتا ہے کہ بعد نبوت کے باعث جو بدعات پیدا ہوتی ہیں ان کا ازالہ لازم ہے۔

۹۔۸/۱۳۳ .....ابوعبداللہ محمد بن علی الحکیم الترمذی.....

حضرت ابوعبداللہ محمد بن علی ملقب بہ حکیم ترمذی، تیسری صدی ہجری کے محدث و عارف تھے ترمذ میں ۲۵۵ھ/۸۶۸ء کو وصال ہوا نوادر الاصول اور ختم الاولیاء آپ کی معروف ترین تالیفات میں ہیں، صوفیہ کی کتب و ملفوظات میں آپ کے اقوال بکثرت ملتے ہیں

(طبقات الصوفیہ:۳۰۶، نفحات الانس:۱۱۸۔۱۱۹، کشف المحجوب:۲۱۵۔۲۱۷

Marfat.com

۱۳۳/۹۔۲۰ ..... درعنفوانِ شباب زنی نیکو منظر به خود خواند وایشاں اجابت نہ کردند.....

یہ سارا واقعہ تذکرۃ الاولیاء خواجہ عطار سے ماخوذ ہے۔

(۵۲۹۔۵۲۸)

۱۳۷/۱۔۳ .....ازعزیزان مثل شیخ پیر میرتی ومیر سید احمد قادری کہ باختیار بہمراہی سلاطین بہ تعمیر اوقات وحفظِ ذوق وحال موفق اند، نزدِ ما محسوب از خوادق عادت آں عزیزاں ست.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد فرماتے ہیں کہ صوفیہ کا سلاطین وقت کی محفلوں میں رہنا اور اپنے اوقات اور روحانی نسبت کی حفاظت کرنا، احاطہ امکان سے باہر ہے لیکن دو اصحاب معاصر یعنی شیخ پیر ٹھی اور میر سید احمد قادری نے اس سلسلہ میں جو سلاطین کے ساتھ نشست و برخاست رکھی ہوئی ہے وہ ان کی کرامت سے کم نہیں ہے، شیخ پیر ٹھی کا تعلق سلسلہء شطاریہ سے تھا، وہ وسیع المشرب تھے، جہانگیر کے لشکر میں رہتے تھے، بادشاہ ان کا احترام کرتا تھا، ان کا نام شیخ پیر میرٹھی ہے وہ اپنے مستقر میرٹھ میں ۱۰۴۰ھ/ ۱۶۳۰ء کو فوت ہو کر دفن ہوئے (اسراریہ:۱۳۹) وہ جہانگیر کیساتھ رہتے تھے، انہوں نے اپنے علاقہ میں ایک مسجد بنائی تھی، بادشاہ نے انہیں چار ہزار روپیہ اور فرجی شال خاصہ عنایت کی اور رخصت کر دیا، خود جہانگیر نے ۱۰۲۲ھ/ ۱۶۱۳ء کے واقعات کے تحت لکھا ہے:

شیخ پیر کہ از وارستگان و بس تعلقانِ وقت وخاص بہ بہت محبت و

Marfat.com

اخلاص کہ بامن دارد طریقہ خدمتگاری وہمراہی اختیار نمودہ است ودر پرگنہ میرتھہ کہ وطن اوست قبل ازاین بنای مسجد نہادہ دریں ولا بہ تقریبی مذکورگشت چوں خاطر اورا متعلق باتمام ایں بنای خیریافتم، چہار ہزار روپیہ بہ او دادم کہ خود رفتہ بہ او صرف نماید وفرجی شال خاصہ بہ او مرحمت نمودم رخصت کردم .....(جہانگیرنامہ:۱۳۷)

اسی طرح ۱۰۲۵ھ/۱۶۱۶ءکو جہانگیر نے انہیں ایک ہزار روپیہ مرحمت کیا(ایضاً:۱۹۷ طبع ایران)

میر سید احمد قادری، یہ لکھنو کے مخدوم زادہ تھے، تحصیل علم کیلئے دہلی آئے اور حضرت خواجہ باقی باللہ سے نیاز حاصل ہوا، (رک کتاب حاضر لاحقہ) میر سید احمد حاجی عبدالوہاب بخاری دہلوی کے نبائر میں سے تھے، شیخ سلیم دہلوی انہی کے فرزند تھے جو ۱۰۵۰ھ کوفوت ہوئے۔ (اسراریہ:۱۶۸۔۱۶۹) ان کے کس سلطان کے ساتھ تعلقات تھے؟ یہ ہمیں معلوم نہیں ہے، ایک سید احمد قادری نام کی شخصیت کو ۱۰۲۸ھ/ ۱۶۱۹ء میں منصب ہشتصدی وشصت سوار پر ترقی دی گئی (جہانگیرنامہ: ۳۰۳) گویا وہ مذکور سنہ تک جہانگیر سے وابستہ رہے تھے، ان کی ملکی معاملات میں زیادہ خدمات کا علم نہیں ہے ہمارا خیال ہے کہ خواجہ حسام الدین احمد نے جن میر سید احمد قادری کی اختلاطِ سلاطین کے باوجود حفظ نسبت کو کرامت قرار دیا ہے وہ یہی توزک جہانگیری میں مذکور شخصیت مراد ہیں، معلوم ہوتا ہے میر سید احمد قادری نے اس کے بعد ملازمت ترک کردی کیوں کہ عہد مغلیہ کے امراء ومنصب داروں کی فہارس مرتبہ

Marfat.com

ڈاکٹر اطہر علی (Apparatus of Empire) میں ان کا نام تک درج نہیں ہے۔

۱۴۰/۳۔۴ .....سلسلہ علیہ احراریہ نقشبندیہ.....

سلسلہ احراریہ نقشبندیہ سے مراد سلسلہ نقشبندیہ کی وہ شاخ ہے جس کے موسس حضرت خواجہ عبیداللہ احرار(۸۰۶۔ ۸۹۵ھ/ ۱۴۰۳۔۱۴۹۰ء تھے، آپ سے سلسلہ نقشبندیہ کی ماوراء النہر، ایران، ترکستان اور ہندوستان وعرب میں خوب اشاعت ہوئی اور آپ کا اتنا اثر ونفوز ہوا کہ یہ اس سلسلہ کی جداگانہ شاخ کی حیثیت سے متعارف ہوئی۔(تذکرہ علماء ومشائخ پاکستان وہند:۲/)

۱۴۳/۱۔۷ می فرمودند کہ اختیار توطن در ہندوستان ..... تضیع اولاد و تضلیل اخلاف است پدر ما یعنی حضرت غازی خان ہنگامی کہ اختیار توطن ہند بنا بر ضرورت نمودند بارہا با سلطان خواجہ اندیشہ تضیع اولاد را درمیان آوردہ باتفاق می گریستند و مادراں ایام بسن ہفت سالگی بودیم.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد نے فرمایا کہ بدخشان یعنی اپنے مستقر جدی سے میرے والد حضرت غازی خان کی ہجرت ہندوستان ایک ضرورت کے تحت تھی، جب ہم وہاں سے روانہ ہونے لگے تو ہمارے بزرگ سلطان خواجہ نے منع کرتے ہوئے کہا کہ یہ اولاد کے ضائع کرنے اور اپنے اجداد کی توہین کے برابر ہے، انہوں نے اپنے زانو پر ہاتھ مارتے ہوئے گریہ کیا اور میں اس وقت کم سن فقط سات سال کا تھا اس کی حقیقت کو نہ سمجھ سکا بعد میں جب حالات سے دوچار ہوا تو ان کی بصیرت کا اندازہ ہوا تو ارادہ کرلیا کہ میں یہاں سے عربستان یا ماوراء

Marfat.com

التمہر چلا جاؤں لیکن موانع اتنے تھے کہ ایسا نہ ہوسکا، اب میں اپنے خواجہ زادگان (فرزندان حضرت خواجہ باقی باللہ) اور اپنے بیٹوں کو اس کی وصیت کرتا ہوں کہ اگر ہندوستان میں ہی رہنا ہے تو صرف لاہور یا احمد آباد میں سکونت اختیار کریں کہ یہ دونوں خطے دوسرے شہروں کی نسبت کم تعصان دہ ہیں۔

ہم ان کے جد بزرگوار سلطان خواجہ جنہوں نے نواب غازی خان کو ہندوستان جانے سے روکا تھا کے حالات زندگی سے واقف نہیں ہیں یقیناً یہ خواجہ حسام الدین احمد کے دادا یا پردادا ہوں گے کتاب حاضر کی بنیاد پر اسماء شجرہ کچھ یوں مرتب ہوتے ہیں۔

سلطان خواجہ

علی بصری

ملا نظام الدین احمد بدخشی (نواب غازی خان)

خواجہ حسام الدین احمد (صاحب سوانح حاضر) خواجہ علاء الدین حسین (مقیم اکبرآباد) دختر (عصمت ماہ؟)

زادالمعادص: ۱۶۴)

گویا جب نواب غازی خان اپنے مستقر قندز بدخشان سے روانہ ہوئے تو خواجہ حسام الدین احمد کم سن اور صرف سات سال کے تھے، ابتدائی تعلیم وہیں بدخشان میں حاصل کی تھی معلوم ہوتا ہے کہ بچپن سے جوانی تک تحصیل کا سلسلہ راستہ میں کابل اور پھر ہندوستان پہنچ کر مکمل ہوا تھا، نواب غازی خان ۹۸۲ھ/ ۱۵۷۴ء کو ہندوستان پہنچے او

Marfat.com

اکبر بادشاہ سے ملاقات کی (رک تعلیقات سابقہ ومقدمہ کتاب حاضر)

۱۴۳/۱۹ ، ۱۴۴/۱

می فرمودند کہ یکی از مضار.....دردہلی وآگرہ وسائر بلاد وقصبات، قریبہ بہ پای تخت آں ست کہ سکنہ این دیار.....

خواجہ حسام الدین احمد فرماتے ہیں کہ ہندوستان میں پائے تخت کے قریب رہنے والوں کے لئے کئی مصائب ہیں کہ سلاطین کی تمام نقل وحرکات سے متاثر ہوتے ہیں پھر اکبر بادشاہ کے زیر اثر جو معاشرتی ومذہبی حالات میں بے اعتدالیاں واقع ہوئی تھیں ان کے اثرات روحانی زندگی پر بری طرح پڑے تھے، اس لئے یہاں سے دور رہنا ہی بہتر ہے، لاہور اور احمد آباد (گجرات) کا قیام سنٹرل ایشیا جیسا ہے، یعنی یہاں قدرے سکون ہے۔

۱۴۹/۱۳-۱۹ می فرمودند کہ اشتغال بہ علوم معقولہ کلامیہ مرا کثر اقراد اتساقی را ضرر پیشتر از نفع می رساندست.....

یہاں خواجہ حسام الدین احمد نے واضح الفاظ میں علوم عقلیہ کے مضمرات کی طرف اشارہ کیا ہے اور اپنے زمانہ حدود ۱۰۴۰ھ/ ۱۶۳۰ء کو مامون الرشید عباسی کے زمانہ سے مشابہت دی ہے کہ کس طرح اس کے عہد میں یونانی زبان کی کتب فلسفہ کے عربی میں تراجم ہوئے اور ان سے ملتِ اسلامیہ میں انتشار پھیلا اور خلق قرآن جیسا مسئلہ پیدا ہوا بالکل اسی طرح آج بھی کیا جارہا ہے، آپ کا واضح اشارہ اکبر اور اس کی جماعت شوم کی طرف ہے (رک مقدمہ کتاب حاضر)

۱۵۳/۲-۴ بایں بندہ می فرمودند خواجہ (مولف) کسی اگر شما ویرا در شما محمد عبید اللہ در

Marfat.com

تحصیل علوم لسانی ومعارف کتابی بہ نہایت درجات مولویت وتدریس وتصوف دانی می رسید یدند.....

یعنی مولف کتاب حاضر خواجہ کلاں سے آپ نے فرمایا کہ اگر تم علوم حاصل کر کے درجہ مولویت پر پہنچ جاؤ اور تحصیل تصوف کے بعد درجہ مشیخت بھی حاصل کرلو لیکن پھر بھی تم اپنے والد بزرگوار حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ جیسے نہیں ہو سکتے بعض دیگر نصائح میں یہاں مولف کے چھوٹے بھائی خواجہ محمد عبداللہ کا نام بھی لیا ہے جس کا مطلب یہ ہے کہ کتاب زادالمعاد ان کے بڑے بھائی خواجہ عبیداللہ معروف بہ خواجہ کلاں کی تالیف ہے۔

فصل سوم

درتصرفات وخوارق عادات آنحضرت

۱۵۶ / ۴_۹ .....راہِ ملامت اختیار نمودہ باشند درغایت بعد است ومراد ازیں ملامت نہ آں ملامت است کہ درسمع وذہن اکثر مردم قرار گرفتہ بلکہ مراد ازاں ملامتی است کہ بہ تصریح شیخ اکبر..... وشیخ شہاب الدین سہروردی ..... راس ورئیس اہل آں ملامت سید الانبیاء.....صلی اللہ علیہ وسلم .....

صوفیہ کے متون میں ملامت اور طریقہ ملامت کی تصریحات کی گئی ہیں سب سے عام فہم بحث کشف المحجوب (باب ملامۃ ۸۵۔۹۴) کی ہے جو قابل توجہ ہے جہاں ان امور کی تفصیلات دی گئی ہیں، شیخ ابن

Marfat.com

عربی نے ملامت کے بارے میں اپنی کتاب فتوحات مکیہ میں اور شیخ شہاب الدین سہروردی نے عوارف المعارف میں اس کی مختلف توضیحات بیان کی ہیں، ڈاکٹر ابوالعلاء عفیفی نے شیخ ابوعبدالرحمن سلمی کے رسالہ ملامتیہ کے مقدمہ میں ان تمام تشریحات کو یکجا کردیا ہے، ملامتیان و صوفیان وجواں مردان مولفہ علامہ سلمی فارسی ترجمہ از علی رضوی، مطبوعہ کابل ملاحظہ کیجئے۔

۱۵۷/۱۰-۱۱ .....آنچہ آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) بہ بلدۂ اجمیر بموجب حکم حضرت جنت مکانی (جہانگیر) تشریف بردہ.....

اس سے اگلی کرامت کے تحت یہ واضح کردیا گیا ہے کہ جہانگیر بادشاہ نے ''وکلاء بوالفضول'' کے اکسانے اور کان بھرنے پر جہانگیر نے خواجہ حسام الدین احمد اور شیخ عبدالحق محدث دہلوی کو اجمیر طلب کیا، یہ دونوں بزرگ بیک وقت بادشاہ سے ملاقات کے لئے روانہ ہوئے بادشاہ کا لشکر ان دنوں کابل و بنگش کے نواح میں تھا، ان دونوں اولیاء نے عام مروجہ سفر کا راستہ اختیار کرنے کی بجائے براہ سیالکوٹ جانا پسند کیا ایک تو وہاں خواجہ حسام الدین احمد کے ایک مرید میاں محمد ہاشم سنبھلی رہتے تھے جن سے ملاقات ہوگئی دوسرے اس عہد کے معروف عالم وبزرگ علامی عبدالحکیم سیالکوٹی (ف ۱۰۶۷ھ/ ۱۶۵۶ء) رہتے تھے جن کے ساتھ خواجہ حسام الدین احمد اور شیخ عبدالحق محدث دہلوی کے ساتھ پُرخلوص مراسم تھے ان سے ملاقات مقصود تھی۔ اتفاق ایسا ہوا کہ ان دنوں مولانا عبدالحکیم سیالکوٹی غالباً کسی جائیداد کے تنازعہ میں اپنے

Marfat.com

مستقر سیالکوٹ سے ورے دامن کوہ میں ایسے افراد کے ہاں پناہ لینے پر مجبور ہو گئے تھے جو طاقتور تھے، مولانا کو ان لوگوں سے جان کا خطرہ تھا لیکن اس کے باوجود ان سے ملنے کے لئے آئے اور ساری صورت حال بتائی کہ آپ نے مفسدوں کو بلا کر سمجھایا جس سے معاملہ بہتر ہو کر صلح ہوگئی، جس پر مولانا آپ کے شکر گذار ہوئے، مولانا عبدالحکیم سیالکوٹی کے احوال کے ضمن میں اس اہم امر کا اس سے پہلے کسی تذکرہ نویس نے ذکر نہیں کیا گویا ان تینوں بزرگوں کے خوشگوار تعلقات کا بھی ہمیں پہلے علم نہیں تھا، عین ممکن ہے کہ مولانا سیالکوٹی حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ سے بھی ارارت رکھتے ہوں اور خواجہ حسام الدین احمد کے ساتھ ان کے تعلقات حضرت خواجہ کے حین حیات ہی استوار ہوئے ہوں، کتاب اسراریہ جو معاصر ماخذ ہے میں درج ہے کہ علامہ سیالکوٹی خانقاہ حضرت خواجہ میں آئے تھے اور خواجہ خرد بن حضرت خواجہ کی بہت تعریف بھی کرتے تھے جو ان کے حضرت خواجہ سے عقیدت کا ثبوت ہے۔ (ورق: ۱۲۹۔۱۳۰) ہم نے اس کتاب کے مقدمہ میں خواجہ حسام الدین احمد اور ابوالفضل کے مابین کشیدگی کی تفصیلات درج کی ہیں، ملاحظہ کیجئے، مولف زادالمعاد خواجہ کلاں نے شیخ عبدالحق محدث دہلوی کو ''مخدومی ملاذی استاذی'' لکھا ہے جس سے بخوبی واضح ہے کہ وہ شیخ محدث کے باقاعدہ شاگرد تھے، محمد دین فوق نے علامہ سیالکوٹی کی تعمیر کردہ عمارات واملاک کا بھی ذکر کیا ہے ملاحظہ ہو:

سوانحات عمر ملک العلماء علامہ عبدالحکیم سیالکوٹی (ص: ۴۳۔۴۷)

۱۶۱/۶۔۷ ہمدریں سفر چوں آنحضرت بتانی قطع مسافت می نمودند حضرت مخدومی

Marfat.com

(شیخ عبدالحق) راخوش نمی آید.....

یعنی حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی اس سفر سے خوش نہیں تھے، جس کی وجہ یہی تھی کہ ابوالفضل کے مکتبۂ فکر (وکلاء بوالفضول) نے جہانگیر کے کان بھرے اوران دونوں حضرات کو بادشاہ نے اجمیر طلب کرلیا، داراشکوہ نے ان دونوں بزرگوں کی حاضری کے احکام کا ذکر کیا ہے کہ ''بعض مردم سخنانِ غیر واقع'' جہانگیر سے کہے جس سے متاثر ہوکران حضرات کی طلبی کا احکام صادر کئے گئے، لکھا ہے:

در وقتی کہ جہانگیر بادشاہ در کشمیر بودند بعضی مردم سخنان غیر واقع از طرف شیخ عبدالحق دہلوی کہ امام محدثان وقت اند و مرزا حسام الدین کہ از مریدان شیخ احمد سرہندی بودند بعرض پادشاہ رسانیدند و پادشاہ فرمودند کہ شیخ عبدالحق و مرزا حسام الدین را از دہلی بحضور بیاورند و شیخ نورالحق ولد شیخ عبدالحق رابہ کابل بفرستند ..... (سکینۃ الاولیاء ۱۱۵ مطبوعہ تہران)

یعنی بادشاہ نے بیک وقت دونوں اصحاب کو طلب کیا اور شیخ محدث کے صاحبزادہ شیخ نورالحق کو جہانگیر نے کابل جانے کا حکم دیا..... تو شیخ محدث پریشان حالی میں حضرت میاں میر لاہوری کی خدمت میں گئے پریشانی کا سبب دریافت کرنے پر آپ نے حقیقت حال بیان کرنے سے گریز کیا اور فرمایا کہ اس پیرانہ سالی میں اپنے وطن اور اولاد سے جدائی کے باعث ہے حضرت میاں میر نے تسلی دی کہ خاطر جمع رکھیں، چنانچہ ایسا ہی ہوا اور چار روز کے بعد بادشاہ کے فوت ہونے کی خبر ملی گویا ملاقات ہی نہ ہوسکی یہ واقعہ جہانگیر کی وفات ۱۰۳۷ھ/

Marfat.com

۱۶۲۷ء کا ہے۔

داراشکوہ نے جہانگیر کی ان سے ناراضی کا سبب لوگوں کے ''سخنانِ غیر واقع'' لکھ کر پردہ پوشی کی ہے، لیکن خاندانی روایت ہے کہ ملکہ نور جہان نے کسی ضرورت سے آپ کو بلا بھیجا جس پر آپ نے فرمایا کہ فقیر کا شاہی محل اور بیگمات سے کیا کام، جو امر میرے لائق ہو کہہ دیں میں پورا کرنے کی کوشش کروں گا، جس پر وہ بہت ناراض ہوگئی آپ کو تکلیف پہنچانے اور ہلاک کرنے کی خفیہ کوشش بھی کی (مراۃ الحقائق: ۸۷۔۸۸) خواجہ حسام الدین احمد کا تو وہی معاملہ ہوگا کہ اعداء دین نے بادشاہ کے کان بھرے تھے ورنہ اس سے پہلے جہانگیر ان دونوں حضرات کے ساتھ بڑی موانست رکھتا تھا۔ ۱۰۲۸ھ/۱۶۱۸ء کو جب شیخ محدث سے اس کی ملاقات ہوئی تو اس نے آپ کی تصنیف اخبار الاخیار کی تعریف کرتے ہوئے لکھا کہ بانواع مراحم دل نوازی کردہ رخصت فرمودم (توزک: ۳۲۰ طبع ایران)، خواجہ حسام الدین احمد کے ساتھ حسن سلوک پھر بدسلوکی کا تذکرہ انہی تعلیقات میں کیا جاچکا ہے۔ داراشکوہ نے خواجہ حسام الدین کے متعلق لکھا کہ آپ شیخ احمد سرہندی (مجدد الف ثانی) کے مرید تھے، جس کی تصدیق کتاب حاضر سمیت کسی تذکرہ سے بھی نہیں ہوسکی۔

۱۲/۱۶۱ .....نواب.....مرزا محمد زمان الملقب بہ مہابت خان خانان.....

یعنی یہ دونوں حضرات جہانگیر سے ملاقات کے لئے روانہ ہوئے تو نواب مہابت خان جن کے ساتھ آپ کی شناسائی تھی سے اس وقت

Marfat.com

ملاقات ہوئی جب وہ لشکر سے نکل کر لکھی جنگل کی طرف جارہا تھا وہ ان حضرات سے عزت کے ساتھ ملا اس نے اپنا سفری قالینچہ بچھایا اور چند لمحات ان حضرات کے ساتھ بیٹھا اور پھر رخصت ہوگیا، جہانگیر کی وفات ۱۰۳۷ھ اوراس کے بعد شاہ جہان کی تخت نشینی سے حالات بدل گئے، مہابت خان، زمانہ بیگ خانِ خانان سپہ سالار بن غیور بیگ اندجانی ثم کابلی جہانگیر وشاہ جہان کے اکابر امراء میں سے تھا، ہفت ہزاری منصب دار تھا ۱۰۴۴ھ/ ۱۶۳۴ء کو انتقال ہوا (تاریخ محمدی: ۲/۵/۲۲۲، مآثر الامراء: ۳/۳۲۷۔۳۴۶) مہابت خان اوائل میں حضرت خواجہ باقی باللہ سے آشنا تھا اور صحبت یافتہ بھی تھا (اسراریہ، خطی ورق:۱۷۱) اسی لئے اس کی ان حضرات سے عقیدت تھی۔

۱۶/۱۶۱ متوجہ لکھی جنگل شدہ بودند.....

لکھی جنگل، پنجاب کے صحراؤں میں سے ایک صحرا تھا جس کا نام باد بھی ہے۔(چار باغ پنجاب: ۳۰۲، ۱۲۵)

مغلوں کی طرف سے یہاں فوجدار مقرر کئے جاتے تھے (عمل صالح: ۱/۴۵۷، ۲/۵، ۲۴۷، ۲۴۸)

۱۶۲/۵۔۷ مرتبہ اولیٰ کہ آنحضرت بارادۂ سفر حجاز تا اکبر آباد عرف آگرہ رسیدہ سبب راہ نادادن استخارہ ہا ورخصت.....

ان امور کی تفصیلات انہی تعلیقات (۶۱ / ۱۳۔۲۰) میں بیان کی جا چکی ہیں۔

۱۶۲/۱۳ میاں شیخ جعفر کہ از یاران مقبول حضرت خواجہ.....

Marfat.com

میاں شیخ جعفر کے حالات کے لئے کتاب حاضر کا لاحقہ ملاحظہ کریں۔

۱۶۴/ ۳_۴ .....آنحضرت.....درا کبرآباد روزی چند اقامت نمودہ بودند.....

یعنی جب خواجہ حسام الدین احمد اکبرآباد گئے تو آپ نے اپنی ہمشیرہ جن کا نام عصمت ماہ تھا قیام کیا، آپ کی ان ہمشیرہ محترمہ کے حالات سے ہم واقف نہیں ہیں کہ کس کے نکاح میں تھیں؟ ان فقرات سے تو عیاں ہوتا ہے کہ وہ کسی بڑے منصب دار سے منسوب تھیں اور ان کی حویلیاں اکبرآباد میں تھیں۔

۱۶۴/ ۱۲_۱۳ دراندک فرصتی از قضا صاحب صوبہ اکبرآباد نواب خواجہ جہان را عبور براں کوچہ افتاد.....

یعنی ان دنوں بعض مفسد (بیلداران) وہ حویلی مسمار کرنا چاہتے تھے کہ نواب خواجہ جہان کی مداخلت سے معاملہ رفع دفع ہوا، نواب خواجہ جہان کا نام خواجہ دوست محمد تھا اور وہ کابل کا رہنے والا تھا، اس کی بیٹی جہانگیر بادشاہ سے بیاہی گئی تو پھر اس کے عہدوں میں اضافہ ہوا..... جب جہانگیر آگرہ سے باہر شکار وغیرہ کے لئے جاتا تو قلعہ کا انتظام اور شہر کی حکومت خواجہ جہان کے سپرد ہوتی تھی، وہ بڑا علم دوست تھا مثنوی مولانا روم روزانہ اس کی مجلس میں پڑھی جاتی تھی ..... اس نے آگرہ میں ایک عالی شان عمارت بھی بنوائی تھی (مآثر الامرا: ۱/ ۶۶۸_۶۷۰) خواجہ جہان پنج ہزاری منصب دار تھا اس کی وفات لاہور میں اواخر صفر ۱۰۲۹ھ/ ۱۶۲۰ء کو ہوئی۔ (تاریخ محمدی: ۲/ ۵/ ۱۵۳) لیکن خواجہ حسام الدین احمد کے ساتھ اس کی عقیدت کا حال ہمیں پہلی بار زاد المعاد کے

Marfat.com

ذریعہ معلوم ہوا ہے گویا یہ واقعہ خواجہ جہان کی وفات ۱۰۲۹ھ/ ۱۶۲۰ء
سے پہلے کا ہے۔

۱۶۵/ ۲۔۵ .....درسال ہزاروسی وہشت جناب.....صوفی قربان کہ از اعاظم اصحاب حضرت.....میاں شیخ احمد اند بحکم اخلاص والفتی کہ بحضرت ایشان ما (خواجہ حسام الدین احمد) وعزیزان دیگر ایں قلعہ دارند.....

صوفی قربان کا تذکرہ حضرت مجدد الف ثانی کے خلفاء میں مفصل طور پر نہیں ملتا زبدۃ المقامات (ص ۳۸۹) میں اس نام کی دو شخصیتوں کے نام ملتے ہیں ایک صوفی قربان قدیم اور دوسرے صوفی قربان جدید لیکن ان دونوں حضرات کے احوال یا اماکن ہائے وطن مولوف نہیں بتائے گئے یہاں زادالمعاد میں ان کے القاب ''استقامت نصابی المختص بالمواجید والعرفان'' سے قیاس کیا جاسکتا ہے کہ یہاں صوفی قربان قدیم مراد ہیں، ان دونوں حضرات کے نام حضرت مجدد الف ثانی کے مکاتیب ہیں ان میں سے مکتوب ۲۸۳ جلد اول میں صوفی قربان بیگ تحریر کیا گیا ہے، اس جلد میں مکتوب ۱۱۴ میں ان کے نام کے ساتھ بیگ تحریر نہیں ہے، جلد سوم میں مکتوب ۹۷ میں صوفی قربان کے نام کے ساتھ لفظ جدید تحریر ہے لیکن کسی مکتوب میں اول الذکر کے نام کے ساتھ قدیم کا لفظ نہیں ہے بلکہ بیگ لکھا گیا ہے تاہم زبدۃ المقامات میں واضح طور پر ایک کو قدیم اور دوسرے کو جدید کہا گیا ہے گویا وہ ۱۰۳۸ھ تک بقید حیات تھے۔

۵/۱۶۶ میاں ہاشم سنبھلی.....

Marfat.com

ان کے حالات کتاب ہذا کے لاحقہ میں ملاحظہ کریں۔

۱۶۷/۵۔۱۰ دراواخر عہد حضرت جنت مکانی (جہانگیر)..... قحطی غریب عارض وقت اہل دہلی گشت چنانچہ پانزدہ سیر گندم بیک روپیہ..... بدست می آمدو.....

یہ قحط ۱۶۱۷۔۱۶۱۸ء میں ہندوستان کے کئی شہروں میں نمودار ہوا بہت ہی اموات ہوئیں، وبائیں لاہور اور پھر سارے دوابہ میں پھیل گئیں ..... (توزک جہانگیری ترجمہ راجرس: ۲/ ۶۵ و بہ بعد) البتہ کتاب ہذا سے یہ معلوم ہوا کہ اس دوران دہلی جیسے مرکزی علاقہ میں گرانی کا کیا حال تھا کہ گندم ایک روپیہ کی پندرہ سیر ملنے لگی۔ اس قسم کا ایک قحط جہانگیر کے اواخر عہد میں بھی رونما ہوا تھا۔

۱۶۷/۱۲۔۱۳ .....درمزار والدِ بزرگوار خود باندوہ تمام نشستہ بودند.....

یعنی سنہ مذکورہ سے قبل خواجہ حسام الدین احمد اپنے والد نواب غازی خان کی نعش اودھ سے لاکر جوار حضرت خواجہ باقی باللہ میں دفن کر چکے تھے۔

۱۶۹/۱۶۔۱۷ .....قبل از تحریر ایں رسالہ (۱۰۴۴ھ) بہ چند ماہ ایں فقیر بنا بر مشاغل لاطائل از ملازمت حضرت والدۂ خود محروم ماندہ بود..... شبی آنحضرت رادر خواب می بینم کہ برسر وقت این.....

یعنی مولف رسالہ (کتاب زادالمعاد) کی تالیف (۱۰۴۴ھ/ ۱۶۳۴ء) سے پہلے کئی ماہ تک اپنی والدہ محترمہ یعنی زوجہء حضرت خواجہ کی خدمت میں ملاقات کے لئے نہیں جاسکے جس کے باعث وہ پریشان تھیں تو خواجہ حسام الدین احمد نے ان کو خواب میں آکر ملاقات

Marfat.com

کا حکم دیا.....

اس کا مطلب یہ ہے کہ حضرت خواجہ باقی باللہ کی زوجۂ محترمہ اور خواجہ کلاں کی والدہ حضرت خواجہ حسام الدین احمد کے وصال کے بعد تک بقید حیات تھیں۔

خاتمہ
در ذکر مرض رحلت آنحضرت.....

۱۷۳/۱۷۔۲۰.....رحلت آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) در بقعہ منورۂ صوفی آباد کہ درنواح اکبرآباد (آباد) کردۂ خادمان آنحضرت است بوقوع آمد و درآں ایام ایں روسیاہ (مولف) بگرفتاریہابی اصل زن وفرزند در دہلی پای بند بود.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد اپنے آخری ایام اور ہجوم امراض کے دوران اپنے آباد کردہ قصبہ صوفی آباد جو نواح اکبرآباد میں ہے گئے ہوئے تھے اور یہ مولف اپنے خانوادہ کے ساتھ بامر مجبوری دہلی میں تھا.....اس کی تفصیل انہی تعلیقات (۶۹/۵۔۹) میں بیان کی جا چکی ہے کہ شاہ جہان کے طلب کرنے پر آپ اکبرآباد میں مقیم تھے وہیں آپ کا وصال ۱۰۴۳ھ) کو ہو گیا.....

۱۷۴/۴۔۷ .....ایں مطلب (خاتمہ) منقول از زبان اخوت.....آبی.....مولانا دوست محمد ولد میر محمد یوسف مرغینانی است.....

Marfat.com

گویا مولف خواجہ حسام الدین احمد کے آخری ایام حیات میں ان کے پاس نہیں تھے اس لئے ان ایام کی روایات انہوں نے مولانا دوست محمد کی زبانی سن کر لکھی ہیں جو کم سنی سے کہولت تک آپ کے ساتھ ہی رہے اور آپ کے سب سے زیادہ مزاج شناس تھے..... ان کے احوال کتاب حاضر کے لاحقہ میں ملاحظہ کریں۔

۱۷۵/۱۶۔۱۸ از تصور مردن درنواح آگرہ (اکبرآباد) خیلگی مکروہ می نمود و مرگ دریں شہر بسیار بد بخاطر قرار گرفتہ است لیکن چوں.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد آگرہ جیسے شہر میں مرنا بہت ہی برا تصور کرتے تھے ایک تو یہ حکومت کا دارالسلطنت تھا دوسرے یہیں اکبری عہد یں تمام بدعات وخلاف اسلام حرکات ہوتی رہتی تھیں اور پھر یہ وہ شہر ہے جہاں آپ کے مرشد بزرگوار حضرت خواجہ باقی باللہ کا جسد خاکی مدفون نہیں تھا..... تاہم شاہ جہان کے روکنے پر آپ وہاں رکے رہے تھے۔

۱۷۶/۱۔۵ ہم دراں ایام از حضرت مخدومزادۂ خرد (خواجہ سراج الدین محمد) پرسیدہ اند کہ ای پسر سن شما بچند رسیدہ است ایشاں معروض داشتہ اند کہ قدم در شانزدہم نہادہ ایم..... آنحضرت فرمودند پدرِ مادر حین رحلت در ہمیں سن بودہ اند.....

یعنی ان دنوں آپ کے فرزند کو چک خواجہ سراج الدین محمد آگرہ آئے تو آپ نے دریافت کیا تمہاری عمر کیا ہے؟ انہوں نے عرض کیا سولھویں سال میں قدم رکھا ہے، فرمایا جب میرے والد نواب غازی خان کا انتقال ہوا تو میں بھی پندرہ سولہ سال کا تھا، اب ۶۶ سال کا ہوں.....

Marfat.com

اس سے مندرجہ ذیل امور واضح ہوتے ہیں۔

۱..... فرزند خُرد (خواجہ سراج الدین محمد) اپنے والد کے وصال ۱۰۴۳ھ کے وقت سولہ سال کے تھے گویا ان کا سالِ ولادت (۱۰۴۳۔ ۱۶).....۱۰۲۷ھ متعین کیا جا سکتا ہے۔

۲..... خواجہ حسام الدین احمد وصال کے ایام میں ۶۶ سال کے تھے گویا آپ کی ولادت (۱۰۴۳ھ۔۶۶ ..... ۹۷۷ھ) کو ہوئی جو اس کتاب کے آغاز میں درج ہے اور ان قرائن کے عین مطابق ہے۔

۳..... خود خواجہ حسام الدین احمد اپنے والد (نواب غازی خان) کے انتقال پر سولہ سال کے تھے گویا (۸۸۲ھ۔ ۹۷۷ = ۱۵ سال کے تھے۔

۱۷۶/ ۱۴۔۱۹ قبل از رحلت بہ شش سال جزوی از احوال شریفہ حضرت ابوذر غفاری را ..... کہ متضمن رحلت ایشاں در غربت بود خوش نمودہ بایں بندہ (مولف) امر نمودہ کہ ایں قصہ را از لسان عربی بزبان فارسی ترجمہ نمائید.....

حضرت ابوذر جندب بن جنادہ غفاری (ف ۳۲ھ/ ۶۵۳ء) ان اصحاب میں سے تھے جنہوں نے اسلام قبول کرنے میں پہل کی، حالات کے لئے ملاحظہ ہو:

۱.....طبقات ابن سعد: ۴/ ۲۱۹

۲.....حلیۃ الاولیاء ۱/ ۱۵۶۔ ۱۷۰

لیکن یہ معلوم نہ ہو سکا کہ خواجہ کلاں (مولف) نے شیخ خواجہ ابوذر غفاری کے احوال مسافرت پر کس عربی رسالہ کا فارسی میں ترجمہ کر کے خواجہ حسام الدین احمد کو پیش کیا جو آپ سفر کے دوران ہمراہ

Marfat.com

رکھنے والی کتب وقایہ اور تفسیر حسینی کے ساتھ رکھتے تھے۔

۱۷۷/۱۱۔۱۵ .....من بعد صحبتی شگرف کہ بہ بندگان حضرت پادشاہ داشتند ودرآں صحبت .....از کلمات حق بسمع عالی بندگان حضرت رسانیدہ .....فرمودند کہ از زمان امیر تیمور.....

فرماتے تھے کہ جس قدر نصائح وکلماتِ حق میں نے بادشاہ شاہ جہان کو کئے تھے اس سے قبل امیر تیمور کے سوا کسی بادشاہ کے لئے نہیں کئے گئے یہ بھی فرماتے تھے کہ اس کے بغیر دربار میں جانا نہایت نازیبا ہے.....امیر تیمور کی علماء ومشائخ سے صحبتیں بہت مشہور ہیں.....

۱۷۸/۲ .....درون شہر بردہ درحویلی ہمشیرۂ خود باندازید.....

یعنی آخری ایام حیات میں آپ نے کھانا پکانے کے تمام برتن وغیرہ ہٹادیئے اور اپنی ہمشیرہ کی حویلی میں جاکر کھانا کھانے لگے وہیں سے چند ساتھیوں کے لئے کھانا آتا تھا آپ صرف کھچڑی پر اکتفا کرتے تھے.....

۱۷۸/۷۔۸ .....مثل میراں سید محمود ومیاں الہ داد سہارنپوری می دادند.....

ان حضرات کے حالات اس کتاب کے لاحقہ میں مطالعہ کریں۔

۱۷۸/۱۶۔۱۸ .....قبیل عصر خادمان را فرمودند کہ اسپ زین بکنید کہ قصد دیدن جناب مخدوم زادگی خواجہ خاوند محمود داریم.....

یہاں خواجہ خاوند محمود سے مراد حضرت خواجہ خاوند محمود عطاری نقشبندی (ف ۱۰۵۲ھ/ ۱۶۲۲ء) ہیں جو حضرت خواجہ عطار کی اولاد میں سے تھے اور سلسلۂ نقشبندیہ سے نسبی تعلق تھا آپ خواجہ اسحاق

Marfat.com

دھبیدی کے خلیفہ تھے، پہلے کشمیر میں رہے پھر لاہور آئے یہیں آسودۂ خاک ہیں (عمل صالح: ۳/ ۲۸۴، تاریخ محمدی ۳/ ۵/ ۲۵۲، معین الدین خاوندی کشمیری: کتاب رضوانی ومقاماتِ محمودیہ خطی) خواجہ خاوند محمود نقشبندی جہانگیر سے ۱۰۲۸ھ/ ۱۶۱۹ء کو ملے تھے اور اس نے ان کی درویشی وخواجہ زادگی کی تعریف کرتے ہوئے انہیں ایک ہزار روپیہ انعام دیا تھا (توزک جہانگیری ۲۶۷، طبع سرسید احمد خان) گویا خواجہ خواند محمود خواجہ حسام الدین احمد کے سال وصال ۱۰۴۳ھ کے وقت اکبرآباد میں مقیم تھے جن سے ملنے کا انہوں نے ارادہ ظاہر کیا تھا اور ضعف وناتوانائی کے باوجود آپ ان سے ملنے گئے تھے۔

۱۸۴/ ۱۶۔۱۷ درہماں چند روز نواب سعادت نصاب مرزا برخوردار المشتہر الخان عالم از جای استماع ایں خبر (بیماری خواجہ حسام الدین احمد) نمودند.....

یعنی مرزا برخوردار ملقب بہ خان عالم نے خواجہ حسام الدین احمد کی بیماری کا کہیں سے سن کر اپنے ایک ساتھی کو آپ کی خدمت میں صوفی آبادی بھیجا کہ آپ کے اور میرے تعلقات بچپن سے ہیں پھر میرے اجداد بھی آپ کے عقیدت مند تھے مجھ سے کیوں اس حالت کو مخفی رکھا؟

یہ خان عالم مرزا عبدالرحمن دولدی کا فرزند تھا اس کے اجداد خاندانِ تیموریہ کے ہاں معزز عہدوں پر خدمات انجام دیتے رہے تھے، شاہ جہان کے عہد میں وہ چھ ہزاری ذات اور پانچ ہزار سوار کے منصب پر فائز تھا۔ ۱۰۴۱ھ/ ۱۶۳۲ء کو بڑھاپے کے باعث ملازمت سے سبکدوش ہوکر آگرہ میں مقیم ہوگیا اور یہیں طبعی موت سے فوت ہوا۔

(مآثر الامراء: ۱/ ۷۲۷۔۷۳۰)

Marfat.com

کتاب حاضر (زادالمعاد) سے پہلی بار اس امر کا اشارہ ہوا ہے کہ خان عالم خود اور اس کے اجداد خواجہ حسام الدین احمد آپ کے والد نواب غازی خان اور حضرت خواجہ باقی باللہ سے عقیدت رکھتے تھے۔

۱۸۵/۱۰۔۱۴ چوں ایں جواب بہ نواب خان عالم رسید خان .....خبر بیماری آنحضرت رابہ بندگان حضرت پادشاہ رسانید ندوہم درآں ایام نواب بلقیس مکانیٔ جانانہ بیگم یکی از اطبائ رابجہتہ معالجہ آنحضرت تعین فرمودند.....

یہاں جانا نہ بیگم سے مراد مرزا عبدالرحیم خانِ خانان کی بیٹی جانان بیگم مراد ہے جو سلطان دانیال بن اکبر بادشاہ سے منسوب تھی وہ خواجہ محمد سعید سرہندی سے بیعت تھی (مکتوبات سعیدیہ: ۵۶/ ۱۱۲۔۱۱۵) وہ حج کی سعادت بھی رکھتی تھی قرآن مجید کی تفسیر بھی لکھی تھی اور شاعرہ بھی تھی (بزم تیموریہ:/ ۲۴۳) وہ اپنے مکاشفات حضرت خواجہ محمد سعید کو لکھ کر تعبیر پوچھا کرتی تھی ایک مکتوب میں آپ نے لکھا ہے کہ خطوط کی تشریحات میں دشواری ہو تو میر محمد نعمان بدخشی سے رجوع کریں، جس کا مطلب واضح ہے کہ وہ اکبر آباد میں ہی رہتی تھیں (مقامات معصومی ۱/۱۹۶) جہاں سے اس نے خواجہ حسام الدین احمد کے لئے طبیب کو روانہ کیا، نیز ملاحظہ ہو آئین اکبری ۱/ ۳۲۲ (تعلیقات بلوخمان)

۱۸۶/۱۔۲ .....پسرِ حکیم عبدالشکور را فرستادند وآں جوان آدمی آمدہ.....

حکیم عبدالشکور اور ان کے فرزند کے حالات ہمیں نہیں مل سکے۔

۱۸۶/۴۔۹ بندگانِ حضرت (شاہ جہان) دراں ایام مکرر نزدیک بمنزل آنحضرت گذشتہ تفقد احوال نمودند و یک مرتبہ..... برسم عیادت پرس جوئی احوا نمود ساعتی دراز آنجا توقف نمودند چندانکہ نماز مغرب را بامامت جنا

Marfat.com

خلافت مآبی ہمانجا خواندہ سوار شدند.....

یعنی شاہ جہان جب کبھی بھی آپ کے مسکن (صوفی آباد) کے قریب ہوتا تو آپ کا حال دریافت کرتا، ایک بار شکار سے واپس آتے ہوئے وہ آپ کے پاس عیادت کے لئے آیا اور دیر تک وہاں قیام کیا مغرب کی نماز باجماعت ادا کر کے رخصت ہو گیا.....نماز کی امامت میاں شیخ رستم خلیفہ حضرت خواجہ باقی باللہ نے کروائی کیوں کہ یہاں ان کے نام کے ساتھ ہر جگہ خلافت مآبی لکھا گیا ہے۔

۱۸۷/۸۔۱۹ حضرت مخدومزادہ خرد (خواجہ سراج الدین محمد).....نزدیک بہ خود طلبیدہ امر بہ خواندن.....غزل زلف حضرت مولانا عبدالرحمن جامی.....ای دل من صید دام زلف تو.....

مولانا جامی کی اس غزل کے تمام اشعار غیر مترتب شکل میں نقل ہوئے ہیں اصل غزل یوں ہے:

ای دل من صید دام زلف تو　　دام دلہا کشتہ نام زلف تو
بندشد در زلف تو دلہا تمام　　دام و بند آمد تمام زلف تو
داد تشریف غلامی بندہ را　　زلف تو ای من غلام زلف تو
لائق رخسار گل رنگ تو نیست　　جز نقاب مشک خام زلف تو
رم کنند از دام مرغان وی عجب　　جان بی آرام رام زلف تو
زلف تو بالای مہ دارد مقام　　بس بلند آمد مقام زلف تو
صبح اقبال است طالع ہر نفس　　بندہ جامی را ز شام زلف تو

(دیوان کامل جامی مرتبہ ہاشم رضی، مطبوعہ تہران ص: ۶۴۴)

Marfat.com

اگلی سطور میں لکھا ہے کہ ان اشعار کے قاری خواجہ ابو مدین کو اس وقت اس کا غزل کا صرف ایک شعر یاد تھا باقی اشعار کیسے یاد آئے معلوم نہیں یہ حضرت کا تصرف تھا، اس امر کی طرف اشارہ کرتا ہے کہ پڑھنے والے کو جو شعر جب یاد آیا پڑھ دیا۔

۱۸۸/۳ اخوی سعادت آثار خواجہ ابو مدین کہ بہ سعادت.....

ان کے حالات اسرار یہ میں ہیں

۱۸۸/۱۷۔۱۸ حضرت.....سہل بن عبداللہ التستری رحمۃ اللہ سبحانہ.....

حضرت سہل بن عبداللہ تستری اکابر صوفیہ میں سے تھے ان کا وصال ۲۸۳ھ/۸۹۶ء کو ہوا (طبقات الصوفیہ سلمی: ۲۰۶۔۲۱۱، تذکرۃ الاولیاء عطار ۳۰۴۔۳۲۳)

۱۹۰/۱۔۲ .....سرعت در بردن نعشِ ما بحضرت دہلی نہ خواہیدہ کرد کہ موجب ایذاء خادمان است تا چند گاہ مارا ہمیں جا بگذارید.....

یعنی میاں شیخ رستم کے سوال کرنے پر آپ نے فرمایا کہ مجھے ابھی یہیں اکبر آباد میں دفن کر دینا اور میری نعش دہلی لے جانے میں جلدی نہ کرنا، پھر اس سوال پر کہ دہلی میں آپ کو کہاں دفن کریں؟ کیا حضرت خان (یعنی والد خود نواب غازی خان) کے مقبرہ میں دفن کیا جائے، تو فرمایا کہ نہیں مجھے میرے مرشد حضرت خواجہ کے صفہ پر دفن کیا جائے اس میں سمت کا تعین نہ کیا فرمایا کہ جہاں اہل محلہ اجازت دیں دفن کر دینا۔

۱۹۰/۱۱۔۱۳ .....این حالت در شب ماہ صفر روی داد پگاہ آں شب کہ روز یکشنبہ غرہ ماہ صفر سال ہزار و چہل و سہ باشد.....

Marfat.com

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کا وصال ماہ صفر روز یکشنبہ ۱۰۴۳ھ کو ہوا، تقویم کی رو سے یکم صفر یکشنبہ کو ہی بنتی ہے یعنی مولف نے ماہ صفر کی تاریخ نہیں بتائی (رک مقدمہ کتابِ حاضر احوالِ خواجہ حسام الدین احمد)

۱۹۱/۹۔۱۰ ..... یکی از خدایانِ خطہ بدخشان میر محمد یوسف نام کہ از آشنایان قدیم آنحضرت بودند وارد شدند

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کے نزاع کے عالم میں آپ کے ایک قدیم دوست اور بدخشان کے ہم وطن میر محمد یوسف آپ کے پاس آئے ..... ہمیں ان کے حالات کا علم نہیں ہے، جہانگیر نے ۱۰۳۲ھ/ ۱۶۲۳ء میں محمد یوسف بدخشی کو رستم خان کا خطاب دیا وہ مختلف صوبوں میں ملازم رہا، شاہ جہان کی بغاوت کے زمانہ میں یہ مہابت خان سے مل کر جہانگیر کے ملازمین میں شامل ہو گیا جس پر شاہ جہان کو افسوس ہوا اور اس نے تخت نشینی کے بعد اسے معزول کر دیا وہ اسی حالت میں فوت ہوا (مآثر الامراء: ۲/ ۲۰۲۔ ۲۰۳)

۱۹۱/۱۱ .....خواجہ محمد افضل.....

ان کے احوال کتاب حاضر کے لاحقہ میں ملاحظہ کریں۔

۱۹۳/۱۱۔۱۲ ..... بموجب فرمودۂ آنحضرت در بقعہ منورہ صوفی آباد بطریق امانت گذاشتند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کو ان کے آباد کردہ قصبہ صوفی آباد میں دفن کر دیا گیا۔

۱۹۳/۱۶۔۲۰ .....بموجب وصیت نعش شریف آنحضرت را بہ دہلی بیارند و چوں شش ماہ

Marfat.com

گذشت در آوردن و نا آوردن نعش مقدس اختلافی میاں متعلقان و خادمان .....بجہۃ اختلاف دو ماہ دیگر توقف واقع شد آخر الامر در اوائل ماہ شوال..... جناب سیدی اعتصامی میر ابراہیم حسین توفیق قیام بایں خدمت یافتند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کی وصیت کے مطابق ان کی نعش اکبر آباد سے دہلی لاکر ان کے مرشد حضرت خواجہ کے صفہ مبارک پر دفن کرنا تھی لیکن خدام و متعلقین میں اختلاف کے باعث ایسا جلد نہ کیا جاسکا یہاں تک کہ چھ ماہ گذر گئے پھر مزید دو ماہ کی تاخیر ہوگئی آخر آپ کے داماد میر ابراہیم حسین نے یہ خدمت انجام دی اور دہلی سے اکبر آباد جاکر آپ کی نعش مبارک لائے، آپ کے جسم شریف میں آٹھ ماہ گذر جانے کے باوجود کوئی فرق نہیں پڑا تھا۔

۳-۲/۱۹۵

جب آپ کی نعش اکبر آباد سے دہلی آئی تو استقبال کرنے والے فقراء میں مؤلف بھی شامل تھے۔

۱۹۵/۱۷-۲۰.....نعش مبارک آنحضرت را بہ دہلی آوردہ متصل صفہ منورۂ حضرت خواجہ بیرنگ مشرق رویہ محاذی قبر حضرت خواجہ.....دفن نمودند و.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کی نعش دہلی لاکر آپ کے مرشد حضرت خواجہ کے صفہ مبارکہ کے متصل مشرق کی جانب دفن کی گئی اور آپ کی دوسری زوجہ محترمہ والدۂ مخدومزادہ خرد نے ایک دوسرا صفہ تعمیر کروایا۔

مرتب کتاب حاضر احقر محمد اقبال مجددی اگست ۱۹۹۰ء کو دہلی گیا

Marfat.com

توحضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ کی درگاہ شریف کی زیارت کے لئے ڈاکٹر نثار احمد فاروقی مرحوم (سابق صدر شعبہ عربی دہلی یونیورسٹی) کی معیت میں حاضر ہوا، اس وقت خواجہ حسام الدین احمد کی قبر مبارک کسی صفہ پر نہیں ہے بلکہ حضرت خواجہ کے مزار شریف کے پائین کی طرف قدرے دور بفاصلہ تقریباً بیس گز ایک عام قبر ہے جس پر کوئی کتبہ نہیں ہے، تاہم اس کی فوٹو اتار لی گئی جو کتاب ہذا میں شامل ہے۔

۱۹۶/۱۰۔۱۲ تمام شد فاتحہ ومقاصد ایں رسالہ..... روز شنبہ ہشتم رجب المرجب سال ہزار وچہل وچار، باید دانست کہ اگرچہ ایں مسکین در تسوید این سالہ.....

یعنی کتاب حاضر زادالمعاد ۸ رجب ۱۰۴۴ھ کو مکمل ہوگئی گویا صاحب سوانح خواجہ حسام الدین احمد کے وصال صفر ۱۰۴۳ھ کے صرف اٹھارہ ماہ بعد پایۂ تکمیل کو پہنچی گویا اس کتاب میں مندرج تمام تر روایات معاصر اور براہِ راست روایات کا درجہ رکھتی ہیں۔ (رک مقدمہ تعارف کتاب ہذا)

۱۹۷/۱۳۔۱۵ ..... این فقیر (مولف) آں ست کہ ایں فقیر اگرچہ ببرکت صدق و اخلاص آنحضرت نوعی از اطوار فہمی آنحضرت دارد و باعتماد ہمین حیثیت جرأت در تسوید ایں رسالہ واقع شد.....

یعنی مولف (خواجہ کلاں) کو صاحب سوانح خواجہ حسام الدین احمد کا اتنا قرب حاصل تھا کہ ان کے والد بزرگوار حضرت خواجہ باقی باللہ کے وصال (۱۰۱۲ھ) کے وقت وہ صرف ۲ سال چار ماہ کے تھے جب انہوں نے ان کی پرورش اور تعلیم وتربیت کا آغاز کیا، اس طرح اس کتاب میں مندرجہ تمام روایات نہ صرف ثقہ ہیں بلکہ عینی شاہد کی

Marfat.com

حیثیت کی حامل ہیں

۱۹۹/ ۷۔۱۰ .....بعضی قطعات در مرثیہ آنحضرت گفتہ اند،.....این چند قطعہ کہ جناب کمالات.....مولانا حسن ہمدانی کشمیری ثم دہلوی گفتہ اند

مولانا حسن ہمدانی کشمیری، دہلی کے اکابر علماء ومشائخ میں سے تھے ان کے والد مولانا محمد ہمدانی کشمیری (ف۱۰۰۶ھ/ ۱۵۹۷ء) بھی ذی علم بزرگ تھے، معروف تذکرہ نویس مولانا محمد صادق کشمیری (مولف کلمات الصادقین، وطبقاتِ شاہ جہانی) انہی کے بھانجے تھے، مولانا حسن کشمیری نے مروجہ علوم کی تحصیل مولانا محمد یزدی قاضی دہلی (ف۹۹۸ھ/۱۵۹۹ء) سے کی اور شیخ چائیندہ ملقب بہ نجم الحق چشتی (ف۹۹۸ھ/۱۵۹۸) سے سلوک کی تعلیم حاصل کی، ان کی وفات کے بعد حضرت خواجہ باقی باللہ سے منسلک ہوئے، شاعری سے بھی گہرا لگاؤ تھا۔ (طبقاتِ شاہ جہانی ۱۰/۳۸۔۳۹)، ۱۰۵۱ھ/۱۶۴۱ء کو دہلی میں فوت ہوئے اور روضۂ ملکیار پیران میں دفن کئے گئے۔ (اسراریہ: ورق،۱۴۶) گویا مولف زادالمعاد نے ان کے مصنفہ پانچ قطعات تاریخ وفات خواجہ حسام الدین احمد نقل کئے ہیں جو اور کہیں نہیں ملتے، یہی مولانا حسن کشمیری تھے کہ جب ۱۰۰۸ھ/ ۱۶۰۰ء کو حضرت مجدد الف ثانی حج کے ارادہ سے دہلی آئے تو آپ کو حضرت خواجہ باقی باللہ کی خدمت میں لے گئے، پھر آپ کو سب کچھ یہیں مل گیا جس کا اعتراف خود حضرت مجدد نے مکتوب (۳/۱۲۲) میں کیا ہے ان کے نام حضرت مجدد الف ثانی کے کئی مکاتیب ہیں (فہارس تحلیلی.....)

Marfat.com

۴/۲۰۰ ''مہربان بابای خلق''

یہ خواجہ حسام الدین احمد کے وصال (۱۰۴۳ھ) کا مادۂ تاریخ ہے، جس کے اعداد جمع کرنے سے ۱۰۴۴ھ برآمد ہوتا ہے یعنی اس میں ایک عدد زائد ہے:

م=۴+ہ=۵+ر=۲۰۰+ب=۲+الف=۱+ن=۵۰+ب=۲+الف=۱

ب=۲+الف=۱+ی=۱۰+خ=۶۰۰+ل=۳۰+ق=۱۰۰=۱۰۴۴ھ

(افادات ڈاکٹر مظہر محمود شیرانی)

۱۵/۲۰۰ '' آہ قطب زمان ز عالم رفت''

یہ بھی آپ کے قطعہ تاریخ وفات کا مادہ ہے جس سے ۱۰۴۳ھ برآمد ہوتے ہیں یعنی

آ=۱+ہ ۵+ق=۱۰۰+ط=۹+ب=۲+ز=۷+م=۴۰+ا=۱+ن ۵۰+ز=۷+ع=۷۰+الف=۱+ل=۳۰+م=۴۰+ر=۲۰۰+ف=۸۰+ت=۴۰۰=۱۰۴۳ھ

(افادات ڈاکٹر مظہر محمود شیرانی)

۴/۲۰۱ آہ شیخ جنید دویم

یہ خواجہ حسام الدین احمد کا مادۂ تاریخ وصال ہے، جس سے ۱۰۴۳ھ برآمد ہوتا ہے یعنی

آ=۱+ہ=۵+ش=۳۰۰+ے=۱۰+خ=۶۰۰+ج=۳+ن=

Marfat.com

۵۰+ ے=۱۰+د=۴+د=۴+و=۶+ی=۱۰+م=۴۰=۱۰۴۳ھ

اس میں لفظ دویم کی ی بھی دس عدد شمار کئے گئے ہیں۔(افادات ڈاکٹر مظہر محمود شیرانی)

۱۱/۲۰۱ ''ہای شبلی رفتہ''

یہ بھی آپ کے قطعہ تاریخ وصال کا مادہ ہے، جس سے ۱۰۴۳ھ برآمد ہوتا ہے، یعنی

ہ=۵+الف=۱+ی=۱۰+ش=۳۰۰+ب=۲+ل=۳۰+ی=

۱۰+ر=۲۰۰+ف۸۰+ت=۴۰۰+ہ=۵=۱۰۴۳ھ

(افادات ڈاکٹر شیرانی)

۸/۲۰۲ '' زسر حلقہ خواجہاوای''

یہ بھی قطعہ تاریخ وفات کا مادہ ہے جس سے ۱۰۴۳ھ نکلتا ہے، یعنی

ز=۷+س=۶۰+ر=۲۰۰+ح=۸+ل=۳۰+ق=۱۰۰+ہ=

۵+خ=۶۰۰+و=۶+الف=۱+ج=۳+ہ=۵+الف=۱+و

=۶+الف=۱+ی=۱۰=۱۰۴۳ھ(افادات ڈاکٹر شیرانی)

۱۰/۲۰۲ ..... فاضلی دیگر از فضلای وقت کہ شجاعی تخلص می کند ایں قطعہ گفتہ

شجاعی تخلص کے اس شاعر کے حالات معلوم نہیں ہیں البتہ حکیم سیف الملوک متخلص بہ شجاعی نام کے ایک طبیب وشاعر کا تذکرہ منتخب التواریخ (۳/ ۱۱۲، ۱۷۴) میں آیا ہے جو دہلی میں گوشہ نشین تھے ممکن ہے مولانا حسن کشمیری کی طرح انہوں نے بھی طویل عمر پائی ہو اور یہ قطعہ تاریخ وفات خواجہ حسام الدین احمد انہی کا ہو، ہفت اقلیم (۲/

Marfat.com

۱۲۳۲۔۱۲۳۷) میں بھی ان کے قطعات درج ہیں۔

۲۰۳/۷ ہوافضل الملک

یہ آپ کی وفات کا مادۂ تاریخ ہے جس سے ۱۰۴۳ھ برآمد ہوتا ہے، یعنی:

ہ=۵+و=۶+الف=۱+ف=۸۰+ض=۸۰۰+ل=۳۰+م=۴۰+ل=۳۰+ک=۲۰=۱۰۴۳ھ (افادات ڈاکٹر شیرانی)

۲۰۳/۱۳ ''من شہر الصفر اولیٰ''

یہ بھی آپ کے وصال کے قطعہ تاریخ کا مادہ ہے، جس سے ۱۰۴۳ھ اخذ ہوتے ہیں یعنی م=۴۰+ن=۵۰+ش=۳۰۰۰+ہ=۵+ر=۲۰۰+الف=۱+ل=۳۰+ص=۹۰+ف=۸۰+ر=۲۰۰+الف=۱+د=۶+ل=۳۰+ی=۱۰=۱۰۴۳ھ

(افادات ڈاکٹر شیرانی)

مولف نے جہاں آپ کے وصال کی تفصیل بیان کی ہے وہاں واضح طور پر وفات کی تاریخ یکم صفر نہیں لکھی ہے، اس قطعہ کے مادۂ حاضر سے معلوم ہوا ہے کہ آپ کی وفات یکم صفر کو ہوئی تھی۔

۲۰۳/۱۴-۱۵ ..... خدام فضائل انتظامی۔ خواجہ محمد صادق طغائی کاتب ایں حروف (مولف) چند قطعہ دریں باب گفتہ اند.....

یہاں خواجہ محمد صادق سے مراد مولانا محمد صادق ہمدانی کشمیری دہلوی ہیں جو کلمات الصادقین اور طبقاتِ شاہ جہانی وغیرہ کے مولف تھے، حضرت خواجہ باقی باللہ کی دوسری اہلیہ انہی کے بہن تھیں جن کے بطن سے مولف زادالمعاد کے بھائی خواجہ خرد تولد ہوئے، خواجہ محمد صادق

Marfat.com

کا وصال ۱۰۵۲ھ/۱۶۴۲ء کو ہوا (خواجہ خرد : شرح رباعیات: خطی ۱۲۵_۱۲۶) (مقامات معصومی :۱/۲۷۹_۲۸۱) رک مقدمہ کتاب حاضر احوال مولف

مولف نے ان کے مصنفہ چھ قطعاتِ تاریخ وفات نقل کئے ہیں، خود مولانا محمد صادق نے پانچواں قطعہ ''چوں حسام الحق از جہاں بگذشت'' طبقاتِ شاہ جہانی (۱۰/۱۰) میں درج کیا ہے۔

۱۵/۲۰۴ ''آہ خیر المومنین''

یہ اس قطعہ کے آخری شعر میں مادۂ تاریخ وصال ہے جس کے عدد جمع کریں تو سال وفات ۱۰۴۳ھ برآمد ہوتا ہے یعنی:

آ=۱+ہ=۵+خ=۶۰۰+ی=۱۰+ر=۲۰۰+الف=۱+ل=

۳۰+م=۴۰+و=۶+م=۴۰+ن=۵۰=۱۰۴۳ھ

(افادات ڈاکٹر شیرانی)

۱۵/۲۰۵ '' کجا شد آن بہاء الدین ثانی''

اس مادہ سے بھی ۱۰۴۳ھ نکلتا ہے یعنی گ =۲۰+ج =

۳+الف=۱+۱+ش=۳۰۰+د=۴+آ=۱+ن=۵۰+ب=۲

+ہ=۵+الف=۱+ =ء=۱+ل=۳۰+د=۴+ی=۱۰+ن=

۵۰+ث۵۰۰+الف=۱+ن=۵۰+ی=۱۰=۱۰۴۳ھ

(افادات ڈاکٹر شیرانی)

۱۶/۲۰۵

یہ دونوں اشعار عرفی کے ہیں جو قصائد عرفی ص ۱۵ از منقبت امیر

Marfat.com

سے منقول ہیں دوسرے شعر کے دوسرے مصراعہ میں لفظ تنگ نہیں بلکہ ننگ ہے (افادات ڈاکٹر شیرانی)

۲۰۵/۱۶-۱۷ ''برفتہ قطب مدار''

اس مادہ سے بھی سال وصال ۱۰۴۳ھ برآمد ہوتا ہے، یعنی:

ب=۲+ر=۲۰۰+ف=۸۰+ت=۴۰۰+ہ=۵+ق=۱۰۰+

ط=۹+ب=۲+م=۴۰+د=۴+الف=۱+ر=۲۰۰=۱۰۴۳ھ

(افادات ڈاکٹر شیرانی)

۲۰۷/۸ '' آہ عارف رفت آہ''

یہ بھی خواجہ حسام الدین احمد کے سال وصال کا مادہ ہے جس سے ۱۰۴۳ھ نکلتا ہے، یعنی:

آ=۱+ہ=۵+ع=۷۰+ر=۲۰۰+الف=۱+ف=۸۰+ر=

۲۰۰+ف=۸۰+ت=۴۰۰+آ=۱+ہ=۵=۱۰۴۳ھ

(افادات ڈاکٹر شیرانی)

۲۰۸/۸ '' آہ قطب زمان ز عالم رفت''

اس مادہ سے بھی ۱۰۴۳ھ برآمد ہوتا ہے، تفصیل کے لئے دیکھئے تعلیقات حاضر: ۲۰۰/۱۵

۲۰۸/۱۵ '' قطب حق خواجہ حسام الدین آہ''

یہ خواجہ حسام الدین احمد کا مادۂ تاریخ وفات ہے، جس کے اعداد:

ق=۱۰۰، ط۹+ب۲+ح۸+ق=۱۰۰+خ=۶۰۰+و=۶+

الف=۱+ج ۳+ہ=۵+ح=۸+س=۶۰+الف=۱+م=۴۰

Marfat.com

+الف=۱+ل=۰۳۰+د=۴+ی=۱۰+ن=۵۰+آ=۱+ہ=

۵=۱۰۴۴ھ ہوتے ہیں اور آپ کا سال وصال ۱۰۴۳ھ ہے گویا اس میں ایک عدد زاید ہے، تاریخ گو حضرات کو اگر عمدہ مادہ ہاتھ آجائے تو ایک عدد کے کم یا زیادہ ہونے کو عیب نہیں جانتے۔ (از افادات ڈاکٹر مظہر محمود شیرانی)

۲۰۸/۱۷۔۱۹.....جناب فضائل مآبی.....مولانا حافظ محمد خیالی کہ بہ شرف علم وفضل وقرابت حضرت خواجہ ما قدس سرہ مشرف اند.....

یہاں حافظ محمد خیالی سے مراد شیخ محمد کشمیری مذکور کے نبیرے حافظ مولانا محمد خیالی ہیں، جو مروجہ علوم دینیہ میں مہارت تامہ رکھتے تھے اور فارسی میں شعر بھی کہتے تھے اور معروف شاعر انوری کے ہم پلہ تھے، نمونہ کلام خواجہ محمد صادق ہمدانی نے دیا ہے (طبقات شاہ جہانی: ۱۰/۵۷۔ ۵۸)، یہاں قرابت حضرت خواجہء ما سے مراد ہے کہ وہ مولف کے والد گرامی حضرت خواجہ باقی باللہ سے قرابت رشتہ رکھتے تھے یعنی خواجہ محمد صادق ہمدانی کشمیری کی بہن حضرت خواجہ کی دوسری زوجہء محترمہ تھیں اور حافظ محمد خیالی شیخ محمد کشمیری مذکور کے نواسے تھے اس طرح وہ حضرت خواجہ کے معنوی بھائی تھے، حافظ خیالی بھی حضرت خواجہ کے صحبت یافتہ تھے، مولفِ اسراریہ شیخ کمال محمد نے جو خواجہ خرد کے مرید خاص تھے خانقاہِ شریفہ میں حافظ خیالی سے متعدد مرتبہ ملے بھی تھے اور حافظ خیالی کی وفات پر قطعہء تاریخ لکھا ہے۔ ''آہ آہ حافظ محمد خیالی بے مثل'' (اسراریہ: ۱۶۸) حافظ خیالی کا انتقال اسراریہ کی تکمیل کے بعد ۱۰۷۰ھ کو ہوا۔ (اسراریہ: ۴۰۲)

Marfat.com

۳/۲۰۹ آہ از میرزا حسام الدین..... آن مہ آسمان صدق وصفا

یہ بھی خواجہ حسام الدین احمد کے وصال کا مادۂ تاریخ ہے پہلے مصرع سے ۴۷۶ عدد برآمد ہوتے ہیں یعنی آہ = ۶، از = ۸، میرزا = ۲۵۸، حسام = ۱۰۹، الدین = ۹۵، ۴۷۶

دوسرے مصرع سے ۶۱۹ عدد نکلتے ہیں یعنی آن = ۵۱، مہ ۴۵، آسمان = ۱۵۲، صدق = ۱۹۴، و = ۶، صفا = ۱۷۱ = ۶۱۹ اس طرح دونوں مصرعوں سے ۴۷۶ + ۶۱۹ = ۱۰۹۵ ھ نکلتا ہے جبکہ آپ کا صحیح سال وصال ۱۰۴۳ ھ ہے گویا اس میں ۵۲ عدد زاید ہیں، اس قطعہ کے چھٹے اور ساتویں شعر کی وضاحت سے:

آ ـ ہ ـ آ ـ ا ـ د ـ و ـ ا

۵۲ = ۱۷ + ۳۵ = ۱ + ۶ + ۴ + ۱ x x + ۵ + x

جو اس سنہ ۱۰۹۵ سے نکال دیئے جائیں تو ۱۰۴۳ھ = (۵۲-۱۰۹۵)

(افادات ڈاکٹر شیرانی)

۸/۲۰۹ ”نماند آہ قدوۃ العرفاء“

یہ بھی خواجہ حسام الدین احمد کا مادۂ تاریخ وفات ہے، جس کے عدد شمار کرنے سے ۱۰۴۳ھ برآمد ہوتے ہیں جو درست ہے۔

۱/۲۱۰ آہ قطب مدار رفت

یہ بھی آپ کے وصال کا مادۂ تاریخ ہے جس سے ۱۰۴۳ھ برآمد ہوتا ہے یعنی آہ = ۲ (الف ممدودہ کے دو عدد شمار کئے گئے ہیں) + ہ =

۵ + ق = ۱۰۰ + ط = ۹ + ب = ۲ + م = ۴۰ + د = ۴ + الف = ۱ + ر =

Marfat.com

۲۰۰+ر=۲۰۰+ف=۸۰+ت=۴۰۰=۱۰۴۳ھ

(افادات ڈاکٹر شیرانی)

۲۱۰/۳ .....مولانا محمد حافظ دائرہ طرح نمودہ اند.....

۲۱۱/۴ یہ دائرہ جو متن میں درج کیا گیا ہے نہایت پیچیدہ ہے اور مولف نے اس دائرے کی مدد سے اخذ مادۂ تاریخ کا جو طریقہ لکھا ہے وہ بھی غیر واضح ہے، ان حالات میں یہ دائرہ اور متعلقہ عبارت نقل کرنے پر اکتفا کی گئی ہے۔

اس دائرہ میں مندرجہ تاریخ کے سلسلہ میں بھی ہم نے فارسی زبان وادب کے نامور محقق ڈاکٹر مظہر محمود شیرانی کی خدمت میں رجوع کیا، موصوف نے بڑے غور اور تامل کے بعد فرمایا کہ یہ دائرہ خاصا پیچیدہ ہے۔

۲۱۲/۱_۲ ''میر محمد زاہد کہ از خلص اصحاب حضرت خواجہ و''.....

ان کے احوال کتاب حاضر کے لاحقہ کی فصل اول میں ملاحظہ کریں۔

۲۱۲/۵ ..... ''شیخ اسلام''

یہ بھی خواجہ حسام الدین احمد کے وصال کے قطعہ تاریخ کا مادہ ہے جس سے ۱۰۴۲ھ نکلتا ہے گویا اس میں ایک عدد کم ہے، لیکن جب سید میر محمد زاہد کو اس عمدہ مادہ میں ایک عدد کی کمی کا احساس ہوا تو انہوں نے اسے اسی حالت میں رہنے دیا یعنی ش=۳۰۰+ی=۱۰+خ=۶۰۰+الف=۱+س=۶۰+ل=۳۰+الف=۱+م=۴۰=

۱۰۴۲ھ (افادات ڈاکٹر شیرانی)

Marfat.com

لاحقہ

۲۱۲/۱۱-۱۹ .....ایں گروہ والاشکوہ (خلفائے خواجہ باقی باللہ) پیشتر آنانند کہ بحسب بیعت واخذ طریقہ محسوب واز اصحاب..... حضرت خواجہ بیرنگ اند..... وصیتِ حضرت خواجہ..... کہ تخم درنہادِ یاران کاشتہ ایم.....آب دادن و بجا رسانیدنِ این تخم حوالہ بفلانی (خوجہ حسام الدین احمد).....نمودہ ایم.....

گویا اس لاحقہ کی قسم (فصل) اول میں جن اصحاب کا تذکرہ کیا گیا ہے وہ سب کے سب حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ سے بیعت واجازت یافتہ تھے، حضرت خواجہ نے ان کی روحانیت میں تخم روحانیت کاشت کردیا تھا اب اس کو آب رسانی کر کے اسے بآور کرنا خواجہ حسام الدین کے سپرد کردیا گیا اور آپ نے وصیت کے مطابق اس امر پر عمل کیا، اس سلسلہ میں اصحاب حضرت خواجہ میں سے کئی ایسے تھے جنہیں آپ نے خود اپنے حین حیات تربیت کیلئے شیخ احمد سرہندی مجدد الف ثانی قدس سرہ کے سپرد فرمادیا تھا اور بعض اصحاب خواجہ حسام الدین احمد کی خدمت میں رہ کر مصروف مشق رہے ان امور کا انہی تعلیقات میں تذکرہ کیا جاچکا ہے۔ گویا ان دونوں بزرگوں نے حضرت خواجہ کے حکم کے مطابق عمل کرتے ہوئے ان کی ایسی تعلیم وتربیت کی کہ ملک و بیرون ملک میں دعوت وارشاد کا بہترین سلسلہ شروع ہوگیا۔

Marfat.com

۶/۲۱۴ .....مسقط الراس آں عالی جناب (شیخ میاں الہ داد) بقعہ منورہ انبروہہ است.....

یعنی حضرت خواجہ کے خلیفہ شیخ الہ داد کا مسکن انبروہہ تھا اس کا تلفظ ابتداء میں انبروہہ ہی رہا بعد میں کثرت استعمال سے امروہہ ہوگیا چنانچہ تاریخ فیروز شاہی برنی (ص: ۳۲۰) سے آئین اکبری (ترجمہ بلوخمان: ۱/ ۲۱۲، ۴۲۴، ۴۸۵) امروہہ ہی استعمال ہوا ہے، ابن بطوطہ نے بھی ''امروہا'' لکھا ہے، رحلۃ ابن بطوطۃ، قاہرہ ص: ۳۵۰، البتہ جہاں بادشاہ کے حکم پر دس ہزار من غلہ لے جانے کا حکم ہے وہاں اس فرمان کے ساتھ کہ باقی ایک ہزار من غلہ امروہہ لے لیا جائے اسے ''ہزار امروہا'' لکھ دیا ہے وہ محض انتظامی اصطلاح ہے جب جہاں کہیں ابن بطوطہ اسے جداگانہ لکھتا ہے وہ اسے امروہا ہی لکھتا ہے (رحلۃ: ۳۴۹)

امروہہ، (Mahdi. Husain: Rehla of Ibin Battuta, p. 144)
مرادآباد کی حدود میں ہے (امپریل گزٹیئر آف انڈیا)

۲۱۴/ ۹_۱۰ .....ولایت توران کہ عبارت از قبچاق وترکستان وماوراء النہر است.....

تُوران، ماوراء النہر کے بلاد کو توران کہا جاتا ہے۔ (معجم البلدان: ۲/ ۵۸، قبچاق کو مورخین نے قدیم سغناق ہی شمار کیا ہے جو کہ شمال میں ۲۴ فرسخ درکنار رود سیحون واقع تھا، جہاں مسلمانوں کی آبادی تھی منگولوں نے اسے تباہ کر دیا، (جغرافیہ تاریخی سرزمین خلافت شرقی ۵۱۷_۵۱۸، ترکستان، قدیم ودور وسطیٰ کی تفصیلات کے لئے ملاحظہ ہو:

Marfat.com

Barthold, w: Turkistan, down to the Mangol invasion

۲۱۴/۱۶-۱۷ .....از دہلی باستماع تبحر خدام شیخ چوہر سرہندی و ملا جمال لاہوری مدتہا بہ سرہند ولاہور تردد نمودہ اند و درملازمت ایں دوعالم عظیم ایشاں.....

یعنی شیخ الہ داد جب دہلی میں تحصیل علم میں مصروف تھے تو انہیں شیخ چوہڑ سرہندی اور جمال لاہوری کے تبحر علم کا پتہ چلا تو وہ ان کی خدمت میں تحصیل کے لئے گئے اور سرہند ولاہور میں ایک مدت تک رہ کر ان حضرات کی خدمت میں تکمیل کی، شیخ چوہڑ سرہندی ایک ذی علم بزرگ تھے، معاصر مولف امین احمد رازی نے مولانا جوہر اور مولانا بایزید کا مشترکہ ذکر کرتے ہوئے لکھا ہے:

درفنون فضائل سرآمد عشایر وقبائل اند وہموارہ بلوازم درس و بحث پرداختہ نقش افادہ برالواح خواطر طلبہ می نگارند (ہفت اقلیم: ۲/ ۲۵۸)

شیخ چوہڑ کا انتقال ۱۰۲۷ھ/ ۱۶۱۸ء کو ہوا، پروفیسر پریہار نے مجمع الاولیاء کے حوالہ سے ان کا یہی سال انتقال دیا ہے۔

History and Architectural Remains of Sirhind p. 34

معارج الولایت (خطی، ورق ۶۰۴) میں بھی شیخ جوہڑ کا مختصر سا تذکرہ ہے، یہاں یہ بات قابل توجہ کہ ان کا اصل نام جوہر نہیں بلکہ چوہڑ ہے، چوہڑ کے معنی ہندی میں شکار کو تدبیر سے قابو میں لانے کے ہیں، چونکہ علماء وصوفیہ اپنے نفس کو مجاہدہ وریاضت سے خدا کی بندگی کے لئے رام کرلیا کرتے ہیں، اس لئے وہ چوہڑ کے لقب ونام سے مشہور ہوتے ہیں مثلاً شیخ عبدالجلیل چوہڑ بندگی لاہوری (ف ۹۱۰ھ) (حدیقۃ الاولیاء: حواشی: ۱۶۰-۱۶۱)

Marfat.com

شیخ الہ داد کے دوسرے استاد ملا جمال لاہوری تھے، جو لاہور کے ایک محلہ تلہ میں رہتے تھے۔ جو اعیانِ مشائخ میں بھی شمار کئے جاتے تھے وہ لاہور کے اعلم علماء میں سے تھے، حضرت خواجہ باقی باللہ سے بہت عقیدت تھی، ان کا ۱۰۱۵ھ/۱۶۰۶ء کو وصال ہوا (طبقاتِ شاہ جہانی: ۹/۴۹) تاریخ محمدی ۲/۵/۹۴ میں ان کا سال وفات ۱۰۱۶ھ درج ہے، بدایوانی نے لکھا ہے کہ مولانا جمال اپنے وقت کے اعلم العلماء تھے، انہوں نے فیضی کی تفسیر بے لفظ کی اصلاح کر کے مربوط بنایا (منتخب: ۳/۷۲)

حضرت مجدد الف ثانی سے بھی ملا جمال لاہوری بہت عقیدت رکھتے تھے متعدد مرتبہ ملاقات کا ذکر ملتا ہے (زبدۃ المقامات: ۱۵۸) خواجہ محمد ہاشم کشمی نے زبدۃ المقامات کا مسودہ شیخ الہداد کی خدمت میں بھیجا کہ وہ حضرت خواجہ کے قرب ترین اصحاب میں سے ہیں اسے بنظرِ اصلاح دیکھیں تو انہوں نے اس پر بعض ''دقائق وحقائق'' تحریر کئے۔ (ص ۸۷)

۲۱۵/۱۔۲ ہمدراں اثنا در بلدۂ فاخرہ لاہور بحضرت ایشاں.....آشنا شدہ اند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد جن دنوں ''ترک دولت مندی'' کی فکر میں تھے اور ہندوستان کے مختلف خطوں میں ''فقراء، صلحاء اور علماء'' کی تلاش میں پھرتے تھے انہی دنوں (حدود ۹۹۹۔۱۰۰۰ھ) لاہور میں آپ کی ملاقات جب میاں شیخ الہ داد سے ہوئی تو وہ حضرت میاں کے ''صید'' دام میں پھنس گئے، اور ان کا بہت ہی اعزاز واکرام کیا.....

Marfat.com

اس اشارہ سے اس نتیجہ پر پہنچا دشوار نہیں رہ جاتا کہ مہم سندھ کے دوران خواجہ حسام الدین احمد پر اچانک جذبہ الٰہی کا ورود نہیں ہوا تھا بلکہ باقاعدہ آپ اس سے قبل اس کی تیاری کر رہے تھے اور جونہی موقع ملا ''اکبر اور مسلمانانِ ہندو مزاج'' سے چھٹکارا حاصل کیا۔ (رک مقدمہ کتاب حاضر)

۲۱۵/۹۔۱۱ .....(میاں شیخ الہ داد) بہ رفاقتِ آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) ملاقات حضرت خواجہ قدس سرہ مشرف شدہ اند و دستِ بیعت بحضرت خواجہ قدس سرہ دادہ اند.....

یعنی میاں شیخ الہ داد اپنے قیام لاہور کے زمانہ میں جب کہ خود حضرت خواجہ باقی باللہ ''تلاشِ صلحاء'' میں پھرتے تھے اور حضرت خواجہ احرار سے اویسی طور پر فیض یافتہ تھے اصحاب سے باقاعدہ بیعت بھی لیتے تھے، انہی دنوں میاں شیخ الہ داد بھی آپ سے بیعت ہوئے۔

۲۱۶/۱۷۔۲۰.....دریاء شہود را کہ خدا ساز ندتا اشتغال مشاغل خانہ داری دافع سباحت روحی ایشاں گردد پس حضرت ایشان ما (خواجہ حسام الدین احمد) بموجب امر عالی حضرت پیر دستگیر (خواجہ باقی باللہ) یکی از بنات طبقہ علیہ جہریہ را کہ در محل شریف آنحضرت ..... در رنگ فرزندان تربیت یافت بودند بہ زوجیت آں عالی جناب اختیار نمودہ.....

یعنی میاں شیخ الہ داد جب سلوک کی مشق کے دوراں سکر سے سہو میں آ گئے تو حضرت خواجہ نے خواجہ حسام الدین احمد سے فرمایا کہ اب ان کا نکاح کر دو، چنانچہ انہوں نے ایک ایسی خاتون سے جس کی تربیت، اپنی بیٹیوں کی طرح کی تھی کے ساتھ ان کا عقد کر دیا، اور ان کو اپنے گھر

Marfat.com

کے قریب ہی رہنے کے لئے بھی جگہ دی۔

۲۱۸/۳۔۶ ..... آنحضرت والدۂ مخدومزادۂ بزرگ بی بی فاطمہ .....نقد احوال فرزندانِ ایشاں رابرا کثر حوائج حرم معلّٰی تقدیم می دادند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کی زوجہ محترمہ بی بی فاطمہ بنت ملا مبارک ناگوری خود میاں شیخ الہ داد کے فرزندوں کے احوال دریافت کرتیں اور اپنے ذاتی وگھریلو معاملات بھی ان کے سپرد کررکھے تھے۔

۲۱۸/۱۰۔۱۸ ہنگام عزم سفر حجاز کہ درعہد حضرت پادشاہ جنت مکانی (جہانگیر) تا اکبر آباد درسیدہ.....آں عالی جناب (میاں شیخ الہ داد) رابا اہل خانہ وعشیرہ و اقرباء ایشاں ہمراہ گرفتہ.....ایں قصہ راست مانند سرگزشت حضرت خواجہ محمد پارسا..... کہ ہنگام توجہ بحرمین شریفین مفارقت حضرت خواجہ علاءالدین غجدوانی راتاب نیاوردند کما شرح فی الرشحات

ان امور کی تفصیلات انہی تعلیقات میں بیان کی جاچکی ہیں۔

اس اقتباس میں حضرت مولف سے تین سہو ہوئے ہیں:

اول ..... حضرت خواجہ محمد پارسا بخاری کا اتصال حضرت خواجہ علاء الدین غجدوانی سے ممکن نہیں ہے، کیوں کہ خواجہ غجدوانی کا سال وصال ۵۷۵ء/۱۱۷۹ء ہے اور حضرت خواجہ محمد پارسا بخاری کا ۸۲۲ھ/ ۱۴۲۰ء میں وصال ہوا گویا ان دونوں بزرگوں کے مابین ۲۴۷ سال کا فرق ہے نیز خواجہ علاء الدین غجدوانی کا اسم گرامی بھی درست تحریر نہیں فرمایا ان کا نام خواجہ عبدالخالق غجدوانی ہے۔ (رشحات مطبوعہ ایران: ۳۴۔۵۰)

خواجہ خرد بن حضرت خواجہ باقی باللہ کی روایت ہے کہ میاں شیخ

Marfat.com

الہ داد کا وصال ۲۳ شعبان ۱۰۵۱ھ/ ۱۶۴۱ء کو ہوا انہیں حضرت خواجہ کے صفہ پر دفن کیا گیا، انہوں نے وصال سے دو ماہ قبل خواجہ کو بلایا اور فرمایا کہ مجھے جو کچھ حضرت خواجہ سے روحانی طور پر ملا ہے وہ میں تمہیں دیتا ہوں اسی طرح حضرت غوث اعظم سے قادریہ سلسلہ کے عطیات اور چشتیہ حضرات سے جو کچھ حاصل ہوا ہے وہ بھی میں تمہیں دیتا ہوں، انہوں نے خواجہ خرد کو جو اجازت نامہ لکھ کر دیا تھا وہ یہ ہے

" بسم اللہ الرحمن الرحیم، الحمدللہ رب العالمین والصلوٰۃ علی خیر خلقه محمد وآله و اصحابه اجمعین اما بعد معلوم ہمہ اخوان طریقت بادکہ باشارت غیبی و اذن بزرگان قدس اللہ اسرارہم آنچہ از حضرت پیر دستگیر قطب عارفان و عاشقان خواجہ محمد باقی قدس اللہ سر، بفقیر الہ داد دریں راہ رسیدہ بودند بفرزند عزیز خواجہ محمد عبد اللہ بخشید و گذرانید وایشان را خلیفہ خود ساخت و وصیت نمود کہ بعداز من ہمہ مردم کہ بمن ربط مجردی تعلیم طریقہ ء نقشبندیہ برسد قبول نمایند و شجرۂ پیرانِ پیر بدہند ونیز الطافی کہ از حضرت غوث اعظم رضی اللہ عنہ بایں فقیر ہست بآں فرزند عزیز گذراند و ہمچنیں الطافی و عنایتی کہ حضرات چشتیہ دارند بآں فرزند گذراند و وصیت نمود آں فرزند عزیز کہ بعداز من و فرزند من و ہرکہ بمن تعلقی و قرابتی دارد طریقہ محبت و رعایت و خدمت بر قدرت و امکان مرعی دارند و از خدامی خواہم کہ آں فرزند عزیز را برا حکام شریعت و آداب طریقت و انوارِ حقیقت استقامت یابد بحرمت النبی وآلہ صلی اللہ علیہ وسلم تاریخ دوازدہم شہر شعبان المعظم تحریر

Marfat.com

یافت (۱۰۵۱ھ)،

حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی کی روایت ہے کہ حضرت خواجہ فرماتے تھے میاں الہ داد توجہ وحضور میں اس آب رواں کی مانند ہیں کہ ''میاں الہ داد مادر توجہ وحضور آب روانند کہ ایستادگی ندارند واز ہمہ یاران دریں صفت منفرد وممتاز'' خواجہ خرد فرماتے تھے کہ وہ مجھ پر وہ عنایات جو حضرت میاں شیخ احمد (مجدد الف ثانی) نے فرمائی ہیں اور میاں شیخ الہ داد نے کی ہیں میں انہیں یکساں محسوس کرتا ہوں، (اسراریہ خطی: ۳۹۔ ۴۳) شیخ الہ داد کی زوجہ محترمہ کا عارضہ جنون میں ۱۰۶۳ھ/ ۱۶۵۲ء کو انتقال ہوا۔ (ایضاً: ۴۴)

حضرت خواجہ جب ماوراء النہر کے سفر پر آخری مرتبہ روانہ ہوئے تو مخلصین کی ایک جماعت کو میاں شیخ الہ داد کے سپرد کیا کہ وہ ان کی تربیت کریں (کلیات باقی باللہ: ۷۳، ۱۰۷)، حضرت خواجہ کے وصال کے بعد اگر کوئی طالب خواجہ حسام الدین احمد کے پاس آتا تو آپ اسے میاں شیخ الہ داد کی خدمت میں بھیج دیتے تھے (زبدۃ المقامات: ۸۸) حضرات القدس: ۱/ ۴۵۳ خطی میں میاں شیخ الہ داد کا سال وصال رمضان ۱۰۴۹ھ درج ہے جو کتاب اسراریہ کے مذکورہ سنہ کے مقابلہ میں اہمیت نہیں رکھتا کیوں کہ مولف اسراریہ کی تمام تر روایات ان کے اپنے شیخ خواجہ خرد سے منقول ہیں اور مولف کو خود بھی میاں شیخ الہ داد کا قرب حاصل تھا۔

میاں شیخ الہ داد دہلوی کے حالات کے لئے ملاحظہ ہو:

۱..... محمد ہاشم کشمی: زبدۃ المقامات ۸۶۔۸۸

Marfat.com

۲..... بدرالدین سرہندی: حضرات القدس جلد اول ورق ۴۵۳ خطی نسخہ عجائب گھر، لاہور

۳..... محمد صادق ہمدانی کشمیری: طبقاتِ شاہ جہانی: ۱۰/ ۱۸

۴..... کمال محمد سنبھلی: اسراریہ، خطی ۳۹۔ ۴۳ نسخہ کتابخانہ ندوۃ العلماء، لکھنو

۵..... باقی باللہ، خواجہ: کلیات (رقعہ: ۴۴، ۲، ۸۶، ۱۹ وغیرہ)

۶..... احمد سرہندی مجدد الف ثانی: مکتوبات میں میاں شیخ الہ داد کا ذکر آیا ہے (رک فہارس تحلیلی)

شیخ الہ داد امروہوی نام کے ایک اور بزرگ اکبر کی فوج میں ملازم تھے جن کا انتقال ۹۹۰ھ/ ۱۵۸۲ء کو ہوا (منتخب التواریخ: ۳/ ۱۰۷، ۱۷۱) جن کا زیر نظر شخصیت سے کوئی تعلق نہیں ہے۔

۲۲۰/۹۔۱۰ ..... الیوم کہ اواسط سال ہزار وچہل وچہارم است از عمر شریف آں عالی جناب (میاں شیخ الہ داد) ہفتاد وسہ سال منقضی گشتہ.....

یعنی کتاب حاضر (زادالمعاد) کی تالیف کے وقت (۱۰۴۴ھ) میاں شیخ الہ داد بقید حیات ہیں اور ان کی عمر ۷۳ سال ہے، اس اعتبار سے ان کا سال ولادت ۹۷۱ھ = (۱۰۴۴۔ ۷۳) متعین کیا جا سکتا ہے۔

۲۲۰/۱۹۔۲۰ زوجہ شریفہ ایشان را قریب چہل سال است کہ بانحران عقل وتشویش ظنون وغلبہ جنون مبتلا است.....

یعنی میاں شیخ الہ داد کی زوجہ محترمہ جنہوں نے خواجہ حسام الدین،

Marfat.com

احمد کے گھر میں پرورش پائی تھی اور حضرت خواجہ کے حکم پر ان کا عقد ان سے ہوا تھا تقریباً چالیس سال سے عارضہ جنون میں مبتلا ہیں، گویا ان پر اس مرض کا غلبہ ۱۰۰۴ھ کو حضرت خواجہ کے حین حیات ہوا، ان کا انتقال اس مرض میں ۱۰۶۳ھ کو ہوا (اسراریہ: ۴۴)

۲۲۱/۷۔۱۰ ..... بعد از حضرت زنگی آتا علیہ الرحمہ کہ بہ تحمل و برداشت زوجہ جفا بیشہ غازہ امتیاز بر جبین روزگار خود دارند.....

یہاں حضرت مولف کو پھر سہو ہوا ہے حضرت خواجہ زنگی آتا کی زوجہ عنبر آتا تھیں وہ پہلے خواجہ حکیم آتا کے عقد میں تھیں ان کے وصال کے بعد وہ ان کے خلیفہ خواجہ زنگی آتا کے نکاح میں آئیں انہوں نے اس عقد ثانی پر انکار کیا تو ان کی گردن ٹیڑھی ہوگی پھر خواجہ زنگی کے تصرف سے درست ہوئیں ان کے جفا پیشہ ہونے کا ذکر نہیں ملتا۔ (رشحات: ۱/۲۱/۲۳)

۲۲۳/۱۱۔۱۲ ..... مردم قبیلہ ایشان (میاں شیخ رفیع الدین محمد عباسی) خود را از اولاد حضرت عباس عبدالمطلب رضی اللہ عنہ می دانند

یعنی حضرت میاں شیخ رفیع الدین محمد عباسی کے خانوادہ کے افراد خود کو حضرت عباس بن عبدالمطلب کی اولاد میں سے سمجھتے ہیں۔

یعنی عباس بن عبدالمطلب بن ہاشم بن مناف القرشی الھاشمی، ابوالفضل المکی، عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم، وہ غزوۂ بدر میں مشرکین کی طرف سے شریک ہوئے تھے اس کے بعد اسلام قبول کرلیا، ان سے بہت سی احادیث مروی ہیں، ۳۲ھ/ ۶۵۲ء کو انتقال ہوا، ملاحظہ ہو:

۱..... جمال الدین المزی: تہذیب الکمال فی اسماء الرجال ۱۴/

Marfat.com

۲۲۵_۲۳۰

۲..... ذہبی، شمس الدین محمد: سیر اعلام النبلاء ۲/ ۷۸_ ۱۰۳

۳..... ایضاً: تاریخ الاسلام (حوادث ۱۱_ ۴۰ھ) ۳۷۳_۳۷۸

۲۲۳/ ۱۲_ ۱۳ ..... والحق اثر نجابت ونیک ذاتی وطہارت وعلو فطرت در جمیع اشخاص عشیرہ ایشاں ہویدا است.....

مولف کلمات الصادقین ص: ۱۳۵ نے شیخ عبدالعزیز چشتی دہلوی کے حالات کے ضمن میں یہی بات کہی ہے۔ ''از ایام طفلی آثار عظمت و بزرگی از ناصیہ حال وی ظاہر و پیدا بود''

۲۲۳/ ۱۵_ ۱۶..... مدت یک صد و پنجاہ سال است کہ آباء کرام ایشاں بہ تجدید طریقہ علیہ چشتیہ و قادریہ اشاعت کمالات ایں سلسلہ ہا

میاں شیخ رفیع الدین محمد عباسی کے اجداد اگذشتہ ایک سو پچاس سال سے دہلی میں سلسلہ چشتیہ و قادریہ کی اشاعت و تربیت مریدین میں مصرف رہے، یعنی شیخ رفیع الدین کے دادا شیخ عبدالعزیز چشتی کے والد گرامی شیخ حسن طاہر جونپوری ثم دہلوی کا وصال ۹۰۹ھ کو دہلی میں ہوا۔ کلمات الصادقین: ۱۰۲) اس طرح زاد المعاد کی تالیف (۱۰۴۴ھ ۔۹۰۹ھ) کے وقت اس خانوادہ کو دہلی میں دعوت وارشاد کی مصروفیت میں ۱۳۵ سال ہو چکے تھے اگر اس میں شیخ حسن طاہر کا زمانہ حیات شامل کریں تو پورے ۱۵۰ سال ہی بنتے ہیں۔

۲۲۳/ ۱۷_ ۱۸..... خصوصاً حضرت شیخ محمد خیالی و حضرت شیخ عبدالعزیز قدس سرہما کہ از اکثر مشائخ.....

یہ دونوں بزرگ شیخ حسن بن طاہر جونپوری ثم دہلوی (ف ۹۰۹ھ/

Marfat.com

۱۵۰۳ء) کے فرزند تھے جن کے چار فرزندوں میں یہی دونامور ہوئے ان میں سے بڑے شیخ محمد حسن خیالی تھے جو اپنے والد کے مرید وخلیفہ تھے۔ ان کے ایک خلیفہ شیخ فضل اللہ دہلوی عرف شیخ منجھو تھے جنہوں نے اس خانوادے کے احوال پر ایک رسالہ احوال آل شیخ حسن طاہر بھی لکھا تھا، مخدوم حسن طاہر کے دوسرے فرزند شیخ شاہ محمد تھے جو شیخ امان پانی پتی کے خلیفہ تھے ان کے تیسرے فرزند شیخ عبدالعزیز چشتی دہلوی سب سے زیادہ مشہور ہوئے۔ (تذکرہ مشائخ شیراز ہند جونپور ۳۰۶۔۳۰۷، دیار پورب میں علم اور علماء ۲۱۹۔۲۲۰، اخبارالاخیار: ۳۳۸)

شیخ محمد حسن خیالی کی ولادت جونپور میں ہوئی دومرتبہ حج کے لئے گئے مدتوں وہاں قیام کیا دوسری مرتبہ حاجی عبدالوہاب بخاری کو بشارت نبوی ملنے پر واپس دہلی آئے اور ۹۴۴ھ/ ۱۶۳۷ء کو انتقال ہوا، وہ شاعر بھی تھے، خواجہ محمد صادق ہمدانی نے ان کی ایک غزل نقل کی ہے، ان کے مجموعہ مکتوبات میں سے بھی اقتباسات دیئے ہیں (کلمات الصادقین: ۱۲۶۔۱۲۸، انفاس العارفین: ۱۶۳)

حضرت شیخ عبدالعزیز چشتی دہلوی، خواجہ شیخ حسن بن طاہر جونپوری کے تیسرے فرزند تھے وہ اس خانوادہ میں سے زیادہ نامور ہوئے، جو قاضی میاں خان ظفرآبادی (خلیفہ شیخ حسن بن طاہر) کے خلیفہ تھے ان کا سلسلہ سلوک حضرت خوجہ نظام الدین اولیاء سے واصل ہوتا ہے، شیخ عبدالعزیز کی ولادت جونپور میں ۸۹۸ھ/ ۱۴۹۳ء کو ہوئی یہ دوسال کے تھے کہ ان کے والد جونپور سے دہلی چلے آئے، والد کی وفات کے بعد وہ قاضی میاں خان کی خدمت جونپور گئے تحصیل کے بعد

Marfat.com

واپس آئے ۹۷۵ھ/ ۱۵۶۷ء کو دہلی مین وصال ہوا، ان کے کئی فرزند تھے جن میں سے میاں قطب عالم سب سے مشہور ہوئے (کلمات الصادقین ۱۳۵۔۱۴۰) شیخ عبدالعزیز کو دہلی میں ''شکر بار'' کے عرف بھی یاد کیا جاتا ہے۔ (سیر المنازل: ۶۵) ان کے دو رسائل بھی مشہور ہیں جن میں سے رسالہ عزیزیہ اور دوسرا رسالہ عینیہ ہے جو وحدت الوجود کے موضوع پر ہے ان کے بعض اقتباسات خواجہ محمد صادق نے دیئے ہیں (کلمات الصادقین: ۱۳۷۔۱۳۹، منتخب التواریخ: ۲/ ۲۶۱، ۳/ ۷۵)

۲۲۴/۱۔۴ ..... والد بزرگوار ایشاں جناب ..... الشیخ قطب الدین محمد المشہور بالقطب العالم ..... در وقت خود با قامت مراسم ہدایت وترویج طریقہ بزرگان خود از سائر برادران مستغنی بودہ اند.....

شیخ قطب عالم اپنے والد کے شاگرد ومرید تھے، شیخ عبدالحق محدث دہلوی نے لکھا ہے انجب اولاد شیخ قطب عالم است، عالم و فاضل و صاحب اخلاق حمیدہ و صفات پسندیدہ، قدم صدق و استقامت بر سجادہ پدر نہادہ اوقات بہ طاعت و عبادت معمور دارد (اخبار الاخیار: ۵۶۴)

جب ان کے والد شیخ عبدالعزیز کا وصال ہوتو انہیں دہلی بلایا گیا کیونکہ شیخ قطب عالم شاہی لشکر میں ملازم تھے، انہیں ان کے والد کا سجادہ حوالہ کیا گیا۔ (منتخب التواریخ: ۳/ ۷۵، اسراریہ: ۱۴۴) شیخ قطب عالم کا وصال ۱۰۲۳ھ/ ۱۶۱۴ء کو دہلی میں ہوا ان کی قبر ان کے والد کے روضہ میں ہے (ایضاً ۱۴۵) خواجہ محمد صادق ہمدانی نے ان کا سال وفات ۱۰۲۴ھ لکھا ہے۔ (طبقات شاہ جہانی: ۹/ ۴۸) وہ کئی مرتبہ حضرت

Marfat.com

خواجہ باقی باللہ سے ملے تھے ان کے ساتھ طویل صحبتیں رہتی تھیں،
مولف اسرار یہ نے بعض مجالس کی تفصیل دی ہے۔

۲۲۴/۵-۷ .....خواجہ بیرنگ.....درایام تردد فراحضرات مشائخ مختلفہ الاطوار قبل از حصول نسبت بروح منور حضرت خواجہ..... احرار چندگاہی در خانقاہِ حضرت شیخ مذکور نیز بودہ.....

یعنی جب ایام طلب میں حضرت خواجہ باقی باللہ ہندوستان کے مختلف مشایخ سے مل رہے تھے اور روحانیت کی تسکین کیلئے متردد تھے مولف نے ان دنوں کو ''ایام تردد'' قرار دیا ہے کہ ان ایام میں آپ حضرت شیخ عبدالعزیز چشتی دہلوی کی خانقاہ میں بھی رہے اور ان سے بعض ''اوراد و رواتب'' بھی سیکھے اور ان کا ورد کرتے رہے انہی دنوں شیخ قطب عالم کے فرزند میاں شیخ رفیع الدین محمد کا حضرت خواجہ سے فرط محبت وکمال تعلق قلبی پیدا ہو گیا تھا کم سنی سے ہی وہ حضرت خواجہ کے گرویدہ ہو گئے تھے انہی دنوں حضرت خواجہ، خواجہ احرار کے روحانی اشارہ پر ماوراء النہر کے لئے روانہ ہوئے تھے۔

۲۲۴/۱۷-۱۹ جناب رفیع المکانی در غیبت حضرت خواجہ آفاق ہمراہی نواب مرتضوی اختیار فرمودہ.....در خلال آں ایام در بلدۂ مجددہ لاہور بآنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد).....ما آشنا شدند.....

یعنی شیخ میاں رفیع الدین محمد نے حضرت خواجہ باقی باللہ ہندوستان سے غیر حاضر کے ایام میں اس سلسلہ کے معتقد ورکن خاص نواب مرتضیٰ خان فرید بخاری کی مصاحبت اختیار کر لی اور لاہور آ حضرت خواجہ کی واپس ہندوستان آمد کے منتظر تھے کہ ان کی وہاں خوا

Marfat.com

حسام الدین احمد سے ملاقات ہوئی اوران دونوں کے مابین دوستی ہوگئی۔

۲۲۵/۵۔۹ .....رفیع المکانی تادرلاہور بودندا کثر اوقات بملازمت آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) رسیدید تا آنکہ حضرت خواجہ آفاق..... از خدمت حضرت مولانا (خواجگی امکنگی) بزرگ.....رخصت یافتہ بملک ہندوستان رجوع فرمودند.....

یعنی میاں شیخ رفیع الدین محمد اپنے قیام لاہور کے دوران اپنا زیادہ وقت خواجہ حسام الدین احمد کے ساتھ گذارتے تھے، جب حضرت خواجہ سمرقند سے حضرت خواجگی امکنگی سے اجازت مطلقہ حاصل کرکے واپس آئے تو میاں شیخ رفیع الدین امراء وملوک کی ہمراہی ورفاقت ترک کرکے حضرت خواجہ کی خدمت میں باریاب ہوئے آپ سے بیعت کی اور چند کتب تصوف حضرت خواجہ سے پڑھیں۔

معلوم ہوتا ہے کہ جب حضرت خواجہ روحانی اشارہ پر سمرقند گئے تو متعلقین کی وہ جماعت جو آپ میاں شیخ الہ داد کی نگرانی میں چھوڑ گئے تھے بے چینی سے منتظر تھی جن میں میاں شیخ الہ داد، خواجہ حسام الدین احمد، میاں شیخ رفیع الدین محمد اور نواب مرتضیٰ فرید بخاری وغیرہ قابل ذکر ہیں، شامل تھے.....

۲۲۶/۱۲۔۱۳ ..... وبہ ہماں نظرہا قبول کہ از پدر بزرگوار خود (شیخ قطب العالم) در حیات یافتہ بودند وبرکات وثمرات صحبت حضرت خواجہ ..... اکتفا نمودہ.....

یعنی شیخ رفیع الدین محمد نے جب اپنی آبائی خانقاہ اور طریقہ کے ساتھ حضرت خواجہ باقی باللہ کی صحبت اختیار کی تو ان کے والد گرامی شیخ

Marfat.com

قطب العالم بقید حیات تھے شاہ ولی اللہ محدث دہلوی نے لکھا ہے کہ شیخ رفیع الدین محمد نے اپنے والد شیخ قطب العالم کی ترغیب پر حضرت خواجہ کی صحبت اختیار کی اور پھر حضرت خواجہ کی نسبت ان پر غالب آ گئی اور وہ حضرت خواجہ کے معشوق بن گئے۔ (انفاس العارفین: ۱۷۳)

۲۲۶/۱۵۔۲۰ یعنی شیخ قطب العالم نے اپنی موروثی خلافت ترک کر دی تو ان کے برادر اصغر میاں شیخ عالم (ف ۱۰۲۹ھ) جانشین بنے جو دعوت وارشاد کے ساتھ درس وتدریس میں بھی مشغول رہے۔ (طبقات شاہ جہانی: ۹/ ۴۷)

۲۲۷/۷۔۸ .....سرانجام باغربت مسافرت وتنہائی در بلدۂ برہانپور مسافر عالم بالا گشتند

یعنی شیخ رفیع الدین محمد اپنی آخری عمر میں برہانپور (دکن کے مشہور شہروں میں سے ایک شہر) گئے وہیں ان کا انتقال ہو گیا، معاصر تذکرہ نویس خواجہ محمد صادق ہمدانی نے ان کا سال وصال ۱۰۲۹ھ/ ۱۶۱۹ء تحریر کیا (طبقات شاہ جہانی: ۱۰/ ۴۴) ایک اور معاصر شیخ کمال محمد سنبھلی (مرید خواجہ خرد) نے بھی ان کا یہی سال وفات درج کیا ہے۔ (اسراریہ: ۸۶) ان دونوں نے لکھا ہے کہ ان کی نعش برہانپور سے لا کر دہلی میں دفن کی گئی۔

مولف اسراریہ نے لکھا ہے کہ میرے والد سید لعل بن سید بدہ، شیخ رفیع الدین محمد کے مرید تھے اور ان پر بڑی مہربانی فرماتے تھے۔

(اسراریہ: ۸۶)

شیخ رفیع الدین محمد کی زوجہ محترمہ کا جب انتقال ہو گیا تو انہوں نے شیخ محمد عارف بن شیخ عبدالغفور اعظم پوری کی دختر سے عقد ثانی کیا

Marfat.com

اوران کے اصرار پر حضرت خواجہ باقی باللہ بھی اعظم پور تشریف لے گئے اور نکاح میں شرکت کی، اس خاتون کے بطن سے ایک صاحبزادی متولد ہوئیں جن کا نکاح شاہ ولی اللہ کے دادا شیخ وجیہہ الدین سے ہوا جن کے بطن سے تین فرزند شیخ ابوالرضا محمد، شیخ عبدالرحیم (والد شاہ ولی اللہ) اور شیخ عبدالحکیم متولد ہوئے (انفاس العارفین: ۱۶۷۔ ۱۷۳)، النبذۃ الابریزیۃ فی اللطیفۃ العزیزیۃ مولفہ شاہ ولی اللہ محدث (مشمولہ انفاس العارفین)

شیخ رفیع الدین محمد کی اولاد کا سلسلہ اس طرح ہے:

شیخ عبدالعزیز چشتی کے کئی فرزند تھے (کلمات الصادقین: ۱۳۷) لیکن صرف دو نام ملتے ہیں یعنی میاں شیخ عالم (ف ۱۰۲۹ھ) اور میاں شیخ قطب عالم (۱۰۲۴ھ) ان کے علاوہ تین نبیروں کے احوال بھی ملے ہیں، ممکن ہے یہ ان کے فرزندوں کی بجائے صاحبزادیوں کی اولاد میں سے ہوں۔

Marfat.com

شیخ طاہر ملتانی

۱

شیخ حسن (مرید شیخ راجی حامد شاہ)

شیخ محمد حسن خیالی

شیخ عبدالعزیز چشتی دہلوی

شیخ قطب العالم (ف ۱۰۲۴ھ)

شیخ عالم (ف ۱۰۲۹ھ) (طبقات شاہ جہانی ۹/۴۸)

دختر (منسوب بہ شیخ اسماعیل) — ابورضا دہلوی (اسراریہ: ۲۷۰، نزہۃ: ۵/۱۹)

دختر منسوب بہ شیخ محمد — شیخ جلال (خلیفہ و داماد شیخ چائیلدہ) (اسراریہ: ۱۷۰)

دختر عبدالرشید (اسراریہ: ۳۸۸)

دختر منسوب بہ شیخ وجیہہ الدین — مولانا شاکر محمد ف ۱۰۶۳ھ (اسراریہ ص: ۱۳۳۔ طبقات: ۱۰/۴۱)

میاں شیخ اسماعیل رشدی (جامع ملفوظات حضرت خواجہ)

شیخ رفیع الدین محمد (خلیفہ حضرت خواجہ باقی اللہ)

شیخ علاء الدین (بنگالہ چلے گئے) (اسراریہ: ۸۷)

شیخ لطف اللہ (مرید خواجہ خرد بن خواجہ باقی باللہ) ف ۱۰۵۰ھ (اسراریہ: ۸۷)

شیخ عبدالحی (ف ۱۰۶۰ھ) (اسراریہ: ۱۰۶)

دختر (منسوب بہ شیخ وجیہہ الدین) (شاہ ولی اللہ کے دادا) (انفاس العارفین: ۱۶۷، ۱۷۳)

شیخ ابوالرضا محمد

شیخ عبدالرحیم — شاہ ولی اللہ محدث دہلوی

شیخ عبدالحکیم

Marfat.com

۲۲۸/۷۔۸ ..... بی بی دولت القرشیہ.....نسب بہ معشر کرام قریش.....می رسند.....

علامہ عبدالکریم سمعانی نے نسبت قرشی اور قریشی دونوں طرح سے دی ہے اور دونوں نسبتوں سے منسوب اعیان علماء وصلحاء کا ذکر کیا ہے: القرشی، بضم القاف وفتح الراء وفی آخرها الشین المعجمة، هذه النسبة الی قریش (الانساب:۱۰/۳۲۹)

۲۲۸/۹۔۱۰ .....حضرت شیخ بہلول وجناب شیخ حاجی محمد وشیخ عبدالغنی بیابانی بودہ .....

یعنی بی بی دولت حضرت خواجہ سے منسلک ہونے سے پہلے ان تینوں بزرگوں سے روحانی فیض حاصل کر چکی تھیں۔

ان میں سے شیخ بہلول دہلوی کو علم حدیث پر کامل عبور تھا اور روحانیت میں بھی کامل تھے (منتخب التواریخ: ۳/۷۶)، شاہ قمیص قادری کے مرید تھے (تاریخ محمدی ۲/۵/۴۹) شیخ بہلول کے مکتوبات کا مجموعہ مرتب ہوا تھا، خواجہ محمد صادق ہمدانی نے دو اقتباسات دیئے ہیں (کلمات الصادقین:۱۵۶) دہلی میں ۱۴ رجب ۱۰۰۷ھ/۱۵۹۹ء) کو فوت ہوئے (کلمات، تاریخ محمدی) ان کے ایک فرزند بھی دہلی میں مدرس اور ماہر فن استاد تھے جن کا نام شیخ محمد مدرس تھا۔ (طبقات شاہ جہانی: ۱۰/۴۲) شیخ حاجی محمد دہلوی کا تعلق بھی سلسلۂ قادریہ سے تھا، ابتداء میں ان کا شمار امراء میں تھا پھر ترک وتجرید اختیار کی، نہایت پابند شرع تھے، خلاف شرع اصحاب پر سخت جرح کرتے تھے، ان کا وصال بھی ۱۰۰۷ھ/۱۵۹۹ء) کو ہوا، شیخ بہلول مذکور کے ساتھ کامل موانست تھی انہی کے پہلو میں دفن ہوئے۔ (کلمات الصادقین ۱۵۶)

تیسری شخصیت شیخ عبدالغنی بیابانی کی ہے جن سے بی بی دولت

Marfat.com

نے روحانی فیض پایا، جن کے والد گرامی شیخ ولی محمد دہلوی (ف ۱۸ جمادی الآخر ۱۰۱۷ھ/ ۱۶۰۸ء) چشتی سلسلہ کے اکابر میں سے تھے، شیخ عبدالغنی ابتداء میں لشکر میں ملازم تھے جب شیخ عبدالعزیز چشتی دہلوی کی صحبت میں آئے تو سب کچھ ترک کر دیا اور مسجد فیروزی میں شب و روز گذارنے لگے یہیں ۹ جمادی الثانی ۱۰۱۷ھ/ ۱۶۰۸ء کو وصال ہوا۔

(تاریخ محمدی ۲/ ۵/ ۹۹، کلمات الصادقین: ۱۵۷، طبقات شاہ جہانی ۹/ ۴۳)

عبدالقادر بدایونی نے شیخ عبدالغنی کو بدایونی لکھا ہے اور بتایا ہے کہ وہ شیخ عبدالعزیز چشتی کے معتقد خاص تھے (منتخب التواریخ: ۳/ ۷۵۔ ۷۶) یہی بات شیخ عبدالحق محدث دہلوی نے بھی تحریر کی ہے (اخبار الاخیار: ۵۶۴) ایسا معلوم ہوتا ہے کہ مولف اور خواجہ محمد صادق ہمدانی مذکور کو یہاں غلط فہمی ہوئی ہے کہ انہوں نے انہیں ''بیابانی'' سمجھ لیا۔

۱۱/ ۲۲۸ .....مخدومی میاں شیخ اللہ دیا متمتع گشتہ.....

میاں شیخ الہ دیا کے احوال اسی لاحقہ میں ملاحظہ کریں:

۲۲۸/ ۱۷۔ ۲۰ .....آں بارعۃ الدہر از استماع ایں نوید جاں بخش بوساطت زوج شریف خود فصل دراز از خود اخلاص و نیاز خود معروض داشتہ طلب تعلیم طریقہ نمودند.....

یعنی بی بی دولت جو عرصہ دراز سے حضرت خواجہ کی سمرقند سے واپسی کا انتظار کر رہی تھیں جب حضرت خواجہ واپس تشریف لائے اور دہلی میں قیام فرمایا تو بی بی دولت نے اپنے شوہر کے ذریعہ حضرت خواجہ کی خدمت میں طلب طریقہ کی درخواست کی، یہاں بی بی دولت

Marfat.com

کے شوہر کا نام نہیں بتایا گیا جبکہ کتاب حاضر زادالمعاد اور اسراریہ میں انہیں حضرت خواجہ کے خلیفہ میاں شیخ اللہ دیا کی زوجہ لکھا گیا ہے (ص: ۲۴۱) پھر اس امر کی وضاحت بھی موجود ہے کہ خواجہ حسام الدین احمد کی زوجہ اول کے انتقال کے بعد انہوں نے بی بی دولت کی دختر سے نکاح ثانی کیا، (ص:۳۱۶) گویا یہ واضح ہو گیا ہے کہ بی بی دولت کے شوہر میاں شیخ الہ دیا ہی تھے۔

۲۲۹/۱۵۔۱۷ ..... وبعداز اندک مدتی آں بارعۃ الدہر را با جازت مطلقہ ارشاد و امتیاز بخشیدہ از جنس عورات ہر کہ.....

یعنی حضرت خواجہ نے بی بی دولت کی روحانی تربیت کے بعد انہیں اجازت مطلقہ (خلافت) دے کر خواتین کی تربیت کے لئے امر فرمایا:

خواجہ خرد بن حضرت خواجہ کی روایت ہے کہ جب حضرت خواجہ بی بی دولت کو خلافت عطا کرنے لگے تو آپ کے خلیفہ خاص میاں شیخ تاج الدین سنبھلی نے عرض کیا کہ پہلے ان کا امتحان لے لیں چنانچہ انہیں کسی پر توجہ کرنے کیلئے فرمایا تو وہ شخص ان کی توجہ سے بے خود ہو گیا جس پر حضرت خواجہ نے انہیں اجازت مطلقہ عنایت کی اور ان کی سعی سے بہت سی خواتین مرتبہ اخلاص پر فائز ہو کر رشد و ہدایت میں مصروف ہوئیں۔ (اسراریہ:۶۶)

۲۳۰/۱۰۔۱۲ ..... بعداز رحلت حضرت خواجہ..... وہمچناں کہ سر حلقہ نشینی طائفہ رجال بحضرت میاں شیخ الہ داد زیدہ عمرہ مسلم داشتہ بودند امامت و مقتدائی و ارشاد و راہنمائی طائفہ نسوان بآں بارعۃ الدہر باز گذاشتند.....

Marfat.com

یعنی حضرت خواجہ کے وصال کے بعد مردوں کے تربیت کا کام
میاں شیخ الہ داد کرتے تھے اوران کی زوجہ محترمہ بی بی دولت خواتین کی
تعلیم وتربیت کے فرائض انجام دیتی تھیں۔

۲۳۰/۱۹_۲۰.....حضرت ام العارفین والدۂ حضرت مخدومزادۂ خردخواجہ سراج الدین
محمد را کہ ذروہ فاخرہ وصدف بطن منورآں بارعۃ الدہرا ند.....

اس قبل بھی انہی تعلیقات (۶۴/۸_۱۲) میں ذکر آیا ہے کہ
خواجہ حسام الدین احمد کی زوجہ اول کے انتقال کے بعدان کا دوسرا
نکاح بی بی دولت کی صاحبزادی سے ہوا تھا جن کے بطن سے مخدومزادۂ
خردخواجہ سراج الدین محمد تولد ہوئے۔

۲۳۳/۱۵_۱۷ حضرت بی بی فاطمہ.....حسب ونسب از صفاتِ ملوک وامراء عالی شانِ
ہندوستان اندو بحکم پادشاہ.....بشرف مواصلت آنحضرت مشرف شدند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کی زوجہ محترمہ بی بی فاطمہ کا نسب
ملوک وامراء سے ملتا تھا، بی بی فاطمہ اکبر کے مشہور منصب دار ومقرب
ملامبارک ناگوری کی بیٹی اور ابوالفضل وفیضی کی بہن تھی۔ (تعلیقات
حاضر: ۶۴/۱۷_۱۸) خود اکبر بادشاہ کے حکم سے ان کی شادی خواجہ
حسام الدین احمد سے ہوئی تھی معاصر کتب تاریخ میں اکبر کے اس حکم کا
ذکر نہیں ملتا لیکن قریب العہد کتاب ذخیرۃ الخوانین (تالیف: ۱۰۶۰ھ/
۱۶۵۰ء) میں انہی ابوالفضل کی ہمشیرہ لکھا گیا ہے۔ (۱/۲۴۳) مآثر
الامراء: ۲/۸۵۷ میں بھی یہی درج ہے۔

۲۳۳/۱۷_۲۰.....چوں داعیہ ترک وتجرید در باطن حق موطن آنحضرت پیدا شد آں
جلیلۃ القدر (بی بی فاطمہ) نیز بروفق ارادۂ آنحضرت ترک آشنائی

Marfat.com

اختلاط اخوان واخوات خود بدولتہا وحشمتہ عظیمہ دنیاداری

یعنی جب خواجہ حسام الدین احمد نے امارت ترک کردی تو آپ کی وفاشعار بیوری نے بھی اپنے بھائیوں اور بہنوں سے ترک تعلق کرلیا، ذخیرۃ الخوانین سے اس کی مزید وضاحت ہوتی ہے، لکھا ہے:

منکوحہ ایشاں کہ ہمشیرۂ شیخ ابوالفضل بود بزرگی برادر را بی وقردانستہ باشوہر خود ساخت وترک اختلاط برادران نمود (۱/ ۲۴۳)

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کی زوجہء محترمہ نے جو شیخ ابوالفضل کی بہن تھی اپنے بھائی کی بزرگی اور وقار کی کوئی پروانہ کی اور اپنے شوہر سے تعلق رکھا اس نے اپنے دوسرے بھائیوں سے تعلقات بھی منقطع کرلئے۔

ابوالفضل کے سات بھائی تھے جن میں سے ابوالفیض فیضی اکبر کا ملک الشعراء تھا ان کے سنین ولادت اس نے آئین اکبری میں لکھے ہیں یہ سب صاحب ثروت و جاہ تھے (آئین اکبری: ۳/۲۶۶۔۲۶۷ مطبع اسماعیلی ۱۸۵۵ء) ان کے علاوہ ابوالفضل کی چار بہنیں تھیں بی بی فاطمہ دوسری بہن تھیں ان کی بڑی بہن کی شادی اکبر کے حکم سے خداوند خان دکھنی (ف ۹۹۸ھ) سے ہوئی جو رافضی تھا اور گجرات کا قصبہ کری اسے بطور جاگیر ملا تھا (منتخب التواریخ: ۲/ ۲۶۰) گویا یہ ایک بدعقیدہ کی بیوی بن چکی تھی اس لئے بی بی فاطمہ نے ان سے بھی تعلقات نہ رکھے، زادالمعاد کے متن میں لفظ ''اخوان واخوات'' دونوں سے قطع تعلق کا ذکر اسی لئے کیا گیا ہے۔

۲۳۴/۵۔۷ .....از متملکات واموال موروثی ومکتسبی آنچہ داشتند ہمہ را درخدمت

Marfat.com

گاری حضرت ایشان وترفیہ احوالِ درویشاں حضرت خواجہ قدس سرہما صرف فرمودند.....

یعنی حضرت بی بی فاطمہ کے پاس جس قدر موروثی وکسبی مال و جاگیرات تھیں وہ سب کی سب انہوں نے اپنے شوہر اور حضرت خواجہ کے مریدین کے لئے نثار کردیا تھا، ذخیرۃ الخوانین میں ہے:

ہرچہ زیور و نقد وجنس دربساط داشت بہ فرمودہ شاہ حسام الدین خیرات بدرویشان دہلی کردہ، المفلس فی امان اللہ ماند ہردد در گذشتند (۱/ ۲۴۳)

۲۳۴/۷-۹ .....درحقیقت انتظام وجہ معیشت عزیزاں رادرعہد حضرت خواجہ واوائل ظہور حضرت ایشاں.....

یعنی بی بی فاطمہ نے حضرت خواجہ کے مریدین کے لئے اپنے شوہر کے اوائل ترک امارت کے دوران گذربسر کا تمام انتظام انہی بی بی فاطمہ نے اپنی املاک سے کیا تھا پھر انہون نے بھی کامل ترک وتجرید کی زندگی اختیار کرلی جیسا کہ ذخیرۃ الخوانین کے مندرجہ بالا اقتباس کے آخر مین ہے کہ دونوں مفلسی کی حالت میں فوت ہوئے، زادالمعاد کے اس جملہ کی کہ محترمہ نے اوائل ظہور خواجہ حسام الدین احمد کے دوران وجہ معیشت درویشوں کیلئے مقرر کی تھی کی وضاحت مآثرالامراء (۲/ ۸۵۸) سے بھی ہوتی ہے لکھا ہے کہ ''وہ ہر سال بارہ ہزار روپیہ شاہ حسام الدین کی خانقاہ کے خرچ کے واسطے بھیجتی تھی''۔

جیسا کہ انہی تعلیقات (۶۴/ ۶-۹) میں لکھا جاچکا ہے کہ مولف

Marfat.com

مآثر رحیمی نے سہواً ابوالفضل کی بہن کے عقد کا نواب غازی خان سے ہونے کا ذکر کیا ہے، لیکن اس غلط فہمی کے باوجود یہ معاصر بیان اس امر کا شاہد ہے کہ خواجہ حسام الدین احمد کی یہ شادی ان کی کم عمری میں اپنے والد کی حین حیات (قبل وفات نواب غازی خان ۹۹۲ھ) ہوئی۔

۲۰/۲۳۴ .....آخرالامر درسال ہزار وبیست ودو داعی یا ایہاالنفس.....

یعنی بی بی فاطمہ کا انتقال ۱۰۲۲ھ/ ۱۶۱۳ء کو ہوا خواجہ حسام الدین احمد کی اس زوجہ محترمہ ان کے بھائیوں اور بہنوں اور خاندانی تفصیلات کے لئے ملاحظہ ہو کتاب حاضر پر ہمارا مقدمہ۔

۲۳۵/۱۱-۱۲ .....نسب شریف ایشان بانسب عالی حضرت شیخ الکبیر گنج شکر ..... متحد است.....

یعنی حضرت خواجہ باقی باللہ کے خلیفہ شیخ عبدالواحد اجودھنی کا نسب حضرت شیخ فریدالدین گنج شکر سے واصل ہوتا ہے، حضرت گنج شکر (ف ۶۶۴ھ/ ۱۲۶۵ء) اپنے شیخ حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ کے حکم پر دعوت وارشاد کیلئے ہندوؤں کے ایک قصبہ اجودھن میں قیام پذیر ہوئے، یہ مقام دریائے ستلج عبور کر کے ڈیرہ غازی خان اور ڈیرہ اسماعیل خان کے سنگم پر واقع تھا، اب یہ علاقہ پاک پتن کے نام سے مشہور اور پاکستان کے معروف صوبہ پنجاب کا ایک روحانی مرکز ہے۔

1. Nizami . K.A; Life and Times of Sh.Farid-ud-din Gang -i- Shaker. pp.36-37

2. Chawla, J.K: Ajodhan in 13th and 14th centuries.

Marfat.com

(Punjab History confernce, 30 session (1998)pp.43.46

۲۳۵/ ۱۳_۱۵ آباء کرام ایشان از زمان ملک الکامل العادل سلطان فیروز شاہ ..... در حضرت دہلی بجلالت شان و رفعت مکان مرجع و مآب فقراء چشتیہ بودہ اند.....

یعنی شیخ عبدالواحد اجودھنی کے اجداد سطان فیروز شاہ کے زمانہ میں دہلی میں بڑی شان وشوکت سے رہتے اور سلسلہ چشتیہ کے مریدین کی تربیت بھی کرتے تھے، حضرت شیخ فریدالدین گنج شکر کے فرزندوں کی اولاد ہندوستان کے مختلف علاقوں میں جا کر آباد ہوگئی تھی جن میں سے آپ کے فرزند ثانی خواجہ شہاب الدین کے بیٹے دہلی آئے وہاں قیام کیا، پھر آپ کے تیسرے فرزند شیخ بدرالدین سلیمان کے بیٹے شیخ علاءالدین کے فرزند شیخ عالم الدین کو سلطان محمد بن تغلق نے دہلی بلا کر ''شیخ الاسلام ہندوستان'' کے عہدہ پر متعین کیا، اسی طرح دیگر بزرگان خانوادہ کا بھی بڑے جلال و احترام کے ساتھ دہلی اور دیگر مقامات پر قیام کے شواہد معاصر اور قریب العہد تذکروں میں ملتے ہیں ہاں(Nizami, K.A: Life and Times of p p. 60-64) تذکروں سے یہ معلوم نہ ہوسکا کہ شیخ عبدالواحد اجودھنی حضرت شیخ گنج شکر کے کس فرزند کی اولاد میں سے تھے؟

۲۳۶/ ۸_۹ .....حضرت خواجہ بکمال تواضع وفروتنی ہمچناں برزوی قالینچہ نشستہ بایشاں صحبت می داشتند .....

یعنی حضرت خواجہ باقی باللہ شیخ عبدالواحد اجودھنی کا بہت ہی احترام کرتے تھے وہ اپنا سجادہ اجداد ساتھ لاتے اور سی پر بیٹھتے تھے

Marfat.com

اور حضرت خواجہ بہت ہی انکسار کے ساتھ ان کے سامنے بیٹھ کر ''تواضع وفروتنی'' کا مظاہر فرماتے تھے۔ معاصر تذکرہ نویس خواجہ محمد صادق ہمدانی لکھتے ہیں:

آنحضرت نیز در رعایت خاطر شیخ می کوشیدند وغایت التفات و مرحمت داشتند (کلمات الصادقین: ۱۵۸)..... حضرت خواجہ نیز رعایت خاطروی تعظیم وتوقیر بسیار می کردند (طبقات شاہ جہانی: ۹/۴۰)

۲۳۶/۱۴۔۱۵.....میاں شیخ مرتضیٰ کہ از اخص اصحاب حضرت خواجہ.....اند نقل می کردند کہ.....

میاں شیخ مرتضیٰ سنبھلی حضرت خواجہ کے خاص اصحاب میں سے تھے ان کے حالات اسی لاحقہ میں ملاحظہ کریں۔

۲۳۸/۶ .....ترفیہ احوال وقطع مضایقات اولادایشان نمودہ.....

یعنی شیخ عبدالواحد کی وفات کے بعد ان کی اولاد کی تربیت بھی خواجہ حسام الدین احمد نے کی تھی اور ان کی جائیداد واملاک کی تقسیم پر آپ نے خلاف معمول اپنی مہر لگا کر دستخط بھی کئے تھے.....ہمیں ان کی اولاد کی تفصیلات مروجہ تذکروں نہیں مل سکیں ..... شیخ عبدالواحد اجودھنی کا وصال دہلی میں خواجہ حسام الدین احمد کے حین حیات ۱۰۱۹ھ/ ۱۶۱۰ء کو ہوا (کلمات الصادقین: ۱۵۸، طبقات شاہ جہانی: ۹/۴۰، تاریخ محمدی: ۲/۴/۱۰۸) میاں شیخ ولی محمد بن شیخ عبدالواحد نے خواجہ حسام الدین احمد کی خدمت میں رہ کر تربیت حاصل کی۔ (زادالمعاد ۲۹۲)

انہوں نے بہت سے مشائخ کی خدمت میں حاضر ہوکر فیض

Marfat.com

حاصل کیا تھا لیکن آخر میں حضرت خواجہ باقی باللہ کی خدمت میں گئے تو انہی کے ہو کر رہ گئے۔ (کلمات الصادقین: ۱۵۸) انہیں شیخ سلیم چشتی فتح پوری (ف ۹۹۳ھ/ ۱۵۸۵ء) سے باقاعدہ خلافت بھی حاصل تھی۔

(طبقاتِ شاہ جہانی: ۹/ ۴۰)

۲۳۸/ ۱۸۔۲۰..... از حداثت سن بشرف اخلاص وعز اختصاص حضرت خواجہ آفاق قدس سرہ مشرف در سلک اعزہ اصحاب آں عالی حضرت منسلک بودند.....

یعنی شیخ نورالحق بن شیخ عبدالحق محدث دہلوی کم سنی سے ہی حضرت خواجہ باقی باللہ سے منسلک ہو گئے تھے، دیگر معاصر تذکرے اس امر سے خالی ہیں بلکہ ان کے حضرت خواجہ سے انسلاک کا ذکر صرف زادالمعاد میں ہی ملتا ہے۔

۲۳۸/ ۲۰ .....والد بزرگوار ایشاں حضرت شیخنا سلمہ اللہ سبحانہ نیز از یاران بزرگ و صدیقانِ صاحبِ نسبتِ حضرت خواجہ اند.....

یعنی شیخ نورالحق کے والد گرامی حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی حضرت خواجہ کے صاحب نسبت خلفاء میں سے تھے یہاں اس کتاب کے لاحقہ میں ہم نے ادباً ان کا ذکر نہیں کیا۔ خود مولف نے انہیں ''شیخنا'' لکھا ہے اور اس کتاب میں انہیں ''مخدومی'' (ص: ۲۳۸) بھی بتایا ہے۔ جو اس امر کا مظہر ہے کہ مولف خواجہ کلاں آپ کے شاگرد تھے اور علم ظاہری کی تحصیل شیخ محدث کی خدمت میں کی تھی، ان کے چھوٹے بھائی خواجہ خرد نے اسراریہ کے مولف سے خود بیان کیا تھا کہ میں نے اوائل میں علوم ظاہری میں حضرت شیخ سے استفادہ کیا تھا (اسراریہ: ۱۲۸) اس لئے یہ زیادہ قرین قیاس ہے کہ خواجہ کلاں نے بھی

Marfat.com

انہی ایام میں آپ ہی کی خدمت میں تحصیل کی ہوگی۔

یہاں حضرت شیخ محدث کو حضرت خواجہ کے صاحبِ نسبت خلفاء میں بتایا گیا ہے جس کی تفصیل اس طرح سے ہے:

جب حضرت خواجہ سمرقند سے خلافت یاب ہوکر ہندوستان تشریف لائے اور دہلی میں قیام فرمایا تو حضرت شیخ حجازِ مقدس سے فیض یاب ہوکر واپس دہلی آچکے تھے اور اکبری بدعات وفتنوں کے باعث سخت مغموم تھے کہ حضرت غوث اعظم شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سرہ نے عالم رویا میں ان پر نزول فرمایا اور انہیں حکم دیا کہ حضرت خواجہ باقی باللہ کی خدمت میں جاکر اخذ فیض کریں، شیخ محدث کے شاگرد خواجہ محمد صادق ہمدانی اس کے راوی ہیں انہوں نے بڑی عقیدت سے اس واقعہ کی تفصیلات بیان کی ہیں کہ کس عقیدت واحترام کے ساتھ آپ حضرت خواجہ کی خدمت میں حاضر ہوکر فیض یاب ہوئے اور سلسلہ نقشبندیہ میں آپ سے خلات کی نعمت پائی (کلمات الصادقین ۱۴۹، طبقاتِ شاہ جہانی: ۱۰/۴)

۲۳۹/۱۴۔۱۵.....آں زبدۃ الاذکیا از سرگذشتہاء صحبت خود بحضرت خواجہ قدس سرہ نقل می کردند کہ.....

یعنی شیخ نورالحق حضرت خواجہ کے ساتھ اپنی ملاقات اور ارادات کا حال خود مولف زادالمعاد سے بیان کرتے ہیں کہ میں جن دنوں نواب مرتضیٰ خان فرید بخاری کے ہمراہ رہتا تھا تو میرا لاہور میں قیام تھا کہ حضرت خواجہ بھی ان دنوں وہیں قیام فرماتھے کہ میں خدمت عالی میں حاضر ہوا.....

Marfat.com

حضرت مجدد الف ثانی کے جہانگیر کے لشکر میں رہنے کی پابندی کے دوران شیخ نورالحق آگرہ میں حضرت مجدد الف ثانی سے ملے تھے زبدۃ المقامات میں لکھا ہے کہ شیخ نورالحق امراء وخوانین کی صحبت میں آمدورفت رکھتے ہیں (زبدۃ:۲۲۶) غالباً اسی صحبت نواب مرتضیٰ خان کی طرف اشارہ ہے، شاہ جہان زمانہء شہزادگی سے ہی شیخ نورالحق سے متاثر تھا، تخت نشین ہوا تو اصرار کر کے آگرہ کی قضا ان کے سپرد کی، شیخ محدث اس منصب کے ملنے اور قبول کرنے پر ان سے قدرے ناراض بھی ہوئے تھے، لیکن جلد ہی انہوں نے یہ منصب ترک کر دیا اور اپنے والدگرامی کے وصال ۱۰۵۲ھ/۱۶۴۳ء کے بعد والد کے قائم مقام کی حیثیت سے ذمہ داریاں سنبھال لی تھیں۔ (مراۃ الحقائق ۱۱۲۔ ۱۱۳)، شیخ نورالحق شیخ عاشق محمد نبیرۂ بندگی خواجہ شاہ نظام نارنوی سے بھی بیعت ہوئے تھے۔ (ایضاً: ۱۱۳)

۲۳۹/۱۸_۱۹ ..... درخلال آں ایام خبر فوت عمہ مشفقہء ایں فقیر (شیخ نورالحق) از حضرت دہلی رسید.....

یعنی شیخ نورالحق لاہور میں تھے کہ وہاں انہیں دہلی سے ان کی کسی عزیزہ کی وفات کی خبر ملی تو وہ دہلی کے لئے روانہ ہو گئے، ہمیں اس عزیزہ کا نام معلوم نہیں ہو سکا۔

۲۴۱/۱_۳ .....اخلاص نامہای حضرت شیخ (نورالحق) سلمہ سبحانہ بآنحضرت..... نوشتہ اند ودر کتاب شواہد الاخلاص درج یافتہ روشن می گردد.....

یعنی شیخ نورالحق نے خواجہ حسام الدین احمد کو جو خطوط تحریر کئے ہیں ان سے ان دونوں حضرات کے مابین موانست کا بخوبی اندازہ

Marfat.com

لگایا جاسکتا ہے، وہ مکاتیب کتاب شواہد الاخلاص میں درج ہیں۔

افسوس کہ ہمیں اس وقت تک کتاب شواہد الاخلاص کے کسی خطی نسخے کے وجود کا علم نہیں ہے، مختلف فہارس کے مدد سے پروفیسر خلیق نظامی نے شیخ نورالحق کی آٹھ تصانیف کے نام درج کئے ہیں (حیات شیخ عبدالحق: ۲۵۹۔۲۶۰)۔ شیخ نورالحق بھی اپنے والد گرامی کی طرح درس وتدریس سے مناسبت کامل رکھتے تھے، انہوں نے صحیح بخاری کی شرح فارسی میں چھ جلدوں میں تالیف کی جو تیسر القاری کے نام سے طبع ہو چکی ہے جسے آپ نے اورنگ زیب عالمگیر کے نام معنون کیا ہے، اس کے علاوہ شرح شمائل ترمذی، تفسیر سورۂ فاتحہ، حاشیہ علی شرح الجامی، شرح عضدی، شرح قران السعدین، رسالہ در بیان رویا، محی القلوب (ایضاً: ۲۶۰) حاشیہ برحاشیہ میر (اسراریہ: ۱۶۴) اورزبدۃ التواریخ (اس میں سلطان محمد غوری سے لے کر جہانگیر کے عہد کے واقعات درج ہیں نواب مرتضیٰ خان فرید بخاری کے حالات تفصیل سے لکھے گئے ہیں اورانہی کی فرمائش سے آپ نے یہ کتاب تالیف کی تھی، اس کے خطی نسخے دنیا کے مختلف کتب خانوں میں پائے جاتے ہیں ابھی تک اس کا فارسی متن طبع نہیں ہوا۔

شیخ نورالحق شاعر بھی تھے اور مشرقی تخلص کرتے تھے، ان کی ایک مثنوی تحفۃ العراقین اورا یک دیوان پانچ ہزار اشعار پر مشتمل تھا۔ (حیات شیخ عبدالحق: ۲۵۹) اسراریہ (ص: ۱۶۴) میں شیخ نورالحق کے اشعار کا انتخاب بھی درج ہے، آپ نے فقہ حنفی کی تقویت کے لئے بہت جدوجہد کی۔ (مراۃ العالم: ۲/۴۴۹، فرحۃ الناظرین: ۶۸)

Marfat.com

مراۃ العالم (۲/۴۴۹) میں ہے کہ شیخ نورالحق ۱۰۸۳ھ/ ۱۶۷۲ء کوفوت ہوئے جبکہ فرحۃ الناظرین ۶۹ ، اور تاریخ محمدی : ۲/۵/۳۳۰ میں ان کا سال وفات ۱۰۷۳ھ درج ہے۔

گویا زاد المعاد پہلا معاصر تذکرہ ہے جس میں شیخ نورالحق کے حضرت خواجہ باقی باللہ اور خواجہ حسام الدین احمد سے فیض یاب ہونے کا ذکر ہے، حضرت مجدد الف ثانی کا ایک طویل مکتوب (۳/۱۰۰) شیخ نورالحق کے نام ہے جو کشف سرگرفتاری حضرت یعقوب بحضرت یوسف علیہما السلام کے موضوع پر ہے ، جب شیخ نورالحق آگرہ میں حضرت مجدد الف ثانی سے ملے تھے تو آپ نے ان سے یہی سوال دریافت کیا تھا جس کے جواب میں حضرت مجدد نے مکاشفہ کا انتظار کرنے کے لئے فرمایا تھا۔ (زبدۃ المقامات : ۲۲۶) ، شیخ نورالحق ، حضرت خواجہ محمد معصوم سرہندی سے بیعت بھی تھے۔ (تذکرہ علماء ہند : ۵۳۴) مولوی سید احمد قادری نے اس بیعت سے انکار کیا ہے لیکن کوئی ثبوت پیش نہیں کیا۔ (تذکرہ شیخ عبدالحق ص: ۲۱۱۔ ۲۱۳)

نقشبندی سلسلہ کے ساتھ شیخ نورالحق کی یہ عقیدت اس امر کا کھلا ثبوت ہے کہ ان دونوں حضرات یعنی حضرت مجدد الف ثانی اور شیخ عبدالحق کے مابین جو وقتی اختلاف تھا وہ دور ہو چکا تھا پھر شیخ محدث کے اپنے خیالات سے رجوع کے راوی بھی شیخ نورالحق ہی ہیں (مناقب العارفین بحوالہ سیرت امام ربانی؛ ۱۹۸)

۱۰۔۹/۲۴۱ ..... میاں شیخ الہ دیا انصاری جدِ مادری حضرت مخدومزادہ خرد خواجہ سراج الدین محمد ند

Marfat.com

یعنی حضرت خواجہ باقی باللہ کے خلیفہ میاں شیخ الہ دیا خواجہ حسام الدین احمد کے چھوٹے فرزند خواجہ سراج الدین محمد کے نانا تھے اس کی تفصیل یہ ہے کہ خواجہ حسام الدین احمد نے اپنی زوجہ اول بی بی فاطمہ کے فوت (۱۰۲۲ھ) ہونے کے بعد میاں شیخ اللہ دیا مذکور کی بیٹی سے نکاح کرلیا تھا بی بی دولت انہی کی زوجہ اوراس صاحبزادی کی والدہ تھیں جو حضرت خواجہ کی اجازت یافتہ تھیں اور خواتین کی تعلیم وتربیت پر مامور تھیں (رک تعلیقات حاضر ۲۳۱/۹۔۱۲)

۲۴۱/۱۱۔۱۲ .....مثل حضرت میاں شیخ بہلول وشیخ حاجی محمد وشیخ محمود حصاری.....

یعنی میاں شیخ الہ دیا آغاز شباب سے ہی میاں شیخ بہلول، حاجی محمد اور شیخ محمود حصاری کی صحبت میں رہتے تھے، یہ دہلی کے اکابر بزرگوں میں سے تھے ان میں سے میاں شیخ بہلول قادری (ف ۱۴ رجب ۱۰۰۷ھ/۱۶۱۱ء) ایک ذی علم بزرگ تھے۔ (کلمات الصادقین: ۱۵۶) ان کی وفات کے بعد میاں شیخ الہ دیا حضرت خواجہ کی خدمت میں حاضر ہوئے تھے، اسراریہ کے مولف نے میاں شیخ بہلول کا سال وصال ۱۰۲۰ھ لکھا ہے اور ساتھ ہی یہ بھی بتایا کہ ان کی وفات کے بعد میاں شیخ الہ دیا حضرت خواجہ سے منسلک ہوئے تھے، جوان کا سہو صریح ہے وہ خود ہی کئی مقامات م پر اسراریہ میں حضرت خواجہ کا سال وصال ۱۰۱۲ھ لکھ چکے ہیں۔

میاں شیخ الہ دیا کی جن دوسرے بزرگ سے صحبت رہی وہ حاجی شیخ محمد دہلوی تھے، شیخ بہلول اور حاجی محمد دونوں آپس میں گہرے دوست بھی تھے حاجی محمد کا انتقال رمضان ۱۰۰۷ھ کو ہوا دونوں کی قبور

Marfat.com

ایک دوسرے کے پہلو بہ پہلو ہیں (کلمات ۱۵۶۔۱۵۷) تیسری بزرگ شخصیت شیخ محمود حصاری جن سے شیخ الہ دیا کی صحبت رہی کے حالات سے ہم واقف نہیں ہیں، دہلی کے ایک بزرگ شیخ محمد حصاری کا ذکر اسراریہ میں ہے خواجہ خرد نے انہیں ایک بار حدود ۱۰۳۰ھ کو دیکھا تھا وہ بزرگ تھے (اسراریہ: ۲۷۲) ممکن ہے کہ وہ یہی شیخ محمود حصاری ہوں اور اسراریہ میں سہو کتابت سے محمود کو محمد لکھا گیا ہو۔

کتاب اسراریہ کے مولف شیخ کمال محمد سنبھلی نے لکھا ہے کہ میں نے میاں شیخ الہ دیا کو بارہا مسجد فیروزی میں دیکھا ہے اور ان کی مبارک صحبت سے مستفید ہوا ہوں موصوف ۱۰۵۰ھ/ ۱۶۷۰ء کو فوت ہوئے اور ان کی زوجہ محترمہ بی بی دولت ۱۰۵۸ھ/ ۱۶۴۸ء کو فوت ہوئیں۔

(اسراریہ: ٦٦)

۲۴۴/۴۔۵ .....والد بزرگوار ایشاں (میاں شیخ مرتضیٰ سنبھلی) جناب میاں شیخ مصطفی .....کہ بہ صفاء وقت ولطافت حال و.....

یعنی میاں شیخ مرتضیٰ کے والد میاں شیخ مصطفی بھی ایک صوفی باصفا بزرگ تھے مولفِ کتاب حاضر کے برادر اصغر خواجہ خرد سے روایت ہے کہ میاں شیخ مصطفیٰ ایک ہندو عورت پر فریفتہ ہو گئے اس نے اسلام قبول کر لیا تو ان سے نکاح کر لیا، میاں شیخ مرتضیٰ اسی خاتون کے بطن سے متولد ہوئے تھے۔ (اسراریہ: ۷۲)

۲۴۴/۱۱۔۱۳ ..... بعداز رحلت ایشاں .....خود را بہ نوکری زدیم و در صحبتِ نواب سعید خان و مخصوص خان بطریق مصاحبت می گذراندیم

یعنی میاں شیخ مرتضیٰ اپنے والد میاں شیخ مصطفی کی رحلت کے بعد

Marfat.com

پریشانی کے عالم میں نواب سعید خان اور مخصوص خان کی نوکری کر لی اور بطوران کے مصاحب ان کے ہمراہ رہنے لگے.....

سعید خان چغتا کے اجداد بھی سلاطین مغلیہ کے ہاں معزز عہدوں پر فائز رہے، سرکار سنبھل جو کہ میاں مرتضیٰ سنبھلی کا مستقر تھا نواب سعید خان کو بطور جاگیر اکبر کی طرف سے ملا تھا، یہ واقعہ ۹۹۴ھ/ ۱۵۸۶ء سے پہلے کا ہے کیوں کہ مذکورہ سنہ میں وہ نظامت بنگالہ کے لئے روانہ ہوا تھا، گویا میاں شیخ مرتضیٰ کے والد میاں مصطفی حدود ۹۹۴ھ کو فوت ہوئے، یہ محض قیاس ہے، سعید خان چغتا ۱۰۱۱ھ/ ۱۶۰۲ء کو مرزا غازی بیگ ترخان کی تنبیہ کیلئے بھی مقرر ہوا تھا (مآثر الامراء ۲/ ۴۰۸۔ ۴۱۴، مرزا غازی بیگ ترخان اور اس کی بزم ادب مولفہ سید حسام الدین راشدی، بامداد اشاریہ)

اس طرح میاں شیخ مرتضیٰ نواب مخصوص خان کے بھی مصاحب رہے تھے، مخصوص خان سعید خان چغتا کا چھوٹا بھائی تھا وہ بھی کئی مہمات میں شریک رہا اس کا منصب تین ہزاری تھا (مآثر الامراء ۳/ ۲۷۳، ۲۷۴)

میاں شیخ مرتضیٰ نے یہ ملازمت جلد ہی ترک کردی اور حضرت خواجہ کی مبارک صحبت اختیار کر لی، سنبھل میں ہی حضرت خواجہ کے خلیفہ شیخ تاج الدین سنبھلی کی صحبت میں بھی رہے۔ (اسرایہ:۷۱)

۲۴۷/۸۔۱۰.....تا حال کہ او اسط سال ہزار و چہل و چہار باشد آں عالی منقبت (میاں شیخ مرتضیٰ سنبھلی) زندہ و سلامت اند.....

یعنی کتاب حاضر کی تالیف ۱۰۴۴ھ کے دوران شیخ مرتضیٰ بقید حیات ہیں، لیکن آپ اس کے صرف دو سال بعد ۱۰۴۶ھ/ ۱۶۳۶ء کو فوت ہو گئے، خواجہ محمد صادق ہمدانی نے قطعہء تاریخ وصال لکھا

Marfat.com

(طبقات شاہ جہانی: ۱۰/۱۰) اسی طرح ایک اور معاصر شیخ کمال محمد سنبھلی نے بھی قطعات تاریخ لکھے (اسراریہ: ۷۴) میاں شیخ مرتضیٰ سنبھلی حضرت خواجہ کے خلیفہ خاص تھے لیکن انہوں نے نہایت انکسار سے کام لیتے ہوئے کہا کہ طالبوں کی تربیت کے قابل نہیں ہوں اس کام کے لئے آپ شیخ تاج الدین سے یا شیخ احمد سرہندی (مجدد الف ثانی) سے فرمائے (ایضاً) حضرت خواجہ کے وصال کے بعد زیادہ تر گوشہ نشین ہی رہے۔

۲۴۷/۱۷۔۱۸.....آباء کرام ایشاں بطناً بعد بطن در مملکت پورب مسند آرای مشیخت و.....

یعنی میاں شیخ نعمت اللہ کے اجداد دیار پورب میں مسند مشیخت کی زینت تھے۔

ہندوستان کے مسلم دور حکومت میں دہلی کے مشرق میں صوبہ الہ آباد، صوبہ اودھ اور صوبہ عظیم آباد پر مشتمل جو خطہ ہے اس کو ''مملکت پورب'' کہتے تھے۔ (سبحۃ المرجان، دریار پورب میں علم اور علماء ۲۱)

یہ معلوم نہیں ہوسکا کہ ان کے بزرگوں میں سے کون جونپور یا پورب میں رہتے تھے۔ معاصر تذکرہ نویس شیخ کمال محمد سنبھلی کا بیان ہے کہ شیخ نعمت اللہ مشہور شیخ خواجہ عبداللہ انصاری کی اولاد میں سے تھے اور ۱۰۰۸ھ کو حضرت خواجہ کی خدمت میں حاضر ہوکر فیض یاب ہوئے تھے۔ (اسراریہ: ۷۹)

جونپور سے خواجہ عبداللہ انصاری کی اولاد میں سے جو فرد دہلی آئے اور پھر حملہ تیمور کے وقت واپس چلے گئے وہ مخدوم شیخ رکن الدین سہروردی (ف ۸۷۴ھ/۱۴۶۹ء) تھے (تذکرہ مشائخ شیراز ہند: ۲۶۲۔ ۲۶۴) قیاس ہے کہ اگر اسراریہ میں مذکور یہی میاں شیخ نعمت اللہ ہیں تو وہ

Marfat.com

انہی کی اولاد میں سے ہوں گے۔

۲۴۷/۱۹۔۲۰ ، ۲۴۸/۱۔۴

.....چوں خطبہ مواصلت بیگی از.....خاندان حضرت شیخ قطب عالم دہلوی .....درمیان آمد ہم درصغرسن بجہتہ تمشیۃ مہم خیر بہ دہلی رسیدند.....بہ رفاقت حضرت شیخ رفیع الدین انوار دیدار حضرت خواجہ بیرنگ قدس سرہ باصرہ پیرای خدمت ایشان گشت.....

یعنی میاں شیخ نعمت اللہ کے خاندان کا اتصال شیخ قطب عالم بن شیخ عبدالعزیز دہلوی سے تھا ان دونوں کے احوال تعلیقات حاضر (۲۲۳/۱۵۔۱۶) میں ہی ملاحظہ کریں، میاں شیخ حضرت شیخ رفیع الدین بن شیخ قطب العالم کے ہمراہ حضرت خواجہ کی خدمت گرامی میں حاضر ہوئے تھے، شیخ رفیع الدین کے حالات بھی سابقہ حواشی (۲۲۴/ ۱۔۴) میں ملاحظہ فرمائیں۔

۲۵۰/۹۔۱۰ .....درسال رحلت (۱۰۴۳ھ) آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد) چوں از ولایتِ پورب با کبرآباد تشریف آوردند.....

یعنی میاں شیخ نعمت اللہ، خواجہ حسام الدین احمد جب اپنے آخری ایام حیات میں اکبرآباد (آگرہ) میں مقیم تھے تو وہ آپ سے ملاقات کے لئے وہاں گئے تھے اور پھر وہ اپنے مستقر یعنی دہلی واپس آگئے۔

۲۵۰/۱۴۔۱۵ .....اللہ تعالیٰ سنین عمر شریف ایشاں برکت دہد و.....

یعنی کتاب حاضر کی تالیف (۱۰۴۴ھ) کے دوران میاں شیخ نعمت اللہ بقید حیات تھے، معاصر تذکرہ نویس شیخ کمال محمد نے ان کا

Marfat.com

سال وفات ۱۰۶۸ھ/ ۱۶۵۸ء لکھا ہے اور اس موقع پر انہوں نے ایک قطعہ تاریخ بھی کہا تھا جسے انہوں نے نقل کر دیا ہے۔ (اسرار یہ: ۸۰)

۲۵۱/۱_۳ .....اجداد بزرگ ایشاں (میر سید احمد) در مملکت پورب خصوصاً در بلاد لکھنو کہ دار الملک سلاطین شرق ہند بودہ بہ.....

جونپور اس خطے کا مرکز رہا ہے جونپور کے شرقی سلاطین مشہور ہوئے ہیں، ان کی تفصیل کیلئے ملاحظہ ہو:

Muhammad Saeed; Sharqi Sultante of Jounpur.

۲۵۱/۶_۸ از وطن شریف (لکھنو) بدہلی رسیدہ در خدمت حضرت قطب عالم بہ تحصیل علم مشغول شدہ اند.....

یعنی میر سید احمد لکھنو سے تحصیل علم کیلئے شیخ قطب عالم بن شیخ، عبدالعزیز چشتی کی خدمت میں دہلی آئے، حصول علم میں مصروف ہو گئے پھر شیخ رفیع الدین بن شیخ قطب عالم مذکور سے رفاقت والفت پیدا ہو گئی تو ہو وہ ''خدمت مرزا'' میں لاہور میں رہ کر حضرت خواجہ کے سمرقند سے واپس آنے کا انتظار کرنے لگے۔

جانشین خواجہ حسام الدین احمد کی خدمت میں آتے اور حضرت خواجہ کے مزار پر معتکف رہتے تھے، جب خواجہ حسام الدین احمد آخری ایام حیات میں اکبر آباد (آگرہ) میں مقیم تھے تو موصوف آپ سے ملاقات کے لئے وہاں حاضر ہوئے اور آپ کے عوارض دیکھ کر خود بھی بیمار ہو گئے۔ (زاد المعاد)

میاں شیخ مرتضیٰ سنبھلی شعری ذوق بھی رکھتے تھے کبھی کبھی شعر بھی کہتے تھے ایک قصیدہ حضرت خواجہ کی خدمت میں لکھا جس میں ''تربیت

Marfat.com

طالبان'' سے معذرت کی، حضرت خواجہ کو یہ قصیدہ پسند آیا اوران کی ''شکستگی ونیازمندی'' سے متاثر ہوئے، خواجہ محمد صادق نے اس قصیدہ کا ایک شعر نقل کیا ہے۔(طبقات شاہ جہانی:۱۰/۱۵)

میاں شیخ مرتضیٰ کے ایک قابل فرزند شیخ نجم الدین بھی تھے جو جواں سال ہونے کے باوجود ''حقیقت پژوہ'' تھے وہ بھی شاعر تھے، والد کے وصال کے بعد انہوں نے ایک تازہ غزل کہی جو شیخ کمال محمد سنبھلی نے نقل کی ہے۔(اسراریہ:۷۵)

یہاں خدمت مرزا سے مراد مرزا شیخ فرید مرتضی بخاری ہیں جو ایک بڑے منصب دار اور حضرت مخدوم جہانیاں جہاں گشت بخاری کی اولاد میں سے تھے گویا میر سید احمد اور میاں شیخ رفیع الدین مذکور بھی شیخ مرتضیٰ بخاری کی صحبت میں رہتے تھے اور دیگر صوفیہ کی طرح یہ بھی حضرت خواجہ کے واپس ہندوستان آنے سے منتظر تھے۔

۲۵۳/۱۰۔۱۱ .....بوطن شریف (لکھنو) رجوع فرمودندوآں جابا قامت سنت ازدواج اقدام نمودہ صاحبِ فرزندان شدند.....

مولف بزرگ نے میر سید احمد کی اولاد کی تفصیل بیان نہیں کی ہے البتہ دوسرے معاصر مولف شیخ کمال محمد سنبھلی نے ان کے ایک فرزند شیخ سلیم دہلوی کا ذکر کیا ہے کہ وہ بخاری سید تھے اور حاجی عبدالوہاب بخاری کے نبائر میں سے تھے، شیخ سلیم کی وفات حدود ۱۰۵۰ھ/۱۶۴۰ء کو ہوئی اور مولف کو کئی مرتبہ ان سے ملنے کا اتفاق ہوا (اسراریہ:۱۶۸) اس سے حسب ذیل نتائج برآمد ہوتے ہیں:

۱.....میر سید احمد بخاری سید تھے۔

Marfat.com

۲..... انہوں نے حاجی عبدالوہاب بخاری دہلوی کی صاحبزادی سے نکاح کیا تھا۔

۳..... شیخ سلیم اسی صاحبزادی کی بطن سے لکھنو میں تولد ہوئے تھے۔

۴..... اسی نسبی تعلق کی بنا پر غالباً میر سید احمد کا تعلق نواب مرتضیٰ خان فرید بخاری سے تھا اور وہ وجہ معیشت کے طور پر نواب کی مصاحبت میں رہے تھے۔

۳/۲۵۴ این فقیر از زبان حق ترجمانی میر (سید احمد) می شنیدہ کہ حضرت خواجہ بارہا فرمودہ اند کہ تقید چند روز ما باحکام مشیخت محض برای ایں جواں بدخشی بودہ است

یعنی حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ کی یہ بات مولف نے کئی بار میر سید احمد کی زبانی سنی ہے کہ میں نے مشیخت کا سلسلہ محض اس جواں سال بدخشی یعنی خواجہ حسام الدین احمد کی خاطر اختیار کیا ہے ورنہ مجھے دوسرے امر کے لئے پیدا کیا گیا ہے یعنی احیاء دین متین کیلئے۔

۲۵۴/ ۱۳۔ ۱۴ ہمدراں روز درد پیچش شکم واسہال خون وبلغم در حضرت ایشاں پیدا شد.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کے آخری زمانہ کے ایام امراض کی طرف اشارہ ہے اس کی تفصیلات اسی کتاب میں الگ فصل کے تحت ملاحظہ کریں۔

۲۵۵/ ۱۲۔ ۱۴ درسال رحلت حضرت ایشاں خدمت میر نیز از .....لکھنو .....بہ اکبر آباد رسیدند

یعنی ان آخری ایام میں جب آپ شاہ جہان کی طلب پر اکبر آباد (آگرہ) تشریف لے گئے تھے تو میر سید احمد اپنے مستقر لکھنو سے

Marfat.com

بعد مسافت کا خیال کئے بغیر آپ کی صحبت گرامی میں حاضر ہوئے عیادت کے ساتھ کچھ عرصہ وہاں قیام بھی کیا۔

۲۵۶/۲۔۴ دوسہ ماہ است کہ بوطن مراجعت فرمودہ اند .....وجود شریف ایشاں دریں عرصہ دیرگاہ دارد.....

یعنی اس کتاب کی تالیف (۱۰۴۴ھ) کے دوان میر سید احمد بقید حیات تھے، معاصر تذکرہ نویس شیخ کمال محمد نے لکھا ہے کہ میر سید احمد حدود ۱۰۵۰ھ کوفوت ہوئے، نیز مولف نے حضرت خواجہ کے کئی معارف میر سید احمد کی زبانی بروایت خواجہ خرد نقل کئے ہیں۔ (اسراریہ: ۷۶۔۷۷)

۲۵۶/۹۔۱۰ .....بزرگانِ ایشان درخطہء ہرات بہ نیک ذاتی .....وجد شریف ایشاں مصحوب موکب ہمایوں حضرت پادشاہ مغفور جنت آشیانی از ایران بہ ہندوستان آمدہ اند.....

یعنی میر محمد زاہد ہروی کے اجداد کا تعلق ہرات سے تھا ان کے جد اعلیٰ ہمایوں بادشاہ کے ساتھ ایران سے ہندوستان آئے۔

یہاں بیان میں تضاد پایا جاتا ہے اول یہ بتایا ہے کہ میر محمد زاہد کے اجداد اصلاً ہرات کے تھے دوسرے یہ کہ ان کے جداعلیٰ ہمایوں کے ساتھ ایران سے ہندوستان آئے، یہاں ان کے اس دادا کا نام نہیں بنایا گیا، دوسرے مولف شیخ کمال سنبھلی جنہوں نے میر محمد زاہد کو دیکھا تھا اوران کا وہ بہت ہی احترام کرتے تھے نے لکھا ہے کہ میر محمد زاہد کے والد محمد صالح ہندوستان آئے اور یہیں توطن اختیار کرلیا۔ (اسراریہ: ۸۷)

Marfat.com

۲۵۶/۱۳_۱۵ .....درعہد حضرت عرش آشیانی (اکبر) پدر وعم بزرگ ایشاں کہ بحلیہ فضائل.....

تذکرۂ ہمایوں واکبر (۱۸۱) میں ہمایوں کے ساتھ ایران و افغانستان سے ہندوستان آنے والے بعض اصحاب کی فہرست موجود ہے جس میں خواجہ محمد صالح برادر خواجہ عبداللہ مروارید کا ذکر بھی ہے، ممکن ہے کہ یہی خواجہ محمد صالح، میر محمد زاہد ہروی کے والد ہوں۔

۲۵۶/۱۵_۱۸ .....مصاحب نوکر نواب منعم خان۔ وبعد از فوت آں خان عالی نشان اختیار صحبت نواب زین خان کوکلتاش نمودہ.....

یعنی میر محمد زاہد ہروی کے والد نواب منعم خان اور پھر اس کے بعد نواب زین خان کوکلتاش کے مصاحب رہے تھے، منعم خان ہمایوں کے دربار کے اکابر میں سے تھا، اس کے بھائی فاضل بیگ کو بھی قرب حاصل تھا، جب ہمایوں ایران سے واپس ہندوستان آیا تو منعم خان اس سے وابستہ ہوا، ۹۶۱ھ/ ۱۵۵۳ء کو اسے شہزادہ اکبر کا اتالیق بنایا گیا، جب ہمایوں نے ہندوستان فتح کرلیا تو اسے کابل کا گورنر بنا کر وہیں رہنے دیا گیا، وہ اکبر بادشاہ سے لدھیانہ کے مقام پر ۹۶۷ھ/ ۱۵۵۹ء کو منسلک ہوا، بیرم خان کے خلاف اقدام کے دوران اسے خانِ خانان اور وکیل بنایا گیا، اس کے بعد وہ کئی اہم مہمات میں شریک رہا، جونپور میں اسے جاگیریں بھی ملی تھیں اس کے بعد اسے بہار کا گورنر بھی بنایا گیا، ۹۸۲ھ/ ۱۵۷۴ء کے بعد بھی وہ بنگال میں سخت مصروف رہا وہیں بخار کی حالت میں اس کا انتقال ہوا۔ (آئین اکبری: ۳۳۱_۳۳۴ تعلیقات بلوخمان)

Marfat.com

منعم خان کے انتقال (بعد ۹۸۲ھ/ ۱۵۷۴ء) کے بعد خواجہ صالح نواب زین خان کوکلتاش سے منسلک ہوگیا وہ اکبر کا رضاعی بھائی تھا، بہت سی اہم مہمات میں شریک رہا اور مغل سلطنت کے وسعت واستحکام کے لئے خدمات انجام دیں، اس کی بیٹی شہزادہ سلیم (نور الدین جہانگیر) کے عقد میں تھی، ۱۰۱۰ھ/۱۶۰۱ء کوفوت ہوا، وہ شاعر اور علماء نواز تھا۔ (مآثر الامراء ۲/ ۳۶۶۔ ۳۷۳، آئین اکبری: ۱/ ۳۶۷۔ ۳۶۹ تعلیقاتِ بلوخمان)

۲۵۸/۷۔۹ الحال یک ماہ است کہ بعزم سفر حجاز از دہلی متوجہ اکبر آباد شدہ اند.....

یعنی اس وقت ۱۰۴۴ھ ہے اور میر سید محمد زاہد ہروی حج کے ارادے سے دہلی سے روانہ ہوئے ہیں اور اکبر آباد کی طرف چل پڑے ہیں، لیکن ہمیں دیگر مآخذ سے ان کے سفر حج کی کوئی معلومات نہیں ملتی ہیں۔

دوسرے معاصر بزرگ شیخ کمال محمد نے ان کے بارے میں لکھا ہے کہ میر سید محمد زاہد ہروی کے والد محمد صالح نے ہندوستان آکر سکونت اختیار کرلی۔ کہتے ہیں کہ میر سید زاہد حضرت خواجہ کی صحبت اختیار کرنے والے پہلے فرد تھے، حضرت خواجہ نے ان پر بہت ہی عنایات فرمائی تھیں، خواجہ خرد کی روایت ہے کہ حضرت خواجہ فرماتے تھے کہ انہوں نے ''فنای ذاتی'' حاصل کرلی ہے، میر محمد زاہد شاعر بھی تھے اور کبھی کبھی شعر بھی کہتے تھے ان کے اشعار سن کر خواجہ حسام الدین احمد خوش ہوتے تھے، ان کا وصال حدود ۱۰۵۰ھ/ ۱۶۳۰ء کو ہوا، مجھے چند مرتبہ ان سے ملنے کی سعادت نصیب ہوئی تھی میں نے ان کا بے حد ادب و

Marfat.com

احترام کیا۔ (اسراریہ: ۸۷۔۸۸) لیکن بادشاہ نامہ میں عبدالحمید لاہوری نے ان کا سال وفات ۳ جلوس شاہ جہانی (۱۰۴۰ھ) لکھا ہے (۲/ ۳۴۳) جسے اسراریہ پر ترجیح حاصل ہے۔

یہاں یہ امر یاد رہے کہ میر محمد زاہد ہروی نام کے ایک اور عالم بھی تھے جن کے والد کا نام قاضی محمد اسلم تھا، یہ میر محمد زاہد اورنگ زیب کی خواہش پر کابل کی صدارت پر فائز ہوئے تھے، ان کا انتقال ۱۱۰۱ھ/ ۱۶۸۹ء کو ہوا (تذکرہ علمائے ہند ۴۲۹، نزہۃ الخواطر ۶/ ۳۰۶، سبحۃ المرجان ۱/ ۱۷۳۔ ۱۹۴، مآثر الکرام: ۲۰۶ وغیرہ) گویا زمانہ اور ولدیت کے اعتبار سے دونوں الگ الگ شخصیتیں ہیں۔

۲۵۸/ ۱۳۔۱۴ ..... شیخ یعقوب ..... از شیخ زادہا قصبہ تھانہ اند کہ از بقعات معمورہ ملک میانِ دوآب است

یعنی شیخ یعقوب کے اجداد کا تعلق قصبہ تھانہ سے تھا جو کہ دوآب کے مابین واقع ہے، ہمارے پاس اس امر کی تحقیق کا اب کوئی ذریعہ نہیں ہے کہ یہ معلوم ہو سکے کہ شیخ یعقوب کے بزرگ کون تھے جو تھانہ میں شیخ طریقت تھے۔

۲۵۸/ ۱۶ حوزہ درس مخدوم معظم شیخ جمال تلی گشتہ .....

شیخ جمال تلوی (تعلیقات سابقہ ۲۱۴/ ۱۶۔۱۷) کے لاہور میں شاگردوں کا ایک بڑا حلقہ تھا۔

۲۵۹/ ۴۔۵ حضرت خواجہ خدمت رو براہی مطبخ طعام خاص کہ ہمیشہ تعلق بہ خادمان ولی نعمت والدۂ ماجدہ را بہ عالی حضرت داشت بہ نیت تخفیف .....

یعنی حضرت خواجہ کے باورچی خانہ میں کھانا پکانے کا کام

Marfat.com

حضرت خواجہ کی والدہ انجام دیتی تھیں، حضرت خواجہ کے ملفوظات میں ہے یہ خدمت حضرت خواجہ کی والدۂ محترمہ نے اپنے ذمہ لے لی تھی لیکن بڑھاپے کے باعث آپ نے ان سے یہ کام لے کر بی بی بانو زن محمد صادق خسرو پورہ اور زنِ شیخ محمد صدیق کشمی (کشمیری سہو کتابت) کے سپرد کر دیا تو آپ کی والدہ ماجدہ کو اس کا بڑا رنج ہوا، جس پر آپ نے یہ خدمت پھر ان کی سپرد کر دی تاہم مذکورہ دونوں بیگمات خمیر بنانے میں معاون رہیں، جب یہ کام میاں شیخ یعقوب کے سپرد کیا گیا تو وہ یہی موقع ہوگا۔

۲۶۰/۱۶۔۱۸ ..... درسال ہفتم از رحلت حضرت خواجہ از حضرت ایشاں رخصت وطن گرفتہ ہم درسال مذکور در وطن بجوار رحمت ایزدی انتقال نمودہ

یعنی میاں شیخ یعقوب حضرت خواجہ کے وصال کے ساتوں سال یعنی ۱۰۱۹=(۱۰۱۲+۷) کو خواجہ حسام الدین احمد سے اجازت لے کر اپنے مستقر تھانہ کے لئے رخصت ہوئے اور اسی سال وہیں فوت ہو گئے۔

یہاں سماعتِ روایت میں حضرت مولف سے سہو ہوا ہے دوسرے معاصر تذکرہ نویس خواجہ محمد صادق ہمدانی کشمیری نے لکھا ہے کہ حضرت خواجہ کے وصال کے بعد میاں شیخ یعقوب کچھ عرصہ آپ کے فرزندان گرامی کی خدمت میں رہے اور پھر ۱۰۲۵ھ/۱۶۱۶ء کو اپنے وطن کے لئے رخصت ہوئے اور اسی سال جو وبا پھوٹی ہوئی تھی میں انتقال کیا

(طبقاتِ شاہ جہانی ۹/۶۰۔۶۱)

یہ وہی طاعون کی وباء ہے جو ۱۰۲۵ھ/۱۶۱۶ء کو پنجاب اور اس

Marfat.com

کے نواح میں پھیلی تھی اور اس سے بہت سے افراد شہید ہوئے تھے، خود حضرت مجدد الف ثانی کے صاحبزادہ حضرت خواجہ محمد صادق کا اسی سال اسی وباء میں وصال ہوا تھا، جس کی تفصیلات اس سلسلہ کی تمام کتب میں ملتی ہیں۔

۲۶۱/۵-۶ (بی بی قطب).....سعادات طبخ طعام درویشان وفقراء مسافر را برذمہ ہمت خود گرفتہ بودند.....

یعنی حضرت خواجہ کے متوسلین کے لئے کھانا پکانے کی خدمت بی بی قطب نے اپنے ذمے لے لی تھی، اس سے قبل آپ کے باورچی خانہ میں شامل معاون بزرگ خواتین کا ذکر کیا جاچکا ہے۔ (تعلیقاتِ حاضر: ۲۵۹/۴-۵) یہ خاتونِ ولیہ بھی ان میں شامل تھیں۔

۲۶۱/۱۴-۱۸ .....علی الخصوص خاندان عالی نواب.....خانِ خانان مغفور کہ بموجب امر حضرت ایشاں..... پارۂ وقتی مقید بہ تنویر عالی نشان را از برکات صحبت خود مستفید ساختہ.....

یعنی حضرت خواجہ کے وصال کے بعد خواجہ حسام الدین احمد کے حکم پر بی بی قطب نے خواتین کی تعلیم وتربیت کا سلسلہ شروع کیا خاص طور پر مرزا عبدالرحیم خانِ خانان جو کہ حضرت خواجہ کا معتقد خاص اور آپ کی خانقاہ کا کفیل بھی تھا کے محل کی خواتین کی تربیت کے لئے بی بی قطب کو مقرر کیا گیا تھا، خانِ خانان کے خاندان کی خواتین خصوصاً اس کی بیٹی جانِ جانان بیگم صوفیہ کے ساتھ بڑی عقیدت رکھتی تھی وہ حضرت خواجہ محمد سعید بن حضرت مجدد الف ثانی سے بیعت تھی اور اپنے مکاشفات

Marfat.com

آپ کی خدمت میں لکھ کر ان کی تعبیر وحقیقت معلوم کرتی رہتی تھی ۔

(مقامات معصومی:۱/۱۹۶)

۲۶۲/۱۳۔۱۴ بعد از رحلت حضرت ایشان بہ سہ ماہ از دارِ ملال بہ سرای قرب حضرت ذی الجلال انتقال نمودند.....

یعنی حضرت خواجہ حسام الدین احمد کے وصال صفر ۱۰۴۳ھ کے تین ماہ بعد جمادی الاول ۱۰۴۳ھ کو بی بی قطب کا انتقال ہوا۔

خواجہ خرد کا مکاشفہ ہے کہ وصال کے بعد انہوں نے بی بی قطب کو ایک شیر کی مانند بیٹھے ہوئے دیکھا تھا، گویا وہ حضرت خواجہ کی محبت سے مغلوب تھیں (اسراریہ:۶۷) بی بی قطب حضرت خواجہ کے خلیفہ میاں شیخ رستم کی والدہ محترمہ تھیں جن کے حالات اسی لاحقہ میں ملاحظہ کریں۔

۲۶۳/۱۱۔۱۲ ..... حضرت ایشاں ..... در رسالہ کہ بقلم خاص در بعضی احوال مرضِ رحلت حضرت خواجہ تالیف فرمودہ اند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد نے حضرت خواجہ باقی باللہ کے ایام رحلت کے واقعات پر ایک رسالہ تالیف کیا تھا، افسوس کہ آج ہم اس اہم رسالہ کے وجود سے بے خبر ہیں، گویا خواجہ کلاں کے پیش نظر یہ مبارک رسالہ تھا، اس سے پیشتر خواجہ حسام الدین احمد کے ایک اور رسالہ شواہد الاخلاص کی تالیف کا بھی پہلی بار کتاب حاضر سے معلوم ہوا ہے۔ اس کے وجود کی بھی ہمیں کوئی اطلاع نہیں ہے۔

۲۶۳/۱۹۔۲۰ ..... خدمتِ مولانا (احمد لاہوری) بعد از رحلت حضرت خواجہ در رنگ حضرت بلال رضی اللہ عنہ کو بعد از رحلت حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم تاب بودن در مدینہ نیاوردہ بملک شام رحلت نمودند.....

Marfat.com

یعنی حضرت خواجہ کے خلیفہ مولانا احمد لاہوری کو حضرت خواجہ سے اتنا انس تھا کہ وہ حضرت خواجہ کی رحلت وجدائی برداشت نہ کر سکے اور دہلی میں قیام ان کی محبت کے باعث ممکن نہ ہوا تو وہ حضرت بلال رضی اللہ عنہ کی طرح جو محبت رسول صلی اللہ علیہ وسلم میں مدینہ میں قیام نہیں کر سکتے تھے وہاں سے شام کی طرف چلے گئے اور دمشق میں ۲۰ھ کو وصال ہوا۔ (تاریخ مدینۃ دمشق لابن عساکر ۱۰/ ۴۳۳، حلیۃ الاولیاء: ۱/ ۱۴۷۔۱۵۱، سیر اعلام النبلاء: ۱/ ۳۴۷، ۳۶۵)

۲۶۴/ ۱۴۔۱۷ ..... (میر سید زید) از مخدومزادہ ہائے عظام ہندوستان اند بنی اعمام ایشاں در ولایت میانِ دوآب صاحب ..... سلسلہ جلیلہ قادریہ بہ عظمت شان ورفعت مکان نشان مند آمدہ اند .....

یعنی میر سید زید کے اجداد ولایت میان دوآب کے مشائخ میں سے تھے، اگلی ہی چند سطور میں مولف نے وضاحت کے ہے کہ ان کا وطن قصبہ ساڈھورہ تھا، اس بآسانی اس نتیجہ پر پہنچا جا سکتا ہے کہ میر سید زید قادری سلسلہ کے مشہور بزرگ شاہ قمیص قادری حسنی (ف ۹۹۲ھ/ ۱۵۸۴ء) کی اولاد میں سے تھے جن کا نسب حضرت غوث اعظم شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سرہ تک اس طرح واصل ہوتا ہے:

شاہ قمیص بن سید ابی الحیات گیلانی بن تاج الدین محمود بن بہاء الدین محمد بن جلال الدین احمد بن شاہ داؤد بن جمال الدین علی بن ابی صالح نصر بن شاہ عبدالرزاق بن غوث اعظم شیخ عبدالقادر جیلانی (خزینۃ الاصفیاء: ۱/ ۱۳۵، تاریخ محمدی: ۲/ ۴/ ۴۰)

۲۶۵/ ۱۔۴ ..... ایشاں (میر سید زید) را استماع کمالات حضرت خواجہ بودہ از زبان

Marfat.com

حضرت میاں شیخ بہلول قدس سرہ وشیخ حاجی محمد وجناب شیخ اللہ دیہ.....

یعنی میر سید زید نے میاں شیخ بہلول، حاجی محمد اور شیخ الہ دیا سے حضرت خوجہ کے اوصاف ومناقب سنے تو وہ مشتاق دیدار ہوئے۔

ہمیں دیگر متعارف تذکروں میں میر سید زید کے حالات نہیں مل سکے، کتاب حاضر سے معلوم ہوتا ہے کہ موصوف کی خواجہ حسام الدین احمد سے بھی گہری وابستگی تھی جب آپ شدید علیل اور اکبر آباد میں مقیم تھے تو وہ آپ کی عیادت کے لئے وہاں گئے تھے۔

۲۶۸/۱۱۔۱۲.....مخترعہ ایشاں ترتیب میزان گردان مفردات ومزیدات صرف است

میاں شیر محمد لاہوری کی اس تالیف کے وجود کا ہمیں تا حال علم نہیں ہے۔ حضرت مجدد الف ثانی کا ایک مکتوب (۳/۵۱) میاں ملا شیر محمد لاہوری کے نام ہے جو در بیان ''فرق میاں تصدیق قلب ویقین آں'' کے موضوع پر ہے۔

۲۶۹/۹۔۱۱ .....میاں شیخ رستم.....عشیرہ کرام حضرت شیخ عبدالعزیز (چشتی) دہلوی ..... از یک دوحہ نسب ایں اعزہ بحضرت عباس بن عبدالمطلب رضی اللہ عنہ منتہی می شود

حضرت عباس بن عبدالمطلب کے نسب کی تفصیل انہی تعلیقات (۲۲۳/۱۱۔۱۲) میں ملاحظہ کریں۔

۲۶۹/۱۴۔۱۵ ..... بسر کردگی محمد بن قاسم بن یوسف ثقفی برادر زادۂ حجاج بجہتہ تسخیر مملکت سندھ ودر ملک پنجاب رحل اقامت افگندہ است

محمد بن قاسم نے ۹۴ھ/ ۷۱۲ء کو سندھ فتح کیا اس لشکر کے ساتھ بہت سے اکابر آئے اور ہندوستان کے مختلف شہروں میں آباد ہو گئے ان

Marfat.com

میں سے حضرت عباس کی اولاد کے سیالکوٹ میں آباد ہونے کی اطلاع بھی اس کتاب سے ملی ہے سیالکوٹ کی تاریخ پر لکھی جانے والے جدید کتب اس قسم کی معلومات سے خالی ہیں۔

۲۷۰/۲/۲-۵..... جناب خلافت مآب (میاں شیخ رستم) درسن دوازدہ سالگی بودند کہ ہمراہی حضرت میر محمد نعمان ..... بہ ملازمت حضرت خواجہ بیرنگ فائز گشتہ اند.....

یعنی میاں شیخ رستم بارہ سال کی عمر میں حضرت میر محمد نعمان بدخشی (ف ۱۰۵۹ھ/۱۶۴۹ء) کے ہمراہ حضرت خواجہ کی خدمت میں حاضر ہوئے تھے۔

۲۷۰/۱۲-۱۶..... باصغرسن وقدِ مختصر ہمیشہ قصد ہم نشینی اعاظم اصحاب..... میاں شیخ احمد، میاں شیخ تاج..... ومیاں شیخ الہ داد..... می بودند.....

یعنی میاں شیخ رستم کم سنی میں اکابر اور معمر بزرگوں مثلاً حضرت میاں شیخ احمد سرہندی مجدد الف ثانی، میاں شیخ تاج الدین سنبھلی مکی اور میاں شیخ الہ داد کی صحبت میں بیٹھا کرتے تھے۔

۲۷۲/۳-۶ .....موجب فرمودہ آنحضرت (خواجہ حسام الدین احمد)..... کمر ہمت بربستہ در ایام غیبت ونہضت بندگان حضرت بادشاہ دین پناہ (شاہ جہان).....

یعنی ان دنوں جب شہزادہ شاہ جہان نے دربار جہانگیر کی سیاست سے گھبرا کر اپنے باپ جہانگیر کے خلاف بغاوت کی تو خواجہ حسام الدین احمد نے جن کے شاہ جہان سے پرانے مراسم تھے کی فتح مندی کے لیے دعاو ختم خواجگان کا سلسلہ شروع کروایا جب مخالفین نے جہانگیر کے کان

Marfat.com

بھرے تو اس نے آپ کو حاضر ہونے کا حکم دیا اس کی تفصیلات انہی تعلیقات (۶۰/۷۔۱۴، ۶۸/۱۔۸) میں ملاحظہ کریں تو اس کام کے لئے آپ نے میاں شیخ رستم کو مقرر کیا جنہوں نے دعا، فاتحہ اور ختم کا اہتمام کیا اور آخری سطر میں بتایا گیا ہے کہ یہ محض ''خدمت اسلام وِمہم سازی مسلمین'' کے تحت کیا گیا تھا۔ بادشاہ بننے کے بعد شاہ جہان ان سے حسن سلوک پیش آتا تھا (اسراریہ:۶۷)

۲۷۲/۱۲۔۱۳ (میاں شیخ رستم) کہ صجتہاء سنجیدہ بہ نواب ..... مرتضیٰ خان داشتہ..... و نواب خانِ خانان بزرگ ونواب خواجہ عبداللہ خان .....

یعنی میاں شیخ رستم حضرت خواجہ کے عقیدت مند امراء نواب مرتضیٰ خان فرید بخاری، عبدالرحیم خان خانان اور نواب خواجہ عبداللہ کی مصاحبت میں بھی رہے تھے۔ اول الذکر دونوں امراء کے احوال انہی تعلیقات میں جابجا آئے ہیں لیکن خواجہ عبداللہ خان کے بارے میں مآثر الامراء (۲/۷۷۱۔۷۸۳) میں درج ہے کہ عبداللہ خان فیروز جنگ حضرت خواجہ عبیداللہ احرار کی اولاد اور خواجہ حسن نقشبندی کا بھانجا تھا، وہ بہت سی ملکی مہمات میں شریک رہا مذہب سے گہری وابستگی تھی ۱۰۵۴ھ/ ۱۶۴۴ء کو انتقال ہوا، جب خانِ خانان اور خواجہ عبداللہ خان کے مابین کچھ رنجش پیدا ہوئی تو میاں رستم نے صلاح کروائی (زادالمعاد)

میاں شیخ رستم کی والدہ بی بی قطب بھی ولیہ اور حضرت خواجہ کی اجازت یافتہ تھیں (رک تعلیقات حاضر ۲۶۱/ ۳۔۵)

میاں شیخ رستم کا ۱۰۷۲ھ/ ۱۶۶۱ء کو وصال ہوا صفہء حضرت خواجہ پر دفن کئے گئے، شیخ کمال محمد سنبھلی نے قطعہ تاریخ وفات کہا (اسراریہ:۶۸)

Marfat.com

میاں شیخ رستم کے ایک فرزند شیخ محمد قلی بھی تھے جو خواجہ حسام الدین احمد کے منظور نظر اور خواجہ کلاں (مولف) کے مقبول خاطر، مصاحب اور مزاج شناس تھے، انہوں نے شرح مشکوٰۃ (فارسی) مولف شیخ عبدالحق محدث دہلوی کی ایک بہت عمدہ لغت تیار کی تھی اور سراج المشکوٰۃ اس کا نام رکھا تھا جس سے اس کا سال تالیف (۱۰۶۱ھ) برآمد ہوتا ہے، جو درست معلوم نہیں ہوتا شیخ محمد قلی کا ۱۰۷۳ھ کو انتقال ہوا۔ (اسراریہ: ۶۸)

۲۷۳/ ۱۴۔۱۶ میاں شیخ اسماعیل.....ابن عم جناب.....میاں شیخ رفیع الدین محمد اند.....

یعنی میاں شیخ اسماعیل شیخ رفیع الدین محمد بن قطب العالم بن شیخ عبدالعزیز چشتی دہلوی کے ''ابن عم'' تھے، (رک تعلیقاتِ حاضر: ۲۲۳/ ۱۶۔۱۷) گویا میاں شیخ اسماعیل کا آبائی طور پر سلسلہ چشتیہ سے تعلق تھا، اس لئے حضرت خواجہ نے شب برأت کی رات ان سے یہ دریافت فرمایا کہ تمہارے سلسلہ چشتیہ میں اس رات کو جو نماز پڑھی جاتی ہے اس میں کتنی رکعت ہوتی ہیں؟ (ملفوظات خواجہ باقی باللہ مشمولہ کلیات: ۶۳) یہ ۱۰۰۷ھ کا واقع ہے گویا میاں شیخ اسماعیل حضرت خواجہ کے خلافت یاب ہوکر سمرقند سے واپس آتے ہی منسلک ہو گئے تھے، زادالمعاد کا یہ جملہ ''از صغرسن توفیق ملازمت حضرت خواجہ یافتہ'' کی ملفوظاتِ مذکورہ سے تصدیق ہو جاتی ہے۔

۲۷۴/ ۱۱۔۱۶ .....بعد از رحلت حضرت خواجہ مطابق ارادۂ حضرت ایشاں ..... جمیع سر برزدہای وقت عالی آں عالی حضرت را از نظم ونثر ورسائل ورقعات جمیع فرمودہ و در آخر آں مسموعاتِ خود را نبذی از خصائص احوال آں عا

Marfat.com

حضرت مرتب ساختہ اند والیوم آں مجموعہ درمیان اصحاب .....شہرت و انتشار تمام دارد.....

یعنی حضرت خواجہ باقی باللہ کے وصال (۱۰۱۲ھ) کے بعد حضرت خواجہ حسام الدین احمد کی خواہش کے مطابق میاں شیخ اسماعیل نے حضرت خواجہ کے تمام نظم ونثر کے رسائل اور مکتوبات جمع کئے اور اس مجموعہ کے آخر میں انہوں نے اپنے مسموعات (ملفوظاتِ حضرت خواجہ) بھی لکھے اور پھر آپ کے چند خصائص بھی درج کئے،

اس اقتباس سے مندرجہ ذیل نتائج اخذ ہوتے ہیں:

۱..... حضرت خواجہ کے تمام منظوم ومنثور رسائل آپ کے خلیفہ میاں شیخ اسماعیل نے جمع کئے تھے۔

۲..... آپ کے مکتوبات بھی اسی میں شامل کر لئے گئے تھے۔

۳..... مجموعہ کے آخر میں انہوں نے وہ فرمودات بھی جمع کر دیئے جو انہوں نے خود سنے تھے۔

۴..... یہی مجموعہ رسائل وملفوظات ومکتوبات آج آپ کے اصحاب و احباب میں مروج ہے۔

دوسرے معاصر تذکرہ نویس شیخ کمال محمد سنبھلی نے جو خواجہ خرد بن خواجہ باقی باللہ کے مرید خاص تھے لکھا ہے:

ایک روز میاں شیخ اسماعیل نے حضرت خواجہ کی خدمت میں عرض کیا کہ میں چاہتا ہون کی مجالس مبارک میں جو کچھ سنوں وہ لکھ لوں آپ نے فرمایا لکھ لیا کرو، اس پر میں نے اس سے پہلے جو کچھ بلا اجازت لکھا تھا پیش کیا تو سن کر فرمایا کہ اس قسم کی باتیں بزرگوں کی

Marfat.com

کتابوں میں بہت سی درج ہیں تم یہ لکھ کر کیا کرو گے؟ گویا منع فرما دیا.....
پھر ایک مجلس میں جس میں شیخ احمد سرہندی (حضرت مجدد الف ثانی) اور دوسرے مقربین حاضر تھے میں نے مکرر یہی درخواست کی تو فرمایا کہ صرف وہ امور جن کا تعلق طریقت سے ہے لکھ لیا کرو (اسراریہ: ۲۷۰).
یہی امر جامع نے ملفوظاتِ حضرت خواجہ میں پنجشنبہ ششم صفر ۱۰۰۹ھ کے تحت لکھا ہے (کلیات ۲۵۔ ۲۸) جس سے واضح ہے کہ یہ ملفوظات حضرت خواجہ کے حین حیات ہی جمع کر لئے گئے تھے اور زاد المعاد کے اندراج کے مطابق آپ کے وصال کے بعد جب تمام رسائل کی جمع آوری ہوئی تو اس کے آخر میں آپ کے بعض خصائص بھی تحریر کئے گئے اس مروجہ مجموعہ کلیات کے جامع نے انکساری سے اپنا نام نہیں لکھا، بلکہ بتایا ہے:

ایں ذرۂ احقر کہ نام خود را از غایت بے اعتباری شائستہ اندراج ایں نامۂ بلند قدر نمی بیند از جملہ باریافتگان درگاہ خواجہ جہاں پناہ شد (کلیات: ۱۹)

۲۷۴/۱۷۔۲۰ .....میاں شیخ اسماعیل بعد از انقضاء یک مدتی از رحلت حضرت خواجہ قدس سرہ چوں زیر بار علائق بسیار بودند ناچار اختیار نوکری سلاطینِ وقت نمودہ ہمدراں وضع از دنیا رحلت فرمودند.....

یعنی جامع ملفوظات و مولفاتِ حضرت خواجہ میاں شیخ اسماعیل نے حضرت خواجہ کے وصال کے ایک عرصہ بعد خاندان کی معاشی ذمہ داریوں کے باعث اس وقت کے سلاطین کے ہاں ملازمت کر لی تھی

Marfat.com

اوروہ اسی حالت میں فوت ہو گئے،

اب ہمیں اس امر کی جستجو ہوئی کہ میاں شیخ اسماعیل نے کس سلطان کی ملازمت اختیار کی ہوگی ؟ اکبر کی مذہبی پالیسی تو ہمارے حضرات کے سراسر خلاف تھی بلکہ خواجہ حسام الدین احمد نے جس طرح اکبر سے گلوخلاصی کروائی وہ تو ان پر بھی واضح ہی تھا، قیاس ہوا کہ انہوں نے یا تو مرزا عبدالرحیم خان خانان کے ہاں ملازمت کی ہوگی یا میر مرتضیٰ فرید بخاری کی مصاحبت اختیار کر لی ہوگی، اسی قیاس آرائی کے دوران خانِ خانان کے حالات پر ضخیم وجیم کتاب مآثر رحیمی کی ورق گردانی شروع کی تو ایک متوسل شاعر مولانا رشدی کے حالات اور کلام کا سراغ ملا، ہمیں گماں گذرا کہ یہی بزرگ ہوں گے کیوں کہ انہوں نے ملفوظات مذکور کے آخر میں صاف الفاظ میں اپنا تخلص رشدی لکھا ہے جو آپ کے وصال میں مرثیہ میں آیا ہے اور اس سے قبل اس نظم کو انہوں نے اپنی تصنیف بھی واضح طور پر بتایا ہے:

محررِ سطور درمرثیہ حضرت ایشان ایں ابیات مرقوم قلم خونین رقم گردانیدہ

رشدی ازاں نفس کہ رخ خود نہفت دوست
سازِ طرب شکست و نوائ تو ترانہ مرد

(کلیات:۶۷)

مآثر رحیمی میں مولانا رشدی کے جو حالات ملا عبدالباقی نہاوندی نے لکھے ہیں ان سے بھی ان کے اپنے حالات بیان کرنے سے گریز

Marfat.com

اور گمنامی کا صاف اندازہ ہوتا ہے، لکھا ہے:

مولا نا رشدی از غایت رشد و رشاد با آنکہ مدتی در دربار فیض آثار ایں عالی شان چاکر و ملازم بودہ ہیچ کس از مقام و مکان و نام و نشان او خبر نمی دہد و اطلاعی بر احوال او ندارد کہ قابل تحریر و تقریر بودہ باشد، ایں قدر ظاہر شد کہ صاحبِ طبعیت و خوش سلیقہ بودہ، واز مداحان قدیم ایں سپہ سالار (خانِ خانان) است و مدتی ملازم و جاگیردار بودہ و حکیم رشدی قمی کہ از فحول اطباء و شعرای ایران بود رشدی تخلص می فرمود و مشارالیہ بہند وستان نہ رسیدہ وایں اشعار وایں طرز و روش بزادہای طبع آں حکمت پناہ آشنائی ندارد کہ نسبت باو توان داد (مآثر رحیمی: ۳/۱۱۱۹۔۱۲۱۱، مولف نے مولانا رشدی کا ایک قصیدہ اور ایک ساقی نامہ بھی نقل کیا ہے)

اس معاصر اقتباس سے مندرجہ ذیل نکات سامنے آتے ہیں:

۱..... مولانا رشدی نہایت رشد و رشاد پر فائز تھے۔

۲..... وہ مدت دراز سے خان خانان کے دربار سے وابستہ تھے۔

۳..... کوئی بھی ان کے نام و مقام سکونت سے واقف نہیں ہے کہ لکھا جا سکے۔

۴..... صرف اس قدر معلوم ہے کہ وہ خانِ خانان کے قدیم مدح سرا تھے۔

۵..... رشدی قدیم ملازم اور جاگیردار تھے۔

۶..... حکیم رشدی قمی جو ایک بڑا طبیب اور ایران کے شعراء میں سے

Marfat.com

تھا اس کا تخلص بھی رشدی تھا لیکن وہ کبھی ہندوستان نہیں آیا۔

۷..... لیکن جو اشعار، طرز اور روشِ شعری مولانا رشدی ہندوستانی کی ہے، رشدی قمی اس سے آشنا ہی نہیں تھا کہ ان اشعار کو اس سے منسوب کیا جا سکے۔

یاد رہے کہ مولانا رشدی اور حکیم رشدی قمی ایرانی کی اہلیت شعری کا موازنہ کسی ہندوستانی نے نہیں بلکہ ایران کے ایک مردم خیز خطہ نہاوند کا رہنے والا اور خانِ خانان سے متوسل مورخ ملا عبدالباقی نہاوندی نے کیا ہے۔

گویا میاں شیخ اسماعیل رشدی نقشبندی نے مرزا عبدالرحیم خان خانان سے وابستگی کے دوران بھی خود کو مخفی ہی رکھا اور محض اپنا تخلص رشدی ہی اپنائے رکھا، اس طرح کتاب حاضر زادالمعاد کے ذریعہ علمی دنیا کو پہلی مرتبہ اس حقیقت کا علم ہوا ہے کہ مآثر رحیمی میں مذکور جس مولانا رشدی کا قصیدہ اور ساقی نامہ درج ہوا ہے وہ کوئی ایرانی نہیں بلکہ ایک ہندی نژاد مولانا اسماعیل رشدی دہلوی ہیں، اس امر کی ایک اور قوی دلیل یہ بھی ہے کہ مولانا شاہ عبدالعزیز چشتی دہلوی کے دیگر فرزندان واہل خاندان سلاطین وامراء کے ہاں ملازم رہے ہیں جن میں سے بعض اشارات انہی تعلیقات میں کئے جا چکے ہیں۔ پھر حضرت خواجہ نے جامع سے جس طرح ان کے سلسلہ چشتیہ سے انسلاک کا ذکر کیا ہے وہ بھی اس امر کا موید ہے کہ جامع شاہ عبدالعزیز چشتی دہلوی کی اولاد میں سے تھے۔

ہمیں یہ طویل بحث اور دلائل اس لئے دینے پڑے کہ ڈاکٹر غلام

Marfat.com

مصطفی خان مرحوم نے بغیر کسی قطعی دلیل کے ملفوظات حضرت خواجہ کے جامع مولانا محمد صدیق ہدایت کشمی کو فرض کرلیا ہے (باقیاتِ باقی : ۴۷۔۵۱) اس سلسلہ میں مرحوم کی دلیل یہ ہے کہ موصوف حضرت خواجہ کے احوال سے سب سے زیادہ واقف تھے اور صاحبِ حضرات القدس نے حضرت خواجہ کے احوال انہی سے دریافت کر کے داخل کتاب کئے تھے، مذکورہ دلائل کی روشنی میں مرحوم کے تمام نکات بے وزن ثابت ہوجاتے ہیں۔

ہم نے زادالمعاد پر تحقیق وتعلیق سے قبل ڈاکٹر غلام مصطفی خان مرحوم کے ان دلائل پر بلا تحقیق اعتماد کرتے ہوئے اپنے ایک مقالہ (بعنوان بدخشی، محمد صدیق ہدایت کشمی، مشمولہ دانشنامہء زبان وادب فارسی درشبہ قارہ: ۲/ ۸۱۷) میں یہ لکھ دیا ہے کہ خواجہ محمد صدیق ہدایت ہی حضرت خواجہ کے ملفوظات ورسائل کے جامع تھے، اب معاصر شہادتوں سے حقائق کے سامنے آنے پر ہم اپنی اس غلطی سے رجوع کرتے ہیں۔

لیکن مذکورہ دانشنامہ (۲/ ۷۷۹) میں ہم نے اپنے ایک اور مقالہ (بعنوان باقی باللہ) میں زادالمعاد ہی کی بنیاد پر اس مجموعہ کے جامع کا نام شیخ اسماعیل رشدی لکھا ہے۔

۲۷۴/ ۱۷۔۱۹.....خدمت میاں شیخ اسماعیل بعدازانقضای یک مدتی ازرحلت حضرت خواجہ قدس سرہ چوں زیر بار علائق بسیار بودند ناچار اختیار نوکری سلاطین وقت نمودہ.....

میاں شیخ اسماعیل رشدی نے مکتوبات حضرت خواجہ کے آخر میں بھی اس کی وضاحت کردی ہے کہ درگاہ میں میں کبھی کبھی آتا تھا میرے

Marfat.com

عزیزوں اور فرزندوں میں فقر برداشت کرنے کا تحمل نہیں تھا اس لئے میں کسب معیشت کے لئے چلا جاتا تھا (کلیات: ۱۴۲)

۴/۲۷۵ طغائی راقم حروف احقر عبیداللہ اند.....

یعنی نواب خواجہ محمد قلیچ خان مولف زادالمعاد خواجہ کلاں کے طغائی تھے، طغائ ترکی زبان کا لفظ ہے جو تغائی اور طغائ دونوں طرح مستعمل ہے، لغات فیروزی میں تغائی بمعنی ماموں والدہ کا بھائی بتایا گیا ہے، جو یہاں معنوی اعتبار سے درست ہے۔ حضرت خواجہ باقی باللہ علیہ الرحمہ کی دو ازواج مطہرات تھیں اول نواب محمد قلیچ خان (قلیچ محمد خان) کی بہن تھیں جو نواب محمد جان مدعو بہ خلج بہادر کی صاحبزادی تھیں جن کے بطن سے حضرت خواجہ کے صاحبزادے عبیداللہ تولد ہوئے، دوسری زوجہ محترمہ خواجہ محمد صادق ہمدانی کشمیری دہلوی کی بہن تھیں جن کے بطن سے خواجہ عبداللہ تولد ہوئے یہ اپنے بھائی سے چار ماہ چھوٹے تھے، اس لئے یہ خواجہ خرد کہلائے اور بڑے صاحبزادے خواجہ کلاں کے عرف سے معروف ہوئے جو کتاب حاضر کے مولف ہیں۔

حضرات القدس (۲/۵۱) میں بھی مولانا محمد قلیچ خان کو ''خسر پورہ حضرت خواجہ'' لکھا گیا ہے،

۱۱/۲۷۵۔۱۳ نوعِ رنجشی از برادران پیدا شدہ بنابر آں ترک صحبت آنہا گفتہ ہم در ہند ساکن گشتہ اند و بہ عفیفہ از بنات سلیمان خان کرانی عقد ازدواج نمودہ.....

یعنی نواب قلیچ خان کے والد گرامی میر محمد جان مدعو بہ خلج بہادر کی اپنے بڑے بھائیوں سے قدرے رنجش پیدا ہوگئی اور وہ اپنے وطن قرشی جانے کی بجائے ہندوستان میں ہی مقیم ہو گئے اور سلطان سلیمان کرانی

Marfat.com

کی ایک عفت مآب بیٹی سے شادی کر لی جن سے اولاد پیدا ہوئی۔

سلیمان خان کررانی (۹۷۱۔۹۸۰ھ/ ۱۵۶۴۔۱۵۷۲ء) بنگال کا حاکم تھا اس نے بادشاہ یا سلطان کا لقب اختیار نہیں کیا بلکہ اعلیٰ حضرت کہلواتا تھا، معاصر مورخ عبدالقادر بدایونی کا بیان ہے کہ سلیمان خان کررانی اتنا دین دار حاکم تھا کہ وہ ہر روز ایک سو پچاس مشائخ وعلماء کے ساتھ تہجد کی نماز باجماعت ادا کرتا تھا، فجر کی نماز تک ان کی صحبت میں رہتا ان سے ''تفسیر وتذکرہ'' سنتا اور پھر ملکی مہمات میں مصروف ہو جاتا تھا، (منتخب التواریخ: ۲/ ۱۳۸)

یقیناً اس کے مصاحبین میں میر محمد خان مدعو بہ خلج بہادر بھی ہوں گے جن کے تقویٰ سے متاثر ہو کر سلیمان کررانی نے اپنی بیٹی کا عقد کیا ہوگا، ان کی اس عفیفہ کے بطن سے جو اولاد ہوئی وہ اتنی پاک دامن تھی کہ ان کی صاحبزادی سے حضرت خواجہ جیسے متقی، ولی اور عالم کا عقد مسنون ہوا، اور ان کے فرزند جنہیں حضرات القدس میں مولانا محمد قلیج خان لکھا گیا ہے بھی درج اول کے عالم اور صوفی بزرگ تھے، انہیں اکبری اور پھر جہانگیری دور میں بڑے بڑے عہدوں پر فائز کیا گیا وہ دو مرتبہ لاہور کے صوبہ دار بنائے گے، قریب العہد مولف فرید بھکری نے لکھا ہے کہ وہ اپنی صوبہ داری لاہور کے دوران فقہ، تفسیر اور حدیث کا درس دیتے تھے اور خلائق اس درس میں بکثرت شریک ہوتے تھے، وہ مذہب اہل سنت میں متصلب تھے، زہد، ریاضت اور تقویٰ ان کی زندگی کا شعار تھا:

Marfat.com

در مذہب اہل سنت تعصب بسیار داشت و در زہد و ریاضت و تقوی می کوشید (ذخیرۃ الخوانین:۱ / ۱۷۳، مآثر الامراء: ۳ / ۶۴)

گویا وہ اکبر کی پالیسی صلح کل اور دین الٰہی سے ہرگز متاثر نہیں ہوئے اور اتنے بڑے بڑے منصب رکھنے کے باوجود ''مسلمانانِ ہندو مزاج'' کے گروہ سے الگ رہے، حضرت مجدد الف ثانی کے کئی مکاتیب انہی قلیچ خان کے نام ہیں ایک مکتوب (۱/۷۶/۱۷۰) میں فرماتے ہیں کہ لاہور میں ان کا وجود بہت ہی غنیمت ہے ان کی کوششوں سے یہاں احکام شرعیہ کو بہت رواج ہوا ہے، جس سے دین کو تقویت ملی اور ملتِ اسلامیہ ہند کو ترویج ہوئی، یہ شہر میرے نزدیک ''قطب ارشاد'' کہ مانند ہے ..... اگر یہاں دین اسلام کی ترویج ہو جائے تو سمجھے کہ سارے ہندوستان میں دین کو استحکام حاصل ہو گیا..... اس نوعیت کے دیگر مکاتیب بھی ہیں جن میں سے بعض کی طرف ہم نے اس خانوادہ کی دین داری کی تفصیلات بیان کرتے ہوئے مقدمہ کتاب حاضر میں ذکر کیا ہے۔

۲۷۵/۴-۸ .....اجداد کرام ایشاں را شرف ہم قومی و ہم الوسی بہ خاندان بزرگ پدری حضرت خواجہ ثابت است و والد شریف ایشاں میر محمد جان المدعو بہ خلج بہادر اواسط عہد پادشاہ معظم اکبر پادشاہ از قرشی کہ مستقر و مسکن الوس اخلاج قتلمشیہ .....

یعنی نواب خواجہ محمد قلیچ خان کے ساتھ حضرت خواجہ باقی باللہ کے والد قاضی عبدالسلام کی ''ہم قومی اور ہم الوسی'' تھی ان کے والد میر

Marfat.com

محمد جان خلج بہادر اپنے مستقر علاقہ قرشی سے جو کہ خلجیوں کا مسکن ہے اکبر کے عہد کے وسط میں ہندوستان آ گئے تھے۔

دیگر دو معاصر مآخذ یعنی زبدۃ المقامات اور حضرات القدس کی طرف مراجعت کی گئی تو زبدۃ المقامات میں آپ کے والد گرامی کا صرف نام ہی درج ہوا ہے۔ (ص ۵) جبکہ حضرات القدس: ۱/ ۳۵۱ قلمی میں ان کے نام کے ساتھ ان کی نسبت بھی درج ہے یعنی ''قاضی عبدالسلام خلجی سمرقندی قریشی''

حضرات القدس کے اردو ترجمہ از مولانا احمد حسین خان امروہوی میں جہاں سے حضرت خواجہ کے احوال کا آغاز ہوا ہے۔ (۱/ ۲۱۳) مترجم نے متن فارسی پر اضافہ کرتے ہوئے آپ کا نام ''حضرت سید رضی الدین معروف خواجہ محمد باقی قدس سرہ'' لکھا ہے جو متن سے مطابقت نہیں رکھتا اور اس سے حضرت خواجہ کو سید بنا دیا گیا، لیکن جہاں آپ کے والد کا نام آیا ہے وہاں ''قاضی عبدالسلام خلجی سمرقندی قریشی'' لکھا ہے (۱/ ۲۱۵) جو مولانا ابوالحسن زید فاروقی مرحوم کے نزدیک تحریف ہے۔ (کلیات خواجہ باقی باللہ، مقدمہ ص: ۱۲)

مولانا زید نے حضرت خواجہ کے مبارک منظوم کلام سے یہ ثابت کیا ہے کہ حضرت خواجہ خود کو ترک کہتے ہیں، ایک شعر یہ نقل کیا ہے:

اے صبح بروں میاکہ ترکان مستند
وی شب بنشین کہ فتنہ برخاستہ است

دوسرے شعر جس میں آپ نے اپنے فرزند خرد خواجہ محمد عبداللہ کی تاریخ ولادت نظم کی ہے کا یہ شعر:

Marfat.com

گل شکری بوالعجبی دست داد
شکرہندی وگل ترک زاد

آپ نے اپنے فرزند کو ایسا گل شکر یعنی گلقند بتایا ہے جس کی شکر ہندی ہو اور پھول ترک کا ہو، اس سے معلوم ہوا کہ اس فرزند کی والدہ کشمیر کی تھیں اور پدر بزرگوار ترک ہیں۔ (ایضا:۱۲)

گویا صاحبِ حضرات القدس نے بہت واضح الفاظ میں حضرت خواجہ کے والد گرامی کو ''خلجی سمرقندی قریشی'' لکھا ہے جو کتاب حاضر زادالمعاد کے عین مطابق ہے، پھر زادالمعاد بھی مولف حضرات القدس کے پیش نظر تھی۔ (۱/ ۴۵۲) جسے نہ صرف تقدم زمانی حاصل ہے بلکہ اسے براہ راست خاندانی روایت کی حیثیت سے سب تذکروں پر ترجیح حاصل ہے کہ مولف حضرت خواجہ کے فرزند عزیز تھے۔

اب یہی کتاب حاضر میں درج نسبت قرشی جسے مولف نے واضح الفاظ میں اسے قبائل اخلاج قتلمشیہ کا مستقر بھی بتایا ہے یعنی حضرت خواجہ نسباً خلجی اور متوطناً قرشی تھے، ہندوستان میں لکھے جانے والے تذکروں میں قریشی تحریف ہے۔

ظفرنامہ یزدی ہے:

سبب اشتہا آں شہر بہ قرشی آن شد کہ کبک خان در دو فرسخی نسف و نخشب قصری بنا نمود و مغول قصر را قرشی خواند (۱/ ۸۵)

علاقہ قرشی پر مختلف حملوں کی تفصیل کیلئے ملاحظہ ہو مطلع سعدین ۱/ ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۷۵، ۳۷۷) کبک خان دو مرتبہ حکمران بنا اول

Marfat.com

۷۰۹ھ/ ۱۳۰۹ء دوسری مرتبہ ۷۱۸۔۷۲۶ھ/ ۱۳۱۸۔ ۱۳۲۶ء

(زامباور: معجم الانساب: ۳۷۰)

شہر قرشی (نخشب پیش از اسلام ونسف بعداز اسلام) نام کنونی خود را آں کاخ اخذ کردہ (قرشی درمغولی ۔ ترکی بہ معنی کاخ است)

(گزیدۂ مقالات تحقیقی بارٹولڈ ترجمہ کریم کشاورز ص: ۱۳۰)

بخارا وکش (شہر سبز) ونسف (قرشی) راہم جز سغد می شمارند

(ایضاً بحوالہ استخری: ۳۱۶، بارٹولڈ ۴۴۴)

وہ تمام کتب تاریخ جن تک رسائی ہوئی ہے کہ مطابق کبک خان مرتے دم تک کافر ہی رہا (ایضاً بارٹولڈ: ۱۳۰)

گویا حضرت خواجہ نسباً خلجی تھے اوران کے اجداد کا مسکن قرشی تھا اس لئے آپ کی نسبت ''خلجی قرشی'' قرار پائے گی۔

اب دوسری بحث کی طرف آیئے کہ آپ نے خود کو اپنے اشعار میں ترک لکھا ہے، اسے جدید تحقیقات کے مطابق تُرک (ت کی پیش) نہیں پڑھیں گے بلکہ حضرت خواجہ کا جن علاقوں سے تعلق تھا وہاں تُرکان (باشندگان ترکی) آباد نہیں تھے بلکہ وہ خالصتاً افغان تھے جو تَرک تھے۔ (ت اور ر پر زبر) یہ اشتباہ عرب مورخین کو اس خالص افغانی نسبت پر اعراب نہ ہونے کی وجہ سے ہوا ہے۔ گویا خلجی تُرک نہیں تَرک تھے۔ مزید تفصیلات کے لئے ملاحظہ ہو:

عبدالحی حبیبی ''رفع یک اشتباہ قدیم دربارۂ ترک وترک واصل خلجیان افغانی'' (مقالہ مشمولہ یادنامہ مینورسکی: ۶۰۔۷۶)

Marfat.com

گویا اب آپ کا پورا نام نامی اس طرح ہوگا:

''خواجہ باقی باللہ بن قاضی عبدالسلام خلجی تَرَکی قرشی سمرقندی کابلی دہلوی'' اب ایک اور اہم نکتہ کی طرف توجہ فرمایئے کہ مولفِ زادالمعاد نے اپنی ایک اور کتاب مبلغ الرجال میں اپنا نام اس طرح لکھا ہے۔

''خانہ زاد خواجہ آفاق سبط آل النبی موید الملۃ والدین الرضی ابوالوقت خواجہ محمد الباقی قدس سرہ احقر عبیداللہ ..... (کلیات باقی باللہ، مقدمہ: ۱۳)

اس سے عام قاری یہی خیال کرے گا کہ حضرت خواجہ نسباً سید تھے لیکن یہ حقیقت ہے کہ عربی میں سبطؑ صرف نواسہ کو کہتے ہیں، زبدۃ المقامات (ص:۸) میں ہے کہ حضرت خواجہ کی والدہ ماجدہ ''از دودمانِ سیادت بود'' یعنی آپ کی والدہ سادات میں سے تھیں۔ حضرات القدس (۱/۳۵۱) میں ہے کہ آپ کا نسب والدہ کی طرف سے حضرت شیخ عمر باغستانی تک پہنچتا ہے جو حضرت خواجہ احرار کے جد مادری تھے اور یہ کہ حضرت خواجہ کی نانی بھی سیدہ تھیں؛

والدۂ ایشاں از جانب والدہ از دودمان سیادت بودہ اند

گویا اسی مولف بزرگ خواجہ کلاں نے اپنی دوسری مذکورہ کتاب میں اپنی نانی کے نسب کی طرف اشارہ کیا ہے کہ وہ سادات میں سے تھیں اس لئے میں مادری نسبت سے ''سبط آل النبی'' یعنی سید ہوں۔

Marfat.com

غالباً اس غلط فہمی کی بنیاد پر حضرت خواجہ کی اولاد نے ۱۳/۱۹ء میں اپنے آپ کو سید لکھنا شروع کر دیا تھا حضرت خواجہ کی قبر مبارک پر جو کتبہ ہے اس میں آپ کو سید ہی لکھا ہوا ہے جو بالکل غلط ہے، مولانا قاضی عالم الدین نے مکتوبات حضرت خواجہ کا جو اردو ترجمہ لاہور سے شائع کیا تھا اس میں شامل شجرۂ نسب میں آپ کی اولاد کو سید ہی لکھا گیا ہے۔

۲۷۵/۱۵_۲۰..... بعد از رحلت ایشاں (میر محمد جان مدعو بہ خلج بہادر) خدام طغائی نیز چندگاہی درلباس سپاہ گذراندہ.....درآں ایام نیز بحکم سعادت مندی وسابقہ ہم قومی معرفت وآشنائی بلکہ اخلاص و بندگی بحضرت خواجہ داشتہ اند.....

یعنی نواب قلیج خان اپنے والد کی وفات کے بعد حضرت خواجہ کی خدمت گرامی میں حاضر ہوئے ''سابقہ ہم قومی'' کے باعث بھی آپ کے حلقہء ارادت میں شامل ہو گئے، آپ انہی کی وساطت سے نواب مرتضیٰ خان فرید بخاری کو محتاجوں کے لئے رقعات سفارش بھی لکھا کرتے تھے، انہی ایام میں نواب قلیج خان نے اپنی ہمشیرہ کا عقد حضرت خواجہ سے کیا جو اس فقیر (خواجہ کلاں مولف کتاب حاضر) کی والدہ ہیں اور انہی ایام میں نواب نے سپاہ گری (ملازمت) سے بھی سبکدوشی اختیار کر لی۔

کتب تاریخ سے قلیج خان کے والد میر محمد جان خلج بہادر کے سال وفات کا علم نہیں ہوتا لیکن قیاسی سنہ متعین کیا جا سکتا ہے، مولف نے لکھا ہے کہ والد کی وفات کے بعد انہوں نے اپنی بہن کا نکاح

Marfat.com

حضرت خواجہ سے کیا جس کے بطن سے مولف کی ولادت ہوئی، خواجہ محمد عبیداللہ ملقب بہ خواجہ کلاں کا سال ولادت خود حضرت خواجہ نے نظم کیا تھا یعنی وہ یکم ربیع الاول ۱۰۱۰ھ کوتولد ہوئے تھے۔ (کلیات خواجہ باقی باللہ ص: ۲۴۳۔ ۲۴۴) اور حضرت خواجہ کا اس کے دوسال بعد ۲۵ جمادی الآخر ۱۰۱۲ھ کو وصال ہوگیا گویا والد بزرگوار کے وصال کے وقت خواجہ کلاں ۲ سال چار ماہ کے تھے، خواجہ کلاں کی ولادت ۱۰۱۰ھ سے حدود دوسال پہلے یعنی ۱۰۰۸ھ یا ۱۰۰۷ھ میں حضرت خواجہ کا یہ عقد ہوا ہوگا اور حدود یہی سال وفات میر محمد جان کا قرار پائے گا، حضرت خواجہ امکنگی (من مضامات سمرقند) سے خلافت یاب ہوکر واپس دہلی آئے تھے، پہلے ایک سال لاہور میں قیام فرمایا آپ کی والد محترمہ بقید حیات تھیں، سمرقند روانگی سے قبل آپ کا نکاح نہیں ہوا تھا اس کا ثبوت یہ ہے کہ آپ کی والدہ آپ کی بے قراری اور روحانی راہنما کے لئے آپ کی سخت کوشی پر اللہ تعالیٰ کے حضور جو دعا کیا کرتی تھیں اس میں ایک جملہ یہ بھی تھا کہ میرے اس فرزند نے از لذات جوانی دست شستہ برآوردہ'' (حضرات القدس: ۱/ ۳۵۴) یعنی آپ نے روحانی تسکین کے لئے جوانی کی لذات سے بھی علیحدگی اختیار کر رکھی ہے، جس کا مطلب بہت واضح ہے کہ آپ نے خلافت یاب ہوکر اور واپس ہندوستان آکر یہ نکاح کیا اور آپ کی والدہ محترمہ اس وقت بقید حیات تھیں نواب قلیچ خان کے والد کا نام ہمیں معاصر کتب تاریخ میں نہیں مل سکا زادالمعاد ہی معاصر تذکرہ ہے جس میں خاندانی روایت کے مطابق اس کے مولف خواجہ کلاں نے جو نواب قلیچ خان کے بھانجے اور

Marfat.com

نواب کے والد کے نواسے تھے اپنے نانا کا نام میر محمد جان مدعو بہ خلج بہادر لکھا ہے، لیکن ایک متاخر کتاب تاریخ محمدی (تالیف بسال ۱۱۶۱ھ/ ۱۷۴۸ء) میں ان کا نام امیر تنکری بردی آقا بن امیر خدا بردی اویرات جانی قربانی حاشیہ پر درج ہے (تاریخ محمدی ۲/ ۵/ ۱۲۰، تاریخ اکبری، تعلیقات بحوالہ تاریخ محمدی: ۳۵۴)

معاصر تذکرہ نویس امین احمد رازی نے لکھا ہے کہ قلیج خان کے اجداد سلاطین چغتائی کے ہاں ''صاحب نسبت'' تھے، ان کے دادا (امیر خدا بردی اویرات) ابوالغازی سلطان حسین مرزا کے ہاں ''مرتبہ قوی'' رکھتے تھے۔ (ہفت اقلیم ۱/ ۴۸۱) اسی مولف نے ان کے دائمی درس و تدریس کے شغل کا ذکر کرتے ہوئے بتایا ہے کہ قلیج خان فارسی میں شعر بھی کہتے اور الفتی تخلص کرتے تھے۔ (ایضاً)

دوسرے معاصر مورخ عبدالقادر بدایونی نے قلیج خان کا ذکر کرتے ہوئے لکھا ہے کہ وہ ''دین پر پاک اعتقاد'' رکھتے تھے، ان کا تخلص الفتی تھا چار فارسی اشعار بھی نقل کئے ہیں (منتخب التواریخ: ۲/ ۱۳۱) ان کا تعلق قبیلہ جان قربانی (جانی قربانی) سے بھی بتایا ہے، یہ قلیج خان ابتداء میں الفتی تخلص کرتے تھے لیکن بعد میں اسے بدل کر لامعی رکھ لیا تھا۔ (کاروانِ ہند: ۱/ ۴۲)

جانی، بخارا، سمرقند، فرغانہ، بلخ و بدخشان کے حکمران امراء کا خاندان تھا، جو ۱۰۰۷ تا ۱۲۰۰ھ/ ۱۵۹۸۔ ۱۷۸۵ء حاکم رہا، ایک امیر یار محمد خان اور اس کا فرزند جان حاکم بخارا سکندر شیبانی کی پناہ میں چلا گیا تو سکندر نے اپنی دختر زہرا خانم کا نکاح جان سے کر دیا جس کے

Marfat.com

بطن سے باقی محمد تولد ہوا جو اس خانوادہ کا پہلا حکمران تھا۔ (لغت نامہ دھخدا، طبقاتِ سلاطین اسلام، معجم الانساب زمباور) چونکہ یہ جان کی اولاد سے تھے اس لئے جانی کہلائے۔

کتب تاریخ اور تذکروں میں نواب قلیچ خان کے ذی علم عالم و مدرس ہونے کا ذکر تو ملتا ہے لیکن ان کی روحانیت سے گہری دلچسپی کا تذکرہ نہیں کیا گیا، کتاب حاضر زاد المعاد میں ان کا تذکرہ حضرت خواجہ کے خلفاء میں کیا گیا ہے، ان کے معاصر غزالی مشہدی نے ان کی جو ہجو کی ہے اس سے ان کے باقاعدہ خرقہ یافتہ (مجاز خلیفہ) ہونے پر بھی پھبتی اڑائی ہے۔

صوفی زرہی زخرقہ در بردارد (ایضاً ۱ / ۴۰۲ حاشیہ)

جو ان کے صوفی باصفا ہونے کی معاصر دلیل ہے، غزالی مشہدی ایک ملحد تھا۔ (منتخب التواریخ: ۳ / ۱۱۹)

نواب قلیچ خان کی ایک خاندانی نسبت اندجانی بھی ہے۔ (مآثر الامراء: ۳۔/۶۱، ذخیرۃ الخوانین: ۱ / ۱۷۳) میں ہے کہ وطن ایشاں از نواہی کابل است، اندجان تو کابل کے نواح میں نہیں بلکہ فرغانہ کے قریوں میں سے ایک قریہ ہے معجم البلدان، کلمہ اندکان، اندگان ۱ / ۲۶۱، اندجان، اندیجان، کے قدیم تلفظ اور دیگر اختلافات کے لئے ملاحظہ ہو: گزیدۂ مقالات تحقیقی بارٹولڈ ترجمہ کریم کشاورز ۵۶ و بہ بعد بامداد راہنما، نواب قلیچ خان ۹۸۰ھ/ ۱۵۷۲ء کو اکبر کے زمرۂ ملازمین میں داخل ہوئے اور اہم ترین ملکی مہمات وامور ان کے سپرد کئے گئے وزیر کے درجہ پر فائز رہے دو مرتبہ لاہور کے ناظم بھی مقرر ہوئے، بہت سی

Marfat.com

خدمات انجام دینے کے بعد پشاور میں ۱۰۲۳ھ/ ۱۶۱۴ء کو انتقال ہوا (مآثر الامراء ۳/ ۶۴) دیگر تفصیلات کے لئے ملاحظہ ہو:

Athar Ali: Apparatus of Empire (index)

نواب قلیچ محمد خان کے نام میں مورخین اور تذکرہ نویسوں میں اختلاف ہے، قدیم ترین ماخذ تاریخ اکبری عارف قندھاری (۱۷۲) میں عمدۃ الملک قلیچ محمد خان، ہفت اقلیم ۱/ ۴۸۱ میں بھی یہی ہے، دیگر کتب تاریخ منتخب التواریخ (۳/ ۴۲، ۸۰، ۱۳۰ وبہ بعد) اکبرنامہ، آئین اکبری، ذخیرۃ الخوانین اور مآثر الامراء ۳/ ۶۲ میں بھی اسی طرح ہے، حضرات القدس ۲/ ۵۱ مولانا محمد قلیچ خان، مکتوبات حضرت مجدد الف ثانی (۱/ ۷۶، ۱۴۱ وغیرہ میں بھی محمد قلیچ خان ہے، اسی طرح تاریخ محمدی: ۲/ ۵/ ۱۲۰ میں بھی محمد قلیچ خان ہی درج ہوا ہے۔

نواب قلیچ خان کے کئی فرزند تھے (مآثر الامراء ۳،/ ۳۰۰، ۶۶ وبہ بعد) ان میں سے قلیچ اللہ جو حضرت مجدد الف ثانی کا مکتوب الیہ (۱/ ۷۳، ۱۵۹، ۱۸۴/ ۲، ۲۹۷/ ۳۲/ ۷۱) اور اپنے والد کی طرح متقی تھا، اپنے خانوادہ کے احوال پر ایک کتاب لکھی تھی جس کے تاریخ محمدی کے مولف نے جابجا حوالے دیئے ہیں لیکن ہمیں ان تعلیقات کی تحریر تک اس رسالہ قلیچ اللہ کے وجود کا علم نہیں ہے گویا یہ رسالہ تاریخ محمدی کی تالیف ۱۱۶۱ھ/ ۱۷۴۸ء تک موجود اور اس کے مولف کے پیش نظر تھا، اگر یہ رسالہ مل جاتا تو ہمیں نواب قلیچ خان اور ان کے خاندان سے متعلق جابجا قیاسات کا سہارا نہ لینا پڑتا قلیچ اللہ کئی رسائل کے مولف تھے، انہوں نے اپنا ایک رسالہ حضرت مجدد الف

Marfat.com

ثانی کی خدمت میں بھی بھیجا تھا، جس کے مطالب پڑھ کر آپ نے خوشی کا اظہار فرمایا تھا، لکھا ہے:

.....رسالہ کہ فرستادہ بودند رسید جاہا کہ خواندہ شد در نظر خوب درآمد .....(مکتوبات:۱/ ۱۸۴/ ۲۹۸)

۲۷۶/ ۸۔۹ .....وایشان ہمدراں ایام از عقال واثقالِ سپاہ گری خلاص گشتہ .....

یعنی نواب قلیچ خان نے ملازمت سے علیحدگی اختیار کر کے حضرت خواجہ سے تعلق خاطر پیدا کرلیا، کتب تاریخ سے ان کی قطع نوکری کا ثبوت نہیں ملتا، اس پر ہمیں تعجب نہیں کرنا چاہئے کتاب حاضر زادالمعاد کے مولف نواب کے بھانجے اور یہ ان کی گھر کی روایت ہے، ایسا معلوم ہوتا ہے کہ اپنی بہن کا عقد حضرت خواجہ سے کرنے کے بعد کچھ عرصہ وہ ترک علائق کئے رہے پھر حضرت خواجہ کے وصال (۱۰۱۲ھ/ ۱۶۰۳ء) کے بعد ملازمت کا نئے سرے سے آغاز کیا۔

۲۷۶/ ۱۰۔۱۱ چوں درسوابق ایام دست ارادۃ درسلسلہ قادریہ بحضرت شیخ بہلول دادہ بودند.....

یعنی نواب قلیچ خان حضرت خواجہ کی خدمت میں آنے سے قبل سلسلہ قادریہ میں شیخ بہلول دہلوی (ف ۱۰۰۷ھ/۱۵۹۹ء) کے مرید تھے جو شاہ قمیص قادری کے خلیفہ تھے۔ (تاریخ محمدی: ۲/ ۵/ ۴۹، کلمات الصادقین ۱۵۵۔۱۵۶، رک تعلیقات حاضر ۲۲۸/ ۹۔۱۰)

۲۷۷/ ۴۔۶ .....اجلہ خدمات ایشان خدمت تعمیر صفہ منورہ و تقطیع چہار چمن باغ آں آستانہ متبرکہ واتمام حجرہاء مرتفع سنگین.....

Marfat.com

یعنی نواب قلیچ خان کی خانوادۂ حضرت خواجہ کے لئے خدمات جلیلہ میں سے اہم ترین خدمت حضرت خواجہ کے مزار پر صفہ اور اس روضہ مبارک سے منسلک باغ چہار چمن کی تقطیع ہے، جوانہوں نے خواجہ حسام الدین احمد کے ایما پر کی اور وہاں بلند اور سنگین پختہ حجروں کی تعمیر کی خدمت بھی انہوں نے ہی انجام دی، زادالمعاد کے ذریعہ روحانی دنیا میں یہ بات پہلی بار منظر عام پر آئی رہی ہے کہ حضرت خواجہ کے مزار کا صفہ (چبوترہ) نواب قلیچ خان کی کوشش اور مالی تعاون سے تعمیر ہوا تھا یہ صفہء مبارکہ نواب کے انتقال ۱۰۲۲ھ/ ۱۶۱۳ء سے پہلے بن چکا تھا۔

آپ کے وصال ۱۰۱۲ھ کے فوراً بعد آپ کے ملفوظات وکلیات کا جو مجموعہ مرتبہ ہوا تھا اس میں آپ کے مدفن پر کسی صفہ کا ذکر نہیں ہے (کلیات:۶۵)

اسی طرح ۱۰۲۳ھ/ ۱۶۱۴ء تک کے مدفونین دہلی کے تذکرہ کلمات الصادقین (ص: ۱۶۳) میں بھی کسی چبوترہ یا صفہ کا ذکر نہیں ہے تاہم مذکورہ کتاب کی تالیف سے قبل اور نواب کی وفات ۱۰۲۲ھ سے پہلے یہ مبارک صفہ تعمیر ہو چکا تھا، دہلی کی عمارات کی تاریخ پر لکھی جانے والی کتب سیر المنازل، آثار الصنادید اور واقعات الحکومت میں اس تعمیر اور تعمیر کنند کا نام تک درج نہیں ہے۔

۲۷۷/۷۔۸ نیز از خدمات شائستہ ایشان مقرر ساختن وظائف بعضی از علماء دہلی وصلحاء سرہند بود.....

یعنی نواب مذکور کی دوسری اہم خدمت اس خانوادہ کے لئے یہ

Marfat.com

بھی ہے کہ انہوں نے علمائے دہلی اور حضرت مجدد الف ثانی سے وابستہ بعض اصحاب کے لئے حکومت وقت جہانگیر سے وظائف منظور کروائے، حضرت مجدد الف ثانی کے مکاتیب میں کئی مقامات پر اس امر کا ذکر ملے گا۔

۲۷۷/۱۲۔۱۳ ایشان بعدازفوت نواب مرتضوی انتساب۔درحصین وجع مدد معاش ایں فقراء بطریق وکالت ونیابت.....

یعنی نواب مرتضیٰ خان فرید بخاری جو کہ خانوادۂ نقشبندیہ کے سب سے بڑے معاون اور مددگار تھے اور بہت سے فقراء کے لئے مدد معاش کے طور پر جاگیریں دے رکھی تھیں کی وفات (۱۰۲۵ھ/۱۶۱۶ء) کے بعد بھی ان حضرات کی وکالت کرتے ہوئے وہ بحال کروائیں۔

۲۷۷/۱۶۔۱۷ .....اکنون کہ سن شریف ایشان قریب بہ ہفتاد رسیدہ.....

یہاں حضرت مولف کو سہو ہوا ہے یعنی وہ کہنا چاہتے ہیں کہ اس وقت (۱۰۴۴ھ) نواب قلیچ خان کے عمر ستر سال ہو چکی ہے، جیسا کہ اس سے قبل ہم معاصر کتب تاریخ کے حوالہ سے لکھ چکے ہیں کہ وہ ۱۰۲۲ھ/ ۱۶۱۳ء کو پشاور میں فوت ہو گئے تھے وفات کے وقت ان کی عمر ۸۲ سال تھی (تاریخ محمدی: ۲/۵/۱۲۰)

اس خانوادہ کے بعض اسماء کتب تاریخ سے معلوم ہوئے ہیں جو بصورت شجرہ اس طرح ہیں۔

Marfat.com

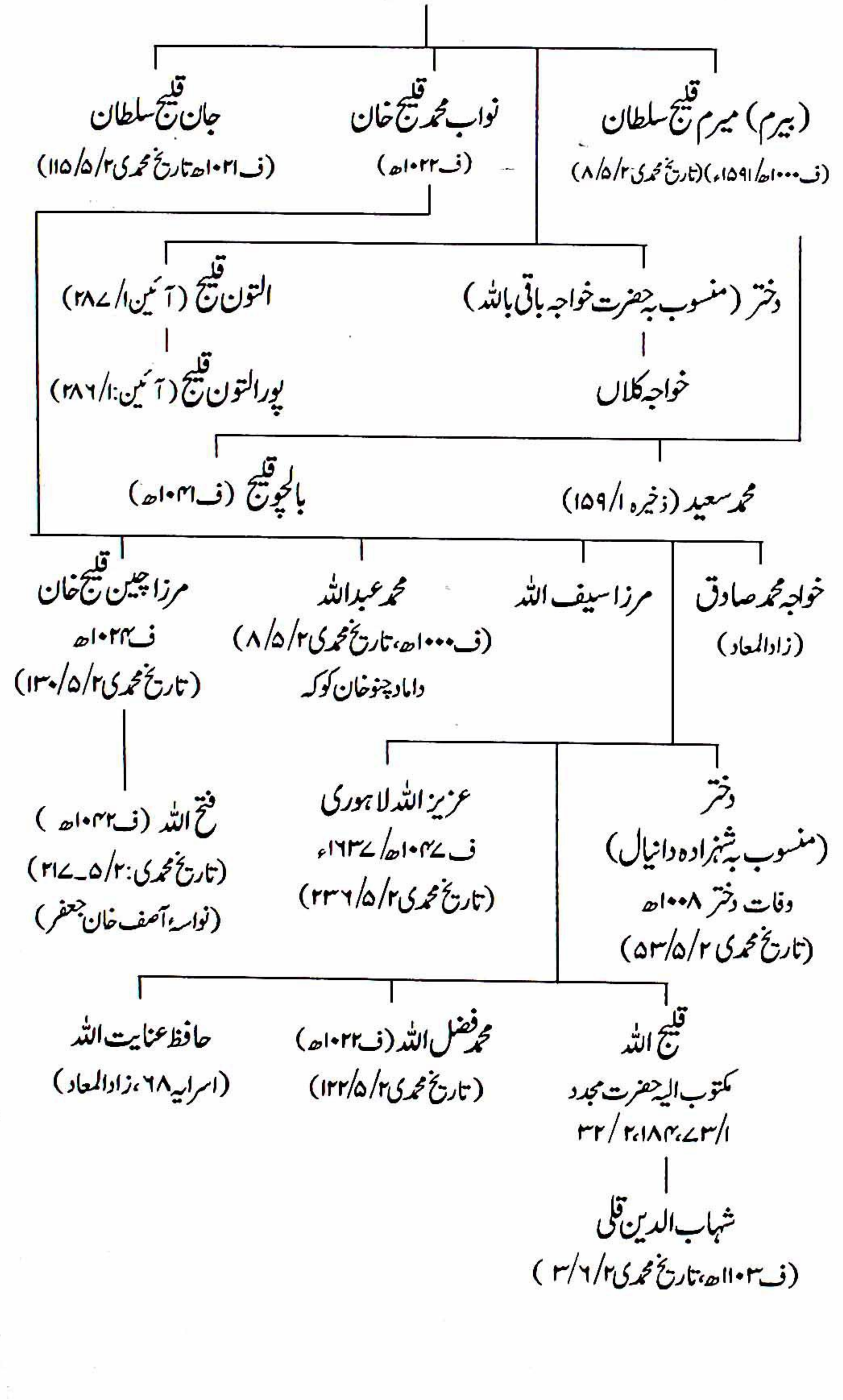
محمد جان مدعو بہ خلج بہادر
(بیرم) میرم قلیج سلطان
(ف ۱۰۰۰ھ/ ۱۵۹۱ء)(تاریخ محمدی ۲/۵/۸)
نواب محمد قلیج خان
(ف ۱۰۲۲ھ)
جان قلیج سلطان
(ف ۱۰۲۱ھ تاریخ محمدی ۲/۵/۱۱۵)
دختر (منسوب بہ حضرت خواجہ باقی باللہ)
خواجہ کلاں
التون قلیج (آئین ۱/ ۲۸۷)
پورالتون قلیج (آئین: ۱/ ۲۸۶)
محمد سعید (ذخیرہ ۱/ ۱۵۹)
بالجو قلیج (ف ۱۰۴۱ھ)
خواجہ محمد صادق
(زادالمعاد)
مرزا سیف اللہ
محمد عبداللہ
(ف ۱۰۰۰ھ، تاریخ محمدی ۲/۵/۸)
داماد چنوخان کوکہ
مرزا چین قلیج خان
ف ۱۰۲۴ھ
(تاریخ محمدی ۲/۵/۱۳۰)
دختر
(منسوب بہ شہزادہ دانیال)
وفات دختر ۱۰۰۸ھ
(تاریخ محمدی ۲/۵/۵۳)
عزیز اللہ لاہوری
ف ۱۰۴۷ھ/ ۱۶۳۷ء
(تاریخ محمدی ۲/۵/۲۳۶)
فتح اللہ (ف ۱۰۴۲ھ)
(تاریخ محمدی: ۲/۵۔۲۱۷)
(نواسۂ آصف خان جعفر)
قلیج اللہ
مکتوب الیہ حضرت مجدد
۱/۷۳، ۲،۱۸۴/ ۳۲
محمد فضل اللہ (ف ۱۰۲۲ھ)
(تاریخ محمدی ۲/۵/۱۲۲)
حافظ عنایت اللہ
(اسرایہ ۶۸، زادالمعاد)
شہاب الدین قلی
(ف ۱۱۰۳ھ، تاریخ محمدی ۲/۶/۳)

Marfat.com

قلیج اللہ (مولفؒ رسالہ در احوالِ خانوادۂ خود) بالچو قلیج خان بن بیرم قلیج خان اور جان قلیج کے نام بھی کتب تاریخ میں ملتے ہیں (مآثر الامراء ۳/ ۳۰۰، تاریخ محمدی: ۲/ ۵/ ۲۰۶ وبہ بعد وبامداد اشاریہ)

خواجہ خرد نے لکھا ہے:

مولانا محمد قلیج، ایشان طغائی حضرت اخوی اعظمی خواجہ عبیداللہ اند، بعداز وقوع نسبت ترک تعلق ونوکری کردہ درخدمت حضرت خواجہ دادند وضع صلاح تمام داشتند وتقید عبادات واوراد وفضائل وکمالات حضرت اخوی بیش از حوصلہ بیان است ..... فقیر در بیماری اخیر ہم خدمت مولانا محمد قلیج رادیدہ بود، درنظر بسیار خوب نمودند بذکر اشتغال داشتند (شرح رباعیات ۲۸ب، ۲۹۔الف)

مرزا محمد سعید بن میرم قلیج برادر زادہ، قلیج محمد خان ایشان شش صدی سی صد سوار منصب داشت ودر ریاضت وسخاوت وحق گوئی مشہور آفاق بود (ذخیرۃ الخوانین: ۱/ ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۵۹)

۲/۲۷۸ .....خواجہ محمد صادق دام برکاتہ طغائی برادر اعز خواجہ محمد عبداللہ می شوند.....

یعنی خواجہ محمد صادق میرے (مولف) کے چھوٹے بھائی خواجہ محمد عبداللہ کے ماموں ہوتے ہیں، خود خواجہ خرد نے وضاحت کی ہے:

''مخدومی خواجہ محمد صادق طغائی ایں فقیر بودند'' (شرح رباعیات: ۲۹۔الف)

۲/۲۷۸۔۵ ..... بزرگان ایشان بہ نجابت ونیک ذاتی در ہمدانِ عراق متبعین بودہ اند و جد قریب ایشان برفاقت بعضی ذی اعمام خود در خدمت حضرت سید علی

Marfat.com

ہمدانی.....درولایت کشمیر رسیدہ اند

یعنی خواجہ محمد صادق ہمدانی کے اجداد حضرت سید علی ہمدانی (ف ۷۸۶ھ/ ۱۳۸۵ء) کے ہمراہ ہمدان سے کشمیر آئے اوران سے منسلک رہے، آج ان اصحاب کے اسماء کسی ذریعہ سے بھی معلوم نہیں ہوسکتے۔

۲۷۸/۷۔۱۱.....ازوجوہ روساء قبیلہ ایشان نخستیں کسی کہ بحضرت دہلی رسیدہ.....

کمالات .....مولانا حاجی محمد ند ..... برفاقت مولانا کمال کشمیری بجہتہ طلب علوم غریبہ از کشمیر برآمدہ.....

یعنی خواجہ محمد صادق کے خانوادہ میں سے جو صاحب سب سے پہلے دہلی تشریف لائے وہ مولانا حاجی محمد کشمیری تھے، جو مولانا کمال کشمیری کے ہمراہ حصول علم کے لئے کشمیر سے روانہ ہوئے تھے۔

خود خواجہ محمد صادق ہمدانی نے لکھا ہے:

جد، مادری کاتب حروف است واصل وی از ہمدان است، یکی از آبای کرام وی ہمراہ میر سید علی ہمدانی بکشمیر آمد و آں جا متوطن شد.....مولانا تخمیناً درسن سی وسہ سالگی بہ نیت تحصیل علوم تجارت را کہ شیوۂ چندی از آبادی کرام وی بود قباب خود ساختہ بدہلی تشریف آورد چنانکہ از خدمت مغفرت پناہ.....مولانا کمال کشمیری کہ بسیالکوتی شہرت دارند وجامع بودند میاں علوم ظاہری و باطنی، منقول است کہ ماوخدمت مولانا حاجی محمد و ..... مادرسیالکوت ماندیم وایشان بجانب دہلی تشریف بردند و تحصیل علم وفضائل وکمالات را آنجا تمام کردند..... در مدرسہ دہلی بافتاد مشغول بودہ وگاہ گاہی طبع شریف وی میلی بجانب شعر نیز

Marfat.com

فرمودی وایں دو بیت جملہ از اشعار بلاغت آ ثاراوست..... چون سن شریفش ہفتاد وشش رسید.....روز پنج شنبہ نوردہم ماہ صفر سنہ ہزار وشش ازیں سپنج سرای ظلمانی بعالم جاودانی رو آورد وخدمت مخدومی ولی نعمی مولانا حسن کہ ولد ارشد مولانا است.....ایں قطعہ در تاریخ وفاتش درنوشت.....(کلمات ۱۵۹_۱۶۱)

اس اقتباس سے مندرجہ ذیل نتائج اخذ ہوئے ہیں:

۱.....مولانا محمد کشمیری مولف خواجہ محمد صادق کے جد مادری یعنی نانا تھے۔

۲..... مولانا حاجی محمد کشمیری اصلاً ہمدان کے تھے، ان کے اجداد میر سید علی ہمدانی کے ساتھ ہمدان سے کشمیر آئے اور وہاں سکونت اختیار کرلی۔

۳..... وہ ۳۳ سال کی عمر میں دہلی گئے یعنی حدود ۹۶۳ھ/ ۱۵۵۵ء، ۳۳_۱۰۰۶= ۹۶۳ھ)

۴..... ان کے ہمراہ ایک اور متعلم مولانا کمال کشمیری بھی تھے، جو سیالکوٹ حصول علم کے لئے گئے اور وہیں سکونت اختیار کرلی۔

۵..... لیکن مولانا محمد کشمیری دہلی چلے گئے وہاں تحصیل وتکمیل کے بعد مدرسہ دہلی میں درس وتدریس کا سلسلہ شروع کردیا۔

۶..... مولانا محمد کشمیری کبھی کبھار شعر بھی کہتے تھے، مولف نے ان کے دو اشعار نقل کئے ہیں جو فارسی میں ہیں۔

۷..... موصوف ۷۶ سال کی عمر میں ۱۹ صفر ۱۰۰۶ھ کو فوت ہوئے تو ان کے فرزند مولانا حسن نے قطعہء تاریخ وفات کہا

Marfat.com

مولانا حاجی محمد کشمیری کے ہم سبق وہم سفر مولانا کمال کشمیری بن قاضی موسیٰ حنفی جو سیالکوٹ جا کر سکونت پذیر ہو گئے تھے اپنے عہد کے اکابر علماء میں سے تھے، موصوف سیالکوٹ اور لاہور دونوں مقامات پر درس دیتے تھے۔ ۱۰۱۷ھ/ ۱۶۰۸ء کو لاہور میں فوت ہو کر یہیں دفن ہوئے، اخوند ملا جمال الدین انہی کے بھائی تھے، حضرت مجدد الف ثانی اور علامی عبدالحکیم سیالکوٹی انہی ملا کمال کشمیری کے شاگرد تھے (روضۃ الابرار: ۴۶) خواجہ عبدالشہید احراری نقشبندی (ف ۹۸۲ھ) بن خواجکا بن خواجہ احرار (احوال وسخنان خواجہ احرار ۷۰) سے بیعت ارادت تھی (تحائف الابرار: ۱۷۷)

۱۴/ ۲۷۸ درمدرسہ معلّٰی حضرت بیگم کہ در وسط شہر واقع شدہ.....

یعنی مولانا محمد کشمیری دہلی کے مدرسہ حضرت بیگم میں پڑھاتے تھے جو شہر کے وسط میں واقع ہے.....

خواجہ محمد صادق نے اسے ''مدرسہ دہلی'' لکھا ہے۔ (کلمات: ۱۶۰)

۲۷۸/ ۱۷۔۲۰ .....ہم در آں ایام شیخ.....نام از شیخ زادہ ہای ولایت جون پور بدہلی رسیدہ وخدمت مولانا حاجی را بصبیہ آں عزیز عقد مواصلت دست دادہ .....انجب وافضل فرزندان ایشاں.....مولانا حسن دہلوی اند

یعنی جن دنوں مولانا حاجی محمد کشمیری دہلی میں مدرس تھے تو جونپور کے ایک شیخ زادہ دہلی آئے اور ان کے تقویٰ سے متاثر ہو کر انہوں نے اپنی بیٹی کا نکاح ان سے کر دیا، زادالمعاد کے نسخہء انڈیا آفس کے فلم میں کوشش کے باوجود اس شیخ زادہ کا نام پڑھا نہیں جا سکا، حاجی محمد کشمیری کے ہاں دو اولادیں ہوئیں اول خواجہ مولانا حسن دہلوی

Marfat.com

یہ وہی بزرگ ہیں جن سے حج پر جاتے ہوئے حضرت مجدد الف ثانی کی ملاقات ہوئی تھی اور وہ آپ کو حضرت خواجہ باقی باللہ کی خدمت میں لے گئے تھے، خود حضرت مجدد الف ثانی ان کے اس احسان کا ذکر کرتے ہیں۔ (مکتوبات ۱/۲۷۹) مولانا حاجی محمد کشمیری کے ہاں ایک بیٹی بھی متولد ہوئی تھیں ہمیں معلوم نہیں ہوسکا کہ اس صاحبزادی کا عقد کن سے ہوا تھا بہر حال ان سے بھی دو اولادیں ہوئیں اول یہی صاحب ترجمہ خواجہ محمد صادق ہمدانی اور ایک صاحبزادی، خواجہ محمد صادق کی دو تصانیف تک ہماری رسائی ہوئی ہے اول کلمات الصادقین اور دوم طبقاتِ شاہ جہانی دونوں کے آغاز میں مولف نے اپنے والد کا نام نہیں لکھا ورنہ آج ہمیں یہ معلوم ہوجاتا کہ حضرت خواجہ باقی باللہ کے دوسرے خسر کا نام کیا تھا؟ کیوں کہ اس صاحبزادی کے بطن سے جو بیٹی تولد ہوئی تھیں ان کا عقد مسنون حضرت خواجہ باقی باللہ سے ہوا تھا۔ خواجہ خرد انہی کے بطن سے تھے، انہوں نے شرح رباعیات میں بھی اپنے نانا کا نام نہیں لکھا۔

ہمیں تعجب ہے کہ مولانا زوار حسین مرحوم نے خواجہ محمد صادق کے والد کا نام کمال الدین کشمیری کیسے فرض کرلیا (حضرت مجدد الف ثانی ۸۰۷) جب ہم نے ان کی محولہ کتاب نزہۃ الخواطر (۵/۳۷۸) کی طرف رجوع کیا تو وہاں سرے سے ان کے والد گرامی کا نام ہی درج نہیں ہے، مزید افسوس یہ ہوا کہ ان کے مرید اور سلسلہء نقشبندیہ کے معروف محقق ڈاکٹر غلام مصطفی خان مرحوم نے بغیر تحقیق کے اپنے شیخ کا بیان باقیات باقی (ص:۲۶) میں نقل کردیا۔

Marfat.com

ہمارا قیاس ہے کہ ان دونوں حضرات کو مولوی فقیر محمد جہلمی کے تذکرہ حدائق الحنفیہ (ص: ۴۴۷) سے التباس ہوا ہے جہاں ملا محمد صادق حکیم دانا بن ملا کمال الدین سیالکوٹی کے حالات لکھے گئے ہیں یہ خواجہ محمد صادق کشمیری زیر بحث سے مختلف شخصیت ہیں اور ملا کمال الدین سیالکوٹی (ف ۱۰۱۷ھ) مذکور کے فرزند ہیں، مولانا کمال کشمیری سیالکوٹی بابا فتح اللہ ثانی کے داماد تھے۔ (تحائف الابرار: ۱۷۷)

۲۷۹/۳۔۴ ..... درخدمت حضرت شیخ چائیں لدہہ کہ از کبار خلفاء حضرت شیخ عبدالعزیز چشتی قدس سرہ بودہ اند.....

یعنی حاجی شیخ محمد کشمیری شیخ عبدالعزیز چشتی دہلوی (رک تعلیقاتِ حاضر ۲۳۳/۱۷۔۱۸) کے خلیفہ شیخ چائیں لدہہ (ف ۹۸۹ھ/ ۱۵۸۱ء) کے مرید تھے، شیخ مشہور وحدت الوجودی مکتب فکر کے نمائندہ اور فصوص ونقد نصوص کا درس دیتے تھے آخری عمر میں اکبر بادشاہ ان سے متاثر ہوا اور ''عبادت خانہ میں محل خاص'' کے قریب انہیں جگہ دی اور رات کو خلوت میں ان سے باتیں کرتا تھا (منتخب التواریخ: ۳/ ۷۴۔ ۷۵)

۲۷۹/۲۰ .....مخدومی خواجہ محمد صادق ہمشیرہ زادہ ایشان می شوند.....

یعنی مخدومی خواجہ محمد صادق ہمدانی مخدومی مولانا حسن دہلوی کے ہمشیرہ زادہ یعنی بھانجے تھے، وہ اس طرح کہ مولانا حسن کی بہن خواجہ محمد صادق کی والدہ تھیں، ان کا خانوادہ دہلی کے چند شرفا میں سے تھا۔

۲۸۰/۲۔۵ اعظم مفاخر ایں خاندان حصول شرف مواصلت بحضرت خواجہ است بذرۃ فاخرہ صدف بطن والدہ خواجہ محمد صادق.....

Marfat.com

یعنی اس خاندان کے قابل افتخار اقدام میں سے سب سے اہم وہ مواصلت ہے جو اس خاندان کی ایک دختر نیک اختر کا عقد حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ سے ہوا۔ وہ دختر خواجہ محمد صادق کی والدہ کے بطن سے تولد ہوئی تھیں یعنی خواجہ محمد صادق کی بہن تھیں اور ان ایام میں جب کہ یہ نکاح ہوا خواجہ محمد صادق صرف پندرہ سال کے تھے، اس مواصلت ومناکحت کے بعد یہ خانوادہ اپنی پرانی سکونت ترک کر کے حضرت خواجہ کے جوار قلعہ فیروزی میں آباد ہو گیا۔

خواجہ محمد صادق کا سال ولادت معلوم نہیں ہے ورنہ اس سے بآسانی اس نکاح کا سال معلوم ہو جاتا تاہم قیاسی سال مناکحت ۱۰۰۹ھ/ ۱۶۰۰ء)

اس طرح متعین کیا جا سکتا ہے کہ اس زوجہ محترمہ سے جو فرزند یعنی خواجہ خرد تولد ہوئے ان کا سال ولادت خود حضرت خواجہ نے ۶ رجب ۱۰۱۰ھ پر قطعہ تاریخ کہا تھا، (کلیات ص:۲۴۸) یقیناً یہ نکاح ولادت سے ایک سال قبل ۱۰۰۹ھ کو ہوا ہوگا، اور اس زوجہء محترمہ کے بھائی خواجہ محمد صادق اس وقت پندرہ سال کے تھے یعنی ۱۰۰۹-۱۵ = ۹۹۴ھ) یعنی خواجہ محمد صادق کا سال ولادت ۹۹۴ھ قیاس کیا جا سکتا ہے۔

گویا حضرت خواجہ کی یہ دوسری زوجہء محترمہ اصلاً کشمیر کی تھیں ان کے بطن سے خواجہ خرد تولد ہوئے تھے اپنے نوشتہ قطعہ تاریخ [illegible] میں لکھا ہے:

گ شکری بوالعجبی دست داد
شکر ی و گل ترک

Marfat.com

یعنی اپنے اس فرزند کو حضرت خواجہ نے ایسا گل شکر یعنی گلقند بتایا ہے جس کی شکر ہند کی ہو اور پھول ترک کا ہو اس سے معلوم ہوا کہ اس فرزند کی والدہ کشمیر کی تھیں اور پدر بزرگوار ترک ہیں (کلیات، مقدمہ نوشتہ مولانا ابوالحسن زید ص ۱۲)

۹/۲۸۱ در مجموعہء کلمات الصادقین کہ تالیف دادہ خدمت ایشان است.....

یعنی خواجہ محمد صادق ہمدنی کی تالیف کلمات الصادقین ہے ۔ یہ کتاب ۱۰۲۳ھ/ ۱۶۱۴ء تک مدفونین دہلی کا تذکرہ ہے جس میں دہلی اور اس کے مضافات میں دفن ہونے والے علماء، مشائخ اور شعراء کے مفصل حالات مع ذکر محل وقوع مدفن درج کئے گئے ہیں ۔ یہ کتاب ڈاکٹر محمد سلیم اختر نے کئی خطی نسخوں کی بنیاد پر ایک مفصل مقدمہ کے ساتھ ایڈٹ کر کے مرکز تحقیقات فارسی ایران، پاکستان اسلام آباد سے ۱۹۸۸ء کو طبع کروائی۔

۲۸۱/۱۶_۱۸ تصنیف وتالیف فوائد لطیفہ ونکاتِ شریفہ توجہ می گمارند ورسائل ومجموعہ ہای خوب در ہر باب از نتائج قلم شریف ایشان بر صفحہ روزگار نسبت می گردد.....

یعنی خواجہ محمد صادق ہمدانی اوراد واذکار کے بعد تصنیف وتالیف میں مصروف رہتے تھے اور ان کے قلم سے کئی رسائل اور مجموعے مرتب ہوکر یادگار بن چکے ہیں ۔ خواجہ محمد صادق ہمدانی کی اب تک حسب ذیل تالیفات ہمارے علم میں ہیں:

۱..... کلمات الصادقین (تعلیقات حاضر: ۹/۲۸۱)

۲.....طبقات، شاہ جہانی، اس کتاب میں مولف نے امیر تیمور (۷۷۰۔

Marfat.com

۸۰۷ھ/ ۱۳۶۹ـ ۱۴۰۵ء) سے لے کر شاہ جہان بادشاہ کے آغاز حکومت ۱۰۳۷ھ/ ۱۶۲۷ء سے سال تالیف ۱۰۴۶ھ/ ۱۶۴۶ء تک کے اکابر و اعیان کا تذکرہ کیا ہے یہ کتاب دس طبقات پر مشتمل ہے، ہر طبقہ کے تین ابواب ہیں باب اول میں سادات، علماء و اصفیاء کے احوال ہیں، باب دوم میں علماء وحکماء کے اور باب سوم ہر عہد کے شعراء کے حالات ونمونہ کلام کیلئے مخصوص ہے۔

یہ کتاب تا حال پوری طبع نہیں ہوئی ہے صرف اس کے طبقات نہم ودہم ہی شائع ہوئے ہیں جنہیں ڈاکٹر محمد اسلم خان نے مرتب کر کے شعبہ فارسی دہلی یونیورسٹی سے شائع کیا ہے طبقات کے خطی نسخے کتابخانہ آصفیہ حیدرآباد دکن، انڈیا آفس لائبریری، لندن اور برٹش میوزیم، لندن وغیرہ میں ملتے ہیں:

1. Storey C.A: Persian literature, vol. I.part II. p.1172

2. M. Saleem Akhtar: Kalimat-ul-Sadiqin, introduction.
pp. 76-77

۳..... آثارِ شاہ جہانی، اس کا ایک نسخہ خدا بخش لائبریری پٹنہ میں ہے، جو نا تمام ہے، اس میں جہانگیر کے عہد تک کے مختصر واقعات درج ہیں لیکن اس میں شاہ جہان کے عہد کا تذکرہ نہیں ہے۔ (مقدمہ ڈاکٹر محمد سلیم اختر بر کلمات الصادقین ص) سٹوری نے اس کے ایک اور نسخہ ذخیرۂ براؤن کا ذکر کیا ہے۔ (۵۶۸/۱/۱)

۴..... سلسلۃ الصادقین، قیاس ہے کہ اس میں مولف نے اپنے مشائخ کا مفصل تذکرہ لکھا ہوگا لیکن یہ کتاب اب کہیں نہیں ملتی ۔ (سٹوری

Marfat.com

(۱۱۷۱/۲/۱

۵..... اسماء الرجال مشکوٰۃ، موضوع نام سے عیاں ہے اس کے بھی کسی خطی نسخے کا ہمیں تا حال علم نہیں ہے، خواجہ خرد نے شرح رباعیات (ورق ۲۹۔الف) میں اس کا ذکر کیا ہے۔ نیز ملاحظہ ہو اسراریہ: ۸۱)

۶..... حکایات الراشدین، کتاب کے نام سے سال تالیف برآمد ہوتا ہے۔

مولف اسراریہ خواجہ کمال محمد سنبھلی جن کے ساتھ خواجہ محمد صادق کی نشست رہتی تھی اس میں سے ایک رباعی بھی نقل کی ہے۔ (اسراریہ: ۸۱) حکایات الراشدین کے کسی خطی نسخے کا تا حال ہمیں علم نہیں ہے۔

۲۸۱/۲۰ اعظم حسناتِ ایشان .....درباب تحصیل علوم متداولہ برادر اعز خواجہ محمد عبداللہ طال عمرہ از دست و ہمت ایشان بظہور آمدہ

یعنی خواجہ خرد (خواجہ محمد عبداللہ) مولف زاد المعاد کے برادر اصغر کی تعلیم و تربیت کی ذمہ داری خواجہ محمد صادق ہمدانی نے قبول کر لی تھی جو خواجہ حسام الدین احمد کی نگرانی میں ہوئی تھی خود خواجہ خرد نے انہیں مخدومی لکھا ہے۔ (شرح رباعیات ورق: ۲۹۔الف)

مخدومی خواجہ محمد صادق طغائی ایں فقیر بودند بعد ازاں کہ ایں نسبت واقع شد بخدمت شرف شدند باوالدۂ خود ہمانگی آنحضرت جاگر فتند، حضرت بایشان بسیار التفات داشتند وتوجہات می فرمودند۔۔۔ مخدومی را فضائل وکمالات بسیار بود تالیفات لطیفہ از قلم ایشان ظاہر شدہ مانند اسماء الرجال مشکوٰۃ وکلمات الصادقین وغیرہ آں در اوائل رمضان ایں سال کہ سال پنجاہ ودویم بعد الالف است بہوش تمام

Marfat.com

ذکر گویاں از عالم رفتند (شرح رباعیات:۹۲_۱)

۱.....خواجہ محمد صادق کشمیری ہمدانی کی بہن حضرت خواجہ باقی باللہ کی زوجہ محترمہ تھیں۔

۲..... شرح رباعیات کے مولف خواجہ خردانہی کے بطن سے تھے اسی لئے خواجہ محمد صادق کو اپنا ماموں بتایا ہے۔

۳..... خواجہ محمد صادق اس نسبت ازدواجگی کے بعد حضرت خواجہ کے حلقہء مریدین میں شامل ہوئے۔

۴.....خواجہ محمد صادق کتاب اسماء الرجال مشکوٰۃ اور کلمات الصادقین کے مولف تھے۔

۵..... خواجہ محمد صادق ہمدانی کا سال وفات رمضان ۱۰۵۲ھ ہے۔

۶..... یہی سال شرح رباعیات کا سال تالیف ہے۔

خواجہ محمد صادق حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی کے شاگرد بھی تھے انہوں نے خود انہیں جابجا ''حضرت مخدوم'' لکھا ہے (کلمات ۱۴۹، طبقات ۱۰/۴) ان کے علاوہ شیخ فرید دہلوی (ف ۱۰۲۲ھ/ ۱۶۱۳ء) کی خدمت میں بھی مطول پڑھی تھی۔ (کلمات بحوالہ مقدمہ:۱۸)

اسراریہ کے معاصر مولف خواجہ کمال محمد سنبھلی جو خواجہ خرد کے مرید خاص تھے خواجہ خرد کی زبانی خواجہ محمد صادق کے متعلق بعض روایات بیان کی ہیں اور لکھا ہے کہ وہ میرے گہرے دوست تھے۔ میرے شیخ خواجہ خرد کی خدمت میں اکثر آیا کرتے تھے، انہوں نے مولف سے حضرت خواجہ باقی باللہ سے متعلق کئی روایات بیان کیں، انہوں نے وضاحت کی ہے کہ خواجہ محمد صادق ہمدانی کے ایک فرزند

Marfat.com

خواجہ محمد صدیق تھے جو خواجہ خرد کے خاص شاگرد تھے اور انہی کے صحبت یافتہ یعنی مرید بھی تھے، وہ عالم وفاضل تھے اور جامع مسجد فیروزی دہلی میں علوم دینہ کا درس دیتے تھے، وہ ۱۰۷۱ھ/ ۱۶۶۰ء کو فوت ہوئے اور متصل صفہء حضرت خواجہ باقی باللہ میں دفن کئے گئے۔

(اسراریہ:۸۱۔۸۲)

خواجہ محمد صادق ہمدانی کا اوائل رمضان ۱۰۵۲ھ کو انتقال ہوا۔

(ایضاً ۸۱) خواجہ محمد صادق ہمدانی کشمیری دہلوی کے خانوادہ کے اسماء بصورت شجرہ اس طرح ہیں

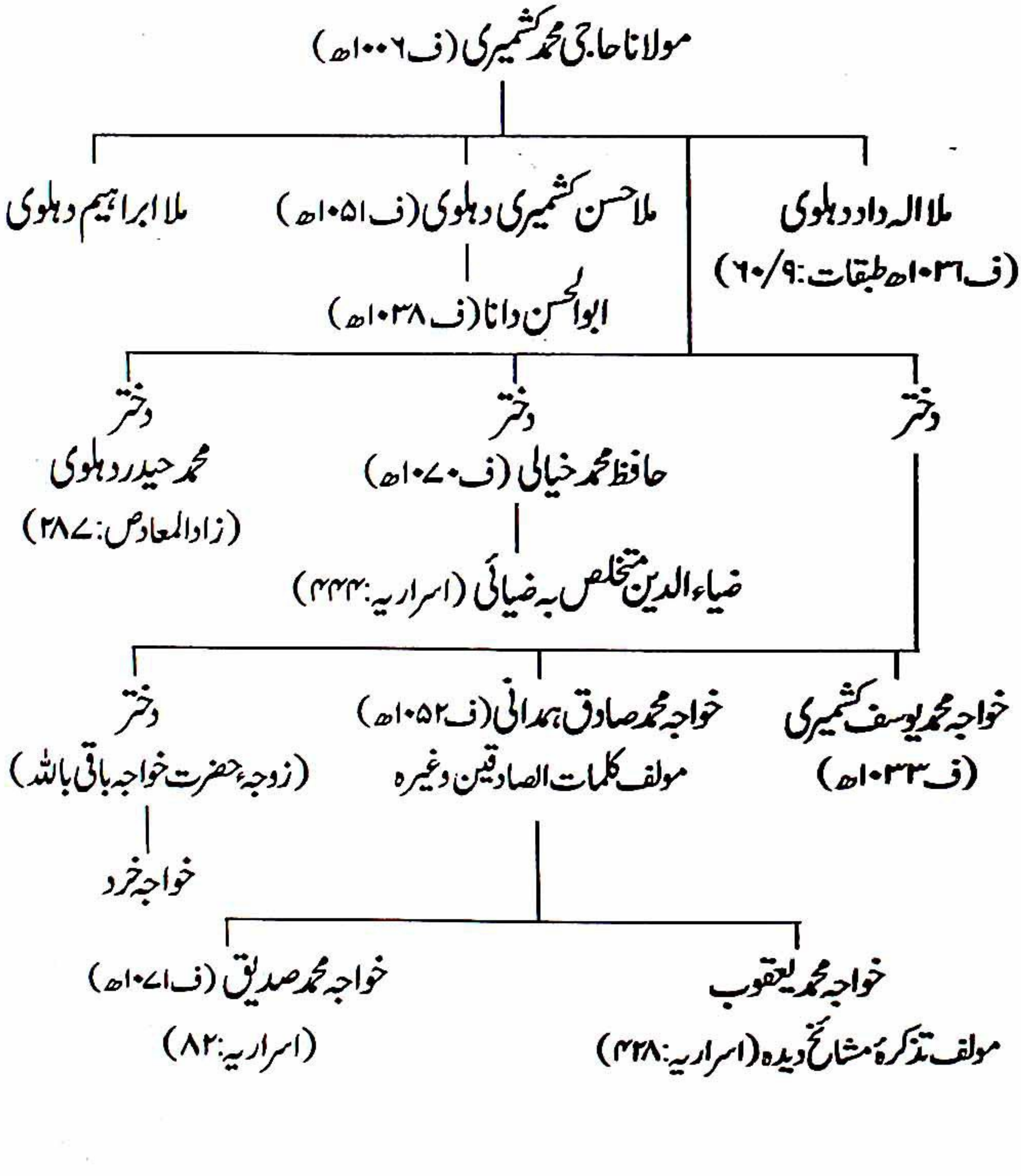

Marfat.com

۲۸۲/۸۔۹ .....جد بزرگوار ایشان مخدوم اجل اکمل شیخ یوسف قتال علیہ الرحمہ در عہد حکومت وسلطنت افاغنہ صاحب مسند مشیخت .....

یعنی میاں شیخ جعفر کے جداعلیٰ مخدوم شیخ یوسف قتال دہلی کے اکابر میں سے تھے۔

شیخ یوسف قتال دہلوی قاضی جلال الدین لاہوری کے مرید وداماد تھے، دہلی میں بہت ریاضت کی تھی، ۹۳۳ھ/۱۵۲۶ء کو دہلی میں انتقال ہوا، وہیں پل سلطان تغلق کے قریب ان کا مزار ہے (اخبار الاخیار: ۴۵۱) شیخ علاء الدین بن نورالدین اجودھنی نے شیخ یوسف کی زندگی میں ۹۰۳ھ/۱۴۹۷ء کو ان کا خوبصورت مقبرہ بنوایا تھا (نزہۃ الخواطر: ۴/۳۹۸) خواجہ محمد صادق ہمدانی نے شیخ یوسف قتال کی کسی کتاب میں سے ان کے چار اقوال نقل کئے ہیں (کلمات الصادقین: ۱۲۰۔۱۲۱)

۲۸۳/۹۔۱۰ .....وآخر بامر حضرت خواجہ بعضی از اعزہ را مشغول کردہ اند واثر توجہ ایشان در آن اعزہ ظاہر گشتہ

مولف کے برادر اصغر خواجہ خرد سے بھی یہی روایت ہے کہ حضرت خواجہ نے اپنے حین حیات شیخ جعفر کو اپنے بعض مریدوں پر توجہ کیلئے فرمایا تو اس کے اثرات ظاہر ہوئے۔ (اسراریہ: ۸۸)

زادالمعاد کی تالیف (۱۰۴۴ھ) کے دوران شیخ جعفر بقید حیات تھے، معاصر مولف شیخ کمال محمد کا بیان ہے کہ وہ ۱۰۵۰ھ/۱۶۴۰ء کو فوت ہوئے، شیخ یوسف قتال کی اولاد میں سے ایک اور فرد شیخ ہاشم بھی تھے جو شیخ جعفر کے ماموں تھے وہ بھی حضرت خواجہ سے منسلک

Marfat.com

تھے ان کا انتقال ۱۰۵۱ھ/۱۶۴۱ء کو ہوا۔ (اسرایہ:۸۸)

ایک جعفر بیگ تھانی کے حالات طبقات شاہ جہانی (۹ / ۶۳) میں ہیں جو ۱۰۲۶ھ کو فوت ہوئے جو زیر نظر شیخ جعفر سے مختلف ہیں۔

۲۸۴ / ۳۔۴ ..... جناب ایشاں (سید مصطفی باغ پتی) قبل از ظہور حضرت خواجہ در سلسلہ قادریہ مجاز و مرخص بودہ اند بمشیخت و اقامت مراسم

معاصر مولف خواجہ محمد صادق ہمدانی نے ان کے بارے میں لکھا ہے:

..... سالہا بر مسند مشیخت قیام داشت وصاحب سجادہ پدران خود بودہ ومردم را ہدایت می کردہ ازاں جا کہ صدق و راستی تمام داشت، چوں آوازہ ارشاد وہدایت حضرت خواجہ ما شنید ترک مشیخت دادہ پیش آنحضرت آمدہ وطلب طریقہ نمود و در اندک مدت طریقہ نقشبندیہ در وی درگرفت ورخصت یافتہ ودر سن ہزار و سی و ہفت وفات یافت .....(طبقاتِ شاہ جہانی:۹ / ۴۲۔۴۳)

خواجہ محمد صادق نے سید مصطفی کی وفات (۱۰۳۷ھ) پر ایک قطعہ تاریخ بھی لکھا تھا جو انہوں نے طبقات میں نقل کیا ہے۔

۲۸۵ / ۱۷۔۱۸ .....در ایام حضور حضرت خواجہ قدس سرہ سن شریف ایشان قریب بہ ہفتاد رسیدہ بود.....

یعنی شیخ عمر بنوری جب اپنے مستقر بنور (من مضافات سرہند) سے حضرت خواجہ کی خدمت میں حاضر ہوئے تو ان کی عمر تقریباً ستر سال تھی اگر موصوف ۱۰۱۰ھ کو حاضر ہوئے ہوں تو اس اعتبار سے شیخ عمر بنوری کا سال ولادت قیاسی طور پر ۹۴۰ھ (۱۰۱۰۔۷۰=۹۴۰ھ)

Marfat.com

متعین کیا جاسکتا ہے۔

۲۸۶/۱۹۔۲۰ بعد از شش ہفت سال از رحلت حضرت خواجہ بعالم بالا انتقال نمودند قبر ایشان در بنور.....

یعنی شیخ عمر بنوری حضرت خواجہ کے وصال ۱۰۱۲ھ کے چھ سات سال بعد فوت ہوئے یہاں بھی قیاس سے کام لیتے ہوئے شیخ عمر کا سال وفات حدود ۱۰۱۸ھ (۱۰۱۲+۶= ۱۰۱۸) فرض کیا جاسکتا ہے۔ شیخ عمر بنوری کے حالات متعارف تذکروں میں نہیں ملتے یقینا یہ مشہور شیخ آدم نبوری (خلیفہ حضرت مجدد الف ثانی) سے پہلے کی شخصیت ہیں اور زاد المعاد کے مندرجات سے ان کا آبائی سلسلہ تصوف کا اظہار نہیں ہوتا۔

حاجی عبید اللہ سندھی جو کہ حضرت خواجہ کے مزار مبارک کی دیکھ بحال کرتے تھے کی شہادت کے بعد خواجہ حسام الدین احمد کے حکم سے شیخ عمر بنوری کے برادر زادہ شیخ عبدالرحمن بنوری دہلی آئے اور اپنے خاندان سمیت بارہ سال تک یہ خدمت انجام دیتے رہے، خواجہ حسام الدین احمد کے وصال ۱۰۴۳ھ کے بعد وہ واپس بنور چلے گئے اور ان کی بجائے یہ خدمت شیخ عالم نے اپنے ذمہ لے لی (زاد المعاد: ۳۰۵۔ ۳۰۶) یہاں پھر قیاس کا سہارا لیا جارہا ہے کہ شیخ عبدالرحمن خواجہ حسام الدین احمد کے وصال ۱۰۴۳ھ سے پہلے بارہ سال تک حضرت خواجہ کے مزار کے متولی رہے یعنی (۱۰۴۳۔ ۱۲= ۱۰۳۱ھ کو دہلی آئے اسی سال حاجی عبید اللہ سندھی شہید ہوئے ہوں گے۔

۲۸۷/۶ ..... بملازمت حضرت شیخ ابن انبروہہ کہ بکشف اسرار.....

یعنی حضرت خواجہ سے منسلک ہونے سے پہلے شیخ ابوبکر سنبھلی

Marfat.com

امروہہ کے مشہور شیخ طریقت شیخ ابن سے وابستہ تھے۔

شیخ ابوالفتح عبداللہ ملقب بہ بدر چشتی معروف بہ ابن امروہوی کے سال وفات میں اختلاف ہے، معاصر مورخ عبدالقادر بدایونی نے جوان سے ملے بھی تھے ۹۸۷ھ درج کیا ہے (منتخب التواریخ: ۳/ ۲۸)، اگر یہ سنہ درست تسلیم کرلیا جائے تو حضرت خواجہ باقی باللہ کی عمر اس وقت صرف پندرہ سال بنتی ہے (ولادت ۹۷۲۔ ۹۸۷= ۱۵) شیخ ابن شیخ علاءالدین چشتی کے خلیفہ تھے (اسراریہ: ۸۹)

گویا شیخ ابن نے نور باطن سے یہ جان لیا تھا کہ حضرت خواجہ ولایت سمرقند سے خلافت یاب ہوکر آئے تو شیخ ابوبکر کو ان سے روحانی فیض حاصل ہوگا، یا ممکن ہے کہ ان کے فرزندوں میں سے کسی سے ان کا اتصال رہا ہوں، شیخ ابن کے چھ بیٹے تھے تفصیل کیلئے دیکھئے: محمود احمد عباسی: تاریخ امروہہ: ۲/ ۴۵)

خورشید مصطفی رضوی؛ تذکرہ بدر چشت، مطبوعہ: ۱۹۷۵ء، اخبار الاخیار: ۴۶۴، نزہۃ الخواطر: ۴/ ۲۰۳، مآثر الکرام: ۱۴۷)

۲۰/۲۸۷ ..... بعداز استماع ایں بشارت خدمت شیخ ابوبکر..... بلاہور رسیدہ اند وہم درآں حدود بشرف دیدار حضرت خواجہ مشرف گشتہ.....

یعنی شیخ ابن سے یہ بشارت حاصل کرنے کے بعد شیخ ابوبکر حضرت خواجہ کی آمد کی خبر سن کر ملاقات وزیارت کے لئے لاہور حاضر ہوئے اور حلقہ ارادت میں شامل ہونے والوں میں آپ سرفہرست تھے .....(حضرت خواجہ کی لاہور میں تشریف آوری اور دیگر امور کے لئے کتاب حاضر پر ہمارا مقدمہ ملاحظہ کریں)

Marfat.com

۵/۲۸۹ .....الحال کہ از ہشتاد سالگی متجاوز گشتہ ہماں وضع وافتاد مصروف اند.....

یعنی زادالمعاد کی تالیف (۱۰۴۴ھ) کے دوران شیخ ابوبکر بقید حیات تھے، شیخ ابوبکر کی عمر سو سال سے زیادہ ہوئی (اسراریہ:۹۰) ان کی وفات حدود ۱۰۵۰ھ/ ۱۶۴۰ء کو ہوئی اور باغ آستانہ حضرت خواجہ میں دفن ہوئے۔ (اسراریہ:۹۲)

اسراریہ کے مولف کمال محمد نے جوان کے ہم وطن اور عزیز ترین دوست تھے ان کے بارے میں خواجہ خرد کی بہت اہم روایات نقل کی ہیں جن میں بعض کا خلاصہ یہ ہے:

انہوں نے شیخ جعفر کی علاقائی نسبت سنبلی لکھی ہے گویا وہ سنبھل کے رہنے والے تھے۔

خواجہ خرد فرماتے ہیں کہ ایک بار شیخ تاج الدین سنبلی نے اہل سنبھل کی شکایات حضرت خواجہ کی خدمت میں لکھیں جن میں شیخ جعفر کا ذکر بھی تھا، حضرت خواجہ نے اس شکایت کو نا پسند کیا، مولف اسراریہ کے والد (سید لعل) کے ساتھ شیخ جعفر کی ہم وطنی کے باعث خوب دوستی تھی، دونوں نواب مرتضیٰ خان فرید بخاری کے ہاں ملازم تھے اور سرائے کڑہ شیخ فرید (فرید آباد، دہلی) میں مقیم رہے، ایک بار شیخ جعفر ان کے گھر مقیم تھے کہ بیمار ہو گئے حضرت خواجہ عیادت کے لئے ان کے گھر تشریف لائے تھے، مولف کے ساتھ ان کی کم سنی سے بہت دوستی تھی، شیخ جعفر کی عمر سو سال سے زیادہ ہوئی تھی، وہ حضرت خواجہ کا سفارشی رقعہ لے کر برہانپور میں بیرم خان سے بھی ملے تھے۔

(اسراریہ:۸۹۔۹۲)

Marfat.com

۲۸۹/۱۷۔۲۰ قبل از رحلت حضرت خواجہ قدس سرہ بامر آں عالی حضرت یک مدتی در صحبت میاں شیخ احمد قدس سرہ کہ اعظم خلفاء حضرت خواجہ اند نیز بودہ اند

یعنی حضرت خواجہ کے حکم کے مطابق ملا قاسم علی تعلیم وتربیت کے لئے حضرت شیخ احمد سرہندی مجدد الف ثانی کی خدمت میں رہے تھے،

معاصر ماخذ زبدۃ المقامات میں ہے کہ

تربیت او (ملا قاسم علی) حوالہ بحضرت ایشان (مجدد الف ثانی) شدہ بود (ص:۳۷۸)

حضرت مجدد الف ثانی اپنے ایک عریضہ بنام حضرت خواجہ میں ملا قاسم علی کی استعداد کا ذکر کرتے ہوئے کہتے ہیں:

ملا قاسم علی کا حال بہتر ہے اس پر استغراق واستہلاک کا غلبہ ہے اور اس نے جذبہ کے تمام مقامات سے فوق کی طرف قدم بڑھایا ہے اور صفات کو جو پہلے وہ اصل میں سے دیکھتا تھا اب وہ باوجود اس کے صفات کو خود سے جدا دیکھتا ہے اور خود کو اس نور سے جس سے صفات قائم ہیں الگ پاتا ہے۔ (مکتوبات:۱/۱/۸)

اسی طرح دفتر اول کے مکتوب نمبر ۱۱ اور پھر ۱۴ میں بھی ملا قاسم علی کی روحانی ترقی کا ذکر ملتا ہے۔

۲۹۰/۱۔۳ .....بعدازاں بخدمت حضرت ایشاں ..... رجوع نمودہ تا آخر نفس از آنحضرت مفارقت نہ نمودہ اند.....

ایسا معلوم ہوتا ہے کہ حضرت مجدد الف ثانی کے وصال (۱۰۳۴ھ/ ۱۶۲۴ء) کے بعد ملا قاسم علی واپس دہلی حاضر ہوکر خواجہ حسام الدین

Marfat.com

احمد سے منسلک ہو گئے تھے اور تادم حیات آپ سے وابستہ رہے۔

۲۹۰/۳-۶ ..... بامر عالی حضرت ایشان بہ تعلیم و تادیب ماہر دو برادر و مخدوم زادہ بزرگ خواجہ جمال الدین حسین و مخدرہ سرادق..... عاجزہ بزرگ آنحضرت مقید گشتہ بسواد خوانی فرقان مجید رسانیدند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کے حکم پر ملا قاسم علی ہم دونوں بھائیوں یعنی خواجہ کلاں اور خواجہ خرد اور ساتھ ہی خواجہ حسام الدین احمد کے بڑے بیٹے خواجہ جمال الدین حسین اور آپ کی بڑی بیٹی کی تعلیم و تربیت پر مامور ہوئے۔

۲۹۰/۱۶-۱۷.....ہم در آن سفر قبل از رحلت حضرت ایشان بہشت ماہ از عالم در گذشتند

یعنی ملا قاسم علی اسی سفر اکبر آباد کے دوران خواجہ حسام الدین احمد کے وصال صفر ۱۰۴۳ھ سے آٹھ ماہ قبل یعنی حدود جمادی الثانی ۱۰۴۲ھ/ ۱۶۳۲ء کو فوت ہوئے۔ ظاہر ہے کہ وہیں اکبر آباد میں صوفی آباد جہاں حضرت خواجہ حسام الدین احمد کو امانتاً دفن کیا گیا تھا وہیں دفن ہوئے ہوں گے۔

۲۹۱/۷-۱۰ ..... بعد از فوت حافظ کلاں..... بشرف دیدار و بیعت حضرت.....خواجہ عبدالشہید.....

یعنی حافظ میر جلال الدین محمد سمرقندی دہلوی مولانا حافظ کلاں کے وصال کے بعد حضرت خواجہ عبدالشہید احراری (ف ۹۸۲ھ/ ۱۵۷۴ء رک تعلیقاتِ حاضر) سے بیعت ہوئے اور آخر میں حضرت خواجہ باقی باللہ کے حلقہ ارادت میں داخل ہوئے۔ (اسرایہ: ۷۰)

۲۹۲/۱۵-۱۹ بالجملہ خدام حافظ از نیکان روزگار بودند و حق منصب خطابت و.....از

Marfat.com

تاثیر حسن صوت خود از فراز نیز غلطان برزمین افتادہ اند.....

یعنی حافظ میر جلال الدین سمرقندی کو حسن قرأت کا اتنا ملکہ تھا کہ سامعین محظوظ بھی ہوتے تھے اور ان پر اتنی رقت طاری ہوجاتی تھی کہ مرغ بسمل کی طرح گڑپنے لگتے تھے، خود مولف اسراریہ نے کم سنی میں ان کا ایک خطبہ سنا تھا، (اسراریہ:۷۱)

حضرت خواجہ کی بہت سے خوارق وکرامات ان کی وجہ سے ظہور پذیر ہوئیں، حافظ جلال الدین کا انتقال ۱۰۳۷ھ/ ۱۶۲۷ء کو دہلی میں ہوا۔ (ایضاً:۷۶)

۲۹۳/۶۔۸ .....حضرت خواجہ قدس سرہ بتقریب طوی جناب میاں شیخ رفیع الدین ولد حضرت قطب عالم متوجہ قصبہ اعظم پور بودہ اند عبور سنبل نیز فرمودہ.....

یعنی جب حضرت خواجہ شیخ رفیع الدین بن شیخ قطب عالم بن شیخ عبدالعزیز چشتی دہلوی کی شادی میں شرکت کیلئے دہلی سے اعظم پور تشریف لے گئے تو راستہ میں سنبھل بھی گئے جہاں مولانا عبدالغفور سنبھلی آپ سے ملنے کے لئے حاضر ہوئے، اخلاص ومحبت کے ساتھ تعلیم سلوک کی درخواست کی جسے آپ نے قبول فرمایا اور انہیں اپنے حلقہ ارادت میں داخل کرلیا۔

مولانا عبدالغفور اور میاں شیخ مرتضیٰ سنبھلی کے مابین مصاحبت و دوستی کا گہرا رشتہ تھا وہ کئی بار ایک ساتھ حضرت خواجہ کی خدمت میں حاضر ہوئے اور وصال حضرت خواجہ کے بعد بھی آتے رہے۔ (اسراریہ:۷۸)

۲۹۳/۱۵۔۱۶ یارب کہ برکات وجود شریف ایشان برای فقرا تا دیر گاہ سایہ.....

یعنی مولانا عبدالغفور سنبھلی کتاب حاضر کی تالیف (۱۰۴۴ھ)

Marfat.com

کے دوران بقید حیات تھے، اسرار یہ کے مولف خواجہ کمال محمد سنبھلی ان کے ہم وطن اور دوست تھے انہوں نے اپنے شیخ خواجہ خرد کی کئی روایات ان سے متعلق نقل کی ہیں اور براہِ راست ان سے بھی روایات کی ہیں، انہوں نے ان کی وفات جمادی الاول ۱۰۵۹ھ/۱۶۴۹ء پر ایک قطعہ تاریخ بھی کہا تھا جو اسرار یہ میں موجود ہے (۷۸۔۷۹)

شیخ عبدالغفور کے وصال کے بعد ان کے فرزند شیخ عبدالواسع ان کے جانشین بنے مولف اسرار یہ کے ساتھ ان کی بڑی دوستی تھی وہ خواجہ خرد کی خدمت میں تعلیم وتربیت حاصل کرتے رہے۔ ان کا سنبھل میں ۱۰۶۸ھ/ ۱۶۵۸ء کو انتقال ہوا اپنے والد کے پہلو میں سنبھل میں ہی دفن ہوئے مولف ان کے جنازے میں شریک تھے۔ (ایضاً:۷۹)

شیخ، عبدالغفور سنبھلی کے ایک بھائی شیخ رفیع بھی تھے جو جامع مسجد سنبھل کے خطیب تھے۔ (ایضاً:۷۹)

۲۹۵/۱۔۲ .....اکنون نیز صاحبِ عہدہ ایں خدمت بایشانند وتا حال کہ سن ایشان بہ پنجاہ رسیدہ.....

معاصر وہم وطن تذکرہ نویس شیخ کمال محمد سنبھلی نے شیخ محمد ہاشم سنبھلی کا سال وفات ۱۰۵۱ھ/۱۶۵۱ء لکھا ہے (اسرار یہ:۸۹) اور بعض اہم امور کا بھی تذکرہ کیا ہے، لکھتے ہیں:

از یاران خواجہ بیرنگ است آثار وبرکات ازوی نیک ظاہر بود اخلاق ومروت عالی داشت وغربت وشکستگی عالی تر، شیخ من (خواجہ خرد) گفتہ کہ وی از خوردسالی بصحبت خواجہ بیرنگ رسیدہ واز نسبت شریف

Marfat.com

متاثر گشتہ ..... وبعد از خواجہ بیرنگ بصحبت خواجہ ابرار تا آخر عمر پیوستہ ونسبت خوبی داشتہ ..... وی را بشیخ مرتضیٰ نسبت خواہر زادگی بود ..... من ہرگاہ از اوائل ہابوی می شدم بہ نسبت وطن مرا دوست گرفتی ، پس ازاں گاہی کہ با شیخ من مرا دیدی بہتر ازان لطف داشتی (اسراریہ: ۸۸۔۸۹ ملخصاً)

۲۹۵ / ۱۲۔ ۱۳.....اکنون مدتی است کہ از جانب ایشان (شیخ عبدالہادی بداونی) چیزی نہ رسیدہ.....

شیخ عبدالہادی بداؤنی حضرت خواجہ سے منسلک تھے ، خود حضرت خواجہ نے تعلیم وتربیت کے لئے حضرت مجدد الف ثانی کے سپرد کیا (زبدۃ المقامات: ۳۸۱) وہ آپ کے ہمراہ دہلی سے سرہند گئے ، مولانا یار محمد قدیم اور مولانا عبدالہادی ایک ہی حجرہ میں رہتے تھے (حضرات القدس: ۲ / ۳۴۴)، حضرت مجدد الف ثانی نے حضرت خواجہ کی خدمت میں اپنے ایک عریضہ میں شیخ عبدالہادی کی روحانی ترقی کا ذکر ان الفاظ میں کیا ہے:

ملا عبدالہادی حضور بااستغراق دراں پیدا کردہ است ونیز می گوید کہ مطلق منزہ راجلشانہ در اشیاء صفت تنزیہ می بینم و افعال راہم ازو تعالیٰ می دانم دولت ایشان است کہ بطالبان ومستعدان فائض می شود (مکتوبات: ۱ / ۱۴ / ۳۵)

حضرت مجدد الف ثانی کا ایک مکتوب (۱ / ۲۷۵) بھی شیخ عبدالہادی کے نام ہے جو در بیان آنکہ در اختیار عزلت باید کہ حقوق

Marfat.com

مسلمانان ضائع نشود..... کے موضوع پر ہے۔

مولانا شیخ عبدالہادی بدایونی بدایون کے منگن فاروقی خانوادہ سے تعلق رکھتے تھے، ۹ شعبان ۱۰۴۱ھ/ ۱۶۳۲ء کوفوت ہوئے ان کا مزار بدایوں میں تکیہ خرم شاہ میں ہے (نسیم احمد فریدی: تذکرہ خلفائے مجدد الف ثانی، مشمولہ تذکرۂ امام ربانی مجدد الف ثانی: ۳۴۳)

۳۰۰/۱۰-۱۱ .....میاں شیخ طاہر از تربیت یافتہ ہاء حضرت ایشان اند.....

یعنی میاں شیخ طاہر فیروز آبادی، خواجہ حسام الدین احمد کے تربیت یافتہ تھے، شیخ طاہر فیروز آبادی کے حالات متعارف تذکروں میں نہیں ملتے ان کے ایک فرزند میاں محمد باقر تھے، انہوں نے بھی خواجہ حسام الدین احمد کی خدمت میں تعلیم و تربیت حاصل کی تھی، شیخ محمد عبداللہ خواجہ خرد سے بیعت تھے اور زادالمعاد کی تالیف کے دوران انہی کی نگرانی میں منازل سلوک طے کررہے تھے۔ (زادالمعاد: ۲۹۰)

.....آنحضرت عمرہا است کہ بشغل کتابت وجہ معیشت وکفاف وقت حاصل نمودہ.....

یعنی میاں شیخ طاہر فیروز آبادی نے ہر قسم کی ملازمت ترک کرکے کتابت کا فن اختیار کرلیا تھا، خواجہ خرد نے بھی اس کی وضاحت یوں کی ہے:

مدتہا است کہ بکسب کتابت وجہ قوت بہم می رسانند و باوضاع نیک می گذرانند (شرح رباعیات: ۱۳۰-۱۳۱

۳۰۴/۱۲-۱۳ .....صبیہ.....میاں شیخ کمال والدہ فرزندان خلافت مآبی میاں شیخ

Marfat.com

رستم می شوند.....

یعنی میاں شیخ کمال کی بیٹی حضرت خواجہ کے خلیفہ میاں شیخ رستم سے منسوب تھیں، جو میاں شیخ رستم کے فرزندوں کی والدہ تھیں، معاصر مولف کمال محمد سنبھلی نے ان کے ایک فرزند شیخ محمد قلی کا ذکر کیا ہے جو عالم وصوفی تھے انہوں نے شیخ عبدالحق محدث دہلوی کی شرح مشکوٰۃ فارسی کی لغات سراج المشکوٰۃ کے تاریخی نام سے تالیف کی تھی، شیخ محمد قلی کا انتقال ۱۰۷۳ھ/ ۱۶۶۲ء کو ہوا۔ (اسراریہ: ۶۷۔۶۸)

لاحقہ قسم دوم

۳۱۰/۱۸۔۲۰ .....ایشاں ثمرۃ الفواد.....حضرت خواجہ آفاق اند.....دوسالہ بودہ اند کہ حضرت خواجہ اززیں عالم پرملال بقرب حضرت ذی الجلال.....

یعنی حضرت خواجہ باقی باللہ کے وصال ۱۰۱۲ھ کے وقت خواجہ محمد عبداللہ صرف دوسال کے تھے، حضرت خواجہ کی والدہ محترمہ نے جو اس وقت بقید حیات تھیں ان کی پرورش کی، انہوں نے اس سرعت کے ساتھ ابتدائی تعلیم کے مراحل طے کئے کہ صرف دس ماہ میں فارغ ہو گئے جبکہ دیگر اطفال یہ ابتدائی مرحلے دس سال میں بمشکل مکمل کرتے ہیں۔

حضرت خواجہ کے دو فرزند تھے بڑے عبیداللہ ملقب بہ خواجہ کلاں اور دوسرے محمد عبداللہ مخاطب بہ خواجہ خرد یہ دونوں صاحبزادے دو ازواج محترمات سے تھے دونوں ایک ہی سال یعنی ۱۰۱۰ھ کو متولد ہوئے، وصال کے وقت خواجہ کلاں دوسال چار ماہ کے اور خواجہ

Marfat.com

خرد صرف دوسال کے تھے خود حضرت خواجہ نے قطعہ تاریخ ولادت کہا تھا۔ (رک مقدمہ کتاب حاضر)

۲۰/۳۱۱، ۱_۲/۳۱۲

..... ہم درسن مذکور (ہفدہ ہژدہ سالگی) رخصت و اجازت از حضرت ایشاں گرفتہ بجہتہ دریافت ملازمت..... حضرت میاں شیخ احمد قدس سرہ بسر ہند تشریف بردند و.....

یعنی خواجہ خرد ۱۷۔۱۸ سال کی عمر میں ہی خواجہ حسام الدین احمد سے رخصت واجازت لے کر تکمیل سلوک کے لئے حضرت میاں شیخ احمد مجدد الف ثانی کی خدمت میں سرہند حاضر ہوئے، خواجہ محمد ہاشم کشمی نے لکھا ہے:

ذکر ومراقبہ کی تعلیم آپ نے ہمارے حضرت سے لی اور کئی مرتبہ دیوانہ وار دہلی سے پیدل اور سوار حالت میں آستانہ پر حاضر ہوئے، الطاف وتوجہات حاصل کیں، شرح مواقف جیسی علم کلام کی کتابیں اور بعض رسائل صوفیہ بھی آپ نے حضرت سے پڑھے ہیں، حضرت ان کے بارے میں بہت کچھ فرماتے تھے۔ (زبدۃ المقامات: ۶۶، ۶۷)

۴_۵/۳۱۲ ..... براحوال و مقامات وحقائق و معارف وعلوم وکشوفِ خاصہ ایشان اطلاع تمام پیدا کردہ بدہلی رجوع نمودند.....

یعنی خواجہ خرد کو حضرت مجدد الف ثانی کے خاص احوال واسرار کی کامل اطلاع تھی، زبدۃ المقامات میں ہے:

از علومِ اسرارِ خاصہ حضرت ایشان نیز بہرہ ہای لانہایۃ

Marfat.com

برداشتہ (ایضاً ۷۶)

۳۱۲/۶_۸ ..... بعد از یک مدتی باز عزم ملازمت ایشان نمودہ در لاہور ایشان را دریافتند دشش ہفت ماہ در ملازمت ایشاں گذراندہ با اجازت نامہ ارشاد رجوع فرمودند.....

یعنی خواجہ خرد دوبارہ حضرت مجدد الف ثانی کی خدمت میں حاضری کے ارادہ سے نکلے تو آپ لاہور میں مقیم تھے خواجہ خرد وہیں آپ کی خدمت میں گئے، اس فقرہ سے حضرت مجدد الف ثانی کا چھ سات ماہ تک مسلسل لاہور میں قیام کا علم ہوتا ہے جو اس سے پہلے آپ کے سوانحی مواد سے معلوم نہیں تھا، خود خواجہ خرد لکھتے ہیں:

این فقیر چند مرتبہ از وطن مالوف بخدمت ایشاں در سہرند و یک بار در لاہور مشرف شدہ و ہر بار چندگاہ در خدمت بسر بردہ الطاف بسیار می فرمودند و امیدواری چناں ست کہ آں الطاف سبب نجات اخروی کردو اجازت عمل طریقہ و اجازت تعلیم نیز فرمودند بشارتہا می دادند معارف غامضہ برزبانِ قلم ایقان میرفتد (شرح رباعیات: ۲۲ ب)

۳۱۲/۸_۹ .....دریں حین سن مبارک آں عالی نژاد بہ بیست و چہار رسیدہ بود.....

یعنی خواجہ خرد جب لاہور حاضر ہوئے تو ان کی عمر ۲۴ سال کی ہو چکی تھی گویا اس سے ان کے قیام لاہور کا قیاسی سنہ ۱۰۳۴ھ= (ولادت ۱۰۱۰+عمر ۲۴) برآمد ہوتا ہے اور یہی سال وصال ہے حضرت مجدد الف ثانی کا، حضرت خواجہ محمد معصوم نے بھی حضرت مجدد الف ثانی کے قیام لاہور کا ذکر فرمایا ہے (مکتوبات معصومیہ: ۱/ ۲۵)

Marfat.com

جوغالباً انہی ایام کا ذکر ہے۔ (مقامات معصومی: ۴/ ۸۳)

اس سے قبل حضرت خواجہ محمد معصوم کی لاہور میں شادی کے ایام میں بھی آپ کا لاہور میں طویل قیام کرنا ثابت ہے (مقامات معصومی: ۴/ ۸۴_۸۶)

۳۱۲/ ۱۲_ ۱۴ .....در حقیقت جمیع مکاتیب ورسائل حضرت میاں قدس سرہ خاص در تخاطب آں عالی نژاد بظہور آمدہ.....

یعنی حضرت مجدد الف ثانی کے کئی مکاتیب خواجہ خرد کے نام ہیں، ملاحظہ ہو:

مکتوبات امام ربانی ۱/ ۲۲۹، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲/ ۲۶، ۳/ ۱۱۵ (بحوالہ فہارس تحلیلی)

۳۱۲/ ۱۵_۱۷ ..... بعداز آں عالی نژاد مخدوم زادہ ہای عالی استعداد حضرت میاں اعنی خواجہ محمد سعید وخواجہ محمد معصوم نیز اہلیۃ تخاطب آں مکاتیب دارند.....

یعنی خواجہ خرد کے نام حضرت خواجہ محمد سعید اور حضرت خواجہ محمد معصوم کے مکاتیب ہیں۔

مکتوبات سعیدیہ میں خواجہ خرد کے نام آپ کے تین مکتوبات ۲۷، ۳۰، ۳۱ ہیں، خواجہ خرد کے دو عریضے بنام حضرت خواجہ محمد سعید بھی اسی مجموعہ میں پائے جاتے ہیں۔ (ص: ۳۳، ۶۰)

لیکن حضرت خواجہ محمد معصوم کا کوئی مکتوب مخدومزادہ خواجہ خرد کے نام مکتوبات معصومیہ کی مطبوعہ ومروجہ جلدوں میں موجود نہیں ہے۔

(مطابق اشاریہ مکتوبات مرتبہ غلام مصطفی خان)

۳۱۲/ ۱۹_۲۰ ..... بعداز انقراض صحبتہا ء مذکور آں عالی نژاد پای تردد در دامن

Marfat.com

استقامت کشیدہ.....

یعنی حضرت مجدد الف ثانی کی مبارک صحبتوں کے بعد خواجہ خرد کو تردد لاحق ہوا، خواجہ محمد ہاشم کشمی لکھتے ہیں:

حضرت مجدد الف ثانی نے فرمایا اگر ہمارے یہ خواجہ زادہ اپنے ''کمال وسعت مشرب، شوریدہ حالی، بے تقیدی و تعینی'' نہ ہوتے تو میں ان کو تعلیم طریقہ کی اجازت دے دیتا تا کہ وہ اپنے والد بزرگوار کی جگہ سجادہ نشین ہوتے۔

حقیقت یہ ہے کہ یہ مخدوم زادہ بہت آزاد طبیعت ہیں چونکہ ''نسبت توحید وجود'' سے مغلوب ہیں..... سرود و نغمہ سے بھی لطف اندوز ہوتے ہیں، اکثر شوریدہ حالی اور بے فکری کے عالم میں آنکھیں سامنے کو اٹھائے اور ٹیڑھی ٹوپی لٹکائے ہوئے کوچوں اور بیابانوں کی سیر کرتے ہیں اور پرسوز اشعار پڑھتے ہیں۔ (زبدۃ المقامات: ٦٧)

معلوم ہوتا ہے کہ بعد میں حضرت مجدد الف ثانی نے انہیں اجازت وخلافت ارشاد سے بھی نواز دیا تھا۔ (حضرات القدس ۱ / ۳۱۴ اردو ترجمہ)

حضرت مجدد الف ثانی خواجہ خرد کی وسعت مشرب سے ہمیشہ ہراساں رہتے تھے کہ اس تعین کے ساتھ اپنے والد ماجد کے مسند ارشاد اور سجادہ پر جانشین ہو سکیں گے یا نہیں (ایضاً ۱ / ۲۱٦) (خواجہ خرد کا وصال دہلی میں ۱۰۷۴ھ / ۱٦٦۳ء کو ہوا، اسراریہ: ۲۹)

ان میں سے بعض امور کی توضیح کے لئے کتاب حاضر پر ہمارا مقدمہ ملاحظہ کریں۔

۳۱۴/۱۱_۱۳.....حلیلۂ جلیلۂ دومین حضرت ایشان اند و والدۂ حضرت مخدوم زادہ

Marfat.com

کمالات آمادہ خواجہ سراج الدین محمد طال عمرہ.....

یعنی حضرت خواجہ حسام الدین احمد نے اپنی پہلی اہلیہ بی بی فاطمہ بنت ملا مبارک ناگوری کی وفات ۱۰۲۲ / ۱۶۱۳ء کے ایک عرصہ بعد دوسرا نکاح بی بی زہری سے کیا جو کہ مخدوم زادۂ خرد خواجہ سراج الدین محمد کی والدہ تھیں بی بی زہرہ ولیۂ عصر بی بی دولت کی صاحبزادی تھیں جو حضرت خواجہ باقی باللہ کی تربیت یافتہ اور خلافت یاب تھیں۔

۱۱-۹/۳۱۵ .....جناب سید.....شیخ محمد یوسف صاحب سجادۂ حضرت شیخ عبدالوہاب بخاری علیہ الرحمت والغفران تشریف آوردند.....

یعنی جب سید شیخ محمد یوسف بخاری سجادہ نشین درگاہ شیخ عبدالوہاب بخاری خواجہ حسام الدین احمد سے ملنے کیلئے آئے تو ایک خواب کے بیان پر شیخ محمد یوسف نے آپ کو اس کی تعبیر کے طور پر نکاح ثانی کی طرف متوجہ کیا۔

شیخ محمد یوسف بخاری اپنے جد اعلیٰ حاجی عبدالوہاب بخاری دہلوی (۸۶۹۔ ۹۳۲ھ/ ۱۴۶۴۔ ۱۵۳۵ء) کی درگاہ کے سجادہ نشین تھے اور معروف روحانی شخصیت نواب مرتضیٰ فرید بخاری سے بھی مودت اور رشتہ داری کے باعث خوشگوار مراسم رکھتے تھے۔ (تذکرۃ الابرار، ورق ۱۵۷۔الف)، شیخ محمد یوسف بن شیخ عبدالوہاب بن شیخ محمد شہید بن شیخ عبدالکریم بن محمد مشائخ بن شیخ حاجی عبدالوہاب، اپنے عہد کے اکابر علماء وصوفیہ میں سے تھے جو علماء وامراء کا مرجع تھے۔ شیخ محمد یوسف بخاری کی وفات ۱۰۲۰ھ/ ۱۶۱۱ء کو ہوئی سرای شیخ عبداللہ قریشی روضۂ بخاریان دہلی میں دفن ہوئے، ان کے فرزند شیخ عبدالوہاب بن

Marfat.com

محمد یوسف مذکور اپنے والد کے سجادہ نشین تھے جو حدود ۱۰۶۰ھ/ ۱۶۵۰ء کو مریدین کی کثیر تعداد کے ساتھ حج کیلئے گئے تھے، شیخ عبدالوہاب بخاری ثانی (والد شیخ محمد یوسف) دہلی کے حاکم بھی بن گئے تھے۔ ۱۰۱۸ھ/۱۶۰۹ء کو ان کا انتقال ہوا (اسراریہ ۱۵۰۔ ۱۵۲ ملخصاً تذکرۃ الابرار ۶۱ ب) شیخ محمد یوسف بخاری کا سال وفات ۱۰۲۰ھ تذکرۃ الابرار سے ماخوذ ہے جو سہو کتابت معلوم ہوتا ہے، کیوں کہ زادالمعاد کی روایت کے مطابق وہ ۱۰۲۲ھ (وفات بی بی فاطمہ) کے عرصہ بعد خواجہ حسام الدین احمد کے نکاح ثانی کے محرک تھے، قیاس ہے کہ شیخ محمد یوسف بخاری سجادہ نشین حاجی عبدالوہاب بخاری اور شیخ محمد یوسف بن حاجی عبدالوہاب بن محمد شہید دو الگ الگ شخصیتیں ہوں گی۔

۳۱۷/ ۱۴۔۱۶ .....از محصول وضع مدد معاش وثمن بیع حویلی لاہور سرِ ہر سال بحساب سراسری موازی سہ چہار ہزار روپیہ درآمد شد.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کے آخری سات آٹھ سال میں معاشی تنگی دور ہوگئی تھی اور تین چار ہزار روپیہ سالانہ آمدنی ہونی لگی تھی، آپ کی لاہور میں ایک حویلی تھی جس کا باقاعدہ محصول (غالباً کرایہ) آپ کو حاصل ہونے لگا تھا، اس حویلی کی تفصیلات ہمیں معلوم نہیں ہیں خواجہ حسام الدین احمد مدتوں لاہور میں رہے تھے کتاب حاضر کے لاحقہ کی قسم اول کے آخر میں ان بزرگ افراد کے نام درج ہیں جو حضرت خواجہ باقی باللہ سے ارادت رکھتے تھے اور آپ کے سمرقند سے خلافت یاب ہوکر واپس آنے کا انتظار کررہے تھے یہ افراد لاہور میں مقیم تھے اسی لاحقہ میں لکھا ہے کہ ان افراد کی کفالت خواجہ

Marfat.com

حسام الدین احمد کے ذمہ تھی جب آپ سمرقند سے واپس تشریف لائے تو حضرت خواجہ کے حلقہ میں ''سابقین اولین'' یہی بزرگ تھے، یہی حضرات حضرت مجدد الف ثانی کی تحریک احیاء دین کیلئے مرتبہ کردہ ''جرگہ ممدان دولت اسلام'' کے رکن بنے تھے، یقیناً یہ طالبان صادق خواجہ حسام الدین کی اسی حویلیٔ لاہور میں رہتے ہوں گے ممکن ہے کہ یہ حویلی آپ کے والد نواب غازی خان نے خریدی ہو یا ان کی بیگم بی بی فاطمہ بنت ملا مبارک ناگوری کو ورثہ میں ملی ہو اور ان کی وفات ۱۰۲۲ء کے بعد کی آمدنی خواجہ حسام الدین احمد کو ملنا شروع ہوئی ہوگئی ہو، لاہور کے مقامی مورخین نے اس قسم کی کسی حویلی کا ذکر نہیں کیا۔

۳۱۸/۱۰۔۱۱ نواب سپہ سالار مہابت خان در دہلی بود ہر روز گاہی دو روز .....

نواب مہابت خان کیلئے دیکھئے تعلیقاتِ حاضر (۱۶۱ / ۱۲)

۳۱۸/۱۶۔۱۷ .....غم خواری شصت ہفتاد کس از منتسبان و متعلقانِ ہمشیرہ عزیزہ خان زادہ ماہ رحمہا اللہ سبحانہ.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد اپنی ہمشیرہ خان زادہ ماہ کے متعلقین بھی جو تعداد میں ساٹھ ستر سے کم نہیں تھے کی غم خواری کرتے تھے یعنی ان کی مالی اعانت و کھانا وغیرہ بھی بہن کی وفات کے بعد ان کے ذمہ ہوگئی تھی۔

اس سے مندرجہ ذیل دو امور کا علم ہوتا ہے:

(۱) آپ کی بہن (خان زادہ ماہ) کے شوہر خواجہ حسام الدین احمد کے حین حیات ہی فوت ہوگئے تھے۔

(۲) آپ کی بہن بھی آپ کی حیات میں فوت ہوئیں

Marfat.com

ان کے عزیز واقارب اوراولاد وغیرہ جن کی تعداد ساٹھ یا ستر کے قریب تھی کی کفالت خواجہ خسام الدین احمد کرتے تھے۔

اس سے قبل جب آپ شاہ جہان کی طلبی پر دارالحکومت اکبرآباد میں جاکر مقیم تھے تو وہاں آپ کا متعدد مرتبہ اپنی ہمشیرہ کی حویلی میں جانے کا ذکر ملتا ہے۔ (تعلیقات ۱۷۸/۲) گویا یہ بہن اکبرآباد (آگرہ) میں رہتی تھیں یا ممکن ہے کہ یہ معاملہ کسی دوسری ہمشیرہ کا ہو جس کی تفصیلات سے ہم بے خبر ہیں۔

۳۱۹/۱۶۔۱۷.....دریں خرچہارِ مذکوراثر ضحرت وملال ظاہر نمی کردند.....

یعنی زوجۂ خواجہ حسام الدین احمد ہر سال جو اخراجات کرتی تھیں انہیں اس پر ملال نہیں ہوتا تھا، ان مصارف کا تخمینہ ایک گراف کے ذریعہ یوں بیان کیا جاسکتا ہے۔

خرچ سالانہ برہمسایان فیروزآباد	۴۰۰ روپے
۴۰ عرس بزرگان	۸۰۰ روپے
خاطرداری سالانہ نواب مہابت خان	۲۰۰۰ روپے
متعلقان ہمشیرۂ خود	۱۵۰۰ روپے
خانقاہ	۱۰۰۰ روپے
عطریات	۵۰۰ روپے
	۶۴۰۰ روپے

۳۲۱/۷۔۸ .....ابوالنصر خواجہ جمال الدین حسین.....فرزند بزرگ حضرت ایشاں اند.....

یعنی خواجہ جمال الدین حسین خواجہ حسام الدین احمد کے بڑے

Marfat.com

فرزند تھے، یہ زوجۂ اول بی بی فاطمہ بنت ملا مبارک ناگوری کے بطن سے تھے۔

۳۲۱/۱۰۔۱۲ .....تولد ایشان قبل از رحلت حضرت خواجہ قدس سرہ بسہ سال روی داد و چوں اکثر فرزندان آنحضرت سابقاً درصغرسن فوت شدہ بودند.....

یعنی خواجہ جمال الدین حسین کی ولادت حضرت خواجہ باقی باللہ کے وصال (۱۰۱۲ھ) سے تین سال قبل ہوئی گویا وہ ۱۰۰۹ء[۱۰۱۲۔۳] کوتولد ہوئے، ان کی ولادت سے پہلے خواجہ حسام الدین احمد کے کئی بیٹے کم سنی میں ہی فوت ہوگئے تھے، جب یہ پیدا ہوئے تو آپ انہیں حضرت خواجہ کی خدمت میں لے گئے اور عرض احوال کے بعد آپ نے طوالت عمر کی دعا دی اور ان کا نام نفحات الانس دیکھ کر رکھا۔ گویا یہ فرزند عالی قدر حضرت خواجہ کے حضور زیر تربیت رہے۔

۳۲۲/۱۶۔۱۹ .....درآں ایام بامر حضرت ایشان .....بقصد ملازمت حضرت میاں شیخ احمد قدس سرہ مصحوب انواع ریاضت و ..... درسرہند مدت پنج شش ماہ بملازمت حضرت میاں گذراندہ.....

یعنی ابتدائی تعلیم سلوک کے بعد خواجہ جمال الدین حسین خواجہ حسام الدین احمد کے حکم پر حضرت مجدد الف ثانی کی خدمت میں سرہند حاضر ہوکر فیض یاب ہوئے اور وہاں پانچ چھ ماہ قیام کیا.....

حضرت مجدد الف ثانی نے اپنے کئی مکاتیب بنام خواجہ حسام الدین احمد میں آپ کے اس فرزند کا ذکر فرمایا ہے ۱/۲۰۷ میں حضرت خواجہ باقی باللہ کے دو فرزندان گرامی خواجہ کلاں و خواجہ عبداللہ (خواجہ خرد) اور میاں جمال الدین حسین اور حضرت خواجہ کے خلفاء میاں شیخ

Marfat.com

الہ داد اور شیخ الہ دیا کے نہ پہنچنے کے بارے میں لکھا ہے۔ ۲/۲۶ میں ہے کہ خواجہ کلاں اور خواجہ جمال الدین حسین کے میاں شیخ الہ داد سے تعلیم تلقین لینے پر شرمندگی کے باعث ابھی تک وہ میرے پاس سرہند نہیں آئے ہیں۔

اسی طرح حضرت مجدد الف ثانی کے بعض مکاتیب خواجہ جمال الدین حسین کے نام ہیں۔

۲/۴۲ کا موضوع ہے در بیان انحصار نمودن صوفیہ سیر را در آفاق و انفس و.....

بارہ صفحات کا یہ طویل مکتوب تصوف وعرفان کے مسائل کا ایسا خلاصہ ہے جو صرف ایسے حضرات ہی کو لکھا جا سکتا تھا۔

۳/۵۶ بنام پیرزادہ خواجہ محمد عبداللہ (خواجہ خرد) اور خواجہ جمال الدین حسین کے نام مشترکہ طور پر صادر ہوا ہے۔ ۳/۸۱ در حل معاملہ وتعبیر واقعہ او

حضرت خواجہ کے وصال کے کچھ دن بعد خواجہ حسام الدین احمد اور حضرت مجدد الف ثانی کے مابین کسی معاملہ پر کچھ ''ملال'' پیدا ہو گیا تھا جو بعد میں دور ہو گیا، اس کے بعد آپ نے اپنے فرزند بزرگ کو تربیت کیلئے حضرت مجدد الف ثانی کی خدمت میں بھیجا تھا۔ (زبدۃ المقامات ۸۱۔۸۲)

۳۲۳/۲۔۹ .....در خلال ہمیں ایام بحکم مبالغہ وابرام عمہ' شریف خود ملازمت پادشاہ معظم .....امتیاز یافتند .....و بتدریج جد بمرتبہ بزرگوار ایشان حضرت

Marfat.com

نواب غازی خان برسانند.....

یعنی خواجہ جمال الدین حسین کو ان کے چچا خواجہ علاء الدین حسن نے بڑے مبالغہ کے ساتھ شاہی ملازمت کرنے کی ترغیب دی کیوں کہ وہ خود بھی بادشاہ جہانگیر کے ہاں منصب دار تھے۔ (تعلیقاتِ حاضر ۳۸/ ۳ وبہ بعد) ان کے کہنے پر خواجہ جمال الدین حسین جہانگیر کے پاس چلے تو گئے لیکن توجہ ان کی فقر و تجرید ہی کی طرف رہی مختلف طریقوں سے ہر قسم کی مراعات لینے سے انکار کرتے رہے، زاد المعاد ہی سے معلوم ہوتا ہے کہ انہوں نے اپنا یومیہ بھی کم کر کے صرف ۱۰ روپے قبول کیا، یہی وجہ ہے کہ کتب تاریخ میں اس نام کے کسی منصب دار کا ذکر نہیں ملتا۔

۳۲۴/ ۱۳۔۱۵.....مقابلۂ کتب فقہ و حدیث مثل مشکوٰۃ و سفر السعادت و کیمیائی سعادت وغیرھن.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کے فرزند بزرگ خواجہ جمال الدین حسین جب جہانگیر سے علیحدہ ہو کر آ گئے تو پھر خانقاہ میں ہی تلاوت و مطالعۂ کتب اور مقابلہ کتب متداولہ میں مصروف رہے، مذکورہ کتب حدیث، فقہ و اخلاق میں بہت مشہور ہیں۔

خواجہ جمال الدین حسین کو خواجہ خرد سے بھی کمال درجہ محبت تھی اور ان سے طریقۂ نقشبندیہ میں اجازت بھی حاصل تھی، خواجہ خرد کے مریدِ خاص شیخ کمال محمد سنبھلی جن پر خواجہ جمال الدین حسین ایسی شفقت فرماتے تھے جو تحریر و تقریر سے مبرا ہے لکھتے ہیں:

Marfat.com

باشیخ من (خواجہ خرد) رابطۂ اخلاص و محبتِ تمام دارد و شیخ من اجازت ارشاد طریقۂ نقشبندیہ بوی عنایت کردہ وہم شیخ من رسالہ در وحدت از خلص مصنفات خود از علم توحید نوشتہ بوی عطافرمودہ۔ لطفی وعنایتی کہ برمن دارد زیادہ از گفت ونوشت است (اسراریہ ۱۶۳)

خواجہ جمال الدین حسین کا سال وفات ہمیں معلوم نہیں ہے کتاب اسراریہ کی تکمیل ۱۰۷۳ھ تک بقیدِ حیات تھے۔

۳۲۶/۶_۷ .....شیوہ ورفتار آں نوردیدہ آفرینش نسبت بحضرت ایشاں راست مانند معاملۂ حضرت خواجہ محمد یحییٰ بحضرتِ خواجہ عالم خواجۂ احرار بود.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کا اپنے فرزند اصغر خواجہ سراج الدین محمد کے ساتھ اُسی نوعیت کی محبت والفت تھی جو حضرت خواجہ احرار کو اپنے فرزند خواجہ محمد یحییٰ کے ساتھ تھی، اگر خواجہ سراج الدین محمد چند دنوں کیلئے کہیں جاتے تو جدائی برداشت نہیں کرسکتے تھے، یا ان کے اور ان کے والد گرامی کے ساتھ کوئی معاملہ ہوتا تو آپ رشحات کی وہ فصل پڑھ کر سناتے جو خواجہ محمد یحییٰ سے متعلق ہے، رشحات میں ہے:

بغایت محبوب ومقبول آنحضرت چنانچہ در آخر حیات حضرت خواجہ راقائم مقام خود ساختند.....(۲/۵۷۹)

۳۲۶/۱۳_۱۵ درسفر آخریں کہ باکبرآباد تشریف بردند آں نوردیدۂ افرینش راہمراہ گرفتہ بودند در مدت یک سال درست کہ در دارالسلطنت مذکور توقف واقع شد.....

Marfat.com

یعنی جب آخری ایام مرض میں خواجہ حسام الدین احمد شاہ جہان کی طلبی پر اکبر آباد گئے تو اپنے اس فرزند خواجہ سراج الدین محمد کو ہمراہ لے گئے، خواجہ حسام الدین احمد ایک سال کامل وہاں مقیم رہے۔

اس سے آپ کی دہلی سے روانگی کا سال ۱۰۴۲ھ متعین کیا جا سکتا ہے اور اگلے ہی سال آپ کا اکبر آباد میں وصال ہو گیا تھا۔

خواجہ سراج الدین محمد کو شاہ جہان کی طرف سے قدر وجہ معیشت حاصل تھی، معاصر مولف کمال محمد سنبھلی کا بیان ہے کہ آپ میرے شیخ خواجہ خرد کے خاص شاگرد اور داماد تھے، لکھتے ہیں:

وی نبیسہ شیخ الہداد و بی بی دولت در علوم ظاہر و علوم باطن از مہین شاگردان شیخ من است وداماد شیخ من، عالی فطرت است وبلند ہمت امروز بسا مردم غریب ماوراء النہر وبدخشان در ظل عنایت وی بہرہ مند و مرزوقند وی معزز سلطان ست (اسراریہ ۱۶۳)

مولف نے جو رباعی نقل کی ہے وہ خواجہ سراج الدین محمد کی معلوم ہوتی ہے۔ خواجہ سراج الدین محمد کا سال وفات معلوم نہیں ہے اسرایہ کی تکمیل ۱۰۷۳ء تک بقیدِ حیات تھے۔

یہاں اسراریہ کے منقولہ جملہ کی وضاحت کر دی جائے کہ خواجہ سراج الدین حضرت خواجہ کے خلیفہ شیخ الہ دیا اور بی بی دولت کے نواسے تھے یعنی ان کی بیٹی بی بی زہری خواجہ حسام الدین احمد کے عقد میں تھیں جن سے یہ تولد ہوئے تھے۔

۳۲۹/۷-۹ .....خواجہ محمد قاسم .....خالہ زادۂ حضرت خواجہ اند.....حضرت خواجہ در

Marfat.com

ایام صغرسن بیشتر با والدۂ عزیزۂ ایشاں.....محشور بودہ اند تربیتہا و پرور شہاءِ تمام ازاں مشفقہ مہربان دیدہ.....

یعنی خواجہ محمد قاسم حضرت خواجہ باقی باللہ کی خالہ کے فرزند تھے، حضرت خواجہ کم سنی میں انہی کے ساتھ رہتے تھے اور انہوں نے آپ کی تربیت اور پرورش کی سعادت حاصل کی تھی، ایک عرصہ کے بعد جب حضرت خواجہ نے دہلی میں سکونت اختیار کر لی تو اپنی اس مہربان خالہ کو جن کا وطن کابل تھا دہلی بلا لیا وہ اپنے بیٹوں اور متعلقین سمیت دہلی آ گئیں۔

یہ بہت اہم روایت ہے جو کسی اور تذکرہ میں نہیں ملتی، یعنی حضرت خواجہ کی والدہ کی بہن بھی اس وقت تک بقید حیات تھیں بلکہ وہ حضرت خواجہ کے وصال (۱۰۱۲ھ) کے بعد فوت ہوئیں اس سے ہمارے اس قیاس کو مزید تقویت ملتی ہے کہ حضرت خواجہ کے والد گرامی نے کابل آ کر شادی کی تھی یہ خاندان کا بلی نژاد تھا یہیں حضرت خواجہ کی ۹۷۱ھ میں ولادت ہوئی تھی، زادالمعاد کے الفاظ کہ خالہ کا ''وطن کونہ'' کابل تھا، اس امر کا بین ثبوت ہے۔

۳۳۰/۷۔۸ .....اکنون مدتہاست کہ وضع سپاہگری را قباب حال خود ساختہ اند.....

یعنی خواجہ محمد قاسم نے عرصہ دراز سے فوج میں ملازمت اختیار کر لی ہے، غالباً کوئی بلند مرتبہ عہدہ پر فائز نہیں ہوں گے، اس لیے کتب تاریخ میں ان کے کارنامے درجہ نہیں ہیں۔

۳۳۰/۱۲۔۱۳.....جناب ایشان (میر سلطان منصور) از ابناءِ ملوک دیار بدخشان اند و نوعی قرابتی بحضرت ایشان ما نیز دارند.....

Marfat.com

یعنی میر سلطان منصور کے اجداد ختلان و بدخشان کے حکمران تھے ان کے والد اور دیگر افراد وہاں سے اکبر بادشاہ کے عہد میں ہندوستان چلے آئے تھے یہ حضرات امیر تیمور کی اولاد میں سے تھے، اکبر کے ہاں انہیں اعزاز و اکرام حاصل ہو گیا تھا۔
تفصیل کیلئے تعلیقاتِ حاضر (۲۸ / ۱۴) ملاحظہ کریں

ان میں سے مرزا سلیمان بن خان مرزا بن ..... بن میران شاہ بن امیر تیمور ۹۹۷ھ/۱۵۸۸ء کو لاہور میں فوت ہوا (تاریخ محمدی ۲/۴/۴۶۰) باقی افراد مختلف معزز عہدوں پر فائز رہے اور یہ گروہ ''مرزایان بدخشان'' کہلاتا تھا مآثر الامراء وغیرہ میں ان کے احوال منتشر صورت میں ملتے ہیں۔ (تعلیقات مذکورہ ۲۹ / ۱۲)

البتہ یہ بات یہاں پہلی بار بیان ہوئی ہے کہ اس خانوادۂ ملوک کی نواب غازی خان (والد خواجہ حسام الدین احمد) سے رشتہ داری تھی، کیا رشتہ تھا یہ ہمیں معلوم نہیں ہے۔

۳۳۰/۲۰، ۳۳۱/۱-۵

آں جناب (میر سلطان منصور) ..... بعضی از فتورات عہد حضرت جنت مکانی ..... خویشتن را سبک از محشر حشرات دنیا پرستان بیرون آوردہ بخدمت حضرت ایشان پیوستہ .....

یعنی ابتداء میں اپنے اجداد کی طرح میر سلطان منصور بھی سلطنت سے وابستہ رہے اور پھر عہد اکبری و جہانگیری کے فتورات اور مسلمانان ہندو مزاج کی صحبت سے دل برداشتہ ہو کر ان سے الگ ہو گئے اور خواجہ حسام الدین احمد سے روحانی وابستگی اختیار کر لی۔ (رک مقدمہ

Marfat.com

کتاب ہذا)

۳۳۱/۸۔۱۱ .....زبان مدحت وتوصیف.....حضرت میاں شیخ احمد قدس سرہ کشودند و ترغیب وتشویق تمام فرمودہ آں جناب را بخدمت حضرت میاں قدس سرہ فرستادند.....

یعنی جب میر سلطان منصور نے خواجہ حسام الدین احمد سے تعلیم طریقہ کی درخواست کی تو انہوں نے حضرت مجدد الف ثانی کی تعریف و توصیف میں بہت کچھ کہہ کر انہیں خود سرہند بھیجا جہاں انہیں بہت روحانی فوائد حاصل ہوئے، حضرت مجدد الف ثانی کے احوال پر دو معاصر تذکروں زبدۃ المقامات اور حضرات القدس میں میر منصور کے سرہند حاضر ہوکر فیض یاب ہونے کا ذکر نہیں ملتا البتہ مکتوبات حضرت مجدد الف ثانی میں ایک مکتوب الیہ میر منصور بیگ ہیں جن کے نام مکاتیب سے اندازہ ہوتا ہے کہ وہ یہی بزرگ ہیں:

۳/۵۶/۳۹۸ سے جو خواجہ خرد اور خواجہ جمال الدین حسین بن خواجہ حسام الدین احمد کے نام سے لکھا ہے کہ از میر منصور بیگ چہ گوید کہ ہمیشہ آرزوئے صحبت دارند واز قوت بفعل نمی آرند.....

اس کے علاوہ میر منصور کے نام آپ کے مندرجہ ذیل مکاتیب ہیں:

۳/۶۳، ۶۷، ۱۲۰

آخری مکتوب میں ان کے ملازمت ترک کر کے گوشہ نشینی اختیار کرنے پر تحسین فرمائی ہے، اسی خط میں خواجہ خرد کے سرہند سے دہلی واپس جانے اور بھرپور روحانی فوائد حاصل ہونے کا ذکر فرمایا ہے، جو اس امر پر شاہد ہے کہ ان میر منصور بیگ کا تعلق اسی درگاہِ حضرت خواجہ

Marfat.com

باقی باللہ (دہلی) سے تھا۔

زادالمعاد ہی میں (لاحقہ قسم اول خاتمہ) میں حضرت خواجہ کے سمرقند سے خلافت یاب ہوکر واپس آنے کا انتظار کرنے والے افراد کی فہرست میں مرزا منصور بیگ ولد مہدی خان کا نام بھی درج ہے، جس سے اندازہ ہوتا ہے کہ وہ اس حلقہ کے قدیم اوراولین افراد میں سے تھے۔

۲۰/۳۳۱، ۱/۲۳۲

چوں یادایشان درخاطر پادشاہ مبرور حضرت جنت مکانی مخطور بود بعنایت والتفات ایشان راطلبیدہ.....

یعنی میر سلطان منصور جہانگیر بادشاہ کو جب یاد آئے تو اس نے انہیں بلا بھیجا اوراعزازات سے نوازا، توزک جہانگیری میں اس نام کی کسی شخصیت کا ذکر نہیں ہے، ایک منصور خان کا چند مرتبہ نام آیا ہے جس سے یہ اندازہ نہیں ہوتا کہ یہ زیر نظر شخصیت ہیں۔

۱۰۳۵ھ/۱۶۲۶ء کے واقعات کے تحت مہابت خان کی بغاوت کے سلسلہ میں جہانگیر کی میر منصور بدخشی سے ترکی میں گفتگو کا ذکر ملتا ہے (توزک ۴۸۷) ممکن ہے کہ اس سے مراد یہی میر منصور بیگ ہوں۔

۵/۳۳۲۔۱۰..... حضرت ایشاں می فرمودند کہ درعہد آں پادشاہ مبرور (جہانگیر) قریب بدآنچہ ازحضرت قاضی اسلم ومولوی میر محمد فاضل ..... نفع وتقویۃ بدین واسلام میرسید واز آں جناب نیز بظہور می آمد..... درحقیقت شیخ الاسلام آن عرصہ جناب میر بودند.....

Marfat.com

یعنی جہانگیر کے عہد میں دین اسلام کو جو تقویت قاضی اسلم ہروی اور قاضی مولوی میر محمد فاضل سے ہوئی وہ قابل توجہ ہے اور اس عہد میں شریعت کی ترویج کیلئے جو کام میر منصور نے کیا حقیقت میں وہی شیخ الاسلام ہیں۔

قاضی اسلم ہروی کے حالات اسی لاحقہ میں ملاحظہ کریں، انہوں نے اہل اسلام کی ہمہ وقت پشت پناہی کی (طبقات شاہ جہانی ۱۰/ ۳۶)

مولانا محمد فاضل بدخشی اپنے عہد کے اکابر علماء میں سے تھے اور حضرت خواجہ باقی باللہ کے مرشد مولانا خواجگی امکنگی کے مرید خاص بھی تھے۔ (طبقات شاہ جہانی ۱۰/ ۳۶) وہ عین القضاۃ ہمدانی کی اولاد میں سے تھے، لاہور میں سکونت اختیار کرلی تھی، جہانگیر نے انہیں پنجاب کی صدارت پر متعین کیا پھر میر عدل عسکر بنا دیا.....شاہ جہان کے ابتدائی عہد میں ملازمت سے علیحدگی اختیار کرلی اور لاہور میں درس وتدریس کا آغاز کردیا۔ ۱۰۵۰ھ/ ۱۶۴۰ء کو فوت ہوئے (مراۃ العالم ۲/ ۲۴۰) (رک مقدمۂ کتاب حاضر)، میر منصور حج کیلئے گئے تھے وہیں مکہ مکرمہ میں دفن ہیں (مکتوبات معصومیہ ۳/ ۷۰/ ۱۱۳۔ ۱۱۴)

۱۸/۳۳۳ .....(خواجہ محمد افضل) از اقرباء قریبہ حضرت ایشانند.....

یعنی خواجہ محمد افضل خواجہ حسام الدین احمد کے قریبی رشتہ داروں میں سے تھے۔

اس وقت تک ہمارے پاس اس امر کی شہادت کیلئے کوئی شواہد نہیں ہیں کہ خواجہ محمد افضل کا خواجہ حسام الدین احمد کے ساتھ نسبی طور پر

Marfat.com

کیا تعلق تھا؟ ایک افضل محمد بن شیخ یوسف تمیمی انصاری آپ کے ہم زلف تھے یعنی ملا مبارک ناگوری کی ایک بیٹی سے ان کا نکاح ہوا تھا لیکن وہ تو بہت پہلے ۱۰۰۳ھ/ ۱۵۹۴ء کو فوت ہو گئے تھے (تاریخ محمدی ۲/۴/۲۵)

اس لئے اس افضل محمد اور خواجہ محمد فضل میں کوئی مناسبت نہیں ہوسکتی موخر الذکر زادالمعاد کی تالیف کے دوران (۱۰۴۴ھ) بقید حیات تھے، ان کے نام کے ساتھ ''دامت برکاتہ'' کا دعائیہ جملہ بھی اس کی شہادت دیتا ہے، افضل محمد کے فرزند عبدالصمد نے ابوالفضل کے انشاء مرتبت کئے تھے اور صوفیہ کا ایک تذکرہ اخبار الاصفیاء بھی تالیف تھا۔

۳۳۴/۴۔۷.....شرح ملا.....بمطول وشرح شمسیہ ----- بہدایہ وتلویح

یہ تمام درسی کتب ہیں جو اس وقت مدارس اسلامیہ پاکستان وہند میں رائج تھیں شرح ملا جامی سے تلویح تک سب کتب معروف اور متداول ہیں۔

۳۳۵/۵۔۶ .....حضرت ایشاں علیۃ التحیۃ والرضوان جناب ایشاں را نیز بملازمت .....حضرت میاں جیو.....فرستادند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد نے خواجہ محمد افضل کو تعلیم وتربیت کیلئے حضرت مجدد الف ثانی کی خدمت میں سرہند بھیجا۔

ایسا معلوم ہوتا ہے کہ ابتداء میں انہیں کچھ تردد رہا، خود حضرت مجدد الف ثانی اپنے ایک مکتوب بنام خواجہ خرد اور خواجہ جمال الدین حسین بن خواجہ حسام الدین احمد میں یہ گلہ فرماتے ہیں:

Marfat.com

خواجہ محمد افضل کا کیا گلہ کروں وہ تو تم دونوں سے زیادہ دوستی کے معاملہ میں بہت دور ہیں بلکہ ہماری دوستی سے ہراساں ہیں۔ (مکتوبات ۵۶/۳)

حضرت مجدد الف ثانیؒ کا ایک مکتوب بھی مولانا محمد افضل کے نام ہے جس کا موضوع ہے: دربیان معنی آنکہ گفتہ اند دران حضرت ذوق یافت ست نہ یافت و در تحقیق اندراج النہایۃ فی البدایۃ کہ خاصۂ این طریقہ است و بیان افضلیت این طریقہ بر طرق دیگر (مکتوبات ۴۳/۲)

۳۳۵/۱۱۔۱۳ ..... درعہد..... پادشاہ دین پناہ..... بخدمت خطر قضاء دارالسلطنت نامزد گشتہ .....

یعنی شاہ جہان بادشاہ نے خواجہ محمد افضل کو اکبر آباد طلب کر کے انہیں دارالسلطنت میں قاضی کے عہدہ پر فائز کیا۔

افسوس کہ ہمارے پاس اس امر کی توضیح کیلئے مآخذ نہیں ہیں کہ وہ کب اور کتنا عرصہ قاضی رہے، ڈاکٹر اطہر علی کے مرتبہ گوشواروں سے بھی ہمیں اس نام کے کسی قاضی کا علم نہیں ہو سکا۔

Ather Ali : Apparatus of Empire,

خواجہ محمد افضل حضرت خواجہ محمد معصوم سرہندی سے بھی عقیدت کامل رکھتے تھے اور انہیں حضرات صاحبزادگان سرہند سے قلبی تعلق تھا، حضرت خواجہ شاہ محمد یحییٰ بن حضرت مجدد الف ثانی کا مکتوب لے کر آپ دہلی سے سرہند حاضر ہوئے تھے اور حضرت خواجہ محمد معصوم کی خدمت میں پیش کیا تھا (مکتوبات معصومیہ: ۲/ ۱۱۸)

Marfat.com

خواجہ محمد افضل کو خواجہ محمد عبیداللہ ملقب بہ مروج الشریعت بن حضرت خواجہ محمد معصوم سرہندی کی خدمت میں بھی ارادت کامل تھی انہیں خواجہ عبیداللہ کی طرف سے خلافت ''بطریق سفارت'' بھی حاصل تھی جو انہوں نے خود اپنے ایک مکتوب ۳۱ میں انہیں لکھ کر بھیجی تھی (خزینۃ المعارف:۵۲)

اس کے علاوہ خواجہ عبیداللہ کے ایک اور مکتوب سے ان کے سفر حرمین الشریفین کے ارادہ کا بھی علم ہوتا ہے (ایضاً ۲۹/۵۰) غالباً خواجہ محمد افضل کا یہ سفر انہی حضرات کے ہمراہ ۱۰۶۷ھ/۱۶۵۶ء میں ہوا ہوگا.....

خواجہ محمد افضل کو جو اجازت وخلافت ملی تھی وہ ''بطریق سفارت'' تھی، خلافت کا یہ سلسلہ حضرت خواجہ محمد معصوم سرہندی نے جاری کیا تھا آپ نے اپنے چار خلفاء کو اورنگ زیب عالمگیر کی تربیت کیلئے جو خلافت مقیدہ دی تھی اسے سفارت کا درجہ بھی حاصل تھا (مقامات معصومی ۱/۱۶۷۔۱۷۳) اس سلسلہ کو آگے بڑھاتے ہوئے آپ کے صاحبزادہ خواجہ عبیداللہ نے انہی اسی خلافت کے اہل قرار دیا تھا کیوں کہ وہ شاہ جہان کی طلبی پر آگرہ میں جاکر وہاں کے قاضی مقرر ہوئے تھے (زادالمعاد ۲۸۰/۱۰/۱۷) گویا وہ خدمت قضا کے ساتھ اصلاح احوال اور ترویج شریعت کا فریضہ بھی انجام دیتے تھے۔

۳۳۶/۱۷۔۱۸..... مخدوم معظم مولانا محمد یوسف مرغینانی اند کہ حضرت ایشانِ ما پارۂ وقتی بہ نزد مخدوم معظم چیزی خواندہ اند.....

یعنی مولانا محمد دوست کے والد مولانا محمد یوسف مرغینانی حضرت

Marfat.com

خواجہ کے اکمل اصحاب میں سے تھے، خواجہ حسام الدین احمد نے ان سے کچھ پڑھا بھی تھا، پھر حضرت خواجہ کے حکم پر وہ حضرت مجدد الف ثانی کی خدمت میں حاضر ہوئے تھے اور وہیں سرہند میں ہی انتقال کیا.....

زبدۃ المقامات (ص ۳۶۷) میں مولانا یوسف سمرقندی نام کے حضرت مجدد الف ثانی کے ایک خلیفہ کے جو احوال درج ہیں وہ یہی مولانا محمد یوسف مرغینانی معلوم ہوئے ہیں، مرغینان ماوراء النہر میں فرغانہ کے قریب واقع ہے، فقہ حنفی کی مشہور کتاب الہدایہ کے مولف شیخ الاسلام برہان الدین علی مرغینانی (ف ۵۹۳ھ/ ۱۱۹۷ء) کا تعلق بھی اسی علاقہ سے تھا، سمرقند اور مرغینان انہی علاقوں میں سے ہیں سمرقندی کی زیادہ شہرت کے باعث قیاس ہے کہ مولانا محمد یوسف کو زبدۃ المقامات میں مرغینانی کی بجائے سمرقندی لکھ دیا گیا ہوگا، البتہ زبدۃ المقامات کے مولف کا یہ بیان کہ مولانا حضرت خواجہ کے وصال کے بعد حضرت مجدد الف ثانی سے منسلک ہوئے تھے اور صاحب زاد المعاد کی اطلاع کہ خود حضرت خواجہ کے حکم پر وہ حضرت مجدد الف ثانی کی خدمت میں آئے قدرے تضاد ہے تاہم دونوں مولف معاصر ہیں ان کے بیان کو ترجیح دینے کے ذرائع اب مفقود ہیں۔

حضرت مجدد الف ثانی کا ایک مکتوب (۱/ ۵۷) شیخ محمد یوسف کے نام ہے جہاں ان کے نام کے ساتھ کوئی نسبت درج نہیں ہے، جس سے معلوم ہوتا ہے کہ بزرگی ان کے خاندان میں موروثی تھی حضرت مجدد الف ثانی نے انہیں دعا دی ہے کہ اللہ تعالیٰ انہیں اپنے بزرگوں

Marfat.com

کے طریقہ پر قائم رہتے ہوئے شریعت کا پابند رکھے.....

۳۳۷/۷۔۸ .....مولانا دوست محمد نیز درعہد حضرت خواجۂ آفاق قدس سرہ بہفت ہشت سالگی رسیدہ بودند.....

یعنی خواجہ مولانا محمد دوست بن مولانا محمد یوسف مرغینانی حضرت خواجہ باقی باللہ کے حین حیات صرف سات آٹھ سال کے تھے، خود حضرت خواجہ نے تربیت کا آغاز فرمایا، حضرت خواجہ ۱۰۰۷ھ/۱۵۹۸ء کو سمرقند سے خلافت یاب ہوکر دہلی تشریف لائے مولانا محمد دوست انہی ایام میں آپ کی خدمت میں حاضر ہوئے ہوں گے یعنی ان کی ولادت حدود.....۹۹۹ھ=(۱۰۰۷۔۸) کو ہوئی ہوگی۔

۳۳۸/۹۔۱۰ .....آنحضرت لطف فرمودہ رسالہ والدیہ رابایشان عنایت کردہ اند.....

یعنی خواجہ حسام الدین احمد نے مولانا محمد دوست کو رسالہ والدیہ عنایت کیا کہ اسے پڑھیں اور اس کے مطابق عمل کریں۔

رسالہ والدیہ حضرت خواجہ احرار کی تالیف ہے۔ متعدد مرتبہ طبع ہو چکا ہے، تفصیل کے لئے دیکھئے:

احوال وسخنان خواجہ عبیداللہ احرار مولفہ عارف نوشاہی ص ۸۰۔ ۸۴

۳۳۹/۱ ازاعاظم سادات بقعۂ منورہ انروہہ اند.....

مولف نے میر سید ابراہیم کے اجداد کے نام تک نہیں لکھے اس لیے تفصیلات معلوم نہیں ہیں۔

۳۳۹/۳۔۸ .....ازاوایل عہد ..... اکبر پادشاہ دولتہاء صوری بخاندانِ ایشان راہ یافت .....بسی از معضلات امور سلطنت رابدست و بازوی شجاعت وقوت بہ نیروی بسالت می بخشیدند.....

Marfat.com

یعنی میر سید ابراہیم کے اجداد کو اکبر بادشاہ کے ابتدائی عہد میں معزز عہدے ملے اور انہوں نے اہم فوجی مہمات میں شرکت کر کے سلطنت مغلیہ کو استحکام بخشا۔

چونکہ مولف زادالمعاد نے ان کے اجداد کے نام ہی نہیں لکھے اور کسی دوسرے ذریعہ سے ہمیں معلوم بھی نہیں ہو سکے اس لیے اس کی تفصیلات سے ہم واقف نہیں ہیں۔

۳۴۰/۹۔۱۰ .....اکنون من عنایت آنحضرت صاحبِ احول واخلاق پسندیدہ اند.....

یعنی میر سید ابراہیم ان دنوں خواجہ حسام الدین احمد کی عنایت سے پسندیدہ اخلاق کے مالک ہیں گویا وہ زادالمعاد کی تالیف ۱۰۴۴ھ تک بقید حیات تھے۔

میر سید ابراہیم امروہوی، حضرت خواجہ حسام الدین احمد کے تربیت یافتہ مرید تھے۔ ایک میر سید ابراہیم حسین بن حسینی کلابی بھی تھے جو آپ کے داماد اور ان سے مختلف شخصیت تھے، ان کے احوال کتاب حاضر کے مقدمہ میں ملاحظہ کریں

۳۴۰/۱۴۔۱۵ .....آنکہ زادۂ حضرت ایشاں بودہ و والدین او در خدمت حضرت خان و حضرت ایشاں مصدر خدمات پسندیدہ گشتہ بودند

یعنی خوش حال بیگ خواجہ حسام الدین احمد کے پروردہ تھے ان کے والدین نے نواب غازی خان بدخشی (والدِ خواجہ حسام الدین احمد) کی خدمت کی تھی یعنی ان کے زمانہ امارت میں ان کے ملازم تھے، غالباً یہ ان کے ہمراہ بدخشان سے ہندوستان آئے ہوں گے۔

۳۴۱/۸۔۹ ..... در چند روز ازاں عالم رحلت کردہ.....

Marfat.com

یعنی خواجہ حسام الدین احمد کے مرید خوش حال بیگ کا انتقال آپ کے حین حیات ۱۰۴۳ھ سے پہلے ہی ہو گیا تھا۔

تاریخ محمدی (۲/۴/۳۳۸) میں ایک خوش حال بیگ کا ذکر آیا ہے جسے ۹۷۴ھ/۱۵۶۶ء کو قتل کر دیا گیا تھا یقیناً یہ ان سے مختلف شخصیت تھی۔

۱۶/۳۴۱ ..... خواجہ محمد افضل.....

رک تعلیقات ہذا (۱۸/۳۳۳)

۳۴۲/۱۰۔۱۱ .....مولانا محمد حیدر کشمیری .....کہ از اقرباء قریبۂ مادری برادر اعز اکمل خواجہ محمد عبداللہ.....

یعنی مولنا محمد حیدر کشمیری خواجہ خرد بن حضرت خواجہ کی والدہ کے قریبی رشتہ دار تھے، وہ اس طرح کہ مولانا محمد کشمیری کی بیٹی کے بطن سے تھے اسی بیٹی کی بیٹی سے جو دختر تولد ہوئیں وہ حضرت خواجہ کی زوجۂ محترمہ تھیں، شجرۂ تعلیقات حاضر میں ملاحظہ کریں۔(۲۰/۲۸۱)

مولانا حیدر کشمیری کے متعلق معاصر بیان ہے کہ انہوں نے علم حدیث حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی کی خدمت میں رہ کر حاصل کیا۔ اجازت لے کر کشمیر گئے اور وہاں درس وتدریس میں مصروف ہیں۔ (طبقات شاہ جہانی ۱۰/ ۴۶، نزہۃ الخواطر ۵/ ۱۳۹) یہ شخصیت یعنی مولانا حیدر بن فیروز کشمیری اول الذکر مولانا محمد حیدر کشمیری سے مختلف ہیں کیونکہ زادالمعاد کے بیان کے مطابق یہ کشمیر نہیں گئے تھے بلکہ خانقاہ حضرت خواجہ میں ہی درس وتدریس میں مصروف رہے۔

۳۴۳/۳۔۵ .....میاں شیخ محمد حارث.....ولد شیخ.....تاج الدین

Marfat.com

یعنی حضرت خواجہ کے خلیفہ شیخ تاج الدین سنبھلی کے فرزند شیخ محمد حارث عرب سے اپنے والد کے حکم پر دہلی آئے اور خواجہ حسام الدین احمد کی خدمت میں چند سال رہ کر علوم اور فضائل کا کسب کیا اور پھر واپس مکہ مکرمہ چلے گئے۔

معاصر مولف شیخ کمال محمد سنبھلی جنہوں نے شیخ محمد حارث کو کئی بار دیکھا بھی تھا لکھتے ہیں:

نسبت با پدر خود درست می کند.....روزی در اوائل من با پدر خود (سید لعل) بوی شدم.....نشستہ بود..... پدر من آں روز بہ جمعی از دوستان راتعریف وی ایں عبارت گفتہ کہ امروز انسانی دیدہ ام بر ہیت فرشتہ پس اذاں بسا لہای دراز اول جلوس بادشاہ صاحب قران ثانی (شاہ جہان) ومن در ملازمت شیخ خود (خواجہ خرد) آمدوی داشتم در اکبر آباد روزی یکی آمد بلباس لشکریان قیاس در بر وشمشیری در کمر ساعتی نشست وبرخاست.....منصبی نیک یافتہ بجا گیر خود رفتہ وآنجا کار ہا وشجاعت بجا آورد.....بادشاہ..... پدروی کہ نیک معتقد بودہ است..... گویند خواجہ ابرار (خواجہ حسام الدین احمد) بہ محمد حارث گفت کہ امروز پدر تو در دیار عرب شیخی است مقتدیٰ چرا نہ پیش اوروی ومعزز شوی اوی رفت بمکہ و با پدر صحبت داشت.....پس ازاں از پدر جدا شدہ بحجاز برفت وآں جابر فت از دنیا پیش از پدر بہ پنج روزی درسال ہزار و پنجاہ و یک وقبروی در زمین حجاز است، دراوائل شیخ مرا باوی مراسلات بودہ است (اسرار یہ

Marfat.com

۳۵۳۔۳۵۴)

اس اقتباس سے مندرجہ ذیل نتائج اخذ ہوتے ہیں:

(۱) شیخ محمد حارث خواجہ حسام الدین احمد کے پاس دہلی آنے سے پہلے اپنے شیخ تاج الدین سنبھلی کی خدمت میں سلوک کی ابتدائی تعلیم حاصل کر چکے تھے۔

(۲) مولف اسرایہ نے انہیں اپنے والد سید لعل کے پاس دیکھا تھا۔

(۳) اول جلوس شاہ جہانی ۱۰۳۷ھ/ ۱۶۲۸ء کو مولف نے انہیں اکبر آباد میں دیکھا تھا جو ملازم پیشہ اور سپاہیانہ وضع کے ساتھ خواجہ خرد کے پاس آئے تھے۔

(۴) شاہ جہان نے انہیں جاگیر اور منصب دیا تھا، بادشاہ ان کے والد کا بھی معتقد تھا۔ (احوالِ شیخ تاج الدین ملاحظہ کریں)

(۵) خواجہ حسام الدین احمد نے جب انہیں اپنے والد کی صحبت اختیار کرنے کیلئے کہا تو وہ واپس مکہ چلے گئے۔

(۶) مکہ سے اپنے والد سے رخصت لے کر حجاز گئے تو وہیں اپنے والد کی وفات ۱۰۵۱ھ سے پانچ روز قبل فوت ہو کر دفن ہوئے۔

ان کے والد شیخ تاج الدین سنبھلی نے مکہ مکرمہ میں ۱۸۔ جمادی الاول ۱۰۵۱ھ کو انتقال کیا۔ (اسرار یہ ۳۶)

اس اعتبار سے ان کے فرزند ۱۳۔ جمادی الاول کو فوت ہوئے۔

ہم نے مولف اسرار یہ شیخ کمال محمد سنبھلی کے درج کردہ تاریخِ وسال وصال کو ان کے ہم وطن اور معاصر ہونے کی وجہ سے ترجیح دی

Marfat.com

ہے حالانکہ خلاصۃ الاثر (۱/۴۷۰) میں سال وفات ۱۸ جمادی الاول ۱۰۵۰ھ دیا ہے یعنی ایک سال کا فرق ہے۔

شیخ محمد حارث کے ایک بھائی شیخ محمد معاذ بھی تھے، جو مکہ مکرمہ میں تولد ہوئے، ۱۰۶۰ھ کو ہندوستان آئے، شاہ جہان کو تحائف دیئے، وہ اپنے وطن سنبھل بھی گئے تھے مولف اسراریہ نے انہیں وہاں دیکھا تھا، ایک روز وہ دہلی آئے اور خواجہ خرد بن حضرت خواجہ باقی باللہ سے ملے اور اپنا حال بیان کیا تھا۔ (اسراریہ ۳۵۵)

۳۴۳/۱۰ .....میاں شیخ احمد طغائی حضرت مخدوم زادہ.....حضرت سراج الدین محمد.....

یعنی شیخ احمد خواجہ حسام الدین احمد کے برادر نسبتی اور مخدومزادہ خواجہ سراج الدین محمد کے ماموں تھے ان کی والدہ بی بی زہری خواجہ حسام الدین احمد کی دوسری زوجۂ محترمہ اور بی بی دولت کی بیٹی تھیں جو حضرت خواجہ باقی باللہ کی تربیت یافتہ اور خواتین کی روحانی تربیت کیلئے متعین تھیں (تعلیقاتِ ۲۲۹/۱۵۔۱۷)

۳۴۳/۱۶۔۱۷.....اخوی میر محمد صادق.....ولد خواجہ محمد قلیج طغائی زادہ این فقیر است

یعنی میر محمد صادق بن خواجہ محمد قلیج خان مولف (خواجہ کلاں) کے ماموں خواجہ محمد قلیج خان کے فرزند تھے، شجرۂ انہی تعلیقات میں ملاحظہ کریں۔

۳۴۴/۲۔۳ ..... پسر دیگر خواجہ محمد قلیج اعنی حافظ عنایت اللہ نیز در ملازمت آنحضرت

یعنی خواجہ محمد قلیج خان کے دوسرے فرزند حافظ عنایت اللہ بھی خواجہ حسام الدین احمد کے تربیتِ یافتہ تھے۔ ملاحظہ ہو شجرہ

Marfat.com

۳۴۴/۶۔۷ .....پیر محمد صدیق ولد خواجہ محمد صادق، طغائی زادۂ برادر گرامی فقیر اند.....

یعنی مولف کے برادر اصغر خواجہ خرد کے مامون خواجہ محمد صادق ہمدانی کشمیری کے فرزند خواجہ محمد صدیق تھے جن کی پرورش اور تعلیم وتربیت خواجہ حسام الدین احمد نے کی تھی، ۱۰۷۱ھ/۱۶۶۰ء کو فوت ہوئے (تعلیقاتِ حاضر ۲۸۱/۲۰)

۳۴۴/۱۲۔۱۳ .....میاں محمد قلی ولد.....میاں شیخ رستم.....

یعنی حضرت خواجہ کے خلیفہ میاں شیخ رستم کے فرزند میاں محمد قلی نے کم سنی سے ہی خواجہ حسام الدین احمد سے منسلک ہو کر تربیت حاصل کی، حالات کیلئے دیکھئے تعلیقات ہذا

شیخ احمد گجراتی تربیت یافتہ بی بی قطب (تعلیقات حاضر ۲۶۱/ ۱۴۔۱۸) کی بیٹی بی بی قطب کے انہی فرزند میاں محمد قلی کے نکاح میں تھی (زادالمعاد ۲۸۸/۱۶)

خواجہ صوفی محمد بن خواجۂ بزرگ، یہاں خواجۂ بزرگ سے مراد مخدوم اعظم شیخ حسین خوارزمی (ف ۹۵۸ھ) ہیں۔ (رک زادالمعاد کلمات ۲۰۲)

۳۴۵/۲۔۳ ..... میاں محمد باقر ولد میاں شیخ طاہر فیروز آبادی.....

میاں محمد باقر کے والد میاں شیخ طاہر فیروز آبادی بن مولانا شیخ مبارک کم سنی میں حضرت خواجہ کی خدمت میں آئے اور خواجہ حسام الدین احمد سے سلوک کی تعلیم حاصل کی، حالات کیلئے ملاحظہ زادالمعاد (۲۹۸)

۳۴۸/۱۳۔۱۴.....صلبیہ ایشان (شیخ احمد گجراتی) در حبالہ نبیرۂ حضرت بی بی (قطب)

Marfat.com

میاں محمد قلی است..... (تعلیقاتِ حاضر ۲۸۸/۶۔۱۲)

۳۴۸/۱۶۔۱۷..... بعد از رحلت حضرت ایشان..... یک سال و چند ماہ رحلت نمودند یعنی شیخ احمد گجراتی نے خواجہ حسام الدین احمد کے وصال یکم صفر ۱۰۴۳ھ کے ایک سال چند ماہ بعد وفات پائی یعنی حدود ۱۰۴۴ھ کو فوت ہوئے۔

۳۴۸/۱۸۔۱۹..... میاں شیخ ولی محمد از اولاد شیخ صوفی بدہنی.....

حضرت خواجہ نظام الدین اولیاء اور حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلی شیخ صوفی بدہنی کی روحانیت کی تعریف کیا کرتے تھے، چنگیزیوں نے دہلی پر حملہ کے دوران حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی اور شیخ صوفی بدہنی کو گرفتار کرلیا تھا، جب قیدیوں کو شدید بھوک و پیاس لگی تو خواجہ قطب الدین نے انہیں نان (کاک) دیا اور شیخ صوفی نے پانی کے کوزے دیئے ہندی زبان میں کوزہ کو بدھن کہتے ہیں اسی کرامت کے باعث خواجہ قطب الدین کاکی معروف ہوئے اور شیخ صوفی بدہنی کہلائے (اخبار الاخیار ۱۵۰۔۱۵۱) صوفی بدہنی کیتھل کے باشندے تھے سال وفات معلوم نہیں ہے (گلزار ابرار ۶۷)

۳۴۸/۲۰..... مثل میاں شیخ ولی محمد ولد امجد حضرت شیخ عبدالواحد اجودھنی علیہ الرحمۃ کہ.....

یعنی حضرت خواجہ کے خلیفہ میاں شیخ عبدالواحد اجودھنی (تعلیقاتِ حاضر ۲۰۰/۲۔۵) نے خواجہ حسام الدین احمد کی خدمت میں رہ کر تعلیم و تربیت حاصل کی تھی، مولف نے وضاحت کی ہے کہ حضرت خواجہ کے وصال (۱۰۱۲ھ) کے بعد خواجہ حسام الدین احمد نے شیخ عبدالواحد

Marfat.com

اجودھنی کی اولاد کو خاص عزت واحترام دیا تھا (زادالمعاد ص ۲۳۸)

۳۵۱/۱۔۳ ..... میاں محمد یوسف برادرزادہ وداماد حضرت میاں شیخ الہ داد.....درسن پانزدہ شانزدہ سالگی از قصبہ انبروہہ کہ وطن ایشاں است بدہلی رسیدہ.....

یعنی حضرت خواجہ کے خلیفہ میاں شیخ الہ داد امروہوی (ف ۱۰۵۱ھ/۱۶۴۱ء) [اسرایہ ۴۳، تاریخ امروہہ ۲/۱۷، طبقات شاہ جہانی ۱۰/۱۸] کے بھانجے اور داماد میاں شیخ محمد یوسف نے بھی خواجہ حسام الدین احمد کی خدمت میں رہ کر تعلیم وتربیت حاصل کی تھی۔

۱۲/۳۵۲ احقر عبیداللہ عبیداللہ الزاہدی الاحراری.....

یعنی مولف کتاب حاضر زادالمعاد حضرت عبیداللہ ملقب بہ خواجہ کلاں نے اپنی دو نسبتیں زاہدی اور احراری لکھی ہیں۔

زاہدی نسبت ہے مولانا محمد زاہد وخشی کی طرف، حصار کے مضافات میں ایک موضع وخش ہے جسے وخشوار بھی کہتے ہیں۔ (نسمات القدس ۲۷۴) موصوف مولانا یعقوب چرخی کے قریبی عزیزوں میں سے تھے، پھر حضرت خواجہ احرار کی خدمت میں رہ کر سلوک کی تکمیل کی، چونکہ حضرات نقشبندیہ کا سلسلۂ ارادت مولانا محمد زاہد وخشی کے ذریعہ خواجہ احرار سے واصل ہوتا ہے، اس لیے مولف نے اپنی نسبت ''زاہدی'' لکھی۔

دوسری نسبت احراری، مشہور نقشبندی بزرگ حضرت خواجہ عبیداللہ احرار سے ہے مولف کا نام بھی انہی کے نام پر عبیداللہ رکھا گیا تھا۔

۱۳/۳۵۲ ..... قابل الدفع جسد مطہر حضرت خواجہ است.....

Marfat.com

یعنی مولف حضرت باقی باللہ کے فرزند گرامی تھے۔

۳۵۲/۱۴ ..... درحین رحلت آن عالی حضرت دوسالہ وچہار ماہ وشش روزہ بودہ

یعنی خواجہ کلاں حضرت خواجہ کے وصال (۱۰۱۲ھ) کے وقت دوسال چار ماہ اور چھ یوم کے تھے۔

خود حضرت خواجہ نے اپنے دونوں صاحبزادوں کی ولادت (۱۰۱۰ھ) کے موقع پر قطعۂ تاریخ ولادت لکھا تھا، فرماتے ہیں:

مابین ظہور آں دو گوہر بگذشتہ چہار ماہ و اکثر
آں گشتہ دریں خرابہ منزل روز یکم از ربیع الاول

(کلیات خواجہ باقی باللہ ص ۲۴۴)

یعنی خواجہ کلاں یکم ربیع الاول کو تولد ہوئے اور اسی سال (۱۰۱۰ھ) حضرت خواجہ کی دوسری زوجۂ محترمہ کے بطن سے حضرت محمد عبداللہ ملقب بہ خواجہ خرد کی ولادت ۶ رجب کو ہوئی اس اعتبار سے ٹھیک چار ماہ کا وقفہ ہے چھ یوم کا علم زادالمعاد سے ہوتا ہے۔

۳۵۳/۳ ..... والدۂ ماجدۂ ایں مسکین.....

حضرت خواجہ کلاں کی والدہ محترمہ یعنی حضرت خواجہ کی زوجۂ اول جو نواب محمد جان مدعو بہ خلج بہادر کی بیٹی اور نواب قلیج خان کی بہن تھیں۔

۳۵۵/۱-۴ .....خواجہ محمد عبداللہ و حضرت مخدومزادہ بزرگ خواجہ جمال الدین حسین بشرف تلقین و اخذ طریقہ از قطب المحققین حضرت میاں شیخ احمد و حضرت میاں شیخ الہ داد مشرف شدند.....

Marfat.com

یعنی ابتدائی سلوک کی تحصیل کے بعد خواجہ حسام الدین احمد نے مجھے، میرے چھوٹے بھائی خواجہ خرد اور اپنے بڑے فرزند خواجہ جمال الدین حسین کو مزید تعلیم سلوک و تکمیل کیلئے حضرت مجدد الف ثانی اور میاں شیخ الہ داد کی خدمت میں بھیجا۔

حضرت مجدد الف ثانی کے کئی مکاتیب خواجہ کلاں کے نام ہیں (رک مقدمۂ کتاب حاضر، احوالِ مولف)

۶/۳۶۰ .....تمت رسالہ فی.....من شہر رمضان المبارک احدی یوماً سنہ اربعہ و اربعین بعد الالف.....

یعنی کتاب حاضر زاد المعاد یکم رمضان المبارک ۱۰۴۴ھ کو مکمل ہوئی۔ (رک مقدمۂ کتاب ہذا)

Marfat.com

مآخذ مقدمہ وتعلیقات

مخطوطات

آدم بنوڑی، شیخ: خلاصۃ المعارف، مملوکہ جناب خلیل الرحمن داؤدی، لاہور
بدرالدین سرہندی، شیخ: حضرات القدس، جلد اول، عجائب گھر، لاہور
ایضاً: سنوات الاتقیا، کتابخانہ درگاہ خواجہ غلام محی الدین قصوری، قصور
توکل بیگ: نسخہ احوال شاہی، کتابخانہ برٹش میوزیم، لندن، ۱۳۰/۳۲۰۳
خواجہ خرد (عبداللہ) شرح رباعیات، کتابخانہ خانقاہ شاہ ابوالخیر، دہلی
ایضاً: بحرالحقائق، کتابخانہ انڈیا آفس، لندن
خواجہ کلاں (عبیداللہ) مبلغ الرجال، کتابخانہ انڈیا آفس، لندن
شیر محمد: بازنامہ، مملوکہ جناب خلیل الرحمن داؤدی، لاہور
عبدالفتاح، مفتاح العارفین، ذخیرۂ شیرانی، کتابخانہ دانش گاہ، پنجاب، لاہور
عبدی، عبداللہ خویشگی قصوری: معارج الولایت، ذخیرۂ آذر، کتابخانہ دانش گاہ پنجاب، لاہور
کمال محمد سنبھلی: اسراریہ، کتابخانہ، ندوۃ العلماء، لکھنو
کمال الدین محمد احسان: روضۃ القیومیہ، کتابخانہ خانقاہ خواجہ غلام نبی، للہ ضلع جہلم
محمد امین بدخشی: نتائج الحرمین (جلد سوم) کتابخانہ انڈیا آفس، لندن
محمد ہاشم کشمی: نسمات القدس، کتابخانہ، گنج بخش، مرکز تحقیقات، فارسی ایران پاکستان، اسلام آباد

Marfat.com

مجدالدین: جامع السلاسل، کتابخانہ گنج بخش، اسلام آباد
معین الدین خاوندی کشمیری: کتاب رضوانی، مملوکہ جی معین الدین، لاہور
ایضاً: مقامات محمودیہ، کتابخانہ گنج بخش، اسلام آباد

مطبوعات عربی

آزاد، غلام علی بلگرامی: سبحۃ المرجان فی آثار ہندوستان مرتبہ فضل الرحمن ندوی، علی گڑھ، ۱۹۷۶ء
ابن سعد: الطبقات الکبریٰ، مدینۃ المنورہ، ۱۹۸۷ء
ابونعیم اصفہانی: حلیۃ الاولیاء، بیروت ۱۹۸۰ء
ابن عساکر: تاریخ مدینہ دمشق مرتبہ محب الدین ابی سعید عمر، بیروت ۱۹۹۵ء
خطیب، ابوبکر احمد: تاریخ مدینۃ الاسلام مرتبہ بشار عواد معروف، بیروت، ۲۰۰۱ء
زامباور: معجم الانساب ترجمہ ذکی محمد حسن بک، بیروت ۱۹۸۰ء
ذہبی، شمس الدین محمد: سیر اعلام النبلاء مرتبہ جماعۃ محققون، بیروت ۱۹۸۱ء ۱۹۸۸ء
ایضاً: تاریخ الاسلام وطبقات المشاہیر والاعلام مرتبہ عمر عبدالسلام تدمری، دمشق ۲۰۰۳ء
زرکلی، خیرالدین: الاعلام، بیروت ۱۹۵۹ء
زغلول، محمد سعید: موسوعۃ اطراف الحدیث النبوی الشریف، بیروت ۱۹۸۹ء
سلمی، ابوعبدالرحمن: طبقات الصوفیہ مرتبہ نورالدین شریبہ، قاہرہ ۱۹۵۳ء
سمعانی، عبدالکریم: الانساب مرتبہ ابوعبدالرحمن معلمی، حیدرآباد، دکن، ۱۹۶۳ء ۱۹۸۲ء

Marfat.com

حاجی خلیفہ: کشف الظنون مرتبہ شرف الدین یالتقایا، بیروت۔ (س۔ن)
عبدالحی حسنی: الثقافۃ الاسلامیہ فی الھند، دمشق، ۱۹۸۵ء
ایضاً: نزہۃ الخواطر، حیدرآباد، دکن
غزی، نجم الدین: الکواکب السائرہ، بیروت ۱۹۵۴ء
قرشی، ابی محمد عبدالقادر: الجواھر المضیہ، حیدرآباد، دکن، ۱۳۲۲ء
کحالہ، عمر رضا: معجم المولفین، بیروت، ۱۹۵۷ء
صیمری، ابوعبداللہ حسین: اخبار ابی حنیفہ واصحابہ، حیدرآباد، دکن، ۱۹۷۴ء
محبی، محمد بن فضل اللہ: خلاصۃ الاثر، بیروت طبع عکسی
المزی، جمال الدین: تہذیب الکمال فی اسماء الرجال مرتبہ بشار عواد معروف، بیروت ۲۰۰۲ء
وحدت، عبدالاحد سرہندی: لطائف المدینۃ (احوال خواجہ محمد سعید سرہندی) تحقیق وتعلیق محمد اقبال مجددی، لاہور، ۲۰۰۴ء
یاقوت حموی: معجم البلدان، بیروت (طبعی عکسی قدیم)

مطبوعات فارسی

آزاد، غلام علی بلگرامی: خزانہ عامرہ مرتبہ شکیل اسلم بیگ، تہران ۲۰۱۲ء
ایضاً: مآثر الکرام، مرتبہ محمد عبدہ، لاہور، ۱۹۷۱ء
ایضاً: سرو آزاد مرتبہ عبداللہ خان وعبدالحق، حیدرآباد دکن، ۱۹۱۳ء
امین رازی: ہفت اقلیم مرتبہ سعید محمد رضا طاہری حسرت، تہران، سروش ۱۳۷۸ء
الہ بخش گڈ مکتسیری: مونس الذاکرین، بریلی، ۱۸۸۸ء
باقی باللہ، خواجہ: کلیات، مرتبہ ابوالحسن زید فاروقی وبرہان احمد فاروقی، لاہور، ۱۹۶۷ء

Marfat.com

بدایوانی، عبدالقادر، منتخب التواریخ، کلکتہ، ایشیاٹک سوسائٹی آف بنگال، ۱۸۶۸۔
۱۸۶۹ء، تہران، ایران، ۲۰۰۱ء
ایضاً: نجات الرشید مرتبہ معین الحق، لاہور، ۱۹۷۳ء
عرفانیات باقی، مرتبہ حیرت کاظمی، دہلی، ۱۹۷۰ء
حبیبی، عبدالحی، تاریخ افغانستان در عصر گورگانی، کابل، ۱۳۲۰ ش
ایضاً، رفع یک اشتباہ قدیم در بارہ ترک وترک واصل خلجیان افغان، مقالہ
مشمولہ یادنامہ ایرانی مینورسکی مرتبہ مجتبی مینوی وایرج افشار، تہران، ۱۹۶۹ء
بارٹولڈ، وی، وی: ترکستان نامہ ترجمہ کریم کشاورز، تہران ۱۳۰۳ ش
ایضاً: گزیدۂ مقالات تحقیقی ترجمہ کریم کشاورز، تہران ۱۳۵۸ ش
اوحدی، تقی الدین: عرفات العاشقین، مرتبہ ذبیح اللہ صاحبکاری، آمنہ فخر
الدین، تہران، ۲۰۱۰ء
تقی الدین کاشانی: خلاصۃ الاشعار (بخش کاشان واصفہان) تہران، ۲۰۰۵ء
تاریخ الفی مرتبہ گروہ مولفین احمد ٹھٹھوی، آصف خان قزوینی وغیرہ تصحیح غلام رضا
مجد تہران، ۱۳۸۲ ش
بختاور خان: مراۃ العالم مرتبہ ساجدہ علوی، لاہور، ۱۹۷۹ء
بایزید بیات: تذکرۂ ہمایوں واکبر مرتبہ ہدایت حسین، کلکتہ، ۱۹۴۱ء
احمد ابوالخیر مکی: ہدیہ احمدیہ (انساب اولاد حضرت مجدد الف ثانی) کانپور، ۱۳۱۳ء
ابوالفضل علامی: آئین اکبری مرتبہ سر سید احمد خان، لکھنو، نولکشور ۱۸۶۹ء
ایضاً: اکبر نامہ کلکتہ ج ۱، دہلی، ج ۲۔ ۳ کلکتہ، ۱۸۷۳۔۱۸۸۷ء
ایضاً: مہابھارت (مقدمہ) لکھنو، نولکشور ۱۸۷۹ء
ایضاً رقعات ابوالفضل لکھنو، نولکشور ۱۸۷۸ء

Marfat.com

احمد منزوی: فہرستوارہ کتابہای فارسی، تہران ۱۳۷۴ ش
ایضاً: فہرست مشترک نسخہ ہای خطی فارسی پاکستان، اسلام آباد، ۱۴ ج
اقتدار حسین صدیقی: مجمع الافکار، (مجموعہ مکاتیب تاریخی) پٹنہ ۱۹۹۳ء
باخزری، عبدالواسع نظامی: مقامات جامی مرتبہ نجیب مائل ہروی، تہران ۱۳۷۱ ش
بدرالدین سرہندی، شیخ: حضرات القدس مرتبہ محبوب الٰہی، لاہور، ۱۹۷۱ء
بیولر، آرتھر، فہارس تحلیلی ہتشگانہ مکتوبات احمد سرہندی، لاہور، ۲۰۰۱ء
جامی، عبدالرحمن: نفحات الانس مرتبہ محمود عابدی، تہران، ۱۳۷۰ ش
ایضاً: دیوان جامی، مرتبہ ہاشم رضی، تہران (س۔ن)
ایضاً: ہفت اورنگ، تہران ۱۳۸۵
جہانگیر بادشاہ: توزک جہانگیری مرتبہ سرسید احمد خان، علی گڑھ، ۱۸۶۴ء
ومرتبہ محمد ہاشم، تہران، ۱۳۵۹ ش
حارثی، محمد بن رستم: تاریخ محمدی (۲/۴۔۵) مرتبہ نثار احمد فاروقی، رام پور
(۲/۶) مرتبہ امتیاز علی عرشی، علی گڑھ، ۱۹۶۱ء
حبیب اللہ: ذکر جمیع اولیای دہلی مرتبہ شریف حسین قاسمی، ٹونک، ۱۹۸۸ء
حکمت، علی اصغر، جامی، تہران، ۱۳۶۳ ش
حمید شاعر قلندر: خیر المجالس (ملفوظات شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلی) مرتبہ
خلیق احمد نظامی، علی گڑھ، ۱۹۵۹ء
خافی نان: منتخب اللباب، کلکتہ، ایشیاٹک سوسائٹی آف بنگال، ۱۸۷۴ء
خواندامیر، غیاث الدین، حبیب السیر، تہران، ۱۳۵۳ ش
خوشگو، بندرابن داس: سفینہ خوشگو، ج ۳ مرتبہ عطاء الرحمن کاکوی، پٹنہ، ۱۹۵۹ء،
ج ۲ مرتبہ سید کلیم اصغر، تہران، ۱۳۸۹ ش

Marfat.com

انوشہ، حسن: دانشنا ئیہ زبان وادب فارسی درافغانستان، تہران ۱۳۸۱ ش
تاج الدین حسین خوارزمی، شرح فصوص الحکم، تہران، ۱۳۶۸ مئی
دارالشکوہ: سکینۃ الاولیاء مرتبہ تاراچند وجلالی نائنی، تہران ۱۹۶۰ء
برنی، ضیاءالدین: تاریخ فیروز شاہی، کلکتہ، ۱۸۶۲ء
دانشنامہ زبان وادب فارسی درشبہ قارہ، تہران، ایران
احرار، عبیداللہ، خواجہ، رسالہ والدیہ، مشمولہ مقالات عارف، تہران
رحمن علی: تذکرہ علمای ہند، لکھنو، نولکشور، ۱۹۱۴ء
دھخدا: لغت نامہ، تہران
راشدی، حسام الدین، تکملہ تذکرہ شعرای کشمیر، لاہور، ۱۳۶۸ ش
ساقی، مستعدخان: مآثر عالمگیری، کلکتہ ۱۸۷۱ء
سٹوری، سی اے: ادبیات فارسی (روسی ترجمہ برگل) تہران ۱۳۶۳ ش
سلمان بن سعداللہ: احوال مشائخ کبار (ملفوظات شیخ محمد اشرف شطاری لاہوری)
مرتبہ محمد اقبال مجددی، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی، ۲۰۰۰ء
سنگ محمد بدخشی: تاریخ بدخشاں مع تتمہ مولفہ میرزا افضل علی بیگ سرخ افسر،
مرتبہ، منوچہر ستودہ، تہران، ۱۳۶۷ ش
سنگین بیگ، مرزا: سیر المنازل مرتبہ شریف حسین قاسمی، دہلی، ۱۹۸۲ء
سیف الدین، خواجہ: مکتوبات سیفیہ مرتبہ غلام مصطفی خان، کراچی،
صادق کیا: نقطویان یا پسیخوانیاں، تہران، ۱۳۲۰ ش
صفراحمد معصومی: مقامات معصومی تحقیق وتعلیق وترجمہ محمد اقبال مجددی، لاہور،
ضیاءالقرآن پبلی کیشنز، ۲۰۰۴ء
عارف نوشاہی: احوال وسخنان خواجہ عبیداللہ احرار، تہران، ۱۳۴۰ ش

Marfat.com

عبدالباقی نہاوندی: مآثر رحیمی، مرتبہ ہدایت حسین، کلکتہ، ۱۹۲۵۔۱۹۳۱ء

عبدالحمید لاہوری: بادشاہ نامہ، کلکتہ ۱۸۶۶۔۱۸۷۲ء

عبدالحق محدث دہلوی: اخبار الاخیار، دہلی، مطبع مجتبائی، ۱۳۳۲ھ مرتبہ علیم اشرف، تہران

ایضاً: مدارج النبوۃ، لکھنو، نولکشور، ۱۸۶۷ء

ایضا: رسالہ نوریہ سلطانیہ مرتبہ محمد سلیم اختر، اسلام آباد ۱۹۸۵ء

ایضاً: اشعۃ اللمعات، لکھنو، نولکشور، ۱۳۰۲ھ

عبدالستار لاہوری: مجالس جہانگیری مرتبہ عارف نوشاہی و معین نظامی، تہران، ایران

عبیداللہ مروج الشریعت: خزینۃ المعارف (مکتوبات خواجہ مروج الشریعہ) مرتبہ غلام مصطفی خان، حیدرآباد، سندھ، ۱۹۷۳ء

ایضاً: حسنات الحرمین (ملفوظات و مکاشفات خواجہ محمد معصوم سرہندی) ترجمہ فارسی محمد شاکر سرہندی، تحقیق و تعلیق و ترجمہ محمد اقبال مجددی، موسیٰ زئی، ۱۹۸۱ء

عطار، فریدالدین، نیشاپوری، تذکرۃ الاولیاء مرتبہ محمد استیلامی، تہران، ۱۳۶۰ش

عفیف، شمس سراج: تاریخ فیروز شاہی، کلکتہ ۱۸۸۸ء

عرفی شیرازی: قصائد عرفی، لکھنو، نولکشور

غلام سرور لاہوری، مفتی: خزینۃ الاصفیاء، کانپو، ۱۸۷۳ء

غوثی مانڈوی: گلزار ابرار مرتبہ محمد ذکی، پٹنہ

غلام حسن کھویہامی، تاریخ کشمیر حسن، کشمیر ۱۹۵۶ء

فخری ہروی: روضۃ السلاطین، مرتبہ حسام الدین راشدی، حیدرآباد، سندھ ۱۹۶۸ء

فرید بھکری: ذخیرۃ الخوانین مرتبہ معین الحق، کراچی۔ ۱۹۶۸۔۱۹۷۰ء

فضل اللہ قندھاری: عمدۃ المقامات، لاہور، ۱۳۵۵ھ

Marfat.com

فیضی، ابوالفیض، انشای فیضی مرتبہ اے ڈی ارشد، لاہور، ۱۹۷۳ء
فیروزشاہ: فتوحات فیروزشاہی مرتبہ عذرا علوی، دہلی
ایضاً: کلیات فیضی مرتبہ اے ای ارشد، لاہور، ۱۹۶۷ء
فہرست نسخہ ہای خطی فارسی کتابخانہ رضا، رام پور
فخرالدین حسین واعظ کاشفی: رشحات عین الحیات، تہران، ۱۳۷۷ ش
کمال الدین عبدالرزاق: مطلع سعدین مرتبہ محمد شفیع، لاہور، ۱۳۶۰_۱۳۶۸ھ
کیول رام: تذکرۃ الامراء مرتبہ معین الحق وانصار زاہد خان، کراچی ۱۹۸۶ء
کنبوہ، محمد صالح لاہوری: عمل صالح مرتبہ غلام یزدانی ووحید قریشی، لاہور، ۱۹۷۲ء
قندھاری، محمد عارف، تاریخ اکبری مرتبہ حاجی معین الدین، اظہر علی، عرشی، رام پور ۱۹۶۲ء
قاموس جغرافیائی افغانستان، کابل
قاطعی ہروی: مجمع الشعرای جہانگیر شاہی مرتبہ محمد سلیم اختر، کراچی
گلچیں معانی، احمد: کاروان ہند، مشہد
فوتی، محمد الدین، روضۃ الابرار، لاہور
کیخسرو اسفندیار: دبستان مذاہب مرتبہ رحیم رضازادہ ملک، تہران، ۱۳۶۲ ش
لیسترنج: جغرافیہ خلافت شرقی ترجمہ محمود عرفان، تہران ۱۳۶۴ ش
لعلی، لعل بیگ: ثمرات القدس مرتبہ سید کمال حاج سید جوادی، تہران ۱۳۷۶ ش
مجدد الف ثانی، شیخ احمد سرہندی: مکتوبات امام ربانی مرتبہ نور احمد امرتسری، امرتسر ۱۳۳۴ھ
ایضاً: رسائل مجددیہ مرتبہ محبوب الٰہی، لاہور، ۱۹۶۵ء
محمد امین قزوینی: پادشاہ نامہ (بخش تراجم اعیان) مرتبہ محمد سلیم اختر، مشمولہ

Marfat.com

(رسالہ) اردو، کراچی، ج ۵۵، ش ۱، ۳ (۱۹۷۹ئ)
محمد اعظم دیدہ مری: تاریخ کشمیر اعظمی، مقبوضہ کشمیر ۱۳۵۵ھ
محمد معصوم، خواجہ: مکتوبات معصومیہ ج اول کانپور ۱۳۰۴ھ، دوم لدھیانہ ۱۳۲۴ھ، سوم مرتبہ نور احمد امرتسری، امرتسر، ۱۳۴۰ھ
جلد اوّل و دوم مرتبہ غلام مصطفی خان، کراچی ۱۹۷۶ء
محمد نقشبند ثانی، حجۃ اللہ: وسیلۃ القبول الی اللہ والرسول مرتبہ غلام مصطفی خان، حیدر آباد، سندھ، ۱۹۶۳ء
محمد ہاشم کشمی، زبدۃ المقامات، لکھنو، نولکشور، ۱۳۰۷ھ
مظہر جان جاناں شہید: مکتوبات مرتبہ عبدالرزاق قریشی، بمبئی ۱۹۶۶ء
مطربی سمرقندی: تذکرۃ الشعراء مرتبہ اصغر جانفدا، تہران، ۱۳۷۷ھ
مسکین، محی الدین: تحائف الابرار، امرتسر ۱۳۲۱ھ
محمد صادق ہمدانی کشمیری: کلمات الصادقین (تذکرہ مدفونین دہلی تا ۱۰۲۳ھ) مرتبہ محمد سلیم اختر، اسلام آباد، ۱۹۸۸ء
ایضاً: طبقات شاہ جہانی (طبقہ نہم و دہم) مرتبہ محمد اسلم خان، دہلی ۱۹۹۰ـ ۱۹۹۳ء)
محمد سعید، خواجہ: مکتوبات سعیدیہ جامع محمد فرخ مجددی، لاہور، ۱۳۸۵ھ
محمد یوسف، منشی: تذکرہ مقیم خانی مرتبہ فرشتہ صرافان، تہران، ۱۳۸۰ھ
نظام الدین احمد بخشی: طبقات اکبری مرتبہ بی ڈی، بینی پرشاد، کلکتہ ۱۹۳۶ء
نظام غریب یمنی: لطائف اشرفی، دہلی، ۱۲۹۸ھ
ناصر الدین بخاری: تحفۃ الزائرین، بخارا، ۱۳۲۸ھ
نثاری، بہاء الدین حسن بخاری: مذکر احباب، حیدر آباد، دکن، ۱۹۶۹ء
نمکین، ابوالقاسم حسینی: منشآت نمکین مرتبہ اشتیاق احمد ظلی، دہلی ۲۰۰۷ء

Marfat.com

وحدت، عبدالاحد سرہندی: گلشن وحدت، مرتبہ عبداللہ جان فاروقی، کراچی ۱۹۶۶ء
وڈیرہ، گنیش داس: چار باغ پنجاب، مرتبہ کرپال سنگھ، امرتسر ۱۹۶۵ء
ولی اللہ شاہ: انفاس العارفین، دہلی مطبع مجتبائی، ۱۳۳۵ھ
یزدی، شرف الدین، ظفر نامہ، تہران ۱۳۳۶ش

مطبوعات ترکی

احرار، عبیداللہ، خواجہ: رسالہ والدیہ ترکی ترجمہ ظہیر الدین بابر بادشاہ مرتبہ اکمل ایوبی، علی گڑھ، مسلم یونیورسٹی، ۱۹۶۸ء
طوسون، نجدت: بہاؤالدین نقشبند بخاری (مقالہ برائے حصول درجہ پی ایچ ڈی) انقرہ ۲۰۰۲ء
مجدد الف ثانی، شیخ احمد سرہندی، مکتوبات ترجمہ سلیمان سعد الدین مستقیم زادہ، مکتبہ المحمودیہ، استنبول
محمد معصوم، خواجہ، مکتوبات قدسیہ ترجمہ مستقیم زادہ، استنبول، ۱۸۶۰ء
فخر الدین علی کاشفی: رشحات عین الحیات، ترجمہ ابن محمد شریف عباسی، مکتبہ المحمودیہ، استنبول

مطبوعات اردو

آزاد، ابوالکلام: تذکرہ مرتبہ مالک رام، دہلی، ۱۹۶۸ء
ابوالحسن، سید: آئینہ اودھ، کانپور، مطبع نظامی، ۱۳۰۵ء
احمد خان، سرسید: آثار الصنادید مرتبہ خلیق انجم، دہلی ۱۹۹۰ء

Marfat.com

احمد قادری، سید: تذکرہ شیخ عبدالحق محدث دہلوی، پٹنہ ۱۹۵۰ء

ادریس احمد: سرہند میں فارسی ادب، دہلی ۱۹۸۸ء

اطہر مبارک پوری، قاضی: دیار پورب میں علم اور علماء، دہلی ۱۹۷۸ء

اکرام، ایس، ایم، رودِ کوثر، لاہور، ۱۹۷۰ء

بشیر الدین احمد: واقعات دارالحکومت دہلی، ۱۹۹۰ء

برکت علی منشی: مراۃ الحقائق (احوال شیخ عبدالحق محدث) رام پور، ۱۳۲۲ھ

جہلمی، فقیر محمد، حدائق الحنفیہ مرتبہ خورشید احمد یوسفی، لاہور

راشدی، حسام الدین: مرزا غازی بیگ ترخان اور اس کی بزم ادب، کراچی

رحمن علی: تذکرہ علماء ہند ترجمہ وحواشی محمد ایوب قادری، کراچی، ۱۹۶۱ء

زوار حسین شاہ: حضرت مجدد الف ثانی، کراچی، ۱۹۷۲ء

خورشید مصطفی رضوی: تذکرہ بدر چشت، ۱۹۷۵ء

رحیم بخش امروہوی، تواریخ واسطیہ، مراد آباد، ۱۳۲۲ھ

دیسائی، ضیاء الدین: اکبر کا پس از مرگ خطاب عرش آستانی، مقالہ مشمولہ نذر مختار، دہلی

حسن کھویہامی: تاریخ حسن (جلد سوم) تذکرہ صوفیہ کشمیر، مقبوضہ کشمیر

فرید الدین دہلوی: السیف المسلول، دہلی ۱۸۵۰ء

فریدی، نسیم احمد: تذکرہ خواجہ باقی باللہ، لکھنو ۱۹۷۸ء

حکمت، علی اصغر: جامی ترجمہ واضافات عارف نوشاہی، اسلام آباد ۲۰۱۲ء

فوق، محمد دین: سوانحات عمر علامہ عبدالحکیم سیالکوٹی، لاہور، ۱۹۲۴ء

شبیر احمد خان غوری: تسویہ کی شروح و جروح، مقالہ مشمولہ تصوف برصغیر میں، پٹنہ، ۱۹۹۱ء

Marfat.com

فانی، عطاء حسین: کیفیت العارفین، ۱۳۵۱ھ
صباح الدین عبدالرحمن: بزم تیموریہ، اعظم گڑھ
عبدالحق: چند ہم عصر، کراچی، ۱۹۶۲ء
غلام سرور لاہوری، مفتی: حدیقۃ الاولیاء تحقیق و تعلیق محمد اقبال مجددی، لاہور ۲۰۰۰ء
غلام مصطفی خان: باقیات باقی، حیدرآباد، سندھ (س۔ن)
کمال الدین محمد احسان: روضۃ القیومیہ، لاہور، ۱۳۳۵ھ
قاسمی، دلی کی تاریخی مساجد، دہلی
محمد اسلم: دین الٰہی اور اس کا پس منظر، لاہور ۱۹۷۰ء
ایضاً: تاریخی مقامات، لاہور
محمد اسلم پسروری: فرحۃ الناظرین ترجمہ و حواشی محمد ایوب قادری، کراچی ۱۹۷۲ء
محمد اقبال مجددی: تذکرہ علماء و مشائخ پاکستان و ہند، لاہور ۲۰۱۳ء
محمد ہاشم کشمی: نسمات القدس ترجمہ محبوب واسطی، سیالکوٹ ۱۴۱۰ء
محمد عمر اخوند: ریاض الانوار، دہلی ۱۳۰۱۔۱۳۰۴ھ
محمد سعید احمد مارہروی: آثار اکبری یعنی تاریخ فتح پور سیکری، ۱۳۱۳ھ
محمد سعید، میاں: تذکرہ مشائخ شریف ہند جونپور، لاہور ۱۹۸۵ء
محمود احمد عباسی: تاریخ امروہہ، امروہہ ۱۹۳۲ء
منظور نعمانی (مرتب) تذکرہ مجدد الف ثانی، لکھنو
نجیب اشرف ندوی: مقدمہ رقعات عالمگیر، اعظم گڑھ (س۔ن)
سرور احمد زئی، ڈاکٹر غلام مصطفی خان، حیدرآباد، سندھ.
نظامی، خلیق احمد، حیات شیخ عبدالحق، محدث دہلی ۱۹۵۳ء

Marfat.com

عبدالوہاب تذکرہ علاہ شیخ محمد بن طاہر محدث پٹنی، ترجمہ ابوظفر ندوی، دہلی، ۱۹۵۴ء

European Sources

Abul-Fazl Allami: Ain-i-Akbari, Tran, Vol-I by H. Blochmann, II, III by H.S. Jarret, rept. Delhi 1984, Akbar Nama, Trans. H. Beveridge, Calcutta, 1939.

Afonso, J.C: Letles from the Mughal Court (First Jesuit Mission to Akbar), Bombay, 1980.

Ambashthya: B.P (ed) Contributions on Akbar and the parris, Patna, 1976.

Anayat Khan: Shah Jahan Nama, trans. Fuller, ed. W.E.Begley and Z.A. Desai, Dehli, 1990.

Athar Ali: Apparatus of Empire, Dehli, 1985.

Ibid: Mughal India, ed. Irfan Habib, Dehli 2006.

Alger, Hamid: Reflection of Ibin-i-Arabi in Early Naqsbandi tradition, J.f Muhyiddin Ibin Arabi Society, 10 (1991)

Bani Prasad: History of Jahangir, Allahabad, 1940

Marfat.com

Barthold W: Turkistan down to the Mongol Invasion, Combridge,

Buehler, A. F: Sufi Heirs of the Prophet (Indian Naqshbandiyya and the Mediating Shaykh Columbia, 1998.

Chawla, J. K: Ajodhan in 13th and 14th centuries (Panjab History conference, 30th session 1998).

Farid Bhakari: Zakhiraht ul Khawanin trans. Z. A: Desai.

Ethe, H: Catalogue of Persian Manuscripts in the library of India Office, Oxford, 1903-37

Fauzia, Z, A: Abdul Qadir Badauni, as a man and Historioqrapher, Delhi, 1987.

Friedmann, Yohanan: Shaykh Ahmad Sirhindi, (an outline of his thought .....) Montreal, 1971.

Fauja Singh (ed): Sirhindi through the Ages, Patiala, 1972.

Haar, Ten, J.G: Follower and Heir of Prophet, Sh. Ahmad Sirhindi, Leiden, 1992.

Iqtidar Alam Khan (ed): Akbar and his age, Dehli, 1999.

Irfan Habib (ed): Akbar and his India, Delhi, 2005

Du Jarric, Father: Akbar and the jesuits, trans. C.H. Payme, Delhi 1990.

Marfat.com

Khan, A.D: History of the Sadarat in Medieval India, Delhi, 1998.

Krishnamurti, R: Akbar, The Religious Aspect, Baroda, 1961

Maclagan, E: The Jesuits and the great Mughals, Delhi, 1990.

Monserrate, S.J: The Commentary of Father Monoserrate, trans by J. S. Holyland, Delhi, 1992.

Mukhia, Harbans: Historions and Historiography during the reign of Akbar, Delhi, 1976.

Nizami, K. A: Akbar and Religion, Delhi, 1989.

Ibid: Naqshbandi influence on Mughal Rulers and Politics, Islamic Culture, H. Deccan, Vol. 39 No.1 Jan 1965

Ibid: Shattari Saints and their attritude towards the state, medieval India, Aligarh, Vol.1 No.2. Oct. 1950

Ibid: Life and Times of Sh. Farid-ud-din Ganj-i-Shakar, Aligarh, 1955

Qamaruddin: Mehdavi Movement in India, Delhi, 1985.

Qurashi, I. H: Akbar, The Founder of Mughal Empire, Karachi, 1979.

Marfat.com

Rafat, M. B: Religious and Quasi-Religious departments of Mughal period, Delhi 1984.

Rieu, C: Catalogue of Persion manuscripts in the British Museum, London, 1879-95

Rizvi, S. A. A: Muslim Revivalist movements in Northen India, Agra, 1965.

Ibid: Religious and Intilectual History of the Muslims in Akbar's reign, Delhi, 1975.

Ibid: History of Sufism in India, Delhi, 1986.

Sakseena, B.P: History of Shah Jahan of Delhi, Allahabad, 1932.

Sharma, K: Bhakti and the Bhakti Movement, Delhi, 1987.

Sharma, S. R: Religious policy of the Mughal Emperors, Lahore, 1975.

Siddiqui, I.H(ed): Medival India, Delhi, 2003

Ibid: Nuqtavi thinkers at the Mughal Court, A study of their impact on Akber's religious and political Idias.
(Medieval India, Essays in Diplomacy and Culture, ed. by I. H. Siddiqui) Dehli, 2009

Marfat.com

Smith, V. A: Akbar the great Mughal, Delhi, 1967.

Storey, C. A: Persian literature, London, 1970.

Tara Chand: Influence of Islam on Indian culture, Lahore, 1979.

Triminghum: J. S. Sufi Qrders in Islam, Oxford, 1971.

Parihar: History and Archetctural remians of Sirhind, Delhi.

Muhammad Saeed Mian: Sharqi Sultanate of Jaunpur, Karachi.

Muhammad Habib: Politics and Society in Medieval India (ed) K. A: Nizami, Dehli.

Nath, R: History of Sultanate Archetecture, Dehli.

Thackston: Jahangir Nama, Oxford

Chakrabarty, P: Anglo-Mughal commercial relations, Delhi

Arasaratnam, S: Merchants, companies and the commerce on coromandel coast Delhi

Shajauddin: Life and times of Noor Jahan, Lahore

Findly, E. B: Nurjahan, Karachi,

Yar Muhamamd Khan: Dccean policy of the Mughals, Lahore

Zafar Hasan: Monaments of Delhi, Delhi

Marfat.com

Ejaz Hussain: Bengal Sultanate, Politics, Economy and Coins (1205-1576) Delhi, 2003

Guerreiro, Fernao: Jahangir and the Jesuits, Trans. by C. H: Payne, Delhi, 1997.

Iraqi, Shahbuddin (ed): Medieval India (2) Essays in Medieval Indian History and culture, Delhi, 2008

Bhadani, B.H(ed): Medieval India (3) Delhi, 2012

Page, J. A: A Memoir on Kotla Firozshah, Delhi, 1999.

Marfat.com

فہرست عکسیات مشمولہ تذکرۂ خواجہ حسام الدین احمد

۱۔ سمرقند، احاطہ مزار حضرت خواجہ عبیداللہ احرار (تصویر بشکریہ ڈاکٹر عارف نوشاہی)

۲۔ سمرقند، لوح مزار خواجہ احرار (تصویر: ڈاکٹر نوشاہی)

۳۔ اسفرار، مسجد مولانا درویش محمد نقشبندی (تصویر: ڈاکٹر نجدت طوسون)

۴۔ اسفرار، مزار مولانا درویش محمد نقشبندی (تصویر: ڈاکٹر نجدت طوسون)

۵۔ امکنہ (سمرقند)، مسجد مولانا خواجگی امکنگی (تصویر: ڈاکٹر نجدت طوسون)

۶۔ امکنہ، مزار حضرت مولانا خواجگی امکنگی (تصویر: ڈاکٹر نجدت طوسون)

۷۔ دہلی، جامع مسجد فیروز شاہ تغلق، جسے حضرت خواجہ باقی باللہ نے دعوت وارشاد کا مرکز بنایا، کا صدر دروازہ (تصویر از نور علی نور)

۸۔ دہلی، جامع مسجد فیروز شاہ تغلق کے آثار، جہاں حضرت مجدد الف ثانی نے حاضر ہو کر حضرت خواجہ سے فیض پایا۔ (تصویر از نور علی نور)

۹۔ دہلی، جامع مسجد فیروز شاہ تغلق کے آثار (تصویر، محکمہ آثار قدیمہ، دہلی ۱۹۳۶)

۱۰۔ دہلی قلعہ فیروز شاہ تغلق، جہاں حضرت خواجہ نے خلافت یاب ہو کر قیام فرمایا، (تصویر، محکمہ آثار قدیمہ، دہلی)

۱۱۔ دہلی، مزار حضرت خواجہ باقی اللہ

۱۲۔ دہلی، مزار حضرت خواجہ حسام الدین احمد (احاطہ مزارات حضرت خواجہ)

۱۳۔ دہلی، مزار مولف زاد المعاد خواجہ کلاں (احاطہ مزارات حضرت خواجہ)

۱۴۔ دہلی، مزار حضرت عبداللہ ملقب بہ خواجہ خرد (احاطہ مزارات حضرت خواجہ)

۱۵۔ زاد المعاد، خطی نسخہ انڈیا آفس لائبریری، لندن کا آخری ورق

Marfat.com

۱۶۔ زادالمعاد، خطی نسخہ انڈیا آفس لائبریری کے آخری ورق پر تملیکی تحریر

۱۷۔ زادالمعاد، خطی نسخہ انڈیا آفس، لندن کے پہلے زائد ورق پر تحریریں

۱۸۔ زادالمعاد، خطی نسخہ انڈیا آفس لائبریری، لندن کا پہلا ورق

۱۹۔ زادالمعاد، خطی نسخہ خیر پور پبلک لائبریری، سندھ، کا پہلا ورق

۲۰۔ مبلغ الرجال مولفہ خواجہ کلاں، آخری ورق

Marfat.com

محمد اقبال مجددی

(مرتب کتاب حاضر)

تذکرۂ خواجہ حسام الدین احمدؒ، حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ کے فرزند خواجہ کلاں کی تالیف زادالمعاد کا اردو ترجمہ ہے، اس کے بزرگ مولف کے حضرت خواجگی تمام خلفاء سے روابط تھے، اس میں ان کی درج کردہ روایات کے یہی حضرات براہ راست راوی ہیں، اس تذکرہ کی تمام تر معلومات پہلی مرتبہ علمی وروحانی دنیا کے سامنے آرہی ہیں۔اس کی جلد اول میں نقشبندی مشائخ کی تحریک احیاء دین، حضرت خواجہ باقی باللہ، خواجہ حسام الدین احمد اور دیگر حضرات کے تحقیقی احوال ہیں، جلد دوم اس کتاب کا اردو ترجمہ ہے، جلد سوم میں زادالمعاد کا فارسی متن شامل ہے جو پہلی بار شائع کیا جارہا ہے اور جلد چہارم اس کے متن کی توضیحات پر مشتمل ہے۔

اس گرانبہا کتاب کے مرتب محمد اقبال مجددی بیس تحقیقی کتابوں کے مولف ومرتب کی حیثیت سے معروف ہیں، جن میں سے مقامات مظہری، مقامات معصومی، حسنات الحرمین، احوال وآثار عبداللہ خویشگی قصوری، حدیقۃ الاولیائ، لطائف المدینہ، احوال مشائخ کبار، رسائل در دفاع حضرت مجدد الف ثانی اور تذکرۂ علماء ومشائخ پاکستان وہند بہت مشہور ہیں۔ان کے تقریباً ایک ہزار تحقیقی مقالات بھی دنیا کے موقر رسائل میں چھپ چکے ہیں۔

Marfat.com

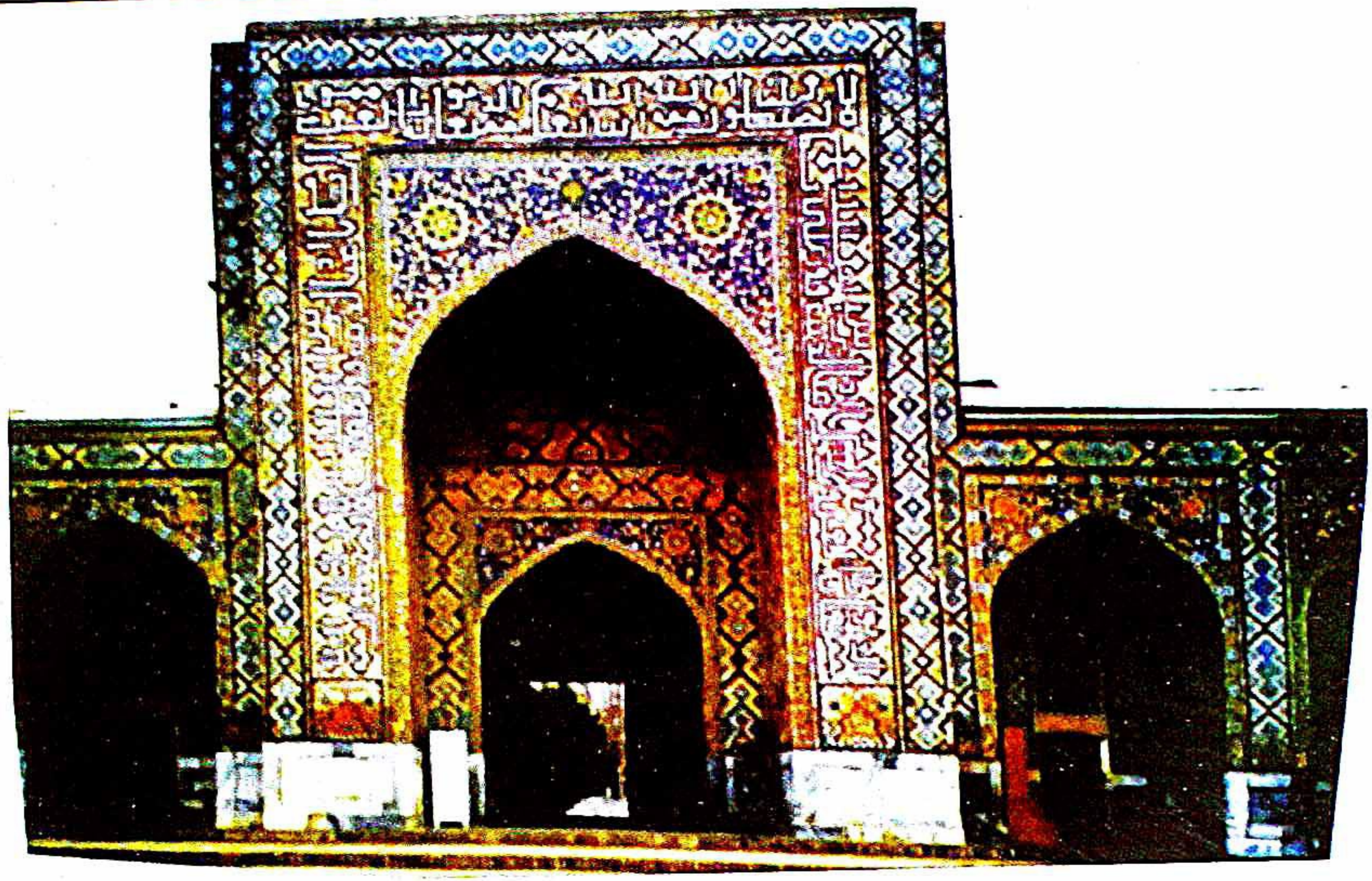

۱۔ سمرقند، احاطہ مزار حضرت خواجہ عبیداللہ احرار (تصویر بشکریہ ڈاکٹر عارف نوشاہی)

Marfat.com

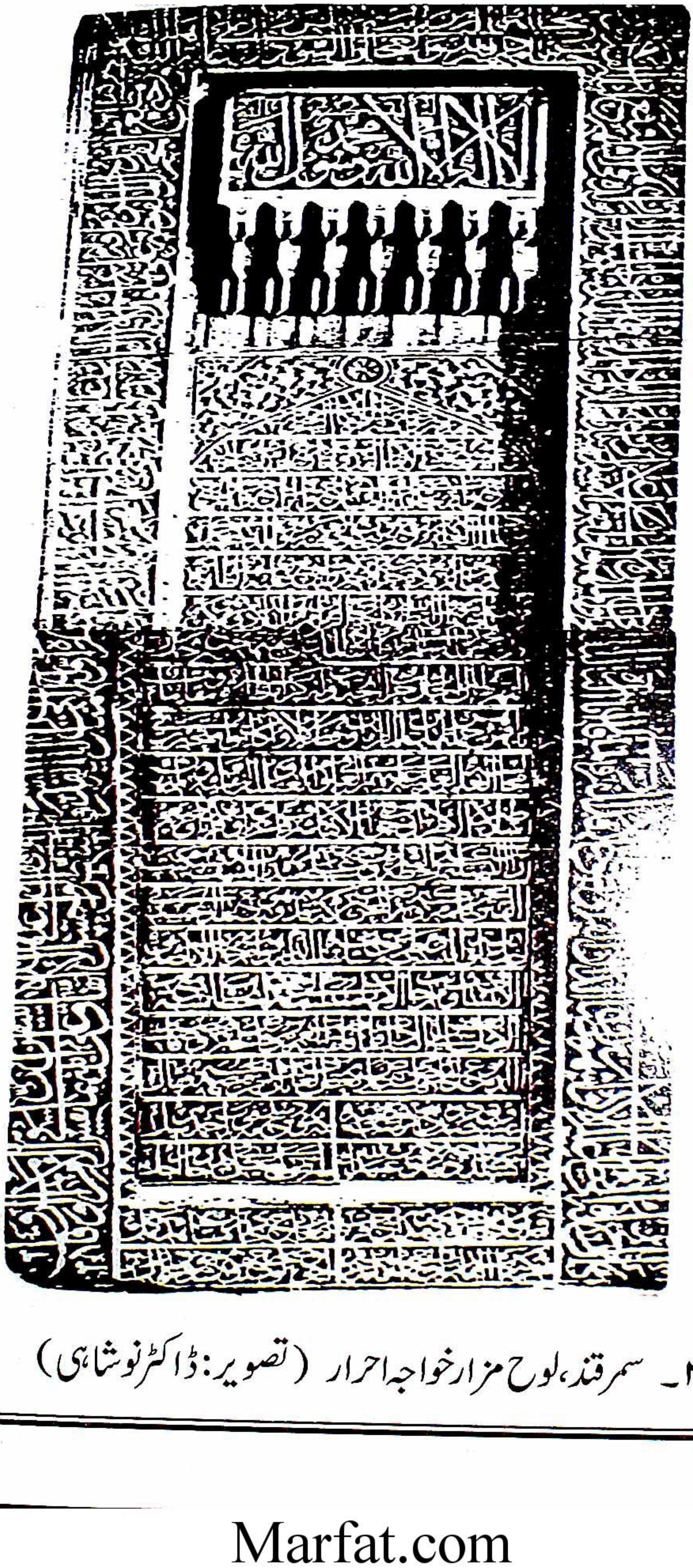

۲۔ سمرقند، لوح مزار خواجہ احرار (تصویر: ڈاکٹر نوشاہی)

Marfat.com

۳۔ اسفرار، مسجد مولانا درویش محمد نقشبندی (تصویر: ڈاکٹر نجدت طوسون)

Marfat.com

۴۔ اسفزار، مزار مولانا درویش محمد نقشبندی (تصویر: ڈاکٹر نجدت طوسون)

Marfat.com

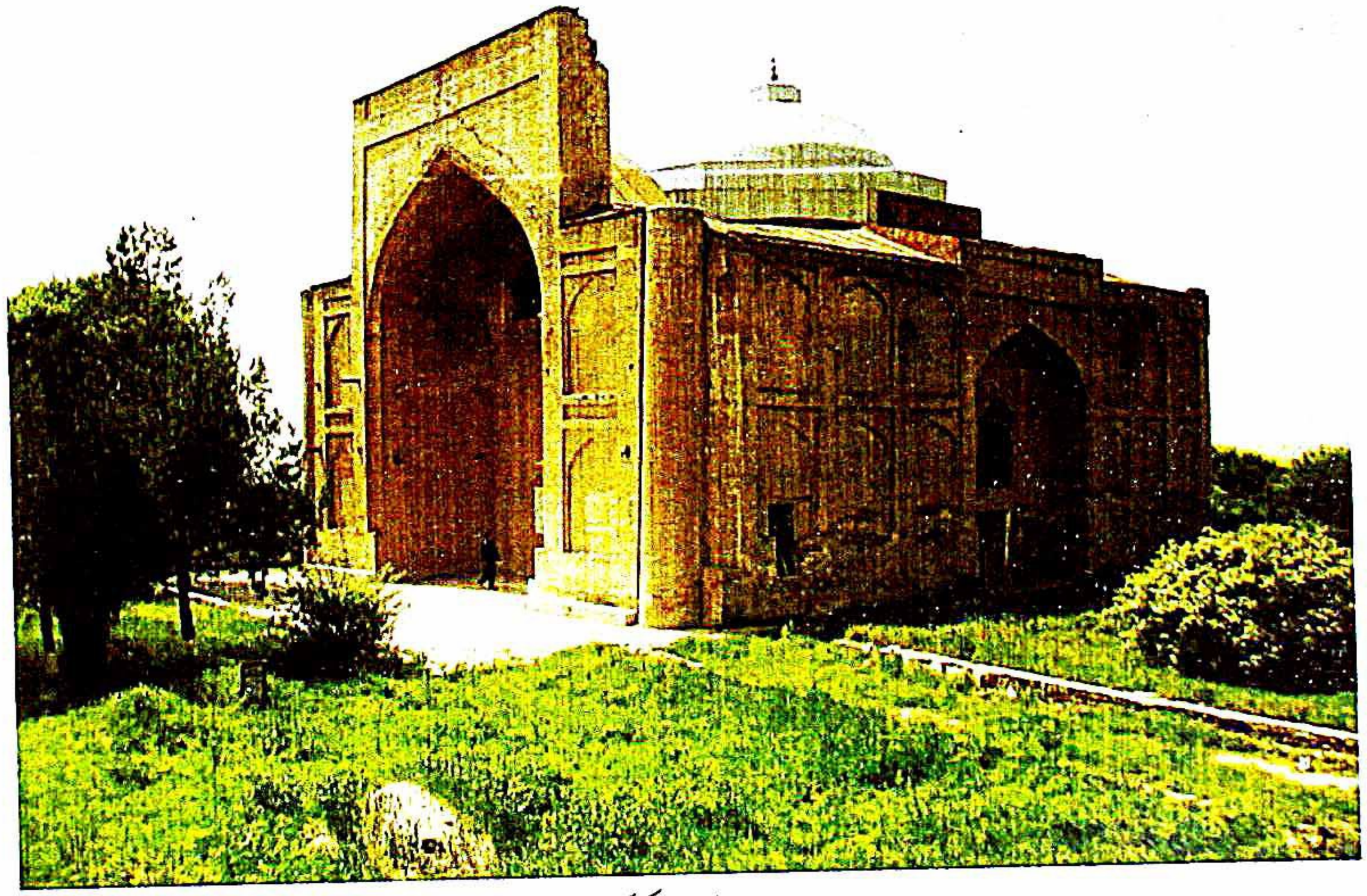

۵۔ امکنہ (سمرقند)، مسجد مولانا خواجگی امکنگی (تصویر: ڈاکٹر نجدت طوسون)

Marfat.com

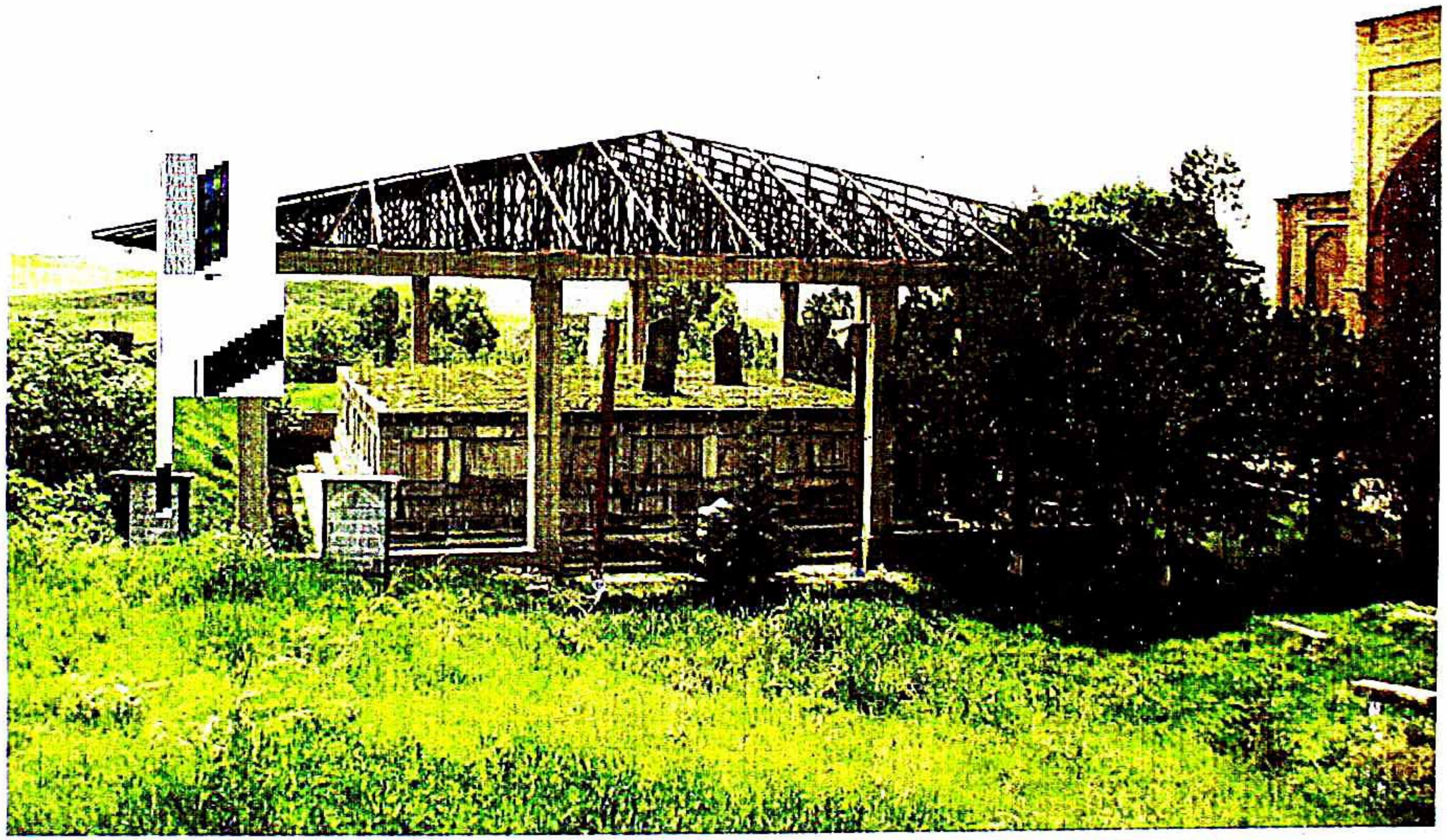

٦۔ امکنہ، مزار حضرت مولانا خواجگی امکنگی (تصویر: ڈاکٹر نجدت طوسون)

Marfat.com

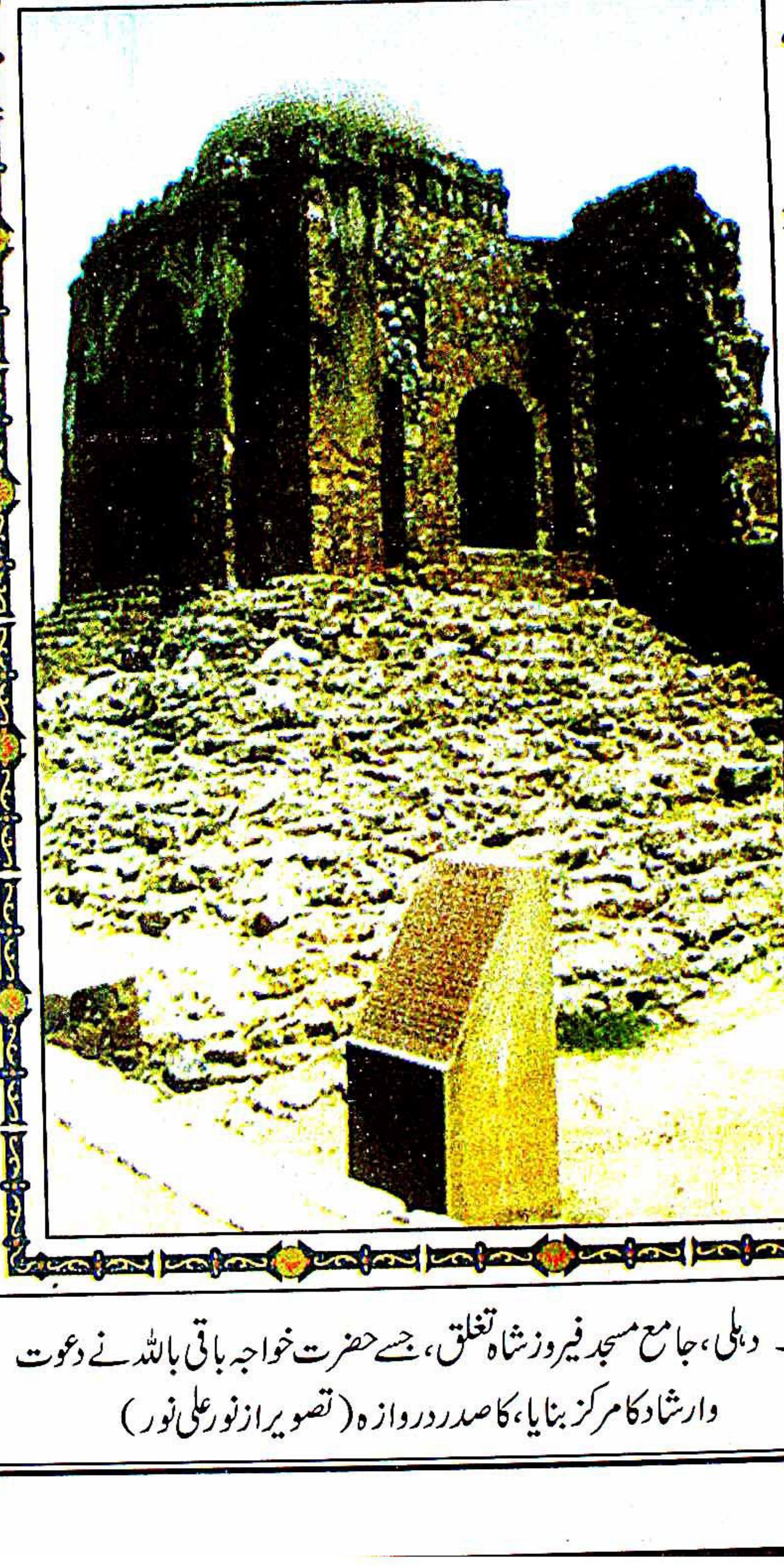

۷۔ دہلی، جامع مسجد فیروز شاہ تغلق، جسے حضرت خواجہ باقی باللہ نے دعوت وارشاد کا مرکز بنایا، کا صدر دروازہ (تصویر از نور علی نور)

Marfat.com

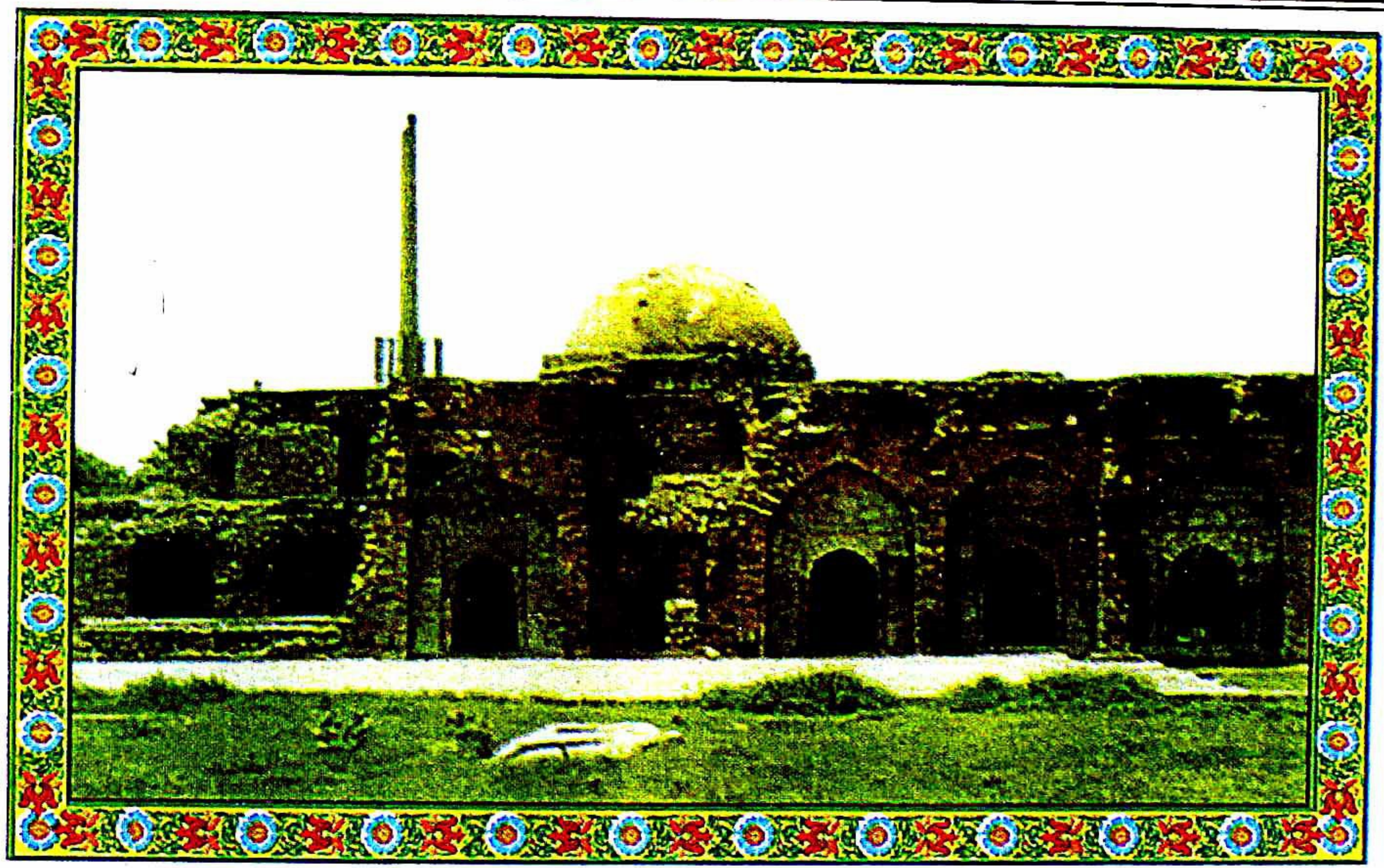

۸۔ دہلی، جامع مسجد فیروز شاہ تغلق کے آثار، جہاں حضرت مجدد الف ثانی نے حاضر ہو کر
حضرت خواجہ سے فیض پایا۔ (تصویر از نور علی نور)

Marfat.com

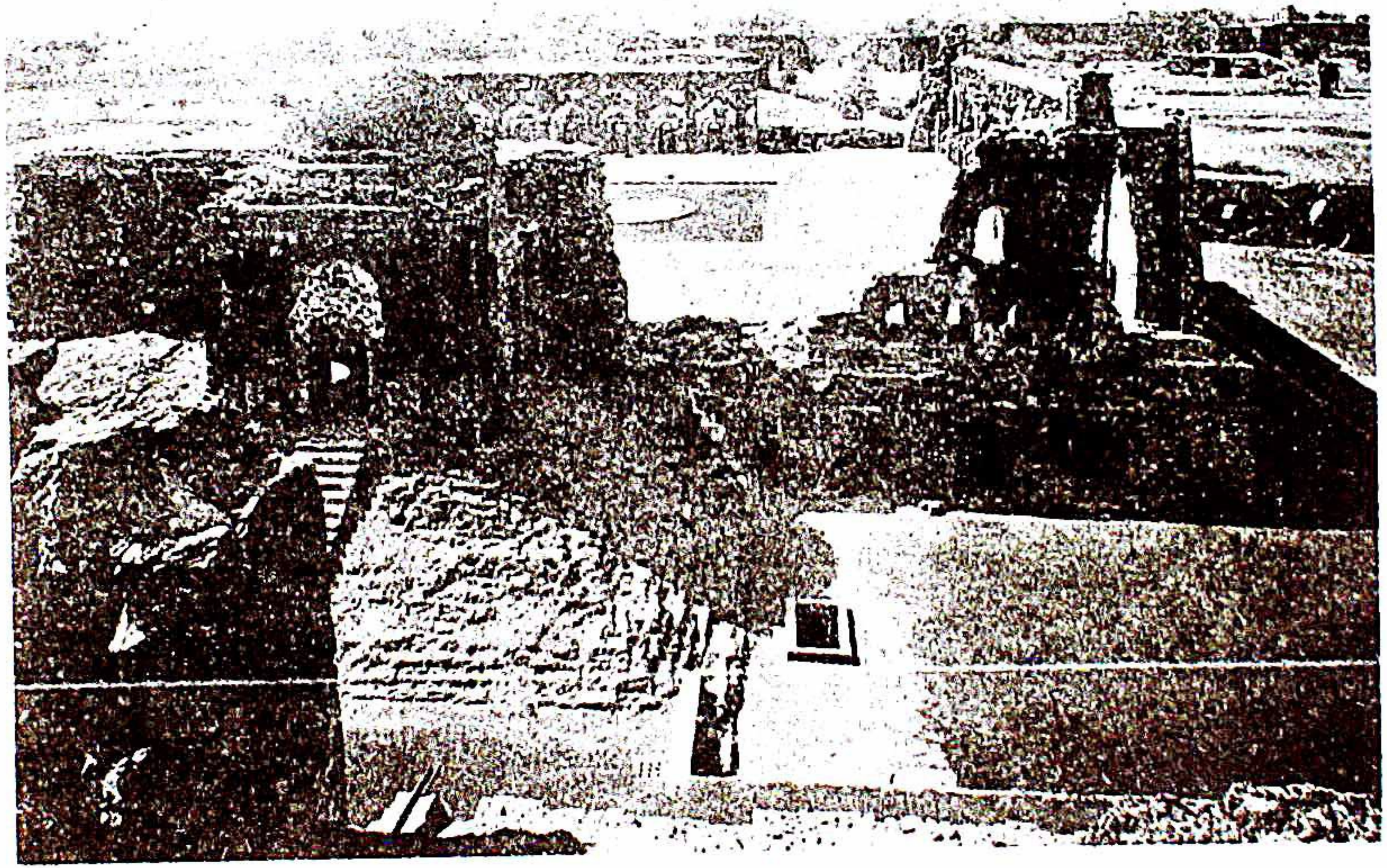

۹۔ دہلی، جامع مسجد فیروز شاہ تغلق کے آثار (تصویر، محکمہ آثار قدیمہ، دہلی ۱۹۳۶)

Marfat.com

Plate II

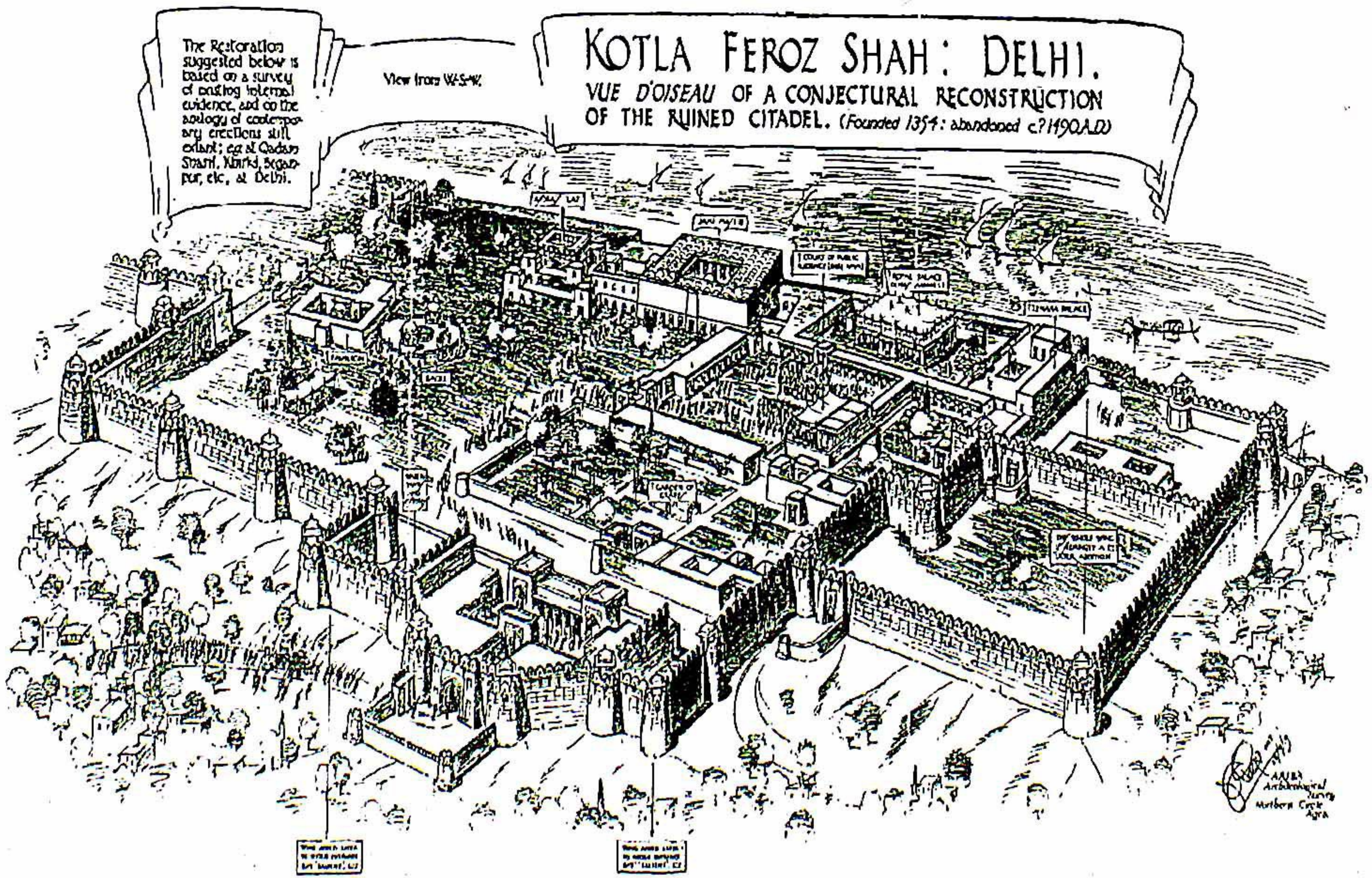

۱۰۔ دہلی قلعہ فیروز شاہ تغلق، جہاں حضرت خواجہ نے خلافت یاب ہوکر قیام فرمایا، (تصویر، محکمہ آثار قدیمہ، دہلی)

Marfat.com

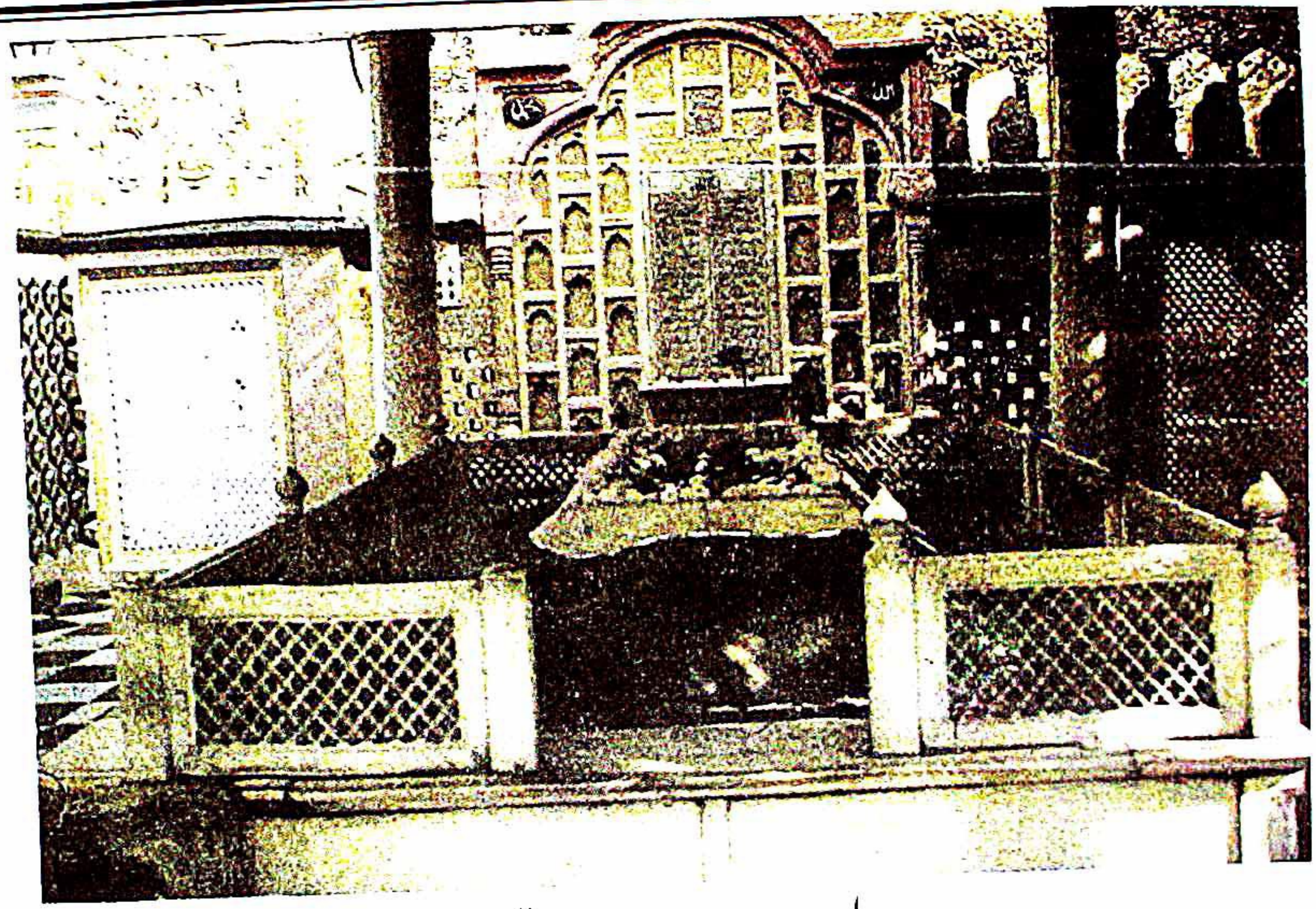

۱۱۔ دہلی، مزار حضرت خواجہ باقی اللہ

Marfat.com

۱۲۔ دہلی، مزار حضرت خواجہ حسام الدین احمد
(احاطہ مزارات حضرت خواجہ)

Marfat.com

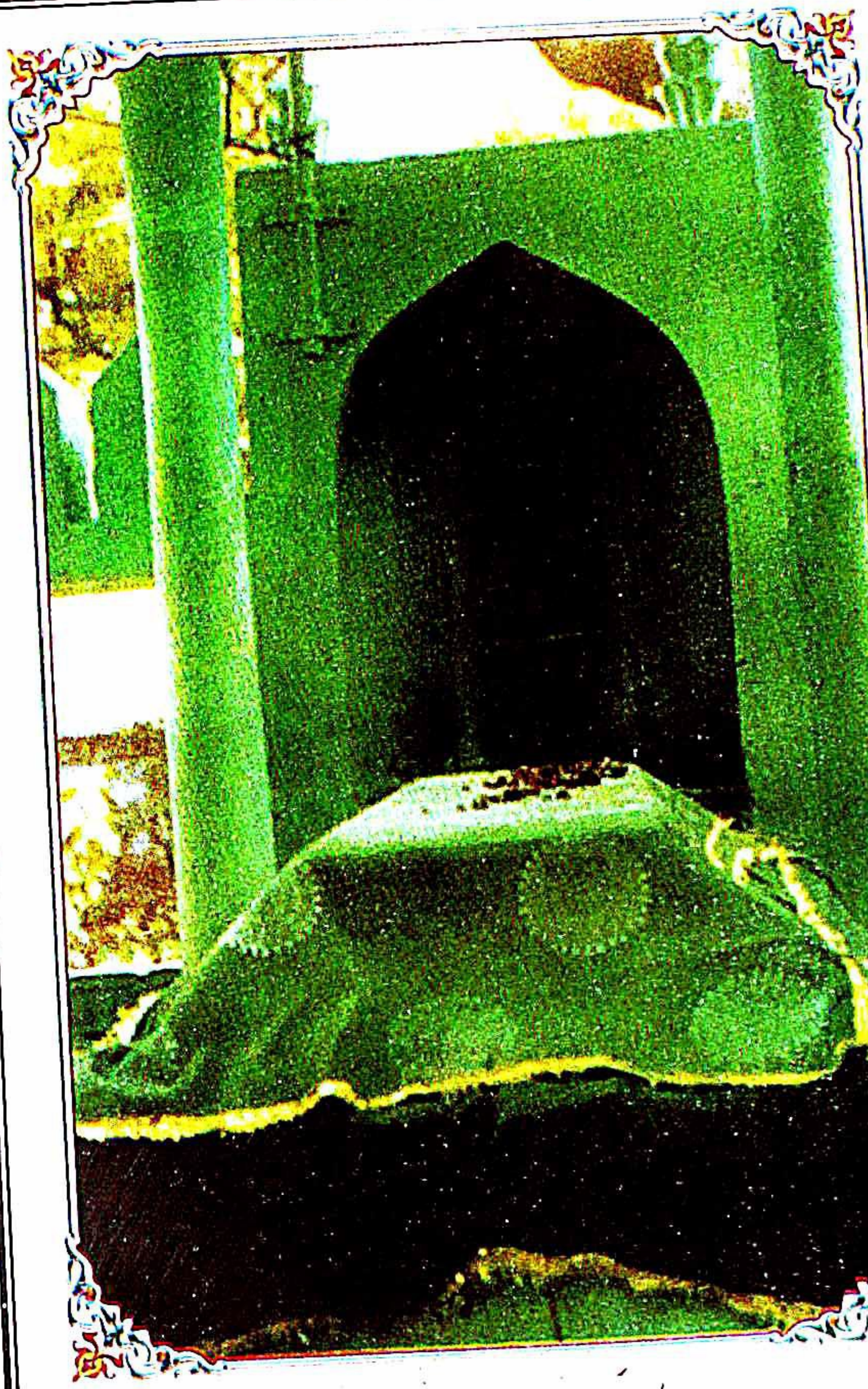

۱۳۔ دہلی، مزار مولف زاد المعاد خواجہ کلاں
(احاطہ مزارات حضرت خواجہ)

Marfat.com

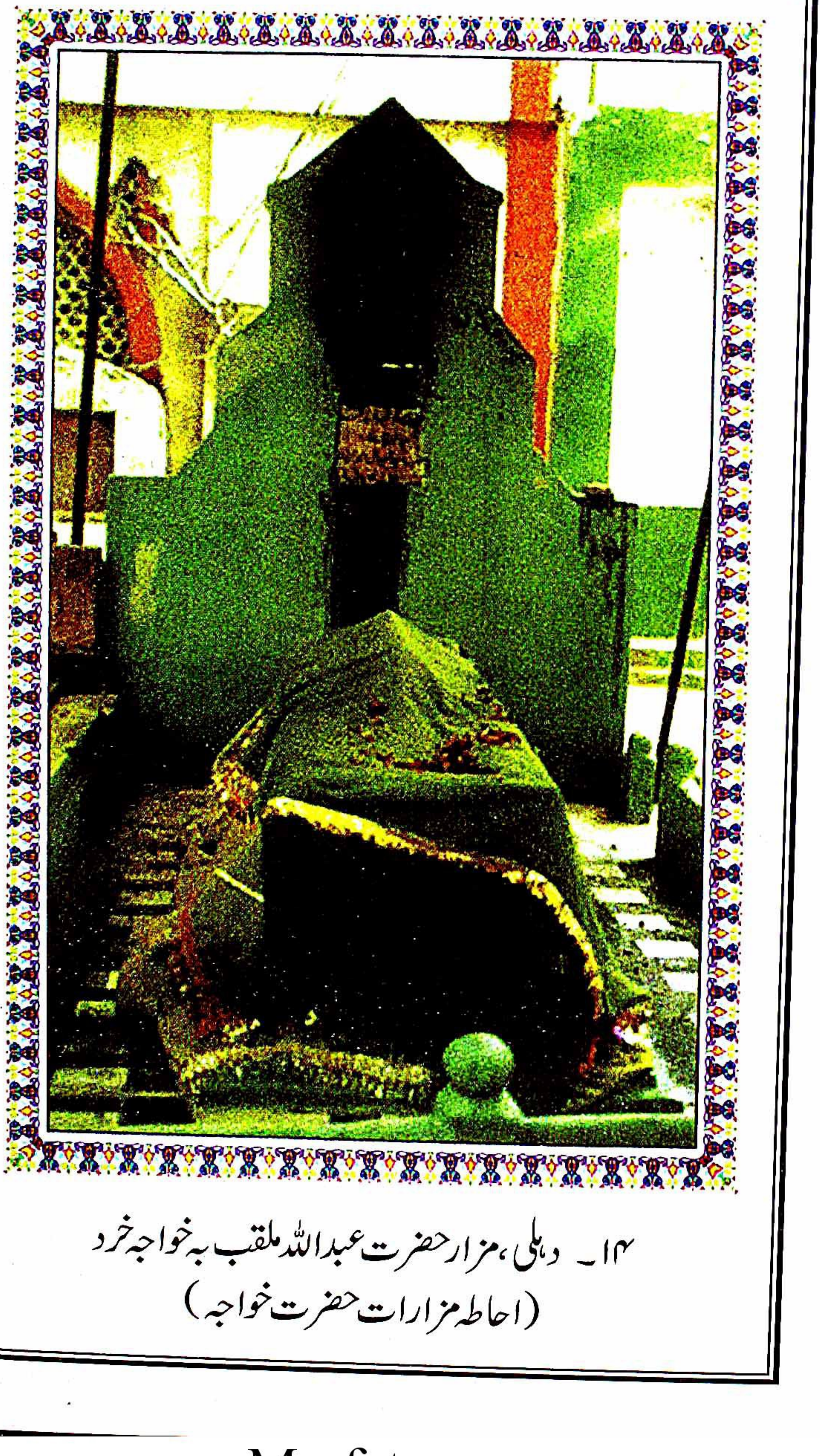

۱۴۔ دہلی، مزار حضرت عبداللہ ملقب بہ خواجہ خرد
(احاطہ مزارات حضرت خواجہ)

Marfat.com

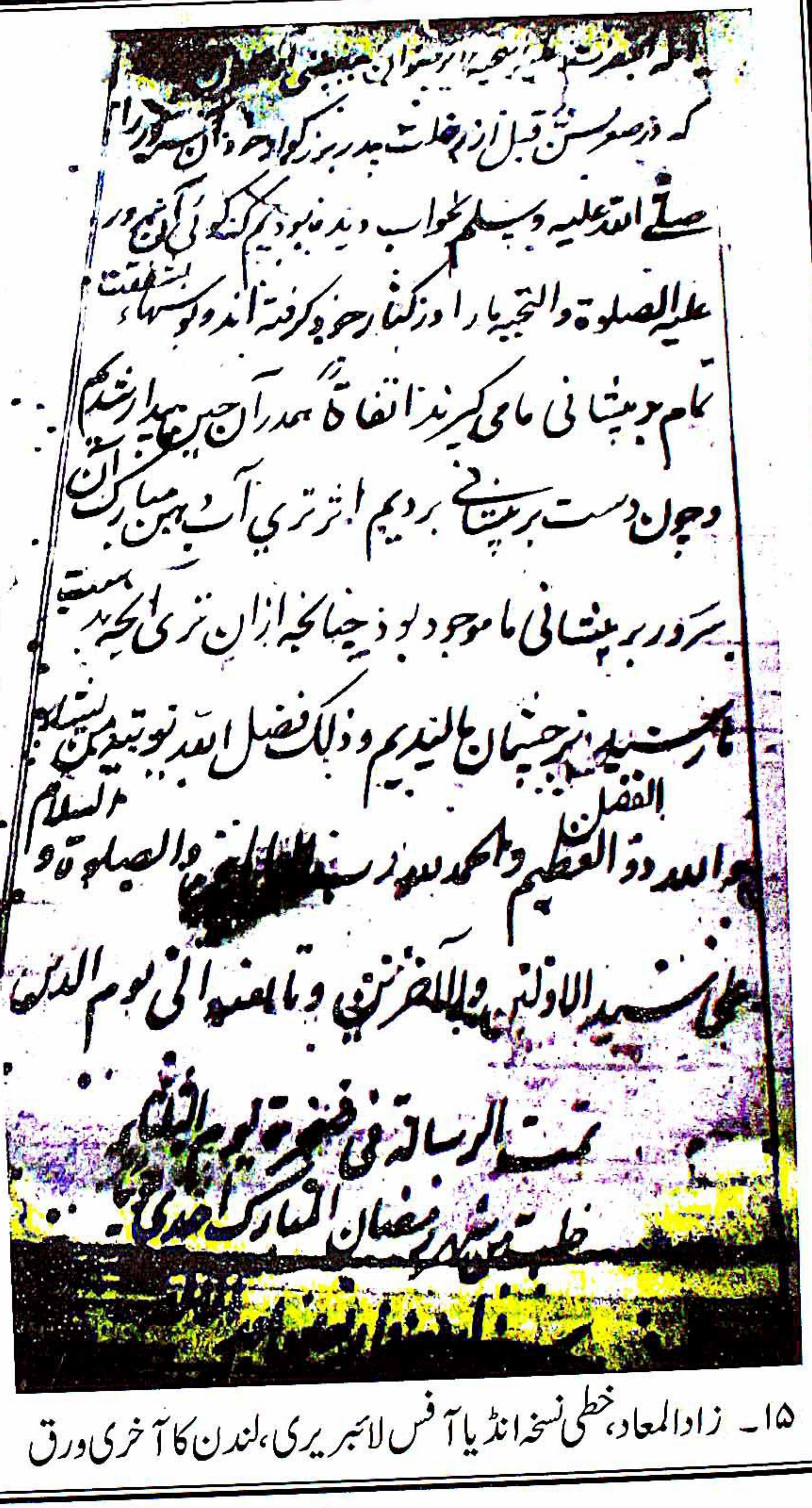

۱۵۔ زادالمعاد، خطی نسخہ انڈیا آفس لائبریری، لندن کا آخری ورق

Marfat.com

۱۶۔ زادالمعاد، خطی نسخہ انڈیا آفس لائبریری کے آخری ورق پر تملیکی تحریر

Marfat.com

CMYK-SCAN ZONE 23-09-13

۱۷۔ زادالمعاد، خطی نسخہ انڈیا آفس، لندن کے پہلے زائد ورق پر تحریریں

Marfat.com

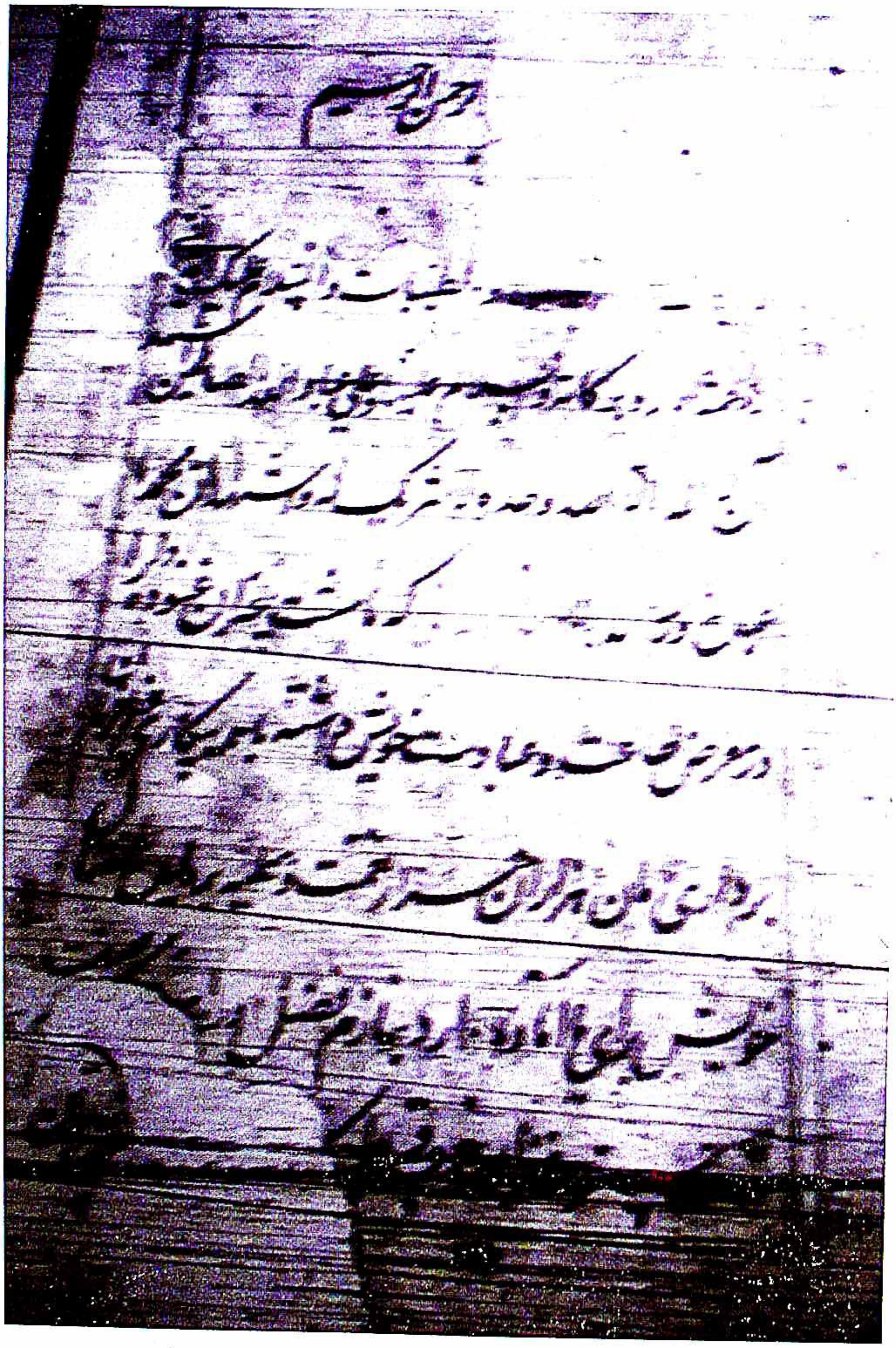

۱۸۔ زادالمعاد، خطی نسخہ انڈیا آفس لائبریری، لندن کا پہلا ورق

Marfat.com

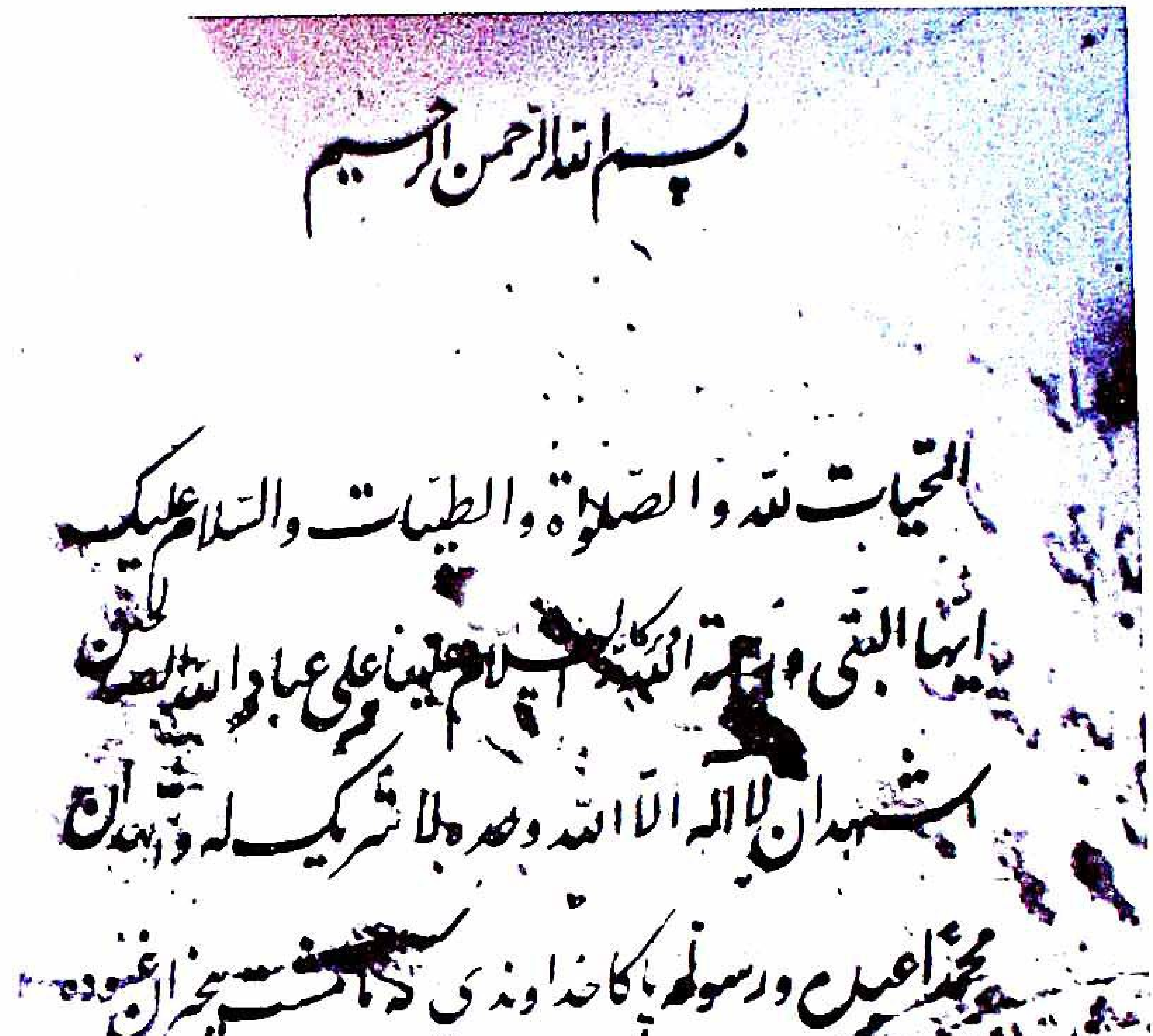

بسم اللہ الرحمن الرحیم

التحیات للہ والصلوٰۃ والطیبات والسلام علیک
ایہا النبی ورحمۃ اللہ وبرکاتہ السلام علینا وعلی عباد اللہ الصالحین
اشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ واشہد ان
محمدا عبدہ ورسولہ یا خداوندی کہ ما ... بجز ان ...
... در معرض طاعت وعبادت خویش داشتہ
گناہکاری و نافرمان برداری ہای ہزاران ...
... نمایدہ افضال خویش برای ما ...
اورا سبحانہ کہ از صنعت ...

۱۹۔ زادالمعاد، خطی نسخہ خیر پور پبلک لائبریری، سندھ، کا پہلا ورق

Marfat.com

فرغت من تسويد هذه [illegible] ضحوة يوم الثلثاء عاشر

جمادی الاولی ۱۰۶۰ سنة ستين بعد الالف اللهم

تقبل منی هذا العمل اليسير والكلام [illegible] بما يليق القبول

عند الخبير البصير بحرمة حبيبك محمد هاشمی القدير

النبی عليه الصلوة والسلام وعلی آله

[illegible] والعشرة وعلی اصحابه [illegible] الی

يوم [illegible] بالاجابت

[illegible] وآخر دعوانا ان الحمد لله رب

العالمين والسلام علی [illegible]

[illegible] الصالحين [illegible]

[illegible]

۲۰۔ مبلغ الرجال مولفہ خواجہ کلاں، آخری ورق

Marfat.com

تذکرۂ خواجہ حسام الدین احمد

خلیفۂ حضرت خواجہ باقی باللہ نقشبندی دہلوی رحمۃ اللہ علیہ

زاد المعاد

جلد سوم

تالیف

خواجہ عبید اللہ ملقب بہ خواجہ کلاں بن حضرت خواجہ باقی باللہؒ

تحقیق و تقابل

محمد اقبال مجددی

تنظیم الاسلام پبلیکیشنز
121- بی ماڈل ٹاؤن گوجرانوالہ
پاکستان ☎:+92-55-3841160

Marfat.com